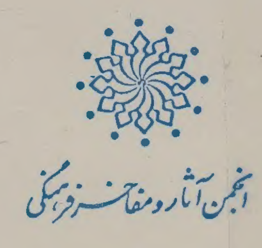


جغرافیای کرمان

تألیف:
احمدعلی خان وزیری

به‌ضمیمهٔ
رسالهٔ دهات کرمان

تصحیح و تحشیه
دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی
استاد تاریخ دانشگاه تهران



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

بسم الله الرحمن الرحیم

جغرافیای کرمان

تألیف:

احمدعلی خان وزیری

به‌ضمیمهٔ

رسالهٔ دهات کرمان

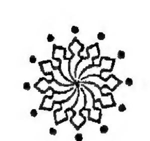
تصحیح و تحشیه

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

استاد تاریخ دانشگاه تهران



سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
شماره ۱۷۶



تهران ـ خیابان ولی‌عصر ـ پل امیربهادر ـ خیابان سرگرد بشیری (بوعلی) شماره ۱۰۰
تلفن ۳ـ۵۳۷۴۵۳۱، دورنویس ۵۳۷۴۵۳۰

نام کتاب: جغرافیای کرمان
تألیف: احمدعلی‌خان وزیری
تصحیح و تحشیه: دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی
مدیر فنی: حسین ایوبی‌زاده
نوبت چاپ: چهارم سال ۱۳۷۶
تعداد: ۲۰۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

شابک: ۷ـ۰۲ـ۶۲۷۸ـ۹۶۴

فهرست مندرجات

الف ـ جغرافیای وزیری

ب ـ رساله دهات کرمان

فهرست تصاویر

شب چرهٔ بزم
شفچرهٔ رزم[1]

(مقدمه بر چاپ سوم جغرافیای مملکت کرمان)

چند سال پیش که با اتوبوس از جنوب فرانسه (= نیس) عازم ژنو (= سویس) بودم - هم‌صندلی من خانمی فرانسوی بود و مطالبی از من سؤال کرد و من با فرانسه شکسته بسته که یک‌وقتی در پاریز آموخته بودم - به‌لهجه پاریزین - به‌او جواب می‌دادم که راه کوتاه شود. اتومبیل ازگراس -که منشأ یاسهای خودروست -گذشت.

وقتی اتوبوس تقریباً به‌نیمه‌های راه میان جنوب فرانسه و شمال آن کشور رسید. آن خانم به‌من توضیح داد که این گردنه که از آن عبور می‌کنیم و به‌نام گردنه «لوس»[2] خوانده می‌شود و حدود ۱۲۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد، درواقع حد فاصل میان جنوب و شمال فرانسه است و از این گردنه که بگذریم کل پوشش گیاهی زمین تغییر می‌کند - و سیستم کشاورزی دیگرگون می‌شود. رودخانه‌ها به‌جای جنوب به‌شمال و مغرب سرازیر می‌شوند، و آب وهوای آن سرزمینها با آب وهوای جنوب کلاً متفاوت است، و درنتیجهٔ تغییر زمین و دگرگونی آب وهوا و تفاوت پوشش نباتی، روحیهٔ مردم طرف شمالی گردنه نیز با روحیهٔ مردم جنوب‌آن متفاوت است،

۱ـ شفچره نام یکی از دهات زرند کرمان است، (ص ۳۴۴ متن همین کتاب). و دهات زرند خصوصاً شبچره و خانوک در جنگ میان عراق و ایران، بزرگترین سهم را در پختن نان خشکه و فرستادن آن به‌جبهه‌ها حاصل کرده‌اند.

2- Col de Lus, La Croix Haute

و این تفاوت در تمام حالات و فرهنگ و آداب و رسوم و شعر و ذوقیات و هنر مردم نیز به‌چشم می‌خورد، و لهجه و زبان آنها نیز خیلی زود شناخته می‌شود.

این گردنه که جنوب فرانسه را از شمال آن جدا می‌کند اندکی قبل از «گرونوبْل» و بعد از «سیسترون» قرارگرفته، و آبادی «دندان گربه»[1] نزدیک «آنسی» و حوالی «اکس له بن» در مسیر آن است.

برای خوانندهٔ نوشته‌های من تعجب‌آور نیست اگر بگویم که در آن لحظاتی که من حرفهای آن خانم فرانسوی را گوش می‌کردم ـ طبعاً در این خیال بودم که در مملکت ما نیز تفاوت آب وهوا و خاک و زمین، مورث چنین تفاوتهایی هست ـ و این همان چیزی است که آدمیزاد را دچار **جبر تاریخی** می‌کند ـ و همه قبول دارند که جبر تاریخی به‌حقیقت نتیجه جبر جغرافیایی است ـ و حاصل آن، بحثی است که در تاریخ سیاسی و علوم اجتماعی به «ژئوپولیتیک»[2] تعبیر می‌شود ـ و همانست که ما می‌توانیم آن را «حکم زمین» بخوانیم ـ حکمی که در حکم تقدیر ملتهاست.

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه   به‌شکر یا به شکایت برآید از دهنی[3]

اگر به‌نقشه ایران و طول و عرض جغرافیایی آن نگاه کنیم اختلاف آب وهوا، و تفاوت خاک و سرزمین را میان شمال و جنوب خیلی زود حس خواهیم کرد، و درین گفته، قصد من تنها شمال اصطلاحی ـ‌که معمولاً برای مازندران و گیلان به کار می‌رود نیست، بلکه تمام دامنه‌های جنوبی البرز و سرزمین همدان و آذربایجان (ماد قدیم و ماهات بعد از اسلام) شامل این تعریف می‌شود.

گردنه ملااحمد

میزان بارندگی آذربایجان و همدان و کردستان و شمال خراسان، هرچند به‌اندازه بارندگی و رطوبت مازندران و گیلان نیست، ولی به‌هر حال با میزان بارندگی سرزمینهای جنوبی ایران به‌درجه چشم‌گیری تفاوت دارد.

به‌نظر من، خطی که از **گردنهٔ ملااحمد** ـ گردنه‌ای در کوهستانهای نایین، فاصل

1- Dent du Chat

2- Géopolithique

۳ـ شعر از سعدی است.

بین اصفهان و یزد[1] ـ می‌گذرد، می‌تواند با گردنهٔ «دولوس» فرانسه مقایسه شود، بدین معنی که گردنهٔ ملااحمد سرزمینهای جنوب را از سرزمینهای شمال جدا و متمایز می‌کند ـ آن قسمت که در جنوب قرار می‌گیرد ـ با اندک تسامحی ـ شامل بیرجند و نای‌بند و طبس و سیستان و راور و عقدا و یزد و ابرقوه و جهرم و بهبهان می‌شود ـ که این مجموعه دارای خاصه‌ایست که از جهت آب وهوایی و نوع گیاه و پوشش خاک و میزان بارندگی با آنچه در شمال این خط است تفاوت کلّی دارد ـ و البته محیط زیست و روحیهٔ مردم و نحوهٔ زندگی و خصوصیات خُلقی و خلقی مردم این دو ناحیه نیز با هم تفاوت ماهوی دارند.

حقیقت آن است که ما هنوز جنوب ایران را آن‌طور که باید نشناخته‌ایم. این سرزمین با وسعت قریب به‌نصف ایران که از چابهار تا بصره گسترده است آنقدر عجایب دارد که شاید باید کتابها تحت عنوان عجایب‌الخلیج بر آن نوشت. من جغرافی کرمان را بهانه قرار می‌دهم و چند کلمه‌ای در باب این نقطه حساس ژئوپولیتیک ایران می‌نویسم.

از بصره ۴۸ درجه طول شرقی تا چابهار ۶۲ درجه شرقی فاصله است ـ و اگر بخواهیم فاصله زمینی میان میرجاوه و آبادان را طی کنیم ـ حداقل ۱۹۲۳ کیلومتر راه داریم و تمام این فاصله پُر است از تازگیها و پدیده‌های عجیب که هرکدام در هر نقطه حکم خاص خود دارد، و من به‌یکی دو نکته کوچک از ساحل دریا اشاره می‌کنم که در تمام دنیا بی‌نظیر است ـ و بعد بحث خود را درباب کرمان خواهم کشاند. این را هم عرض کنم که کرمان بیش از هزارکیلومتر ساحل دارد و عجیب است که این قسمت را بی‌جهت دریای عمان می‌خوانند ـ در حالی که با عمان فاصله زیاد دارد. قسمت عمده این دریا سابقاً **دریای مکران**، خوانده می‌شد که با واقعیّت تطبیق می‌کند.

درین میان البته بندرعباس که در حکم مرکز قطب این سواحل است و دائرمدار سیاست و اقتصاد سواحل خلیج فارس به‌شمار می‌رود ـ خود یک حالت استثنایی دارد ـ و فاصل بین سرزمین فارس و استان کرمان است.

۱ـ گردنهٔ ملا احمد در ۳۲ درجه و ۴۲ دقیقه عرض شمالی واقع است.

ما از قدیم بندرعباس را به‌گرمای آن می‌شناختیم ـ که غیرقابل تحمل بود ـ و به‌مالاریای آن می‌شناختیم که هرکس به‌آنجا می‌رفت لامحاله مبتلا می‌شد و اگر نمی‌مرد تا پایان عمر از آن رنج می‌برد.

البته ما مردم کوهستان پاریز که بیش از شصت فرسنگ (سیصد کیلومتر) فاصله تا بندرعباس داریم ـ و کوهستانمان نیمی از سال پر از برف است ـ همیشه بدان دل خوش بودیم که اوایل زمستان چند خر را مجهز کنیم و بفرستیم به‌نزدیکیهای بندرعباس ـ مثل حاجی‌آباد ـ و از آنجا چند صلّه خرما بیاوریم و زمستان را با چنگ‌مالهایی که از لای انگشتان مالندهٔ آن روغن کم‌نظیر پاریزی می‌چکید ـ بخوریم و شکر خدای را به‌جای آوریم.

استان کرمان و بلوچستان و سیستان که سالها زیر یک عنوان اداره می‌شد و یک والی داشت ـ بیش از ۲۵۰ هزار کیلومتر مربع وسعت داشت ـ که حدود یک دانگ از کل مملکت ایران می‌شد ـ یک ششم ـ و پس از تقسیم‌بندی جدید و تفکیک بلوچستان وسیستان و بنادر هرمزدگان، این وسعت به‌مساحت ۱۸۶ هزار و ۴۷۲ کیلومتر مربع تقلیل یافت که باز هم بعد از خراسان دومین استان ایران از جهت وسعت است و قریب ۱۱/۵ درصد کل مساحت کشور را دربر می‌گیرد ـ و اینک بین ۲۵ درجه و ۵۵ دقیقه تا ۳۲ درجه عرض شمالی، و بین ۵۳ درجه و ۲۶ دقیقه تا ۵۹ درجه و ۲۹ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ قرار گرفته است.

اینک کرمان ۱۰ شهرستان و ۲۳ شهر و ۲۳ بخش و ۱۲۳ دهستان و ۶۰۵۱ روستا دارد و جمعیت آن ۱/۹ میلیون نفر ـ ۳/۳ درصد کل جمعیت ایران ـ در سال گذشته است.

خاک سرخ

کرمان، هرچند به‌طورکلّی به‌علت بیابانهای طولانی یک استان صحرایی وگرم به‌شمار می‌رود ـ از جهت کلّ سرزمین ایران ـ ولی خود کرمان نیز به‌نوبه خود دارای دو بخش عمده شمالی و جنوبی است ـ البته یکی متمایل به‌شرق و یکی متمایل به‌غرب ـ که قسمت شمال غربی آن با وجود کویرات تا حدودی سردسیر و قسمت جنوبی گرمسیر است و در قدیم نیز از آن دو قسمت به «جروم» و «صرود» تعبیر می‌شده.

با وجود جدا شدن استان هرمزگان از فارس و کرمان، باید گفت که هم فارس و هم کرمان، هردو به‌خلیج فارس زنده‌اند ـ و این منبع حیاتی مهم، شاهراه بازرگانی و درآمد این دو استان است.

سالها پیش که من اندکی درباب تاریخ و جغرافیای ایران پی‌جوییهایی کردم و به‌اهمیت **راه ابریشم** ـ از چین تا مدیترانه[1] ـ و به‌اهمیت **راه فلفل** ـ از هند تا بندرعباس و اسکندرون[2] ـ پی بردم، متوجه شدم که نبض اقتصاد و تجارت خاورمیانه و ارتباطات تجاری میان هند و روم در همین بندرعباس (= گمبرون سابق، جرون) می‌تپیده است و ثروتی که ازین سرزمین گرم و درین هلال طلایی بالای جزیره هرمز و دریای عمان جابه‌جا می‌شده، در هیچ روزگاری از تاریخ امکان نداشته است که محاسبه آن به‌دقت صورت گیرد. وقتی کاروانهای مرکب از هزار شتر و بیشتر و کمتر ازین بندر راه می‌افتاده، درواقع بر سر ساکنان روستاها و دهات بین راه، ملخ طلا می‌باریده است ـ در حالی که ما همیشه تصور می‌کردیم آن پایه‌های **ملخ دریایی** که به‌دهات و به‌روستاهای ما هجوم می‌آوردند و همه‌چیز را می‌خوردند و قحطی می‌آفریدند ـ درواقع موجوداتی بوده‌اند که به‌صورت قهر خدایی از همین دریا پا به‌ساحل می‌نهاده‌اند ـ و ملخ دریایی و ملخ مصری هفت سال پی‌درپی محصول را می‌خورد.

نکتهٔ بسیار مهمی که باید بدان توجه کرد این است که در روزگاران قدیم، خلیج فارس و بحرعمان را یونانیها، **دریای اریتره**[3] (= دریای سرخ) می‌خوانده‌اند. کزنفون دریای عمان را اریتره می‌خواند[4]، و هرودت نیز مجموعه دریای مغرب و دریای احمر و عمان و خلیج فارس را دریای اریتره نام می‌برد[5] و کلمه اریتره به‌یونانی درین جا به‌معنای دریایی سرخ است.

چرا خلیج فارس را دریای سرخ می‌خوانده‌اند؟ به‌گمان من، از همان روزگار پیش

۱ـ رجوع شود به *اژدهای هفت سر*، ص ۲۰۰ تا ۴۴۲.

۲ـ رجوع شود به *بازیگران کاخ سبز*، ص ۲۰۹ تا ۳۵۷.

3- Erythrée

۴ـ *ایران باستان* پیرنیا، ص ۴۶۳.

۵ـ ایضاً *ایران باستان*، ص ۶۳۱.

از میلاد، یعنی عصر هرودوت و داریوش و زمان کوروش، از جزیره هرموز **خاک سرخ** استخراج می‌شده و در موارد مخصوص به‌کار برده می‌شده است. این خاک سرخ را باید در جزیره دید و معلوم کرد که چه اهمیتی دارد، از تونلی که خاک را استخراج می‌کنند، یک جوی آب کوچک که زه تونل باشد طبعاً جاری است ـ این جوی آب باریک درست مثل یک **جوی خون** جاری شده و خود را به‌دریا می‌رساند و یک خط سرخ لطیف رنگ صدها متر در داخل دریا، به‌صورت یک نخ ابریشمی رنگین تولید می‌کند. در جزیرهٔ هرمز به‌هر جا دست بزنی سرخ می‌شوی. کشتیها و قایقها را با آن رنگ می‌کنند. موارد استعمال دیگر هم دارد، اکسیدآهن است.

به‌عقیده من وجه‌تسمیه این دریا به‌دریای سرخ، از همین معدن جزیره هرمز و از همین اکسیدآهن و از همین خاک سرخ است که امروز یکی از مهمترین صادرات جزیره به‌شمار می‌رود.[1]

من در مورد مصرف انبوه خاک سرخ برای رنگ کشتیها و استخراج ترکیبات آن ـ که انگلیسی‌ها و ژاپنی‌ها متخصص آن شده‌اند ـ حرفی نمی‌زنم، ولی یکی دو مورد جزیی را عرض می‌کنم که ملاحظه فرمایید قدمت استفاده از آن به‌چه تاریخهایی برمی‌گردد و چه موارد استفاده عجیب دارد. گوسفندداران ما، وقتی می‌خواهند میش‌ها را **قوچ‌خوار** کنند ـ یعنی جفت‌گیری گوسفندان شروع شود، اندکی خاک سرخ را به‌شکل گل درآورده بر پشت میش می‌مالند. این رنگ آن‌چنان در تحریک عواطف جنسی و احساسات قوچ مؤثر است که غیرممکن است بگذارد میشی قسر دررود. همه باردار خواهند شد.

عجیب‌تر از آن، استفاده از همین گل‌سرخ[2] در **هندوستان** و میان زنهای هندی است. در آنجا فرقِ سرِ زنها را با این خاک قرمز رنگین می‌کنند و اصولاً خال سرخ بر پیشانی هر زنی باشد، دلیل بر شوهر داشتن اوست و همان است که به‌هندی **سندور** گویند و خال قرمز زنانه خوانده می‌شود.

علاوه بر جزیره هرموز، از جزیره **ابوموسی** نیز خاک سرخ استخراج و صادر

۱ـ درین باب من مقاله‌ای دارم در نشریهٔ فرهنگ کرمان، ۱۳۳۳ ش / ۱۹۵۴، که در کرمان چاپ شده (۴۵ سال پیش) و همچنین «*نوح هزار طوفان*» ص ۳۵۵.

2- Read Oxide

می‌شود ـ لکه خونین در وسط دریا همیشه جلب‌نظر می‌کند.

مطلب مهمتر آن که دختران ـ قبل از نامزدی، و همچنین زنهای بیوه هند حق ندارند این خال سرخ را بر پیشانی بگذارند، و این تحریم زن بیوه از آن جهت است که اصولاً زن بیوه نباید بعد از مرگ شوهر زندگی عادی و فعال داشته باشد. اگر سوخته نشود باید در انزوا بماند.

درست است که مقدار مصرف آن کم است ـ ولی با توجه به‌جمعیت هندوستان، که در هیچ دوره‌ای از تاریخ از دهها میلیون تن کمتر نبوده است[۱] ـ و با توجه به‌تحریک احساساتی که این چندگرم گل‌سرخ در آدمی پدید می‌آورد، می‌توان به‌اهمیت صدور آن ازین هلال طلایی ـ که **هلال گمبرون** باشد ـ و به‌قدمت استخراج آن پی برد و ضمناً می‌شود توجه پیدا کرد که چرا خلیج فارس را دریای سرخ (= احمر) می‌خوانده‌اند.

هفتاد سال پیش (۱۳۰۶ ش / ۱۹۲۷ م) مقدار صادر شده گل‌سرخ صدوپنج هزار وسیصد تومان بوده است.[۲]

هرا پناهگاه پرندگان مهاجر

سرزمین جنوب، عجایبی دارد که با سرزمینهای شمال تفاوت از زمین تا آسمان دارند ـ شاید باور نکنید که در اینجا می‌شود توی دریا در باغهای «حرا» نیز به‌گردش پرداخت.

چندوقت پیش، قرار بود در مجلس پرده‌برداری از مجسمهٔ امامقلی‌خان، فاتح هرمز و قشم ـ زمان شاه عباس صفوی ـ شرکت کنم که به‌علت بیماری توفیق سفر دست نداد. در دفتر کار آقای حسن سادات ـ معاون طرح جزیره قشم ـ یک تابلوی عجیب دیدم ـ درختهایی بزرگ و جنگل‌وار در دل دریای فارس، و مرغی مهاجر که بر روی آن درختها نشسته بود.

۱ـ جمعیت دنیا در ده هزار سال قبل ۱۰ میلیون نفر (دورهٔ گوشت‌خواری)، در سال صفر میلادی ۲۷۰ تا ۳۳۰ میلیون، در ۱۷۵۰ م، کمتر از یک میلیارد، ۱۸۳۰ حدود یک میلیارد، ۱۹۲۵ دو میلیارد، ۱۹۶۳ سه میلیارد، ۱۹۸۶، پنج میلیارد و در ۱۹۹۶ م شش میلیارد نفر بوده است. هند همیشه چیزی بیش از یک پنجم جمعیت جهان را داشته.

۲ـ یادداشتهای سدیدالسلطنه، چاپ دکتر اقتداری، ص ۳۹۹.

من از سالها پیش می‌دانستم که درختهایی در جنوب ایران هست که در آن دریای شور و تلخ می‌روید و می‌بالد ـ و آن قدر زیاد است که صورت یک جنگل دریایی دارد، و آنقدر بزرگ و انبوه می‌شود که بعضی قاچاقچیان گاهی قایقهای پر از کالای خود را در آنها پنهان می‌کنند.

معلوم شد این درخت «هرا»[1] نام دارد و از عجایب طبیعت است که در آب شور می‌روید، و طبعاً دستگاه تصفیه دارد ـ که نمک را می‌زداید و خود را سیراب می‌کند.

یک وقت در جایی نوشته بودم کارهای خدا هیچ وقت به‌کار آدمیزاد نمی‌ماند، «در بیابان، شتر به‌آن بزرگی را می‌غلطاند که کلاغ کور گرسنه‌ای چشمهای آن را درآورد و از مرگ نجات یابد».

حالا اینجا هم می‌خواهم تکرار کنم که کارهای خدایی به‌کار آدمیزاد نمی‌ماند، درختی را وسط آبهای شور و تلخ خلیج فارس با پنجاه درجه بالای صفر حرارت می‌رویاند ـ که یک حواصیل مهاجر گریخته از سرمای پنجاه درجه زیر صفر دریاچه بایکال یا خوارزم سیبری هزار فرسخ راه را به‌بال همت بپیماید و خود را به‌طبس و سیستان (دریاچه زره) برساند و بعد به‌سواحل جزیره قشم پرواز کند و آنگاه بر فراز یک شاخه از جنگل «**حرا**» خود را از آسیب آفات ارضی و سماوی ـ و انسانی ـ محفوظ بدارد، و آن وقت عکاس با ذوق ما در همان لحظهٔ پرواز تصویر او را ضبط کند ـ و نسخه‌ای از آن با قاب گرانبها به‌من داده شود ـ که در اطاق خود هر روز ناظر این قدرت خداوندی بوده باشم.

به‌خاطر دارم، چند سال پیش به‌دعوت دانشکده ادبیات دانشگاه اورمیه (= رضائیه) به‌آن ولایت رفتم. به‌آقای تولائی استاد شیرازی آن دانشگاه که با ترکان پیوند کرده و در واقع شیرازیِ ترک شده است ـ گفتم که می‌خواهم ببینم این راه دریایی که می‌گویند از دریاچه به‌تبریز کشیده‌اند واقعیت دارد یا تبلیغ است.

ما را بردند به‌دیدن راه، تابلو نوشته بود: ارومیه ـ تبریز ۱۴۲ کیلومتر. باورکردنی نبود. هزاران سال مردم تبریز و ارومیه و کردها و گورانها دریاچه را دور زده،

۱ـ باید یک کلمه فارسی قدیمی باشد و شاید از خانواده هری و هرایوه که همان آریا = هرات بوده باشد. مردم جنوب آن را حرا نویسند. و همه اینها با کلمه خور و هور ـ که خورشید خراسان باشد ـ قوم و خویش هستند.



تصویر جنگل حرا

چهارصد پانصدکیلومتر راه را ازگردنه‌های پربرف می‌گذراندند تا به‌تبریز می‌رسیدند.

معلوم شد کار درست است. یک تپه سنگی کنار دریاچه، طی هزاره‌ها باقی مانده بود، بچه‌ها آن را با دینامیت منفجر کردند و به‌دریا ریختند و راهی پدید آوردند که ۱۲ متر عرض دارد، و پانزده کیلومتر به‌خط مستقیم به‌جزیره وسط دریاچه می‌پیوندد و از آنجا به‌صورت اتوبان از شرق دریاچه که کم‌عمق‌تر است خارج شده به‌تبریز می‌رسد.

غیر از دویست کامیون سنگ‌کش ـ که گویا از یوگسلاوی(؟) خریده بوده‌اند ـ هیچ پولی به‌خارج نرفته و همه مخارج در ایران شده و این راه عجیب و زیبای کم‌نظیر به‌خط مستقیم وسط دریاچه پدید آمده. تنها نقص آن اینست که پانصد متر راه را که از جهت حفظ محیط‌زیست آزاد گذاشته‌اند باید پل بزنند و آن فعلاً مخارج و امکانات بسیار می‌طلبد ـ پس، از همان طریق که خشایارشا بر مرمره پل بست ـ یعنی قایقها را به‌هم متصل کردند و اسبها را از روی آن گذراندند ـ اینان نیز از تخته‌های آهنین که شکل پل دارد ـ و از همان نوع است که بر شط‌العرب نهادند و به‌فاو رسیدند ـ فعلاً گذاشته‌اند تا عبور ومرور ممکن شود و راه بند نیاید.

باری، مقصود من بیان این مطلب نبود. من در آنجا به‌مسئول راه پیشنهاد کردم که این جادهٔ مستقیم وسط دریا را درختکاری کند ـ که راهی بشود، که در دنیا کم‌نظیر و حتی بی‌نظیر است.

البته مسئول امر بسیار تعجب کرد و شاید هم در باطن به‌ریش من خندید که در دریاچه‌ای که از فرط شوری آب و سنگینی آن، بدن آدمی در آب فرونمی‌رود و هیچ حیوان دریایی نمی‌تواند در آن زیست کند، تاحدی که وقتی ما حدود نیم‌ساعت قایقرانی روی آبهای آن انجام دادیم، وقتی پیاده شدیم ـ سر و روی قایق‌نشینان مثل پیرمردهای هفتاد هشتاد ساله از ابرو و مو و مژگان و ریش و سبلت همه از نمک متبلور که در هوا پراکنده بود ـ سفید بود، آن وقت چطور می‌شود در چنین فضایی درختکاری کرد؟

من البته نگذاشتم که تعجب دوستمان طول بکشد، و بلافاصله گفتم: ـ آقا، من خبر دارم که درختهایی در خلیج فارس هست که وسط آب شور و تلخ به‌صورت جنگل می‌رویند و سایه می‌گسترند. شما بروید و از نشاء این درختها استفاده کنید ـ

اگر آب و هوا کمک کند شاید بتوانید یکی از عجیب‌ترین پدیده‌های عالم را -که یک خیابان ۱۵ کیلومتری پردرخت وسط دریاچه باشد - پدید آورید[1].

اگر آن هم نشد، لزومی ندارد درخت را وسط آب بزنید. کناره این خیابان که درست کرده‌اند، جای‌هایی با خاک شیرین و نرم بسازید و درخت سردسیری مثل صنوبر بکارید و دستی آب دهید. باز همان چیزی خواهد شد که من گفتم: یکی از عجایب بر عجایب هفتگانه قدیم افزوده خواهد شد.

حالا باز این حرف خود را تکرار می‌کنم و می‌گویم نه تنها می‌شود درخت حرا را در دریاچه نمک کاشت، بلکه می‌شود تمام سواحل خلیج را تا چند کیلومتر داخل آب به‌صورت یک جنگل ساحل دریایی درآورد.

این که عرض کردم شناخت نواحی زیر گردنه ملااحمد و بالای آن یک روش علمی می‌خواهد، بدین جهت است که بسیاری از شمالی‌ها از اوضاع جنوب خبر ندارند - و فی‌المثل شهر کرمان را جائی می‌دانند که خرما در آن می‌روید و محصول می‌دهد یا بندرعباس جایی است که مردم در تابستان توی خمره فرومی‌روند - یا می‌رفتند - و بر مبنای همین تصورات بود که وقتی مرحوم **حاجی میرزا آقاسی** - اهل خوی آذربایجان - متوجه اهمیت باربری شترها در قشون دولتی شد برای اینکه میزان باربری و کاربری آنها را در شمال ایران هم افزایش دهد «لهذا از برای پای شتران، مثل سم قاطران، از آهن کفشی ساخت و در پای آنها به‌پیچ ومهره استوار کرد تا در سنگزارها نلغزند و بار را به‌منزل برسانند. این کفشها در مقام امتحان، پای شتران را از راه انداخت و جراحت پدید آمد... نمونهٔ آن کفشهای آهنی هنوز در انبار قورخانه ایران موجود است...»[2] او که به‌مزاج شتر و ریگ بیابان آگاهی نداشت. گمان می‌کرد کاری را که نعل در اسب می‌کند در شتر هم خواهد کرد.

مقصود از اشارهٔ این چند سطر درباب دو مورد استثنائی در جنوب ایران؛ خاک سرخ و جنگل هرا، از پدیده‌های طبیعی که البته تناسبی نیز داشت تا در مقدمهٔ جغرافیای کرمان گنجانده شود - بیان یک نمونه کوچک و ظریف و استثنائی

۱- کیفیت رشدو تکثیر درخت حرا صورت عجیبی دارد که باید در کتابهای گیاه‌شناسی خواند. همچنین رجوع شود به‌کتاب *چابهار و دریای پارس*، ایرج افشار سیستانی، ص ۱۱۴.

۲- سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۴۶۰. نقل از *تاریخ تحولات سیاسی نظام*، و *تاریخ افضل‌الملک*.

موهبتهای خداوندی بود که نصیب این سرزمین وسیع شده است. خصوصاً که دنیا ـ به‌طورکلّی، و مردم ایران ـ خصوصاً، کرمان را جز به‌عنوان بیابانهای وسیع و ریگزارهای بی‌حاصل نمی‌شناسند.

نخل، عمّهٔ مؤمنان

درین مقدمه من به‌سه مورد دیگر از محصولات عمده این سرزمینهای وسیع بیابانی اشاره می‌کنم که درواقع عوامل سه‌گانه[1] و اضلاع مثلث اقتصاد نواحی جنوب را تشکیل می‌دهند، و این که خود بهترین شاهدگویای استعدادهای این آب وخاک است ـ آب وخاکی بسیاری ازمردم تصور می‌کنند، «کرمان جایی است که خاکش جاری، و آبش راکد است».

بیست وپنج سال پیش که من در پاریس ـ در «سیته یونیورسیتر»[2] اطاق داشتم، شبی خبر شدم که در خانه هند، فیلمی از عراق نشان می‌دهند ـ طبعاً روی علاقه‌ای که داشتم به‌دیدن آن رفتم. در آن فیلم متوجه شدم که از جهت تبلیغاتی، عراق، نحوه برداشت خرما و محافظت بهداشتی آن را طبق اصول جدید بسیار دقیق و مکانیزه و بدون دخالت دست نشان می‌دهد ـ و در عین حال در برابر آن، فیلمی از ایران و چند جای دیگر به‌نمایش گذارد که مردم با دست وپای آلوده خوشهٔ خرما را می‌چیدند و داخل صلّهٔ خرما (= بافته شده از حصیر برگ خرما) می‌ریختند و با پای آلوده لگد می‌کردند که هوا نگیرد، و به‌این و آن می‌فروختند. من واقعاً شرمنده شدم و همیشه آرزو داشتم که کاش در ایران سازمانی فراهم می‌آمد که مخصوص حفظ خرما بود و از کاشت وداشت و برداشت تا نگهداری، سلامت آن را دقیقاً بررسی می‌کرد و دنیا را ازین ماده غذایی که ایران می‌تواند سهم عمده‌ای از آن را تأمین کند بی‌نصیب نمی‌گذاشت. صحبت از خرما کردم. باید بگویم که جز دو سه کتاب که یکی از آن تألیف دوست فرهنگی من آقای سالیانی است که مقالات بسیار هم درباب خرما و انواع آن و خصوصیات آن نوشته، وکتاب آقای انجم روز که او نیز درباب خرما است ـ باید اذعان کرد که در ایران آنقدر که باید و شایسته است درباب این محصول گرانقدر و مفید تحقیق نشده، و حال آنکه ما می‌دانیم که سراسر آبادیها

1- Triade trierarchie

2- Cité Universitaire

ودهات و شهرهای جنوب ایران، تا اواسط کویر ـ یعنی طبس و راور و ابرقوه و بافق ـ پوشیده از درختان خرماست و اگر همتی بوده باشد می‌توان سراسر این سرزمینها را از آبادان و اهواز گرفته تا جهرم و خبیص (= شهداد) و کهنوج و چابهار هم، قدم به‌قدم درخت خرما کاشت ـ که درختی است مقاوم و سازگار با کویر و پرمحصول و قانع، و درختی است که پیغمبر اسلام آن را **عمهٔ مؤمنان** می‌داند (= از جهت مهربانی که عمه‌ها نسبت به‌برادرزاده‌ها دارند) و همیشه توصیه حفظ آن درخت را فرموده است.[1]

آن‌طور که خوانده‌ام، تولید خرما در جنوب کشور ایران یک محصول استراتژیک عمده است ـ و همه‌ساله حدود ۳۵۰ الی ۴۰۰ هزار تن خرمای مرغوب در ایران تولید می‌شود ـ که تنها حدود چهل یا پنجاه هزار تن آن به‌خارج صادر می‌شود.[2] ـ و این محصول بیش از پنجاه نوع متفاوت دارد که هرکدام در ناحیه‌ای خاص و به‌صورت خاص پدید می‌آیند.

با اینکه آمارها در ایران چندان دقیق نیست، با همهٔ اینها، سال پیش در کرمان ۱۹۵ هزارتن خرما تولید شده است[3] و این از مجموع ۴۱۵۱۸ هکتار نخیلات موجود در ولایت به‌دست آمده ـ و بیشتر آن از حوالی بم و جیرفت و کهنوج و حاجی‌آباد بوده است.

طرحهایی هست که محصول خرمای کرمان را به‌پانصد هزار تن در سال برساند و درین صورت آن شعر که زیره را مخصوص کرمان می‌داند و می‌گوید:

کرمان و زیره؟[4] بصره و خرما؟ بدخش و لعل

عمان و دُرّ؟ حدیقه و گل؟ جنّت و گیا؟[5]

به‌زودی خرمای کرمان را نیز دربر خواهد گرفت.

آن‌طور که بعضی آمارها می‌گویند ـ وگویا این آمار توسط عراقیها تهیه شده است

۱ـ اکرموا عماتکم‌النخلة، فانها خلقت من طین آدم. (*از پاریز تا پاریس*، ص ۵۳).

۲ـ مقدمه ایرج افشار سیستانی بر کتاب *خرماستان* انجم روز، ص ۱۲.

۳ـ گزارش آقای مرتضی بانک استاندار کرمان.

۴ـ سال گذشته ۲۰ هزار تن زیره از کرمان صادر شده است.

۵ـ شعر از قاآنی است.

ـنه خود ایرانیها ـ در ایران حدود بیست میلیون نخل درکشور وجود دارد و هر اصله نخل حدود ۴۰ کیلو خرما می‌دهد ـ و این نخلها البته شامل خوزستان و جهرم نیز هست، و من خود در خانه خلف موسوی در جزیره صلبوخ (= مینو) هزار درخت خرما دیدم ـ و به‌ما گفتند که تنها همین جزیره یک میلیون درخت خرما داشته است ـکه لابد در جنگ ایران و عراق قسمت عمدهٔ آن نابود شده است.

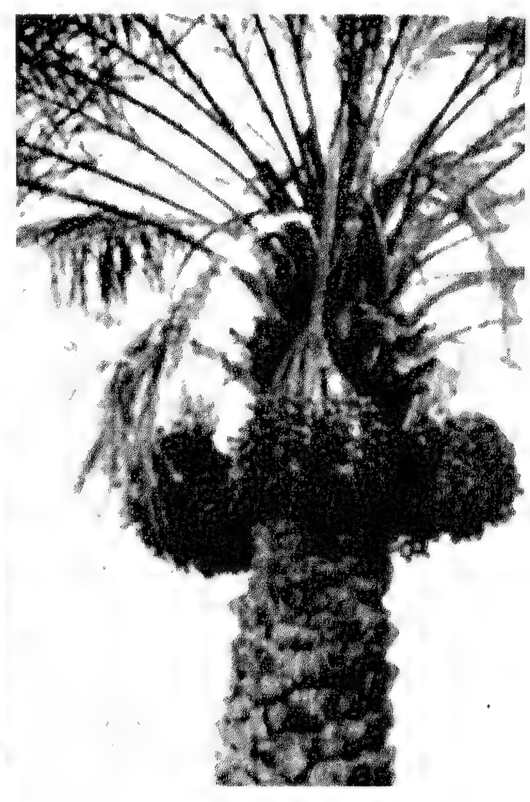
همین مورد مشابه در یزد وجود دارد که حدود ده هزار هکتار نخلستان تنها در منطقه بافق یزد هست که متأسفانه بیشتر محصول آن نامرغوب است و اغلب به‌چارپایان داده می‌شود ـ درخت خرما تا حوالی راور و طبس طی طریق کرده و در آنجا که دیگر به‌دیوار آجری و سفیدکاری سرمای خراسان و برفهای طولانی آن برخورده، متوقف شده است.

بالنتیجه این کالای شیرین و گرم و پرانرژی در نقاط سردسیر مثل آذربایجان و قفقاز و تمام اروپا و روسیه و چین و افغانستان و آسیای مرکزی حکم کیمیا و جواهر دارد و بیخود نیست که در تاریخ **بخارا** واقعه‌ای مربوط به‌هزار ودویست سال پیش را چنین می‌خوانیم: «سعید [بن عثمان که فاتح سمرقند و بخارا بود] با خاتون [بخارا] صلح کرد. به‌بخارا سعید بیمار گشت. خاتون به‌عیادت او درآمد. کیسه‌ای داشت پر [؟]، دست درکیسه کرد و دو چیز ازکیسه بیرون کرد و گفت: [این یکی] از بهر خویش نگاه می‌دارم تا اگر بیمار شوم بخورم، و آن دیگر ترا دهم تا بخوری و بهتر شوی. سعید را عجب آمد که چیست که خاتون به‌این عزت و بزرگی می‌دهد؟

چون خاتون بیرون رفت، سعید نگاه کرد، خرما بود ـکهنه گشته[1] کسان خود را فرمود تا پنج شتر خرمای تازه بار کردند[2]، و به‌نزدیک خاتون بردند. خاتون جوالها بگشاد و خرمای بسیار دید. کیسه بگشاد و آن خرمای خویش بیرون کرد و با آن خرماها مقابله کرد ـ همچنان بود که خاتون داشت، و به‌عذر آمد و گفت: ما را ازین

۱ـ و لابد کرم زده، چون مردم خبیص می‌گویند، خرما را اگر تا شب نوروز از انبار بیرون نکنی، خودش بیرون خواهد رفت. یعنی کرم خواهد زد و کرمها آن را می‌خورند و از لای درمی‌خزند و بیرون می‌روند!

۲ـ لابد از طبس همراه آورده بوده ـکه هنوز تازه مانده بوده.





جنس بسیار نباشد، و این دو خرما سالهای بسیار نگاه داشته‌ام از بهر بیماری...».[۱]
مقصود من اهمیت این محصول مهم است که خاص جنوب ایران و خصوصاً کرمان است.

با سردخانه‌هایی که ایجاد کرده‌اند و با وسایل بهداشتی که پیرامون بسته‌بندی و شتسشو و خشک کردن و تفکیک و لکه گیری و مُهرزنی ـ خرما ـ و سایر محصولات ـ در بعض نقاط ـ از جمله بم فراهم آمده، امکان صدور این محصولات به‌خارج بیشتر شده[۲] و سال پیش مبالغی به‌آلمان و روسیه و خصوصاً لنین‌گراد ـ سنت پطرزبورغ ـ صادر شده است. فعلاً ظرفیت سردخانه بم حدود پنج هزار تن است.[۳] توپولف‌ها و ایلوشین‌ها در ماهان ایر و کاسپین راه افتاده و پی‌درپی خرما و مرکبات را از نقاط گرمسیر ـ ۵۰ درجه بالای صفر ـ به‌سرزمینهای یخ‌بندان پنجاه درجه زیر صفر ـ مسکو و لنین‌گراد ـ و حتی آلماآتا می‌رسانند. خرمای مضافتی بم و خرمای کنگ (= قصب) شهداد در دنیا بی‌نظیر است.

محصول عمده دیگر کرمان **مرکبات** است که سال گذشته از حدود ۴۵ هزار هکتار باغ مرکبات در نواحی جیرفت و کهنوج و بم و خبیص (شهداد) و ارزوئیه حدود ۴۰۰ هزارتن به‌بازارها عرضه شده است. ۲۳ هزار هکتار ازین باغها مختص جیرفت و کهنوج است و همه می‌دانند که بعض گرپ فروت‌های جیرفت به‌اندازه یک هندوانه متوسط درشت می‌شود و تنها هزار تن گرپ‌فروت ده سال پیش ازین با ۲۰۰ تن پرتقال، شرکت کشت و صنعت جیرفت فروخته است.[۴]

البته محصول صادراتی کرمان تنها پسته و مرکبات و خرما نیست. کرمان سال

۱ـ نامردی یا ناجوانمردی کرده بود سعید بن عثمان که هدیه خانم را اینطور جواب داده بود. جای لقمان خالی که خیار تلخ را بخورد و روترش نکند. من اگر بودم همان «خرمابیزو» را می‌خوردم و یک گردن‌بند از مرواریدهایی که بین راه غارت کرده بودم به‌خاتون می‌دادم. صاحب تاریخ گوید: «این خاتون زنی بود شیرین و با جمال، سعید به‌وی عاشق شده» و داستان این عشق را می‌توانید در *حماسه کویر* بخوانید. (چاپ دوم، ص ۵۱۸).

۲ـ همسایه‌های جنوبی هم که بحمدالله همه پولدار و ثروتمند شده دلار آمریکائی از سر و روی آنها بالا می‌رود.

۳ـ روزنامه نسل آفتاب، چاپ کرمان، ۱۲ بهمن ۱۳۷۲ / ژانویه ۱۹۹۴ م.

۴ـ روزنامه اندیشه، شماره ۳۷۵۵.

پیش بیش از یک میلیون مترمربع فرش صادر کرده است[1]. سال پیش در کرمان ۱۸ هزار تن پنبه برداشت شده ـ که بیشتر در سیرجان و رفسنجان بوده است و این همان محلوجی است که در ۲۹ رمضان ۱۳۲۳ هـ. / یک سال قبل از مشروطه (= ۱۱ اوت ۱۹۱۵ م) بر طبق نوشته جریده حبل‌المتین «... محلوج رفسنجان یک من سه قران کرورها به‌خارجه می‌رود ـ ضابط راور قدغن کرده کرباس بافتهٔ بلوکات کرمان را به‌مشهد نبرند ـ چراکه در خود بلوکات و شهر لازم است ـ اگر باری ۲ تومان تعارف دادند مرخص است...».[2]

این پنبه ازطریق نوق و راور وطبس وشاهرود به‌بندرجزّ وروسیه می‌رفت. **کرباس** راور هم آنقدر مرغوب بود که از شلوارهای جین امروزی لطیف‌تر و محکم‌تر بود.

جیرفت سالیانه ۹۸۸ هزار تن محصول **جالیزی** دارد که ۳۶۰ هزار تن آن هندوانه است[3]، آن هم در فصلی که در هیچ کجای ایران هندوانه نیست. ۳۲۰ هزار تن گوجه‌فرنگی، ۲۰۰ هزار تن خیار، صد هزار تن کدو، ۵ هزار تن فلفل شیرین و سه هزار وششصد تن پیاز نیز تولیدات همین ولات است ـ و همه در فصل غیرمعهود یعنی زمستان. کرمان البته ۱۰۲ هزار تن چغندر قند، ۳۴۲ هزار تن گندم، ۱۴۷ هزارتن سیب‌زمینی، و ۴۹۳ هزارتن یونجه و نباتات علوفه‌ای هم داشته است.[4]

این را هم عرض کنم که مرکبات کرمان با سایر مرکبات دنیا تفاوتهایی دارد ـ اول آنکه نوع آن، چه پرتقال، چه نارنگی، چه لیمو، و چه گرپ فروت، از نوع مشابه آن در دنیا شیرین‌تر است و این نتیجه آفتاب تابان بی‌انتهای ولایت است.

نوع **لیموشیرین** کرمان (خبیص و بم) در هیچ کجای دنیا جز جهرم ـ به‌دست نمی‌آید. تمام دنیا برده‌اند وکاشته‌اند و پیوند زده‌اند و مراقبت کرده‌اند ـ هیچکدام به‌شیرینی لیموی کرمان نمی‌شود. خبر دارم که نوع آن را به‌استرالیا برده‌اند. سال

۱ـ اطلاعات ـ ۱۷ بهمن ۱۳۷۴ / ۵ ژانویه ۱۹۹۶ م. در ایران سالی ۹ میلیون متر مربع فرش بافته می‌شود که ۶ میلیون متر آن صادر می‌شود. بنابراین کرمان حدود یک عشر ـ ده درصد ـ فرش ایران را صادر کرده است.

۲ـ نقل از نشریه رفسنجان، چاپ کیهان.

۳ـ مصاحبه مهندس فرید روز مدیرعامل سازمان کشاورزی جیرفت.

۴ـ اطلاعیه سازمان کشاورزی کرمان ـ در روزنامه اطلاعات ۱۲ دی ۱۳۷۲، همچنین روزنامه اطلاعات، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۷۵ ش / ۱۱ مه ۱۹۹۶.

اول اندکی محصول مطابق طبع داده، از سال دوم محصول آن تلخ و ترش و اسیدی شده است ـ و این لابد علاوه بر آفتاب نتیجه خاک محل نیز هست ـ و به‌هر حال باید مطالعه کرد. حتی اسرائیلی‌ها که در ژنتیک گیاهان تخصص دارند و آب وهوای آنجا نیز بیابانی و تا حدودی برّی است ـ موفق به‌برداشت لیموی شیرین کرمان نشده‌اند.

لیموی ترش آنقدر محصول می‌دهد که می‌گویند چه در زمستان و چه در تابستان، در میناب، اگر دست به‌داخل درخت لیمو ببری هیچوقت دست ترا خالی پس نخواهد داد، و من خبر دارم که در **میناب**، درختهایی بوده است که ده هزار دانه لیمو در سال داده است ـ «دوبرگه» آن سالی دوبار محصول می‌دهد و هر بوته‌ای به‌اندازه یک خانه بزرگ جا می‌گیرد[1] ـ و این میناب جاهایی دارد که چهار فرسخ در چهار فرسخ نخلستان است ـ و بر مدار ۴۰ درجه و ۷ دقیقه و ۲۷ ثانیه عرض شمالی قرارگرفته ـ و بر روی ۵۰ درجه و ۴ دقیقه و ۵۶ ثانیه طول شرقی است ـ و با اینکه در کنار دریاست معذلک میزان بارندگی آن در سال از ده پانزده سانتیمتر بیشتر نیست.[2]

آسمان بخیل است

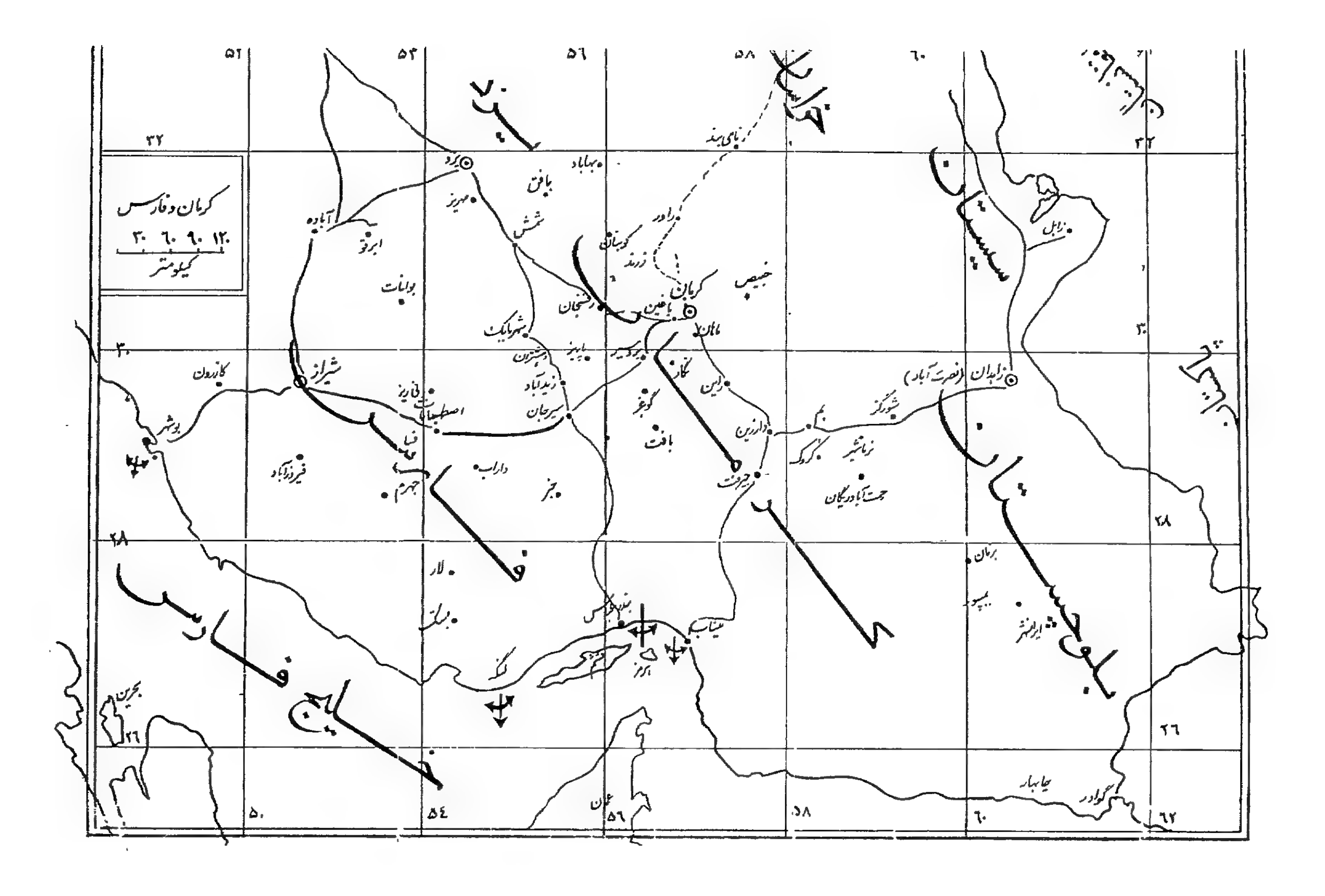
اصولاً این نکته را باید عرض کنم که در سرزمینهای جنوب ایران ـ مسألهٔ استفادهٔ حداکثر از حداقل بارندگی و مصرف آب، حکم اولویت دارد. مرکبات کرمان اصولاً کم‌آفت است ـ بر خلاف مرکبات شمال ـ و این شاید به‌دلیل آفتاب سوزنده و تابناک آن بوده باشد[3] ـ بیشتر محصولات گرمسیری در گرمسیرات کرمان ـ جروم ـ به‌عمل می‌آید چنانکه سطح کشت **انبه** در میناب ۱۵۰۰ هکتار است ـ و بعد از افتتاح سد احتمال می‌دهند که به‌ده هزار هکتار برسد.

برای اینکه یک دورنمایی از تفاوت سرزمینهای پایین گردنه ملااحمد و زمینهای شمال آن و وضع آب وهوایی آن به‌شما بدهم کافی است اشاره کنم که کل میزان **بارندگی** سالیانه در جهان در ربع مسکون ـ یعنی همه کره زمین ـ حدود ۸۴۰

۱ـ *حماسه کویر*، ص ۴۲۳.

۲ـ باران منطقه خشک سواحل دریای مکران روی‌همرفته ۱۸۰ـ۱۹۰ میلیمتر در سال و در عین حال بسیار نامنظم است. (*چابهار و دریای پارس*، ایرج افشار سیستانی، ص ۳۷).

۳ـ اخیراً درختان خرمای خبیص (= شهداد) دچار آفت‌زدگی خاص شده که دانه خرما درشت نمی‌شود. بعضی گفتند این کمبود حاصل بعد از زلزله گوک پدید آمده و محسوس شده ـ به‌هر حال حق اینست که با کشورهایی که خرما دارند و کشاورزی آنها پیشرفته است تماس حاصل شود و دراین میان علاوه بر عراق و اسرائیل، کشورهای شمال افریقا نیز تجربیات قابل ملاحظه‌ای در کشت خرما و مرکبات دارند.


کرمان و فارس
۳۰ ۶۰ ۹۰ ۱۲۰
کیلومتر
یزد
کرمان
فارس
بلوچستان
سیستان
خراسان
خلیج فارس
یزد
مهریز
بافق
بهاباد
ابرقو
آباده
بوانات
شیراز
کازرون
بوشهر
فیروزآباد
جهرم
فسا
اصطهبانات
نی ریز
داراب
جز
لار
بستک
لنگه
بندرعباس
میناب
هرمز
سیرجان
زیدآباد
شهربابک
رفسنجان
پاریز
بردسیر
ماهان
کرمان
خبیص
کوهبنان
زرند
راور
نای بند
بافت
گوغر
لکار
راین
دارزین
جیرفت
بم
نرماشیر
کروک
شورگز
زاهدان (نصرت آباد)
زابل
جمت آباد ریگان
بزمان
بمپور
ایرانشهر
چاه بهار
گواتر
عمان
بحرین

میلیمتر است (البته نقاطی در جهان هست که ده دوازده متر باران سالیانه دارد ـ ولی البته کم است ـ و مقصودْ معدلی است که هواشناسان گرفته‌اند) درین میان معدل سهم باران سالیانه ایران را حدود ۲۴۰ میلیمتر تخمین زده‌اند ـ و این میزان بیشتر مربوط به‌غرب و شمال غرب و شمال ایران است ـ و آنچه برای کرمان، با حدود ۲۵۰ هزار کیلومتر مربع وسعت، سهمیه باران می‌رسد، بیش از ثلث این مقدار، یعنی بیش از ۱۴۰ میلیمتر نیست[1]. البته بعض نقاط کوهستانی کرمان سالیانه بیش از دویست میلیمتر باران هم دارند ـ ولی بیشتر دشتها که وسعت اصلی سرزمین را شامل می‌شود. ازین مقدار متوسط کمتر باران دارد. نباید براساس آمار هواشناسی این دو سه سال اخیر درباب کرمان قضاوت کرد، زیرا سالهای استثنائی پربارانی بوده است، مثلاً دوسال پیش شهرکرمان ۱۸۲/۳ میلیمتر بارندگی داشته ـ در حالی که سال پیش از آن ۵۶/۹ میلیمتر بوده، این بارندگی در اسفند ۱۹۹۶/۱۳۷۴ م. طبق آمار به ۲۲۷/۳ میلیمتر در کرمان رسیده، و بافت ۴۶۶/۷ میلیمتر و سیرجان ۲۸۳ میلیمتر و کهنوج ۳۳۳/۹ میلیمتر و جیرفت ۳۶۶ میلیمتر بوده است که البته استثناست و بیشتر جاها حدود پنجاه درصد اضافه بوده است ـ و این البته همان باران‌ها است که موجب افزونی ذخیره آبهای زیرزمینی می‌شود، و قرنها هر ۵۰ سال یک‌بار چنین می‌شده ـ و سرمایه اصلی چاههای عمیق است که هم‌اکنون در اطراف شهرکرمان تعداد آن به ۴۲ حلقه رسیده است. بدین طریق درواقع هرنیم‌قرن یک بار ذخیرهٔ آب چاههایِ‌عمیق تجدید می‌شود.[2] باهمه‌اینها دشتهای‌کرمان بسیارکم‌باران است. فی‌المثل، بم، در سال ۱۷۲ ش / ۱۹۹۳ م. فقط ۱۵/۹ میلیمتر بارندگی داشته و شهر بابک ۱۲۶/۳ میلیمتر، و انار ۲۵/۴ میلیمتر و خود کرمان ۵۶/۹ میلیمتر.[3]

۱ـ باز هم نسبت به‌سرزمین جنوبی کرمان که جزیرةالعرب باشد، خودش یک پا زیادتر است. عربستان ۶۰ میلیمتر بارندگی متوسط دارد و ناچار است سالیانه ۱۲۰۰ میلیون متر مکعب آب دریا را شیرین کند و بنوشد. هزینه هر متر مکعب آب شیرین ۳ دلار است. قرار است از ایران لوله آب به‌قطر برسانند.

۲ـ و این البته تفاوت دارد باز با صحرای عربستان که به‌جبران ۲۵ میلیمتر بارندگی، آب صددرجه را از عمق هزار متری استخراج می‌کنند و معمولاً دیگر قابل تجدید نیست.

۳ـ گزارش هواشناسی کرمان، روزنامه حدیث کرمان، آوریل ۱۹۹۵ م. فروردین ۱۳۷۴ هـ. درباب رفسنجان و خصوصاً نوق ـ ناحیه مسقط‌الرأس آقای هاشمی رفسنجانی (= بهرمان)، دیگر حرفی نمی‌زنم که ما پاریزیها می‌گوئیم اگر دنیا را باران سیل‌آسا ببرد، شال خر نوقی‌تر نمی‌شود!

ربع باغهای ایران آنچه می‌خواهم بگویم این است که با وجود این فقر بارندگی ـ اصولاً ۲۵ درصد کلّ **باغهای ایران** درکرمان پرورش داده شده است. معنی این حرف این است که مردم کرمان به‌دنبال هر قطره باران می‌دوند و می‌روند تا آن را از زیرزمین، از عمق ۱۸۰ متری بالا می‌آورند و آن را پای درخت می‌برند.

آمار به‌ما می‌گوید که هرچه میزان بارندگی در نقاط ایران زیادتر باشد، **باغ** یا لااقل باغ میوه کمتر است ـ و تنها به‌محصول کشاورزی و دیم و علف و مرتع توجه می‌شود ـ و این نکته‌ای است که حتی در سرزمین فارس ـ همسایه کرمان نیز مصداق دارد. باغهای فارس بیشتر تزئینی و تشریفاتی است ـ خصوصاً در شیراز.

۳۳ درصد کل مساحت دنیا بیابان است ـ و قریب ۴۰ میلیون هکتار از این بیابانها در ایران قرار گرفته و بیش از ده میلیون هکتار آن در کرمان و بلوچستان است. و نزدیک یک‌دهم این بیابانها را با ۱۴۰ میلیمتر باران تبدیل به‌باغ کرده‌اند تا بدان حد ـ که خورشید ماه حمل که هرسال سر از مشرق بر می‌داشت به‌قول فردوسی

چـو انـدر بـره خـور نـهادی چـراغ   پس‌اش دشت بودی و در پیش، باغ

تنها صدهزار هکتار باغ در بردسیر ـ باغ میوه ـ اکثراً سیب وجود دارد.

توسعه باغ در ولایت کرمان ـ که به‌اندازه کشور انگلستان و به‌اندازه نصف کشور فرانسه وسعت دارد ـ امروز و دیروزی و متکی به‌وسایل مکانیکی عصر حاضر نیست. هفتصد سال پیش ـ یعنی در زمان ترکان خاتون قراختائی (= فوت ۶۸۱ هـ/ ۱۲۸۲ م.) باغی ساخته شده و وقف شده به‌این شرح: «دیگر از موقوفات خداوند ترکان ـ انارالله برهانها ـ که درین سال افتاد ـ (۶۷۴ هـ/ ۱۲۷۵ م.) باغ **فیروزی** و شرب آن [است]، و آن باغی است که در دشت حرکویه(؟)[1] افتاده است، و در وی قصری عالی ساخته، مقدّر به سی [و] شش هزار قصبه، و کاریزی آب که در میانه دیه فرمیتن حومه می‌گذرد ـ که در قدیم این آب را آب **کهن جهودی** خوانده‌اند، و این بر گنبد مرقد مدرسه وقف کرده است ـ با جمیع حقوق و مرافق و توابع و لواحق ـ وقفی لازم مسجل محکوم»[2] در اینجا یکی دو توضیح مختصر لازم است ـ این باغها

۱ـ بعید می‌نماید که جرپویه (؟) گوغر باشد ـ به‌دلیل فاصله زیاد و امکانات کم.

۲ـ *تاریخ شاهی قراختائیان*، چاپ نگارنده، ص ۲۴۴.

را در کرمان، در آن روزگار **درختکرد** می‌گفته‌اند و باغی دیگر در خود شهر ساخته بودند که «در ۱۴ ربیع‌الاول ازین سال [۶۷۵ هـ/ ۱۲۷۶ م] خداوند ترکان شهرآرایی عظیم به‌گوش و نوش فرمود [یعنی چراغانی کرد با موسیقی و آشامیدنیها]، و در سرای بستان درختکرد ـ که منسوب است به‌خداوند عالم صفوة‌الدنیا والدین پادشاه خاتون خلدالله ملکها[1] سنّت به‌طُهر شاه اعظم ـ قطب‌الدین والدنیا طغای شاه به‌جای آورد».[2]

کلمهٔ درختکرد یکی از زیباترین کلماتی است که می‌شود آن را برای باغهای بزرگ به‌جای کلمه پارک به‌کار برد. یک دهکده کوچک در سرآسیاب ـ شش کرمان داریم که منسوب به‌همین قراختائیان است و آن را **کِردآباد** (به‌کسرکاف) می‌گویند، نه کُردآباد، و به‌گمان من، این آبادی نیز یکی از همان باغهای بزرگ درختکرد بوده که بعدها مخفف شده وکرد آباد شده[3]. درین آبادی شش هفت سنگ قبر بزرگ مرمرین وجود داشته که احتمالاً تاریخ آن به‌همان زمان قراختائیان می‌رسیده است ـ و این سنگ قبرها را دکتر رستگار کرمانی ـ که خود از همان خانواده زرگران قراختائی است ـ و مالک آن دهکده بوده ـ دیده بوده است و به‌خاطر داشته، ولی امروز نمی‌دانیم آیا هستند یا جابه‌جا شده‌اند.

توضیح دوم مربوط به‌وسعت باغ است. این سی وشش هزار قصبه بنا بر آن که هر قصَب (= نی) درکرمان واحد سنجش زمین است و شامل ۲۵ متر مربع می‌شود، بنابراین کلّ باغ درواقع به‌حدود نهصد هزارگز مربع ـ یعنی حدود یک میلیون متر مربع ـ صدهکتار ـ بالغ می‌شده است ـ و بنابراین می‌شود متوجه اهمیت امر شد که ششصد هفتصد سال پیش با آن وسایل ابتدایی و با استفاده از قنات، ترتیب و تنظیم و آبیاری چنین باغی ـ با این وسعت ـ چقدر خرج و اهمیت داشته است.

۱ـ او دختر ترکان خاتون بود که بعد ازو شاه شد و متولی موقوفاتش بود.

۲ـ *تاریخ شاهی*، ص ۲۵۱، یعنی مراسم ختنه‌سیران این شاهزاده را در باغ مذکور به‌جای آوردند.

۳ـ معمولاً باغهایی که در کرمان ریخته می‌شد به‌وراث منتقل می‌شد یا جزء اموال دیوانی و خالصه درمی‌آمد، یا وقف می‌شد ـ مثل اموال جانی خان ـ و کم بودند حکامی مثل عباسقلی خان روبنده بیگ که وقتی از کرمان معزول شد (۱۰۶۹ هـ/آوریل ۱۶۵۹ م.) باغی را که در شهر ساخته بود به‌قیمت پانصد تومان به‌کلانتر شهر فروخت ـ و سپس به‌سمت خراسان روانه شد. (*تذکره صفویه*، ص ۲۸۱). باغ شازده ماهان را مرحوم مظفر فیروز به‌سرکار آقا و زرتشتیان (= کیانیان) فروخت.

می‌توان آن را مقایسه کرد با **باغ شازده** ماهان که حدود صد و ده سال پیش ساخته شد (توسط ناصرالدوله) به‌طول ۴۴۰ و عرض ۱۳۰ متر که مجموعاً ۵۷ هزار متر مربع یعنی نزدیک دوهزار قصب است[۱]، و ۱۸ برابر کوچکتر از درختکرد ترکان خاتون.

البته در روزگار ما باغهای بسیار بزرگ در کرمان احداث شده است ـ ما می‌دانیم که مرحوم غلامرضا **آگاه** در فردوسیه نوق رفسنجان یک باغ پسته کاشته است که یک میلیون متر مربع ـ چهل هزار قصب ـ وسعت دارد.[۲]

شک نیست که در سالهای اخیر، به‌علت امکانات فنی و مکانیکی کشاورزی باغهای بسیار بزرگ در کرمان ریخته شده است ـ چنانکه فی‌المثل باغهای مرکبات مظفر جندقی در ابراهیم‌آباد اسفندقه را باید با ماشین جیپ گردش و رسیدگی کرد، و باغ پسته سرکار آقا ـ که در ناف کرمان ـ بود ـ از بزرگترین باغها محسوب می‌شد و همانست که بولوار ارشام (سابق) از وسط آن گذشت و قسمتهایی از آن نیز درختها را کندند و خانه و آپارتمان ساختند ـ و این یکی از بدترین نوع کارهای عمرانی! در کرمان بود ـ و باغهای عامری در رحمت‌آباد ریگان[۳] و راین و قریة‌العرب نمونه دیگری از باغ‌ریزی به‌سبک جدید است.

بسته بسته پستهٔ خندان

گفتیم که آمارها خصوصاً از جهت مقیاس باغها خیلی دقیق نیست و گاهی مقدار متفاوت را نشان می‌دهد، با همه اینها تصریح شده است که در سال گذشته ۲۲۲ هزار هکتار باغ پسته و ۴۴ هزار هکتار باغ مرکبات و ۴۲ هزار هکتار نخلستان وجود داشته، و باز بر طبق آمار از نزدیک صدمیلیون درخت پسته بارور که در کرمان وجود داشته دوسال پیش رقم ۱۸۳۹۵۷ تن پسته به‌دست آمده ـ که هر هکتار تقریباً ۱/۵ تن پسته داده است و سال

۱ـ *جامع‌المقدمات*، ص ۷۴۰.

۲ـ ما دو فردوسیه در رفسنجان داریم، یکی فردوسیه آگاه در نوق که ۴۰ کیلومتری رفسنجان است ـ و یکی فردوسیه حسن‌زاده که در ۲۰ کیلومتری است. حسن‌زاده رفیعی هم باغهای بزرگ پسته داشت ـ ولی یکباره همه را فروخت و به‌شمال افریقا رفت و گویا در همانجا مرده است.

۳ـ این باغ مربوط به‌روزگار سردار مجلل بود که وقتی رضاشاه به‌سال ۱۳۰۹ ش / ۱۹۳۰ م. از بیابان کهنوج به‌رحمت آباد ریگان رسید خطاب به‌سردار مجلل گفته بود: غلامحسین خان، بهشت را در جهنم بنا کرده‌ای.

جاری این مقدار پسته به‌نزدیک ۲۰۰ هزار تن رسیده است.

تاکنون ۴۴ نوع پسته (واریته) در رفسنجان و زرند و سیرجان و کرمان و بردسیر شناسایی شده است.

برطبق آمار، طی یازده ماه از سال ۱۳۷۲ مبلغ ۳۶۰ میلیون دلار پسته فروخته شده ـ در حالی که جمعیت استان کرمان هنوز به‌دو میلیون تن نرسیده است ـ و بعد از استان خراسان بزرگترین استان ایران است ـ از جهت وسعت.

از کلّ ۲۲۰ هزار هکتار پسته کرمان حدود ۱۸۰ هزار هکتار آن مختص شهرستان رفسنجان است[۱] ـ و اگر بر طبق اصول کشاورزی مدرن کود داده شود و محصول جمع شود احتمال دارد درآمد پسته به ۵۰۰ میلیون دلار در سال برسد ـ که این موکول به‌بسته‌بندی بهداشتی و مکانیزه است.

تنها یک شرکت «سیرجان بنیاد» وابسته به‌بنیاد مستضعفان در سال ۱۳۷۴ ش / ۱۹۹۵ م. مناقصه محصول خود را به ۱۹۵ تن کلّه‌قوچی و ۲۷۳ تن فندقی و ۲۴ تن عبداللهی و ۴۰۶ تن پسته دهان بست و ۴۷ تن زیرغربالی برآورد کرده است.[۲]

خریداران عمده پسته کرمان عبارتند از آلمان و اسپانیا و فرانسه و ژاپن و انگلیس و کانادا ـ و البته کشورهای سواحل خلیج که واسطه‌اند. سوریه و ترکیه خودشان پسته دارند و امریکا هم خود پسته دارد و البته خرید از ایران را هم تحریم کرده است.[۳]

به‌خاطر دارم که ۲۵ سال پیش که زمستان را در جزایر کاناری ۱۵ روز بیتوته کردم، یک شب مقداری پسته بردم به‌مدیر هتل دادم، او اول نزدیک بود با پوست آن را بجود. خودم با دست پوست را جدا کردم و مغز را به‌او دادم.

فردا صبح، مدیر هتل به‌من گفت اگر یک تن ازین کالا همراه داشته باشی[۴] حاضرم

۱ـ محصول رفسنجان به‌تنهایی سال گذشته از ۱۰۰ هزارتن درگذشته بود هر هکتار ۴۰۰ قصب است و معمولاً درهر قصب یک درخت پسته می‌کارند و هر هکتار نزدیک یک تن پسته می‌دهد.

۲ـ آگهی مندرج در جراید کرمان ـ ۱۳۷۴/۱۰/۱۹.

۳ـ برنامه تلویزیون ۷۴/۱۲/۱۱ اعلام کرد که سال جاری سیرجان صدهزار تن (؟) پسته داشته که حدود یک‌سوم کلّ پستهٔ ایران است (۴/۵ بعدازظهر). البته همانطور که گفتم آمارها هم دقیق نیست و گاهی اغراق است.

۴ـ او توضیح داد که پسته را با آب‌جو آلمانی خورده است. خدایا گناهان مرا ببخش.

به‌هر قیمتی که بگویی بخرم. مقصود این است که هنوز ارزش پسته ـ این کالای پرمغز پرروغن خوشرنگ مغذی ـ شناخته نشده، وگرنه می‌توان تمام دنیا را بدان معتاد کرد.

شبچره بزم

درباب پسته، بهتر است اول حساب خود را با خواننده صاف کنیم یا به‌قول کرمانیها «همین اوّل سنگهای خود را وربکنیم».[1]

پسته یک محصول عادی و رایج نیست. آن حاصلی به‌شمار نمی‌رود که در ایام مجاعه و گرسنگی یار آدمیزاد باشد ـ البته دانه‌های پسته هرگز به‌نجات گرسنگان اتیوپی و شاخ افریقا توفیق نیافته‌اند ـ که در بسته‌بندی غذایی سازمان ملل جایی ندارند. به‌عبارت دیگر، به‌اصطلاح من که اول بار آن را در «نون جو» به‌کار برده‌ام ـ این یک گیاه استراتژیکی[2] نیست. پسته گیاه رزم نیست، **شبچره بزم** است[3]. او درّةالعِقد «هفت آجیل» و چشم چراغ آجیل هفت مغز[4] است ـ و چون اغلب پرمغز است سعدی در حق او گوید:

آن که چون پسته دیدمش همه مغز پوست در پوست گشت همچو پیاز

پسته، همیشه نَقْل محفل و نُقْل مجلس شراب اعیان‌زاده‌هایی بود که به‌قول معین‌الدین میبدی ـ مثل شاه شجاع، «صبوح را به‌غبوق می‌پیوستند و در محفلشان به‌جای حیّ علی‌الصلوة، حی‌علی‌السکر باید گفت»[5]، و همیشه زبان حالشان مضمون این بیت منوچهری بود که:

خوشا وقت‌صبوح، خوشا می‌خورد نا دست نشسته هنوز، دست به‌می برد نا

جدا شدن پوست پسته خندان از مغز، همیشه با آهنگ‌سازهای باربد و نکیسا و فارابی همراه بوده است. چه شبهای طولانی زمستان که دختران و پسران جوان، یا همسران عاشق‌پیشه، تا دمادم صبح نشسته‌اند و آجیل هفت مغز شکسته‌اند و *لیلی*

۱ـ اصطلاحی است بین بقالها، چون سنگها با هم تفاوت اندکی داشتند در مقام معامله اول سنگها را برابر هم می‌گذاشتند و مقایسه می‌کردند و کم و زیاد آن را در نظر می‌گرفتند و بعد معامله می‌کردند که اختلاف حسابی پیش نیاید. این اصطلاح را «سنگ ورکندن» می‌گفتند.

۲ـ نون جو، ص ۳۹۵ به‌بعد.

۳ـ و من عنوان این مقدمه را از همین ترکیب گرفته‌ام.

۴ـ هشت‌*الهفت*، چاپ سوم، ص ۳۸.

۵ـ خاتون هفت قلعه، ص ۴۹.

و مجنون نظامی و شیرین *فرهاد* وحشی خوانده‌اند. هزاران شازده خانم وامیرزاده پسر، با شبچره و پستهٔ بوداده، در کنار بخاریهای گرم و شعله‌های لرزان شمع، رمانهای کنت دومونت کریستو، و پاردایان، و *بینوایان* هوگو را به‌پایان برده‌اند، مجالسی که در پایان آن، شعر خواجوی کرمانی خوانده می‌شد.

گر پسته با دهانت نسبت کند دهان را
برخیز و مشت پُر کن، بشکن دهان پسته[1]

در تاریخ، پسته خوراک روز نیست، او ندیم شب است و به‌همین جهت در جزو شبچره‌ها قلمداد می‌شود ـ دانه‌ای است نازپرورده که هرگز سرما را حس نکرده، بوی باروت جنگ را استشمام نکرده[2]، همیشه خوراک طوطیهای ندیم شاهزادگان و خانمهای متعین بوده است ـ طوطیهایی که برای رفع تنهایی این جماعت، از هند به‌نواحی سردسیر انتقال یافته بود. مجالسی که شاعر در خلال آن به‌زبان می‌آورد:

پستهٔ شورت که نقل بزم جان را درخور است
باشدش بر پسته خندان سمنان، اعتراض[3]

۱ـ چقدر لطیف گفته خواجوی کرمانی ـ ایهام مشت را پرکن از پسته و شروع کن به‌شکستن.

۲ـ استثناء در جنگ ایران و عراق، گاهی بسته‌های کوچکِ پسته را به‌جنگجویان داده‌اند ـ و آن نیز صورت پخش صلواتی داشته است.

۳ـ شعر از بدر شیروانی است. (*دیوان*، چاپ مسکو، رحیم اوف، ص ۲۶۲) البته او این شعر را در مجلس بزم نگفته، در کاروانسرایی از مازندران گفته که شب دچار کیکها و پشه‌ها و موشها شده است. (یاد دکتر باستان به‌خیر که ویلای خود را در کنار دریای خزر، «پشه‌سرا» نام‌گذاری کرده بود.) بدر شیروانی در آخر به‌ممدوح گریز زده گوید:

مرتضی مصطفی اصل، آنک بانطق فصیح — باشدش بر منطق موسی عمران اعتراض

قصیده اعتراضیه را بدر شیروانی بدان علت سروده بود که وقتی به‌مازندران آمده بود شبی در یک کاروانسرا منزل داشت وکیک‌ها وپشه‌ها وموشها او را اذیت‌کرده بودند. قطعه‌ترجیع دلپذیری بدان مناسبت گفته و آخر آن به‌مدح شاه مازندران سیدمرتضی پرداخته بود، اما شاه را خوش نیامده بود. خود گوید:

دوش گفتندم که شاه عالم مشکل‌گشای — یافت در یک بیت ترجیع تو آسان اعتراض
قصه‌ای از شکوه کیکان که پیش آورده‌ای — رفته‌ای زان پس به‌مدح شاه و، هست آن اعتراض
گرچه باشد اعتراض از روی گستاخی سخن — یک سخن گویم اگر نبود ازیشان اعتراض...
بودم از کیکان پریشان و پریشان بسته فکر — سهوی ار افتاد نبود بر پریشان اعتراض
می‌کنم گستاخی دیگر کرم کن درگذار — گر بیابی در سخن پیدا و پنهان اعتراض
خود گرفتم من که عین اعتراضم سربسر — بر غریب بینوا نگرفت سلطان اعتراض

←

در برشتن پسته روی تابه، اندکی نمک آب و گاهی آب‌لیمو هم بر آن می‌پاشند ـ و چون پسته خندان است ـ مغز آن لب شور و بسیار خوشمزه می‌شود و درین مورد است که شاعر مجیرالدین دامغانی؛ گوید:

در پسته شور ما شکر ممکن نیست   و اندر رخ خورشید نظر ممکن نسیت
زین تلّ بلور ما طمع کمتر کن   کین تل به‌هزار کوه زر ممکن نیست

و گویا در جواب جلال‌الدین محمود شاه گفته باشد:
ـ با یاد لبت، یاد (بار؟) شکر ممکن نسیت...

توپ نادری در راه چین

گفتم که پسته آجیل بزم است نه علیق رزم، و هرگز میدان جنگ را ندیده، اما باید اصلاح کنم این نکته را و بگویم که بعضی اوقات هم بوی باروت به‌شامهٔ پسته خورده است، و آن در روزگاری است که نادر خیال داشت به‌چین حمله کند، پس: «به‌عهده حاکم **فارس** مقرر گردید که موازی سیصد خروار **باروت**، و ضابط **کرمان** مقدار سیصد خروار **سرب**[1] انفاد الکای **مرو** [نمایند]، و چند نفر دیگر محصلان غلاظ و شداد به‌مملکت خراسان تعیین فرمود که مقدار سه هزار خروار **چدن** به‌جهت ساختن گلوله و توپ و خمپاره، و دویست خروار **مس** و قلع به‌جهت ریختن توپ و خمپاره انفادالکای مرو نمایند.[2]

دو نفر از معتمدین درگاه سپهر اساس، مسمّی به‌علیدوست بیگ، و عنایت‌الله بیگ لالوی را، با چند نفر استادان توپ‌ریز و گلوله‌ریز از درگاه معلّی به‌عنوان چاپاری مرخص و روانه الکای مرو [فرمود] رفته، در آن حدود **هفتاد عرّاده** توپ و

→

مدتی مداح خورشید خراسان بوده‌ام   در سخن نگرفت کس بر بدر شروان اعتراض
(*دیوان* بدر شیروانی، تصحیح ابوالفضل هاشم اوغلی رحیم اوف، مسکو، ۱۹۸۵، ص ۲۶۲).

۱ـ این سرب باید از محل معادن بافق ـکه آن وقت جزء کرمان بوده ـ و هم از معادن راور و زرند و کوبنان فرستاده شده باشد. به‌علت وفور سرب در بافق همیشه تفنگچیان بافقی شهرت داشتند و جلالای بافقی و امثال او از رؤسای بزرگ لژیون شاهیسون شاه عباس به‌شمار می‌رفتند. در آن روزگار هرجا سرب بیشتر داشت تفنگچیان قابل هم بیشتر داشت. (رجوع شود به *تاریخ کرمان*، جلالای *بافقی*، ص ۶۳۲).

۲ـ ببینید چه تعداد چارپایان مردم برای این بارکشیها مصادره شده است. لابد هرچه اسب و قاطر و خر بوده به‌دست کارگزاران نادر افتاده.

خمپاره و چهارده هزار گلوله بریزند، و محصلان و استادان به‌عنوان چاپاری وارد الکای مرو شدند.

«نظر به‌فرمان واجب‌الاذعان صاحبقرانی، شاهقلی‌خان قاجار، مردی که صاحب اختیار آن ولایت بود ـ به‌استصواب محمدحسن بیگ و غیاث‌الدین بیگ، توپچی باشیان آن سرحد، اسباب مایحتاج توپ و خمپاره و گلوله را مهیا، و از نواحی خراسان، حاجی سیف‌الدین خان **بیات** که حاکم و ضابط مالیات خراسان بود ـ مس و چدن مقرره را از ولایات مذکوره سرانجام، و در عرض سه ماه به **دواب رعایا** حمل، و انفاذ الکای مرو [نمودند]، و استادان مذکور در ساختن توپ و ریختن گلوله کمال سعی و اجتهاد را به‌منصه ظهور می‌رسانیدند...

«و رقم علیحده به‌عهده توپچی باشیان مقرر گشته بود که چون موازی سیصد نفر عمله در آن حدود می‌باشند [با] توپها و خمپاره‌هایی که از قدیم در آن حدود موجود است همه روزه در خارج شهر **کمانداری** کرده مشق نمایند که عمله مذکوره سررشته و مهارت کامل به‌هم رسانند.

«و رقم دیگر به‌عهده محمدحسین‌خان حاکم استرآباد و حاکم خواف و باخرز نیز صادر گشته بود که دویست هزار گلوله **سی منی** و چهل منی[1] جهت خمپاره آماده و مهیا دارند. و به‌سایر ولایات خراسان نیز مقرر گشته بود ـ که سه هزار خروار باروت طیّار نمایند ـ و به‌همین دستورالعمل در نواحی آذربایجان و عراق و فارس، در تدارک قورخانه و توپخانه می‌بودند. و درین وقت که سنه سبع و خمسین و مائة بعدالالف من‌الهجرة النبویه است [۱۱۵۷ هـ/ ۱۷۴۴ م.] استادان مذکور در الکای مرو به‌ریختن گلوله و توپ و خمپاره اشتغال دارند...»[2]

مورخ نادری، محمدکاظم مروی ـ که خودش یک پا عامل ناظر این قورخانه بوده در جای دیگر می‌نویسد: «... چون در آن اوان حسب‌الامر دارای دوران مقرر شده بود که موازی پنجاه عرّاده توپ، و بیست هزار گلوله خمپاره و توپ [ساخته شود]

۱ـ هر گلوله را یک چارپای نیرومند می‌توانست حمل کند، بنابراین احتیاج به‌دویست هزار بارکش بوده است.

۲ـ محمدکاظم مروی، *عالم آرای نادری*، تصحیح دکتر محمدامین ریاحی، ص ۹۱۲، همچنین رجوع شود به نون جو، تألیف نگارنده، ص ۳۷۸.

که مصالح مس و چدن و قلع آن را از ولایات خراسان به‌**دواب رعایا** بارگیری کرده در الکای مرو تحویل می‌نمودند.

و استادان مذکور، در هنگامی که رایات جهانگشا در موصل توقف داشت ـ وارد مرو [شده] و کار مقرره خود را به‌اتمام رسانیده بودند ـ تدارک توپخانه و جبّاخانهٔ مرو مخصوص سفر **خطا** و **ختن** بود ـ که بعد از تسخیر روم عازم آن مرز وبوم گردند. سوای توپ و خمپاره جدید، توپخانه[ای] که از سفر هند آورده بود و در مراجعت از ترکستان در مرو گذاشته بود ـ به‌قدر **چهارصد خروار** سرب و باروت در آن اوان در قورخانه مرو بود ـ و اسباب دیگر به‌همین قیاس.

و چدن که از ولایات خراسان برآورده بودند ـ که در حدود مزبوره گلوله می‌ریختند، و گلوله خمپاره که **سی من** وزن آن بود به‌مبلغ چهارده تومان و پنج هزار دینار به‌اتمام می‌رسید ـ و ده هزار گلوله خمپاره سی منی، و بیست منی، و بیست وپنج منی جدیدی در مرو موجود بود ـ سوای گلوله توپ و خمپاره قدیمی و جدیدی که محاسب وهم از تعداد آن عاجز و قاصر بود...

و مُسودّ این اوراق[1]، در آن اوان نویسنده و صاحب کار توپخانه و جباخانه بود که صورت محاسبه قدیم و جدید آن را برداشته با توپچی‌باشی و جبادار باشی مرو ـ در منزل حسن‌آباد، با عمال مرو وارد حضور اقدس گردیدیم...

چند یوم دیگر، محاسبهٔ محرر این اوراق را به‌حضور خواسته، از تفضلات الهی ـ که عقل از تصور این عاجز بود که احدی از عمال و نویسنده حقیری که ده تومان محاسبه داشته باشد تا به‌نظر قیامت اثر آن حضرت می‌رسید ـ گرفتار سخط و غضب و سیاست پادشاهی می‌گردید ـ در آن یوم، محاسبهٔ این حقیر، به‌لطف و عنایت خالق قدیر ـ که اضافه از **پانصد هزار تومان** می‌شد ـ در کمال خوشی و خرّمی مفروغ [شد]، و مقرر داشت که در مرو تدارک توپخانه را حسب‌الواقع مضبوط و آماده نمایند...»[2]

مقصود من درین‌جا بیان مقدمات تدارکات نظامی نادر نبود ـ که مرو را به‌صورت یک پایگاه نظامی درآورده بود ـ چه میزان اهمیت مبلغ موردبحث که بیش از پانصد

۱ـ مقصود محمد کاظم مروی است.

۲ـ *عالم آرای نادری*، ص ۱۰۸۶.

هزار تومان در دویست وپنجاه سال پیش است[1] شباهت به‌ارقام نجومی میلیارد دلاری امروزی دولتهای میلیتاریسم عالم دارد ـ تنها اشاره می‌کنم که بی‌شباهت به‌مخارج «**جنگ ستارگان**»، و بودجه **پنتاگون**، یا مخارج خط **ماژینوی** فرانسه، و یا دیوار **بارلو** درکانال سوئز نیست ـ که هیچکدام هم در آخر کار، بلاگردان دولتهای خودشان نشدند.

حالا می‌ماند این حرف که چطور نادر در آخر کار توپ‌بست توی آن خروارها جواهر و پولی که از هند آورده بود و آن الفهای نادری که برای مردم ثروتمند ایران حواله کرده بود[2] ـ برای یک ساز وبرگ نظامی بی‌نتیجه و ساختن توپهایی که هرگز برای تسخیر چین به‌کار نرفت، و باز معلوم می‌شود چه خدمت بزرگی کردند به‌ملت ایران، آن شصت تن آدمی که کاغذی امضاء کردند که شبانه نادر را بکشند[3] ـ و این کار را هم کردند (شب نوزدهم ژوئن ۱۸۴۷ م / دهم جمادی‌الثانیه ۱۱۶۰ هـ) و ایران را از مخمصه دیوانگیهای آخر عمر نادر نجات دادند. آنها درواقع **سربازان گمنام** آن سال ایران به‌شمار می‌روند. ما می‌دانیم که در فتوحات نادری ماوراءالنهر ـ خصوصاً خوارزم و خیوق، «چون شروع به‌تاراج نمودند ـ بعد از تجسس بسیار، به‌غیر از جو

۱ـ آن هم در روزگاری که سی سال بعد از آن با وجود ملخ خوارگی و سن‌خوارگی و کمبود مواد غذایی و گرانی آنها، می‌شد گندم را به‌وزن شاه یک من پنجاه دینار خرید (هر ده هزار دینار یک تومان است) ـ یعنی ۲۰۰ من = ۶۰۰ کیلوگرم گندم یک تومان، و شلغم به‌وزن شاه ده دینار (وزن شاه = ۶ کیلو)، و کشک به‌وزن شاه سیصد دینار، و زیره کرمانی یک من به‌وزن شاه هشتصد دینار [و امروزه این زیره را در کرمان کیلوئی ۴ هزار تومان می‌فروشند]، و فلفل یک من به‌وزن شاه ششصد دینار [که البته از هند می‌آمده است]، (*رستم‌التواریخ*، گنجعلیخانی، چاپ مشیری، ص ۳۱۱)، تألیف این کتاب به‌سال ۱۱۹۳ هـ / ۱۷۷۹ م. یعنی سی سال بعد از مرگ نادر و همان سال مرگ کریم خان زند صورت گرفته:

کریم زند، چوزین دار بی‌مدار گذشت — سه‌از نود، نود ازصد، صد از هزار گذشت

۲ـ صدها حواله الف نادری به‌نواحی ایران صادر شده بود که پنج تا از آن الف‌ها سهم کرمان بود. «هر لک را که پنج هزار تومان ایران است یک الف نامید» (*تجربةالاحرار* دنبلی، ص ۴۷۰)، و این الف‌ها صد سال بعد (زمان تألیف *تاریخ کرمان*) پنج هزار تومان ارزش داشت (*تاریخ کرمان*، ص ۵۲۱)، و قسمتی ازین پول به‌خواجه محمد شفیع بردسیری حواله شده بود که شبانه پیش تاجر ترکمان ماوراءالنهری که در کرمان بود رفت تا دختران خود را بفروشد و پول بگیرد، تاجر ترکمان دختران را نپسندید، و خواجه بردسیری روی به‌آسمان کرد و گفت: خدایا، تاجر ترکمان نپسندید، تو هم مپسند، همان شب چند نفر از تفنگچیان کرمانی که در موکب شاهی به‌خراسان رفته بودند از خراسان آمده خبر قتل نادر را آوردند. (*هشت‌الهفت*، ص ۴۸۶ نقل از *تاریخ کرمان*).

۳ـ *خاتون هفت قلعه*، ص ۴۱۸.

و گندم، و پوستینهای کهنه پر از کیک و شپش، [چیزی] به‌دست آن نابکاران نیامد...»[1].

حالا لابد می‌خواهید بدانید تکلیف آن توپهای ده خروار تبریز و آن گلوله‌های سی منی و بیست وپنج منی چه شد؟ از همان مورخ مروی بشنوید: وقتی خبر قتل نادر به‌مرو رسید، سپاهیانش از ترس مردم پراکنده شده روی به‌فرار نهادند و به‌قول صاحب تاریخ «... بعد از طی مسافت، وارد منزل **پردلق** [شدند]. و چون در توپخانه مبارکه پنجاه عرّاده توپ و خمپاره موجود [بود] و **دواب بارکش** در هنگام **مجادله بخارا تلف** [شده] و توپخانه بر دواب غازیان[2] منزل به‌منزل حمل می‌شد. ناچار در همان منزل مذکور، چهار عرّاده خمپاره را در زیر خاک مخفی[3]، و از آن منزل وارد قصبه نارزم. و در آن منزل موازی دو عرّاده توپ پنج من گلوله [را] که هریک به‌وزن **ده خروار تبریز** [سه هزار کیلو]، می‌شد ـ در سیاه چاه افکنده، و چهار کیسه باروت، با چهار عدد گلوله و نمد به‌آب زده، درمیان توپ انداخته آتش دادند ـ توپ بدان عظمت چون کرباس درهم درید. و بالای آن را به‌خاک و خاشاک اندودند...»[4]

زغال پسته خوش می‌سوزد

خوب، چه عاملی بود که ما را به‌این حرفها کشاند ـ؟ عامل پسته بود که گفتیم تنش با باروت آشنا نیست، ولی در زمان نادر آشنا شد به‌دلیل اینکه برای این که کوره‌های ذوب چدن و توپ‌ریزی و گلوله‌ریزی افروخته شود احتیاج به‌چوبی داشتند که خوب بسوزد و حرارت زیاد تولید کند، و بهترین چوب، درخت پسته بود ـ و به‌قول مروی «چون در الکای مذکوره [مرو] **زغال پسته** موجود نبود، حسب‌الامر مقرر گردیده بود که از نواحی بالا مرغاب و ماروچاق زغال آن را به‌دواب کل اویماقات غرچستان، حمل

۱ـ *حضورستان*، تألیف نگارنده، ص ۴۲۳ نقل از *بیان واقع*.

۲ـ این کلمه غازیان، در حق آن سربازان، در اینجا از صدتا فحش بدتر است، هم‌چنانکه اصطلاح توپخانه مبارکه. مشت پس خایه که مورخ می‌زند یعنی همین. غازیان جنگ ندیده روبه فرار.

۳ـ از ترس اینکه به‌دست دشمن بیفتد آن را زیر خاک پنهان کرده‌اند.

۴ـ *عالم آرای نادری*، ص ۱۱۲۷. آدم یاد موشکهای اتمی روسیه و امریکا می‌افتد که سی چهل سال میلیاردها دلار خرج ساختن آن کردند، و حالا میلیاردها مارک آلمان را می‌خواهند به‌روسیه بدهند که آن موشکها و کلاهک را پیاده کنند. گفت: خرم و فروشم که بیکار نباشم.

ونقل الکای مرو می‌نمودند.[۱]» واقعاً ببینید چه گرفتاری برای مردم، چه خربگیری در آسیای مرکزی، و چه صدمه‌ای به **باغهای پسته** آن ولایت وارد شده است.

این سوختن درخت پسته ـ به‌علت روغن و دوام آتشش، سابقه تاریخی هم دارد. آن روزکه سلطان مسعود غزنوی سرداری به‌نام سباشی را برای فتح خراسان فرستاد ـ و «او صدهزار سوار جنگی داشت و دویست پیل، و در خراسان قحط بود و علف و نفقه نایافت... سلطان مسعود حاجبی را با آلت وعدّت تمام بفرستاد. این حاجب بیامد و بر سر روستای بیهق بنشست، و اینجا **درخت فستق**[۲] بسیار بود ـ در دیه ایزی و جلین و نوقاربن، و این وقت فصل زمستان بود.

حاجب، این **چوب پسته** در تنوره می‌سوخت، و لشکرش دست به‌غارت و تاراج برگشاده بودند، پس بفرمود تا ازین **درخت پسته**، بسیار ببریدند و گفت: در این چوب دهنیّت است[۳] و خوش می‌سوزد. و این درختهای پسته جمله بر اشتر نهاد، و باغزنی برد[۴]، و مردمان خراسان او را حاجب **پاک روب** لقب نهادند».[۵]

۱ـ *عالم آرای نادری*، ص ۹۱۲.

۲ـ فستق صورت معرّب کلمه پسته است. یک فستقی کرمانی در هرات داشته‌ایم بدین عنوان «شمس‌الدین علی بن محمدبن حسینی فستقی کرمانی» که یک نسخه شاهنامه را رونویس کرده بوده و این شاهنامه در کتابخانه دولتی آلمان در برلین موجود است. (*شاهنامه آخرش خوش است*، چاپ چهارم ص ۶۵۳) این شاهنامه از طریق دربار عثمانی به‌برلن منتقل شده.

اصولاً رنگ سبز و پارچه رنگ سبز را فستقی (= پسته‌ای) نوشته و گفته‌اند. عطار در *منطق‌الطیر*، هنگام توصیف طوطی فرماید:

طوطی آمد با دهانی پرشکر — در لباس فستقی با طوق زر
مرحبا ای طوطی طوبی‌نشین — پوششت حلّه است و طوقت آتشین

خاقانی گوید:

کُله کژکرده می‌آئی، قبای فستقی برتن — کمان‌کش چشم بادامت چو ترکی کز کمین خیزد

وقتی آقای طوبیا پیر مترجم ایران مقاله مرا درباب فردوسی در یونسکو به‌فرانسه ترجمه کرد، من ضمن فرستادن یک قوطی پسته در حق او گفتم:

تا عمرت هست سیر دندان باشی — دندان نه، که با سیّ ودو سندان باشی
در سیر زمان به‌راه بسندان باشی — پسته شکنی، چو پسته خندان باشی

۳ـ دهنیّت دارد، یعنی پر روغن است و مثل چوب بنه خوش می‌سوزد و دوام دارد.

۴ـ چوب پسته از سبزوار به‌غزنه؟ سبحان‌الله! اگر غلط نکنم چون سلطان مسعود تریاکی بوده (البته بیشتر می‌خورده) حدس من آنست که زغال را برده‌اند که بساط منقل او فراهم شود؟ از وقتی بساط وافور در کرمان پیدا شد بیشتر درختهای بنه را بریدند و زغال کردند که روی کاسه وافور دوام داشت و جرقه نمی‌زد. آیا در عصر سلطان مسعود وافور اختراع شده بوده؟ (*حماسه کویر* ص ۳۸۳ و ۷۰۸).

جد ابن فندق که این کارهای سباشی حاجب را دیده ـ می‌گوید که «صدهزار سوار و دویست پیل مرتب در حکم وی بود ـ صاحب خبرآمد وگفت ده‌سوار ترکمان در ناحیت تکاب دیده‌اند. سباشی بفرمود تاکوس فروکوفتند و بوق زرین بزدند و لشکر برنشاند، و تعاویذ و مصاحف برداشت، و ادعیه می‌خواند و می‌دمید، و مرا گفت: خواجه امام، دعا و تضرع دریغ مدار، تا من به‌سلامت بازآیم و ایشان را نبینم.[1]

من گفتم ای امیر. چندین حذر و بددلی روا نیست، جز خیر و خیرت نباشد. بیرون آمدم. مردمان را گفتم:

ـ «آفتاب این دولت، به‌وقت غروب رسیده است...»[2]

حرف آن پیرمرد درست بود. زیرا واقعه سباشی در سال ۴۲۸ ه‍/ ۱۰۳۷ م. اتفاق افتاده بود، و یکسال بعد سلطان مسعود در دندانقان چنان شکستی خورد از طغرل و پیغو و چغری ـ که تا غزنه دیگر روی باز پس نکرد و از آنجا به‌هند رفت. شاید نفرین درختهای پسته که به‌ناحق بریدند دامنگیر او شده باشد.

پسته خانم تاریخ

البته همه پادشاهان ضددرخت نبودند و ما می‌دانیم که اوکتای قاآن وقتی اولین درخت پسته را در باغ او کاشتند، و او «بر دوفرسنگی قراقرم بر جانب مشرق، بر گوشه پشته کوشکی ساخته بود که به‌وقت توجه به‌جانب مشتات[3] و مراجعت، گذر به‌آنجا باشد و تا آن موضع از شهر نزل می‌آرند و آنرا ترغو می‌گویند و آن موضع را ترغوبالین[4] نام نهادند ـ در پشت آن چند درخت کشته بودند از بادام و **پسته**، و پیش از آن در آن ملک آن قسم درخت نبود، فرمود که کارندهٔ این درختها کیست؟ چون آوردند، فرمود که به‌عدد هر درختی بالشی بدهند...».[5]

۵ـ *تاریخ بیهق*، ابن فندق، تصحیح مرحوم بهمنیار، ص ۲۷۳.

۱ـ عجیب وحشتی از ده تا ترکمان داشته. با قرآن و تعویذ به‌جنگ کسی می‌رفت که وقتی می‌خفت [طغرل] نمدزین و زین زیر سر می‌گذاشت. دعا کن که من با اینها روبرو نشوم.

۲ـ *تاریخ بیهق*، ص ۲۷۴.

۳ـ مشتات، ظاهراً مقصود قصر زمستانی است (= شتا) در ییلاق و قشلاق.

۴ـ از نوع ترکیب خلعت‌پوشان در ابتدای شهرها.

۵ـ بحیره، فزونی استرابادی، ص ۲۲۰، جایزه کلانی است. زیرا هر بالش معادل ۵۰۰ مثقال طلا یا نقره در

اگر مدیر انستیتوی تاریخ دانشگاه باکو نامش **پسته خانم** نبود[1] من می‌گفتم که این درخت، ضد انقلاب است و گیاه اشرافی و محصول طاغوتی است[2] - اما حالا که سالی ۲۰۰ هزار تن آن در کرمان تولید و صادر می‌شود - دیگر باید آن را محصول مردمی دانست و همان **طلای سبز**[3] لقبش داد که به‌هرحال دلار پشت سبز را به‌دامن پسته کاران رفسنجان و زرند و سیرجان می‌ریزد. گیاهی که در ۱۳۶۷ / ش ۱۹۸۸ م. میزان تولیدآن ۱۰۱ هزارتن بوده ودرکمتر از ده‌سال به‌دوبرابر افزایش پیداکرده است.

تجارت پسته همیشه و همه جا موفق نبود و بسا اوقات بودند تجاری که در اثر این معاملات برون‌مرزی ورشکسته می‌شدند. یک تاجر رفسنجانی داشتیم که خود کاروانسرا داشت و نامش سید رضا لنگ بود، و ورشکست شد و پسته صادر نشد و بیخ ریشش ماند و مردم رفسنجان در حق او می‌خواندند (حدود پنجاه سال پیش):

سید رضا لنگ، ورشکسته
با دو تا قفل، حجره بسته
بر سر بازار خیابان نشسته
تخم کدو میخوره و مغز پسته
تخم کدو میخوره و مغز پسته...[4]

←

آن بوده است: بالش «پانصد مثقال است زر یا نقره، و قیمت بالشی نقره درین حدود هفتاد وپنج دینار رکنی باشد که عیار آن چهار دانگ است». (جهانگشای جوینی)

۱- از *پاریز تا پاریس*، ص ۳۷۷.

۲- این نکته را مگر باغ پسته بیگ در تهران تأیید نکند. (صور *اسرافیل* ص ۱۵۴) و دامغان که در رؤیای طلائی پارک جنگلی پسته بوده است (کیهان ۲۷ اسفند ۱۳۵۴) باری، آن درخت پسته که بر سر قبر جامی هست، (مجله آینده سال ۱۱). اندکی به‌این درخت حالت غیرطاغوتی می‌دهد.

۳- بعضی اجناس لقب طلا، منتهی رنگین، به‌خود گرفته‌اند مثل آبشار: طلای سفید، نفت: طلای سیاه، و امثال آن. می‌شود مثلاً ابریشم را طلای بدن‌نما و برده را طلای ناطق - آبنوس - و فلفل را طلای نرم سوز. و پوست سمور را طلای نرم، و شیشه را طلای شفاف تعبیر کرد و درین میان مس البته طلای سرخ است. که باز مهمترین معدن آن در کرمان است. (سرچشمه پاریز). در مورد پسته که آن را طلای سبز لقب داده‌اند من اگر بودم آن را به‌طلای مغزی بر می‌گرداندم.

۴- و این بر وزن تصنیف معروفی بود که همان وقتها صفحه پر کرده بودند:

میزنی سنگ، برشکسته
میکنی صید، مرغ بسته
خسته‌دلان یکسره درخون نشسته...

صادرات کرمان مهم این است که بعد از ورشکستگی هم باز می‌توان پسته و تخمکدو شکست و خورد ـ و این نتیجه اقتصاد پسته کاری است که کرمان را که از جهت اقتصادی بیست سال پیش در مقام بیستم مملکت قرار داشت ـ در سال جاری به‌مقام ششم رسانده است.

همانطور که گفتم، صادرات کرمان منحصر به‌پسته نیست، کرمان سال پیش ۳۰۰ هزارمتر مربع قالی دست‌باف و صدهزار متر مربع گلیم روی کار آورده که بیشتر آن صادر شده، هرچند قالی کرمان آن درصد قدیم صادراتی را امروز ندارد.[1] محصول فروکرم و فرومنگنز کرمان در سال ۳۲ هزار تن از معادن فارياب کهنوج بوده، و ظرفیت سنگ آهن گل گهر سیرجان به ۲/۵ میلیون تن رسیده و برنامه ۵ میلیون هم دارند.[2] با آنچه گفته شد روشن می‌شود که استان کرمان یک استان خودکفا ـ و به‌قول پاریزیها ـ «خود پا» است ـ و یک استان ارزآور ایران است ـ و کمتر از منابع ارزی دیگر ایران ـ مثلاً نفت ـ استفاده می‌کند و تمام محصول آن که به‌شیخ‌نشینها ـ و اخیراً به‌مسکو و لنین‌گراد و آلماآتا و آسیای مرکزی و قفقاز فرستاده می‌شود ـ تبدیل به‌دلار می‌شود.[3]

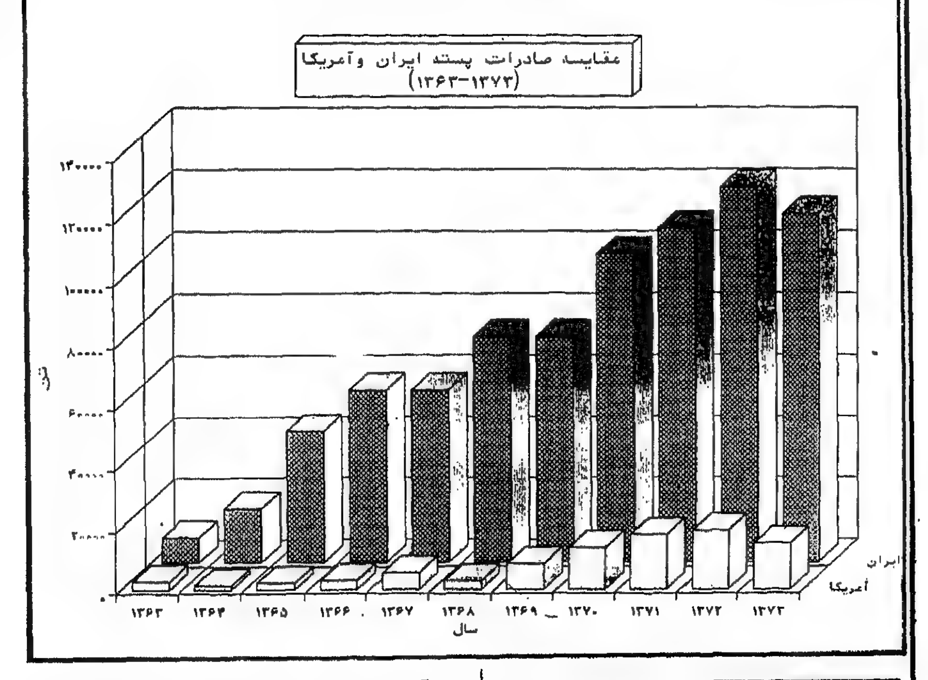
۱ـ صادرات قالی در ۱۳۰۳ ش / ۱۹۲۴ م چهار میلیون کیلو بوده که هر سال از ۵ تا ۱۵ درصد افزایش یافته، ولی از ۱۳۱۶ ش / ۱۹۳۷ م. به‌علت شروع جنگ بین‌الملل کاهش یافته و در ۱۳۲۳ ش / ۱۹۴۵ م. جمعاً هشتصد هزار کیلو ـ یعنی ۱/۵ صادرات بیست سال پیش از آن کاهش داشته است. اخیراً هم «جفتو» بافتن قالی لطمه به‌قالی کرمان زده است.

۲ـ مصاحبه آقای مهندس ثقفی در روزنامه اطلاعات.

۳ـ در مصاحبه استاندار کرمان آمده که محصول صیفی‌جات جنوب استان به‌عمان صادر می‌شود و برای صدور میوه و تره‌بار به‌قزاقستان یک شرکت راه انداخته‌اند که سالیانه ۲ هزار تن میوه و تره‌بار به‌آلماآتاو ۵ هزار تن به‌عمان صادر می‌شود. (روزنامه اطلاعات) البته عمان به‌جای خود ولی میوه کرمان در آلماآتا ـ که پدر سیبهای دانه‌ای یک‌کیلویی است ـ گمان کنم کمی خوش‌بینانه است. به‌هر حال، تا ببینیم که از پرده چه آید بیرون.

مطابق آماری که مجله THE CRACKER در شماره ۲۴ آوریل ۱۹۹۶ درباره تولید پسته در جهان داده (نمودار شماره ۱) ایران ۱۵۰ هزار تن و آمریکا ۵۸ هزار تن در سال پسته تولید می‌کند. مقام سوم و چهارم از آن ترکیه و یونان است که تولید آنها بترتیب از ۳۳ هزار و ۴/۲ هزار تن تجاوز نمی‌کند. تولیدکنندگان بعدی (سوریه و ایتالیا) سهم اندکی دارند.

وقتی به میدان صادرات، یعنی میدان پررقابت، بازار جهانی می‌رسیم، آنگاه برتری ایران بارزتر نمایان می‌شود. صادرات جهانی ایران در سال ۱۹۹۴-۹۵، بالغ بر ۱۱۵ هزار تن بوده است در حالیکه صادرات آمریکا از ۳۰ هزار تن تجاوز نکرده زیرا عمده پسته تولید شده در داخل همان کشور مصرف شده است.



مقام پسته در میان اقلام صادراتی غیرنفتی و غیر صنعتی ایران نیز قابل توجه است. در این زمینه پسته، پس از فرش بالاترین درآمد ارزی را نصیب کشورمان می‌کند.

در سال ۱۳۷۳-۷۴ عایدات ارزی، از طریق پسته در حدود ۴۰۰ میلیون دلار بوده است. در واقع در ۱۴ سال اخیر شاهد رشد تولید و داد و ستد پسته ایران بوده‌ایم. در سال ۱۳۶۰، تولید پسته در کل کشور ۳۳ هزار تن و صادرات آن با ۴ هزار تن در خطر توقف بود. اما با تلاش دلسوزانه تعاونی از سال ۶۱ تا ۷۴ حدود ۴۸۹ هزار تن پسته منطقه خریداری و حدود ۳۹۵ هزار تن (۸۱ درصد) آن به خارج از کشور صادر و در حدود یک میلیارد و دویست میلیون دلار ارز تحصیل گردیده و به سیستم بانکی کشور واریز شده است. جهش چشمگیری که در این باره روی داده است. نتیجه دوران جدیدی از فعالیت، در شرکت تعاونی تولیدکنندگان پسته رفسنجان می‌باشد.

آنچه که باعث موفقیت مدیریت شرکت تعاونی در این مدت گردیده، عبارتست از: استفاده از تکنیک‌های جدید بازاریابی، آشنائی با فرهنگ کشورهای مصرف‌کننده، سازماندهی جدید پسته‌کاران، روشهای علمی تکنولوژی کشت، حمایت از تولید بهداشتی پسته (براساس مقابله با تبلیغات منفی آمریکائی)، آموزش باغداران پسته‌کار از طریق بروشور و فیلم، انعکاس فعالیتهای انجام شده اتحادیه خشکبار اروپا به خصوص مراکز بهداشتی آلمان، ژاپن، لوکزامبورگ، تشکیل جلساتی مرکب از وزارت بازرگانی، اتاق بازرگانی و مقامات بهداشتی کشورهای ذکر شده، دعوت از انستیتوها، آزمایشگاهها و مسئولین بهداشتی آلمان برای بازدید از انبارها و کمک به تجهیز مرکز تحقیقات پسته برای ارتقای دانش فنی و استفاده از آخرین استانداردهای علمی دنیا در زمینه تولید و جمع‌آوری پسته، تکمیل آزمایشگاه مجهز شرکت تعاونی، تشکیل جلسات متعدد با مقامات عالی‌رتبه کشور، ریاست محترم جمهوری، وزارت صنایع، کشاورزی، بهداشت، بازرگانی، مرکز توسعه صادرات، ریاست گمرک ایران، ریاست اداره استاندارد و تحقیقات صنعتی کشور.

(اطلاعات ... ۱۳۷۵/۲/۲۶، ۱۹۹۶

اخیرا در طهران شرکتی بمنظور تاسیس یک موسسه مسافرتی برای تسهیل مسافرت و سیاحت در ایران و جلب سیاحان خارجی بنام شرکت سهامی ایران نور با سرمایه یک میلیون ریال که به یکهزار سهم هزار ریالی تقسیم میگردد تاسیس شده است. ۳۵ درصد قیمت سهام مذکور از طرف صاحبان سهام نقدا پرداخت و بقیه هم تعهد شده است .

افتتاح خیابان

دوروز است مشغول‌خراب کردن بناهای واقعه در امتداد خیابان بوذرجمهری که از شرق شهر به مغرب ممتد می‌گردد،شده‌اند. ازمقابل‌جلوخان مسجد... و سقاخانه نوروز خان ... بتوسعه خیابان نموده ... چهارراه عودلاجان و سرتخت و خیابان سیروس و تکیه ملاقدیر و بازارچه نائب السلطنه امتداد یافته تا به خیابان ماشین متصل میشود.

پرتاب سنک

ساوه ـ بطوریکه شنیده میشود در بعضی ازخانه های جنوب شهرمتوالیا سنگ‌پرتاب میشود و در مدت یک روز بالغ بر سیصد کیلو سنگهای وزین در خانه‌ها ریخته شده اداره آگاهی درصدد کشف قضیه است .

شرکت خشکبار و کتیرای کرمان

شرکت سهامی خشکبار و شرکت سهامی کتیرا درکرمان تشکیل گردیده است . شرکت خشکبار با سرمایه یک میلیون ریال تشکیل و در اولین مجمع عمومی خود آقایان‌دیلمقانی، هرندی، ارجمند،آگاه، مصطفی کمال ویکو را بسمت هیئت مدیره انتخاب و آقایان صرام ، طالبان قزوینی زاده بسمت عضو علی‌البدل و آقایان‌زرکش و شهریار راوری بسمت مفتش شرکت تعیین‌گردیده‌اند. شرکت کتیرا ، نیز با سرمایه ۷۲۰ هزار ریال تشکیل و هیئت مدیره آن آقایان ابوالقاسم هرندی ، غلامرضا آگاه و محمد حسین برخوردار و شهریار راوری میباشند .

غلامرضا آگاه

ورود به تهران

آقای سید علی نصر که از طرف وزارت مالیه برای‌مطالعه وضعیت بازار های شرق‌اقصی

شرکت ریسندگی و رنگرزی

اخیرا در کرمان شرکتی بنام شرکت پشمینه‌جات برای ریسندگی و بافندگی ورنگرزی و ماشین اطو و تکمیل پشم و کرک» با سرمایه دو میلیون و ششصد هزار ریال تشکیل گردید. و هیئت مدیره‌آن‌بشرح ذیل انتخاب شده‌اند : آقایان ابوالقاسم ابراهیمی ، محمد ارجمند ، ابوالقاسم هرندی ، کیخسرو کیانیان ، غلامرضا آگاه ، سید محمد ، مهدی زرکش ، حسین نظریان ،دکتر علی ایرانی هیئت مدیرو مسیو وتلی ، سروش سروشیان ، فریدون سروشیان اعضاء علی‌البدل .

«نقل از اطلاعات ۲۹ آبان ۱۳۱۵»

مبعد از استعمال تومان و قران خودداری شود .

مسابقه‌شنا

روز قبل ساعت ٤ بعد از ظهر مسابقه شنا در استخر گلاب دره شمیران بعمل آمد . مسابقه مزبور بین ۱۲ نفر از شناوران‌طهران انجام یافت و جمعیت زیادی تماشاچی در اطراف استخر حضورداشتند. پس از خاتمه مسابقه آقای‌تقی تقوی دبیردبیرستان تهران به قضاوت قضات حاضررتبه‌اول را حائز گردید

تقی تقوی

«نقل‌ازاطلاعات ۲۰مرداد۱۳۱۵»

تأسیس نخستین شرکت خشکبار کرمان

شوند و دفاتر خاص در سیرجان و رفسنجان و کرمان باز کنند و خود را شریک‌المحصول کرمانیان به‌حساب آورند چنانکه فی‌المثل آستان قدس رضوی شریک‌الملک وقفیات کرمان است و دفاتر مخصوص در کرمان دارد.[1]

یک دل شاد درین شهر ندیدیم همام

عجب از پسته که می‌خندد و در قزوین است[2]

۱ـ آگهی مندرج در روزنامه حدیث و نسل آفتاب، هم‌چنین صد تن پسته بادامی دهن بسته محصول باغات موقوفه دیلمقانی زرند توسط اوقاف تهران به‌مزایده حضوری گذاشته شد (اطلاعات ۲۳ خرداد ۱۳۷۵).

و حتی مزایده محصول باغات خود را ـ یعنی باغات متولیانی که ممنوع‌المداخله شده‌اند ـ در رفسنجان به‌مزایده گذاشته (۷۳/۱/۲۹) و آنچه که بدان اشاره می‌کند عبارت است از پسته فندقی تمام خندان حدود ۱۱۷ تن، و پسته کلّه‌قوچی تمام خندان حدود ۲۶ تن و پسته بادامی تمام خندان حدود ۱۰ تن و پسته احمدآقائی و اکبری تمام خندان حدود ۴ تن و پسته دهان بسته فندقی حدود ۳۸ تن و پسته دهان بسته کلّه‌قوچی حدود ۸ تن و پسته دهان بسته بادامی حدود ۲ تن و مغز حدود ۳ تن ـ و این محصول باغات موقوفه در سال ۱۳۷۲ ش/۱۹۹۳ م. بوده است.

به‌موجب آمار، کرمان با صدونود و هفت هزار تن و یزد با ۶۳۲۰ تن و خراسان با ۴۴۹۲ تن و قزوین با ۱۶۷۴ تن و سمنان با ۱۲۵۸ تن و سیستان با ۹۹۰ تن و استان مرکزی با ۵۶۱ تن و اصفهان با ۲۲۰ تن و فارس با ۱۸۰ تن و زنجان با ۹ تن و آذربایجان با ۹ تن مجموعاً ۲۱۲هزار تن پسته سال ۱۳۷۳ ش / ۱۹۹۴ م تولید کرده‌اند. نکته جالب در این آمار این است که میزان برتری پسته درست با عکس میزان بارندگی ولایات تناسب دارد ـ پسته کرمان به‌علت درصد بالای خندان بودن و پرمغز بودن و تناسب ظاهری برهمه‌جا برتری داشته و ده نوع ممتاز آن فندقی غفوری ۹۶ درصد خندان است، ابراهیم‌آبادی ۸۶ درصد خندان، حسن‌زاده ۸۴ درصد، کریم‌آبادی ۸۳ درصد، اوحدی ۸۱ درصد، هراتی ۸۰ درصد، جندقی ۷۹ درصد، ابراهیمی ۷۶ درصد، و کله‌قوچی ۶۴ درصد خندان داشته و بقیه آن یا بسته و یا پوک بوده است. مقدار پوست پسته اصولاً بین ۵۵ تا ۵۸ درصد وزن پسته است. (مقاله سید عبدالعظیم موسوی ـ روزنامه کرمان امروز، شماره ۳۵).

۲ـ دکتر اشراقی می‌گفت: شیخ عبادالله غضبان معلم قدیمی قزوین یک روز این شعر را خواند. شاگردی از ته کلاس فریاد زد.

ـ آقا، پسته خودش که نمی‌خندد، چکش می‌زنند توی مغزش تا بخندد!.

غضبان گفت: چه دلیلی داری؟ شاگرد جواب داد: مگر سعدی نگفته:

سر پسته بشکن به سنگ ای پسر ... درِ بسته نتوان شکستن به سر

غضبان گفت: حق با تست فرزندم. همام بیخود تعجب کرده است.

اما برخلاف نظر آن شاگرد قزوینی ـ پسته‌های کرمان تا ۹۶ درصد خندان دارد ـ بدون آنکه احتیاج به‌چکش داشته باشد. پوست کندن پسته و خندان کردن و برشتن و بسته‌بندی آن عموماً این روزها به‌همت یک کارگر با ذوق کرمانی (= نخعی) تماماً ماشینی شده و بدون دخالت دست (و سابق با دخالت دهن!) انجام می‌گیرد و کاملاً بهداشتی و استاندارد است.

آگهی مزایده فروش . باغات پسته‌در رفسنجان و زرند کرمان

یک مؤسسه اقتصادی در نظر دارد تعداد ۱۹ قطعه از باغات تحت تملک خود را در محدوده شهرستانهای رفسنجان و زرند کرمان از طریق مزایده عمومی در زمان مشخص و با شرایط مناسب به فروش برساند

در این نوبت باغات مشروح ذیل از طریق مزایده عرضه می‌گردد

متقاضیان خرید می‌توانند از تاریخ شنبه ۷۵/۶/۳ لغایت روز دوشنبه مورخ ۷۵/۶/۱۲ همه روزه از ساعت ۸ صبح لغایت ۱۸ بعدازظهر به آدرس کرمان - بلوار جمهوری اسلامی خیابان فتح‌المبین (هزار و یکشب) پلاک ۳۹ مراجعه نموده و یا جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن‌های ۲۳۸۳۸-۰۶۰ ۵۸۱۰کرمان تماس حاصل نمایند.

تذکرات:

۱- زمان بازدید از باغات مورد مزایده روزهای زوج (دوشنبه ۷۵/۶/۵ چهارشنبه ۷۵/۶/۷ . شنبه ۷۵/۶/۱۰. دوشنبه ۷۵/۶/۱۲) خواهد بود

۲- توزیع فرم شرایط شرکت در مزایده و همچنین اخذ پاکت‌های پیشنهادی همراه با دریافت چک تضمینی معادل ۵٪ قیمت پیشنهادی در تاریخ روزهای فرد (سه‌شنبه ۷۵/۶/۶ - پنج‌شنبه ۷۵/۶/۸ . یکشنبه ۷۵/۶/۱۱. سه شنبه ۷۵/۶/۱۳. چهارشنبه ۷۵/۶/۱۴ و پنجشنبه ۷۵/۶/۱۵) صورت خواهد گرفت

۳- بازگشایی پاکت‌های ارائه شده در روز یکشنبه ۷۵/۶/۱۸ رأس ساعت ۸ صبح در محل فوق با حضور کمیسیون فروش و پیشنهاد دهندگان حاضر انجام و صورتجلسه تنظیم و برندگان مزایده مشخص خواهند شد. ضمناً استرداد سپرده در همان روز خواهد بود

۴- مؤسسه در قبول یا رد پیشنهادات ارائه شده اختیار کامل دارد.

ردیف	کد	نشانی ملک	نوع ملک	میزان مالکیت	مساحت مقسم	حقابه‌حصه	قیمت پایه به ریال
۱	۱۰۱	کرمان شهرستان رفسنجان روستای سعادت‌آباد معروف به سعدی	باغ پسته	ششدانگ	۱۷۰	۳/۴	۴۹/۹۱۲/۵۰۰
۲	۱۰۲	کرمان - شهرستان رفسنجان چاه جعفرنوق معروف به عظیم‌آبادی	باغ پسته	ششدانگ	۲۵۰	۲ ۱/۲	۱۳۸/۹۷۵/۰۰۰
۳	۱۰۳	کرمان - شهرستان رفسنجان چاه جعفرنوق معروف به هشتادقصبی	باغ پسته	ششدانگ	۸۶/۵	۱ ۱/۲	۴۴/۶۰۰/۰۰۰
۴	۱۰۴	کرمان - شهرستان رفسنجان چاه جعفر نوق شمال غرب ضبط پسته	باغ پسته	ششدانگ	۴۰۷	۵ ۱/۲	۱۷۷/۱۶۳/۷۵۰
۵	۱۰۵	کرمان - شهرستان رفسنجان چاه جعفر معروف به باغچه علی آناری	باغ پسته	ششدانگ	۳۶	۱/۴	۱۰/۸۵۵/۰۰۰
۶	۱۰۶	کرمان - شهرستان رفسنجان چاه جعفر معروف به دویست قصبی	باغ پسته	ششدانگ	۲۷۰	۴ ۱/۲	۱۳۳/۷۶۱/۲۵۰
۷	۱۰۷	کرمان - شهرستان رفسنجان چاه جعفر معروف به باغچه علی اناری	باغ پسته	ششدانگ	۶۴	۱	۳۲/۸۵۷/۰۰۰
۸	۱۰۸	کرمان - شهرستان رفسنجان روستای معروف به نردیک ده	باغ پسته	ششدانگ	۳۶۵	۴	۹۹/۸۰۰/۰۰۰
۹	۱۰۹	کرمان - شهرستان رفسنجان روستای سعیدآبادمعروف به سیصدقصبی	باغ پسته	ششدانگ	۳۰۰	۳	۶۰/۸۸۰/۰۰۰
۱۰	۱۱۰	کرمان - شهرستان رفسنجان روستای حسن‌آباد معروف به ریگو	باغ پسته	ششدانگ	۳۵۹	۲	۵۸/۶۷۵/۰۰۰
۱۱	۱۱۱	کرمان - شهرستان رفسنجان روستای حسن‌آباد معروف به یوسفی	باغ پسته	ششدانگ	۲۸۰	۳	۵۳/۳۴۳،۷۵۰
۱۲	۱۱۲	کرمان - شهرستان رفسنجان روستای حسن‌آباد معروف به پای جمع هرمزآباد	باغ پسته	ششدانگ	۳۳۴	۲	۹۴/۲۰۵/۰۰۰
۱۳	۱۱۳	کرمان - شهرستان رفسنجان روستای حسن‌آباد معروف به چارواداری	باغ پسته	ششدانگ	۴۰	۱/۴۰	۶۶/۲۵۰/۰۰۰
۱۴	۱۱۴	کرمان - شهرستان رفسنجان روستای بهشت آباد معروف به عباسو	باغ پسته	ششدانگ	۱۶۰	۲ ۱/۲	۷۷/۳۳۷/۵۰۰
۱۵	۱۱۵	کرمان - شهرستان رفسنجان روستای بهشت‌آباد معروف به کله‌قوچی	باغ پسته	ششدانگ	۲۳۷	۱	۷۴/۲۴۲/۵۰۰
۱۶	۱۱۶	کرمان - شهرستان رفسنجان روستای بهشت‌آباد معروف به بیحه‌ای	باغ پسته	ششدانگ	۱۷۹	۲ ۱/۲	۷۵/۵۱۵/۰۰۰
۱۷	۱۱۷	کرمان - شهرستان رفسنجان روستای شهرآباد معروف به ورانگیر	ورانگیر	ششدانگ	۱۸۸	۲ ۱/۲	۴۳/۸۶۵/۰۰۰
۱۷	۱۱۷	کرمان - شهرستان زرند روستای اکبرآباد معروف به بزرگی	ورانگیر	ششدانگ	۶۵۰	۳	۲۱۸/۰۰۰/۰۰۰
۱۹	۱۱۹	کرمان - شهرستان زرند روستای اکبرآباد معروف به باغ بالائی	ورانگیر	ششدانگ	۲۲۵	۲	۸۸/۰۰۰/۰۰۰

به‌تفکیک می‌شود گفت که در سال ۱۳۷۲ ش / ۱۹۹۳ م. رفسنجان قریب ۱۰۶۸۴۰ تن پسته و کرمان ۳۲۸۰۶ تن و زرند ۲۸۰۸۰ تن و سیرجان نیز ۲۸۰۸۰ تن و بردسیر ۱۶۵۰ تن و شهر بابک ۱۴۷۲ تن و بافت ۲۵۶ تن و بم ۹۸ تن پسته تولید داشته‌اند که جمع آن به ۱۹۸٫۲۸۲ تن می‌رسد[1]. البته بعضی کرمانیها از هول حلیم توی دیگ افتاده، آمده‌اند بعض باغهای میوه دیگر را تبدیل به‌باغ پسته کرده‌اند - مثل بردسیر که با آن هوای سرد هزاران هکتار باغ سیب و قیسی و هلو را پسته کاشته‌اند - و حال آنکه ما می‌دانیم که این کار چند عیب دارد: اول آنکه در هوای سرد پسته دیرتر می‌بندد و معمولاً خندان نمی‌شود و بالنتیجه نامرغوب است - درثانی آنکه پسته هوای گرم و خشک می‌طلبد و یک زمستان سرد بردسیر همه درختها را خشک خواهد کرد - یا لااقل محصول آن یک‌سال را از بین خواهد برد. قدیمیها بیشتر از ما تجربه کرده‌اند و اگر می‌شد در نقاط کوهستانی و سردسیر پسته کاشت - هر آینه به‌جای آن بادام و فندق نمی‌کاشتند.

البته کرمان بی‌رقیب نیست. هم‌اکنون امریکا سالی ۷۵ هزار تن و ترکیه ۵۰ هزار تن و سوریه ۱۴ هزار تن و یونان ۴ هزار تن و ایتالیا دو هزار تن پسته تولید می‌کنند. ولی باید گفت که اولاً پسته آنها هنوز به‌مرغوبیت پسته ایران نرسیده و شاید - به‌علت مختصات آب وهوائی و جغرافیائی - هرگز هم نرسد، ثانیاً کل برخاست پسته این دولتهای پسته‌خیز هنوز به‌اندازه نصف برخاست ایران نیست[2]، واقعیت این است که ما هنوز نتوانسته‌ایم مشتریهای بالقوه پسته‌خور را جذب کنیم - هر دانه پسته ۱/۵ گرم تقریباً وزن دارد. و هر هزار دانه آن ۱/۵ کیلوگرم می‌شود - اگر هریک از مردم دنیا سالی تنها ده دانه پسته بخورد پنجاه میلیارد دانه، یعنی ۷۵ میلیارد گرم - می‌شود - یعنی ۷۵ میلیون کیلوگرم و یا ۷۵ هزار تن. پس هنوز کار بسیار باید کرد در بازاریابی و نحوه فروش و سایر مراتب که جای گفتن آن اینجا نیست.

۱- روزنامه اطلاعات دوشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۷۵ ش / ۲۲ آوریل ۱۹۹۶ م مستخرج از آمار مدیریت طرح و برنامه سازمان کشاورزی استان کرمان. هرکیلو پسته در ارزانترین موقع ۳/۲ دلار به‌فروش می‌رسد.

۲- هم امروز باغهای پسته درکرمان و سیرجان و زرند جزء گرانترین باغهای ایران حساب می‌شود - و من برای نمونه و ضمناً قیمت مبنا - که یک دهم قیمت معمولی است - درینجا یک اعلان از روزنامه حدیث عیناً گراور می‌کنم.

با همه اینها من می‌دانم که در سال «**بیست بیست**» (= مقصودم سال ۲۰۲۰ میلادی است، ۲۵ سال دیگر) محصول پسته کرمان با به‌حاصل نشستن باغهای تازه ریخته شده، دوبرابر خواهد شد و اگر سازمان کشاورزی ما در کود دادن و دفع آفات پسته موفق شود، این محصول به‌جای هر درخت به‌طور متوسط ۴۰ کیلوگرام ـ خواهد توانست هر درخت ۸۰ کیلوگرم پسته حاصل کند و بالنتیجه محصول گرانقدر ارزآور ما چهار برابر خواهد شد ـ و اگر اوضاع و احوال اقتصادی دنیا روبه‌راه شود و ما از حصر اقتصادی امریکا خلاص شویم و پسته به‌قیمت عادله آن در بازارهای دنیا ـ بدون واسطه ـ و خصوصاً در امریکای **دلارخیز** جای پا پیدا کند، بیست وپنج سال دیگر که سال ۲۰۲۰ است درآمد ارزی کرمان از این کالای خندان و سبز و سرخ‌پوش، به‌پانصد هزار تن، ۲/۵ برابر امروز، یعنی به ۳/۶ میلیارد دلار بالغ خواهد شد ـ و آن وقت است که هر کرمانی که امروز از فقر «گشنه‌پلو دارد با خورش دل ضعفه» در آن روز ملخ طلا از سرورویش خواهد بارید و شاعر در حق او خواهد گفت:

دهان دارد چو یک پسته، لبان دارد به‌می شسته

جهان برمن چو یک پسته، بدان بسته دهان دارد[1]

چنان که گفتم ـ اگر حصر اقتصادی ما از آمریکای ثروتمند شکسته شود ـ پسته‌ای را که امروز هرکیلو سه چهار دلار و به‌واسطه می‌فروشیم ـ آن وقت به‌هشت نه دلار توانیم فروخت، زیرا پستهٔ خود آمریکا مرغوب نیست و خوب خندان نمی‌شود و ریز است ـ و اگر هم بخواهند آن را مرغوب کنند خرج بسیار دارد[2]. علاوه بر آن مالیات تعاون هم درین استان مشکلات خاص پدید آورده است.

آب و هوای کرمان به‌علت تنوعی که دارد همه‌گونه محصول را می‌تواند تولید

۱ـ شعر از شهید بلخی است، بیش از هزار سال پیش.

۲ـ پسته‌کاری آمریکا هم گویا توسط یک خانواده کرمانی صورت گرفته است. یک شهرک در لوس‌آنجلس آمریکا بین باکرس‌فیلد و فرسنو هست که به‌نام کرمان معروف است (= Kerman) و آنطور که از بعضی‌ها شنیده‌ام ـ دهکده‌ای بوده است که حدود هفتاد سال پیش یک کرمانی در آنجا پسته‌کاری کرده و آنجا را روی علاقه به‌موطنش کرمان نامیده است و حالا دیگر جمعیت زیاد پیدا کرده و به‌صورت شهری درآمده است. تقریباً سانفرانسیسکو و لوس‌آنجلس با آن شهرک در یک فاصله هستند. نقشه این شهر را دکتر ضیاء احمدی برای من از خارج فرستاد.

کند، و بنابراین هیچ نباید تعجب کرد اگر بخوانیم که فی‌المثل سال گذشته تنها از رابر و بافت ۶ هزار تن گردو صادر کرده باشند.

از طرفی چون حدود ۱۰ درصد جمعیت **عشایر** کشور در کرمان زندگی می‌کنند ـ و سرشماری تعداد آنها را به ۱۰۶ هزار وچهارصد و سی نفر بالغ می‌داند ـ که شامل ۴۲ طایفه می‌شوند، این جمع توانسته‌اند ۴ میلیون و ۲۲۵ هزار دام را نگهداری کنند ـ و بیشتر به‌وسیله ییلاق و قشلاق این دواب را تعلیف می‌کنند.[۱]

طبق آماری که دامپروری کرمان دارد ۱/۵ میلیون رأس گوسفند و ۲ میلیون بز و ۱۵۰ هزار گاو و ۲۵۰۰ شتر و ۹ میلیون مرغ در کرمان پرورش داده می‌شده است.

کرمان همیشه یکی از نقاط **پنبه‌خیز** بود ـ و رفسنجان، پیش از آنکه گرفتار باغهای پسته شود ـ پنبه و روناس می‌کاشت و **روناس** آن به‌هند می‌رفت و پنبه‌اش به‌روسیه. سال پیش در کرمان حدود ۱۷ هزار تن پنبه برداشت شده.

سالی ۴۰ هزار تن **سنگ مرمر** از کرمان صادر شده ـ و دو سه معدن مهم آن را ما در اطراف کوهستان پاریز و راویز سراغ داریم ـ و مجموعاً ۲۱ معدن سنگ در کرمان بهره‌برداری می‌شود ـ و ذخائر معادن سنگ کرمان را بالغ بر دومیلیاردتن دانسته‌اند.[۲]

درباب معدن **مس سرچشمه** و تولید بیش از صدهزار تن مس در سال، من گفتگو نمی‌کنم ـ خصوصاً که می‌دانم قسمت عمده آب سرزمین کوهستانی پاریز را کارخانه مس دود هوا می‌کند ـ و آب مصرفی آن از ۱۶ حلقه چاه به‌میزان ۵۱ هزار متر مکعب در ثانیه، در حدود دهشتران و خاتون‌آباد استخراج و با فشار ۱۰۰۰ متر و به‌فاصله ۴۵ کیلومتر پمپاژ می‌شود.[۳]

آب به‌آسیای چاه عمیق

شک نیست که مسئله **آب** در پهندشت کرمان اولویت تامه دارد. آن ده بیست سانت باران سالیانه را کوهستانهای غربی کرمان ـ از حدود یزد تا نزدیک کهنوج ـ از آسمان می‌ربایند و به‌زمین فرو می‌آورند و بعد به‌صورت مخازن آبی در دشتها جمع می‌شوند که مردم

۱ـ درباب اهمیت کوچ عشایر رجوع شود به‌کتاب نگارنده، *آفتابه زرین فرشتگان*، ص ۳۹۰ تا ۴۴۲.

۲ـ از مصاحبه آقای مرعشی استاندار سابق کرمان با اطلاعات و حدیث.

۳ـ دهشتران از سطح دریا ۱۸۴۰ متر ارتفاع دارد.



DIRECTIONS FROM LOS ANGELES INTERNATIONAL AIRPORT
TO POINTS OF INTEREST

THE FORUM — Exit from the airport on Century Blvd. to Prairie Ave. (approx. 2¼ miles) . . . turn north (left) and continue on Prairie Ave. approx. 1 mile to the Forum (between 90th and Manchester Blvd. on Prairie Ave.).

DISNEYLAND — Exit from the airport on Century Blvd. to the San Diego Frwy . . . go south on the San Diego Frwy to the Garden Grove Frwy (Highway 22) . . . go east on the Garden Grove Frwy to the Harbor Blvd. off-ramp . . . turn left on Harbor Blvd. (north) and continue approx. 2½ miles to Disneyland.

THE COLISEUM — Exit from the airport on Century Blvd. to the San Diego Frwy . . . go north on the San Diego Frwy to the Santa Monica Frwy, go toward Los Angeles on the Santa Monica Frwy to the Harbor Frwy . . . go south (toward San Pedro) on the Harbor Frwy to the Adams Blvd. off-ramp . . . the Adams Blvd. off ramp joins Figueroa St. at bottom of off ramp . . . continue south on Figueroa St. to just past Exposition Blvd. and look for Coliseum signs (on right side of street).

THE QUEEN MARY — Exit from the airport on Century Blvd. to the San Diego Frwy . . . go south on the San Diego Frwy to the Long Beach Frwy . . . go toward Long Beach on the Long Beach Frwy and continue to the end of the frwy . . . watch for The Queen Mary sign.

DODGER STADIUM — Exit from the airport on Century Blvd. to the San Diego Frwy . . . go north on the San Diego Frwy to the Santa Monica Frwy, turn toward Los Angeles on the Santa Monica Frwy, continue to the Harbor Frwy . . . go north on the Harbor Frwy to the Pasadena Frwy . . . turn onto the Pasadena Frwy and watch for the Dodger Stadium signs.

ANAHEIM STADIUM — Home of the Angels Baseball [illegible]. Exit from the airport on Century Blvd. to the San Diego Frwy [illegible] south on the San Diego Frwy to the Garden Grove Frwy [illegible] go east on the Garden Grove Frwy to Harbor Blvd. [illegible] Blvd. to Katella Ave. . . . turn east (right) on Katella Av[illegible] Stadium at State College Blvd. & Katella Ave.

MARINELAND — Exit from the airpor[illegible] to the San Diego Frwy . . . go south on the San Diego [illegible] Blvd., turn right on Hawthorne Blvd and continue to [illegible] Blvd. (approx. 15 miles) turn left on Palos Verdes Dr[illegible] to Marineland entrance (approx. 1½ miles)

UNIVERSAL CITY STUDIOS — Exit from the airport on Century Blvd. to the San Diego Frwy . . . go north on the San Diego Frwy to the Ventura Frwy . . . turn on Ventura Frwy toward Los Angeles . . . continue on the Ventura Frwy to the Hollywood Frwy . . . turn onto Hollywood Frwy toward Los Angeles . . . continue on Hollywood Frwy to Lankershim Blvd. off-ramp . . . turn north on Lankershim Blvd. to Universal City Studio (approx. 1 mile).

نقشه شهر کرمان در امریکا

آن مخازن را جستجو می‌کنند و به‌صورت قنات ـ که شاهکار فنی کرمان زمین و یزد است ـ به‌روی زمین می‌آورند و به‌گل و سبزه و باغ تبدیل می‌کنند ـ و این مخازن گاهی در ۱۸۰ متری زیرزمین قرار دارند و به‌همین دلیل با تراز کردن مسیر قنات، گاهی طول آن به‌شش هفت فرسنگ (بیش از سی چهل کیلومتر) می‌رسد چنانکه مادر چاه قنات گنجعلی خان ـ که در شهر کرمان مظهر می‌شده ـ در کوهستانهای ماهان بوده است.

در بیشتر دره‌های کرمان آثار سدهای قدیمی باقی است که بیشتر به‌عصر ساسانیان و پیش از آن برمی‌گردد و اخیراً نیز با ایجاد **سد هلیل رود** ـ جیرفت ـ ده‌ها هزار هکتار بر سطح کشت افزوده شده، و سد مخزنی قدرونی راور که مشغول ساختن آن هستند ۲۳ میلیون متر مکعب آب ذخیره خواهد کرد ـ سدی است با ارتفاع ۵۳ متر و به‌طول ۲۳۵ متر و عرض ده متر ـ و ما می‌دانیم که راور یکی از نقاط حاصلخیز ـ خصوصاً **انجیرخیز** کرمان بوده است و مرحوم شفیع‌خان راوری عصر فتحعلیشاه سالیانه یکصد هزار من انجیر خشک در انبارهای خود ذخیره داشته است ـ که خود یک کالای استراتژیکی است.[1] همچنان که **سد کیجوئیه** ارزوئیه بافت را دارند می‌سازند که سدی خاکی است با ۳۸۰ متر طول و ۲۵ متر ارتفاع و ۱۲ میلیون متر مکعب ذخیره آب خواهد داشت. این سد بر روی رودخانه **گورخسرو** زده می‌شود که نزدیک قادرآباد است ـ و سال گذشته ۵۷ هزار تن گندم مازاد کشاورزان آنجا خریداری شده است[2] ـ و این همان قادرآبادی است که وقتی به «شاه عباس ماضی صفوی قدس‌الله سره عرض کردند کرمان را قحط و غلائی با دید آمده است ـ فرمود مگر باغین و قادرآباد ارزویه طافیه شده است؟»[3] امسال حدود ۱۸ هزار هکتار زمین در ارزویه زیر کشت گندم رفته و بیست هزار هکتار کشت جو داشته. سد گُلو در سیرجان با ۷۲ متر ارتفاع و ۸۰۰ متر طول تاج سالانه ۳۸ میلیون

۱ـ متن جغرافیا، و متأسفانه انجیرها را دارند می‌کنند و به‌جای آن پسته می‌کارند ـ در حالی که خود انجیر از جهت مواد غذایی ـ و حتی صادرات ـ دست‌کمی از پسته نداشت.

۲ـ در این‌جا یک من بذر از هشتاد من الی یکصد و بیست من حاصل می‌دهد. (ایضاً متن جغرافیا).

۳ـ جغرافیای کرمان، ایضاً متن.

متر مکعب آب ذخیره خواهد کرد.[۱]

در سالهای اخیر با جستجو و کشف منابع آب زیرزمینی بیش از دو هزار چاه عمیق تنها در نوق و زرند زده شده و اصولاً تعداد چاههای عمیق کرمان دو برابر حدود چهارهزار قنات کرمان شده است که از قدیم جاری بوده. عیب بزرگ این چاهها این بود که بیشتر بدون مطالعه در نزدیک منابع اصلی مادر چاه قناتها زده شد و قناتها را خشک کرد، و زه پایین نشست و سیستم و دستگاهی به‌اسم قنات که خود آب را با مخارج کمی روی زمین می‌آورد تبدیل کرد به‌دستگاهی که روزانه مبالغ زیادی خرج سوخت گازوئیل و مصرف برق دارد، و هر قطعه‌ای وسایل فنی آن که بشکند هزاران دلار قیمت دارد و معطلی برای تعویض آن گاهی محصول را می‌خشکاند.

مخارج قنّائی در قدیم چندان زیاد نبود. مقداری از همان محصول را برای نوزنی و کش‌کش، وگاهی تیلان دادن مصرف می‌کردند و آب به‌هر حال روی کار می‌آمد.[۲]

حفر قنات در کرمان یک امر فنی و تکنیکی بسیار دقیق و مهم بود و احتیاج به‌امکانات زیاد داشت ـ چنانکه وقتی صفی‌قلی بیگ حاکم عصر صفوی کرمان خواست قنات بائر نوشاباد را آباد کند «سیصد دست چرخ حشر از حومه و بلوکات، نسق، و مقرر شد که به‌میعاد معینی در سرکار نوشاباد حاضر سازند.»[۳]

بدین طریق است که طی مدت نسبتاً کوتاهی می‌شد یک قنات با رائین سی چهل کیلومتر را ایجاد کرد ـ و ما در سیرجان قناتهائی داریم که چاه دو طبقه داشته‌اند.[۴]

کش‌کش کارگری بود که یک بوته جاز به‌ریسمان می‌بست و از مادرچاه داخل قنات می‌شد و همان بوته را به‌دنبال می‌کشید، بالنتیجه موانع راه آب را رفع می‌کرد

۱ـ روزنامه کرمان امروز.

۲ـ حال آنکه فی‌المثل قنات دولت‌آباد یزد که خشک شده و با چاه عمیق باغ آن را مشروب می‌کنند، تنها مصرف برق یک ماه و دوروز کم چاه عمیق این باغ ۶۵۶۰۰ تومان شده است. (ندای یزد، شماره ۴۳، چهارم مهر ۱۳۷۳ ش / ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۴ م.)

۳ـ تذکره صفویه، میرزاسعید مشیزی، چاپ نگارنده ص ۲۳۲.

۴ـ یعنی چاه صدوبیست متری را اول چاهی به‌عمق ۶۰ متر می‌زدند و در آنجا دستوک زده در سه متری آن چاه دیگری حفر می‌کردند که بعد از ۶۰ متر به‌آب می‌رسید. گل ولای این چاه دوم را به‌چاه اول ـ در زیرزمین می‌آوردند و با چرخ دوم بالا می‌کشیدند. اصولاً حفر چاه و ایجاد قنات یک امر فنی خیلی مهم است که جای دیگر باید صحبت کرد.

و سوراخ سمبه‌هایی که به‌وسیله آبدزدک پیدا شده بود می‌بست، و سرعت به‌آب می‌بخشید (چون شیب قنات معمولاً کم است) ـ و البته یک جیره ثابت هم داشت و سال ۱۲ ماه این کار او بود.

اما **تیلان دادن**: چون زمینهای کرمان عموماً شنی است و آب به‌خورد آن فرو می‌رود ـ در بعض نقاط کارگرانی بودند که خاک «دوم»[1] با بیل توی آب می‌پاشیدند و این خاک، سوراخ سمبه‌ها را می‌گرفت و به‌آب سرعت می‌داد. ـ مثلاً در سیدّی ـ کنار کرمان، این کار به‌صورت مداوم جریان داشت.[2] تیلان دادن آب در مه چال ماهان و در چاری ـ باغین نیز صورت می‌گرفت، و این هر سه نقطه از نقاط پرآب کرمان است که به‌صورت چشمه ـ نه قنات ـ آب از سنگ خارج می‌شود و جریان پیدا می‌کند تا به‌دشت می‌رسد.

شک نیست که با این مقدمات آب‌رسانی به‌دهات بسیار گران تمام می‌شود و به‌همین جهت قیمت آب در کرمان ـ همیشه بالا بوده است، و همین چهار سال پیش که یک هیئت اجرائی اموال می‌خواست ۴۲ ساعت آب قنات عامریه بم را بفروشد ـ قیمت پایه آن را هر ساعت یک میلیون ونیم ریال تعیین کرد، و ۱۳۳ ساعت آب قنات حسین‌آباد بم را به‌قیمت پایه هر ساعت پنج میلیون ریال تعیین کرد ـ و البته اگر فروش رفته باشد ـ به‌چند برابر این قیمت فروش رفته است.[3]

۱ـ بر وزن بوم، یعنی خاک سرخ و...

۲ـ این تیلان یک کلمه فارسی است و مخفف تیگلان است، و تیگلان به‌معنی تندی و تیزی و تندروی است ـ و همان است که در کلمه دجله (= تیگلات) هنوز باقی مانده و مخصوص آب است. کلمه تیغ و تغرو (= تغرسه، تگرگ) هنوز این صدا را در خود نگاه داشته‌اند. و بسا احتمال تیگلات پالی‌صر هم آدم تندخویی بوده است.

۳ـ اعلان، روزنامه حدیث، ۱۴ آبان ۱۳۷۰، در مورد این فروش که ده سال بعد از انقلاب صورت گرفت عقیده من این است که در کرمان هرکس یک درخت کاشته باید محصول آن را خود بردارد و هرکس یک قنات آباد کرده باید بهره آن را ببرد. در امثال جنوب آمده که «یک نخل و پنج نسل» یعنی یک نخل را که معمولاً بیش از ۱۲۰ سال عمر می‌کند پنج نسل می‌توانند بهره‌برداری کنند. راه تعدیل ثروت‌ها مالیات است و به‌عقیده من اگر از درآمد هرکس ۱۷/۵ درصد بی‌استثناء مالیات گرفته شود ـ نه از قیمت ملک، ـ ثروتها انباشته نخواهد شد.

تفنن رفسنجان و آب زاینده رود

درین میان، رفسنجانی‌ها که کالای آنها تبدیل به‌دلار شده و دلار هم یکباره قیمتش به‌چهارصد پانصد تومان رسیده، به‌فکر افتاده‌اند که پولی خرج کنند و هر ملکی حبّه‌ای ۲۵ هزار تومان‌بدهند به‌یک‌سازمان مرکزی که طرح دارد که آب کارون را به‌رفسنجان بیاورد![1]

این تفنن مردم رفسنجان ظاهراً بر مبنای تخم لقی است که یزدیها در دهن مردم کویرنشین شکستند و البته به‌دنبال آن هم هستند، و این درواقع انتقال آب از غرب گردنه ملااحمد است به‌شرق گردنه ـ و دخالت در حکم طبیعت و انجام یک کار فانتزی گران خرج که پایان و نتیجه آن هم چندان معلوم نیست.

یزدیها به‌فکر افتادند که از سرشاخه‌های زاینده‌رود شق نهر کنند و آب را در لوله پس از طی ۳۲۴ کیلومتر لوله‌گذاری، به‌یزد برسانند، و برای این منظور ابتدا ۳۰ میلیارد ریال اعتبار درنظر گرفته شد، و بعد که حساب کردند معلوم شد هزینه آن از ۵۰ میلیارد هم بیشتر است[2] ـ و این البته به‌حساب امروز است که هنوز بیش از پنجاه کیلومتر لوله‌گذاری از می‌بُد تا سنگاوی پایان نیافته، قرار بر این شده که مردم یزد و مؤسسه کوثر پنجاه میلیارد ریال بپردازند و بقیه از اعتبارات دولتی تأمین شود، یک مالیات هم بر کالاهای یزد بسته‌اند که درصدی به‌قیمت آن اضافه شود[3] و قسمتی از مخارج را تأمین کند که از همان اول کارخانه‌ها با آن روی خوش نشان ندادند ـ زیرا در بازار رقابت ضرر خواهند کرد. مبلغ چهل میلیارد وام نیز تصویب شده و دو میلیارد وهفتصد میلیون ریال فرمانداری و جهاد سازندگی تعهد کرده‌اند و تاکنون پانصد وهشتاد میلیون ریال عوارض کالاها وصول شده است.

این ارقام نجومی که نام بردیم معلوم می‌دارد آبی راکه از زاینده‌رود برسد، دیگر آب نیست. آب‌طلاست، قطره نقره است ـ حتی از آب ژاول هم گرانتر است. باید این شعر سعدی را با آب طلا در جائی بنویسند:

ابلهی کاو روز روشن شمع کافوری نهد
زود باشد کش به‌شب روغن نبینی در چراغ

۱ـ هر ملک ۹۶ حبه است و اقلاً پانصد ملک معتبر در اطراف رفسنجان هست. خودت حساب کن ببین چه رقمی می‌شود.

۲ـ روزنامه ندای یزد، شاعر گوید: نرخ بالا کن که ارزانی هنوز... .

۳ـ روزنامه ندای یزد ۱۹ تیر ۱۳۷۴ / ۹ ژوئیه ۱۹۹۵ م.

جالبتر از آن زنهای ملانصرالدین شهرهای دیگری هستند که به‌هوای آب زاینده‌رود - و به‌دنبال لوله یزد - دامن را گرفته‌اند که مرغ یزد در هوا تخم کند و به‌دامن آنها بیفتد و بروند در خانه با آن کوکو بپزند. ازین نمونه است تیتر روزنامه اطلاعات که می‌نویسد «پروژه انتقال آب از اصفهان **به‌زواره** به‌اجرا درمی‌آید، و باز تکمیل طرح انتقال آب از اصفهان به**اردستان** اجرا خواهد شد» و باز «طرح انتقال آب زاینده‌رود به**کاشان**» با حضور آیت‌الله یثربی امضاء شد با ۱۲۵ میلیارد ریال اعتبار و ۲۵ کیلومتر لوله‌گذاری در هر ثانیه یک متر مکعب آب آشامیدنی از سد تنظیمی زاینده‌رود به‌کاشان»[۱] و ایضاً تیتر دیگر: «مشکل آلودگی آب آشامیدنی **نائین** با انتقال آب اصفهان برطرف می‌شود» و این همان **گردنه ملااحمد** است که نائین را از اصفهان جدا می‌کند، حالا باید دید که مردم اصفهان چگونه این گردنه را خواهند گرفت و با چه قیمتی اجازه عبور این کالای آبکی را خواهند داد[۲]؟

من جاهای دیگر هم نوشته‌ام که درست است که آب در ایران خصوصاً کرمان و یزد گران‌قیمت است - ولی اصولاً آبی که از پنجاه کیلومتر دورتر به‌جائی برسد دیگر آب نیست یعنی **جاذبه اقتصادی** ندارد، آب تشریفاتی است - زیرا هیچ کالایی نمی‌توان با این آب به‌دست آورد که جبران مخارج آن را بکند.[۳]

۱- اطلاعات ۹ آذرماه ۱۳۷۳ اجرای این طرح پنج سال زمان می‌طلبد و ۱۸۱ کیلومتر لوله‌کشی دارد. (اطلاعات ۱۷ خرداد ۱۳۷۵).

۲- در حالی که کارشناسان کشاورزی پیشگوئی دارند که قسمت اعظم دهات و روستاها و حتی شهرهای اطراف اصفهان - جرقویه و دشت مهیار و شهررضا خشک و ضمیمه کویر لوت خواهد شد. (روزنامه نوید اصفهان، ۲۵ بهمن ۱۳۷۴ / ۱۵ فوریه ۱۹۹۶) من اگر جای آیةالله صانعی جرقویه‌ای بودم قبل از سد ۱۵ خرداد به‌فکر نهر جرقویه و تشنگی هم‌ولایتی‌ها می‌افتادم:

خسرو ز تشنگی به‌بیابان هجر سوخت ای آب زندگی، تو به جوی که می‌روی؟

۳- رقم ۳۳۵کیلومتر لوله تنها ۱۶۰ هزار تن آهن ورق می‌طلبد و لوله اگر به‌طور صحیح پوشش یافته باشد پیش از سی چهل سال عمر مفید نخواهد داشت (مقاله مهندس محمودی، اطلاعات ۵ تیر ۱۳۷۵)

هم‌اکنون آب در اردکان هر متر مکعب بیش از هزار ریال ارزش دارد و هر قفیز گندم ۱۸۰۰ متر مکعب آب می‌خواهد و هر قفیز در اردکان ۳۰۰ کیلو گرم گندم می‌دهد که به‌قیمت آزاد صدوپنجاه هزار ریال قیمت دارد در حالی که برای به‌دست آوردن آن ششصد هزار ریال تنها آب مصرف شده است. (ندای یزد - شماره ۵۱۴). ارتفاع محل چم آسمون - که منبع آب است - از سطح دریا ۱۵۳۷ متر و ارتفاع یزد ۱۲۱۰ متر است - اگر مهندسان توانسته بودند پمپاژ را از ارتفاعات حذف کنند - شاید می‌شد این انتقال را سودآور خواند. امیدوام که در این مورد هم مطالعه لازم بشود.

البته من می‌دانم که در نقاط دیگر عالم چنین کانالهائی حفر شده است ـ چنانکه در چین از رودخانه زردکانال ۶ هزار کیلومتری منشعب ساخته‌اند ـ و کانال قره‌قوم در ترکمنستان هزاران کیلومتر زمین را مشروب می‌کند (پیر سبزپوشان، ص ۱۳۱؛ از سیر تا پیاز، ص ۱۰۶) و قذافی در لیبی خیال دارد یک رودخانه را از ۱۸۰۰ کیلومتری در جنوب لیبی ـ که نزدیک به‌استواست و باران استوائی دارد ـ به‌بیابانهای قفر لیبی منتقل کند ـ و بیشتر هم باید تونل بزنند. و مبارک خیال دارد درّه دوم نیل را با حفر کانال ۳۳۳ کیلومتری احداث کند که ۸۰۰ کیلومتر واحه و یک میلیون هکتار زمین را آبیاری کند. ان شاءالله مبارک است.

این کانال‌ها که گفتم عموماً براین مبنا حفر شده‌اند که آب خودش به‌پای خود برود و نه پمپاژ شود. این اصل اول انتقال آب در بیابان است، و اصل دوم نیز آن است که از آن استفاده کشاورزی شود ـ نه مصرف شهری و گسترش شهر بیابانی و کویری پیدا کند ـ و این هردو عاملی است که من امیدوارم طرح عظیم همسایه‌های یزد را ـ بی‌حاصل و گران، و احتمالاً بی‌نتیجه نکنند، به‌هر حال آنها که نوشته‌های مخلص را خوانده‌اند می‌دانند که آرزویم اینست که همیشه یک قطره آب اضافی به‌کویر برسد.

اقتصاد چه می‌گوید

ممکن است بگویند برای مصرف شهری است. دیگر بدتر. شهرهای کویری مثل کرمان و یزد و طبس و بیرجند همیشه صادرات جمعیت داشته‌اند ـ یعنی سرریز جمعیت خود را به‌شهرهای دیگر می‌فرستاده‌اند ـ و جاهای دیگر را آباد می‌کرده‌اند و این یک امر طبیعی بوده است ـ و طبعاً جمعیت شهرهای خودشان، به‌میزان بارندگی و آب و درآمدی که داشته‌اند ثابت و متعادل می‌مانده است[1].

۱ـ قرار است آن لوله ثانیه‌ای ۳ متر مکعب آب برساند که خودش یک رودخانه می‌شود، و مصرف آن طبق طرح ۳۰ درصد کشاورزی و پنجا درصد صنعتی و ۲۰ درصد شرب است ـ اگر حساب خانه تا بازار جدا نباشد، و واقعاً پنجا درصد آب اصفهان صنعتی شود، تازه خود اول فاجعه است. محمدعلی عسکر کامران یزدی خوب می‌نویسد «شرکتی که چند میلیارد تومان برای آن خرج شده، وقتی کم‌آب شد ـ چاه می‌زند و ما دیدیم در یزد چاههای چهل کُر به‌چاههای صدوچهل کُر و بیشتر تبدیل شده‌اند» (در روزنامه

←

حالا ممکن است به‌زودی ما یک شهر یک میلیونی داشته باشیم که آب آن از چهارصد کیلومتر راه فاصله با سه چهار بار پمپاژ تأمین شود. اگر این پول را به‌خود یزدیهای سرریز جمعیت بدهیم، می‌روند در کنار زاینده‌رود شهری می‌سازند آبادتر و دلپذیرتر از شهر یزد و شاید هم اصفهان، و نام آن را هم یزدنو می‌گذارند ـ هم‌چنانکه در مشهد کرده‌اند یا در خوزستان کرده‌اند ـ یا آن‌طور که من دیده‌ام در حله کرده‌اند[1]. اینکه فی‌المثل می‌بینیم **وارث کرمانی** در پاکستان استاد و شاعر معروف آن ولایت است یا کرمانی سفیر پاکستان در قاهره با نظرات رئیس‌جمهور خود مخالفت می‌کند ـ خود یک تن از دهها خانوارکرمانی است که به هند مهاجرت کرده‌اند[2] ـ هم‌چنانکه در هند یک کرمانی می‌تواند راهنمای ابن‌بطوطه سیاح معروف باشد ـ.[3] مگر حسین کرمانی در اصفهان مرکزگز، گز نکرده پاره کرده است؟

همینطور صدور جمعیت شهرهای کویری است به‌هند و شیخ‌نشین‌ها و عراق و مشهد و خراسان و آذربایجان و شهرهای دیگر ایران، و اصولاً چاره جمعیت در شهرهای کویری که میزان بارندگی محدود دارند جز دو راه نیست: یا تنظیم خانواده براساس خانواده‌ای یک یا دو فرزند ـ و یا صدور جمعیت و مهاجرت به‌شهرها و ایالات و مملکت‌های مهاجرپذیر ـ ولو آنکه کانادا یا استرالیا باشد، کاری که چین کرده و نتیجه دیده.

جمعیت هم باید صادر شود

در قرون گذشته وبا و طاعون و امراض دیگر کار تنظیم خانواده را انجام می‌دادند ـ بعد از تسلط بر بهداشت جدید و باقی ماندن بچه‌ها، اضافه جمعیت به‌صورت مهاجرت

←

اطلاعات شماره ۲۰۹۷۷). و من بدان اضافه کنم که در پاریز ـ سالانه ۱۲ میلیون مترمکعب آب از دشت خاتون‌آباد برداشت می‌شود که تمام آن دود هوا می‌شود ـ برای کارخانه ذوب مس، در حالی که میزان بارندگی آن بیش از ۱۳۰ میلیمتر نیست ـ و این حرف را عطاءالله زین‌الدینی شهربابکی رئیس آبخیزداری ولایت به‌زبان آورده است ـ

من از مفصل این قصه مجملی گفتم — تو صد حدیث مفصل بخوان از این مجمل

۱ـ و جمعیت یزدیهای مقیم بمبئی از مهمترین مجامع شهری آن ولایت محسوب می‌شود.

۲ـ اولاد شاه نعمت‌الله در هند (حیدرآباد) از معروفترین و محترم‌ترین خانواده‌های آن ولایت شده‌اند.

۳ـ بازیگران کاخ سبز، ص ۲۳۳.

به‌شهرهای سایر استانها که آب و نان فراوانتر بود می‌رفتند.

در سرشماری نفوس که به‌سال ۱۲۹۱ هـ/۱۸۷۴ م ـ سال تألیف جغرافیای وزیری ـ انجام شده، کرمان با ملحقات ۲۴۱ هزار نفر کلاً جمعیت داشته و یزد و مضافات یکصد وبیست هزار نفر[1] و اینک پس ازگذشت صدوسی چهل سال تقریباً ده برابر شده است.[2] آماری که گرفته‌اند هر زن کرمانی در مدت عمر تقریباً **۵ زایمان** داشته است ـ و اینک که تنظیم خانواده شروع شده گسترش جمعیت تقلیل یافته و به **۲/۵ زایمان** خلاصه شده ـ باز هم اگر این وضع پیش برود در سال ۱۴۰۰ ش / ۲۰۲۱ م. جمعیت کرمان از ۴ میلیون خواهد گذشت.[3]

ما و یزدیها در بسیاری از چیزها مشترکیم: «هم‌کویر» هستیم و «هم‌ریگ» و «هم‌باران» و «همسایه» و «هم‌فقر» و «هم‌بی‌آبی» و «هم‌کیش»، ولی مهمتر از همه اینها آنست که «همراه» هستیم ـ نه به‌معنی مجازی آن، بلکه به‌معنی طبیعی و حقیقی آن. یعنی **راه فلفل** معروف از طریق هر موز و میناب و جغین و بم وکرمان و یزد به **راه ابریشم** معروف در سبزوار و ری منتهی می‌شود ـ و ما و یزدیها هرچه داریم ازین راه داریم.[4]

ایستگاههای مهم این راه مثل سیرجان و رفسنجان وکوبنان و بافق و راور و شهر بابک و زرند و نوق و بیاذ وکرمانشو همه از یزد باید بگذرند و از راه ساقند و طبس و

۱ـ ماه و خورشید فلک، ص ۳۹۲.

۲ـ در سرشماری ۱۳۱۹ ش / ۱۹۴۲ م. شهر کرمان حدود پنجاه هزار تن جمعیت داشته است که ۲۵/۵ هزار تن آن مرد و ۲۴ هزار تن آن زن بوده‌اند و در ۱۴۷۱۹ خانه زندگی می‌کرده‌اند (سی خاطره، علی‌اصغر حکمت، ص ۲۸۴).

۳ـ مرحوم آگاه و مرحوم امین زاده هر چند وقت یکبار که به‌هم می‌رسیدند به‌مفاخره او از باغ‌های پسته رفسنجان سخن می‌گفت و این از مرکبات و خرمای خبیص (شهداد) و در آخر کار او می‌گفت که دیروز همسرش پسر زائیده است و این می‌گفت دختری تازه در خانه‌اش چشم گشوده ـ و روزی که این‌دو درگذشتند ـ آگاه ۱۱ پسر و یک دختر به‌جا گذاشت و امین‌زاده ۹ دختر و سه پسر، و هردو گروه از یک مادر متولد شده بودند. هم امروز بیشتر بچه‌های امین‌زاده در نیس و پاریس و امریکایند و بچه‌های آگاه در لندن و سویس و باز هم امریکا ـ معنی صدور جمعیت یعنی همین تقریباً هیچ خانواده یزدی و کرمانی نیست که مهاجری در کانادا و امریکا و هند نداشته باشد.

۴ـ هرچند افضل کرمان می‌نویسد: معروفی از یزد با بنده گفت که در ودیوار خانه‌های ما [یزد]، از کرمان سپید شده است. (اژدهای هفت سر ص ۲۵۴). اما مخلص اضافه می‌کند که در و دیوار کرمان نیز از آب شور عمان و راه ریگ بیابان یزد سفید شده است.

نیشابور یا سبزوار و از کاشان و قم و ساوه به‌راه ابریشم می‌پیوندند و این یک توفیق جبری و یک جبر جغرافیائی ژئوپولیتیک است ـ و در عالم همسایگی، یا باید خانه را فروخت و رفت، و یا باید با همسایه ساخت ـ و چون نه ما و نه یزدیها خانه‌فروش نیستیم ـ پس باید با هم سازگار باشیم و این **سازگاری** در تمام طول تاریخ وجود داشته‌است، ولی همه این موارد مشترک باعث نخواهد شد که حق گفته نشود.

ما و یزدیها اگر بخواهیم کویر را از جمعیت لبریز کنیم آنهم کویری که ۶/۲ میلیون کیلومتر مربع وسعت دارد و ۱/۵ میلیون هکتار آن شن‌زار فعال است، یعنی ریگ روان است ـ آن وقت از آبی که از زاینده‌رود و کوه‌رنگ باید بیاید، گمان نکنم توفیق یابیم[۱]، و این لوله آب را هم آنها که در یزد خواهند مائد مصرف خواهند کرد. جمعیت با وسعت در کویر متناسب نیست. جزیره قشم به‌اندازه کشور هلند وسعت دارد ولی نمی‌تواند یک‌صدم جمعیت آنجا را نگهداری کند. در عبور از کویر ـ به‌قول قدیمی‌ها ـ جان آدمیزاد درپوست بز است.[۲] بنگلادش هم ۱۴۴ هزار کیلومتر یعنی دو برابر یزد وسعت دارد ـ والبته ۱۲۰ میلیون جمعیت.[۳] از کرمان فعلی سی هزار کیلومتر کوچک‌تر است و جمعیتش صد برابر کرمان است.

معنی این حرف مخلص ـ که «انتقال آب از ۵۰ کیلومتر بیشتر دیگر اقتصادی نیست» ـ این است که اگر آبی در جائی هست، می‌شود هم پنجاه کیلومتر آن طرف‌تر شهری ساخت که صدهزار جمعیت به‌خود جذب کند[۴].

فرض کنیم یک لوله آب باریک هم ـ با قیمت زیاد، به‌این شهرها برسانیم. اولاً

۱ـ ولو آنکه بزرگترین مرکز باروری خارج از رحم و تحقیقات ژنتیک را در یزد پایه‌گذاری کنیم ـ که از اطراف ایران، عقیم‌ها برای استفاده از آن در صف نوبه ایستاده‌اند. و اگر بخواهیم کویر را از آب لبریز کنیم باز هم ممکن نیست ـ ولو آنکه آزمایش بارورکردن ابرهای عقیم را با یدور نقره در همان شهر انجام دهیم. در کنفرانس یزد دکتر چرنی کو روسی نتیجه باروری ابرهای روسیه را بیان داشت. (ندای یزد). مقدمةً در ۱۲ نقطه شیرکوه طرح باروی ابرها تأسیس شده است. (اطلاعات ۷ اسفند ۱۳۷۳). در یزد مدت باروری شتر را از دو سال به‌یک سال تغییر داده‌اند.

۲ـ مقصود مشک آب است که از پوست بز ساخته می‌شود.

۳ـ جمعیت کل یزد ۷۰۰ هزار نفر است در ۷۰ هزار کیلومتر وسعت.

۴ـ آب رفسنجان باید از تونل سوم کوهرنگ که هنوز ساخته نشده تأمین شود. این تونل آب زردکوه را سالانه ۵۰۰ میلیون متر مکعب منتقل خواهد نمود. بعد از آنکه سد در مسیر رودخانه سرلکان ساخته شود و ۵۲۰ کیلومتر لوله‌گذاری انجام شود که ۴۵ کیلومتر آن از تونل خواهد گذشت. (کرمان امروز).



کارشناسان روسی در زمینه باروری ابرها با اداره کل هواشناسی استان یزد همکاری می‌کنند

● استاندار یزد: کارشناسان روسی به مدت ۴ سال به طور مشترک با کارشناسان استان یزد در زمینه باروری ابرها همکاری خواهند کرد

یزد - خبرگزاری جمهوری

طرح آبرسانی از زابل به زاهدان سال ۷۸ به بهره‌برداری می‌رسد

* منبع تأمین آب این طرح دریاچه‌های «چاه نیمه» زابل است که از رود ... سرچشمه می‌گیرد

عملیات اجرائی پروژه انتقال آب زاینده‌رود به یزد آغاز

دکتر حبیبی معاون اول ... در جریان سفر ...

در مراسم آغاز عملیات اجرائی پروژه انتقال آب زاینده رود به یزد، ... یزد که توانسته اند ... از مردم استان ...

پنجشنبه ۱۷ خرداد ۱۳۷۵ - ۱۹ محرم ۱۴۱۷ - ۶ ژوئن ۱۹۹۶ - شماره ۲۰۷۸۱ — ۲

طرح مطالعاتی انتقال آب زاینده رود به کاشان امسال به اجرا در می‌آید

کاشان - خبرگزاری جمهوری

مشکل آلودگی آب آشامیدنی نائین، با انتقال آب اصفهان برطرف می‌شود

نائین - خبرگزار اطلاعات جلسه کمیته بررسی و وضع آب آشامیدنی شهری و روستایی شهرستان نائین با حضور اعضاء تشکیل شد.

در این نشست، دکتر محمدی معا... نائین اعلام کرد: سیستم لوله کشی ... منابع تامین کننده، مطلوب نیست ... آلودگی آب وجود ندارد ...

کرمان امروز

آب رودخانه کارون به رفسنجان منتقل می‌شود

چهارشنبه ۲۶ دیماه ۱۳۷۵ - ۵ رمضان ۱۴۱۷

شرکت سرمایه گذاری توسعه و عمران سیرجان، طرح انتقال آب از سرشاخه‌های کارون را با اعتبار ۳۸ میلیارد ... اجرا می‌کند

... به زواره، به اجرا

شهر از دهات تغذیه می‌کند. پس باید محصول را اضافه کرد ـ و به‌علت کمی بارندگی ـ این مقدار بسیار محدود و آسیب‌پذیر است ـ ثانیاً، چنانکه گفتیم یا باید نظام خانواده و کمبود بچه را درنظر گرفت ـ یا اینکه سرریز جمعیت را صادر کرد، ـ و این کاری است که همیشه می‌شده است ـ و خوشبختانه اقلیت‌های جمعیتی کرمان و یزد و بیرجند و همه شهرهای کویری در شهرهای دیگر ایران و حتی جهان، همیشه به‌خوش‌نامی زیسته، وسائل زندگی خود را از راه حلال و کسب وکار صحیح به‌دست می‌آورده‌اند و از خوشنام‌ترین گروههای مهاجر به‌شمار می‌روند[1].

خوانندگانی که به‌نوشته‌های من وارد هستند ـ شاید تعجب کنند که این نخستین بار است که من در مورد آوردی آب به کویر، اظهار تردید می‌کنم. واقعیت این است که ما کرمانیها و یزدیها و بیرجندی، و طبسی‌ها و بلوچ‌ها باید بدانیم که خداوند سهم ما را از بارندگی بیش از ده دوازده سانت قرار نداده و در عوض تا بخواهی ریگ بیابان مرحمت فرموده است.

کرمان و یزد برادران سازگار

من هم مثل صدها هزار یزدی و کرمانی و زرندی و رفسنجانی آرزو دارم که کاش می‌شد همه آبهایی را که در غرب ایران جاری است ـ و اغلب حرام می‌شوند و به‌باطلاق و مرداب سرازیر می‌شوند ـ تغییر مسیر می‌دادیم و به‌طرف کویر سرازیر می‌ساختیم و آن وقت همه می‌دیدند که درکویر هم خروار خروار گلهای رنگ رنگ می‌روئید و پدید می‌آمد. اما

فرشته‌ای است بر این بام لاجورد اندود
که پیش آرزوی عاشقان کشد دیوار

۱ـ بیخود نیست که فی‌المثل در مشهد ـ شهری که مسجد گوهرشاد دارد ـ یک کرمانی بتواند با سرمایه شخصی مسجدی بسازد در چهارراه نادری که به‌نام مسجد کرامت شهرت پیدا کند. حاج محمود کرامت (فوت ۱۳۷۰ ش/ ۱۹۹۲ م.) عموزاده سیدعلی معروف به تیغ بند کرمانی ـ چون فرزند نداشت خانه خود را مسجد کرد و خود و همسرش در همان مسجد دفن شده‌اند. از سادات فریزن بود و حاج محمود کرامت نام داشت. (مقاله رزم‌آسا، روزنامه اطلاعات) قبل از انقلاب، واعظ نامدار و جوان همان مسجد را در زمان شاه به‌ایرانشهر تبعید کردند و هادی آقا به‌جانشینی او مراسم مذهبی این مسجد را انجام می‌داد. بسیاری از مردم ایران امروز این دو برادر را به‌خوبی می‌شناسند.

من خود هنگام زیارت عتبات، یک آبادی بسیار زیبا و حاصلخیز در حوالی حله دیدم که معلوم شد بانی آن یک یزدی مهاجر بوده است ـ و همه ما شهرک یزد نو را در خوزستان دیده بودیم.

وقتی خداوند عالم، در وسط دریا، جزیره قشم راکه به‌اندازه کشور هلند وسعت دارد ـ به‌اندازه یک‌صدم کشور هلند، از بارندگی خود نصیب نداده است، ما بیابان‌نشینان قفر اندود فقرآلود کم باران ریگ‌باران، دیگر چه ناشکری می‌توانیم داشته باشیم؟ ما باید به‌اندازه ریگهای بیابان شکرگزار باشیم و بگوئیم ـ خدایا به‌داده‌ات شکر، و به‌نداده‌ات هم شکر[1]!

به‌هر حال، این لوله‌کشی ـ هرچند اقتصادی نیست ـ ولی به‌هر حال برای یک نسل مردم یزد را سیراب می‌کند، و نسل بعدی ـکه جمعیتش دوبرابر شد ـ لابد باید دنبال لوله دوم و زاینده‌رود دوم بدود! با همه اینها من باید بگویم که اگر تمام درآمد نفت هم صرف گرداندن آب کارون بشود که به‌جای خلیج‌فارس به‌دشتهای کویر شرق سرازیر گردد ـ هرچند شق نهر است و خلاف عرف، بازهم بی‌سود نیست ـ یعنی سودمندتر از آتش زدن نفت و گاز است! و آن وقت می‌توان شعر همام تبریزی را هم خواند:

شکر از مصر نیارید به تبریز دگر
که حدیث لب شیرین، شکرستان اینجاست
مست اگر نقل طلب کرد. به‌بازار مرو
مغز بادام‌تر و پستهٔ خندان اینجاست

مطلبی که درباب انتقال اقتصادی آب عرض کردم، مختص یزد نیست، اگر قرار باشد آب هیرمند را از زابل به‌زاهدان منتقل کنند هم‌چنین معضلی در کار هست، بلکه بیشتر. زیرا زاهدان از سطح دریا ۱۳۷۵ متر ارتفاع دارد، و حال آنکه سطح هیرمند در زابل حدود ۴۷۸ متر است ـ و بنابراین قریب هزار متر باید آب پمپاژ شود و دویست وپنجاه کیلومتر هم لوله می‌خواهد ـ ما با این امر به‌توسعه جمعیت زاهدان کمک می‌کنیم در حالی که آنها را صددرصد وابسته به‌زابل و زابلی‌ها خواهیم کرد ـ و حال آنکه اگر سرریز جمعیت زاهدان فی‌المثل به‌زابل منتقل شود و

۱ـ مشت پس خا... این مالیات تعاون است که ۲۵ درصد از کل قیمت باغهای پسته و مرکبات و خرما ـ یعنی تنها محصول اختصاصی کرمان را دربر می‌گیرد و لطمه بزرگ به‌اقتصاد کرمان می‌زند ـ که کمتر کسی حاضر است دیگر باغ خرما و پسته بریزد، به‌قول میرزا رضی دانش
زعفران در کشور ما گریه بسیار آورد   نخل صندل دردسر در عهد ما بار آورد

درکنار دریاچه هامون منزل کند ـ دریاچه‌ای که ۵۰۰ هزار هکتار وسعت آن است و آب شیرین دارد ـ در آن صورت، هم خدا راضی است، و هم بنده خدا[۱].

به‌عقیده مخلص، در ممالکی که بارندگی کم است و میزان متوسط از بیست سی سانت تجاوز نمی‌کند، توجه به‌ایجاد شهرهای میلیونی کاری بدعاقبت است ـ باید آن جمعیت را در شهرک‌های صدهزار نفری سرشکن کرد ـ حتی همین تهران ـ آن طورکه من جای دیگر گفته‌ام ـ اگر در دامنه البرز ـ و در امتداد رودخانه‌های منشعب از آن، شهرک‌های صدهزار نفری تشکیل می‌شد ـ می‌توانست در تمام دامنه البرز از شاهرود تا زنجان ـ صدها شهر پدید آید[۲] ـ که نه دچار آلودگی هوا شوند ـ و نه وابسته به‌کشاورزی سیستان و بلوچستان و جیرفت و فارس و خوزستان بوده باشند.

حتی کرمان هم اگر بخواهد بین کرمان و ماهان، شهرک هفت باغ بسازد و به‌هفت آسمان برسَد باید اول فکر تأمین آب آن را در زمین بکند[۳] ـ ازکجا؟ و چگونه؟ از ابرهای آبست وکرک زمستانی باید پرسید. پولهای پسته که زیاد شد، ریگ بیابان را هم می‌شود خرید ـ به‌امید آنکه روزی آبی از سرچشمه‌های لاله‌زار برسد.[۴]

در این مقام برای من کرمان و یزد یکی است. راه چاره کویر را باید از درون خود کویر کشف کرد. همانطورکه قدیمیها کشف کردند.

من آرزو دارم که آب زاینده‌رود به‌یزد وکرمان برسد، و آب هیرمند ـ که آنطورکه من دیدم کم از زاینده‌رود نیست ـ باز به‌زاهدان و بلوچستان برسد، اما خواهش و آرزو هم حدی دارد که «حساب حساب است وکاکا برادر».

یزد وکرمان تنها همسایگانی هستند در دنیا، که در طول تاریخ، هیچ وقت به‌سرزمین یکدیگر لشکر نکشیده‌اند، و هرگاه یکی از آنها دچار خشم طبیعت یا خشم حکمرانان متغلب قرارگرفته، به‌یاری هم شتافته‌اند و آخرین نمونهٔ آن داستان آقا محمدخان قاجار است که وقتی کرمانِ را خراب و مردم را کورکرد، این همت

۱ـ و من در باب دریاچه هامون نظر می‌دارم که در مقدمه چاپ ششم یعقوب لیث به‌تفصیل نوشته‌ام.

۲ـ آفتابه زرین فرشتگان. مقاله آبگیر سنگلج، ص ۱۹۷، هم‌چنین: سعی مشکور، ص ۹۰.

۳ـ نه حساب اینکه درآمد فروش ریگستان‌های تشنه به ۱۲ میلیارد تومان خواهد رسید.

۴ـ و من امیدوارم پیش از آنکه صحاف کتاب، آخرین فرم این کتاب را بریده باشد ـ لوله آب زاینده‌رود به‌یزد رسیده باشد ـ قبل از آنکه رقم حساب بانکهای یزد ته کشیده باشد!

مردم یزد ـ خصوصاً بنایان و معماران یزدی بود ـ که یک سال پس از فاجعه آقا محمدخانی، وقتی علینقی خان پسر عبدالرضاخان یزدی به‌حکومت کرمان برگزیده شد، به‌روایت تاریخ، «در شهور سال فرخنده فال یکهزار دویست و ده [/ ۱۷۹۵ م.] در ساحت آن خطه [کرمان] لوای حکومت را به‌رسم نیابت افراشتند... همت به‌تجدید بنای حصار شهر که در آن فتنه، پا از دایره هستی بیرون نهاده... حیطان آن... با شارع عام موازی آمده، مدار دایرهٔ آن ما صدق قاعاً صفصفا شده بود... به‌جهت تحفظ نفوس و اموال... به‌اطراف بلوکات شهر، عمله... حوالت داده، از اولیای پدر بزرگوار [عبدالرضا خان در یزد] نیز به‌دستاویز عریضه درخواست نمودند تا بدانچه مقدور گردد ـ استادان مهارت‌اندیش صناعت بنا و افراد طایفهٔ مجوسیه که بیشتر هم چینه کشی حیطان و جدران به‌کفایت آنها مکفّی می‌گردد به‌جانب کرمان مطلق‌العنان... فرموده باشند... باره‌ای از حصار نخستین به‌غایت مستحکم اساس‌تر [ساختند]، در خلال تقدیم شرایط افراشتن حصار، نیز به‌کار تعمیر مساکن مخروبه و بیوتات ویران شده خود هریک از خداوندان آنها پرداختند و هر یک مجدداً به‌انجام کاشانه به‌جهت نشیمن خود رایت اهتمام را آسمان‌آسا ساختند و متفرقهٔ ولایت که به‌هر دیاری پراکنده گردیده بودند ـ به‌انتشار خبر بهجت‌اثر آبادی سامان خود... فوج فوج و دسته دسته بار عزیمت بر بُختی مسافرت بسته روانه وطن خود گردیدند و در مساکن مألوفه سکنه گزیدند... به‌اندک زمانی آب رفته به‌جوی کرمان و کرمانیان باز آمد...»[1]

سلام‌الله این شرح خصوصاً نقل شد که بدانیم: شش سال بعد، ابراهیم خان ظهیرالدوله «بر سر گندم توده و جو درو‌ده فرود آمده» است.[2] و باز از این

۱ـ جامع جعفری، تصحیح ایرج افشار، ص ۴۷۵، و لازم بود از این حاکم یزدی جد خوانین یزد ـ در بازسازی کرمان تشکر کنم.

۲ـ همه دعوای یزد و کرمان در طول تاریخ منحصر می‌شود به‌دو چیز: یکی دعوای زن و شوهرهای یزدی و کرمانی ـ که در تمام طول تاریخ بده بستان زناشویی داشته‌اند، و دیگر این دعوای قدیمی که آیا وحشی کرمانی است یا یزدی؟ وقتی یکی از دوستان همین پرسش را از مخلص کرد که وحشی یزدی است یا کرمانی؟ من گفتم: نه یزدی است و نه کرمانی، تازه وحشی هم نیست، شاعری است کاملاً اهلی اهلی ←

نظر که بدانند که مخلص همیشه در دفاع از هم ریگ‌ها و هم بیابانهای تشنگی خور و سخت‌کوش یزد ـ پیشقدم و ثابت‌قدم بوده‌ام منتهی این یک حساب اقتصادی است و من به‌اقتصاد یزدی‌ها همیشه اعتقاد داشته‌ام[1]. بی‌خبر هم نیستم که کانال چند هزار کیلومتری چین از رودخانه زرد، و کانال باز هم هزار کیلومتری قراقوم در ترکمنستان بی‌سود نبوده است ـ تفاوت در این است که آن جا آب به‌پای خود می‌آید و اینجا سه بار باید پمپاژ شود. آنجا از لحظه شق نهر شروع به‌زراعت می‌کنند و به‌قول دهاتیها «آب دَم بیلِ است» و اینجا باید چهارصد کیلومتر در لوله طی طریق کند ـ لوله‌ای که نه‌تنها اطرافش کشت و زرع نمی‌شود ـ بل یک اسپریچو و کبک بیابانی هم نمی‌تواند از آن قطره‌ای بنوشد ـ و این لوله‌ای است که معمولاً عمر فعال و سودآور آن از چهل سال تجاوز نخواهد کرد و باز باید تعویض شود. وگرنه کاش می‌شد که سفیدرود را هم به‌دشت قزوین سرازیر کرد.

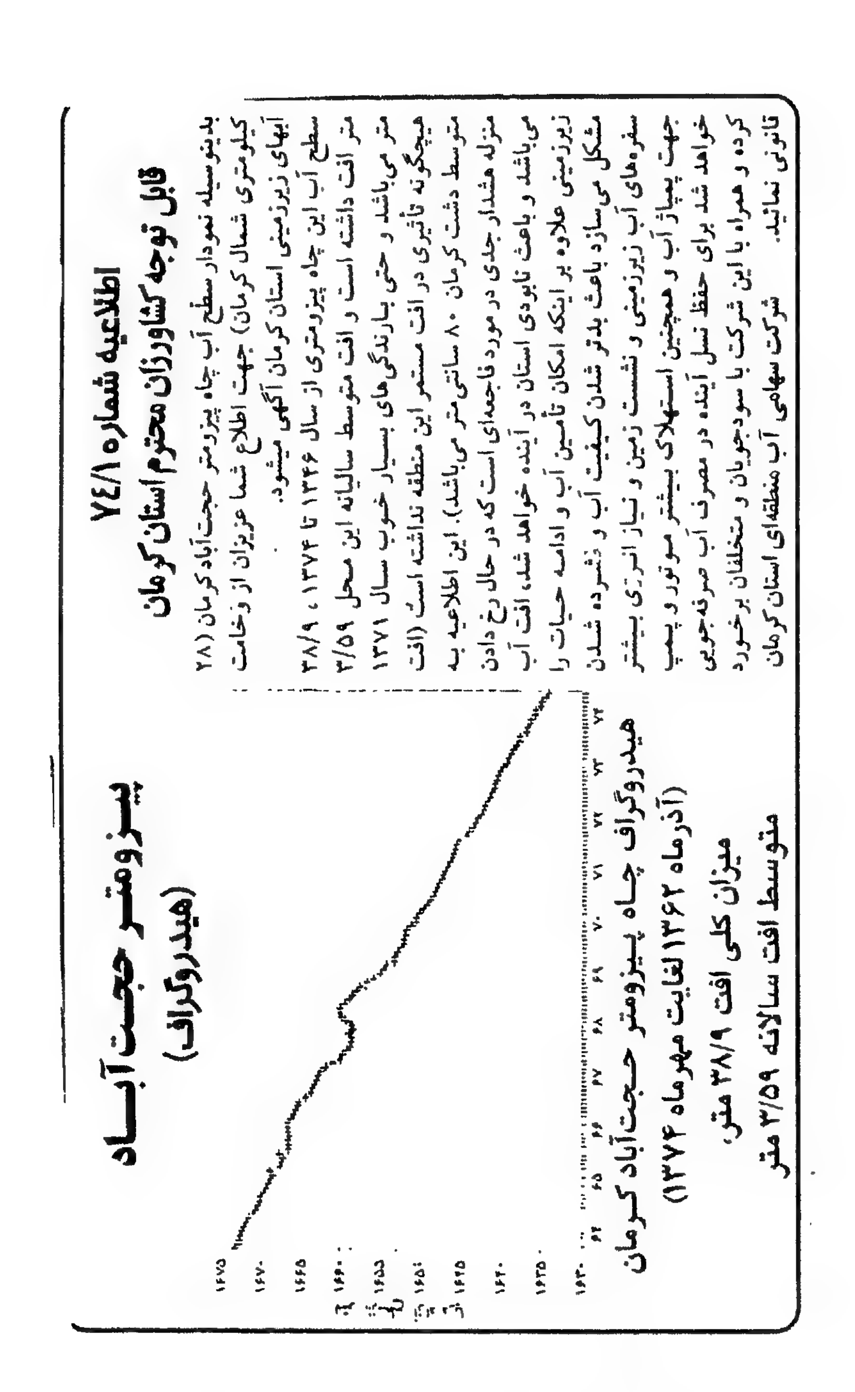
مقصود این نیست که شهری تشنه بماند، مقصود این است که اگر طرح و برنامه‌ای ناچار باشد که به‌هر قیمت انجام شود صحیح است. مثلاً طرح آب‌رسانی جزیره هرمز، چون یک جزیره بی‌آب است؛ ناچار باید از زیر دریا لوله‌کشی کرد و حدود بیست هزار مردم آنجا را نجات داد. بنابراین کشیدن حدود ۱۵ کیلومتر لوله ۳۵۵ میلیمتری به‌هر قیمت تمام شود ارزش دارد ــ زیرا نمی‌توان جزیره را خالی از سکنه کرد و نمی‌توان آنان را تشنه گذاشت.

امیدوارم در حیات خودم نهر آب لوله یزد را ببینم که اطراف یزد را سبز و خرم کرده باشد ـ نه این که توی لوله‌های وان و بیده و حمام و سیفون محله تازه‌ساز پمپ‌آباد جاری شود ــ چه اگر چنین شود، بیست سالی دیگر با جمعیت یک میلیونی یزد، باز همین آش است، و همین کاسه. اگر ده تا لوله هم برسد ـ باز لوله یازدهمی لازم است. من امیدوارم، تا این فُرم‌ها از زیر چاپ در می‌آید، صدای شرشر آب لوله سیصد کیلومتری ــ که باید آن را دیگر لوله هاشمیّه نامید ــ به‌گوش

→

اهل بافق که در مدح بکتاش خان حاکم شهید کرمان ـ مدفون در مزار شاه نعمت‌الله ـ شعر می‌گفته است. با این شوخی لابد دیگر آتش بس اعلام شده است.

۱ـ درباب اقتصاد یزدی، رجوع شود به‌نظر نگارنده: از پاریز تا پاریس، ص ۳۳۸.



اطلاعیه شماره ۷٤/۱

قابل توجه کشاورزان محترم استان کرمان

بدینوسیله نمودار سطح آب چاه پیزومتر حجت‌آباد کرمان (۲۸ کیلومتری شمال کرمان) جهت اطلاع شما عزیزان از وخامت آبهای زیرزمینی استان کرمان آگهی میشود.

سطح آب این چاه پیزومتری از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۷۴، ۳۸/۹ متر افت داشته است و افت متوسط سالیانه این محل ۳/۵۹ متر می‌باشد و حتی بارندگی‌های بسیار خوب سال ۱۳۷۱ هیچگونه تأثیری در افت مستمر این منطقه نداشته است (افت متوسط دشت کرمان ۸۰ سانتی‌متر می‌باشد). این اطلاعیه به منزله هشدار جدی در مورد فاجعه‌ای است که در حال رخ دادن می‌باشد و باعث نابودی استان در آینده خواهد شد، افت آب زیرزمینی علاوه بر اینکه امکان تأمین آب و ادامه حیات را مشکل می‌سازد باعث بدتر شدن کیفیت آب و فشرده شدن سفره‌های آب زیرزمینی و نشست زمین و نیاز انرژی بیشتر جهت پمپاژ آب و همچنین استهلاک بیشتر موتور و پمپ خواهد شد برای حفظ نسل آینده در مصرف آب صرفه‌جویی کرده و همراه با این شرکت با سودجویان و متخلفان برخورد قانونی نمائید.

شرکت سهامی آب منطقه‌ای استان کرمان

پیـزومتـر حجـت آبـــاد

(هیدروگراف)

هیدروگراف چـاه پـیزومتر حـجت‌آباد کـرمان

(آذرماه ۱۳۶۲ لغایت مهرماه ۱۳۷۴)

میزان کلی افت ۳۸/۹ متر،

متوسط افت سالانه ۳/۵۹ متر

آقامحمدخان و معاصر کرمان ـ مینیاتور رنگین از تاریخ محمدی

هم کویرهای ما در یزد برسد. ایران کشور کم آبی هست، و در عین حال کشور بد آبی هم هست، یک زاینده رود می‌رود توی گاو خونی باطل می‌شود، یک هیرمند می‌رود توی بیابانهای سیستان دود هوا می‌شود.

شاید سد بیناوک سادات ــ که بُندر مهریز است، با طول ۵۴ متر و ارتفاع ۴ متر، فایده‌اش از این لوله زاینده برای مردم کویر پر منفعت‌تر باشد. از قدیم گفته‌اند:

کاریز تو در درون تو می‌باید کز عاریه‌ها دری ترا نگشاید.

دوستی به‌من گفت: تعجب می‌کنم، زیرا که حرف تو بوی بدبینی با آوردن آب به‌یزد میدهد ــ گفتم: بالعکس، آرزوی من این است که همه آبهای کوههای غرب و مرکزی ایران به‌بیابانهای شرق سرازیر شود. به‌شرط این که آب به‌پای خودش بیاید و پمپاژ نشود.

او گفت: فرض کنیم آبی آمد و مدتی بعد قطع شد، فی‌المثل دیگر پمپاژ نشد، چه عیبی دارد؟ تازه می‌شود مثل حالا که آبی در کار نیست. گفتم، نه، نمی‌شود مثل حالا، بلکه می‌شود بدتر از حالا، زیرا آب وقتی به‌جائی رفت مردم را هم همراه خود می‌برد. امروز ما پانصد هزار جمعیت تشنه در یزد داریم، اگر آب برسد جمعیت می‌شود دو میلیون، و اگر آب قطع شود، یک میلیون تشنه اضافی هم به‌دوش ما خواهد گذاشت. راه توسعه کویر این است که سرریز جمعیت آن به‌اطراف پراکنده شود.

به‌هر صورت، آرزوی من این است که تا روزی که این کتاب چاپ و صحافی می‌شود، آن وقت یزدیها در برابر لوله آب زاینده‌رود نه‌تنها دست ورو بشویند بلکه اگر خشمگین شده‌اند، صفحات همین کتاب را هم با آن بشویند:

مرا این گفته‌ها گر سود ناصواب بسوزان به‌آتش، بشویان به‌آب

حالا، برای اینکه خودم هم از فشارخونی که گرفتارش شده‌ام ـ خلاص شوم، و احتمالاً به‌آتش اعتراض مهندسین که لابد به‌جواب کازگر حاج میرزا آقاسی را شنیده‌اند ـ آبی زده باشم چند بیت روان‌تر از آب شاعر گرامی ـ ریاضی یزدی ـ که خود سالها با او ندیم بوده‌ام و احترام تمام به‌او دارم ـ در حق یزد، دراینجا شاهد اعتقاد خود می‌آورم:

سلام ای شهر یزد، ای شهر زیبا دل‌انگیز و دلاویز و دل آرا

سلام ای یزد، شهر کار و کوشش / سلام ای یزد، شهر زهد و تقوا...
هنر را، ذوق ملی را، ادب را / توئی تو وارث تنهای تنها
همه خاک تو زرخیز و گهر بیز / چه مهریز و چه خور میز و چه هنزا
قدمگاه خدیو خطّه طوس / امام هشتمین از آل طاها...

اینک که کار به‌شور و نشاط و به‌شعر و انبساط رسیده، بسیار مناسب می‌دانم که بعد از سلام بر یزد، شعر حبیب یغمائی را که در سلام‌الله خور در حق کرمان سروده شده، نقل کنم. پایان مقدمه جغرافیای کرمان است و ختامه مسک[1]:

مرا با شهر کرمان آشنائی است / که این پیوستگی امری خدائی است
زهر شهری ترا فرزند وزن هست / چنین گویند کان شهرت وطن هست[2]
درین شهر از شکوه شهریاران / هزاران طرفه بینی یادگاران
زآثار هنرمندان هنرهاست / به هر سو بنگری صاحب‌نظرهاست
فقیهان، عالمان، پاکیزه‌دینان / ادیبان، عارفان، باریک‌بینان
همه صافی درون، نیکو خصال‌اند / همه خوش طینت و صاحب کمال‌اند
نهاد مردمانش پاک باشد / تو گوئی این اثر زین خاک باشد
نباید این صفات از کس شنیدن / شنیدن کی بود مانند دیدن
ببین خوی و نهاد و مهر اینان / بخوان درس ادب از چهر اینان
مرا فرصت چنین افتاد باری / که در این شهرماندم روزگاری
چه همکاران چه یاران داشتم من / گرامی دوستداران داشتم من
همه بودیم در خدمتگزاری / به‌دانش‌پروری و آموزگاری
به‌فرزندان خود تعلیم دادیم / به‌نیک وبد، امید وبیم دادیم
یقین است آن جوان دانش‌آموز / یکی از نیک‌مردان باشد امروز

* * *

۱ـ مقصود آن داستان معروف قنات‌کنی حاج میرزا آقاسی است ـ که وقتی برای بازدید قنات خود رفت و از بالای چاه باکارگر ته چاه صحبت کرد، کارگر نشناخت و گفت: حاجی بیخود اینجا پول خرج می‌کند، این چاه که من می‌زنم آبی روی کار نخواهد آورد. حاجی از بالا جواب گفت: فلان فلان شده، اگر برای حاجی آبی ندارد، برای تو که نانی دارد.

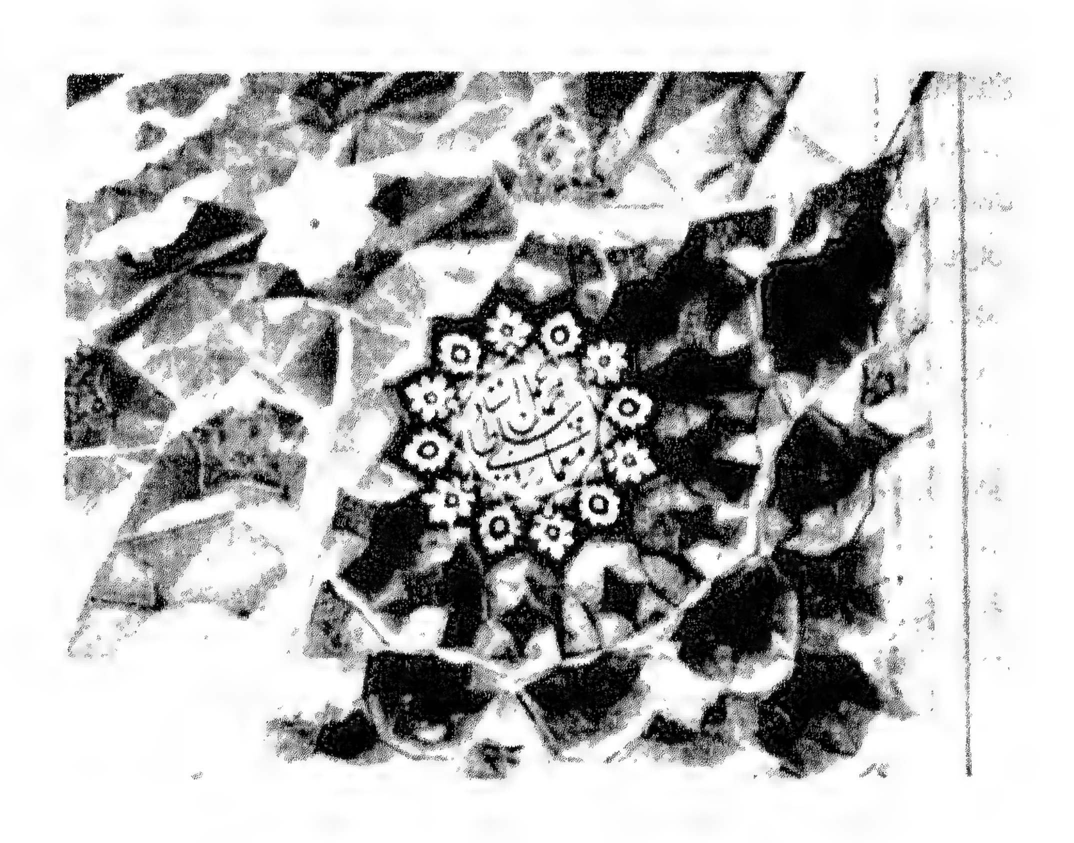
۲ـ یغمائی با خانواده تجربه کارکرمانی پیوند وصلت گزیده و یک گروه فرزندان او از این ازدواج‌اند و مقیم لندن: مسیح و مریم. هفت هشت فرزند دیگر از زنان دیگرند.

به حال کوری این دفتر نوشتم — گهی از پا گهی از سر نوشتم
ندارد هیچ حدی، هیچ مرزی — ندارد هیچ نظمی، هیچ طرزی

مقدمه خود را با شعر استاد یغمائی ختم می‌کنم.[1] در فضائل شهری که «خاک جاری و آب راکد دارد» و با همه اینها خاکش دامنگیر است:

خار اگر در دامنی گیرد توان کندن به‌دست
من نمی‌دانم علاج خاک دامنگیر چیست؟

زمستان ۱۳۵۷ـ باستانی پاریزی



کتیبه کاروانسرای گنجعلی خان در کرمان، عمل استاد سلطان محمد معمار یزدی

۱ـ این شعر در جزوه اختصاصی سلام‌آباد چاپ شده و در اول آن آمده: حاج سید حبیب‌الله موسوی خوری، مشهور به‌حبیب یغمائی، آذرماه ۱۳۵۷.

پیش‌گفتار چاپ اول*

هرچند که از روی کریمان خجلیم — غم نیست که پروردهٔ این آب‌و گلیم
در روی زمین نیست چو کرمان جایی — کرمان دل عالم است و ما اهل دلیم

منسوب به‌شاه نعمت‌الله[1]

کتابی که اینک به‌نظر خوانندگان عزیز می‌رسد، رساله‌ای است تحت عنوان «جغرافیای مملکت کرمان» که به‌عنوان مقدمه در متون متعددی که از تاریخ وزیری در دست داریم، این رساله گاهی در ابتدا و گاهی در آخر کتاب آورده شده و در یکی دو نسخه بیشتر نیز نیامده است.

از همان وقت که من دست به‌تصحیح و تحشیهٔ تاریخ وزیری زدم و به‌عنوان سالاریه توسط موقوفه خاندان فرمانفرمائیان به‌چاپ رسید (۱۳۴۰ ش / ۱۹۶۱ م.) در نظر داشتم که این رساله را نیز به‌چاپ برسانم و اینک خوشوقتم که وسائل طبع آن فراهم می‌شود.

پیش از شروع به‌متن کتاب، بهتر آنست سخنی چند درباب مؤلف آن گفته شود. نویسندهٔ این جغرافی، **احمدعلیخان** وزیری کرمانی است. در متن کتاب، مؤلف هیچ‌جا اشاره‌ای به‌نام خود نمی‌کند، ولی در عنوان نسخ موجود کتاب (غیر از نسخهٔ ملک) این جمله به‌چشم می‌خورد: «تاریخ کرمان تألیف مرحمت و غُفران

---

* این پیش گفتار در ۱۳۵۳ ش / ۱۹۷۴ م. نوشته شده است.

۱ـ این رباعی، در مزارات محرابی به‌نام عماد فقیه ضبط شده. (اژدهای هفت سر، ص ۵۳۷).

مآب، میرزا احمدعلیخان کرمانی طاب‌ثراه».

متأسفانه نه در تاریخ و نه در مقدمهٔ آن (جغرافی کرمان)، مؤلف شرح حالی از خود به‌جا نگذاشته است.

جد بزرگ مؤلف، آقاعلی وزیر

احمدعلیخان وزیری، از خاندان وزیری کرمان است که به‌قول خود او «این سلسله خودشان را از اولاد امیر براق حاجب دانند...»[۱] و باز گوید: «رکن‌الدین خواجه جق [فرزند براق حاجب] را دو پسر بود و سه دختر... یکی از بنات او در حبالهٔ اتابک عمادالدین پهلوان جد اتابک احمدلر از طایفهٔ آقاعلی وزیر بود که اکنون نواده‌های او ازین قرار هستند و از نبایر سلطان رکن‌الدین می‌باشند.»[۲] به‌هرحال از نسب این سلسله که بگذریم، فردی معروف ازین خاندان تا زمان قاجاریه نمی‌یابیم.

در زمان آقا محمدخان قاجار جد بزرگ احمدعلیخان ـ که موسوم به‌آقاعلی بوده است ـ در سیاست و حکومت کرمان از افراد برجسته و بنام از آب درمی‌آید. به‌روایت مؤلف:

«آقاعلی، در اوایل عمر به‌تجارت می‌گذرانید و ضیاع و عقار کلی در بلوکِ اقطاع و کوشک و خَنامان داشت و قلعجات متعدد در آن بلوک بساخت، زمانی که کریم خان وکیل، انارالله برهانه، اعاظمِ کرمان را به‌شیراز طلبید، آقاعلی در شمار آنها بود.»[۳]

کیفیت این مسافرت بدین‌گونه بود: محمد ظاهرخان بختیاری ـ که به‌امر وکیل

۱ـ متن جغرافی.

۲ـ تاریخ کرمان، چاپ سوم ص ۱۹۱؛ در تاریخ میرزا حسین، نام او محمدعلی آمده است نه آقاعلی. باید عرض کنم که یک نسخه خطی سالها پیش در خانقاه احمدی فارس وجود داشت که به‌خط میرزا حسین وزیر بود و از جهت تاریخ کرمان ـ زمان ابراهیم‌خان ظهیرالدوله ـ دارای اهمیت بسیار بود. کتاب به‌معرض فروش گذاشته شد و من متأسفانه نتوانستم آن را خریداری کنم ـ و اینک ظاهراً آن کتاب دیگر در آن کتابخانه نیست. مقصود از تاریخ میرزا حسین همین کتاب است. در باب این نسخه رجوع شود به سایه‌های کنگره ص ۲۱۹.

۳ـ متن جغرافی.

برای خواباندن غوغای محمدعلیخان و مرتضی قلی‌خان جوپاری به‌کرمان آمده بود ـ عده‌ای از معاریف کرمان و متنفذین مثل لطفعلی بیک‌ارشلوی بردسیری و جمعی دیگر (مِنْ جُمله آقاعلی را) به شیراز برد. تاریخ این حرکت دقیقاً معلوم نیست ولی باید چندسالی بعد از ۱۱۸۰ هـ/ ۱۷۶۶ م. یعنی پس‌از تقسیم کرمان به‌دو ناحیه و دادن حکومت به‌آقاعلی کرمانی و میرزا حسین راینی صورت گرفته باشد.

آقاعلی وزیر در دستگاه کریمخان قرب و مقامی یافت و مدتی در آنجا بود و در همان دربار بوده است که با آقا محمدخان قاجار (که در آن وقت او نیز در دستگاه کریمخان تحت‌نظر بود) آشنائی و ارتباط پیدا کرد. توقف آقاعلی در شیراز تا مرگ وکیل طول کشید. مؤلف در همین کتاب می‌نویسد:

«بعد از ارتحال وکیل، چون نوبت سلطنت به‌برادرزاده‌اش جعفرخان رسید، [آقاعلی] نزد او چنین جلوه داد که: «کلید کرمان منم، بی‌فرستادن لشکر و توپ و تفنگ و مصاف و جنگ، کرمان را به‌تصرف تودهم»، جعفرخان صدهزار تومان از خزانه برداشته به‌آقاعلی سپرد که به‌کرمان برو و لشکری از سوار و پیاده برای ما مهیا کن و قلوب رؤسای آنجا را به‌رغبت خدمت ما ترغیب نمای. آقاعلی این وجه را برداشته به‌کرمان آمد و یکصد نفر سوار گرفته، ابواب جمع هادی‌خان پسرعم خود کرد.»[1]

آقاعلی در کرمان تا اواخر حکومت سیدابوالحسن جد آقاخان (۱۲۰۶ هـ/ ۱۷۹۱ م.) از متنفذین و معتمدین شهر محسوب می‌شده است. حتی زمانی که لطفعلی‌خان زند در اولین سفر خود متوجه کرمان شد، سید ابوالحسن از معتمدین کرمان دربارۀ استقبال او با لطفعلی خان مشورت کرد و:

«آقاعلی پدر میرزا حسین وزیر و مرتضی قلی‌خان پسر شاهرخ خان این رأی را سخیف شمرده گفتند: شهریار قاجار آقا محمدخان، طبرستان و رستمدار و قلمرو علیشکر[2] وکردستان و قم و کاشان را تصرف کرده، جز شیراز برای خانوادۀ زند باقی نمانده، اینک آنهم به‌تصرف اولیای دولت خسرو قاجار خواهد آمد، چه ضرورت دارد ما او را به‌شهر راه دهیم و مطیع او شویم، شاید پس از ورود به‌شهر بیگلربیگی

۱ـ متن کتاب.

۲ـ این کلمه باید صورت محرّف الیشکر، الاشکرد، ولاشکرد و بلاش گرد بوده باشد.

[ابوالحسن خان] را محبوس کرد یا بکشت. او را لشکر اندک است و دفع و رفعش آسان.»[۱]

با صلاحدید آقاعلی، ابوالحسن خان، لطفعلی‌خان را راه نداد و لطفعلی خان ناچار به طبس رفت و به‌هر حال همین مقاومت ابوالحسن خان، بعدها در زمان فتحعلی‌شاه و محمدشاه موجب تقرب اولاد او و وزارت میرزا حسین شد.

یک سال بعد (۱۲۰۷ هـ/۱۷۹۲م.) که باباخان (فتحعلی شاه آینده) از طرف آقا محمد خان مأمور انتظام کرمان شد، آقاعلی و مرتضی قلی‌خان تا انار از او استقبال کردند، باباخان پس از ورود به‌شهر، عده‌ای از مخالفین را دستگیر کرد و به‌تهران فرستاد، در اینجا به‌روایت مؤلف، آقاعلی همراه همین عده عازم تهران گردید و باز به‌روایت مؤلف:

«بعد از مراجعت نواب جهانبانی [باباخان]، فرج‌الله‌خان کنگاوری از تهران به‌کرمان آمده که رؤسای آنجا را به‌دارالخلافه ببرد، آقاعلی هم در شمار آنها بود، در عرض راه، فرج‌الله خان را به‌تعارفات یدی ولسانی با خود دوست و یار نمود. فرج‌الله خان بعد از ورود به‌تهران شرحی از حسن‌نیت و صافی عقیدت آقاعلی به‌عرض رسانید و سابقهٔ بندگی مزید گردید. آقاعلی مطلق‌العنان در سلک نوکران منسلک، و سایر کرمانیان ـ، محمدعلیخان ولدمیرزا حسین‌خان[۲] ـ در همان مجلس اول و بقیه به‌تدریج به‌یاسا رسیدند.»[۳]

این جریان را، میرزا حسین وزیر در کتاب خود بدینصورت نگاشته است:

«در هفتم ذیقعدهٔ سنهٔ یکهزار ودویست وهفت هجری[۴] آفتاب چتر همایون فال شاهی [باباخان آن روز و فتحعلی شاه بعد] برساحت آن بلد [کرمان] نورافکن گردید... بعد از چندی به‌جهت اینکه آن ولایت قابل زیست ازین بیش نبود، عزیمت مراجعت فرمودند... بعد از آنکه اعاظم و اعیان ولایت کرمان در چمن گندمان و النگ آسپاس ـ که از ییلاقات فارس و مضرب خیام گردون مماس [آغا

۱ـ ص ۷۱۲ تاریخ وزیری به‌تصحیح نگارنده، چاپ سوم.

۲ـ مقصود میرزا حسین‌خان راینی است ـ جد میرحسینی‌ها.

۳ـ متن جغرافی.

۴ـ ۱۷ ژوئن ۱۷۹۳ م.

محمدخان] بود ـ شرفیاب حضور شهریاری شدند، یک دو نفر که منشأ فتنه و فساد بودند به‌جزا وسزا رسیده [مثل محمدرضاخان کرانی، رجوع شود به‌تاریخ کرمان]... دو سه نفر از اهالی آن ولایت را مرخص کرمان و باقی را مأمور به‌توقف دارالخلافهٔ تهران فرمودند، و از سایر اعزهٔ آن ولایت، والد این چاکر دولتخواه [یعنی آقاعلی پدر میرزا حسین] را مستثنی و به‌خلاع فاخره و تشریفات گرانبها سرافراز و از ملتزمین رکاب ظفر انتساب و واقفین حضور سعادت اکتساب فرمودند و روز به‌روز و لحظه به‌لحظه او را از همگنان افزودند، و محمد ابراهیم آقای قاجار و عبدالرحیم‌خان یزدی و حسن‌خان قراگوزلو بافوجی از سواران قراگوزلو و تفنگچیان بافقی به‌حراست کرمان و توقف آن سامان از مصدرجاه و جلال، امر و مقرر گردید.»[۱]

در همین وقت دعوت دوم کرمانیان از لطفعلی‌خان‌زند صورت گرفت، لطفعلی خان به‌بم و سپس به‌کرمان آمد، مردم، عمال باباخان را از شهر خارج کردند و شهر به‌دست لطفعلی خان افتاد، و چون متوجه شد که آقاعلی از متنفذین شهر به‌دستگاه آقا محمدخان رفته است، اموال و خانهٔ او را ضبط کرد. پسران عم آقاعلی، یعنی هادی‌خان و صادق‌بیگ را به‌زندان فرستاد، و دو دختر آقا علی را یکی خود لطفعلی خان و دیگری را عم او نصرالله خان به‌عقد ازدواج خود آوردند[۲] و میرزا حسین پسرش راکه حاکم دشتاب بود به‌کرمان آورده مطالبهٔ صدهزار تومان اموال آقاعلی را کرده و معادل ۱۵ هزار تومان از اموال او را بالاخره گرفت.[۳]

ظاهراً در وقتی که آقا محمدخان عازم خراسان بود، خبر تسلط لطفعلی خان بر کرمان به‌او رسید و رسانندهٔ این خبر آقاعلی وزیر بوده است که خانه و اموال و اقوام و حتی دخترانش به‌اسارت لطفعلی خان درآمده بودند.

آقاعلی واقعه را بزرگتر از واقع جلوه داده و آقا محمدخان را به‌تسخیر کرمان تهییج می‌کند، و آقا محمدخان در شوال ۱۲۰۸ هـ/ ۲ مه ۱۷۹۴ م. با لشکریان بسیار، درحالیکه آقاعلی نیز همراه او بود، متوجه کرمان می‌شود.

۱ـ ص ۱۸ تا ۲۰، نسخه خطی تاریخ میرزا حسین متعلق به‌مرحوم منتظر صاحب.

۲ـ ص ۷۳۷ تاریخ کرمان.

۳ـ متن جغرافی.

زد وخورد آقا محمدخان و لطفعلی خان و نتیجهٔ جنگ در تواریخ به‌تفصیل آمده است. آقاعلی پس از آنکه آقامحمدخان شهر را فتح نمود، به‌شهر آمده به‌خانهٔ خود رفت و در ضمن، دعوتی به‌پذیرائی از آقا محمدخان نیز در خانه خود نمود.

لطفعلی خان، قبل از فرار خواسته بود که آقا صادق و هادی‌خان راکه در زندانش بودند به‌قتل برساند، ولی معلوم شد که زندانبان، هنگام سقوط شهر، آنان را آزاد کرده بود. آقامحمدخان هنگامیکه شهر را به‌لشکریان خود بخشید، فقط خانهٔ آقاعلی را معاف نمود و به‌روایت مؤلف ۱۲ هزار نفر از مردم به‌این خانه پناه برده و از آسیب درامان ماندند.

آقاعلی، بعد از صرف ناهار، دو پسر خود آقا محمدتقی و میرزاحسین را به‌خدمت آقا محمدخان آورد و معرفی کرد. آقا محمدخان، حکومت کرمان را به‌آقا محمدتقی سپرد (و او تا ۱۲۱۲ هـ/۱۷۹۷م. این سمت را داشته است) و صندوق‌داری خود را به‌میرزا حسین وزیر داد و پس از حرکت از کرمان به‌شیراز، آقاعلی و میرزا حسین را نیز همراه برد. ظاهراً چندی بعد آقاعلی در شیراز فوت نموده است.

آقاعلی مذکور چهار پسر، به‌ترتیب: آقا محمدتقی، آقا محمدصادق، آقا ابوالحسن و میرزا حسین داشته است و دو دختر.

جدّ مادری مؤلف، میرزا حسین وزیر

این میرزا حسین، همان میرزا حسین وزیر مشهور است که بود و حاکم دشتاب به‌دستور لطفعلی‌خان زندانی شد و بالاخره نجات یافت و صندوقدار آقامحمدخان شد.

دو دختر آغاعلی در هنگام تسلط لطفعلی‌خان، خواه و ناخواه، یکی زن نصرالله‌خان عم لطفعلی‌خان و دیگری همسر لطفعلی‌خان شدند و این زن بعدها به‌عقد عبدالرحیم‌خان شیرازی، برادر حاجی ابراهیم‌خان قوام‌الملک درآمد.

معروفتر از همهٔ اولاد آقاعلی، میرزا حسین وزیر، جد مادری مؤلف تاریخ وزیری بوده است. این میرزا محمدحسین در اواسط حکومت فتحعلیشاه به‌سمت وزارت کرمان منسوب شده و تا اواسط دولت محمدشاه بدین مقام برقرار بوده است.

ازین میرزا حسین، تکیه‌ای بزرگ در کرمان به‌جا مانده که صورت مدرسه نیز داشته و موقوفاتی بر آن گذاشته و در ابتدا مرحوم آخوند ملامحمد جعفر و بعداً شیخ مهدی بحرالعلوم فرزند آخوند، در آن تدریس می‌نموده‌اند. میرزا حسین وزیر، حمامی نیز در جنب تکیهٔ خود در سال ۱۲۵۲ هـ/ ۱۸۳۶ م. ساخته بود، که تا همین اواخر آباد و مورد استفاده بود.[۱]

میرزا حسین در دوران حکومت ابراهیم‌خان ظهیرالدوله از متنفذین و مؤثرین در سیاست کرمان محسوب می‌شد. در سال ۱۲۴۲ هـ/ ۱۸۲۶ م. که عباسقلی میرزا پسر ظهیرالدوله حاکم کرمان بعد از مرگ پدر بر دولت عاصی شده و به‌خیال تسخیر یزد و حتی پادشاهی می‌افتد و با لشکریانی تا حدود کاروانسرای شمش نیز می‌رسد، در اینجا میرزا حسین چند نفر از معارف و رؤسای اردو را به‌چادر خود آورده گفت:

ـ «حضرات، آیا هیچ می‌دانید که خیالات عباسقلی میرزا چیست و ما را کجا می‌برند؟ چه خیال دارید، به‌کجا می‌روید؟ و این چه حرکت است که ما در پیش داریم؟ ما را به‌جنگ شاهنشاه ایران فتحعلیشاه می‌برند، چهار روز دیگر همهٔ ماها مقصر و هریک فراخور حال و خیانت مورد سیاست خواهیم شد. بهتر آنست که تا کار به‌آنجاها نرسیده عاقبت کار خود را ملاحظه کنیم.»[۲]

بدینطریق، میرزا حسین، دم و دستگاه عباسقلی میرزا را به‌هم زد، به‌طوریکه به‌قول روضة‌الصفا: «توپخانه را به‌روی ملتزمین رکاب حاکم خود بستند، اردو به‌هم برآمده هریک به‌طرفی متفرق گردیده دست به‌غارت بردند.»

در اینجا باید توضیح دهم که همهٔ این مشکلات بر اثر رقابتهایی بوده که از سالها پیش بین پسران فتحعلیشاه، یعنی عباس میرزا ولیعهد از یکطرف و حسینعلی میرزا و حسنعلی میرزا از طرف دیگر ـ پیش آمده بود و من تفصیل آن را در مقدمه‌ای که بر فهرست کتب خطی امام جمعه کرمان نگاشته‌ام آورده‌ام.[۳] درین رقابتها، میرزا حسین وزیر ـ برخلاف انتظار ـ جانب عباس میرزا راگرفته بود. طغیان عباسقلی خان پسر ظهیرالدوله هم ظاهراً به‌تحریک دائی خودش حسینعلی میرزا بوده و بعد از

۱ـ متن جغرافی وزیری.

۲ـ تاریخ کرمان، چاپ سوم ص ۷۶۷.

۳ـ هم‌چنین حماسه کویر.

شکست هم به‌او پناهنده شده است.

باز به‌روایت دیگر مؤلف:

«از اوایل دولت فتحعلیشاه، هر حکومت که به‌کرمان می‌آمد به‌مقتضای کفایت و دولتخواهی، میرزا حسین وزیر کرمانی به‌سمت وزارت و پیشکاری معین بود و به‌مشارالیه محول می‌شد، خاصه در ایالت شاهزادگان عظام فرمانفرما و شجاع‌السلطنه و غیره، مخصوصاً در عهد فرمانفرمائی نصرت‌الدوله فیروز میرزا [۱۲۵۱-۱۲۵۳ هـ/ ۱۸۶۵-۱۸۶۶ م.] تمام امور محاسبات و مالیات به‌اختیار و اقتدار او مفوّض بود.»[1]

در تاریخ وزیری اشاره شده است که میرزا حسین تا اواخر عمر در امور حکومتی دخالت داشته است، ولی در قسمت جغرافی گوید: «در اواسط سلطنت خاقان رضوان مکان [فتحعلیشاه] به‌وزارت کرمان سرافراز گردید و تا اواسط دولت محمدشاه غازی به‌شغل معهود مشغول بود تا سنین عمرش از ثمانین گذشت، استعفا از عمل نموده، مواجبی ـ که هزار تومان نقد و یکصد وچهل خروار غله بود ـ همه ساله از دیوان کرمان اخذ می‌نمود و از خودش نیز در بلوک اقطاع و ارزویه و کوشک و حومهٔ قریبه و بعیده قراء و مزارع معموره متعدد داشت و در سنهٔ ۱۲۷۰ به‌دار باقی پیوست.»[2]

ظاهر امر آنست که در زمان حکومت سیف‌الملوک میرزا تا حدودی وضع میرزا حسین عقب افتاده بود و از دولتی‌ها رنجشی داشته است که خود عباس‌میرزا در نامه‌ای که به‌قلم قائم‌مقام است، خطاب به‌ظل‌السلطان پدر سیف‌الملوک چنین می‌نویسد:

«اگر شما از احوال رعیت یزد وکرمان خبر دارید. بسیار غریب است که اینطور کاغذ به‌من بنویسد و بحث و ضرب را از فرزندان و نوکرهاشان دریغ ندارید.

مگر چنین می‌دانید که فرمانفرما خود می‌توانست کرمان برود، یا به‌زور فارسی رفت، یا احدی جز خلق کرمان مؤسس این اساسها بود، یا سببی جز بدرفتاری و بدسلوکی داشت، که حالا اخلاص کیش‌های خودمان مثل **میرزا حسین وزیر** ـ که

۱ـ ص ۷۸۱ تاریخ کرمان.

۲ـ متن جغرافی وزیری، و سال ۱۲۷۰هـ برابر است با ۱۸۵۴ م.

هواخواه‌تر از اوئی در ایران کمتر داشتیم ـ طوری هستند که از سایهٔ ماها فرار می‌کنند.»[۱]

ازین میرزا حسین کتابی در تاریخ کرمان باقی مانده است که حاوی وقایع زمان ظهیرالدوله و کمی پیش از آن درکرمان است و در مقدمهٔ آن گوید «راوی این روایات انیقه و حاکی این حکایات وثیقه بندهٔ آستان معدلت بنیان ابن محمد علی کرمانی، محمدحسین‌الشریف، بر صفحه صداقت و راستی منظور می‌نماید و نقاب از چهره این داستان می‌گشاید». کتاب در حدود ۱۲۳۱هـ/ ۱۸۱۶ م. شروع به‌تألیف آن شده و از سالهای بعد نیز مطالبی اضافه دارد و ۶۱ برگ است ـ به‌خط مؤلف، و در شیراز دراختیار مرحوم منتظر صاحب بود و بنده منتظر که قبل از ظهور صاحب، صاحب کتاب لطفی کند و به‌هر صورت صلاح بداند آنرا به‌چاپ برساند![۲]

موقوفه وزیر

از مرحوم میرزاحسین وزیر موقوفاتی نیز باقی مانده است که بعضی هنوز به‌صورت وقف عمل می‌کند. رقبات موقوفه عبارت بوده است از سه دانگ مزرعه حسین‌آباد و شش دانگ باغ معروب به باغ فرنگ در سرآسیاب، هم‌چنین یک دانگ مزرعه کاظم آباد، و یک دانگ دولت آباد ـ (مشهور به‌حسین آباد) رفسنجان و نیم‌دانگ حسن آباد و نیم‌دانگ حسین آباد ارزوئیه، و یک دانگ مزرعه صادق آباد رفسنجان و یک باغ در فریزن، و بیست وپنج ساعت از میاه فریزن و هفت حبه از مزرعه حیاتی باغین و نیم‌دانگ از حسن آباد و حسین آباد ارزویه، [وقف آقا ابوالحسن] و نه حبّه مزرعه سعدی باغین، [آقا محمد جعفر و دختران آقاعلی]. املاک وقف بر حسینیه که در شاه آباد دشتاب است: دودانگ و سه طسوج از سودویه و یک دانگ و نیم برجن و یک دانگ حسین آباد و یک دانگ و یک طسوج از شاه آباد، و چهار حبه حسن آباد و حسین آباد ارزویه [وقف آقا ابوالحسن] و وقف حسینیه و مسجدشاه آباد.

درآمد باید بیست و چهار قسمت شود، چهار قسمت حق‌التولیه و حق‌النظاره، چهار قسمت مصارف تعزیه حسینیه، چهار سهم برای چهار طلبه، بقیه سهام برطبق

۱ـ منشآت قائم مقام ص ۱۴۲.

۲ـ این کتاب در فرهنگ ایران زمین جلد دوازدهم به‌تفصیل معرفی شده است.

وقفنامه برای زیارت کربلا و چاپ کتب روضه و هدیه کلام‌الله و اطعام فقرا و سهمی برای مدرس مدرسه در حسینیه ـ که آخوند ملامحمد جعفر تهباغ لله‌ای و پسرش بحرالعلوم بوده‌اند ـ جد خاندان روحی. و همه اینها بعد از وضع مخارج ملکی و ملکی بود.

چون میرزا حسین فرزند ذکور نداشت تولیت به آقا محمدصادق و آقا ابوالحسن برادرانش بود که خودشان هم در وقف سهیم بوده‌اند. محمدابراهیم فرزند محمد صادق صاحب سه فرزند بود: خلیل‌الله و ذبیح‌الله و اسدالله. محمدعلی منتصر فرزند ذبیح‌الله بود که سالها با سایر اولاد وزیر ـ خصوصاً میرزا پاشاخان، همچنین برادر خود محمدرضا اختلاف داشتند.

خلیل‌الله که خود نیز موقوفاتی به‌نام خلیل خانی دارد یک پسر (غلامحسین) و سه دختر داشت، و او با دختر مرحوم مجدالاسلام ازدواج کرد و محمود خلیلی پور چاپ کننده آثار مجدالاسلام ـ که در دانشگاه اصفهان کار می‌کرد ـ فرزند اوست.[۱]

تکیه میرزا حسین وزیر هم در سال ۱۳۵۵ ش / ۱۹۷۶ م به‌کلی خراب شد و به‌جای آن مدرسه‌ای ساخته شد.

مؤلف جغرافی، احمدعلیخان وزیری یکی از پسران آقاعلی وزیر، پسری داشته است به‌نام علی محمدخان که طبعاً برادرزاده میرزاحسین وزیر محسوب می‌شده، میرزا حسین وزیر پسری نداشته، ولی یکی از دخترانش موسوم به **بی‌بی کوچک** به‌عقد این علی‌محمدخان در آمده است و از ثمره این ازدواج احمدعلی‌خان وزیری مؤلف جغرافی کرمان به‌وجود آمده است و خود مؤلف نیز به‌این نسبت اشاره کرده در جائی گوید: «از جدِّ اُمیّ خود میرزا حسین وزیر کرمانی شنیدم که از بعضی از همراهان اردو».[۲] و در جغرافی گوید: «مرحوم علی محمدخان‌برادرزاده و داماد مرحوم میرزا حسین وزیر در آنجا [صوغان] شش رقبه قنات آبادان کرده و قلعهٔ محکمی ساخته، آن قلعه را مرحوم

۱ـ و تازگی بعد از استادی دانشگاه ادعای تولیت آن املاک را هم دارد:

خوب شد اهل دل از مدرسه آزاد شدند خوب‌تر آن که به‌میخانه اقامت کردند

۲ـ ص ۷۶۷ تاریخ کرمان، چاپ سوم.





دو عکس از احمدعلی‌خان وزیری ـ با زیرنویس خط مؤلف

فضلعلی خان قراباغی حکمران کرمان خراب کرد.»

تاریخ تولد مؤلف به‌تحقیق معلوم نیست، ظاهراً تحصیلات خود را در کرمان و در محضر آخوند ملامحمد جعفر کرمانی ـ که عصرها در تکیهٔ میرزا حسین وزیر تدریس می‌کرده است، انجام داده و در مباحث علمی که درین مجمع مطرح می‌شده شرکت می‌نموده است.

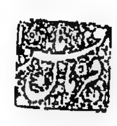
مؤلف در سال ۱۲۹۴ھ/ ۱۸۷۷ م. سفری به‌تهران نموده که ظاهراً به‌قصد معالجه بوده است و در اواخر همین سال یا اوایل سال ۱۲۹۵ھ/ ۱۸۷۸ م. در تهران وفات یافته و در امامزاده زید مدفون شده و به‌علت تغییراتی که بعدها در این محل پدید آمد، قبر او نیز از میان رفت.

در فرمانی که به‌تاریخ صفر ۱۲۹۵ھ/ فوریه ۱۸۷۸ م. است، مبلغ یکصد تومان مقرری و مستمری احمد علی‌خان را به‌پسرش آقاخان تثبیت کرده‌اند و بنابراین، سال مرگ او مشخص و معلوم می‌شود.

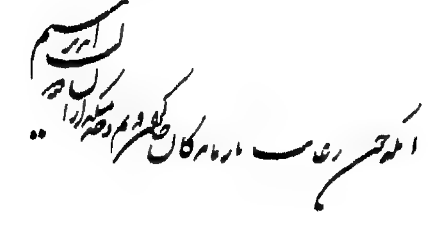
تألیف کتاب

تألیف کتاب تحقیقاً در ۱۲۹۱ھ/ ۱۸۷۴ م. شروع شده است و همهٔ نسخه‌ها در چندین جا به‌تصریح اشاره به‌این نکته دارند: «اکنون که سنهٔ یکهزار ودویست ونودویک هجری است ـ»... ولی تکمیل آن تا ۱۲۹۳ھ/ ۱۸۷۷ م. طول کشیده است و در دو نسخه به‌این نکته اشاره‌ای هست، یکی در نسخهٔ کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق (قسمت تاریخ وقایع مربوط به‌زمان نادرشاه)، که می‌نویسد: «دریای چنار موسوم به‌چنار مرزبانی که اکنون که سنهٔ هزارودویست و نودوسه هجری است هنوز آن چنار برجاست، منزل نمود.» دیگر در اواخر نسخهٔ خطی ملک (= ص ۳۷۱ چاپی) که می‌نویسد: «... و حال تحریر که سنهٔ یکهزار ودویست و نودوسه است...»

بنابراین ظاهراً مؤلف تا سنهٔ ۱۲۹۳ دنبالهٔ تاریخ و جغرافی خود را می‌نوشته است و آنطور که بنده استنباط کرده‌ام، مرحوم احمد علی‌خان وزیری وقایع را تا حدود سال ۱۲۰۹، ۱۷۹۴ م. (یعنی زمان حرکت آقا محمدخان از کرمان) توانسته است برساند و بعد از آن ظاهراً به‌علت مسافرت به‌تهران دنبالهٔ تاریخ قطع شده و در







فرمان مشرفی پسر مؤلف

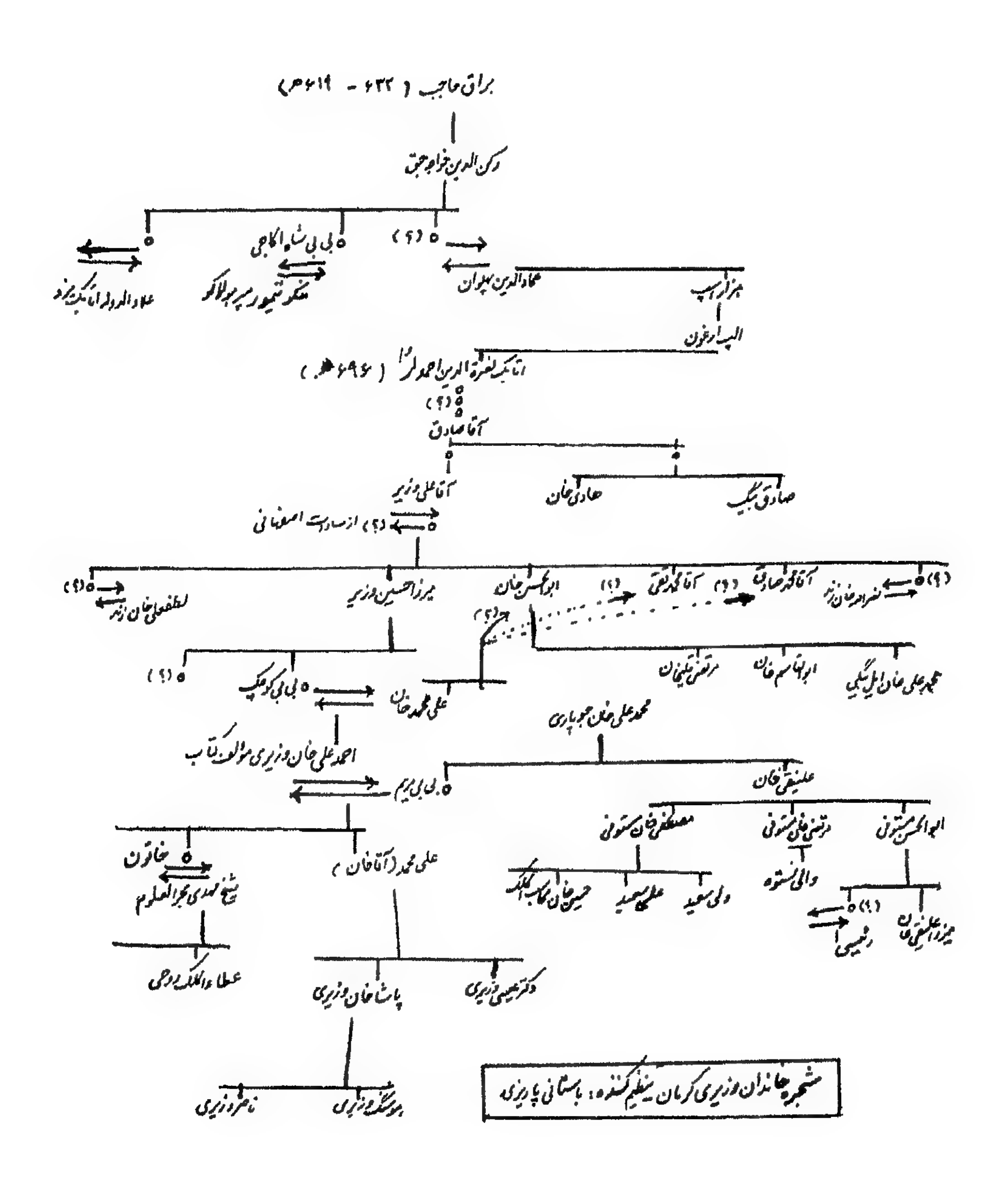
طهران نیز فوت نموده و تاریخ او ناتمام مانده است[۱]. شاید هم به‌علت اینکه جدش میرزا حسین کتاب خود را شامل وقایع زمان قاجاریه بعد از آقا محمدخان ساخته و نوشته، احمدعلی خان دیگر به‌آن قسمت نپرداخته است. نسخهٔ کتابخانهٔ ملک که فعلاً اصیل‌ترین نسخهٔ ماست، دلیل بر این نکته است.

بعد از مرگ احمدعلی خان، پسرش آقاخان که ـ در دستگاه حکومتی قرب و منزلتی یافته و خطی خوش نیز داشته و از ندمای امراء محسوب می‌شده است ـ به‌دستور **عبدالحسین میرزا** سالارلشکر (فرمانفرما که از ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۱ هـ/ ۱۸۹۱-۱۸۹۳ م. و از ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۴ هـ/ ۱۸۹۶ م. و همچنین در ۱۳۲۳ هـ/ ۱۹۰۵ م. در کرمان حکومت داشته) و به‌کمک میرزا محمدخان منشی خوش خط و فهمیدهٔ فرمانفرما، دنباله تاریخ وزیری را تا زمان فرمانفرما و بعداً حتی تا زمان علاءالملک (۱۳۱۹ هـ/ ۱۹۰۱ م.) نیز می‌رساند و نام کتاب را نیز به‌نام سالار لشکر فرمانفرما، **سالاریه** می‌گذارند.

احمدعلی خان برخلاف خانوادهٔ خود، در خدمات دولتی داخل نشده و شغل دیوان قبول ننموده ولی به‌علت اینکه از اخلاف میرزا حسین و آقاعلی وزیر بوده است، مستمری سالیانهٔ مرتبی از دیوان دریافت می‌داشته.

پسر بزرگ مؤلف، «علی محمد» نام داشته که به‌آقاخان ملقب و در تاریخ وزیری نیز ازو نام برده شده است و مقرری قدیمی دولت کماکان در حقش برقرار بوده و علاوه بر آن ندیم و جلیس حکام کرمان ـ خصوصاً فرمانفرما بوده و سمت مُشرفی توپخانه را هم داشته و هم او بوده است که قسمت آخر تاریخ وزیری را به‌کمک منشی فرمانفرما و شیخ احمد ادیب افزوده و در نسخه‌های جغرافی نیز کم وبیش دست برده است و نام تاریخ را هم سالاریه گذارده. آقا خان در ۱۳۱۸ هـ/ ۱۸۹۹ م. فوت کرد و دو پسر و دو دختر ازو باقی ماند.

۱ـ اینکه قسمت اخیر کتاب چه شده؟ حدس نگارنده این است که در زمان وکیل‌الملک از میان رفته باشد ـ چون او با وکیل‌الملک مخالفت داشت و این مخالفت او در رساله تاریخ بلوچستان آشکارا به‌چشم می‌خورد. شاید هم نسخه جائی موجود باشد و روزی پیدا شود. آنچه که در متن تاریخ بعد از وقایع آقامحمدخان آمده اضافات محررین است و اصلاً سیاق نوشته احمدعلی خان را ندارد. در همین جغرافیا نیز الحاقات هست که آن را بین [ ] مشخص ساخته‌ایم.



شجرهٔ خاندان وزیری کرمان تنظیم کننده: باستانی پاریزی

دو پسر او یکی مرحوم دکتر عیسی‌خان وزیری بود و دیگری مرحوم پاشاخان وزیری (متوفی در سال ۱۳۴۰ ش / ۱۹۶۱ م.) که چاپ تاریخ کرمان را من به‌تشویق و هدایت او انجام دادم، گوئی او منتظر چاپ همین کتاب بود، چه پس از آنکه یک نسخه ازکتاب به‌او دادم، چند روز بعد خبر مرگ او در جرائد منتشر شد! فرزندان او ناصر وزیری و هوشنگ وزیری هستند.

یکی از دختران مرحوم احمدعلی خان ـ که خاتون نام داشته ـ با مرحوم حاج شیخ مهدی بحرالعلوم از فضلای کرمان ازدواج کرده بوده است.[1]

ظاهراًاین تاریخ وجغرافیا رامرحوم‌وزیری، بنابر **دستور اعتمادالسلطنه** وبراساس نهضتی‌که‌برای‌نوشتن‌تواریخ‌محلی دراواخر عهد ناصری‌پیش‌آمده‌بود ـ نوشته‌است.

نسخه‌ای که در کتابخانهٔ ملک مضبوط است تعلق به‌کتابخانهٔ مرحوم اعتمادالسلطنه (محمد حسن خان صنیع‌الدوله متوفی ۱۳۱۳ هـ / ۱۸۹۵ م.) داشته و به‌شماره ۴۲۵۹ در آن کتابخانه به‌ثبت رسیده و حاوی ۱۹۷ صفحه است. و بقیه کتاب تا صفحهٔ ۵۰۱ شامل تاریخ وزیری است؛ و حدس نگارنده اینست که نسخه اصلی و به‌خط مؤلف است.

نسخهٔ دیگر، نسخه کتابخانه دانشکده حقوق است که به‌سال ۱۳۱۴ ق تحریر شده، جغرافی آن تغییرات بسیار دارد و به‌خط محمدخان یزدی است و در پایان آن نوشته «به‌قلم چاکر خانه‌زاد محمد محمدآبادی خلف مرحوم حاجی محمد حسین تاجر یزدی شهیر به‌محمد آبادی سمت تحریر یافت، شهر ربیع‌الاول ۱۳۱۴» و کتاب به‌نام بهجت‌الملک امیر تومان (سالار معتضد جد خاندان معتضدی) است ـ که مدتی نایب‌الحکومة و حاکم کرمان بوده است.

نسخه دیگر، متعلق است به‌مرحوم عطاءالملک روحی (فرزند بحرالعلوم) که در ۱۳۲۴ ق. هـ / ۱۹۰۶ م. نوشته شده. نسخهٔ دیگر از آنِ مرحوم پاشا وزیری است به‌خط «هوشنگ وزیری» فرزند میرزا پاشاخان و ظاهراً از روی نسخهٔ روحی استنساخ شده. نسخه دیگر متعلق به‌کتابخانه فرهنگستان علوم شوروی است که شامل ۷۷ صفحه است و در «۴ شهر صفرالمظفر سنهٔ ۱۳۲۵ [هـ / ۲۰ مارس

۱ـ تاریخ کرمان، چاپ سوم، ص ۲۱۴، مرحوم پاشاخان وزیری رساله‌ای در احوال خاندان وزیری پرداخته که فتوکپی کم‌رنگ آن را خانم آرسته روحی (معتمدی) به‌من داده‌اند.

۱۹۰۷ م.]» به‌خط خوش نوشته و اصل آن به‌شماره D130/2756 ثبت است و عکس آن در اختیار نگارنده بود و از آن استفاده شده است.

نسخه‌ای که برای چاپ جغرافی وزیری به‌عنوان پایه مورد استفاده قرار گرفته همان نسخهٔ کتابخانه ملک است که به‌ظن قریب به‌یقین به‌خط مؤلف است.

اما باید بگویم که متأسفانه در استنساخ این کتاب، نساخان تحریفات بسیار به کار برده‌اند و ۸هرکدام نسخه را به‌طرزی خاص و درواقع دوباره تدوین کرده‌اند و مطالبی را حذف و مطالبی را بر آن افزوده‌اند چنانکه فی‌المثل نسخه‌ای که در روسیه است و بنده از عکس آن استفاده کردم در ۱۳۲۵ قمری (سی سال بعد از مرگ مؤلف) نوشته شده وبسیاری مطالب تا زمان ناسخ بدان افزوده شده است. همانگونه است نسخهٔ کتابخانه دانشکده حقوق و غیر آن... بنده، بر طبق روشی که در تصحیح تاریخ کرمان پیش گرفته بودم، این کتاب را نیز به‌صورت التقاطی تصحیح کرده‌ام و آنچه به‌کتاب افزوده شده است، در بین قلاب [ ] قرار داده‌ام، چه عقیده‌ام اینست که همان اضافات هم خالی از فایدتی نیست.

مؤلف در این کتاب، بعضی جاها از تألیف دیگر خود به‌نام «تاریخ مکران» نام می‌برد که ظاهراً همان است که در کتابخانه مرحوم کامبوزیا در زاهدان بود و آقای خالقداد آریا نسخه‌ای از آن به‌من داد و من به‌ایرج افشار سپردم و در فرهنگ ایران‌زمین چاپ شد.

* * *

اینک که چاپ جدید جغرافیا توسط انجمن محترم «آثار و مفاخر فرهنگی» تجدید چاپ می‌شود ـ مناسب دانستم که رساله‌ای را که مربوط به‌اسامی دهات کرمان است و درکتابخانه آقای علی‌اصغر مهدوی ـ استاد محترم ـ محفوظ است و از راه لطف فتوکپی آن را به‌بنده داده‌اند ـ در پایان این مجموعه چاپ کنم که مزید اطلاع و استفاده خوانندگان بوده باشد. **از انجمن محترم آثار و مفاخر فرهنگی** که وسائل چاپ این رسالات را فراهم نمودند ـ خصوصاً از آقای دکتر کمال حاج سیدجوادی سرپرست انجمن کمال تشکر را دارم ـ همچنین از آقای حسین ایوبی‌زاده کرمانی مدیر انتشارات انجمن و سایر دوستان که در انجمن مرا برای چاپ این رساله کمک کرده‌اند ـ وهم ازحروفچینی فرشیوه و اعضاء صاحب ذوق آن، بسیار ممنونم.

بعد از این مقدمات، جای آن هست اشاره شود که چون جغرافی مرحوم وزیری حاوی اطلاعاتی در مورد اوضاع اجتماعی کرمان در قرن ۱۸ و ۱۹ هست، کتاب موردتوجه استادان خارجی نیزقرارگرفته ودر این میان قسمت عمدهٔ آن توسط آقای پروفسور بوسه[1] براساس چاپ نگارنده ـ به‌زبان آلمانی ترجمه شده[2] و در مجله اسلام[3] ـ شماره ۵۰ ـ در آلمان به‌چاپ رسیده است و من عین آن ترجمه را در پایان

ЗАКАЗ № 2756
Шифр D 130
или наим. изд.
МИКРО репродукция
ФОТО репродукция
Стр
Рис.
Исполнитель
Исполнитель
ИЗГОТОВИТЬ ФОТООТПЕЧАТКИ
Формат по экз.

مشخصات جغرافی نسخه روسیه

1- Von Heribert Busse

2- Kerman in 19 Jahrhundert, Mach der Geographie des waziri

3- Der ISLAM, November 1973, Berlin

کتاب به‌زبان آلمانی نقل خواهم کرد.[۱]

کتاب ابتدا در مجله فرهنگ ایران‌زمین به‌چاپ رسید، و بعد توسط کتابفروشی ابن‌سینا، آن را به‌چاپ دوم رساندم، و اینک موجب خوشوقتی نگارنده است ک، به‌همت انجمن معتبر **آثار و مفاخر فرهنگی** تجدید چاپ می‌شود.

در پایان جغرافی وزیری، یک رساله مربوط به‌**دهات کرمان** نیز، که در همان روزگار تألیف جغرافیای وزیری، به‌رشته تحریر درآمده است ـ و مؤلف آن شناخته نیست ـ برای مزید استفاده خوانندگان به‌چاپ می‌رسد.

چاپ آن رساله خصوصاً از جهت اسامی دهات بسیار اهمیت دارد که صرف‌نظر از نامهای قدیمی مثل زریسف و سیمک و هم قادید، و ابوالکفا، و اباغیر و امثال آن، نامهایی مثل فندقاع و قنات‌النوج شهر بابک و کارکهن و کرمانی کوبنان و احمقان و طاحونه‌خرشکن‌درختنگان وده‌زنان درحرجند نمونه‌های‌کوچک‌آن‌به‌شمار می‌رود.

درباب تعداد روستاهای کرمان، آمار دقیقی نداریم. یک فرنگی یک‌وقت تحقیق کرده بود که در این سرزمین بیش از ۳۵ هزار کیلومتر رائین قنات وجود داشته است ـ در **رساله دهات کرمان** که حدود صدوسی چهل سال پیش تدوین شده، و در آخر همین کتاب آن را ملاحظه خواهید فرمود ـ با شمارشی که من کرده‌ام ـ حدود ۲۶۴۰ ده نام برده شده ـ والبته بسیار بیش ازین است ـ زیرا با مقایسه‌ای که مثلاً من درباب دهات پاریز کردم متوجه شدم که حتی یک‌دهم کل دهات نیز نام برده نشده است.

سابقاً در بعض آمارها گفته می‌شد که کرمان حدود چهارهزار ده آبادان داشته است و البته ازین رقم باید بیشتر باشد. در جغرافیای مرحوم رزم‌آرا که دهات بلوچستان و سیستان و سواحل هرمزگان (= میناب و بندرعباس) هم ثبت شده، با شمارشی که نگارنده به‌عمل آورد مجموعاً حدود ۶۰۴۳ قریه نام برده شده است ـ که باز، با مقایسه‌ای که من در شمارش آبادیهای پاریز در آن کتاب کردم و با اطلاعاتی که خود داشتم متوجه شدم که بسیاری از دهات در آن کتاب نیامده است.

در آماری که استاندار کرمان به‌یکی از جرائد محلی داده بود اعلام شده بود که

۱ـ یکی از بهترین مقالاتی که در باب کرمان نوشته شده مقاله خانم لمبتون است در دائرةالمعاف امریکا تحت عنوان کرمان ـ که توسط آقای دکتر اسدالله خیراندیش قسمت عمدهٔ آن ترجمه و به‌عنوان «با من به‌کرمان بیائید» چاپ شده است.

این استان ـ (ظاهراً بدون احتساب بلوچستان و سیستان و بنادر ساحلی) مجموعاً ۱۳ هزار روستا دارد که ۶۴۴۳ روستای آن دارای سکنه هستند.[1]

با همه اینها باید قبول کرد که تا فهرست دهات کرمان کمپیوتریزه نشود ـ اعلام آمار دقیق آبادیهای استان ممکن نیست ـ و عقیده من آن است که حتی بعد از کمپیوتریزه شدن هم باز شمارش ممکن نخواهد بود ـ زیرا در محل ما رسم است که هرجا یک قطره آب از زه ـ فی‌المثل «قاش اوتر» ـ خارج شود و دو تا درخت خودرو یا دست نشان در آن رشد کند ـ آن «کندر» نام آبادی به‌خود خواهد گرفت[2] ـ و اصولاً هیچ نقطه‌ای از ایران نیست که به‌هر حال برای خود نامی نداشته باشد.

اهمیت جغرافیای وزیری، و رساله دهات کرمان، بیشتر ازین جهت هم هست که نام‌های آبادانیهای قدیم را در خود دارد ـ آبادیهایی که بعد از پیدا شدن تلمبه و حفر چاه عمیق، اغلب به‌بوته فراموشی افتاده‌اند و به‌زودی نام آنها از خاطرها محو خواهد شد.

ب. پ

۱ـ درفرهنگ آبادیهای‌کشور تألیف دکتر محمدحسین‌پاپلی یزدی جمعاً از ۸۰۷۱۷ آبادی ایران نام برده شده است ـ که اگر حرف آقای بانک استاندار کرمان را بپذیریم نزدیک یک‌هفتم آبادیهای ایران در کرمان است. البته رقم استاندار ظاهراً شامل بعضی چاههای عمیق نیز می‌شود ـ و من نمی‌دانم آیا در فرهنگ آبادیها چاهها و تلمبه‌ها نیز منظور شده‌اند یا خیر؟ به‌هر حال هم‌چنانکه گفتم ارقام را باید با احتیاط پذیرفت.

۲ـ و ده نفر برسر مالکیت آن دعوای همیشگی خواهند داشت.

جغرافیای مملکت کرمان

ابتدای خاک بلوچستان بطرف کرمان

بسم الله الرحمن الرحیم

از کوچ گردان تا هیرم پنج فرسخ از آنجا تا قند شش فرسخ از آنجا تا [illegible] شش فرسخ از آنجا پانزده فرسخ [illegible] در این پانزده
فرسخ آب نیست و این دامنی و بندی منزل دارند از [illegible] دوازده فرسخ تا [illegible] از آنجا ده فرسخ تا [illegible] از آنجا پانزده
فرسخ تا جالق از آنجا ده فرسخ تا [illegible] از [illegible] بطرف [illegible] از آنجا خاک خاران و اسامی بلوچستان
[illegible] است [illegible] حکم ایران نمی باشد و این طول را که عرض کردم [illegible] بسبب سختی [illegible] ماهوری راه و آب
و آبادی [illegible] دو [illegible] عرض کرمان از مشرق بمغرب در همه جای خاک کرمان
از سمت مشرق [illegible] کرمان و خراسان است [illegible] و آخر آن از سمت مغرب وصل بخاک فارس میشود
[illegible] الآن سه عرض را شرح میکنم [illegible] دارالملک کرمان است میگذرد از [illegible]
[illegible] است [illegible] فارس است [illegible] هفت فرسخ از [illegible]
سه فرسخ از آنجا تا [illegible] چهار فرسخ است از آنجا تا [illegible] هفت فرسخ از آنجا [illegible] هفت فرسخ از آنجا
شش فرسخ میرود [illegible] از آنجا شش فرسخ تا [illegible] از آنجا هشت فرسخ تا [illegible] از آنجا شش فرسخ
تا [illegible] از آنجا پنج فرسخ میرود [illegible] از آنجا شش فرسخ تا [illegible] از آنجا پنج فرسخ تا [illegible] از آنجا
چهار فرسخ تا [illegible] از آنجا چهار فرسخ است تا [illegible] آباد خاک [illegible] فارس
در همه این عرض [illegible] که [illegible] کرمان [illegible] است

صفحه اول جغرافیای وزیری ـ نسخه روسیه

جغرافیای مملکت کرمان

بعد از تمهید قواعد محامد پادشاهی که آیهٔ «والی الارض کیف سطحت»[1] نشان بقا و ثبات مملکت اوست، و پس از تأکید مبانی تسلیمات دین پناهی که کریمهٔ «یا داود انّا جَعَلناکَ خَلیفَةً فی الارضِ»[2] منقلای جنود ظفر ورود آن حضرتست. و درود نامعدود بر خداوندی که حدیث «اَنا مَدینةُ العِلْمِ و عَلیٌّ بابُها» داستان آن برگزیدهٔ انس و جان است، و سپاس بیحد و نیایش فزون از عدّ بر مالک ممالک ایران و بانی مبانی عدل و احسان ماحی جور و طغیان، السلطان بن السلطان، ملجأالخواقین و ملاذالسلاطین، شاهنشاه اسلام‌پناه ابوالمظفر [ناصرالدین شاه قاجار][3] خلّدالله ملکه و سلطانه.

این[۲] رساله مشتمل است بر یک مقدمه و چهار تنبیه و یک خاتمه. مقدمه در تسمیهٔ کرمان و طول و عرض آن که از جهات اربعه به‌کدام خاک متصل می‌شود. و تنبیه اول در تفصیل گواشیر که دارالملک آنجاست و بلوکات شرقی آن، تنبیه دوم در

۱ـ افلاینظرون الی الابل کیف خلقت والی السماء کیف رفعت والی‌الجبال کیف نصبت والی الارض کیف سطحت... (آیه ۱۷ـ سوره غاشیه).

۲ـ یا داود اناجعلناک... (آیه ۲۶ از سورهٔ ص).

۳ـ جای اسم سفید گذاشته شده تا با مرکب قرمز نوشته شود.

تشریح بلوکات شرقی جنوبی، تنبیه سیّم در صفحات غربی، تنبیه چهارم در ولایات شمالی. خاتمه در تاریخ آن محال به‌طریق اجمال[۱].

مقدمتاً عرض می‌کنم: این ولایت منسوب است به‌کرمان بن هیتال ابن عیلام بن سام ابن نوح ـ علی نبینا وآله وعلیه‌السلام. صاحب معجم‌البلدان کرمان را به‌فتح کاف نبشته، در تقویم‌البلدان و اکثرکتب لغت به‌کسر کاف نگاشته‌اند، مستعمل نیز چنین است. در اغلب کتب سیر مثل تکملة‌الاخبار و غیره و بعضی کتب لغت، کرمان و مکران را پسران هیتال بن عیلام بن سام مرقوم کرده‌اند، در بعضی از نسخ پارسیان کرمان و مکران پسران، و او پسر پهلو، و او نبیرهٔ کیومرث دیده شده، الاول اصح، و اینکه در شاهنامه و پارهٔ کتب افسانه کریمان ضبط کرده‌اند غلط است.

مرحوم رضاقلی خان لله‌باشی در لغت پارسی که تألیف و موسوم به‌انجمن آرا نموده کریمان نوشته، آن مرحوم تقصیری ندارد زیرا که اغراء به‌جعل[۲] امام قلیخان زند شده و بسیاری از لغات پارسی را تحریف و بی‌اساس ضبط کرده، همه مقصودش ایراد[۳] بر صاحب برهان قاطع و جامع و فرهنگهای مستعملهٔ معروفه بوده.[۳] مُجملاً کرمان از سمت مشرق همه‌جا به‌صحرای لوط که متصل است

۱ـ خاتمه، به‌صورت کتاب جدا شده تحت عنوان «تاریخ کرمان» چند بار به‌چاپ رسیده است.

۲ـ از جمله آنندراج و انجمن آرای ناصری و برهان قاطع.

۳ـ یاقوت کرمان را با فتح کاف ضبط کرده، در باب وجه تسمیه کرمان روایت فراوان است. من در مقدمه تاریخ کرمان بعضی روایات را آورده‌ام، از آنجمله برخی آن را مأخوذ از کلمهٔ «کار» به‌معنی جنگ و نبرد دانسته‌اند و بعضی آن را نسبت به‌کرم هفتواد و داستان آن (رک: تاریخ کرمان ص ۱۱ تا ۲۳، راهنمای آثار تاریخی کرمان، و خاتون هفت قلعه) داده‌اند. اما به‌نظر نگارنده بهترین موردی که می‌توان انتساب این کلمه را توجیه کرد این است که این محل منسوب به‌طایفه‌ای باشد که قسمتی از نام آن طایفه «کارا» یا «کاری» بوده است و کارامانیا که در جغرافیای یونانیان و قبل از اسلام ثبت شده به‌معنای محل و مکان طایفهٔ کاری باشد و قسمت دوم از کلمهٔ مان و میهن (پورداود، فرهنگ ایران باستان ص ۱ـ۱۶) قاعدتاً باید این قوم را از طوایف آریائی دانست که در نواحی مختلف ایران پراکنده بوده و نام خود را، بر محل توقف خود داده‌اند و از این نمونه باید شمرد: قریهٔ «کربان» از توابع بندرعباس، کارنین (کرنین، قرنین) از توابع سیستان ـ مولد یعقوب لیث ـ رباط کروان در جوز جانان، کرجان در فارس ۵ فرسخی نوبندجان که شعب بوان آنجاست، کارتیل، حوالی ارمنستان و ارزنجان، قریهٔ کارا در حوالی أدرنـه ـ دیاربکر ـ، کـارزین شهر کـوچکی کـه حاکم‌نشین قبادخره بود در فارس، آبادی کارن و کرن در اصفهان، قریهٔ کارلاوان ماربین اصفهان ـ محل منارجنبان؛ کرمان محله‌ای در هرات، آبادیهای: کارزی، کارسان، کارستان، کارکاری، کراز، کردر، آبادی کرمان در ساری، کرمانشاه یزد، کرمیثن (قرمیسین، کرمانشاه معروف)، کریان کرمانشاه، کـارانی چـابهار، کـاربند ←

به‌خراسان ـ و عرض آن صحرای لوط در بیشتر جایها تقریباً پنجاه فرسخ است، و شرق حقیقی کرمان قاینات است[1] و شرقی شمال آن ولایات طبس، و شرقی جنوبی آن ملک سیستان. و از سمت جنوب متصل است به‌مکران که این زمان بلوچستان گویند، و از سمت مغرب به‌خاک فارس وصل می‌شود، و از جانب شمال

→

طوالش، کارپادین چابهار، کارتیج کلا درشاهی، کارجی سبزوار و نیشابور، کارجان اراک، کاردر کلا در آمل، کاردنگ جیرفت، کارده مشهد، کارزان ایلام، کارستان سراوان، کارشک بیرجند، و کارغش مشهد، کارکم ساری، کارکنده کرمان، کارگه اهواز، کارنج اهواز، کارند بهبهان، کاروان سراب، کاروان بندرعباس، کارویه اصفهان، کاریان لار، کاریان تربت حیدریه، کاری‌کلا در بابل، کردر بندرعباس، کردر دماوند، کرکت محلهٔ شهسوار، کاراکامش ـ ناحیه‌ای در ساحل فرات که دولت هیتی آنجا را پایتخت قرار داده بود. کاراکس، شهری در سر دره خوار ـ ایوان کی ـ، قریهٔ کاردر اصفهان، قریهٔ کاردر آذربایجان، قریهٔ کار در موصل، جبال قارن (= کارن = کرن) در کرمان، جبال کرکس کوه، غردیان (کردیان) قریه‌ای در ماوراء جیحون، قرقیسیا که حمزه آن را معرب کریثیا خوانده است، کروک بم، قری نین (کارنین) از قراء مرو، قرنین سیستان، آبادی احمدی کاره در فارس، شبانکاره (چوپان کاره) فارس، کارزان ازدهستان خزل بخش ایلام، کارزن سمرقند، کارزه در نیشابور، کارشک قاین، کارکزه انده رود ساری، کارک علویان بخارا، کارگد باوی فارس، کارنام ساری، کارند کهگیلویه، کاروانه کرمانشاه، کارره (حران).

به‌گمان بنده همهٔ این نامها می‌تواند نسبتی با چنین طایفه‌ای داشته باشد. شاید طایفه قراری (کراری؟) که در بافت سیرجان مسکن دارند نیز منسوب به‌این نام باشند و باز احتمالاً کربلا نیز چنین تسمیه‌ای داشته از «کر» و (پول و پلیس، پیل، بیل = مثل اردبیل)، و با این وضع دیگر نه می‌تواند کورو بابل باشد و نه مکربل. شاید کارآسی شاهنامهٔ خوان نیز از چنین طایفه‌ای بوده است (در دربار غزنوی):

قمری زتو فارسی زبان گشت کارآسی شاهنامه خوان گشت

حتی کلمهٔ کهرجان (فارس) و کراچی پاکستان را شاید بتوان با این وجه پیوند داد. و بحث در باب کارینای یوگسلاوی و کروات‌های آن ولایت که گویا از ایران به‌آن سامان مهاجرت کرده‌اند ـ می‌ماند برای گفتاری دیگر.

در نوشته‌های قدیم کلمهٔ خاری (کاری Kharri) برای طوایفی ذکر شده که گویا از ارمنستان آمده بودند (کوروش کبیر، ترجمه دکتر هدایتی ص ۳۸). احتمال می‌رود مسکن اصلی این قوم در فارس ـ حدود قلعهٔ کاریان و نواحی کرمان بوده باشد و ظاهراً آتشکده‌ای نیز که به‌نام کارنیان نام برده شده منسوب به‌این طایفه باشد (اصطخری)، و به‌هر حال در دورهٔ ساسانی نام این طایفه فراوان آمده و رم‌کاریان (ن. ل. زم کاریان) از طوایف معروف فارس است که ظاهراً طایفهٔ خاص اردشیر بوده و در روی کار آمدن اردشیر دخالت فراوان داشته‌اند. و در باب رم‌کاریان در اصطخری (ص ۱۱۵) گفتگوی بسیار شده و قبایل متعددی را در تلو آن نام برده و گوید که از هر قبیله‌ای هزار سوار برخیزد. احتمال نامیدن کرمان به‌کرم «قرمیز» که در رنگ کردن پشم و قالی بسیار مؤثر بوده با این مراتب کمتر خواهد شد. در این باب رجوع شود به‌مقاله نگارنده به‌صورت مقدمه بر یادداشتهای ارباب کیخسرو شاهرخ، همچنین به‌جامع المقدمات، ص ۴۹۰ به‌بعد. من در این مقاله رابطه‌ای میان کارمای هندی و کارمانیا یافته‌ام که جای بحث آن اینجا نیست. رجوع شود به‌جامع‌المقدمات.

۱ـ ظاهراً باید شمال شرقی باشد.

می‌رسد به‌خاک یزد و گوشه همان صحرای لوط.

فاصلهٔ میان کرمان و خراسان:

و اما طول کرمان از زین‌الدین اول خاک بلوک انار -که چهارده‌فرسخی شهر یزد است ـ تا کلات سُرخ که آخر بلوک رودبار [است] و موصل به‌خاک بلوچستان ـ یکصد وبیست وشش فرسخ است، از زین‌الدّین تاکرمان‌شاه[1] شش‌فرسخ، از آنجا تا شِمْشْ پنج فرسخ، از آنجا تا انار هفت فرسخ، از آنجا تا بیاز[2] پنج فرسخ، از آنجا تا کُشکوئیه پنج فرسخ، از آنجا تا بهرام‌آباد هفت فرسخ[3]، از آنجا تا کبوترخان نه فرسخ، از آنجا تا باغین هشت فرسخ، از آنجا تا گواشیر که سواد اعظم و دارالمُلک کرمان است هفت فرسخ.

ازگواشیر هفت فرسخ است تا ماهان و از آنجا پنج فرسخ است تا کاروانسرای سنگ، از آنجا نه فرسخ است تا راین، از آنجا نه فرسخ است تا تَهْرود، از آنجا سه فرسخ است تا سروستان،[4] از آنجا شش فرسخ است تا کاروانسری دِه بَکْری، از آنجا شش فرسخ است تا دشت کوش[5]، از آنجا پنج فرسخ است[۴] تا دوساری، از آنجا شش فرسخ است تا نظم آباد، و از آنجا متصل به‌خاک بلوچستان می‌شود، در همهٔ

۱ـ مقصود آبادی بین یزد و کرمان است نه کرمانشاه معروف، این کلمه، باید همان قرمیسین (= کار میثهن) باشد که مرکز و موطن کاری‌ها بوده باشد.

۲ـ بیاز، همه‌جا به «زاء» نوشته شده و ظاهراً با دشت بیاض خراسان و بیاذه از یک ریشه است. امروز بیاض نویسند.

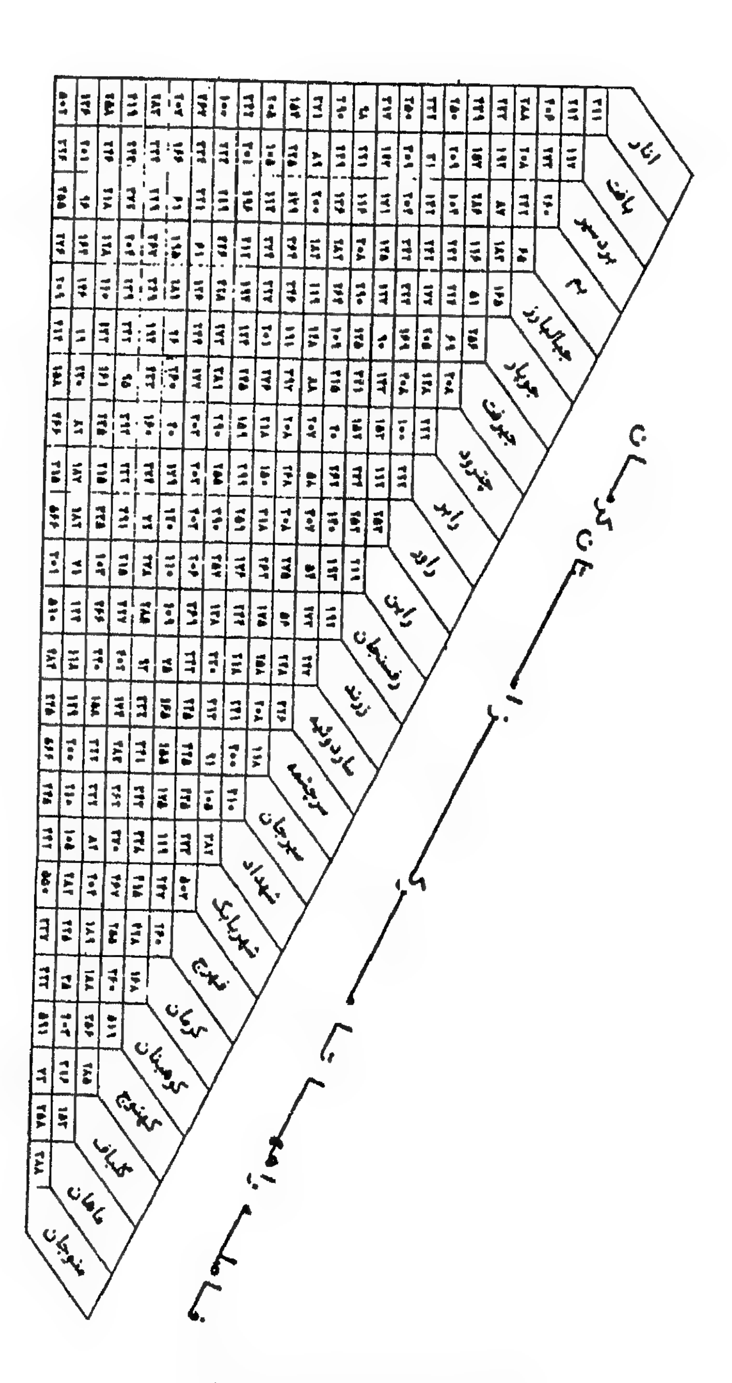
۳ـ امروز رفسنجان جای آن آبادی کوچک را گرفته و از چند ده ترکیب یافته که یکی بهرام آباد است.

۴ـ منازل میان بم و کرمان را یک قطعهٔ محلی ـ که من آن را مسالک الممالک عشق خوانده‌ام ـ چنین بیان می‌کند:

ـ شوَوْی دربَم، شوی در بیدرونم
ـ شَوْوِسیّم به‌دارزین میهمونم
ـ شووِچارُم به تُهرودِ خرابم
ـ شووِپنجم به‌راین پاچنارم
ـ شووِشیشُم به‌ماهون تو مزارم
ـ شَوْوِ هفتم به‌کرمون تنگِ یارم.

۵ـ دشت کوش، ظاهراً کلمهٔ کوش دراینجا همان کوچ و کفچ و قفص تاریخی است که احتمال می‌توان داد با کوشانیان و سلاطین کوشان پیش از اسلام ـ عهد ساسانی که به‌عنوان کوشانشاه در نواحی شرقی بلوچستان و سند و افغانستان حکومت داشته‌اند ـ یکی بوده باشد و فعلاً این نام در حکم خاکستری از آن آتش باقی مانده باشد.

فاصله شهرهای کرمان برحسب کیلومتر



فاصله راهها تا مرکز استان کرمان برحسب کیلومتر

این راه عرّاده و کالسکه می‌رود.

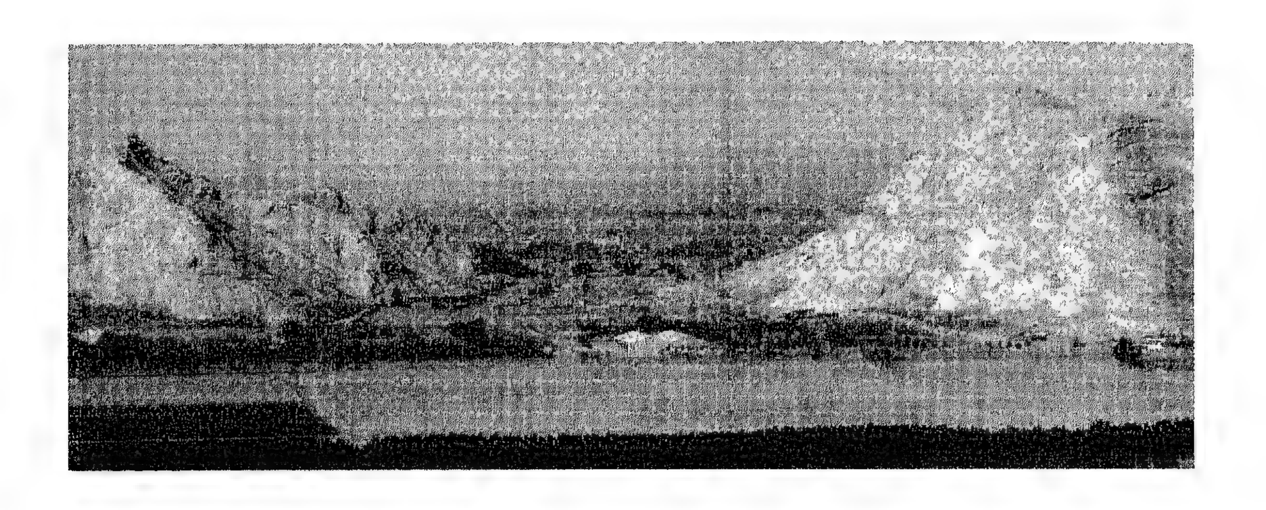
اینکه در جغرافیای قدیم مثل تقویم‌البلدان و نزهةالقلوب و شاهد عادل طول کرمان را یکصد وهشتاد فرسخ نوشته‌اند بدین سبب است. در ابتدا که در کرمان و مکران بنای آبادانی شد، چون مکران برادر کهتر بود و تابع اوامر و نواهی کرمان، کُتُبی که می‌نوشتند مساحت مکران را نیز جزء کرمان می‌نگاشتند، بعد از آن هم اغلب اوقات مکران تابع والی کرمان بوده، اکنون هم که سنه ۱۲۹۱ هجری است یکصد وهشتاد فرسخ طول در تصرف مرتضی قلی خان وکیل‌الملک حکمران کرمان می‌باشد، لهذا بقیهٔ فراسخ راکه در طول واقع شده است می‌نگارد که ملاحظه‌کننده بداند قُدَما صحیح نوشته‌اند بلکه از یکصدو هشتاد فرسخ علاوه هم دارد.

ازکوچِ کُردان تا بَمپور پنج‌فرسخ، از بمپور تا فَهره شش فرسخ، از فهره تا اَبتَر شش فرسخ، از ابتر تا مَگس پانزده فرسخ.

در این پانزده فرسخ آب می‌باشد و ایل دامنی و ابتری منزل دارند، از مگس تا سبِّ دوازده فرسخ، از سب تا دزک ده فرسخ، از دزک تا جاْلق پانزده فرسخ، از جالق تا ماشکید ده فرسخ، از ماشکید به‌آن طرف در تصرف آزادخان خارانی و سایر خوانین[۵] بلوچستان و کلات می‌باشد و او محکوم حکمِ حکمران کرمان نیست، و این طول به‌خط مستقیم نمی‌باشد و به‌سبب سختی و ناهمواری راه و آب و آبادانی انحراف و اعوجاج دارد و عراده نمی‌رود.

و اما عرض کرمان از مشرق به‌مغرب: در همه‌جا خاک کرمان از سمت مشرق به‌صحرای لوط که فاصلهٔ کرمان و خراسان است می‌رسد و آخر آن از سمت مغرب وصل به‌خاک فارس می‌شود، کما ذُکِرَتْ.

اکنون به‌عرض، آن را مشخص می‌کنیم: اولاعرضی که از نَـفْسِ گـواشیر ـکه دارالملک کرمان است ـ می‌گذرد از ده سیف که متصل بـه‌لوط است تـا دشـتبر و اُرزویه که وصل بدهات سبعهٔ فارس است ۶۷ فرسخ است، از ده سیف تا خَبیص سه فرسخ، و از آنجا تا «چهار فرسخ» چهار فرسخ است، و از آنجا هفت فرسخ تا درختِنْگان، از آنجا هفت فرسخ است تا گواشیر، ازگواشیر تا کاروانسرای چاروک شش فرسنگ، از چاروک تا نِگار شش فرسخ، از بافت الی دشتْ آب پنج فرسخ، از



کوههای سرآسیاب　　　دور نمای زریسف　　　تپهٔ سنگی که قلعهٔ دختر بر فراز آن است

دشت آب تا ده سرد شش فرسنگ، از ده سرد تا قنات محمدی پنج فرسخ، از آنجا چهار فرسخ تا دشتبَر[۱] که از بلوک اُرزویه است و از آنجا چهار فرسخ است تا حاجی‌آباد خاک سبعه از محال فارس. در همهٔ این عرض عراده می‌رود مگر میانهٔ خبیص و شهر کرمان عقبه‌ایست که رفتن کالسکه و عراده از آن راه متعذر است.

عرض دیگر[۶] که در جنوب این عرض مذکوره واقع شده است از نصرت‌آباد که صحرای لوط است تا سیستان پنج منزل و چهل فرسخ است، تا رودخانه دزدی که سمت مغرب و از خاک جِرون فارس است یکصد و چهار فرسخ است.

از نصرت‌آباد تا کنجی پنج فرسخ، از کنجی دوازده فرسخ تا گزک، از آنجا تا شوره‌گز چهارده فرسخ، از شوره گز تا فَهره نرماشیر دوازده فرسخ، از فهره تا ریگان هفت فرسنگ، از ریگان تا کِلِ کهور شش فرسنگ، از کل کهور تا درمپی شش، از درمپی تا میلِ فرهاد شش فرسخ، از میلِ فرهاد[۲] تا جوغن پنج فرسخ، از آنجا تا قهستان رودبار چهارفرسخ، از قهستان رودبار تا رودخانه هَلیل هشت فرسخ، از رودخانه هلیل تا کهنودینار نه فرسخ، از کهنودینار تا رودخانه دزدی که از محال جرون فارس است ده فرسخ.

بر فطرت سلیمه مخفی نماند که عرض کرمان از همه جای آن از اول لوط که سمت مشرق است تا ابتداء خاک فارس که در مغرب آنجا واقع شده از هفتاد وپنج فرسخ بیشتر نیست و از شصت فرسخ کمتر نمی‌باشد و این که این عرض از یک‌صد فرسخ متجاوز معین شده به‌حقیقت نصرت‌آباد خاک سیستان و در اواسط لوط واقع است لهذا از فهرهٔ نرماشیر بایستی حساب نمود. چون نصرت‌آباد در این زمان در تصرف حکمران کرمان بود از آنجا ابتداء شد. در همهٔ این عرض عراده و کالسکه می‌رود مگر میانه درمپی[۷] و میل فرهاد که گَدوکی[۳] صعب است، اگر بخواهند عراده و کالسکه ببرند باید چند فرسخ راه را دور نمایند.

۱ـ کلمهٔ دشت بر، در تواریخ عصر مغول، صحرا بر ضبط شده است. بعضی دشت بر باضم باء هم نوشته‌اند.

۲ـ میل فرهاد غیر از میل نادری است، و میل نادری از بقایای آثار عهد سلجوقی و از ساخته‌های قاورد است. (سلجوقیان و غز در کرمان، چاپ دوم، ص ۳۴۱).

۳ـ گدوک، گردنه، گذرگاه کوهستانی، عقبه.

و اما عرض شمالی: از راور که ابتداء لوط است تا رباط که نام قریه‌ایست از بلوک شهر بابک، از آنجا شش فرسخ است تا خرا مروست[1] خاک فارس، از راور تا رباط مذکور هفتاد ویک فرسخ است. یعنی از راور دو منزل تا کوهبنان دوازده فرسخ، از کوبنان تا نوق رفسنجان سه منزل بیست و دوفرسخ، از نوُق رفسنجان تا کُشکوئیه دو منزل چهارده فرسخ، از کشکوئیه تا راویز نه فرسخ، از آنجا تا شهر بابک هشت فرسخ است، از شهر بابک تا رباط مذکوره شش فرسخ.



ولایات استان کرمان

۱ـ خرامَرْوَست، همان هرات و مروستِ شهر بابک است و گمان بنده این است که نام‌گذاری پس از کوچ آریائیها به‌داخلهٔ فارس صورت گرفته و نام شهر قدیم خود هرات [آریـا، Aria] و مـرو [مـرگوش = کـتیبهٔ داریوش] را به‌این دو آبادی داده‌اند. مرو همان مرغ است، سبزه‌زارهای معروف که صورت النگ و چـمن دارد.

تنبیه اول

در ذکر گواشیر که دارالملک کرمان است و بلوکات شرقی آن

گواشیر دارالملک اعظم و نقطهٔ دایرهٔ مملکت کرمان است، گشتاسب پسر لهراسب [ ] سال بعد از هُبوط آدم[1] در آنجا بنای آبادانی نهاده و آتشکده ساخت، بعد از آن که اسکندر رومی بر ایران مستولی شد و ممالک ایران را به‌ملوک طوایف بخش کرد در تصرف اشکانیان بود؛ در اواخر ملوک طوایف در این خطهٔ دلگشا، هفتواد نام کرمانی امیر بود و قلعه‌ای در بالای کوهی که اکنون به‌فاصلهٔ چهارصد گام در مشرق شهر واقع و مشهور به‌قلعهٔ دختر است بساخت.[2] اردشیر بابکان که سرسلسلهٔ

۱ـ هبوط آدم را در تواریخ و اخبار ۶۲۱۶ سال قبل از هجرت نبوی یاد کرده‌اند و چون حکومت لهراسب با زمان بخت‌النصر معاصر بوده (ترجمه بلعمی ص ۶۳۷) روایات اسلامی حکومت بخت‌النصر را حوالی ۱۱۵۵ قبل از هجرت نوشته‌اند (۵۳۳ ق.م) و به‌روایت اروپائیان مرگ بخت‌النصر حوالی ۵۶۱ ق.م روی داده. بنابراین، زمان گشتاسب مقارن زمان کوروش می‌شود (رجوع به‌مقدمهٔ نگارنده بر ذوالقرنین یا کوروش کبیر شود).

۲ـ البته هفتواد بیشتر مقیم بم بود، ولی همانطور که مؤلف نوشته، در کرمان هم قلعه‌ای داشته است. مؤلف، قلعه دختر را بنای او دانسته. درین مورد نگارنده نیز اشاره‌ای در راهنمای آثار تاریخی کرمان (چاپ ۱۳۳۵) دارد.

پادشاهان و اول ساسانیان است ملوک طوایف را از ایران برانداخت و به کرمان آمده ملک از هفتواد بستد و به طالع[۸] میزان بنای این شهر عظیم راگذاشت که اکنون آثار حصار و خندق آن خارج شهر باقی است و آن را موسوم به گواشیر نمود، در بعضی جاها که آن را جواشیر می‌نویسند معرب همان گواشیر است.

برخی گویند گواشیر مخفف کوره اردشیر است چه کوره به‌معنی شهر است، و در بعضی ازکتب آن را بردشیر نوشته‌اند که مخفف نه اردشیر است: نِه بکسر نون و سکون هاء به‌معنی شهر است به‌زبان پارسی، بردشیر غلط در نقطه شده است و حال آن که نردشیر بوده، در تواریخ معتبر می‌نویسند که اردشیر بابکان شهری در کرمان بساخت و موسوم به گواشیر نموده و شهری در اهواز بنا نهاد و موسوم به‌بردشیر کرد و اکنون او را بردسیر می‌نامند، لیکن در همه کتب لغت پارسی مثل برهانین و فرهنگات نام این شهر راگواشیر یا بردشیر نوشته، بباء موحده نه به‌نون، لهذا نردشیر با نون غلط است.[۱]

و این حصاری که حال تحریر دورهٔ شهر گواشیر است ابوعلی محمدبن الیاس[۲] که از جانب سلاطین آل سامان حکمران کرمان بود در سنه سیصد وبیست ودو هجری[۳] در سمت غربی و شمالی شهر قدیم به‌طالع جوزا بکشید و محله‌ای که اکنون موسوم به‌محله شهر و[۹] سمت مشرق که کوی معمور و جزو همین شهر است از شهر شاه اردشیر است و سمت غربی جنوبی جدید است.

سلطان شاهرخ بن امیر تیمورگورکان در سنهٔ ۸۳۶[۴] تعمیر آن حصار فرمود.

طولش از جزایر خالدات[۵] ۹۰ درجه و عرضش از خط استوا ۳۰ درجه است.

۱ـ بقایای قلعه‌ای برفراز کوه شرق قلعه دختر به‌نام قلعه اردشیر هنوز باقی است. مقصود این است که قلعه دختر و قلعه اردشیر دو قلعه جداگانه هستند بر دو کوه نزدیک هم و به‌موازات هم.

۲ـ محمد بن الیاس ـ آنطور که مرحوم سعید نفیسی به‌نگارنده می‌گفت برطبق تحقیقات ایشان، از شاهزادگان سامانی بوده است و به‌ناحق، عیار و راهزن در عقدالعلی خوانده شده است. به‌هر صورت، این محمد بن الیاس برای اینکه مرکز کار او به‌خراسان نزدیکتر باشد، ظاهراً، پایتخت کرمان را از سیرجان به‌بردسیر منتقل ساخته.

۳ـ ۹۳۴م، بیش از هزار وپنجاه سال. نگارنده در سفر اخیر به‌آلماآتا پایتخت قزاقستان شوروی یادی از این محمد بن‌الیاس و آبادیهای او کرد.

۴ـ ۱۴۳۲م.

۵ـ جزائر خالدات همان جزائر کاناری (قناری) امروزاست‌که درواقع بهشت جاودان و چارفصل بهار است.

صاحب تقویم‌البُلدان عرض این بلد را ۳۰ نوشته، حمدالله مستوفی در نزهة‌القلوب ۳۲ درجه، بندهٔ حقیر با اصطرلاب صحیح جُدّی را ارتفاع کردم، سخنِ صاحب تقویم‌البلدان راست آمد[۱]. مشرق این بلاد از خاک کرمان قریهٔ موسومه به «کشیت» که میانهٔ بلوک خَبیص و قصبهٔ بم است، و مغرب آن ملک‌آباد سیرجان که میانه بلوک اُرزویه و سیرجان است، و شمال آن بهاباد بافق، و جنوبش بلوک رودبار است. هوایش در کمال اعتدال، آبش به‌نهایت عذوبت، بیشتر آبهایش از قنوات، و دو چشمه معروف به‌سعیدی و بَغْلی‌آباد [که بالی‌آباد گویند]. چهار شعر صاحب عِقدالعلی در تعریف این بلد ساخته[۲]، طمعاً لایجاز عرض شد:

فَهَواؤها اَرِجُ النَّسیمِ وَتُرْبُها — مِسْکٌ تَهاداهُ الغَدائرُ اَذْفَرُ
فکأنَّها جَلَبَتْ عَلیها جَنَّةٌ — وَحِیاضُها قَدفاضَ فیهاالکوثَرُ
ارضٌ تَجُرُّ بِها الامارَةُ ذَیْلَها — و بِها الجِباهُ مِن المُلوکِ تُعَفَّرُ
یَقْوی الضَعیفُ بِهاو یَأمَنُ خائف — قَلِقَتْ وِسادَتُه و یُثرِی المُقْتِرُ

دروازه‌ها

[۱۰] دورهٔ این شهر تقریباً یک فرسخ و به‌شکل قثا، طولش از دروازهٔ خراسان تا دروازه ریگ‌آباد و عرضش از دروازه وکیل تا دروازه ارگ می‌باشد، حال تحریر این شهر مشتمل بر شش دروازه است:

نخست دروازه قریب به‌مسجد جامع که آن را مرحوم محمداسمعیل خان وکیل‌الملک طاب ثراه بنا نهاد و موسوم به‌**دروازه وکیل** است ولی چون قریب

۱ـ امروز برطبق وسائل جدید، طول کرمان از گرینویج ۵۷ درجه و ۵ دقیقه، و عرض از خط استوا ۳۰ درجه و ۱۷ دقیقه است.

۲ـ عقدالعلی، تصحیح عامری با مقدمه نگارنده، ص ۱۲۸، اما ترجمه شعر «هوایش نسیم خوشبو دارد و خاکهایش عبیر آلوده است که حوضچه‌ها مشک اذفر بدان هدیه داده، چنان می‌نماید که بهشت بدان جای آمده، و حوض‌هایش در آن کوثر فواره می‌زند. سرزمینی که دامان حکومت‌ها برآن کشیده و پیشانی ملوک از مالش بدان خاک بالیده و فرازنده شود. ناتوان در آن خاک نیرومند شود و، ترسان در آنجا امن یابد و تنها گهواره‌اش مضطرب [متحرک] شود، و فقیر در آن‌جا ثروت یابد.»

فی‌الواقع ازین بهتر توضیحی درباب کرمان نمی‌توان دید: آنها که به‌آنجا گریختند، از دشمن نجات یافتند، هرکس با یک پای جامه به‌کرمان آمد، با کامیونها ثروت بازگشت، باید درین باب جای دیگر به‌تفصیل سخن گفت.

به‌مسجد جمعه است در قدیم **دروازه مسجد** معروف بوده هنوز بعضی از مردم کرمان دروازه مسجد گویند [چون راه آن به‌بازار بزرگ انحراف داشت مرحوم محمداسمعیل خان وکیل‌الملک آن را مسدود کرده در سنه ۱۲۸۰ قریب به‌همان در، درگشاده دروازهٔ وکیل نام نهاد].

دویم **دروازهٔ ناصری** که در مشرق محله شهر است و آن را نیز مرحوم محمد اسمعیل‌خان وکیل‌الملک بنا نهاد، این دو دروازه بعد از سال ۱۲۸۰ هجری باز شده.

سوم دروازه مشهور به‌گبری است چون در خارج شهر بوده و طایفهٔ زردشتیان سکونت داشته‌اند لهذا به‌**دروازه‌گبری** معروف بوده، محمود افغان در زمان سلاطین صفویه به‌کرمان آمده شهر را نتوانست مفتوح نماید، این محله را ویران و مردمش را تاراج نمود. مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل‌الملک در سنهٔ ۱۲۸۰ هجری[1] آن را تعمیر نموده به‌ملاحظه آنکه رو به‌خراسان باز می‌شود **دروازه خراسان** نام نهاد. لکن برخی از اهالی به‌عادت قدیم هنوز دروازه‌گبری نامند.

[در زمان شاه سلیمان صفوی انارالله برهانه علماء کرمان گفتند مجوسیهٔ ساکن بلده باید خارج شهر منزل نمایند تا با مسلمانان محشور نباشند، آنها را در خارج بلده سمت شمال، جنب همین دروازه، سُکنا دادند و خانها و آتشکده ساختند و مدتی زیست کردند. کُرَّةِ اول که محمود[۱۱] قلزائی اَوْغان از قندهار به‌کرمان آمد اول نتوانست شهر را تسخیر و تصرف نماید، مجوسیه را غارتید؛ آن بیچارگان لابُدّ به‌شهر منزل گرفتند، چون این دروازه جنب آن محله است موسوم به‌دروازه گبری بود، هماناکه مردم کرمان هنوز اغلب مجوس را گبْر گویند. مرحوم وکیل‌الملک آن دروازه را تعمیر کرده دروازه خراسان نامید.]

چهارم **دروازه سلطانی** است که به‌حکم سلطان شاهرخ باز شده و به‌دروازه دولت هم نامیده می‌شود.

پنجم **دروازه ارگ** است [که آن را دروازه باغ نیز می‌گویند] چون ارگ و میدان مشق و توپخانه و منزل ایالت است، در سنهٔ ۱۲۲۵ به‌امر مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله حکمران کرمان ساخته شده به‌سمت شمال باز می‌شود.

۱ـ ۱۸۶۳ م.

[ششم دروازه رِقّ‌آباد[1] چون بیرون دروازه از قدیم مزرعهٔ موسومه به‌رق‌آباد در حوالی آن واقع است لهذا از سابق تاکنون آن دروازه را به‌اسم مزرعهٔ رق‌آباد گویند][2].

[دروازه دیگر جنب دروازه سلطانی است که به‌ارگ و تکیهٔ دولت باز می‌شود، در سنهٔ ۱۳۱۱ هجری[3] به‌امر حضرت والا عبدالحسین میرزای فرمانفرما سالار لشکر حکمران کرمان، باز شده و بانی تکیه دولت نیز حضرت والا دامت‌شوکته العالی می‌باشند].

مساجد

مساجد این بلد بسیار است، چند مسجد معروف را نسبت به‌برتری عمارات آن بدون ملاحظه شأن‌بانی عرض می‌کنیم:

اول **مسجد ملک** از ابنیهٔ ملک قاوُرد سلجوقی که اول سلاطین سلاجقه کرمان است: در سنه چهارصد وبیست بساخت، کمتر مسجدی به‌این طول و عرض در سایر بلاد دیده شده، حاجی حسینخان شهاب‌الملک در زمان حکمرانی کرمان [سنهٔ ۱۲۸۵-۱۸۶۸ م] آن را تعمیر نمود.[4]

دویم **مسجد جامع** از عمده مساجد کرمان است. امیر مبارزالدین محمدمظفر میبدی یزدی که مدتها در این مملکت استیلا داشت در سنهٔ ۷۵۰ به‌اتمام رسانید، الحق بنائی محکم است.[5]

مسجد مرحوم مرتضی قلی خان وکیل‌الملک [ولد مرحوم محمد اسمعیل‌خان وکیل‌الملک نوری] در سنهٔ ۱۲۸۷ بنا فرمود.

۱ـ ۱۸۱۰ م.

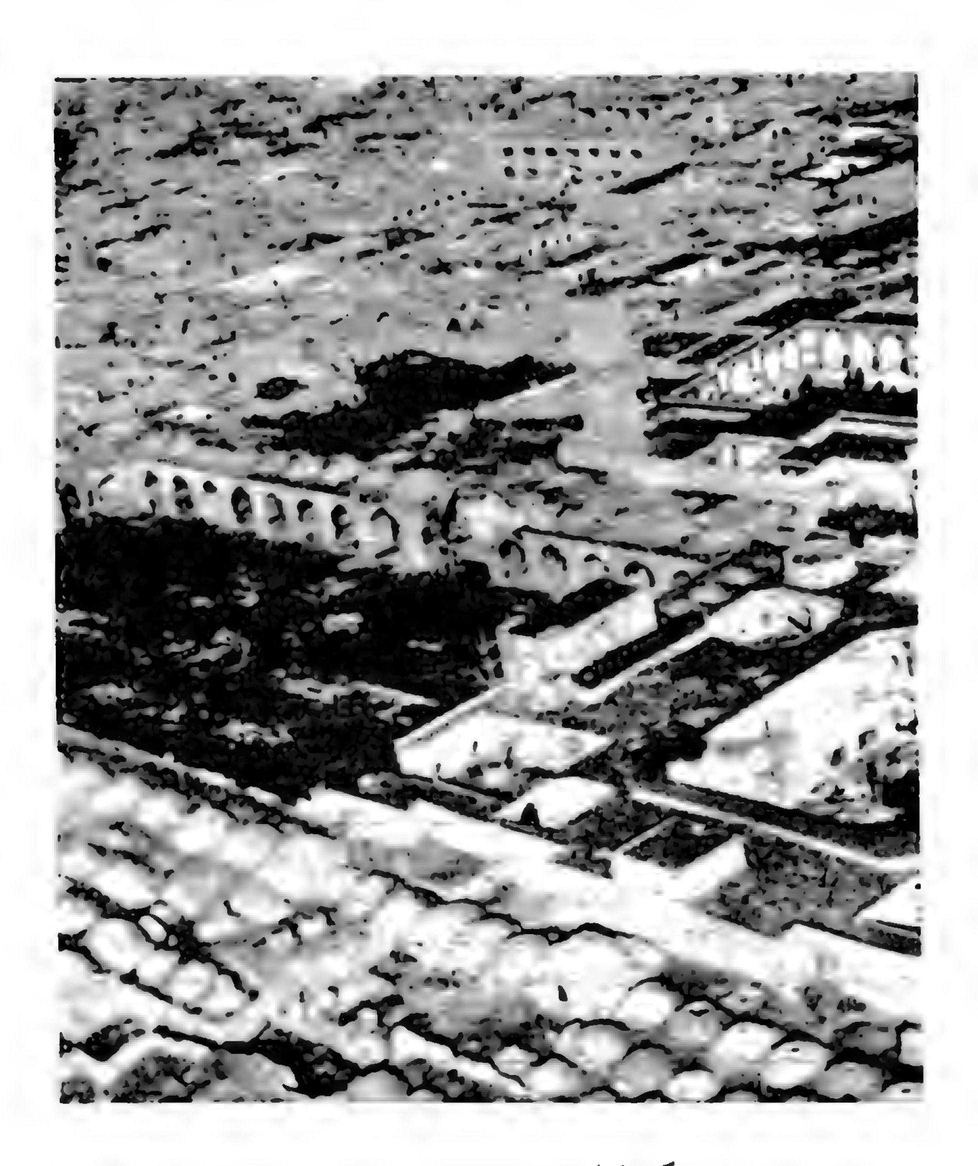
۲ـ اهل سواد ریگ‌آباد نویسند.

۳ـ ۱۸۹۲ م.

۴ـ آنطور که مشهور است مسجد ملک به‌توسط ملک تورانشاه سلجوقی (۱۰۸۴/۴۷۷م ۴۹۰ هـ / ۱۰۹۴ م) ساخته شده نه قاورد. (سلجوقیان و غز در کرمان ص ۳۶۸ چاپ دوم).

۵ـ بنای مسجد جامع را میبدی به‌سال [۷۵۲ هـ / ۱۳۵۱ م] نوشته (مواهب الهی) ولی کتیبهٔ آن تاریخ ۱۳۴۹/۷۵۰ م دارد. رجوع شود به‌آثار تاریخی کرمان ص ۵۹-۶۹ و تاریخ کرمان ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

یک سنگ مورخ ۵۱۶ هـ / ۱۱۲۲ م. در هشتی مسجد جامع به‌دیوار چسبانده‌اند (ایرج افشار، یغما ۱۹ و ۴۱۸). ظاهراً متعلق به‌مسجد دیگری بوده (ابوالخطاب ؟) و پس از خرابی آن مسجد، کتیبه را به‌این مسجد آورده به‌دیوارش چسبانده‌اند ـ شاید در مجاورت همین مسجد بوده؟



یک نمای هوائی از شهر کرمان

مسجد ملک در شرق بادگیر قرار دارد.

(مجموعهٔ گنجعلی‌خان در وسط مشاهده میشود)

(عکس از دکترمحمدحسن گنجی).

مسجد گَنْجعلی خان زیک والی کرمان، در جنب کاروانسرا و میدان و بازاری که‌بنا نهاده در سنهٔ نهصد ونود ودو به‌اتمام رسانید.[۱] [۱۲]

مسجد پای منار عمادالدین سلطان احمد ـ که از قبل برادرش شاه شجاع والی کرمان بود و پسر امیر مبارزالدین محمد مظفر است ـ در سنه [ ] بساخت.[۲]

مسجد آقا غلامعلی نام چورک چی[۳] مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله در نزدیکی ارگ درسنه [ ] بساخت.

مسجد مرحوم حاجی اللهویردی کرمانی در محله **ته باغ‌لله** در سنهٔ [ ] به‌اتمام رسانید.[۴]

مسجد **بازارشاه**، در بانی او اختلاف است، تقریباً دویست وسی سال می‌شود ساخته‌اند.

مسجد حاجی پیرمحمد کرمانی درمحلهٔ **بازار عزیز** درسنهٔ [ ] به‌اتمام رسانیده.

مسجد شهیر به‌مسجد ملاحسین مؤمن در سنه [ ] ساخته.

مسجد میرزا محمد قاسمخان نوری منسوب به‌مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل‌الملک در جنب خانهای خود ساخته.

مسجد مشتمل بر **چهل ستون** سنگ حاجی آقاعلی رفسنجانی در جنب ←

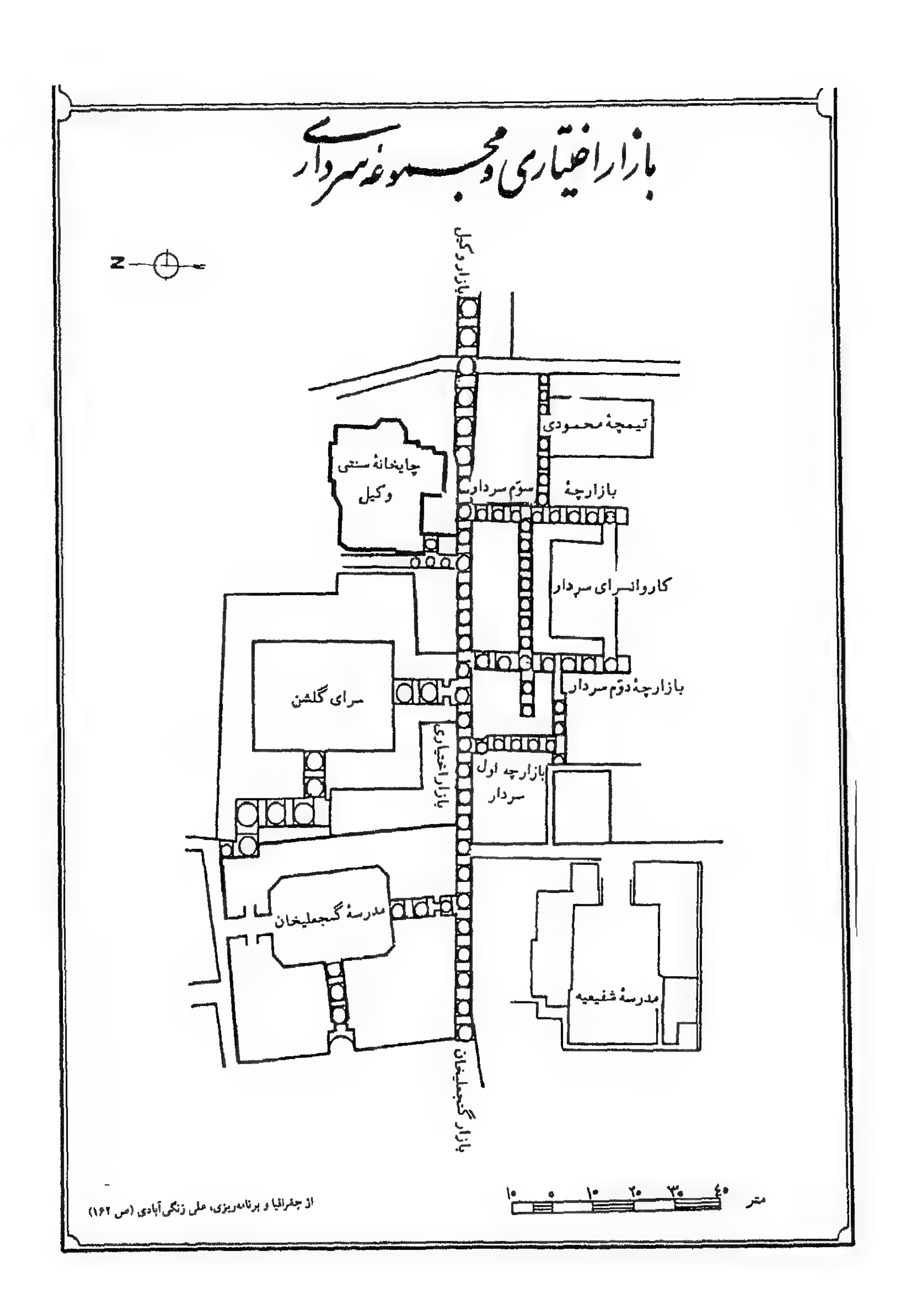
۱ـ تاریخ بنای مسجد گنجعلی خان اشتباه است. گنجعلی خان از سال ۱۵۹۶/۱۰۰۵م تا ۱۶۲۴/۱۰۳۴ در کرمان حاکم بود و تاریخ بناهای او از سال ۱۰۰۷ به‌بعد است.

رجوع شود به‌مقالهٔ نگارنده در مجله دانشکدهٔ ادبیات اصفهان (۱ـ۲ سال اول) تحت عنوان گنجعلی خان، و آسیای هفت سنگ ص ۱۲۵ تا ۱۶۰، و کتاب گنجعلی خان چاپ ۱۳۶۲.

۲ـ تاریخ بنای مسجد عمادالدین احمد ۷۹۳ هجری است (هنر ایران، پوپ)، معمار آن قطب‌الدین حیدر و متن کتیبهٔ آن چنین است: من فواضل صدقات حضرةالسلطان الاعظم والخاقان الاعدل الاکرم ظل‌الله فی‌الارضین عمادالحق والدنیا والدین الوائق بالملک‌الصمد ابی‌الحارث السلطان احمد خلدالله تعالی ملکه و خلافته و نعمه و سلطانه [قدتم] هذالمسجدالشریف فی‌غره ربیع‌الثانی سنة ثلاث و تسعین و سبعمائةالهلالیه» ۷ فوریه ۱۳۹۱ م. (بیست شهر و هزار فرسنگ، ایرج افشار، یغما سال ۱۹ ص ۴۳۱).

۳ـ چورک، کلمهٔ ترکی است به‌معنی نان و چورکچی نانواست.

۴ـ جای سنه خالی است، ولی وقف نامه‌ مسجد ته باغ لله تاریخ ۱۲۵۳ هـ / ۱۸۳۷ م دارد و در دست آقای دکتر محمدعلی امینی پسر امین‌زاده است. جدا و موقوفاتی براین مسجد تعیین کرده. در تعمیری که مرحوم میرزا محمود افضل‌الملک روحی ـ بر آن کرده، کتیبه چنین است: اقم‌الصلوة لدلوک‌الشمس... و بالاخره ربکَّ مقاماً محمود «... فی‌سنة ۱۲۷۴» [هـ / ۱۸۵۸ م].


بازار اختیاری و مجموعهٔ سرداری
N
بازار وکیل
تیمچهٔ محمودی
چایخانهٔ سنتی وکیل
بازارچهٔ سوّم سردار
کاروانسرای سردار
سرای گلشن
بازارچهٔ دوّم سردار
بازار اختیاری
بازارچه اول سردار
مدرسهٔ گنجعلیخان
مدرسهٔ شفیعیه
بازار گنجعلیخان
۱۰ ۰ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ متر
از جغرافیا و برنامه‌ریزی، علی زنگی‌آبادی (ص ۱۶۲)

کاروانسرای خود در سنه هزار و دویست و هشتاد وشش[1] به‌اتمام رسانید.

مسجد **قطب آباد**.

تقریباً هفتاد مسجد دیگر در محلات این بلدمی‌باشد که امام مرتب و مواظبی ندارد، ذکر همه موجب اطناب است.

این مساجد که به‌تحریر درآمد هریک که به‌سبب عمارت ترجیح داشت پیش نوشتم، زمان اعتبار و سبقتِ شأنِ بانی را ملاحظه نکردم، و هکذا مدارس و کاروانسرا و حمامات این شهر را.

مدارس معمور این بلد شش است

مدرسهٔ مرحوم *ابراهیم‌خان* ظهیرالدوله در سنهٔ ۱۲۳۰ در جنب حمام و قیصریه که خود بنا کرده به‌اتمام رسانید.[2] الحق بنائی عالی و رفیع است. سالی دو هزار تومان

۱ـ ۱۸۶۹م.

۲ـ ۱۸۱۴م. تاریخ بنای مسجد ابراهیم خان که قصیده‌ای مفصل از صبای کاشانی است این مصرع است: سلسبیل از جود ابراهیم در جنت سبیل.

اشعار کتیبهٔ مدرسه ابراهیمیهٔ کرمان را دوست محترم آقای عیسی ضیاء ابراهیمی به‌کمک آقای اصفهانی و همچنین آقای محمدعلی بابائی استنساخ و برای بنده فرستاده‌اند که بدین شرح نقل می‌شود:

در همایون عهد اجلال شهنشاه جلیل   کامد از عدلش جهان با روضهٔ رضوان عدیل
شاه دریا آستین فتحعلیشه کز جلال   برتر آمد زآفرینش از خداوند جلیل
باختر تا باخترش آسوده از بسط بساط   قیروان تا قیروانش آسوده از ظل ظلیل
اندر آن هامون که بأس چیردستش در صیال   اندر آن وادی که خنگ باد پایش در صهیل
جای گام گور بر گل آتشین زندان شیر   نقش پای مور بر خاک آهنین زنجیر پیل
هرکجا انوار رایش بحر وبر خورشید وماه   هرکجا باران جودش کوه و در اروند ونیل
آفتاب از رای او روشن چو فرزند از پدر   آسمان بربخت او نازان چو مادر بر سلیل
با فراز آستانش کاخ نعمانی فرود   بانوال پاسبانش معن شیبانی بخیل
فر افریدون نه چون آن تاجدار بی‌همال   قدر کیخسرو نه چون آن شهریار بی‌بدیل
بولهب کسی پا گذارد در مقام مصطفی؟   ماکیان چون پرگشاید بر مطار جبرئیل؟
ذات او نور خدائی و نظیرش ممتنع   شخص او ظل‌الهی و همالش مستحیل
مدحش از اندازه افزون، نطق، ناگویا کسل   وصفش از انگاره بیرون، کلک، ناپویاکلیل
هان صبا آهنگ واپس اولی از شدّ رحال   هین صبا برقصد مقصد خوشتر از طبل رحیل
کوه آهن می ندانی کند با دندان و چنگ   راه طوفان می نیاری بست با خاشاک وبیل
باد بندی هین بچنبر، اینت افکار سقیم   آب سائی هان بهاون، اینت آرای علیل

←

متجاوز حاصل موقوفات آن می‌باشد. مدّرس اول آن مرحوم حاجی محمد رحیم‌خان پسر اکبر ارشد مرحوم خُلد آشیان حاجی محمد کریم‌خان کرمانی بوده، یومنا هذا مُدرّس آن آقای حاجی محمدخان می‌باشد.

مدرسهٔ معصومیه، معصوم بیگ [ ] بساخت.[1] و مدرس آن جناب حاجی آقا

→

افتخار دودهٔ قاجار **ابراهیم خان** — آنکه چشم بخت او از کحل بیداری کحیل
صهر جمشید زمان عم زاد دارای زمین — لوحش‌الله انتساب او به‌جاه او دلیل
اختر اقبال او را ذروهٔ کیوان حضیض — بارهٔ اجلال او را پره گردون فصیل
دست او نیلی و تیغش آب و آبی خون خصم — آب نیل آری به‌خون در جام قبطی مستحیل
در معارک حمله‌ای از او و تا روز شمار — آسمان پر از سرای آهنین‌پوشان عویل
اژدها بارد اگر زان جادوان از آسمان — رمح جادو خوار او در حمله تنینی اکیل
از کریمان آرمش گر حاتم و یحیی نظیر — از دلیران گویمش گر نیرم و دستان عدیل
کی شود چرخال و دمسیجه نظیر چرخ وباز — کی بود خرنوب واسپندان همال جوز و هیل
چون‌زتیغش سیل خون سیال شرمم زین‌مثال — کاسمان در راه آن کاخی سپنجی در مسیل
بر جهان این دودگون ابرسیه دل گومبار — تا به‌رزق آفرینش کف راد او کفیل
مردمی در گوهرش چون رنگ در رنگین گهر — اینچنین‌است‌اینچنین‌چون‌مردرا اصلی اصیل
آن گزین پروردهٔ دارای اسکندر جلال — کش جمال ذات از خال جلال آمد جمیل
کرد کرمان از کرم آزرم گلزار ارم — آری آری نار نمرودی گلستان از خلیل
آسمان‌سا زآن زمین کرد از چه از مالی کثیر — بس خورنق سان بنا در روزگاری بس قلیل
این همایون **مدرسه** کز آفت عین‌الکمال — کاخ ادریس مدرس بر رخ ایوانش نیل
کرد آباد از کرامت آن خردمند کریم — کرد بنیاد از سعادت آن خداوند تبیل
هم رواق دلگشایش هرچه زیبا مرتفع — هم فضای جانفزایش هرچه شایان مستطیل
عرش و کرسی در سلامش از یمین و ازیسار — چرخ و جنت در نمازش از دبیر و از قبیل
تا نبینندش به‌شرم از شمسهٔ ایوان آن — هر سحر بر دیدهٔ انجم کشد خورشید میل
زین بنای جنت آئین جنت جاوید یافت — نام جنت زان نهادش کش به‌جنّت شد دلیل
هم سبیل او قناتی سلسبیل آسا در آن — چون بدان جنت روان هم نام کردش سلسبیل
تا زلال جان فزای روشنش آمد روان — نام کوثر را زدفترهای دلها شد مزیل
زد صبا نیز از پی تاریخ این و آن رقم — سلسبیل از جود ابراهیم در جنت سبیل
تا که کاخ آسمان از صانع قادر رفیع — تا که جرم آفتاب از صیقل قدرت صقیل
باد یارب از جهانبانش مقامی بس بلند — باد یارب از خداوندش جزائی بس جزیل
هم زحکم محکمش کلک شجاع‌الدین نگاشت — اندرین جنت مثال این نظم معدوم‌المثیل

این قطعه در یک جنگ خطی نیز که بنده از آقای رجائی کتاب‌فروش خریده‌ام نوشته شده است. مصراع تاریخ: سلسبیل از جود ابراهیم در جنت سبیل را ۱۲۲۹ هـ / ۱۸۱۴ م. می‌شود.

۱ـ تاریخ بنای مدرسهٔ معصومیه برطبق کتیبهٔ آن ۱۱۰۶ هـ است (ست و مائة والف) [۱۹۶۴ م] و در زمان محمدقلی‌خان قورچی‌باشی سلطنت شاه سلیمان صفوی ساخته شده است.

احمد است.

مدرسهٔ خاندان قلی بیگ نایب‌الحکومه که در زمان سلطنت نادر بوده در سنهٔ ۱۱۳۵[۱] در جنب مسجد جامع که از بناهای امیر محمد مظفر است بساخت. گاهی میرزا علینقی پسر مرحوم حاجی سید جواد آنجا درس می‌گوید.

مدرسهٔ محمود، مدرّس آن میرزا جلال‌الدین امام جمعه پسر مرحوم حاجی سیدجواد است.

مدرسه‌ای امیر حاجی حسینخان شهاب‌الملک در سنه ۱۲۸۵ ساخت، [این ایام مطمور است، مدرّس و طلبه ندارد].

حمامات

حمّامات این بلد پنجاه ویک درب است، دو در ارگ و دو در خارج شهر سمت شرقی و بقیه در نفس گواشیر است.

چهار حمام که [دارای] بنای عالی و بدیع بود نگاشته شده:

حمام گنج‌علی خان زیک در سنه ۹۹۰ در جنب بازار و میدان و کاروانسرای خود ساخته، تمام احجار آن مرمر است.[۲]

حمام مرحوم **محمداسمعیل خان** وکیل‌الملک قریب به‌بازار خود در سنه ۱۲۸۰ بنا فرمود.

دو درب حمام مرحوم **ابراهیم‌خان** ظهیرالدوله در سنه ۱۲۳۱[۳] جنب مدرسه و بازار خود ساخته.[۱۵]

حمام **مرتضی قلیخان** وکیل‌الملک حکمران کرمان، در سنه ۱۲۹۱[۴] در شهر

۱ـ در باب خاندان قلی‌بیگ رجوع شود به‌مقالهٔ نادر دوران در خاتون هفت قلعه.

۲ـ تاریخ بنای حمام گنجعلی خان نیز اشتباهی نوشته شده و گویا بر سنگی که بر سر در آن بود تاریخ بنا ثبت شده است. رجوع شود به‌مقالهٔ نگارنده: گنجعلی‌خان، مجلهٔ دانشکده ادبیات اصفهان، (سال ۱، شمارهٔ ۱ و ۲). و کتاب گنجعلی خان. مصراع تاریخ حمام: «کسی نداده نشان در جهان چنین حمام» و این برابر است با ۱۰۲۰ هـ / ۱۶۱۱ م. (گنجعلی‌خان، ص ۶۲).

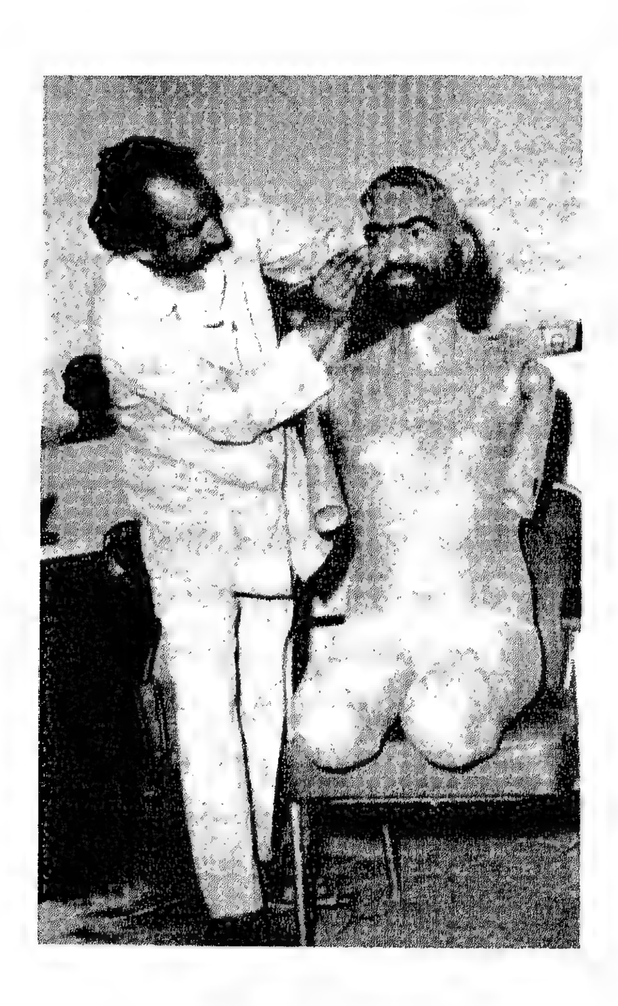
۳ـ ۱۸۱۶ م.

۴ـ ۱۸۷۴ م.

نزدیک ارگ ساخته، آب جاری از قنات موسوم به‌مستوره از میان آن می‌گذرد.[۱]

کاروانسراهای معمور این بلدهشت درب است

کاروانسرای مرحوم محمداسمعیل خان **وکیل‌الملک** والی کرمان در سنه [ ] بنا نهاد



مجسمه‌ساز مجسمه‌های حمام گنجعلیخان را می‌سازد

۱ـ آب قنات مستوره فعلاً افتاده و بائر است، ولی خودمن در صحن مسجد ملک با آن دست و روی شسته بودم.

و مرحوم مرتضی قلیخان وکیل‌الملک ثانی در سنهٔ ۱۲۸۷ به‌اتمام رسانید[1]، الحق بنائی رفیع و طرحی بدیع است.

کاروانسرای **گنج‌علی خان** زیک والی کرمان در سنه ۹۹۵(؟) بساخت، بنائی محکم و زرین است.

کاروانسرای **گلشن** از مداخل موقوفهٔ مرحوم گنجعلی خان زیک به‌سعی آقا عبدالباقی تاجر کاشانی در سنه [ ] به‌اتمام رسانید.

کاروانسرای **چهار سوق**، اغلب تجار مجوس در آن ساکن‌اند.

کاروانسرای **میرزا حسین‌خان** [اغلب سکنهٔ آن تجار فارسی هستند].[2]

کاروانسرای مرحوم **حاجی سید جواد** امام جمعه، تجار هنود سکونت دارند.

کاروانسرای مرحوم **حاجی آقاعلی** رفسنجانی، سکنهٔ آن مجوسیه و یهودان هستند.

کاروانسرای **خراسانی‌ها**.

[تیمچه‌ای در بازار وکیل‌الملک معروف به **تیمچه روس** حاجی غلامحسین مازار ساخته].

کاروانسرای کوچک که **تیمچه** میرزاعلی‌نقی، می‌ویند، عزب دفتر است.[3]

[تیمچه جنب کاروانسرای مرحوم حاجی سیدجواد].

تکایای این بلد از قراری است که عرض می‌شود

تکیه مرحوم **میرزا حسین وزیر** کرمانی، به‌این وسعت و علوّ عمارت در کرمان بل اغلب ولایات نیست. چون مدرّس و طلبه دارد جزو مدارس قلمی گردید، تقریباً سالی سیصد وپنجاه تومان حاصل موقوفات آن است.[4] [مدارس اوّل آن در زمان

۱ـ ۱۸۷۰ م.

۲ـ کاروانسرای میرزا حسین خان نزدیک قیصریهٔ ابراهیم خان است و مدتها متولی آن میرزا علیرضا حکیم بود. این از بناهای میرزا حسین خان راینی است (زمان کریم خان زند).

۳ـ مقصود میرزا علینقی مستوفی است که متولی قسمتی از موقوفه ماهان بود. صاحب خط و ربط و اهل کتاب بود. نوه او آقای نصیرالله سعید مستوفی ده دوازده جلد از کتب خطی او را به‌بنده مرحمت فرموده که به‌دانشگاه کرمان تسلیم کنم تا در کنار سیصد جلد کتاب اهدائی مرحوم مهندس محسن امیر ضبط شود.

۴ـ قسمتی، از تکیه وزیر محل دبستان ۱۵ بهمن سابق است.

قبل مرحوم آخوند ملا محمّدجعفر بوده‌اند، این اوقات جناب آقا شیخ مهدی بحرالعلوم[۱] پسر اکبر و ارشد آن مرحوم، مدرس آن مدرسه و تکیه‌اند].

ذکر تکایای آنجا موجب طول کلام است، همین قدر عرض می‌شود که مردم این شهر را اخلاص زیاد به‌حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام است، آنچه از تقیب مسموع شد در دو ماه محرم و صفر در تکایا و خانها و مدارس و کاروانسراها از هزار موضع متجاوز روضه خوانده می‌شود.

[صنایع]

از خصایص گواشیر حرفهٔ **شالبافی** است که شال آن را به‌همهٔ ایران و ماوراءالنهر و روم و عربستان و ترکستان می‌برند. تقریباً دوازده هزار کارخانه شالبافی می‌باشد که در هر کارخانه دو نفر مشغول نساجی هستند. آنچه شال در مشهد مقدس هم بافته می‌شود استاد آن کرمانی است و تار وپودش را از کرمان می‌برند.[۲]

دیگر **قالی** است که به‌خوبی آن در هیچ ولایت بافته نمی‌شود [از سنهٔ هزار وسیصد و پانزده تا چهار پنج سال حرفهٔ قالی‌بافی در کرمان به‌طوری ترقی کرد و رونق گرفت که تمام اهالی این مملکت از اعیان و خوانین و اعالی و اواسط و ادانی و غیره هرکس استطاعت و توانی و ده تومان در خود دید یک دستگاه و بیشتر برای جلب منافع بازنمود. اغلب دستگاه‌های شال‌بافی مبدّل به‌قالی شد، بسیاری ازمردم ترقی‌کرده صاحب مکنت وثروت شدند وتمام داد وستاد کرمان ومعاملات مردم آن سامان از تجار ترک و غیره منحصر به‌خرید وفروش قالی بود. از سنهٔ هزار وسیصد و بیست هجری تنزل نمود، خریداران دست‌ازتجارت قالی‌کشیده خیلی‌خسارت وضرر به‌مردم وارد آمد وکنون که حال تحریر این رساله است هنوز بازار کساد است].[۳]

و نیز از خصایص کرمان **جامِ زرد** است که به‌بعضی ولایات می‌برند، مصالح آن

۱ـ درباب بحرالعلوم و آخوند ملامحمد جعفر رجوع شود به‌فرماندهان کرمان ص ۷۲، و مقدمه تاریخ کرمان.

۲ـ در مورد شال و شالبافی در کرمان رجوع شود به‌مقاله نگارنده «شعر گلنار» در کتاب فردوسی و شکوه پهلوانی، و هم‌چنین فرمانفرمای عالم ص ۱۶۳ به‌بعد.

۳ـ درباب قالی کرمان رجوع شود به‌وادی هفت واد، فصل: روز بازار تاریخ، و از سیر تا پیاز، ص ۳۳.

برنج و مس و قلع و روی است. طریقهٔ ساختن آن را جز یک قبیله که موسوم به‌طایفهٔ روی‌گر اند کسی دیگر نداند.[۱]

[تنبیه]

بر اهل اطلاع مخفی نیست که بیشتر ابنیهٔ عالیه این مملکت از قسم بازار و میدان وکاروانسرا و حمّام و مسجد و مدرسه که این زمان در گواشیر معمور است از چهار خان ذیشان می‌باشد:

ـ اوّل گنج‌علی خان زیک که در زمان شاه عباس ماضی متجاوز از سی‌سال حکمران کرمان و مکران بود.

ـ دویم مرحوم ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار قوانلو، از هزار ودویست وهفده تا سنهٔ هزار و دویست وچهل به‌حکم خاقان غفران نشان[۱۷] فتحعلی شاه انارالله برهانه والی کرمان و بلوچستان بود.

ـ سیّم مرحوم محمّد اسمعیل خان وکیل‌الملک نوری که در زمان شاهنشاه[۲] به‌ایالت این دو مملکت اشتغال داشت، اگرچه آن مرحوم قلوب رعیت را خراب و ویران و قاطبهٔ متوطنین بلوک را پریشان و فقیر نمود، که شرحش انشاءالله به‌جای خود خواهد آمد، اما در آبادانی گواشیر کمال جهد را داشت و بِقاع خیر از قسم کاروانسرا و حمام و بازار که منفعت در او متصور بود بگذاشت [بنای آن مرحوم در شهر و بلوکات از سایر بیشترست، شرح ابنیه و سلوک آن مرحوم در جای خود عرض خواهد شد. الحق یومنا هذا اگر عشر آبادانی و بناهای مرحوم مبرور وکیل‌الملک را بخواهم در این اوراق متعرّض شوم از حیّز تحریر و حوصلهٔ نگارش بیرون است به‌طوری که هرگاه آثار و ابنیه آن مرحوم را ازکرمان بردارند این مملکت از صورت آبادی خواهد افتاد و در حکم بیابان است].

۱ـ مواد اولیهٔ جام زرد از کوه بهر آسمان کرمان بود و همان فلزات خاص، باعث اصلی ظرافت آن بود، بسیار نازک ساخته می‌شد و شکننده بود و معدن مس بهرآسمان به‌همین سبب به «معدن جام» معروف بوده است. آنقدر جام کرمانی لطیف بود که آدم وقتی در آن آب می‌خورد احساس می‌کرد که آب خنک‌تر از حد عادی است!

۲ـ مقصود ناصرالدین شاه است.

ـ چهارم مرحوم مرتضی‌قلیخان وکیل‌الملک، خلف اکبر آن مرحوم. ذکر تعمیرات و شرح سلوک آن مرحوم در تلو حکایات پدر مغفور هریک در محل خود مسطور می‌شود.

گواشیر را متجاوز از پنجاه و دو دکان **خبازی** است، تقریباً ثلث سکنهٔ شهر از قسم دهاقین و جولاهان و بعض از اربابان مزارع نان در خانهای خود طبخ می‌نمایند.

قبله این شهر شصت وسه درجه از قطب جنوبی به‌سمت مغرب انحراف دارد که محل فرو رفتن کوکب موسوم به‌قلب‌العقرب است.

نمک گواشیر را از نمکزار راین که بیست وپنج فرسخ مسافت دارد وگاهی نیز از نمکزار خبیص می‌آورند و از آنجا تا شهر بیست ودو فرسخ است. غالب اوقات قیمت نمک در شهر یک‌منِ تبریز یک عباسی است[۱۸].

خربزهٔ آنجا شیرین و معطر می‌شود خصوصاً مزارع شمالی شهر که میانهٔ بلوک زرند و حومه است و آن دهات راکویر گویند[۱]. مسلّماً خربزهٔ آنجا بهتر ازکاشان و قم است.

هلوی بزرگ لطیف شیرین دارد، غالب فواکه این بلد نیکو و ممتاز است. جمیع مأکولات متوطنین گواشیر از حول وحوش خود و سایر محال کرمان است مگر برنج و تنباکو که از فارس می‌آورند و شکر از هندوستان.

با اینکه برنج بلوک ارزویه کرمان‌الطف والذّ از برنج شیراز است لکن به‌قدر کفایت نیست[۲]، اگر صاحبان دهات جیرفت و نرماشیر و رودبار و اقطاع وکوشک در زراعت بیش از این اهتمام نمایند، برنج هم زیادتر ازکفاف مردم بلد و بلوک عمل خواهد آمد، مثل اینکه اکنون گندم و سایر حبوب به‌بنادر هندوستان و یزد می‌برند، برنج هم به‌اطراف حمل می‌کردند.

و امّا شکر، آنچه صاحب مُعجم‌البُلدان و نگارندهٔ عقدالعلی مورخِ کرمان می‌نگارند: از مکران و بندرِ **تیز** شکر بهر بلاد می‌بردند و اکنون هم جزئی نیشکری به‌عمل می‌آید ولی شکر نمی‌سازند، چنانچه اهتمامی در زراعت نی و ساختن شکر

۱ـ و آن را خربزه کویری گویند.

۲ـ در باب وجه تسمیه ارزویه در آخر کتاب ـ فصل ارزو، توضیح داده خواهد شد.

شود کما فی‌السابق به‌قدر کفاف کرمان بل همهٔ ایران عمل خواهد آمد. در بلوک جیرفت و رودبار هم ممکن است.

[ارگ]

در ذکر ارگ گواشیر که دارالحکومه است، سمت غربی شهر واقع است، یک در به‌خارج دارد و یک در به‌شهر. عوام کرمان آنجا را **باغ نظر** گویند، وجه تسمیه اینکه نظرعلیخان زند[۱۹] در زمان سلطنت کریمخان زند باغی آنجا ساخت و منزل نمود، بعد که تقی درانی به‌تغلّب مستولی گردید باروئی بر آن کشید. بعد از آن علی‌نقیخان یزدی آنجا را تعمیر کرده مسجد و خانهای بسیار بساخت.[۱] و پس از آن ابراهیم‌خان ظهیرالدوله ارگ را از سمت غربی وسیع نموده سوری محکم برگرد آن بکشید و دیوانخانهٔ عالی که مسمی به‌**باغ گلشن** است بساخت و خانهای متعدد و توپخانه و قورخانه بنا فرمود. کارکنان او از آن جمله محمد حسین‌خان قاجار نایب‌الحکومه و ابوالقاسم‌خان گرّوسی سردار و عامل بلوچستان در آنجا عمارات عالیه بنا نمودند. بعد از آن هرکس حکمران کرمان می‌شد بر عماراتش می‌افزود و به‌خرج دیوان می‌آورد. خان باباخان سردار، در سنه هزارودویست وشصت ونه[۲] باغی و عمارتی مرسوم به‌**باغ ناصری** و سربازخانه به‌اتمام رسانید[۳]. مرحوم محمّداسماعیل خان وکیل‌الملک تعمیرات کافی بر عمارات ارگ کرده و بنای عمارت شمالی دیوانخانه را نهاد [حالت حریر آن عمارت **هفت دری** معمور است و یک سمت آن به‌تکیه دولت باز می‌شود، مرحوم مرتضی قلیخان وکیل‌الملک میدانی وسیع و سردری رفیع و نقاره‌خانه‌ای بدیع بنا فرمود و خانه‌های عالی بساخت].

ذکر اشیائی که از گواشیر به‌سایر بلاد می‌برند.

شالِ تِرْمه، شال ساده و الوان، پتوی فرش الوان، روفرشی به‌انواع و الوان مختلفه،

۱ـ درباب باغ نظر، رجوع شود به‌نظر نگارنده در حاشیه فرماندهان کرمان ص ۱۹ و ۲۰ و ۵۵. و مقالهٔ «دیوان نظر در نظر اهل نظر» ـ هشت‌الهفت، و تذکره صفویه، صفحات متعدد.

۲ـ ۱۸۵۳ م.

۳ـ امروز وسط شهر محل دژبان است.

بَرَک لباس از هر رقم، عبای زمستانی و تابستانی، قالی ممتاز اعلی، پارچه که شبیه باغری تراکمه است[۲۰]، شال فَتّه‌دوزی و سلسله‌دوزی از قبیل پُشتی و لحاف و مخَدِّه و سوزنیِ سرِ حمام و غیره، پرده اطاق، سلسله‌دوزی، زین‌پوش و غیره غیرها، سینی‌پوش و یخدان‌پوش و غیره، جام زرد، [شال]، الحق بعد از کشمیر این صنعت شریف منحصر به‌این بلد است.

[اوضاع طبیعی شهر]

گواشیر در اقلیم چهارم واقع، بر ارباب اطلاع پوشیده نیست که کرمان بر دوشقِّ غیرمتساوی می‌باشد: شق شرقی که متصل به‌صحرای لوط فاصله کرمان و خراسان است از اقلیم چهارم، و شق غربی که متصل به‌خاک فارس است از اقلیم سیّم، وحدّ آن بندِ کوهی که از شمال غربی کرمان می‌آید از میانه بلوک شهر بابک و بلوک انار می‌گذرد و فاصله است مابین سیرجان و رفسنجان و قطع می‌کند میانهٔ اقطاع و بردسیر و جیرفت را، همچنین ساردویه را، و هکذا فاصله است و به‌خاک بلوچستان می‌رسد. بنابراین شهر بابک و سیرجان و اُرزویه و اقطاع و کوشک و صَوْغان و اِسْفَندقه و جیرفت و رودبار از آخرِ اقلیمِ سیّم است. اناروکوبنان و زرند وگواشیر و راوَر و خَبیص و بَردسیر و راین و ساردویه و بم و نرماشیر از اقلیم چهارم.

در همه جای این کوه که بر طول کرمان می‌گذرد آبادانی و باغات وزراعات و محل مرتع ایلات و حَشَم است. آنچه از این کوه در محال شهر بابک واقع است[۲۱] کوه راویز و میمَنْد گویند، و آنچه در خطهٔ سیرجان است پاریز و سوخته چال نامند؛ و آنچه در اقطاع باشد کوهِ شاه و سنگِ عشق خوانند؛ و هرچه در محال ساردویه است بَهْر آسمان و رمّان و بارچی و لُری نام دارد؛ و آنچه در شرقی جیرفت است جبال بارز معروف است، آنجا که به‌خاک بلوچستان می‌رسد کوه نَمداد گویند. هرقطعه این‌کوه به‌هر سمت که هست اسمی علیحده دارد ـ خوفاً لاطناب عرض نشد. انصافاً جَبَلی مبارک و بسیار خیر است، بیشترِ آبادانیِ بلوکات طرفین این کوه از آن است و تقریباً یکصد رودخانهٔ معروف ازچشمه‌سارهای این‌کوه جاری می‌شود و از هر رودی چندین بند بسته، و دهات معتبر دارد، هریک به‌جای خود انشاءالله

مسطور خواهد شد.[1]

در صحرای حوالی گواشیر **آهو** دارد خصوص میانه شهر و بلوک زرند و میانه قریه جوپار و باغین و نوع آهوی آن میش آهوست، چون درکرمان دو نوع آهو دارد: میش آهو و بز آهو، اصقاعِ ارزویه و جیرفت و نرماشیر و رودبار که گرمسیر است بز آهوست و سایر ارباع آن مَملکت میش آهو، و میش آهو از بز آهو بزرگتر و وحشتش بیشتر و جست‌خیزش زیادتر است.

وحوش آن گرگ و شغال و روباه و کَفْتار در صحرای حوالی گواشیر می‌باشد، و **طیورش** بیشتر کبوتر و باغرقرا و کلاغ سیاه که عرب کرکی گوید[2] و غُراب البَیْن ـ که زاغ نامند. و جبال قریب گواشیر در تلو قراء آن مذکور خواهد شد.

حصادِ جو مزارعِ حوالیِ[۲۲] شهر هفتاد روز بعد از تحویل آفتاب به‌حَمَل است و، گندم نود روز تخمیناً، حبوبات حومهٔ شهر سالی [ ] می‌شود و از اشیاء مُتکوّنهٔ جوف‌الارض چغندر و پیاز و تُرب و سیر و شلغم و سیب‌زمینی و یرآلمسی[3] و غیره عمل می‌آید.

گرمای این بلد، بدانکه «برومِتْر»[4] به‌زبان فرانسه اسبابی است که با آن تشخیص می‌دهند حرارت و برودتِ بَلد و فصول را، و برومطر به‌انواع است، و این قسمی است که در مملکت فرنسا و انگلتره[5] مستعمل است، به‌آن قاعده عرض می‌شود: همه‌ساله گرما و سرما به‌یکسان نیست، ولاکن گواشیر اغلب سنوات در منتهای گرما و برومطر را در برابر آفتاب که آونگ می‌کردند از ۴۷ درجه بالای صفر نگذشت و در

۱ـ سلسله جبال بارز عبارت از کوه میل فرهاد و آبسکوه و دوساری و خرپشت و طوهان و دشت کوچ که رودخانه شور از آن سرچشمه می‌گیرد و از بهادرآباد گذشته به جزموریان (موریاب ؟) می‌ریزد. زیارتگاه پنج تن در حدود میشپدام است و تم بندوک و تم نمرد و تم دهلی و تم خرگ و تم هزارمردی و تم گوگردی و تم کفتاری و تم سولوهی در این حوالی است که آثار تاریخی هم دارد. (تم = تمب، یادداشت حسین طیاری جیرفتی).

۲ـ کرکی باضم کاف، طائر کبیر اغبراللون طویل العنق و الرجلین ابترالذنب قـلیل‌اللـحم، یـأوی الی المـاء احیاناً. (المنجد)

۳ـ یرآلمسی را در بعضی دهات کرمان «گرَلْ مسیر» گویند. گویا کلمه ترکی است به‌معنی سیب‌زمینی، ولی البته غیر از سیب‌زمینی است، و معمولاً آن را ترشی می‌ریزند.

۴ـ Barometre = گرماسنج.

۵ـ انگلتره همان انگلستان است.

سایه که می‌آویختند از ۲۷ درجه تجاوز نکرد. اما در زمستان اغلب سنوات در منتهای سردی هوا، جیوه درجهٔ تحت صفر نزول نماید[۱].

آنچه آقا میرزا بزرگ طبیب ولد مرحوم آقا مهدی نواب تهرانی ـ که سالها در پاریس مشغول تحصیل علم بوده ـ می‌گوید در سنه تخاقوی‌ئیل مطابق ۱۲۹۰ ه[۲] جیوه از شدت سرما پنج درجه تحت صفر نزول نمود، مخفی نماند که اگر جیوه به‌درجهٔ شصت صعود نماید، از شدت حرارت، زیست محال است و آب را اگر در آفتاب گذارند فوراً بجوشد و حرارت بدن انسانی در حالت صحت به‌این قاعده ۳۷ درجه است و کم وزیاد شدن آن[۲۳] موجب مرض، در وقتی که جیوه به‌صفر برسد میزان سردی هوا بستن یخ است و اگر ده درجه جیوه از صفر نزول کند از شدت برودت زندگانی حیوان در آنجا ممتنع و محال است.

ذکر عدد نفوس بلد، عرض می‌شود که گواشیر در ازمنهٔ سابقه جمعیتش به‌مراتبِ شطاح ازین زمان بیشتر بوده، از آن جمله خواجه معین‌الدین مَیْبُدی نگارندهٔ تاریخ آل مظفر، و خواند میر صاحب روضة‌الصفا می‌نویسند در سنه هفتصد [ ][۳] در زمانی که سلطان احمدبن مبارزالدین از قِبَلِ برادرش شاه شجاع، پهلوان اسد خراسانی را در این شهر محصورکرده بود[۴] به‌سبب قحط و غلائی که در این بلد روی داده به‌حکم پهلون اسد در یک روز ۱۲۰ هزار نفر از مساکین این بلد را از اناث و ذکور اخراج کردند[۵]، و در سایر تواریخ نیز سخنانی چند است که معلوم می‌شود در ازمنه سالفه آبادنی و جمعیت این شهر بسیار بیش از این زمان بوده که نگاشتن آنها اطناب است، و اکنون که سنهٔ ۱۲۹۱ است آنچه کدخدایان محلات معلوم کرده‌اند ۴۰۲۲۸ نفر است.

۱ـ ارتفاع کرمان از سطح دریا ۱۷۵۴ متر است و دومین شهر ایران بعد از همدان، از جهت ارتفاع به‌شمار می‌رود.

۲ـ ۱۸۷۳ م.

۳ـ محاصرهٔ کرمان در زمان شاه شجاع قاعدتاً باید سنه هفتصد وهفتاد و پنج باشد. رجوع شود به‌حواشی تاریخ کرمان، ص ۲۱۹.

۴ـ درباب مناسبات پهلوان اسد و شاه شجاع، رجوع شود به‌مقالهٔ نگارنده تحت عنوان به‌عبرت نظر کن به‌آل مظفر، درکتاب خاتون هفت قلعه، ص ۲۰ـ۶۰.

۵ـ روضة‌الصفا، چاپ سربی، ج ۴، ص ۵۴۳، و ظاهراً اغراق است.

پوشیده نماناد که رعیّت کرمان مردمی مظلوم و جبون‌اند و هنگام تعیین عدد نفوس به‌توهم اینکه شاید کثرت آن سبب تحمیلی شود کمتر از واقع قلمداد می‌نمایند، خصوص بلوکات که کمتر از نصف می‌گویند، عُمّال و مباشرین هم به‌خیال اینکه هرچه مردم[۲۴]کمتر است احتمال مداخل عامل کمتر است لهذا کمتر از آنچه هست قلمداد می‌نمایند. به‌زَعْمِ من بنده، عدد نفوس این بلد با دهات آن تا سه‌فرسخ ازگواشیر دورکه در جزء ۴۰۲۸۸ نفر نیست، شصت هزار نفر می‌شود[۱]. و اهل این بلد جز ۲۰۰ خانوار مجوسی مذهب ـ که اغلب رجال آنها به‌فلاحت و زراعت مشغولند ـ قاطبهٔ متوطنین این بلدهٔ فاخره الحمدلله رب‌العالمین از شوایب جبر واعتزال‌وتشبیه‌وتعطیل‌ونصب مصون ومحرومند وشیعهٔ اثنی‌عشری می‌باشند، بر سه طریقه: اول متشرعین که بیشتر از سایرینند، ثانی شیخیه، ثالث نعمةاللهیه.

[**عدد نفوس** این بلد که در زمان حکومت مرحوم مرتضی قلیخان وکیل‌الملک ثانی و ایالت نواب اشرف والا سلطان حمید میرزا ناصرالدوله معین کرده‌اند و کدخدایان محلات مأمور به‌تعیین و تشخیص بوده، روزنامه و صورت داده‌اند الی دهات دوفرسخی شهر جملتان به‌طور تخمین:

۵۹۱۵۰

مرد ۲۹۵۰۰۰ زن ۲۹۶۵۰]

[اشراف و اعاظم گواشیر]

چون والی ولایت سایهٔ پادشاه و سلطان ظل‌الله است اوّل ذکر حکمران می‌شود [چون مؤلّف این کتاب در زمان حیات مرحوم مغفور مرتضی قلیخان وکیل‌الملک خلف اکبر مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل‌الملک این اوراق را نگاشته و یومنا هذا

۱ـ جمعیت شهر کرمان در ۱۳۳۲ ش / ۱۹۵۳ م حدود پنجاه هزار نفر بوده است (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۸، ص ۳۱۷)، در سرشماری ۱۳۳۵ ش / ۱۹۵۶ م به ۶۲۱۵۷ نفر رسیده و در ۱۳۴۵ ش / ۱۹۶۶ م به ۸۵۴۰۳ تن و در ۱۳۵۵ ش / ۱۹۷۶ م. ۱۴۰۷۶۱ تن و در ۱۳۶۵ ش / ۱۹۸۶ م. ۲۵۷۲۸۴ تن و در سرشماری ۱۳۷۰ ش / ۱۹۹۱ م. به ۳۱۱۶۴۳ تن رسیده است ـ و هرسال‌رو به‌افزایش است. ولی جمعیت استان هرگز از یک میلیون و نیم تن تجاوز نکرده. اگر درست باشد یک میلیون افغانی بعد از سقوط افغانستان به‌کرمان و بلوچستان آمده باشند، جمعیت این استان درست دو برابر شده و در واقع تهاجم محمود افغان، توسط احفاد او خیلی ملایم عملاً بعد از دویست و پنجاه سال صورت گرفته است. این مسأله مشکلاتی اجتماعی پدید آورده که جای گفتگوی آن این‌جا نیست. در آمارگیری ۱۲۹۱ هـ / ۱۸۷۴ م. جمعیت کل استان کرمان دویست و چهل و یک هزار نفر بوده است. (ماه و خورشید و فلک، ص ۳۹۲).

خیلی تغییرات و تبدیلات نسبت به‌آن زمان روی داده، نگاشتن حالات پیشینیان چندان برای اهل این زمان مفید نخواهد بود لکن حکمران این اوقات ذکرش موجب نگارنده است(؟) لهذا همان وقایع قبل را عرض نمود و در هر مقام حال تحریر متن مطابق نسخهٔ اول که سنهٔ ۱۲۹۳[۱] هجری بوده].



محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملک نوری ـ او به‌صد سال هم نرسید

(فوت ۲۸۴ ه/۱۸۶۸ م.)

۱ـ حدس من این است که مؤلف از محمد اسماعیل خان تعریفی نکرده، بل به‌شرحی که در مقدمه گفتیم انتقاد شده، و فرزند او، یا محررین و کاتبین بعدی که در دستگاه وکیل‌الملک دوم و بچه‌های آنها ـ مثل سردار نصرت بوده‌اند ـ آن نکات را نه‌تنها حذف کرده، بلکه خلاف نظر مؤلف چیزهایی افزوده‌اند. با همه اینها، ضبط عین آنها لازم است، و کدام کتاب تاریخی است در ایران که از حذف و اضافه و تغییر و تبدیل مصون مانده باشد؟

جناب مرتضی قلیخان وکیل‌الملک خلف اکبر مرحوم محمد اسمعیل‌خان وکیل‌الملک، و این وکیل‌الملک را آثار و ابنیهٔ خیر در شهر کرمان زیاد است، الحق حکمرانی سلیم‌النفس و آرام است.

[آن مرحوم چون رشد و قابلیت و انصاف پسر بزرگ را مشاهده کرد تمام مایملک خود را حتّی‌الوَتَد فِی‌الجِدار[1] به‌ایشان مصالحه فرمود، بعد از انتقال پدر به‌فاصلهٔ هجده ماه حکمران کرمان و بلوچستان گردید. الحق بانی عدل و انصاف و ماحی جور و اعتساف است. تفصیل آن در تاریخ مفصلاً عرض خواهد شد. در اینجا مختصری از مجدو سخاوت و عفو و سیاست آن جناب به‌حَیّزِ تحریر می‌آید: از سخاوت آن بزرگوار همین بس که آن جناب، کلی اندوختهٔ موروثی را وقایهٔ کرمان وکرمانیان فرمود و معادل سالی چهل هزار تومان متجاوز حاصل و ارتفاعِ املاک را نیز به‌ارباب استحقاق بذل می‌فرماید و اکنون مبالغی مقروض است.

از عفو اغماض ایشان اگر مصنف پنجاه کتابِ حجیم بنگارد عشری از اعشار و اندکی از بسیار آن را نتوانند به‌حیّز تحریر درآورد. در زمان حکومت حاجی شهاب‌الملک غالب اهل این مملکت از اعالی و ادانی از طبقهٔ عمال و غیره حقوق احسان مرحوم وکیل‌الملک را به‌عقوق عصیان مبدل کرده شب و روز لیلاً و نهاراً، سِرّاً و جِهاراً، حضوراً و غیاباً در مقام ضرر و اخلال امور و تخفیف‌شأنِ آن‌جناب بودند و خُسرانِ متکاثر و صدمات متواتر وارد آوردند. و آن‌جناب در زمان حکمرانی به‌هر نحو که می‌خواستند از آنها مکافات نمایند وکیفر کنند قادر بودند، به‌جای جرم و خطای آنها لطف و سخاوت و بخشش و عطا فرمودند[2] به‌طوری که آنهایی که خلاف و خیانتی نکرده بودند نادم و پشیمان بودند که اگر ما نیز گناهی و خلافی مرتکب شده بودیم وسیلهٔ معاش (؟) بود. از خدمات آن‌جناب به‌دولت ابد مدت در تاریخ تأریج[3] می‌شود، دو فقرهٔ آن در اینجا مسطور می‌گردد:

۱ـ یعنی: حتی میخ که بر دیوار کوفته باشند.

۲ـ حدس من آن است که مقصود شکایات امثال میرزا ابوالحسن کوبنانی بوده باشد که تفصیل آن را در جای دیگر باید جست. میرزا ابوالحسن خودش یک تاریخ قابل اعتنا درباب این شکایات نوشته که نسخه آن نزد خاندان روح‌الامینی کوبنانی هست. (رجوع شود به‌فرمانفرمای عالم).

۳ـ تأریج، برانگیختن و تحریک کردن، و اوراجه: درست ساختن. (**منتهی الارب**).

ـ اوّل آنکه بندر چابهار که از مُعظم بنادر است و بعد از زمان سلاطین قاوردیهٔ سلجوقیه هرگز به‌تصرف کرمان نبود تسخیر و تصرف کردند.

ـ دویم قلعه کوهک که حِصْنی رزین و مأمن بلوچان بی‌دین بود، قهراً و قسراً مفتوح نمودند. ابنیه عالیه که در شهر و بلوک کردند اگرچه افزون از حوصله این رساله است، انشاءالله در جای خود مرقوم خواهد شد. ملاحظه کنندهٔ این اوراق نپندارد که به‌قاعدهٔ خوش‌آمدگویان به‌تکلیفات مستعار منشیانه عرض می‌کنم، حاشا و کلّا ـ کسانی که این نوع مرقعات[1] را می‌نگارند یا مأموراند، یا به‌جهت جلب منفعت سخنشان مشوب بشائبهٔ غرض است؛ من بنده مأموریتی در نگاشتن از هیچکس ندارم و غرض از تحریر جز اطلاع اولوالالباب نیست و آنچه مرقوم گشته حقیقت صرف است] آن‌جناب را شش پسر است، میرزا فتحعلی‌خان، ابراهیم خان، محمّد مهدی‌خان، رستم‌خان، محمدرضا خان، میرزا حسین‌خان.[2] جناب

۱ـ شاید هم مرقومات؟

۲ـ میرزافتحعلی خان پسر وکیل‌الملک، اغلب در تهران بود. میرزا حسین خان، عدل‌السلطنه و سردار نصرت لقب داشت و سالها به‌قول شیخ یحیی، جملة‌الملک کرمان محسوب می‌شد و رئیس قشون کرمان بود، (درباب شرح حال او رجوع شود به‌مقدمهٔ نگارنده بر آثار پیغمبر دزدان، چاپ پانزدهم ص ۷۷ به‌بعد)، محمدرضا خان، عدل‌السلطان لقب گرفت.

محمداسمعیل خان وکیل‌الملک به‌واسطه‌ای به‌خاندان سلطنت نیز منسوب می‌شد و قضیه از این قرار بود: «اولین زن عقدی ناصرالدین شاه که در ایام ولیعهدی در تبریز با او ازدواج کرد گلین خانم دختر احمدعلی میرزا پسر فتحعلی شاه بود. گلین خانم مزبور خواهری بسیار زیبا و دلربا داشته موسوم به‌پروین خانم که در ازدواج میرزا هاشم خان نوری اسفندیاری پسر میرزا رحیم خان همشیره‌زادهٔ محمداسمعیل خان وکیل‌الملک بوده است. میرزا هاشم خان در زمان محمدشاه غلام بچه اندرون بود، پس از آن پیشخدمت شده و سپس داخل نظام گردیده است.

مخدره عیال میرزا هاشم خان با سفارت انگلیس روابط خصوصی پیدا می‌کند و کم‌کم در سفارتخانه منزلش می‌دهند، حتی هنگامی که سفارت به‌ییلاق می‌رفته برای خانم هم چادر مخصوص در سفارتخانهٔ قلهک می‌زنند و میرزا هاشم خان را منشی سفارت می‌کنند.

ناصرالدین‌شاه ازوضعیت خواهر گلین‌خانم درسفارت انگلیس سخت عصبانی‌می‌شود و به‌میرزا آقاخان صدر اعظم دستور می‌دهد که هرطور هست آن زن را از سفارت انگلیس بیرون بیاورند ودراین باره مکاتبات فراوان شده است ولی سفارت انگلیس از هاشم خان شوهرش که منشی سفارت بوده حمایت می‌کند.

سلطان حسین میرزا برادر خانم که از شهرت این معنی و شماتت مردم به‌تنگ آمده بود اول از علمای روحانی برای این عمل استفتاء کرد، سپس یکی از دوستانش را واداشت که خانم را برای ناهار دعوت کند، همین که خانم به‌آن منزل رفت، گرفتند و حبسش کردند. میرزا آقا خان کلیهٔ این داستان را به‌عموم

←

وکیل را سه برادر است:

ـ اول حاجی محمدخان[۲۵]. مرحوم وکیل‌الملک او را به‌پاریس فرستاد خط و زبان فرانسه را در مدت توقف واقف شد. سه ماه قبل از انتقال پدر بی‌مثال ـ

←

سفارتخانه‌های خارجه مقیم تهران می‌نویسد که وزیر مختار انگلیس خواهر زن شاه را به‌سفارت برده و نگاهداشته است.

پس از حبس کردن زن میرزا هاشم خان، وزیر مختار انگلیس به‌این موضوع اعتراض نموده سؤال و جوابها کرد و این رشته را به‌جائی رسانید که ترک مراوده نموده بیرق سفارت را انداخت.

اولیای دولت به‌توسط وزیر مختار فرانسه پیغام دادند که اگر میرزا هاشم خان میل دارد در تهران بماند چهارصد تومان مواجب دوسالهٔ او پیش دیوان است که برات آن صادر شده است و میرزا آقاخان در نامه‌ای تصریح می‌کند که اگر میرزا هاشم خان بیاید سرِ خدمت خودش از برای اطمینان او من کاغذی به‌خط خود می‌نویسم و مهر می‌کنم و قسم در آن کاغذ یاد می‌کنم که به‌او اذیتی وارد نیاید به‌شرط اینکه تعهد نماید که پس از بیرون آمدن از سفارت الزامی بدهد و تعهد نماید که زوجهٔ خود را حفظ نماید و نه خودش به‌جاهای نامناسب او را ببرد و نه بگذارد خودسر به‌جاهای نامناسب برود. اما به‌این قرارها وزیر مختار راضی نشد و ترک مراوده کرد. آنطور که در نامهٔ میرزا آقاخان نوشته شده است: عمدهٔ تکلیف وزیر مختار این بود که زن میرزا هاشم خان با آن تفاصیل و آن شهرتها و آن‌طور اطلاعی که علمای این بلد از احوال او بهمرسانیده بودند و آن استفتاء‌ها و استشهادها که نوشته و مهر کرده بودند به‌حکم اولیای دولت به‌میرزا هاشم خان تسلیم شود که به‌سفارت ببرد». (سیاستگران دوران قاجار، خان ملک ساسانی، ص ۳۶).

خاندان وکیل‌الملک در کرمان از خانواده‌های وسیع و معتبر است و به‌بعضی از شعب آن اشاره می‌شود: محمد اسماعیل پسر فتحعلی‌خان نوری بود، از مرتضی قلی‌خان پسرش فتحعلی‌خان و محمد مهدی خان و ابراهیم‌خان و هاشم خان و میرزا حسین خان (سردار نصرت) و محمدخان باقی ماندند. حسن خان مرآت اسفندیاری (متوفی آبان ۱۳۲۶ ش / ۱۹۴۷ م.) و عبدالله خان عدل‌السلطنه نمایندهٔ دوره ۱۵ از سیرجان فرزندان سردار نصرت بودند و محسن‌خان و میرزا مهدی‌خان فرزندان مرآت اسفندیاری هستند.

برادر محمد اسمعیل خان موسوم به‌محمد مهدی فرزندی به‌نام فتح‌الله‌خان داشت که پسرانش محمدحسین خان و میرزا عبدالله خان بودند. یک دختر او کوکب خانم زن موسی خان قاجار شد که ابوتراب خان مستعان‌الملک و حاج صدق‌الملک پیشکار یکی از فرزندان ناصرالدین شاه (خاطرات صدرالاشراف) و میرزا فتح‌الله خان فرزندانش بودند. دختر دیگرش خانم بزرگ همسر محمدتقی خان قاجار پسر ظهیرالدوله شد و فرزندانش عبارت بودند از عبدالرضاخان رکن‌الممالک و علیقلی خان. دختری نیز داشت که با ناصرالدوله (عبدالحمید میرزا) ازدواج کرد و سرتیپ فیروز و نصرالدوله فرزندان اویند.

از محمد حسین خان پسر فتح‌الله خان، محمودخان و یک دختر به‌نام رخساره باقی ماند، فرزندان محمودخان، میرزا حسین خان و قاسم خان و محمدخان و احمدخان نوری بودند و رخساره خانم یکبار به‌عقد ناصرالدوله و بار دوم به‌عقد رکن‌الممالک (عبدالرضاخان) درآمد و از او حبیب‌الله خان رکن‌السلطان و دو دختر باقی ماند. (ناصرالدوله یک زن رفسنجانی هم داشت که معروف به‌پنبه بود و او را طلاق گفت (فرمانفرمای عالم ص ۴۵۲).

یکی از دختران محمد اسمعیل خان زن میرزا غلامحسین خان پسر آقا ابراهیم (از طایفهٔ میرزا حسین‌خان راینی) شد و بالنتیجه اولاد و احفاد او به‌نام وکیلی میرحسینی شهرت یافتند.

رحمةالله‌الملک المتعال ـ مراجعت کرد. بعد از فوت وکیل‌الملک اول برحسب استدعای مرتضی قلیخان وکیل‌الملک و لیاقت خود مشارالیه در جزو پیشخدمتهای حضور همایونی منسلک گردید.

ـ دویم علیخان. ـ سیم ولیخان.

محمد حسن خان نوری نایب‌الحکومهٔ کرمان است، مردی بسیار معقول و با لیاقت است و جمیع قلوب اهل کرمان به‌او راغب و مایل است.

میرزا سیدرحیم پسر مرحوم میرزا علیرضای تفرشی شغل وزارت کرمان را دارد. مردی آرام و عاقل است. میرزا سید کاظم پسر او نیز در دفتر کرمان مستوفی است. میرزا سید علی برادر میرزا سید رحیم مذکور است، محاسب و لشکرنویس کرمان ومقیم دارالخلافه ناصره است. میرزا عبدالله نیز برادر میرزا رحیم است، سررشته‌دار قشون کرمان، در کرمان اقامت دارد.

[علماء]

پوشیده نماناد چون این اشخاص متعلق به‌حکومت بودند در جزو اسم حکمران نوشته شد، سایر معارف شهر کرمان از هر سلسله و قبیله بعد از علما اسم هریک در جای خود خواهد آمد و معارف بلوکات در ذیل تفصیل هر بلوک معروض می‌شود. چون سلسلهٔ علما[۲۶] و فضلا خادم شریعت مطهره‌اند لهذا بر سایر اعاظم مقدم می‌دارم.

نام نیکی گر بماند زآدمی به که زو ماند سرای زرنگار[۲۷]

جناب **حاجی آقا احمد** خلف مرحوم حاجی‌علی کرمانی که در سلک تجار منسلک بود و در رفسنجان ضیعتی داشت، جناب معظم‌له با اینکه از خانوادهٔ علم نبود در زمان صبی‌کیاست و فراست از وجنات احوالش ظاهر و آثار ورع و تقوی از ناصیهٔ مبارکش هاید، در یزد و کرمان بنای تحصیل راگذاشته به‌اندک زمانی است از نحو و صرف و معانی بیان و منطق و هیئت ـ زاولین همه اکمل زآخرین همه افضل ـ گردیدند. میل تحصیل فقه و اصول نموده در آن فنّ شریف گوی سبقت از همگنان ربوده، اهل خبره بر اجتهادش قائل شدند، به‌این اقتناع ناکرده به‌عتبات عالیات

مشرف، هشت سال در خدمت مرحوم شیخ محمدحسن صاحب جواهرالکلام مشغول مباحثه فقهی و اصول بود، شیخ مرحوم در اجازهٔ اجتهاد، ایشان را بر همهٔ فقهای زمان رجحان دادند. به‌وطن معهود مراجعت کرده مدتها به‌قضاوت و تدریس اشتغال فرمود. وحید دهر و فرید عصر می‌باشد. در تقوای ایشان همین بس که دشمنان و بدخواهان انکار پرهیزکاری آن‌جناب را نداشته‌اند. الحمدلله مالک ضیاع و عقار کلی می‌باشد. از جمله مزرعه‌ای خود ایشان در رفسنجان احداث موسوم به‌حسینیه کردند. از مرحوم اسمعیل خان قاجار که ارباب رفسنجان بود[۲۸] شنیدم که آن مزرعه متجاوز از پنجاه هزار تومان قیمت دارد. سوای آن هم رقباة متعدّده احداث و ابتیاع فرمود، رئیس متشرّعین کرمان و احکامش در تمام ایران مطاع و نافذ بوده.

چهار پسر بزرگ از آن‌جناب باقی‌اند[۱]: اکبر و اعلم و اول مرحوم **حاجی شیخ ابوجعفر** در خدمت پدر بزرگوار تحصیل علوم نموده از ایشان و آقا شیخ باقر اصفهانی اجازهٔ اجتهاد گرفتند. در زهد و تقوای ایشان شبهتی نیست [مرجع خاص و عام، و احکامش در همهٔ بلدان ایران مطاع، سالها در کرمان صاحب مسند قضاوت بود.

دویم **جناب حاجی شیخعلی** پسر مرحوم حاجی آقا احمد نورالله مضجعه، یومنا هذا در کرمان تالی و ثانی پدر بزرگوار و برادر مهتر خود مرحوم حاجی شیخ ابوجعفرند، الحق مردی متدین و اهل تقوی است. زهد و پرهیزکاری ایشان را احدی انکار ندارد، همین بس که در این مدت عمر مالک حبّه و دیناری نیست. اغلب اوقات مقروض است. گذران امر معاش آن‌جناب منحصر به‌همان جزئی حاصل ملک موروث می‌باشد. در نهایت سختی می‌گذرانند. دخیل در امور موقوفه

۱ـ پسران حاج آقا احمد پنج تن بوده‌اند: حاج آقا ابوجعفر متولد ۱۲۵۸ (۱۸۴۲ م.) و متوفی ۱۶ محرم ۱۳۱۴ ق. (۲۸ ژوئن ۱۸۹۶ م). حاج شیخ علی که در ۱۲۹۷ هـ / ۱۸۸۰ م. در عتبات بود و در ۱۳۰۴ ق. ۱۸۸۶ م. به‌کرمان بازگشت، حاج آقا حسین متولد ۱۲۶۸ هـ / ۱۹۲۱ م. که در مکه و عتبات تحصیل کرد و در ۱۳۰۹ هـ. ۱۸۹۱ م. به‌کرمان باز گشت و در ذی‌قعدهٔ ۱۳۱۳ ق. آوریل ۱۸۹۶ م. درگذشت، حاج آقا حسن متولد ۱۲۶۲ هـ / ۱۸۴۶ م. که اغلب مقیم رفسنجان بود و بالاخره شیخ یحیی احمدی مؤلف فرندهان کرمان متولد ۱۲۸۷ هـ/ ۱۸۷۰ م. و متوفی ۱۳۳۹ هـ/ ۱۸۴۶ م. درباب شرح حال آنان رجوع شود به‌فرماندهان کرمان ص ۲۹۶.

و غیره نمی‌شوند. تمام مایملک آن جناب قابل نگارش نیست. برخلاف سایر علماء کرمان که دارای آلاف و الوف متعدده هستند و خود را جانشین امام(ع) می‌دانند، هر شبی هزار نفر فقراء گرسنه می‌خوابند و هیچ به‌مخیلهٔ آقایان نمی‌گذرد و نمی‌گویند این دولت و مکنت از کجا آمده، کثرالله امثالهم].

آخوند ملامحمد صالح، با اینکه ملازاده نیست، در کرمان و اصفهان تحصیل فقه کرده اجازهٔ اجتهاد گرفته صاحب مسند قضاست، چون در بلوک زرند املاک تحصیل کرده بعضی اوقات آنجاست[۲۹].

جناب آقای **آقا باقر** خلف مرحوم آخوند ملاعلی اَعْمیٰ که اصلش از دهات خراسان بوده نشو ونما در اصطهبانات فارس کرده در زمان حکمرانی مرحوم ظهیرالدوله ابراهیم‌خان قاجار به‌کرمان آمد. چون مرحوم آخوند در دوسالگی به‌هر دو چشم اعمی شده بود و بعضی از رئوس مسائل اصول را نیکو آموخته بود و اغلب مسائل فقهیه را طوطی‌وار حفظ نموده، چون به‌کرمان آمد خود را مجتهد گفت و چون در نظرها طرفه بود که کور عالم و باسواد باشد اغلب مردم از او احترام می‌کردند و بر مسند قضاوت جای داشت و مثلی درکرمان مشهور است که «آخوند ملاعلی به‌پشیزی حکم مشیزی می‌دهد»! و مشیز اسم قریه‌ای از قراء معتبر بلوک بردسیر است. آقا باقر مذکور اکنون صاحب مسند است اما به‌هیچوجه احتیاطی در دادنِ حُکم به‌غیرِ ما اَنْزَلَ‌الله ندارد.

مرحوم **میرزا اسمعیل شیرازی** که مستوفی دیوان همایون بود و در حکومت مرحوم فضلعلی‌خان قراباغی کرمان به‌وزارت آنجا مأمور بود. در فترت شاهنشاه مبرور مرحوم ـ اَلْبَسَه اللهُ مِنْ حُلَلِ‌النور انارالله برهانه ـ در خانهٔ همین آخوند ملاعلی در ذیحجهٔ سنهٔ ۱۲۶۴[۱] آن بیچاره به‌تحریک پسرهای مرحوم آخوند به‌قتل رسید. شرح آن را سپهر فضل و ادب در ناسخ‌التواریخ و مرحوم لله‌باشی در روضة‌الصفای ناصری نگاشته‌اند و من بنده نیز در همین کتاب به‌جای خود مرقوم خواهم کرد. [جناب آقا باقر درکربلای معلی تحصیل علوم فرموده یومنا هذا در کرمان اعلم علماء این بلد می‌باشند، مردی متقی و با سلوک‌اند. احترامشان از سایر علمای

---

۱ ـ ۱۸۴۸ م.

کرمان بیشتر و احکام ایشان مطاع است].

جناب آقا باقر را چهار برادر است، سه که مهترانند معلوماتی ندارند، برادر کهتر[۳۰] موسوم به **آقا صادق** در عتبات عالیات تحصیل فقه کرده، خدمت مرحوم حاجی ملاهادی الهی دیده،گاهی محل رجوع مرافعات می‌باشد و خلاف ترتیبی از او در مرافعات کمتر دیده شده ولاکن در هر علمی که ربط ندارد تصرف بی‌مأخذ می‌کند: مدّعیِ علم مغناطیسی و علومات مستعملهٔ اروپا می‌شود.

شبی در خانهٔ مرحوم کلانتر مهمان بودیم و جمعی از علماء و اشراف تشریف داشتند ـ از آن جمله آخوند ملامحمد صالح مجتهد و آقای امام جمعه و آقا میرزا حسین. سخن از تاریخ در میان آمد، آقا صادق می‌گفت از رفع عیسی تا بعثت حضرت رسول(ص) سی وچهار هزار سال است و اصراری بر این مطالب می‌کرد و قَسَمها می‌خورد. هرچه من بنده و سایرین می‌گفتیم که از تواتر خبر و توالی سِیَر واضح و مبرهن است که ششصد سال و اندسال بیشتر نیست، او بر اصرار اینکه ۳۴ هزار سال است می‌افزود. خلاصه از این مقوله تصرفات بی‌مأخذ در همهٔ علوم می‌کند که نوشتن همه اطناب است.

آخوند ملاحسین، اصلش از خطهٔ گنجه، در زمان طفولیت که جنود روس گنجه را تسخیر کردند با پدر جلاء اختیار کرده به‌عتبات توطن کردند، خدمت مرحوم شیخ احمد و آقا سید کاظم اعلی‌الله مقامهما رسیده، در سنه ۱۲۶۰[۱] با هاشم آقای سرکردهٔ سواران‌گنجه به کرمان[۳۱] آمده خدمت مرحوم آقای حاجی محمدکریم‌خان اعلی‌الله مقامه رسیده و تحصیل معارف می‌نمود. از معتقدین شیخیة است، اکنون سنین عمرش قریب ثمانین است، در سلسلهٔ شیخیه کمال احترام را دارد.

آقا شیخ محمد، نبیرهٔ شیخ نعمت‌الله بحرینی که امام جمعهٔ کرمان بود، خدمت مرحوم حاجی محمد کریم‌خان تحصیل علم کرد. کفیل مرافعاتی که مابین شیخیهٔ کرمان می‌شود می‌باشد.

آقا سید عباس، از شاگردان مرحوم حاجی سید جواد بود، در اصفهان نیز تحصیل فقه کرده، ایشان نیز مدعی اجتهادند، سیدی صادق و خالی از ورع نیست،

۱ـ ۱۸۴۴ م.

به‌دختر داماد جناب حاجی آقا احمد است.

آخوند ملاعلیرضا، برادرزادهٔ آخوند ملامحمد که ملقب به‌هدایت علی‌شاه[۱] و شیخ طریقهٔ نعمةاللهیهٔ کرمان بوده است، مردی با جودت ذهن و صاحب قوهٔ حافظه و لافظه، از معتقدین سلسلهٔ نعمةاللهیه است.

آقا محمد، پسر ملا عبدالله خراسانی می‌باشد، چندی در عتبات و اصفهان مشغول به‌تحصیل فقه بوده و بر اجتهاد خود معتقدند و به‌ندرت مرافعه را هم دخیل می‌شوند.

آخوند ملاهادی و میرزا غلامرضا، این دو نیز مدعی اجتهادند و طالب ارباب رجوع، دو سه ماهی است ملاهادی در بلوک خبیص قضاوت دارد.

آقای **حاج محمد رحیم خان** خلف اکبر و اعلم مرحمت دثار حاجی محمد کریم خان قاجار ـ که آن مرحوم از شاگردان مرحوم آقاسید کاظم رشتی طاب‌ثراه و آن‌جناب از شاگردان شیخ احمدبن زین‌الدین احسائی نورالله مضجعه بود که سلسلهٔ شیخیه به‌او منسوب است ـ می‌باشد.

مرحوم **حاجی محمد کریم‌خان** قدس‌الله سرّه سیصد کتاب متجاوز در حکمت و حدیث و اصول و فقه و نحو و صرف و نجوم و هیأت و منطق و بدیع و عروض و سایر علوم تصنیف فرمودند و کتاب نصرةالدین را در ردّ ایرادات «پادری» انگلیسی نگاشتند و الزام‌النواصب را در ابطال مذهب تسنن مرقوم کردند.

منت خدای را که خلف آن مرحوم دارای همهٔ علوم پدر می‌باشد. فحلی گران‌مایه و نحریری بلندپایه است. در فن شعر و انشاء مسلّم مَهَرهٔ زمانند و خط تحریر را به‌سیاقی خوش و طرزی دلکش می‌نگارند و سر سلسلهٔ شیخیه می‌باشند. چند برادر دارند، مهتر آنها:

محمد خان که والدهٔ ایشان صبیهٔ مرضیهٔ[۳۲] غفران پناه محمدقلی میرزای ملک آراست. ایشان نیز در حکمت مرحوم شیخ احمد مربوط و از سایر علوم مضبوط گردیده‌اند.[۲]

۱ـ شیخ محمد هدایت علی شاه از بلوک کوهبنان بوده (ریاض السیاحه).

۲ـ بعد از حاج محمد کریم‌خان ریاست شیخیه ظاهراً به‌محمدخان محول شده است و شیخی‌های حاجی



خانه امام جمعه کرمان در محله زریسف، مرکز فعلی دانشگاه کرمان

←

محمد رحیم خانی به‌همین مناسبت راهی برای خود دارند. حاج محمدکریم خان در وصیت نامه به‌علت انتخاب نفر دوم اشاره‌ای دارد. یک نسخه خطی از این وصیت نامه را لطفاً آقای غلامحسین بیگدلی مصحح مختارنامه و محقق فاضل به‌بنده لطف کرده‌اند.

میرزا جلال‌الدین امام جمعه پسر مرحوم **حاجی سیدجواد** که اصلاً مردم شیراز، به‌سبب رفاقت هلاکومیرزا پسر شجاع‌السلطنه در سنهٔ ۱۲۴۶[۱] به کرمان آمده، مقارن آن حال شیخ نعمةالله بحرینی که امام جمعهٔ کرمان بود بمرد و جناب حاجی به‌امام جماعت قیام نمودند.[۲] حکیمی فاضل و فقیهی عادل بود، نقض قاعدهٔ کلی کرده بود، زیراکه امام جمعه و شیخ‌الاسلام و صدرالعلماء و ملاباشی در هر ولایت که بوده و هست بی‌سواد بوده و هستند! و آن مرحوم کمال فضل را داشتند. ذوفنون کامل بودند و در زمان حیات احترامشان از سایر علمای این بلد بیشتر بود، در سنهٔ ۱۲۸۷[۳] وداع عالم فانی را نمودند. مقبرهٔ ایشان در خارج شهر زیارتگاه خاص و عام است. ولد اکبر آن مرحوم جناب معزی‌الیه[۴] مردی محترم و به‌امامت جمعه مشغول و املاک موقوفه زیادی را دخیل وکفیل بودند [در سنه [ ] در ماه رمضان داعی حق را لبیک اجابت فرمود] جناب، **میرزاحسین** اخ اعیانی آن مرحوم می‌باشند [مخفی نماند که مادر این دو خلف مرحوم حاجی سید جواد، صبیهٔ ابراهیم‌خان قاجار ملقب به‌ظهیرالدوله است که در زمان خلد آشیان فتحعلی‌شاه تقریباً بیست وسه سال حکمران کرمان بود]. آقا میرزا حسین معزی‌الیه در عتبات تحصیل علوم فرموده، مدتها در سبزوار خدمت مرحوم حاجی ملاهادی تحصیل حکمت و معارف فقه نموده، فاضلی خلیق و حکیمی بی‌نظیر است [کمتر کسی از ارباب عمامه وکلاه به‌این درجه فضل و حسن خلق دیده شده].[۵]

[جناب **آقا میرزا اسمعیل** پسر مرحوم آقا میرزا محسن مشهور به‌ضرابی از محترمین کرمان است، نهایت تقوی و پرهیزکاری را دارند. چندان مداخله در محاکمات شرعیهٔ مردم نمی‌نمایند، الحق مردی متدین و پاک‌نیت است.

۱ـ ۱۸۳۰ م.

۲ـ درباب شرح حال مرحوم حاجی سید جواد امام جمعه رجوع شود به‌مقدمهٔ نگارنده بر فهرست کتب خطی امام جمعه (مجله دانشکده ادبیات شماره اول، سال ۱۳، ص الف تا ی، وکوچه هفت پیچ، فصل امام جمعه).

۳ـ ۱۸۷۰ م.

۴ـ ولد اکبر امام جمعه مرحوم آقا میرزا جلال‌الدین بود (فرماندهان کرمان، ص ۵۱) او به‌سال ۱۲۵۵ / ۱۸۴۱ م متولد شد و در ۱۳۲۱ ق / ۱۹۰۳ م درگذشت.

۵ـ آقا میرزا حسین امام جمعه کتاب انیس‌الامرا را در بزدره به‌نام مرتضی قلی‌خان وکیل‌الملک نگاشته است. پسر آقا میرزا حسین معروف به‌آقا محمد علی امام جمعه بود و آقای احمد جوادی فرزند اوست.

جناب آقای **میرزا محمود** پسر مرحوم آقا میرزا محسن، اخوی جناب آقا میرزا اسمعیل، آدم مقدّس و با تقوائی است. مرجعیت تامه دارند.

جناب آخوند **ملاعلی اکبر** پسر مرحوم [ ] از جمله علماء کرمان و محترمین بودند و احکام ایشان نافذ بود. در سنه هزار وسیصد وبیست[۱] داعی حق را لبیک اجابت فرمود.

جناب **آقا میرزا محمود** پسر مرحوم آخوند ملا محمد صالح مردی زاهد و محترم‌اند.

جناب **حاجی ملاحبیب‌الله** پسر مرحوم حاجی آقا صادق پسر مرحوم آخوند ملاعلی اعمی است.

جناب آقای **حاجی محمدخان** خلف مرحوم حاجی محمد کریم خان، والدهٔ ایشان صبیه مرضیه غفران پناه محمد قلی میرزای ملک‌آراست. این جناب نیز در حکمت مرحوم شیخ احمد مربوط و از سایر علوم نیز مضبوط گردیده، آثار دانش و تقوی و آرایش معنوی از جبهه و ناصیهٔ ایشان هویدا و ظاهر است. در کرمان از محترمین و سرسلسلهٔ شیخیه بودند و حسن سلوک و رفتار آن‌جناب زیاده از آن بود که بتوان به‌حیّز تحریر درآورد. در سنه هزار وسیصد وبیست وسه هجری[۲] مرحوم شدند].

اطبای این بلد

عرض می‌کنم: گواشیر را طبیب در سابق منحصر به‌یک قبیله بود که آنها را طایفهٔ حکیمان می‌گویند[۳۳] در این ایام چند نفر دیگر هم طبیب در کرمان هست که ذکر هریک خواهد شد[۳]:

مرحوم **میرزا محمدتقی** ملقب به‌مظفر علی‌شاه صاحب[۴] کتاب مجمع‌البِحار و

۱ـ ۱۹۰۲م.

۲ـ ۱۹۰۵م.

۳ـ درباب حکیمان رجوع شود به‌مقاله نگارنده تحت عنوان «حکیمان نفیس»، (مجله چیستا، اردیبهشت ۱۳۷۵).

۴ـ درباب مظفرعلیشاه (متوفی ۱۲۱۵ هـ / ۱۸۰۰ م.) رجوع شود به‌فرماندهان کرمان ص ۶۰، و آسیای هفت سنگ، فصل: با دردکشان هر که درافتاد...

کبریتِ احمر و سَبْع‌المَثانی و دیوان مشتاقیه -که به‌اسم مشتاقعلی‌شاه اصفهانی تخلص کرده‌اند و دیوان مظفریه در اثبات حقیقت طریقهٔ نعمة‌اللهی تصنیف کرده- از این سلسله بوده، اکنون سه نفر به‌طبابت معروف و مشغولند:

میرزا عبدالرحیم حکیم‌باشی، مردی باسواد، علم طب و نحو و منطق را نیکو می‌داند، این زمان به‌واسطهٔ ضعف شیخوخت کمتر به‌عمل اشتغال می‌نماید.

میرزا محمد تقی نبیرهٔ مظفرعلیشاه است، مرجع بیشتر مرضه است، مردی خوش‌خلق و با فتوت و استغناست، اگر مریضی به‌کرّات و مرّات به‌او زحمت داده باشد و حقی ندهد و تعارفی نکند و پس از آن باز به‌او رجوع نماید، بدون طمع، به‌دقت سعی در معالجه‌اش می‌کند.

حاج میرزا حسن، بر طریقهٔ شیخیه است، مرضای آن سلسله بیشتر رجوعشان به‌اوست، در طمع معروف است.

میرزا بزرگ، خلف مرحوم آقا مهدی نواب و برادر آقامحمد ابراهیم بدایع نگار است، در پاریس علم طب به‌قاعدهٔ طبیبان اروپا تحصیل کرده و در عمل یدی ید بیضا می‌کند. در کرمان معالجات بسیار خوب کرد، مردی با ذوق وجودت ذهن است. کنون پنج سال است از دارالخلافه همراه[۳۴] وکیل‌الملک به‌کرمان آمده و مواظب خدمت اوست و خیال توقف و توطن کرمان را ندارد.

[**میرزا عبدالرضا خان** حافظ الصحه پسر حاجی میرزا حسن از سایر اطباء کرمان مشهورتر و مرجعیت زیاد دارد].

شمس‌الحکماء در تهران تحصیل علم حکمت کرده، در فن طبابت مهارت تامه دارد و مرجع مرضی است. مردی خوش‌خلق و دوست آشنا، در معالجات عموم مردم کمال مراقبه را می‌نماید.[۱]

آقا **میرزا علیرضا** پسر آقا میرزا فتحعلی و **آقا میرزا محمدعلی** نیز از اطباء حالیهٔ کرمان‌اند. چند نفر هم از اطبای فرنگی در کرمان هستند و دو سه نفر هم از زنان آنها علم حکمت آموخته به‌معالجهٔ نسوان اقدام دارند].

۱- برادر ناظم‌الاسلام و مدتی وکیل کرمان بود.

شیخ‌الاسلام این شهر قبیله‌ای می‌باشند از سادات رضوی، متجاوز از یکصد سال است شیخ‌الاسلامی گواشیر خلفاً عن خلف با این سلسله بوده است. این طایفه همه از زمرهٔ شیخیه‌اند [یومنا هذا حاجی میرزا عبدالرضای رضوی رئیس آن قبیله و شیخ‌الاسلام کرمان می‌باشد].

و امّا **ملاباشی** این بلد، ملامحسن پسر مرحوم آخوند ملاحسن بافتی که در شیوهٔ سخن‌سازی و شرع‌بازی و فساد کمال اجتهاد را داشت! در اواخر عمر به‌سعی میرزا اسمعیل ملقب به‌ملاباشی گردید. بعد از مرگ او ظرفا ملامحسن پسر او را نیز ملاباشی گفته و بر او عَلَم شد، در اوایل حال جامع‌المشتاقین بود، هرکس منقطعه می‌خواست به‌ایشان توسل می‌جست، از این ممر معاش می‌گذرانید. اکنون هرکس را مرافعه‌ای شرعیه است خود را دخیل می‌نماید و مداخلی می‌کند. نزد محمدحسن خان نوری نایب‌الحکومه راهی دارد و به‌توسط خدمت مشغول است، بالنسبه زمان ماضی آبی روی کارش آمده.

[امروز، معروف آنها حاجی میرزا ابوالقاسم نامی است، جزو طلاب است، ملاباشی می‌گویند].

صدر این شهر جوانکی **میرزا عبدالله** نام است، حاجی میرزا اسدالله خان متصدّی امور صدر در تک و دوی این در وآن در رجْل رسا و ید طولائی داشت، در زمان پیشکاری مرحوم میرزا آقا خان صدر اعظم ایران از کرمان به‌تهران رفته، همه‌روزه به‌سلام همهٔ معارف دارالخلافه می‌رسید: حتی حسینقلی‌خان خمسه‌ای[۳۵] و گراف صاحب نمسه‌ای، تامسن انگلیسی و ارامنه تفلیسی، حسنعلی‌خان گرّوسی و شارژ دفر روسی، حکیم الهی تا آقا محمد دائی میرزا محمد تقی ناظم‌البکاء، مجملاً در ابرام و الحاح تالی و ثانی نداشت. به‌اصرار مبلغی وظیفه به‌جهت پسرش میرزا عبدالله گذرانید. وقتی منشی مرحوم صدر اعظم تعلیقهٔ آن را می‌نوشت گفت: پسرم شاعر است و صدر تخلّص می‌کند، چون در کرمان میرزا عبدالله نام بسیار است تخلّص او را بعد از اسم او بنویس که مشتبه نشود. منشی نوشت. بعد به‌مقتضای تعلیقه ـ فرمان صادر نمود، در فرمان هم صدر نوشتند، بر او عَلَم شد.

[صدرالعلماء این شهر در سابق میرزا عبدالله نام پسر حاجی میرزا اسدالله خان

متصدی بود، در سنه ۱۳۲۳[1] مرحوم شده، برادرش میرزا **محمدحسن** که ملقب به‌صُدَیْر بود به‌دعوی صدرالعلمائی برخاسته است. سالهای متمادی مابین این دو برادر در سر این لقب نزاعها بود، هریک خود را صدر و دیگری را صدیر مخاطب می‌نمودند و در هر مجلس مشاجره داشتند. اصلاح ذات البین نشد تا آنکه صدر بدرود نمود و یومنا هذا میرزا محمد حسن بدون مدعی صدرالعلماء کرمان شده ـ مرض ذات‌الصدرش به‌درجه‌ایست که همه‌کس تصدیق دارند فی‌الحقیقه صدر است].

خان‌زادگان قاجار

اولاد و احفاد مرحوم ظهیرالدوله ابراهیم خان بن مهدیقلی خان بن محمدحسنخان قاجار قوانلو، ظهیرالدوله در سنه ۱۲۱۶[2] برحسب یرلیغ خاقان جنّت مکان به‌حکمرانی کرمان بیامد و در سنهٔ ۱۲۴۰[3] به‌جهان جاوید خرامید. شرح حکمرانی و تصرفش در بلوچستان در تاریخ مکران نگاشته‌ام[4]، در این کتاب نیز به‌جای خود خواهد آمد [اگر چه یومنا هذا از این اشخاص جز حاجی غلامعلی‌خان کسی دیگر در قید حیات نیست لکن محض بصیرت ملاحظه‌کنندگان و نگارش مورخ کتاب عرض می‌شود].

بعد از فوت مرحوم ظهیرالدوله بیست ودو پسر به‌این تفصیل بازمانده[۳۶]:
جناب **حاجی محمد کریمخان** از اُمّ وَلَد مستورهٔ قراباغی، عبّاسقلی‌خان و قهار قلیخان و ابوالفتح خان از صبیهٔ بزرگ خاقان ملقبه به‌دولت گلدی و نواب متعالیه[5]،

۱ـ ۱۹۰۵م.
۲ـ ۱۸۰۱م.
۳ـ ۱۸۲۵م.
۴ـ همان رساله‌ایست که آقای خالقداد آریا از کتابخانهٔ مرحوم کامبوزیا رونویس کرد و به‌من سپرد و من آن را به‌ایرج افشار دادم و در فرهنگ ایران‌زمین به‌چاپ رسید.
۵ـ خاندان ابراهیمی مستقیماً با خاندان سلطنت پیوستگی داشته‌اند و آن علاوه بر دامادی ابراهیم خان و پسرانش، رفتن مادر ابراهیم خان به‌ازدواج فتحعلیشاه، مورد دیگری داشت: فتحعلی شاه دختری داشت به‌اسم طیغونه، موسی خان حاکم قزوین او را گرفت و حاج محمد قلی خان از او به‌دنیا آمد که با دختر ابراهیم خان وصلت کرد و حاج رضا قلی خان ـ ایلخانی کرمان ـ از او متولد شد و او با خانم بزرگ دختر حاج‌محمدکریم‌خان وصلت کرد و عبدالرضا خان پدید آمد که پدر لقمان میرزاست. جد نزهت خانم نفیسی.

رستم‌خان و شاهرخ‌خان واسدالله‌خان وغلامحسین‌خان و محمدحسن‌خان از دختر مصطفی خان قاجار قوانلو؛ نصرالله خان و علی قلیخان از خواهر ابراهیم‌خان عرب بسطامی، حاجی خسروخان و حاجی موسی خان و اسمعیل خان و عیسی‌خان



تصویر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله متخلص به‌طغرل ـ نام نقاش متأسفانه در کنار تصویر نیست.

(حاجی آقا عکاس از روی آن پرده نقاشی عکس برداشته است).

ازدختر میرزا بزرگ منشی، علی‌محمد خان از ضعیفهٔ خراسانی، حاجی بهرام خان از مخدّرهٔ زردشتیه، حاجی محمد صادق‌خان از والدهٔ ترکمانیه، حاجی غلامعلی خان از دختر علی عاشور، محمدتقی‌خان از ضعیفهٔ یزدی، حاجی عبدالرحیم خان از نسوهٔ پارسیهٔ کیانیه، آنچه حال در قید حیات می‌باشند، اکبرهم و اعزهم:

حاجی خسروخان، املاک و خانهٔ او به‌کرمان است و شخصش بیشتر در آذربایجان، همانا والدهٔ حضرت والا مظفرالدین میرزای ولیعهد ادام‌الله عزه صبیه‌زاده مرحوم ظهیرالدوله است، به‌این سبب در آن دستگاه راه دارد و غالب اوقات به‌حکومت یکی از محال آذربایجان سرافراز است، مردی با کمال و در صنعت نقاشی و شبیه‌کشی ماهر. یک پسر دارد موسوم به **نورالله خان**، قلّر آقاسی حضرت ولیعهد است.[1]

حاجی موسی خان، اسمش وزیر مهد علیا شکوه‌السلطنه است ولی رسمی ندارد، مردی بزرگ‌منش و معقول است، خط تحریر را خوب می‌نویسد. دو پسرش **ابوطالب خان** و **میرزا علی خان** تفنگ‌دار[۳۷] و منشی حضور حضرت ولیعهدند و پسر مهترش **ولی‌خان** امساله مباشر بلوک زرند است و خود حاجی موسی خان در کرمان به‌اربابی مشغول است.

حاجی علیقلی خان در تبریز مُهردار و تفنگ‌دار باشی است، ولدانش درکرمان در خدمت ابن عم محمد ابراهیم خان به‌سر می‌برند.

حاجی بهرام خان مردی معقول و سلیم‌النفس و به‌نظم و ضبط ضیاع و عقارش مشغول.

حاجی محمد صادق خان و **حاجی عبدالرحیم خان**، معمّم و محترم‌اند.

محمد تقی‌خان در بلوک رفسنجان مالک مزارع است و بیشتر در آن‌جا توطن دارد.[2]

حاجی غلامعلی خان، دخترزادهٔ میرزا شفیع‌خان راوری را نکاح کرد، به‌این سبب غالباً در راور است.

۱ـ نورالله خان بانی مریضخانهٔ نوریه است که املاک بیاذ و کبوتر خان را بدان وقف نمود و سالها یدالله‌خان ابراهیمی (وکیل دوره ۱۸) تولیت آن موقوفات را داشت. فرج‌الله‌خان ابراهیمی فرزند نورالله خان است.

۲ـ درباب محمدتقی خان رجوع شود به‌پیغمبر دزدان چاپ پانزدهم ص ۳۲۶.

طبقهٔ ثانیه

طبقهٔ ثانیهٔ این سلسله احفاد مرحوم ظهیرالدوله زیادند و نگاشتن همه [مایه] اطناب، چند نفر معارف آنها را ذکر می‌کنم:

محمد ابراهیم خان، پسر مرحوم نصرالله خان و صبیه‌زادهٔ خاقان رضوان مکان ۲۵ سال قبل از تسوید این رساله دختر فتحعلی خان مهنی راکه مالک املاک زیاد در اسفندقه و جیرفت بود بخواست، به‌این جهت صاحب دهات و مزارع بسیار گردید و خود نیز در جیرفت و اسفندقه ضیاع متعدد احداث کرد، و همواره عامل متوجهات دیوانی مهنی و اسفندقه و قریهٔ رابُر بوده و می‌باشد و گاهی در عمل ساردویه و جیرفت نیز دخیل است و پسرش[۳۸] حسین‌خان، به‌خواهر، داماد وکیل‌الملک است.

سهراب‌خان و **خان باباخان** ولدان مرحوم رستم خان، والده شان صبیهٔ خاقان خلد آشیان ـ اسکنه‌الله فی بحبوحة‌الجنان ـ می‌باشد. سهراب خان به‌خواهر داماد وکیل است و بعضی اوقات عاملی بلوکی را کفیل، و اکنون مسافر سفر بیت‌الله‌الجلیل است. خان‌بابا خان گاهی تهران و زمانی آذربایجان است.[۱]

سلیمان‌خان و **حاجی محمدخان** و **محمودخان** پسران مرحوم شاهرخ خان‌اند که اشخص و ارشد پسران مرحوم ظهیرالدوله بود و **صاحب اختیار** او را لقب داده بودند و حکومت قزوین و استرآباد نموده، شرح خدمات او و به‌دولت روزافزون در کرمان در تاریخ بلوچستان نگاشته‌ام و در این اوراق نیز به‌محلش ذکر خواهد شد.

حسین‌خان و **یوسف‌خان**، از سایر پسران مرحوم اسمعیل خان بزرگترانـد، حسین خان به‌خواهر داماد وکیل‌الملک است.[۲]

۱ـ رجوع شود به‌تاریخ خوی، محمد امین ریاحی، ص ۴۲۰.

۲ـ درباب حسین خان، رجوع شود به‌پیغمبر دزدان، چاپ پانزدهم، ص ۶۲۴؛ خواهر وکیل‌الملک ـ مرتضی قلی خان ـ مقصود ستاره خانم است که زنی جباره مقتدره بود، و دو فرزند علی اصغر خان و زهرا خانم داشت. علی‌اصغر خان کشته شد، و زهرا خانم، مادر آقای محمدعلی اسفندیاری است.

حسین خان، زنی از قوم وخویشهای ما در پاریز به‌نام سکینه گرفت و پسری از او به‌نام اکبرخان یافت ـ که چون صیغه‌زا بود ـ در ابتدا از طرف بستگان ـ خصوصاً به‌علت ترس از ستاره خانم ـ پنهان نگاه داشته می‌شد، ولی بعد از مرگ حسین‌خان تنها کسی که نام او را زنده کرد همین پسر بود، و قسمتی از املاک گوداحمر و آسیاب گلشن و یک دانگ ناصریه را به‌صورت ارث به‌او سپردند.

که برخود قرار دهند که هر روزی جزوی از قرآن
برای من بخوانند و از پنجاه آیه کمتر نخوانند اگرچه مکرر
کردن سورهٔ قل هو الله احد باشد و هر که زیاده
خدا برا و زیاد کند و مرا از وقتی که مشایخ خود را
شناختم برای ایشان هر روزی دو رکعت نماز کر
دم و برای شیخ روزی یک جزو قرآن خواندم و برای سید
شبی یک سوره یس صلی الله علیه و آله خواندم و ترک نکردم مگر
بجهة عذری یا فراموشی و من بر برادران خود حق بزرگی
دارم و هل جزاء الاحسان الا الاحسان پس باید بر شما
وصی من این التماس را سوی برادران دینی من هر چه
بتوانند [illegible] وصیت من بسوی وصی و برادران من
وامیدوارم که مرا مخالفت نکنند در یک حرف ثبتنا الله
و ایاکم بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الآخرة و اما
وصی در مال و فرزندان من پسر من محمد است و او را
وصی کردم نه بجهة آنکه عیب و نقصی در برادر دیگرش بود
بلکه بجهة پاره فایده ها و غرضها بود که من میدانم و برای
برادر بزرگ اوست الحمد لله فضل او و باید قبول کنند
وصی من درباره من و مال و اولاد من بان طور که در
صحیفه ذکر کردم تغییر و تبدیل ندهد و اگر نتوانست

بجهة کم کاری او استعانت بجوید به بعضی از اصحاب
خود و باید جمیع آنچه میکند موافق شریعت باشد و به برادران
و عموها و اما استعانت بجوید تا اینکه الحمد لله خود را
خدا کار را با نجام رساند و در امور من خدا
غشاشی نیست در ایام قلیلی ان شاء الله با نجام خود
رسید و باید تعظیم کنند پسر من بزرگ تر از خود را و کو
کند بر کوچک تر از خود سؤال میکنم از خدا اینکه من و شما
را موفق بدارد نوشت این را کریم ابن ابراهیم با دست
خود در لنگر در ماه جمادی الثانیه در سفر سوی
مشهد حسین علیه السلام ۱۲۸۰ و هر یک از فرزندان
بد من که فقیر با شخص بر شما حاجت است که از [illegible] که
برای رحم قرار داده ام ما دید هند و هر یک از اولاد
من که میخواهند عاقل شوند باید تعظیم کنند محمد رحیم را
و او را مثل پدر خود بپندارند و تکریم کنند او را و
تعظیم کنند او را و سعی کنند که میانه اختلاف نشود

تمام شد یکشنبه
بیستم شهر ربیع المولود
۱۲۹۰

صفحه‌ای از وصیت‌نامه حاج محمدکریم‌خان نوشته است.

(نسخه را آقای دکتر غلامحسین بیگدلی در اختیار نگارنده گذارده‌اند).

[از طبقهٔ ثانی اولاد مرحوم ظهیرالدوله چند نفری حالتحریر در قید حیات هستند:

نورالله خان پسر مرحوم حاجی خسرو خان درکرمان املاک زیادی تحصیل کرده در سن پیری که تقریباً هشتاد سال از عمر اوگذشته به‌عیش و عشرت مشغول است.

حاجی خان باباخان پسر مرحوم رستم‌خان چندسال است ملقب به‌اعتمادالممالک شده چهار پنج سال هم به‌کرمان آمد، مردی معقول و باوقاراست. قبل از این مدتها در آذربایجان و تهران به‌سر می‌برد در سنهٔ هزار وسیصد وبیست ویک مأمور حکومت سمنان و دامغان شد، یومنا هذا در تهران می‌باشد.

محمدخان پسر مرحوم محمد ابراهیم‌خان پسر نصرالله خان ـ که صبیه‌زادهٔ خاقان رضوان مکان است ـ می‌باشد. مرحوم محمد ابراهیم‌خان پنجاه وچهار سال قبل از تسوید این رساله دختر فتحعلی خان مهنی راکه مالک املاک زیاد در اسفندقه و جیرفت بود بخواست، به‌این جهت صاحب دهات و مزارع بسیارگردید و خود او نیز در اسفندقه و جیرفت ضیاع متعدد احداث کرد.

ابوتراب خان مُستعان‌الملک[1] پسر مرحوم حاجی موسی خان پسر مرحوم ظهیرالدوله.

میرزا حسنخان ملقب به‌مختارالملک ایضاً پسر مرحوم حاجی موسی خان است. املاک کلی دارند. ضابطی می‌نمایند.[2]

علی نقیخان رفعةالسلطنه پسر مرحوم محمدتقی خان پسر مرحوم ظهیرالدوله در رفسنجان املاک کلی تحصیل نموده مردی با قدرت و توکل است. حالات پسندیدهٔ ایشان زیاده از حوصلهٔ تحریر است و در جای دیگر مسطور خواهد شد.]

۱ـ ابوتراب خان مترجم بخشی از تاریخ سایکس است و در کرمان یک بار چاپ شده است.

۲ـ از اولاد مختارالملک، تا چند سال پیش موسی‌خان و مجیدخان ابراهیمی حیات داشتند. مجیدخان در دورهٔ ۱۹ و ۲۰ـ زمان حکومت صمصام بختیاری درکرمان، وکیل مجلس بود که به‌قول مرحوم فروغ رئیس دادگستری کرمان: «در قمار سیاست، با یک دام رفت، و کارّه آوردا» دختر مجیدخان، خانم مهناز افخمی نماینده مجلس شد و او از بطن خانم فردوس نفیسی ـ دختر کبری خانم خیاط است.

ذکر طایفه مرحوم آقا علی وزیر

این سلسله خودشان را از اولاد امیر بُراقِ حاجب دانند. آقا علی اوایل عمر را به‌تجارت می‌گذرانید و ضیاع و عقار زیاد در بلوکِ اقطاع و کوشْک و خَنامان داشت و قلعجات متعدده در آن بلوک بساخت. زمانیکه کریمخان وکیل انارالله برهانه اعاظم کرمان را به‌شیراز طلبید آقاعلی در شمار آنها بود. چون در آنوقت خاقان شهید به‌حکم حضرت وکیل شیراز تشریف داشته[۳۹] آقاعلی گاهی خفیانه خدمتش مشرف می‌شد و اظهار اخلاص و دولت‌خواهی می‌نمود.

بعد از انتقال وکیل چون نوبت سلطنت به‌جعفرخان برادرزاده‌اش رسید نزد او چنین جلوه داد که کلیدِ کرمان منم، بی‌فرستادن لشکر و توپ و تفنگ و مصاف و جنگ، کرمان را به‌تصرف تودهم. جعفر خان صدهزار تومان از خزانه برداشته به‌آقاعلی سپرد که برو به‌کرمان لشکری از سواره و پیاده برای ما مهیّا کن و قلوب رؤسای آنجا را به‌رغبت خدمت ما ترغیب نما. آقاعلی آن وجه را برداشته به‌کرمان آمد و یکصد نفر سوار گرفته ابواب جمع هادیخان پسرعم خود کرد. پس از آنکه نواب جهانبانی به‌امر آقا محمد شاه به‌کرمان آمد، آقا علی آن سواره را پیشکش لایق به‌نظر انور کشید و مورد التفات و نوازش گردید. بعد از مراجعت نواب جهانبانی، فرج‌الله‌خان شرحی از دولت‌خواهی و صافی عقیدت آقاعلی به‌عرض رسانیده سابقهٔ بندگی او مزید شد. آقاعلی مطلق‌العنان در سِلکِ نوکران مُنسلک، و سایر کرمانیان، محمدعلیخان ولد میرزا حسینخان در مجلس[۴۰] اول و بقیه به‌تدریج به‌یاسا رسیدند.

مقارن این حال لطف‌علیخان ولد جعفر خان از شیراز به‌کرمان آمد. آقا محمدتقی ولداکبر آقاعلی را از خنامان و میرزا حسین را از دشتاب قهراً و قسراً به‌کرمان آورد و مطالبهٔ [یکصد هزار تومان] مال پدر را نموده معادل پانزده هزار تومان نقد و جنس آقاعلی که در کرمان موجود بود ببرد و دو دختر آقاعلی را یکی خود نکاح کرد و یکی را هم عَمِ او نصرالله‌خان به‌حبالهٔ زوجیت درآورد: آن راکه خود نکاح کرده بود همان است که، بعد از تدمیر لطف‌علیخان، عبدالرحیم خان شیرازی برادر حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله به‌عقد درآورد و این اول وصلتی بود که میانهٔ اولاد آقاعلی و سلسلهٔ حاجی ابراهیم‌خان اتفاق افتاد؛ و منکوحه نصرالله خان را حاجی میرزا

محمد پسر میرزا حسین بستد.

مجملاً لطف‌علیخان زند و آقا محمدتقی و میرزا حسین و آقا محمدصادق که از سایر اولاد آقاعلی بزرگتر بودند با هادیخان و صادق‌بیگ بنی‌عمان آقاعلی را مغلول و محبوس کرد. آقاعلی در دارالخلافه به‌دربار معدلتمدار چنین جلوه داد که به‌واسطهٔ خدمت به‌دولتِ روزافزون، صد هزار تومان متجاوز مال مرا لطف‌علیخان درکرمان غارت کرده. و خود قائد لشکر فیروزی اثر شده در موکب اقدس به‌کرمان آمد.

لطف‌علیخان درگواشیر محصورگردید. روز جمعه هشتم ربیع‌الاول هزار و دویست ونه[1] [۴۱]شهر مفتوح و حکم به‌غارت مال و اَسْرِ عیال کرمانیان شد. هرکس به‌خانه‌های مرحوم آقاعلی پناه برد از قتل و سَبْیْ محروس ماند. جمّی غفیر از رجال و نسوان کرمان در خانهای آقاعلی پناه جستند و به‌طوری ازدحام کرده بودند که به‌سبب ضیقِ مکان در آن روز چند نفر بچه درگذشتند.

از جانبِ سَنیّ‌الجوانب اولیای دولت، حکومت کرمان به‌آقا محمدتقی پسر مهتر **آقاعلی** موکول گردید و میرزا حسین پسر دیگر او به‌منصب صندوق‌داری مفتخر و با پدر در رکاب ظفر مآب به‌سمت شیرازکوچ بداد.[2] آقاعلی در آنجا مرد و **میرزا حسین** ملازم رکاب بود و در اواسط زمان سلطنت خاقان رضوان مکان به‌وزارت کرمان سرفرازگردید و تا اواسط دولت محمد شاه غازی به‌شغل معهود مشغول بود تا سنین عمرش از ثمانین بگذشت استعفا از عمل نموده و مواجب او که یک هزار تومان نقد و یکصد وچهل خروار غله بود همه ساله از دیوان کرمان اخذ می‌نمود و از خود نیز در بلوک اقطاع و ارزویه وکوشک و حومهٔ قریبه و بعیده قراء معمور و مزارع متعدده داشت، در سنهٔ هزار ودویست وهفتاد[3] به‌دار باقی پیوست. چون مفرده عمر را صرف جمع و خرج خدمتگذاری و جان[۴۱] نثاری نموده بود از پاک حسابی پسری از او باقی نماند. مدتها ریاست و عاملی متوجهات دیوانی بلوک

۱ـ ۱۳ اکتبر ۱۷۹۴ م زمستان.

۲ـ درباب کیفیت حملهٔ آقامحمد خان به‌کرمان، رجوع شود به‌مقالهٔ نگارنده در مجلهٔ یغما تحت عنوان «با درکشان هر که در افتاد...» مجلهٔ یغما، شمارهٔ آبان و بهمن ۱۳۴۳، و آسیای هفت سنگ، ص ۱۶۱.

۳ـ ۱۸۵۴ م.

اقطاع و ارزویه و کوشک و صوغان با این طایفه و سلسله بوده و در آنجا قراء و مزارع و باغات و گله و رمه داشته‌اند و بیشتر این قبیله در آن بلوک توطن داشته، و اینکه گویند آقاعلی اصفهانی و شمّاعی بوده جعلِ ارباب حسد است؛ آقاعلی کرمانی‌الاصل بوده و هنوز املاک آقا صادق جدِّ آقا علی در تصرف اولاد اوست؛ بلی آقاعلی زنی از سلسلهٔ سادات میر محمد رفیع ساکن محلهٔ نو ـ که مادرش از سادات صفوی بود ـ بستَد و میرزا حسین از این ضعیفهٔ سیده است، چندنفر از معارف این سلسله را قلمی می‌نماید:

محمدعلی خان، پسر مرحوم ابوالحسن خان پسر آقا علی است. مادرش صبیهٔ حاجی اسدالله خان برادر مهتر میرزا علی‌اکبر قوام‌الملک[1] شیرازی است. بیست و پنج سال متجاوز غالب اوقات عامل بلوک اقطاع و ارزویه و کوشک و صوغان و ایل افشار است. چون ایل افشار عمدهٔ ایلات کرمان است اکنون شش سال است که حسب‌المنشور قضا دستور ملقب به‌ایل بیگی است. در اروزیه و اقطاع علاوه بر املاک موروث مزارع متعدده احداث کرده و املاک مرحوم میرزا حسین وزیر و املاک مرحوم علی محمد خان را نیز که از این سلسله بودند[۴۳] به‌تغلّب و تقلب تصرف کرده و چون مدتها در بلوک اقطاع و ارزویه مباشر و عامل دیوان بوده و می‌باشد، ورثهٔ آن مرحوم نتوانسته‌اند دهات مغصوبه را از یَدِ او انتزاع نمایند و در جغرافیای ارزویه عرض می‌شود که آن بلوک از حیث محصول و منافع زراعتی بهترین قطعهٔ روی زمین است، لهذا از مداخل ملکی و اجحاف و ظلم به‌قاطبهٔ رعیت اقطاع و ارزویه و افشار مالک مالی وافر و رجالی متکاثر، نقدی موجود و رمه اسب بسیار و قاطر و شتر بیشمار است.

و اما از کفایت و کاردانی به‌همین اختصار می‌شود که حرفهای علی‌الرسم را درک نکرده از تقریر سخنهای سهل و آسان که مستعمل اهل بازار است عاجز است و این

۱ـ حاجی اسدالله خان برادر قوام‌الملک (متولد ۱۱۹۷ / ۱۷۸۳ م) در ۱۲۱۲ هـ/ ۱۷۹۷ م. حاکم قم و کاشان بود و بعداً در اثر خشم فتحعلیشاه کور شد و در اصفهان مقیم بود و مدتی بعد که مورد عنایت مجدد قرار گرفت در خدمت حسام‌السلطنه شوهر خواهرش به‌بروجرد رفت و در ۱۲۴۷ هـ/ ۱۸۳۱ م. به‌شیراز آمد و در ۱۲۸۰ هـ/ ۱۸۶۳ م درگذشت. در باب خانوادهٔ آنها رجوع شود به‌فارسنامه ناصری گفتار دوم ص ۴۸ تا ۵۲، چاپ سنگی.

اشعار منسوبهٔ حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه شاهد حال اوست؛ شعر:

كَمْ مِنْ عليمٍ قَويٍّ فی تَقَلُّبِهِ مُهذِبِ اللبيب[۱] عَنْهُ‌الرِزْقُ يَنْحَرِفُ
وکم مِنْ ضعيفٍ سخيفِ‌العقل مختلط کانّه مِنْ خَليجِ البَحْرِ يَغْتَرِفُ[۲]

ابوالقاسم خان پسر دویم مرحوم ابوالحسن خان است، او نیز بعضی از مزارع مرحوم علی محمدخان را که در بلوک اقطاع و ارزویه بود غصباً تصرف نمود و از خود نیز احداث کرده به‌تدریج ثروت و مکنتی پیدا نموده، مردی ظریف خوش‌سلیقه است.

مرتضی قلی خان پسر سیّم ابوالحسن خان است. در ارزویه[۴۴] و اقطاع و کوشک و بردسیر ضیاع و عقار متعدده و دهات معموره دارد که بعضی را به‌غصب تصرف و برخی را ابتیاع و احداث کرده، کلی نقد او هم در نزد تجار و غیره به‌معامله است و مالک رمه اسب و گله گوسفند، چهار نفر که در کرمان مِنْ حَيثُ‌المالِ بر سایر فضیلت دارند: نورالدین‌خان رودباری و ابراهیم‌خان سرتیپ بمی و حاجی آقا علی رفسنجانی و این مرد می‌باشند. با اینکه مرتضی قلیخان مزبور هرچه از اسباب تجمل بخواهد به‌خود بندد مؤنه و مال و شأن آن را دارد، مقیّد نیست و بی‌ساخته حرکت می‌کند؛ برخلاف دیگران که با عدم شأن و قرض و رهن و خون‌جگر طوری راه می‌روند که مخالف شأن آنهاست.

میرزا هدایت‌الله خان، پسر مرحوم میرزا اسدالله خان پسر میرزا جبار کلارستاقی، میرزا اسدالله خان و میرزا جبار در حکومت ظهیرالدوله و نواب مؤیدالدوله به کرمان وزارت داشتند. خود او جوانی معقول با خط و ربط و با کفایت است. از عدم بخت بی‌کار روزگار می‌گذراند. غالب اوقات عامل رفسنجان بود. چون از سلسلهٔ پدرش در کرمان کسی نیست و مادرش دختر مرحوم حاجی محمدصادق پسر آقاعلی است، جزو طایفهٔ آقا علی نوشته شد.

آقا خلیل؛ پسر مرحوم آقا محمد ابراهیم پسر حاجی محمد صادق پسر آقاعلی

۱ـ ن. ل: مهذب‌اللّب. (نسخه چاپی دیوان حضرت امیر).

۲ـ معنی دو بیت مولا این است: بسا دانای نیرومند و صاحب فکر در زیر ورو شدن روزگار که رزق و روزی از او روی برتافته، و بسا ضعیف نادان کوتاه فکر، در حالی که چنان می‌نماید که از خلیج که به‌دریا راه دارد، آب برمی‌دارد.

است. پدرش وقتی در بلوک رفسنجان عامل، اواخر عمر تحویلدار قِسط دیوان شد. خود خلیل‌خان یک سال عامل ماهان[۴۵] بود. خط تحریر راخوب می‌نویسد. نخوتی بیجا و تدویری لاتُحصیٰ و امساک و دنائتی بیرون از حوصلهٔ چند وچون دارد.[۱]

[طایفه کلانتری]

این سلسله از زمان شاه عباس ماضی صفوی رحمة‌الله علیه برحسب مثال آن جنت مکان خلفاً عن خلف به‌منصب کلانتری گواشیر منصوب بودند. اجمال این تفصیل آن است که در سنهٔ ۱۰۱۵[۲] که گنجعلی‌خان زیک والی کرمان بود از ابنیهٔ عالیهٔ او به‌عرض شاه رسید و نیز از تعدیاتش خاطرنشان کرده بودند: از آن جمله باغی در صحرای زریسف خارج شهر موسوم به‌باغ خان بنا نموده که دورهٔ آن قریب به‌یک فرسنگ است مبنی بر قصور رفیعه، در یک‌روز پنجاه نفر فعله را به‌جرم طفره از کار بنائی سوخته و آتش زده، تعدی زیاد به‌مردم می‌کند.[۳]

شاه به‌جهت تفتیش، خود با یک نفر محرم بر دو قاطر سوار شده به‌لباس مبدل از اصفهان یکصد وسی فرسخ راه را به‌پنج شبانه روز طی نموده به‌گواشیر در خانهٔ آقا تقی نام جدِّ این سلسله منزل نمود. آن مرد با اینکه معرفت به‌حال شاه نداشت در احترام و نُزلِ ما حضَرَ مهمان به‌قدر میسور و توان سعی نمود. شاه را حرکات و اخلاق صاحب منزل‌پسند آمده نقدی به‌او داد، قبول نکرد گفت من[۴۶] هرگز از مهمان جایزه نخواهم. بعد از آنکه به‌شاه روشن گردید که آنچه بد از والی کرمان

۱ـ ظاهراً ضرب‌المثل «خوندار خلیلی ماهونی» شدن از این‌جا سرچشمه می‌گیرد.

۲ـ ۱۶۰۶ م.

۳ـ درباب رفتار حاکم شاه عباس با زرتشتیان سخن فراوان است، روایتی در بین زرتشتیان هست که حاکم شرع فتوی داده بود که به‌انتقام کشتن سرکار عمله‌ها ـ که مسلمان بود ـ بایستی کسی دست تا آرنج با شیره بیامیزد و بعد آن را در ارزن فرو برد و به‌تعداد ارزنها از زرتشتیان بکشند. به‌آخوند گفتند: این تعداد زرتشتی در کرمان نیست، گفت؛ روزی که زرتشتیان برای عید مخصوص در باب کمال جمع می‌شوند، آنها را یکجا بکشند. به‌هر حال شاه عباس با سرعت خود را به‌کرمان رساند (رجوع شود به‌کتاب گنجعلی‌خان) و از تعدی نسبت به‌زرتشتیان جلوگیری کرد. از این جهت زرتشتیان روز اول دی‌ماه (اورمزد دی ماه) را جشن می‌گیرند و خیراتی به‌نام «خیرات شاه عباسی» به‌شکرانه انجام می‌دهند. (رجوع شود به‌فرهنگ بهدینان شاه جمشید سروشیان چاپ دوم ص ۲۰۸).

عرض کردند کذب [بوده] مگر کُشتن چندنفر فَعلهٔ مجوسیه که آن هم به‌حق و سزا بوده (زیرا که فرّاش مُسلمی که در سرِ کارشان بود کشته و زیرِ دیوار انباشته بودند) سلطان عادل ارادهٔ مراجعت فرمود و به‌خط مبارک یرلیغِ کلانتری گواشیر را به‌اسم صاحب منزل رقم نموده، عازلِ این منصب را از این سلسله لعنت فرمود.

این منصب واحداً بعدَ واحدٍ با این قبیله بود و تقریباً مدت هفتاد سال متجاوز ضبوطت بلوک خبیص و گَوْکْ به‌علاوهٔ عمل کلانتری با این دوده است، و سی‌سال متجاوز است که عاملی متوجهات حومهٔ شهر را دخیل و کفیل بوده‌اند. در باب رسیدن این سلسله به‌منصب کلانتری افسانه‌های متعدده مذکور است، من بنده ضامن صدق و صحتِ آن نیستم، اگرچه آمدن شاه از اصفهان به‌این تفصیل به کرمان از حیّز عادت ملوکانه خارج است ولی چون آن جنّت مکان را این نوع سِیَر بود بعید نیست؛ مثل اینکه در آذربایجان وقتی که با رومیه مقابله مقاتله داشتند با دو نفر رفیق به‌اردوی سرعسکر رومی رفته و مهمان یکی از متجنّدهٔ عُثمانلو شده و مراجعت کرد، کما رُقِمَ فی‌عالم آرا و تاریخ سِرْجان ملکم صاحب انگلیسی؛ العُهدَةُ عَلی الرُّواة.

محمد زمان‌خان کلانتر پسر مرحوم میرزا کاظم کلانتر[۴۷] در سنهٔ ۱۲۵۱[۱] که آقا خان محلاتی حکمران کرمان بود او را با پدر مکحول نمود. سی سال متجاوز به‌کلانتری گواشیر و عاملی حومه اشتغال داشته، مالی وافر و رعیتی شاکر و مِنْ حیث‌الاحترام بر همهٔ عمّال و اعیان کرمان مُقدّم بوده [سلوک او به‌رعایا و کسبه نسبت به‌سایر بهتر].

حاجی میرزا ابوالحسن پسر مرحوم میرزا حسنخان، کلانتر شهر و عامل خطهٔ سیرجان، خود حاجی در طریقه نعمة‌اللهیه به‌نصّ حاجی میرزا کوچک رحمتعلی شاه شیخ و سرسلسله و ملقب به‌نعمتعلی شاه است.[۲] خط نستعلیق را خوب

۱ـ ۱۸۳۵م.

۲ـ نعمتعلی شاه در سال ۱۲۹۴ / ۱۸۷۷م در سن ۸۲ سالگی وفات یافت (فرماندهان کرمان) و مزارش در مشتاقیهٔ کرمان است. (طرائق گفتار سوم ص ۱۸۵)، در این شعر که در مزار شیخعلی باباست از او یاد شده:

نعمت علی آنکه هم قدم با ما شد — اندر ره نعمت اللهی پویا شد
کوچک شد و پست آمد و شاگردی کرد — و ز فیض نفس شیخ علی بابا شد

←

می‌نوشت، و شعر را نیکو می‌گفت، میانهٔ مربوطی با ابن عم خود محمد زمان‌خان ندارد.

میرزا حسینخان پسر مرحوم میرزا یوسف، مشارالیه سالها مباشر متوجهات دیوانی بلوک خبیص وگوک بوده در آنجا مزارع و باغات متعدد داشت. چندین سال عاملی خبیص به‌میرزا مهدیخان پسرعم اوموکول، مردی معقول و در خدمت دیوان مربوط و صاحب سفره است. چند پسر داشت [معروف آنها **محمد کاظمخان** سرهنگ، آدمی بی‌آزار و معقول بود].

میرزا مهدیخان کلانتر پسر مرحوم میرزا محمدخان، سالها مباشر بلوک خبیص بود. مردی زرنگ و با جُربزه، خط تحریر را خوب می‌نگارد، در عاملی متعدّی و ظالم می‌باشد [در اواخر عمر ملقب به‌مُدیرالمُلک گردید، بسیار آدم باکفایت و مدبّری بود. در خبیص و حومه املاک مرغوب تحصیل نموده بود. خط تحریر را نیکو می‌نوشت. در سنهٔ ۱۳۱۸[۱] هجری زندگی را بدرود نمود].[۲]

طایفهٔ میرزا خلیل

جد این قبیله را ـ که میرزا خلیل است ـ آقا تقی قابض از درِ مسجد[۴۸] برداشت. پدرش ظاهر نبود[۳]، آقا تقی او را تربیت کرده مردی کافی و کارآمد شد، بعد گفته شد

→

صاحب ریاض‌السیاحة گوید: میرزا حسن بن میرزا تقی، از زمان دولت شاه عباس تا حال اباً عن جَدٍّ کلانتر آندیار [کرمان] بوده‌اند، مدت هفت سال حکومت سیرجان به‌آن امیر عدالت نشان تعلق داشت... چون کفایت و کاردانی جناب خانی نزد ابراهیم‌خان [ظهیرالدوله] محقق گردید، بهانه نموده، آنچه در این مدت اندوخته بود ازخان گرفته، او را حاکم بلوک بردسیر و زرند و گوک گردانید. چهار برادر دارد. (از ریاض‌السیاحة ص ۲۱۹).

۱ـ ۱۹۰۰م.

۲ـ تکیهٔ مدیرالملک هنوز معروف و درکنار خیابان مسجد ملک واقع است. از اعقاب او سالار مظفر کلانتری معروفتر از دیگران است. باغ مرحوم مدیرالملک محل فعلی دانشسرای پسران ـ تربیت معلم ـ کرمان است. که من دوسالی در آن درس خوانده و شبانه‌روزی بیتوته کرده‌ام. روانش شاد باد. میرزا مهدی خان پدر سالار مظفر بود که چند سال پیش درگذشت. سالار مظفر به‌دختر، داماد سردار مجلل بود و فرزندانش نام خانوادگی کلانتری دارند، و دختران متعدد و هم‌نام و همتای منظومه شمسی بشمارند.

۳ـ بعضی مادران، به‌علت فقر، و گاهی چون پدر نامعلوم بوده طفل نوزاد را صبحگاه بر در مسجد

←

پسر میرزا ابراهیم نام کاشانی بوده است. در اوایل حال در جرگ خُدّام میرزا حسن خان کلانتر مُنخَرِط بود که او را به کدخدائی گواشیر گماشت، تا حال ارتحال به آن امر اشتغال می‌نمود. چند پسر داشته: میرزا زین‌العابدین به‌شغل پدر معین شد، میرزا حسین و میرزا کریم که خط و ربط داشتند به‌خدمت میرزا حسین وزیر قیام کرده صاحب مداخل و عمل شدند. در سنهٔ ۱۲۵۳[۱] که محمدشاه خُلد آرامگاه به‌محاصرهٔ هرات اشتغال داشت میرزا حسین وزیر به‌عزم شرفیابی به‌ارض اقدس مشرف شد و در آنجا مریض گردید، میرزا کریم را با پیشکش و عریضه‌ای به‌جانب هرات گسیل نمود. او بنا بر تصدیق و توسط میرزا حسین وزیر یَرْلیغ استیفای کرمان را با مواجبی کلی صادر نموده مراجعت کرد. الحاصل به‌مرور زمان این سلسله از معارف و اعیان کرمان شدند.

حاجی میرزا قاسمخان دیوان بیگی پسر مرحوم علی‌اکبر پسر میرزا خلیل بود و بعد از بلوغ در خدمت عم و پدرزن خود میرزا زین‌العابدین خان کدخدا بسر می‌برد. در سنهٔ ۱۲۵۱[۲] که آقاخان محلاتی حکمران کرمان شد به‌گماشتگی نوروزخان نوکر او که مباشر بم بود قیام داشت. بعد از آنکه نصرةالدوله[۴۹] فیروز میرزا از فارس به‌حکمرانی کرمان آمد ابراهیم خلیل بیگ صندوقدار به‌عاملی خطّهٔ سیرجان معین گردیده همراه او به‌سیرجان رفت. زین‌العابدین عمّش مأمور ماهان به‌تولیت و تعمیر مزار سید نعمت‌الله شد، به‌جای عم کدخدا گردید، بعد از سالی داروغگی را اضافهٔ عمل کرد تا سنهٔ ۱۲۵۸[۳] که عباسقلی‌خان جوانشیر حکمران کرمان شد به‌ضبوطت سیرجان مشخص آمد، از عمل آنجا مداخلی کرد و تجملی بهمرسانید، با حکمران و پیشکار و سایر عملجات به‌طور دلخواه سلوک نمود. در سنهٔ ۱۲۶۵[۴] که نواب مؤیّدالدوله به‌کرمان آمد لقب خانی به‌او داد و به‌عمل معهود مأمور گردید.

←

می‌گذاشتند، مؤمنان که می‌دیدند، یکی او را به‌خانه می‌برد و به‌فرزندی قبول می‌کرد. دکتر علی امینی چنین فرزندی را از بشکه خاکروبه به‌خانه‌اش آوردند ـ که پرورش یافت و نام خداداد به‌خود گرفت.

۱ـ ۱۸۳۷ م.

۲ـ ۱۸۳۵ م.

۳ـ ۱۸۴۲ م.

۴ـ ۱۸۴۹ م.

پس از یکسال که میرزا محمد محرّر از جانب ایالت به‌جهة تفریغ محاسبه روانهٔ دارالخلافه گردید به‌تصدیق مؤیدالدوله فرمان دیوان بیگی به‌نام او صادر شد لکن به‌نامی قناعت داشت، هرگز عملش به‌او محول نگردید مگر شش ماه در سنهٔ ۱۲۷۰[۱] که مرحوم خان باباخان سردار حکمران بود با امام قلیخان گماشتهٔ او به‌شراکت به‌این عمل مشغولی نمودند. مجملاً از مداخل سیرجان در حومهٔ شهر و سیرجان و بلوک بردسیر[۵۰] ضیاع و عقار کلی بخرید و احداث نمود و در شهر عمارات عالیه بساخت و در زمان حیات از اعاظم و ارکان کرمان بود. پسرانش در اواخر حیات آن مرحوم خیلی بی‌اندازه حرکت کردند، خصوص در دوسال، به‌هر حال تمام مایملک موروث را فروخته و خرجهای بی‌معنی کرده روی عاملی گذاردند. شش پسر دارد:

یحیی‌خان، کلانتر کرمان بود، در حکمرانی مرتضی قلی‌خان وکیل‌الملک ثانی اشرار شهر او را به‌قتل رسانیدند.[۲]

اسحق‌خان بسیار بی‌قاعده و خلاف‌اندازه راه می‌رود، خصوص از زمانی که، به‌دختر، داماد حاجی موسی‌خان پسر مرحوم ظهیرالدوله شده.

حاجی غلامحسین‌خان به‌سعی پدر حُکم یاوری توپخانه به‌اسم او صادر شده

۱ـ ۱۸۵۴ م.

۲ـ قتل یحیی‌خان کلانتر، بر اثر طغیانی بود که از طرف مردم در قضیهٔ نان و زمان حکومت شهاب‌الملک (آصف‌الدوله) در ۱۲۹۵ ق / ۱۸۷۸ م روی داده است (فرماندهان کرمان ص ۲۹۷ و ملحقات تاریخ کرمان ص ۴۰۸). و همین امر باعث تغییر شهاب‌الملک و آمدن فیروز میرزا نصرةالدوله شد که در جمادی‌الآخر ۱۲۹۶ م / ۱۸۷۹ م. به‌کرمان آمد و پنج تن را به‌جرم قتل یحیی‌خان به‌قتل رساند و بقیه را کیفر داد.

بد نیست گفته شود که در بلوای نان، مردم در چار سوق، برابر دکان نانوائی فریاد می‌زدند که ما نان می‌خواهیم. یحیی‌خان کلانتر سواره بر اسب از وسط بازار می‌گذشت، با تغیّر پرسید: این فلان فلان شده‌ها چه می‌خواهند؟

گفتند: نان می‌خواهند!

او گفت: تخم اسب مرا بخورند!

این حرف موجب طغیان بیشتر عامه شد وخان را از اسب کشیدند و به‌او حمله بردند او به‌داخل دکان نانوائی پناه برد و پشت دیواره چاه آب دکان پنهان شد، ولی مردی با قمه چنان به‌گردن او زد که سر یحیی خان به‌پیشخوان منبر دکان نانوائی (پیش تخته) پرید. (پیغمبر دزدان، چاپ پانزدهم، ص ۵۹۶) مسجد یحیی‌خان نزدیک بازار عزیز هنوز باقی است. درباب انقلاب شالبافان کرمان رجوع شود به‌فرمانفرمای عالم، ص ۲۵۳ تا ۲۵۸.

پس از سالی معزول گردید، به‌سفاهت رأی منسوب است.

اسدالله‌خان و سهراب‌خان و علی‌خان نیز پسران حاجی میرزا قاسم خانند.

[علیخان بالنسبه بر برادران، روزگارش بهتر است، اما به‌قدری خسیس ولئیم است که ذکر حالات او کتاب را ملوّث می‌نماید. سهراب‌خان پریشان و بی‌اوضاع است، باز آدم صادقی است، آزارش به‌کسی نمی‌رسد].

خواجه ابوالحسن، پدرش از این طایفه نیست، مردم بلوک بردسیر است، چون دخترزادهٔ میرزا خلیل است و از پدر نسبت معروفی ندارد از این سلسله محسوب می‌شود. خط تحریر را خوب می‌نگارد. مرحوم محمد اسمعیل‌خان وکیل‌الملک او را مُنشی‌باشی گفت، اکنون به‌همین لقب مشهور است، نوشتجاتی که از جانب ایالت به‌دربار شهریاری می‌رود ـ جزء مطالب مکتومه ـ مکتوب اوست.[1]

میرزا خلیل پسر مرحوم میرزا کریم ولد میرزا خلیل است، در دیوان کرمان مستوفی است. در محاسبات و علم سیاق با مهارت و معقول و درست[51] حرکت می‌باشد، به‌رشتهٔ تحریر درآمد که کدخدائی گواشیر با میرزا خلیل جدّ این سلسله بود، و بعد از آن واحداً بعد واحدٍ یک‌نفر از این طایفه به‌این عمل مشغول بود، اکنون هادی‌خان پسر میرزا عبدالعلی پسر میرزا زین‌العابدین پسر میرزا خلیل کدخدا است و او را کدخداباشی می‌گویند، لاکن بر سایر کدخدایان محلات تحکمی ندارد.

[طایفهٔ میرزا حسینخان]

اصلاً از سادات ساکن جیرفت بوده‌اند، چون در بلوک رایِنْ توطن کردند به‌راینی مشهورند. میرزا هدایت ولد میر برهان پدر میرزا حسینخان از بلوک راین به‌گواشیر آمده به‌خدمت میرزا یوسف کلانتر مشغولی داشت. پسرش میرزا حسینخان مردی کافی و کارگذار بود.

در هنگامی که کریمخان وکیل در شیراز بر مُتکّاءِ استقلال مُتّکی بود، اعاظم کرمان را بخواست. میرزا حسین مزبور به‌صحابت سایر اکابر به‌سُدّهٔ سلطنت

۱ـ درباب خاندان منشی رجوع شود به‌سنگ هفت قلم، ص ۳۱۶.

شتافت، آقاعلی سیرجانی و میرزا حسین را به‌لقب خانی ملقب فرموده شقِ غربی کرمان که شهر بابک و سیرجان و اقطاع و ارزویه و کوشک و صَوْغان است، ارباب جمع علیخان سیرجانی نمود، گواشیر و راین و جیرفت و ساردویه و رودبار را به‌میرزا حسینخان واگذار فرمود، بم و نرماشیر را به‌محمد حسینخان شهرکی سیستانی موکول نمود، بلوک خبیص و گَوْک به‌عبدالحکیم‌خان و عبدالغنی‌خان اَوْغانِ[۵۲] اَبْدالی سپرده آمد، مرتضی قلی‌خان خلف شاهرخ‌خان که از سایر کرمانیان اعزّشانا و اَکْرَمُ نَسَباً بود زرند و کوبنان را بدون منشور سلطنتی با رضاقلیخان بنی عم خود متصرف بود، میرزا محمدخان رئیس راورتمکین از هیچکس نداشت، شرح آن در تاریخ به‌جای خود خواهد آمد. مع‌القصه میرزا حسینخان را دو پسر رشید بود. ارشد و اکبر آنها محمد علیخان که در سنهٔ ۱۲۰۸[۱] به‌حکم خاقان شهید[۲] به‌یاسا رسید. این زمان اکثر آن طایفه عمامه بر سر دارند و بیشتر آنها ساکن راین می‌باشند.

میرزا ابوالحسن، و **میرزا غلامحسین** پسران مرحوم آقا ابراهیم ولد میرزا اسمعیل پسر میرزا اسحق پسر میرزا حسین‌خان، مادرشان همشیره زادهٔ میرزا حسین وزیر است. چون مادرشان در حَوْل و حَوْش بلده املاک کلی داشت، محمد اسمعیل‌خان وکیل‌الملک خواست یک دختر به‌یکی از این دو بدهد، هردو را در مجالس متعدده خواست و صحبت داشت، میرزا غلامحسین پسندیده آمد، و رأی آن مرحوم صواب بود.

میرزا ابوالحسن به‌دخترْ دامادِ حاجی موسی‌خان پسر ظهیرالدوله است و این قاعده در کرمان نزدیک به‌کلّیه است که هرکس از کرمانیان با سلسلهٔ ابراهیم خانیهٔ[۵۳] قاجاریه وصلت می‌کند حرکاتش از نظم طبیعی خارج می‌شود، و یک جهت آن، آن است که چون صبیهٔ موحدهٔ مرحوم محمد زمان‌خان کلانتر را که مرده ریگی‌کرامند دارد نکاح کرده، به‌سبب فزونی مال زن، کبر و نخوتی بیجا دارد.

و میرزا غلامحسین جوانی معقول و درست حرکت است و نوع سلوک او با

۱ـ ۱۷۹۴م.

۲ـ مقصود آقا محمدخان قاجار است، و از اعجب عجایب است که یک کرمانی آقا محمدخان را جزء شهدا محسوب دارد.

اعالی وادانی بسیار به‌قاعده است. [یومنا هذا چند سال است فوت شده، پسرانش در قید حیات هستند. میرزا لطف‌علیخان، میرزا مصطفی‌خان، میرزا ابراهیم‌خان[۱] پسران مرحوم میرزا غلامحسین و دخترزاده‌های مرحوم محمداسمعیل‌خان وکیل‌الملک می‌باشند. از مرحوم میرزا ابوالحسن پسری باقی است موسوم به‌حاجی میرزا محمدخان].

میرزا احمدخان ابن میرزا جعفرخان پسر میرزا حسینخان در فوج دویم کرمان یاور بود.[۲] مردی عظیم‌الجثه و شجاع و درست قول است [و چند پسر دارد: عباس خان یاور، محمدخان، جعفرخان، علی‌اکبرخان، سلیمان‌خان. صادق‌خان که پسر بزرگ یاور بوده فوت کرد، بسیار آدم درستی بود اسمش با مسمّی و مردی فروتن. این زمان پسر ارشدش جوانی لایق و کافی از آن مرحوم یادگار مانده موسوم به‌اسدالله‌خان، در فوج شوکتِ کرمان سلطان است].

میرزا هدایت پسر حاجی میرزا محمد پسر میرزا عبدالعلی پسر حسین‌خان بوده، وقتی در بلوک زرند عاملی داشته.

عبدالوهاب‌خان، پسر اسمعیل‌خان پسر زین‌العابدین‌خان پسر میرزا حسین‌خان است، در فوج دویم کرمان سلطان بوده، امساله حکم یاوری به‌او دادند.

طایفهٔ منشی کرمان

اصلاً مردم بلوک بردسیر می‌باشند، خودشان را از نتاج شیخ محمود شبستری می‌دانند، معارف قدیم آنها در شهر ساکن بوده‌اند و بیشتر بر طریقهٔ صوفیهٔ نعمةاللهیه بوده‌اند. مرحوم حاجی زین‌العابدین شیروانی ملقب به‌مستعلی شاه در ریاض‌السیاحه توصیف این طایفه راکرده. اسلاف آنها مثل آقا علی‌اکبر و آقا محمد در دفترکرمان در قدیم صاحب[۵۴] عمل بودند. آقا مهدی ملقب به **معطرعلی شاه** از این قوم بوده[۳]، اکنون آقا محمد رفیع پسر مرحوم آقا کاظم معروف این سلسله

۱ـ میرزا لطفعلی‌خان پدر دکتر علی اکبر وکیلی میرحسینی از اطبای مشهور کرمان است، و میرزا ابراهیم خان پدر وکیلی رادیوساز.

۲ـ حمامی به‌نام میرزا احمدخان، نزدیک تکیه میرزا محمدعلی هنوز دائر است.

۳ـ مهدی بن آقاشفیع، ملقب به‌معطر علی شاه، از احفاد مولانا محمود شبستری بود... هنگامیکه آقا

←

است، جزئی املاک در بردسیر دارد و مستمری دیوانی در حق او برقرار است، با اینکه سنین عمرش از سبعین گذشته، گاهی خدمتی، از قسمِ بازدید و برآورد دهات خالصه، به‌او رجوع می‌شود.

آقا نصرالله پسر مرحوم آقا علی اکبر منشی است، به‌خبث ذات معروف و به‌خسّت طبع موصوف، با اینکه خط و ربطش باکی ندارد اوضاعش پریشان است.

طایفهٔ مستوفیها

آنچه مشهور است این سلسله اولاد امیر مبارزالدین محمد مظفر میبدی می‌باشند. اقارب آنها در یزد به‌عمل استیفا مشغولند:

آقا عباس مستوفی ولد مرحوم آقاعلی مستوفی، میرزای مزبور در دفتر کرمان صاحب جلد و ثبت، مردی با خَفْضِ جناح و ساکت بود، [بعد از او ولدانش **میرزا غلامحسین** مستوفی و **میرزا عبدالحسین** مستوفی سالها در دیوان کرمان تالی و ثانی پدر بودند، مرحوم میرزا عبدالحسین در علم سیاق مهارت تامه داشت و شعر را نیکو می‌ساخت. آدمی صدیق و درست کردار بود، درسنهٔ [ ] وداع زندگانی نمود. پسرش **میرزا محمدحسین** مستوفی به‌شغل استیفا مشغول و جوانی آراسته و معقول و آثار رشد و کفایت از ناصیه‌اش ظاهر بود و در سنهٔ ۱۳۲۲[1] مرحوم شد.

میرزا سیدعلی مستوفی اصلاً کرمانی و از سادات زوند بود، سالها در دفتر کرمان به‌استیفا و سررشته‌داری اشتغال داشت و در سنهٔ [ ] بدرود نمود.

و اما مستوفیان این زمان: **میرزا عبدالرحیم‌خان** موقرالملک وزیر کرمان در عاملی دیوان باکفایت و در امور مُصرّ و مجدّ، الحق خوب مراقبت در خدمت دیوان دارد. اوایل عمر هم از سایر همگنان کفایتش بیشتر بود. رفته رفته گوی سبقت از دیگران ربوده، در زمان حکومت مرحوم امیرنظام وزارت کرمان را به‌معزی الیه

→

محمدخان، مظفرعلیشاه را از کرمان به‌پایتخت احضار فرمود، به‌احضار آن بزرگوار نیز فرمان داد و او مدتی در پایتخت و همدان سکونت گزید. به‌سعایت اهل فساد به‌امر پادشاه زمان، آن جناب را چوب زدند و بعد از شش هفت روز وفات یافته (حدود ۱۲۱۷ هـ/ ۱۸۰۲ م) در امامزاده ناصرالدین مدفون گردید.
(ریاض السیاحة ص ۲۳۲)

۱ـ ۱۹۰۴م.

تفویض کردند. پس از فوت امیرنظام و احضارعلی قلی‌خان نایب‌الحکومه به‌تهران ـ‌که حکومت کرمان را به‌جناب زین‌العابدین‌خان حسام‌الملک همدانی دادند ـ نیز وزارت کرمان و ریاست دفتر با میرزا عبدالرحیم‌خان بود].

طایفهٔ لک

صدوپنجاه سال متجاوز است، از جرون فارس به‌کرمان آمدند. رؤسای آنها در شهر خانه دارند و سایر نیز سیاه چادرکه در بلوک اقطاع ذکر خواهد شد.

باقربیگ لک جد رؤسای این طایفه در حکمرانی سیدابوالحسن به‌کرمان داروغهٔ شهر شد، چند پسر داشت: ارشد محمد رضاخان بود. او چهار پسر داشت که معروف کرمان بودند:[۵۵] **حسن‌خان، محمدخان، حسین‌خان، محمدباقرخان.** دو نفر اخیر در سنهٔ ۱۲۴۴ به‌حکم مرحوم شجاع‌السلطنه مکحول شدند[۱]. حالتحریر غالب این سلسله پریشان و بی‌اوضاعند و در فوج اول و دوّیم کرمان سرباز هستند. چندنفری که بالنسبه معروف‌اند عرض خواهد شد:

عبدالرضاخان پسر حسن‌خان پسر محمد رضاخان پسر باقر بیگ است، اکثر اوقات در قریهٔ قناة غسان مباشر می‌باشد، معقول و زیرک و شیرین خدمت است.

فتح‌الله‌خان پسر محمد باقرخان پسر محمدرضاخان پسر باقر بیگ است، در فوج اول کرمان سلطان می‌باشد.

حیدرعلی‌خان پسر یوسف‌خان که از احفاد باقربیگ است سلطان توپخانه است.

محمدخان پسر مرحوم حیدرعلی‌خان پسر یوسف‌خان از احفاد باقربیگ است. سالی یک سفر لااقل به‌تهران می‌رود، خصوصیتی برای درجه و منصب و تحصیل امتیاز دارد، در هذه‌السنه لوی‌ئیل لقب اکرم‌الدوله به‌او مرحمت شده.

نظر علی‌خان پسر مرحوم [ ] ـ‌که از احفاد باقر بیگ است ـ می‌باشد [سالها در فوج اول کرمان سلطان بود، در حکومت شاهزاده سالار لشکر فرمانفرما درجه یاوری به‌او مرحمت شد، اوضاع درستی ندارد].

۱ـ ۱۸۲۸ م، بسیاری از افراد خاندان لک به‌آذربایجان تبعید شدند. کلبعلی‌خان لک که جد خاندان علی اسعدی کرمانی است ـ از چشم نابینا شد.

عبدالرضاخان پسر حسن خان پسر محمدرضاخان پسر باقربیگ است. در اواخر عمر ملقب به‌بیگلربیگی شده، اکثر اوقات در قناة غسان بسر می‌برد.
فتح‌الله خان پسر محمد باقرخان پسر محمد رضاخان پسر باقر بیگ است، در فوج اول کرمان سلطان بود.

میرزا سیدعلی، پسر سید جعفر که اصلش از قریه هُتْکِنْ زرند است. از زرند کُورْکْ و پشم آورده به‌شهر می‌فروخت، در اواخر عمر عیالش را ازده به‌شهر آورد، و چند پسر داشت از آن جمله میرزا سید علی و میرمحمد، میرمحمد تحصیل سیاق کرده، پیوسته نویسندهٔ عامل بم و نرماشیر بود تا بمرد، میرزا سیدعلی در سنهٔ ۱۲۷۵[۱] که مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل‌الملک پیشکار کرمان گردید محرر میرزا علیرضای[۵۶] همدانی شد، به‌توسط او بروات را به‌ثبت برمی‌داشت و مهر می‌کرد، بعد سررشته‌دار دفتر شد، این زمان به‌شغل معهود مشغول است، سالی کلی مداخل دارد. چون سلسلهٔ معروفی ندارند منفرداً نوشته شد.

[اشخاص غیرکرمانی]

ذکر اشخاصی که کرمانی نیستند و در دیوان کرمان این زمان دخیل و از معارف این ملک می‌باشند:
میرزا سیدرحیم پسر مرحوم میرزا علیرضای تفرشی، اگرچهٔ در آن زمان به‌سبب شغل وزارت و معقولیت از همهٔ اکابر و عمال کرمان برتری داشت، ولی چون مبنای این تاریخ بر آن است که اهل ملک را بر غُرَبا سبقت می‌دهم عذر مسموع است. مرحوم میرزا علیرضا در سنهٔ ۱۲۴۳[۲] به‌کرمان آمده و در دستگاه مرحوم شجاع‌السلطنه حکمران راهی یافته روزگار می‌گذرانید تا در سنهٔ ۱۲۴۶[۳] که مرحوم مبرور ولیعهدِ گردونْ مَهْد به‌کرمان نزول اجلال فرمود، مرحوم میرزا ابوالقاسم **قائم‌مقام** که جُملة‌المُلک بود از اینکه میرزا علیرضای مزبور با مردم مسقط‌الرأس

۱ـ ۱۸۵۸م.
۲ـ ۱۸۲۷م.
۳ـ ۱۸۳۰م.

قائم‌مقام مجاور بود، شغل سررشته‌داری دفتر کرمان را به‌او موکول نمود و میرزا حسین وزیر را به‌حمایت او قدغن بلیغ فرمود تا سنهٔ ۱۲۵۳[۱] که نصرةالدوله فیروز میرزا حکمران با وزیر سوء مزاجی بهمرسانید، وزیر روانهٔ مشهد مقدس شد[۵۷] که از آنجا به‌همراه به‌دربار مُشرّف آیند.

میرزا علیرضا، به‌حُکمِ مُعزّی الیه، به‌شغل وزارت مشغول؛ پس از سالی که میرزا حسین مراجعت کرد به‌عمل مألوف مقرّر آمد. مجملاً میرزا علیرضا در حکومت فضلعلی‌خان قراباغی میرزای محمدعلی‌خان پسر او بود و به‌استیصال روزگار می‌گذرانید تا به‌عاملی جیرفت فرستادش، مریض مراجعت کرد و در سنهٔ ۱۲۶۳[۲] وفات یافت. میرزا سید رحیم در سنهٔ ۱۲۴۸[۳] از تفرش به‌کرمان آمد خدمت پدر رسید و یکی از صبایای مرحوم ظهیرالدوله را نکاح کرد، در ایالت نواب مؤیدالدوله در خانه آمد وشدی می‌نمود. چون خان باباخان سردار به‌حکومت کرمان آمد به‌واسطهٔ میرزا نصرالله شوهرخواهرش که از زمانِ صبی میرزا و کارگذار سردار بود در دفتر کرمان صاحب خط و مُهر شد.

بعد از ارتحال آن مرحوم علی‌محمدخان سپهدار حکمران کرمان گردید و او در محبت مردم عراق مجبول و مفطور بود، مشارالیه در حمایت و رعایتش تقصیر نکرد تا آنکه امور کرمان به‌رأی و رویّهٔ مرحوم محمد اسمعیل‌خان وکیل‌الملک قرار گرفت، جای مُهر و ثبت او را بالای همهٔ مستوفیان معین[۵۸] کرد. کرةً بعد مرّةٍ به‌سیرجان و جیرفت و رودبار و جبال بارز به‌جهت تشخیص و تعدیل بنیچه مأمور شد، مداخلی کلی گرد کرد.

از توجهات متکاثر، ضیقش مبدل به‌وسعت و اوضاعش صورت نوعی بهمرسانید، در زمان حکومت مرتضی قلیخان وکیل‌الملک وزیر و راتق و فاتق جمیع امور کرمان است. خود و سه پسرش تقریباً سالی پانزده هزار تومان به‌اسم و رسم‌الوزارة و استصوابی و رسوم از کرمان و بلوچستان می‌گیرند، کلی هم رشوه و تعارف از عمال می‌گیرند که توسطِ عمل و مباشرتِ دیوانِ آنها را می‌کنند و آخر سال

۱ـ ۱۸۳۷م.
۲ـ ۱۸۴۷م.
۳ـ ۱۸۳۲م.

هم در زمان حساب مباشرین ـ لابدّ برای اینکه مال دیوان و رعیت بیچاره را بخورند، خفیانه به‌آنها پول می‌دهند. علاوه از این مداخل‌ها، خود و سه پسر او که میرزا سید کاظم و میرزا جواد و میرزا محمود ـ که در کرمانند ـ و میرزا حسین نام پسر دیگرش ـ که در دارالخلافه است ـ هزار تومان متجاوز به‌رسم مواجب و مستمرّی و مقرّری و خانواری می‌برند، حتی پسری ـ میرزا حسین پسر میرزا سید رحیم ـ دارد که اکنون که سنهٔ ۱۲۹۲ است هفت سال بیشتر ندارد و حال شش سال است که چهل تومان برای او مستمری از عُشر کرمان برای او گذرانیده‌اند. اینک پسر هفت ساله حاضر و کتابچهٔ کرمان نیز حاضر است.

میرزا سیدعلی پسر مرحوم میرزا علیرضای مزبور است، مادرش کرمانی است. بعد از پدر[۵۹] روزگارش بایر و نکبت از وجنات حالش ظاهر، شرح حالش طول کلام است، چون خداوند جَلَّتْ قُدرَتُه به‌جهت ظهور قدرت ـ که مردم زمانه دولت زمان را حمل بر کفایت و تدبیر، و نکبتش را برعدم رشد و تقصیر نکنند ـ بعضی مردم ناقابل را از نازل منزلهٔ فقر و ذلت به‌اعلی مرتبهٔ غنا و عزت می‌رساند ـ این مرد در این اوقات لشکرنویس قشون کرمان و کارگذار و محاسب ایالت و مقیم تهران است.

خود و برادرش میرزا عبدالله پانصد تومان مواجب و کلی خانواری دارند، حتی میرزا سیدعلی پسری دارد سید محمد نام، که حال ۹ سال دارد و ۹ سال است که پنجاه تومان مستمری برای او گذرانیده که همه ساله در کتابچه می‌نویسند، چون خود میرزا سید علی از جانب حکمران کرمان در دارالخلافه محاسب و وکیل است، آنجا به‌اشتباه کاری مستمری و خانواری مردم مستحق را قطع کرده به‌اسم خود و برادرش میرزا عبدالله و پسر صغیرش گذرانیده و مداخل لشکرنویسی و غیره را هم دارند. مداخل لشکرنویسی کرمان هم زیاد است، زیرا که افواج کرمان بی‌پا و بی‌جاست و متوفی زیاد دارند.

از اینها گذشته، پسران میرزا سید رحیم و میرزا عبدالله هر روز دو سه دفعه قبا و کلیجه بدل و روکش می‌نمایند و در کوچه‌ها خود را به‌نظر زنها درمی‌آورند و هرزگی[۶۰] می‌نمایند. به‌این جهت ظرفاء، میرزا عبدالله را میرزا عبدالله لیف گویند. دربالانشینی این حضرات این رساله گنجایش ندارد، چه عرض کنم که چه‌قدر بی‌حیا هستند، گوی سبقت از همزهٔ استفهام ربودند و پای تفوق بر سر لام ابتدا نهادند!

میرزا مهدی‌خان اصلش از سادات اصفهان، سرهنگ فوج دوّیّم کرمان، در علم هندسه و حساب مربوط است.

علی آقا از نبایر مرحوم عبدالرزاق بیگ دنبلی ـ که معروف به کمالات صوری و معنوی بوده است ـ خط و زبان فرانسا را آموخته و از بعض علوم مستعملهٔ اروپا بهره‌مند است، سرهنگ فوج اول کرمانست.

حسینعلی‌خان پسر مرحوم فضلعلی‌خان [نصرةالممالک، مادرش صبیه مرحوم ظهیرالدوله، مطلقاً در عمل دیوان دخالت ندارد، قوش را نیکو تربیت می‌کند].

میرزا نورالله‌خان پسر مرحوم میرزا عقیل طبیب اصفهانی است، ۲۲ سال است متوطن این بلد است، سررشته‌دار افواج کرمان و مباشر عملِ خبّازان، مردی راست قول و درست کردار است.

علی اصغرخان پسر مرحوم امامعلی‌خان سرتیپ فوج اول کرمانی، این جوان با عدم منصب و شأن، در مجالس بسیار مایل بالانشینی است. چون بسیار عظیم‌الجثه و بزرگ‌اندام است جای مردم را[۶۱] تنگ می‌کند!

تجار این بلد

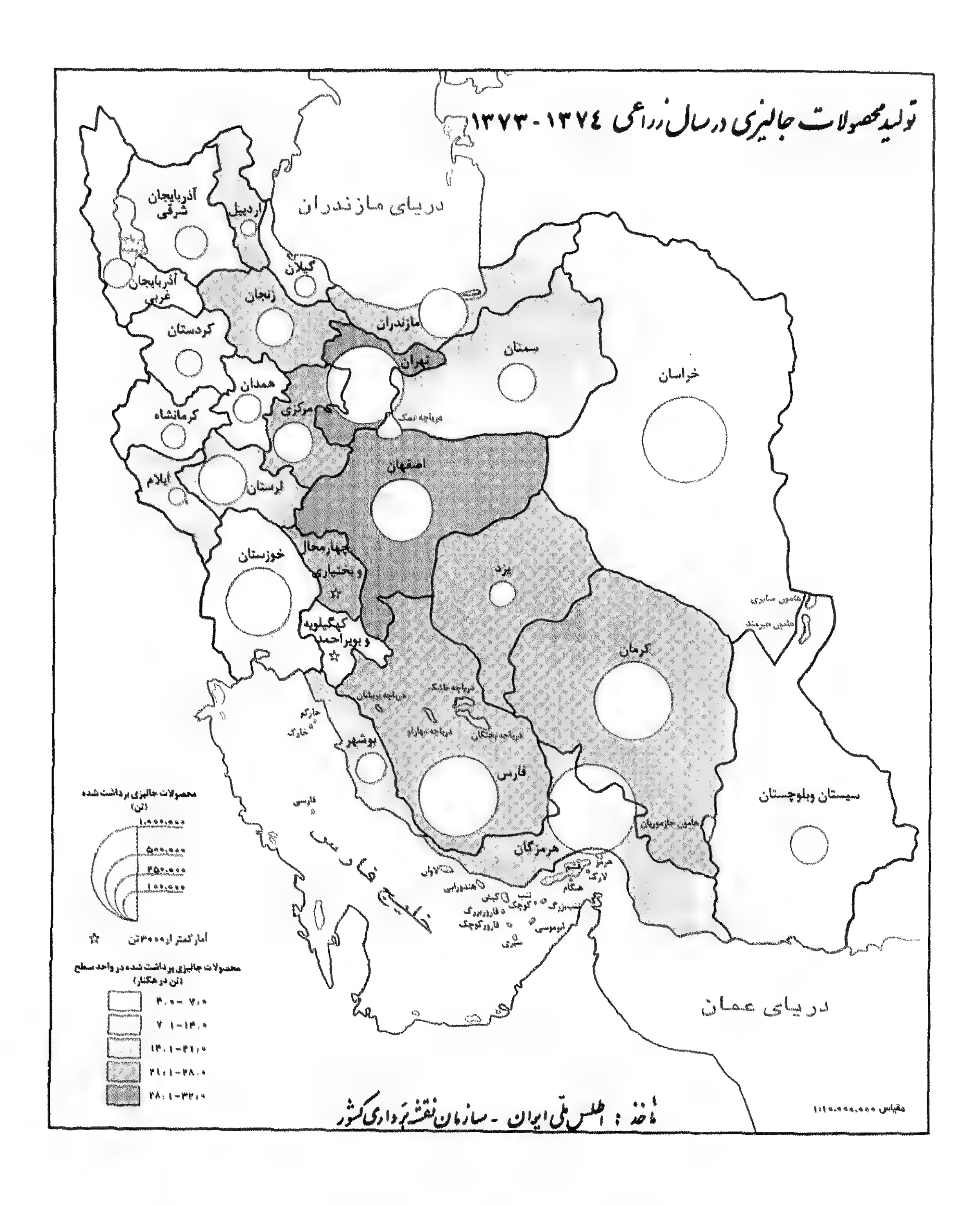
اما تجار این بلد که کورْکْ و پشم و پنبه و گندم و نخود و جَوْز و لَوْز و شال کرمان و حنا و رنگ و زیره و تریاک می‌خرند و به‌سایر بلاد می‌فرستند و از اطراف شرکاء آنها متاع نیز مرسول می‌دارند، آنچه کرمانی‌الاصل می‌باشند معارف آنها از این قرار است:

حاجی محمد حسین، پسر مرحوم آقا محمد صادق کرمانی، مدتی در عتبات عالیات به‌مباحثهٔ علمَی اشتغال داشته، مردی فاضل و متدین است و به‌تجارت مشغول، مال‌التجارهٔ زیادی ندارد، به‌سبب فضل و تدین محترم است.

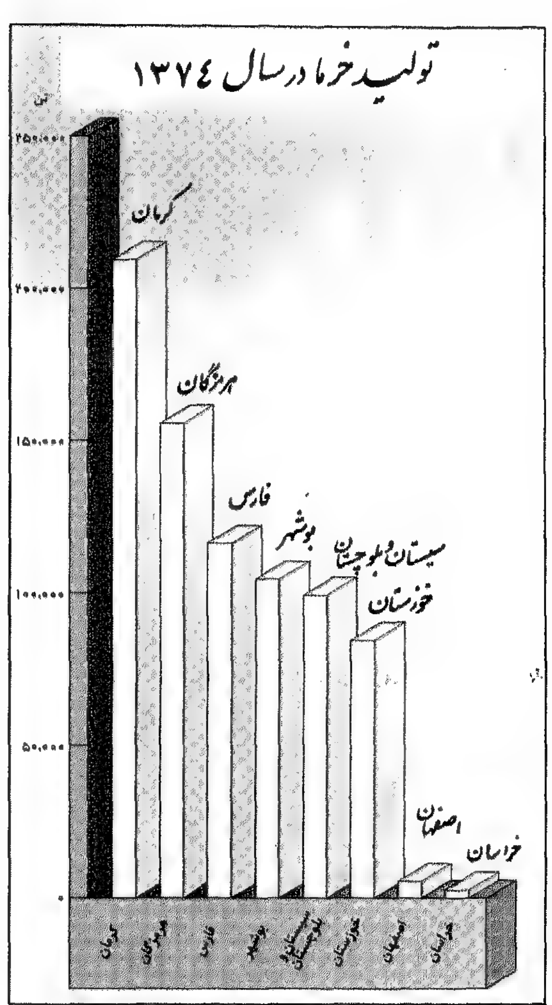
حاجی محمد صادق، پسر مرحوم آقا اسمعیل چورکچی است. مدتهاست به‌تجارت و معاملهٔ بلوک خبیص و بم و نرماشیر و جبال بارز و رودبار و جیرفت اشتغال دارد، صاحب تنخواه و محل رجوع است.

جناب حاجی محمدعلی امین‌الرعایا[1] پسر مرحوم حاجی محمد ابراهیم

۱ـ امین‌الرعایا جد امین‌زاده‌های ماهانی است که معروفتر آنها آقا محمد صادق امین‌زاده سال ۱۳۴۵ ش / ←



تولید محصولات جالیزی در سال زراعی ۱۳۷۴-۱۳۷۳
دریای مازندران
آذربایجان شرقی
اردبیل
آذربایجان غربی
گیلان
زنجان
مازندران
کردستان
تهران
سمنان
خراسان
همدان
مرکزی
کرمانشاه
دریاچه نمک
اصفهان
ایلام
لرستان
خوزستان
چهارمحال و بختیاری
یزد
کهگیلویه و بویراحمد
کرمان
بوشهر
فارس
سیستان وبلوچستان
هرمزگان
خلیج فارس
دریای عمان
محصولات جالیزی برداشت شده (تن)
۱،۰۰۰،۰۰۰
۵۰۰،۰۰۰
۲۵۰،۰۰۰
۱۰۰،۰۰۰
آمار کمتر از ۳۰۰۰ تن
محصولات جالیزی برداشت شده در واحد سطح (تن در هکتار)
۳٫۰ - ۷٫۰
۷٫۱ - ۱۳٫۰
۱۳٫۱ - ۲۱٫۰
۲۱٫۱ - ۲۸٫۰
۲۸٫۱ - ۳۲٫۰
مقیاس ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰
ماخذ : اطلس ملی ایران - سازمان نقشه برداری کشور

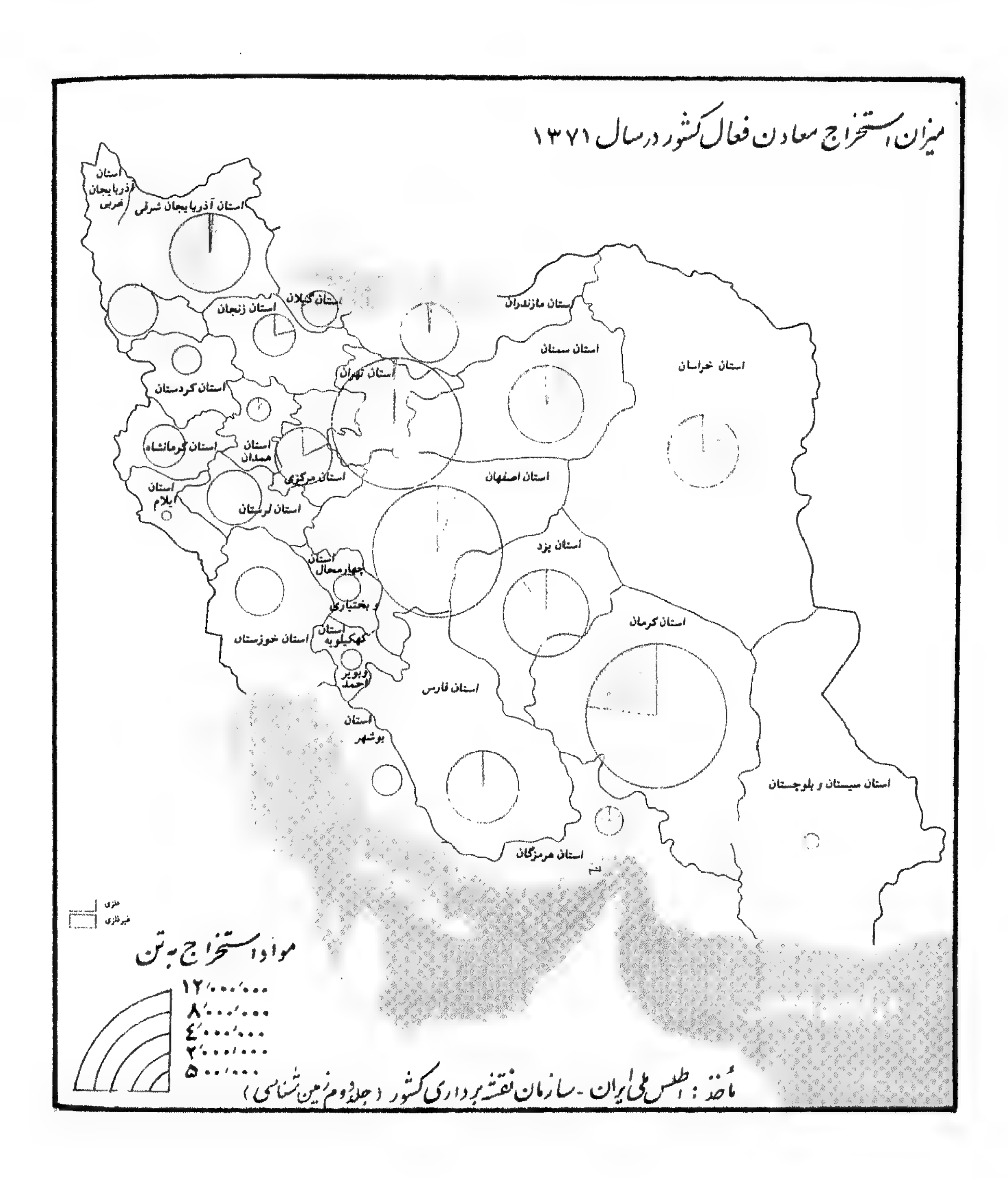


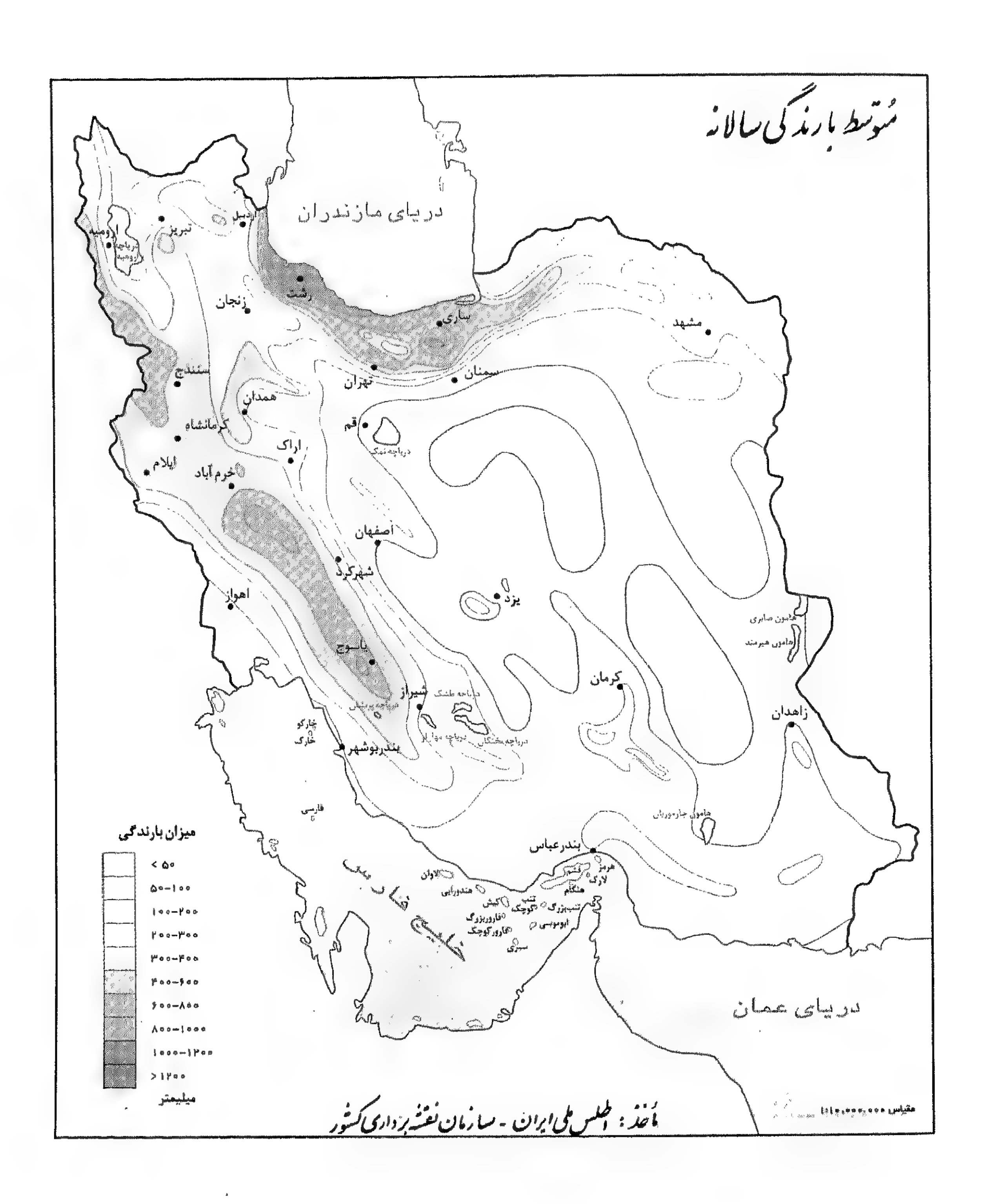
مأخذ اطلس ملی ایران - سازمان نقشه‌برداری کشور
تدوین و بازسازی نقشه‌ها از محمدتقی سرمست
زیر نظر استاد مهندس محمد پورکمال کرمانی

تعداد شرکت های تعاونی کشاورزی در سال ۱۳۷۴

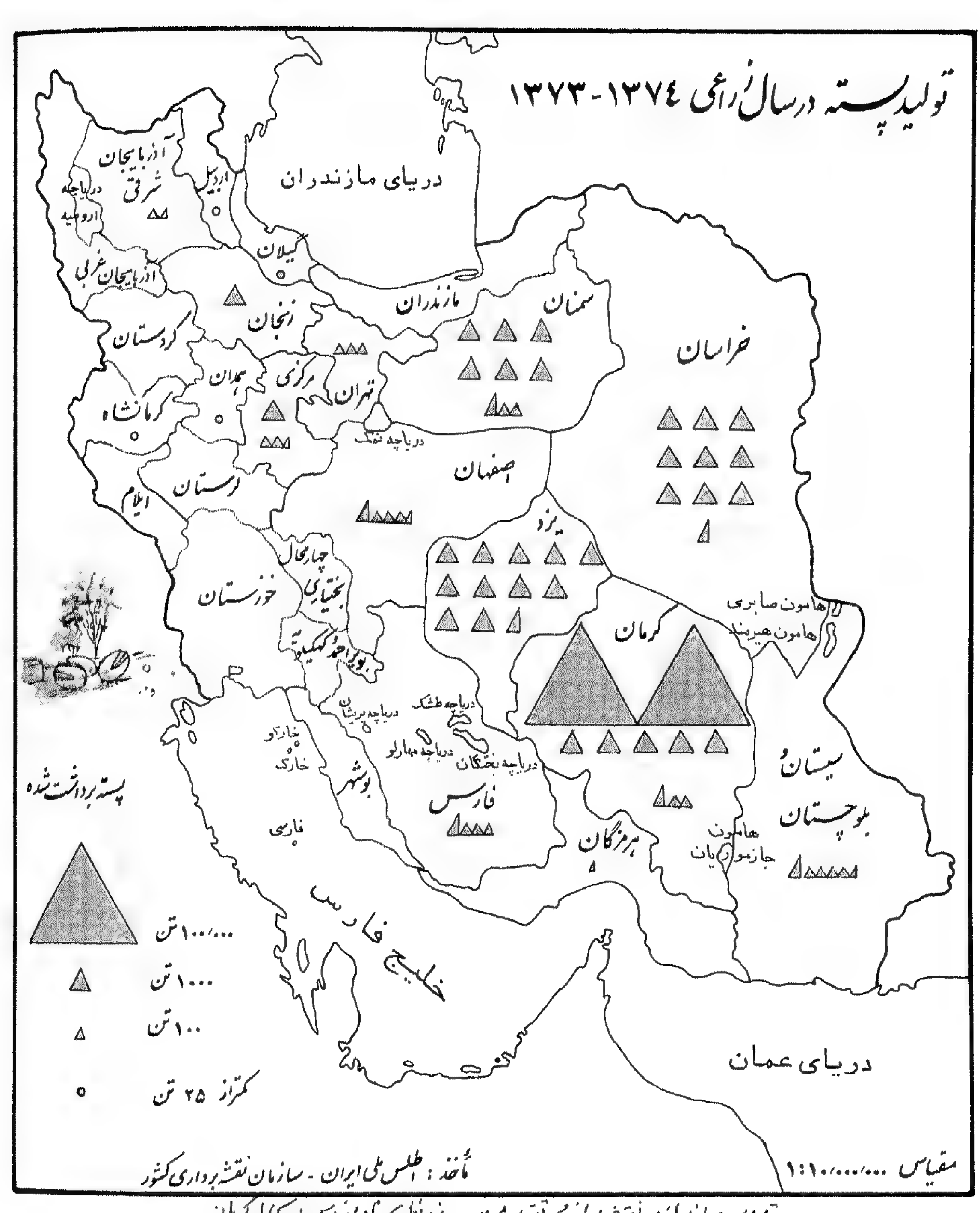
آذربایجان شرقی
آذربایجان غربی
اردبیل
اصفهان
ایلام
بوشهر
تهران
چهارمحال بختیاری
خراسان
خوزستان
زنجان
سمنان
سیستان و بلوچستان
فارس
کردستان
کرمان
کرمانشاه
کهگیلویه و بویراحمد
گیلان
لرستان
مازندران
مرکزی
هرمزگان
همدان
یزد

مأخذ: اطلس ملی ایران - سازمان نقشه برداری کشور

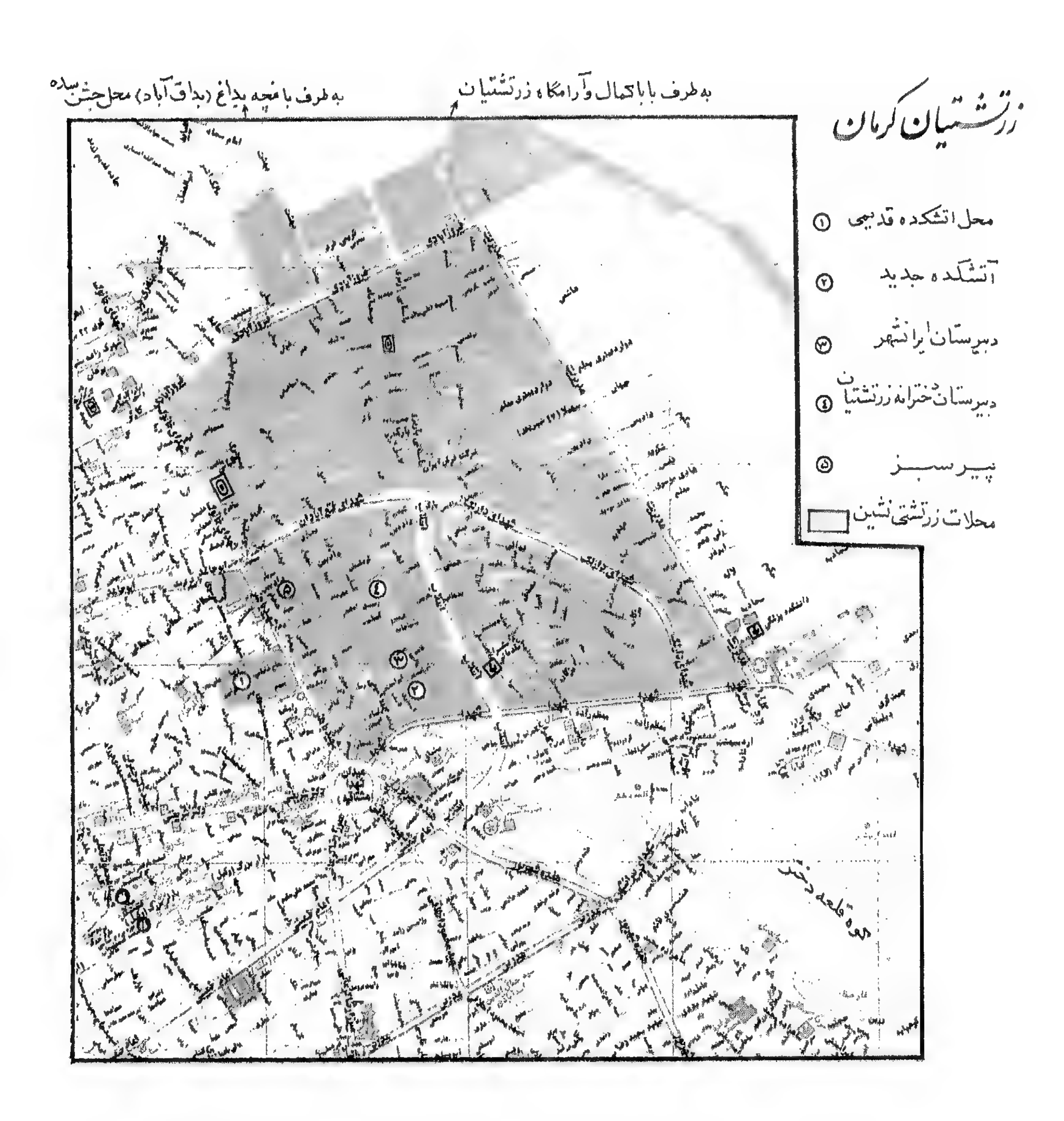

میزان استخراج معادن فعال کشور در سال ۱۳۷۱
استان آذربایجان غربی
استان آذربایجان شرقی
استان گیلان
استان زنجان
استان مازندران
استان سمنان
استان خراسان
استان تهران
استان کردستان
استان کرمانشاه
استان همدان
استان مرکزی
استان ایلام
استان لرستان
استان اصفهان
استان یزد
استان چهارمحال و بختیاری
استان خوزستان
استان کهکیلویه وبویر احمد
استان کرمان
استان فارس
استان بوشهر
استان سیستان و بلوچستان
استان هرمزگان
قشم
فلزی
غیرفلزی
مواد استخراج به تن
۱۲،۰۰۰،۰۰۰
۸،۰۰۰،۰۰۰
۴،۰۰۰،۰۰۰
۲،۰۰۰،۰۰۰
۵۰۰،۰۰۰
مأخذ : اطلس ملی ایران - سازمان نقشه برداری کشور (جلد دوم زمین شناسی)



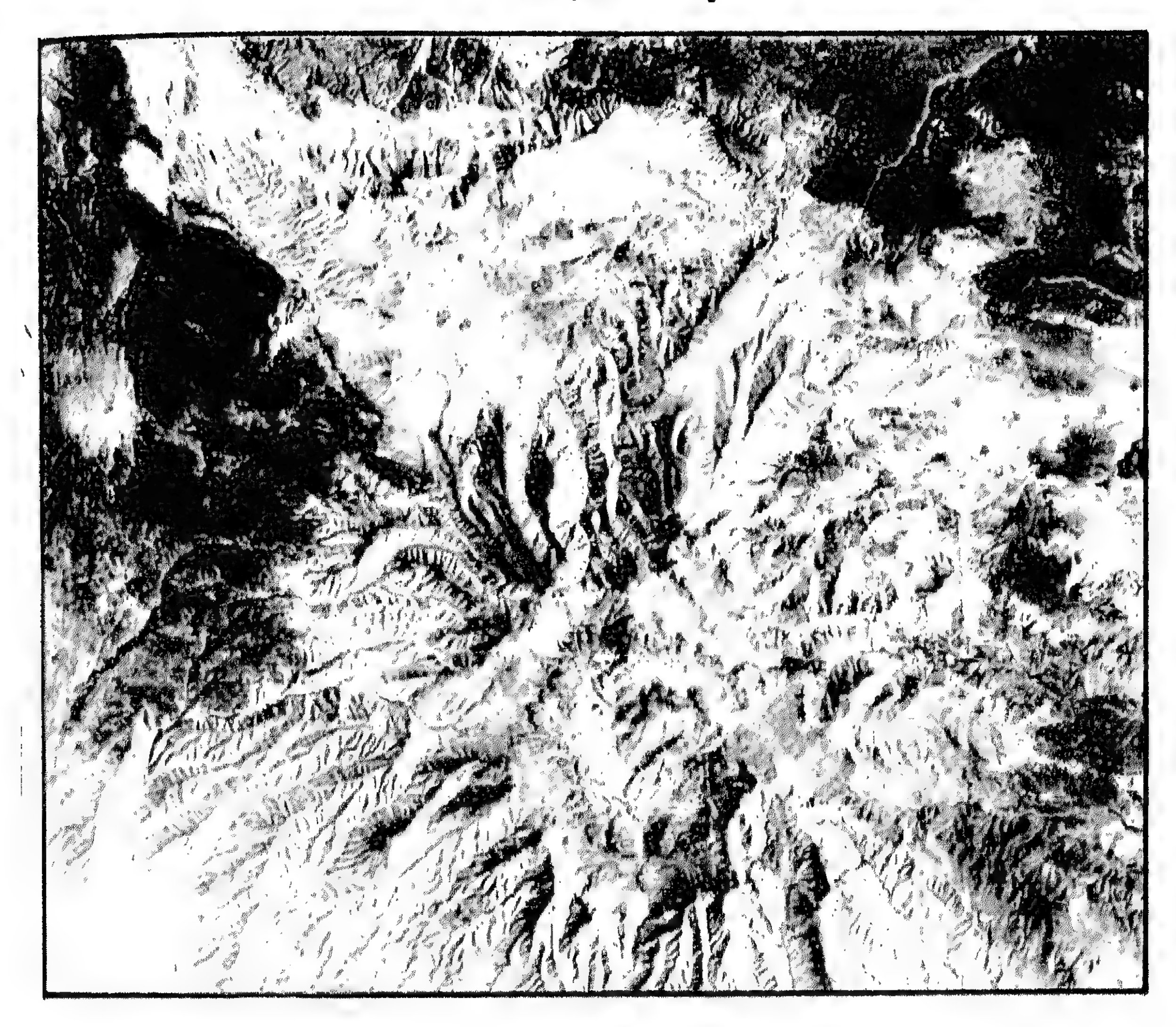
مأخذ: اطلس ملی ایران - سازمان نقشه برداری کشور



تدوین و بازسازی نقشه‌ها از محمدتقی سرمست - زیر نظر استاد مهندس پورکمال کرمانی


زرتشتیان کرمان
به طرف باغچه بداغ (بداق آباد) محل جشن سده
به طرف باباکمال و آرامگاه زرتشتیان
① محل آتشکده قدیمی
② آتشکده جدید
③ دبیرستان ایرانشهر
④ دبیرستان دخترانه زرتشتیان
⑤ پیر سبز
محلات زرتشتی نشین
دره قلعه دختر

کرمان بهشت زمین شناسی است



تصویر ماهواره ای پردازش شده کوه آتش فشانی مزاحم ، شمال خاوری شهر بابک

این تصویر با استفاده از داده های رقومی سنجنده TM ماهواره لندست ۵ (سه باند انعکاسی) و بکارگیری برنامه افزایش کنتراست ، ویژه تفکیک واحدهای سنگی در گروه دورسنجی سازمان زمین شناسی تهیه شده است .

مأخذ : اطلس ملی ایران - سازمان نقشه برداری کشور جلد دوم زمین شناسی

حاجی‌الله ویردی کرمانی است که جدّ و پدرش آثار خیر زیاد از قبیل آب انبار و کاروان‌سرا و حمام و مسجد درگواشیر و عرض راه دارند. ضیاع و عقار کلی در بلوک خبیص و حومه و مخصوصاً در ماهان تحصیل کرد و ریاست تجارت کرمان نیز چند سال است محول به حاجی امین‌الرعایاست. مردی متدین و با کفایت و فروتن و خیرخواه است. ایام شباب جود و سخای آن جناب بهتر از این اوقات بوده، با اینکه مردی متمول است چندان اعتنائی به فقراء و اهل استحقاق ندارد و او را از جد و پدر بهره‌ای نیست.

حاجی آقا حسین، پسر حاجی آقا علی رفسنجانی است که به‌سبب ملک و مال‌التجاره در کرمان کسی بر او فزونی ندارد بلکه مقابلی هم نمی‌کند. شرح حالش در ذیل سکنهٔ بلوک رفسنجان مرقوم می‌شود. خود حاجی آقا حسین[۶۲] اغلب اوقات در گواشیر است و به‌ارسال و مرسول مشغول.

حاجی ملاغلامحسین پسر مرحوم مشهدی حسن ارشلوی اقطاعی است. فی‌الجمله سوادی دارد. در گواشیر با تجار سکنهٔ بندر معمورهٔ بمبئی ارسال و مرسول دارد.

تخمیناً چهل نفر از تجار کرمانی هستند که به‌تجارت مشغولند نگاشتن اسامی آنها موجب طول کلام است.

تجار غریب این بلد شش نفر **تهرانی**، معروف آنها دونفرند: آقا محمد اسمعیل و آقا اسدالله. پانزده نفر از مردم **هرند** اصفهان در شهر کرمان تجارت می‌نمایند: آقا محمدجعفر و حاجی محمدحسن، این دونفر معتنابه ایشانند. سی‌نفر ازمردم **یزد** در این بلد ازتجار محسوب می‌شوند، حاجی اسمعیل معروف اینهامی‌باشد. **خراسانی** گویا شش نفر بیشتر نباشند، به‌حسب مایه و اسم و رسم این دو نفر مشهورند: آخوند ملاحسین و حاجی غلامرضا[۱] که متوطن کرمانند ودرواقع کرمانی محسوب می‌شوند.

→

۱۹۶۶ م. درگذشت. وقفنامه مسجد حاج اللهویردی در خانه آنهاست. او پدر دکتر محمد علی امین‌زاده رئیس بانک تجارت در پاریس است.

۱ـ حاجی غلامرضا خراسانی فرزند ابراهیم بن محمد کاظم اصلاً اهل هرات افغانستان بود که به‌علت سخت‌گیری نسبت به‌شیعه در افغانستان، حاج ابراهیم ناچار به‌مهاجرت شد و با دختر شاهرخ میرزا (فرزند نادرشاه) ازدواج کرد و دارای سه پسر شد: حاجی غلامرضا، حاج محمدباقر، حاج صادق. حاج غلامرضا با

←

پنجاه نفر از مجوسیهٔ یزدی و کرمانی در این شهر به‌تجارت مشغولند که بعضی از آنها صاحب مایهٔ کلی هستند، به‌دو جهت اسم آنها را ننگاشتم: اول بی‌احترامی به‌مسلمانان، و ثانی طول کلام! گویا ده نفر هم از طایفهٔ هنود در شهر به‌تجارت مشغولند، اسامی آنها نگاشتن مفید فایده نبود.[۱] سایر کسبهٔ این ملک را به‌تفصیل نوشتن ثمری در او مترتب نیست. تنباکو فروش اینجا مثل سایر بلدان ایران بیشتر فارسی می‌باشند.[۶۲]

[در این اوقات از تجار ترک بسیارند، ذکر همه موجب اطناب است، چند نفر از معارف آنها عرض می‌شود: آقا مهدی تاجر تبریزی مشهور به‌عمومی رئیس شرکت عمومی کرمان از همه برتری دارد و معاملات کلی می‌نماید. آدم درست قول امین است. آقا محمد جعفر تاجر سلماسی، مشهدی محمد تاجر میلانی.

حاجی محمد جعفر تاجر هرندی از تجار قدیم است، این زمان افتاده و منزوی است، ملاک است. حاجی محمدتقی و حاجی محمدباقر تاجران یزدی از معتبرین و متمولین کرمان هستند، پسران مرحوم حاجی اسمعیل امرالله(؟) می‌باشند. آقاعلی کربلائی محمدحسین نیز از تجار کرمان است، آدم معقولی است. حاجی علی‌اصغر تاجر یزدی و آقامحسن مشهور به‌محمدآبادی و آقانصرالله معاون‌التجار و آقا محمد حسین ناظم‌التجار[۲] پسر حاجی اسدالله تاجر یزدی نیز در این بلد از تجاراند].

←

دختر حاج آقا علی تاجر (جد خاندان امینیان) ازدواج کرد. برادرش حاج محمدباقر نیز یکی دیگر از دختران او را گرفت و احفاد این دو برادر اکنون به‌نام خانوادگی خراسانی و دامغانی و شفیعی‌پور و درکی و ایرانی و فتوحی معروفند و در رفسنجان سکونت دارند. آقا محمدباقر در سال ۱۳۱۵ هـ/۱۸۹۷ م درگذشته است. شعری معروف دارد پیغمبر دزدان درباب دزد زدن حاج غلامرضا، که باید در آثار او خواند: دزدان برهنه کردند حاجی غلامرضا را...

۱ـ اتفاقاً تجارت هندی‌ها در کرمان بسیار قوی و مؤثر بود. کاروانسرای هندوها تا روزگار پهلوی کار می‌کرد، و در آن وقت ثروت آنها را مصادره و خودشان را اخراج نمودند. نزدیک شهر محلی به‌نام تل هندوسوز داریم که اجساد هندوها را در آنجا می‌سوزاندند.

۲ـ ناظم‌التجار که در قسمت الحاقی کتاب نامش آمده، از آزادی‌خواهان معروف و مشهور زمان مشروطیت بود که در غوغای حزب دموکرات در کرمان فداکاری بسیار کرد و ثروت خود را بر سر آزادیخواهی گذاشت، مدتها از بم کاندیدای وکالت بود که به‌جائی نرسید. در زندان قوام با مرحوم بهمنیار و علی کاکو و مهام‌الملک و حسین‌خان شیبانی هم‌زنجیر بود. درباب شرح حال او رجوع شود به‌مقدمه پیغمبر دزدان چاپ پانزدهم ص ۶۶ به‌بعد، و همچنین تلاش آزادی چاپ پنجم. پسر اوعلی آقا مهرابی چند سال پیش درگذشت.



اعضاء نخستین اطاق تجارت کرمان

شعرای این بلد

و اما در ذکر شعرای این بلد، در تفصیل حال جناب آقای **حاجی محمد رحیم‌خان** خلف خلد آشیان حاجی محمد کریم‌خان اعلی‌الله مقامه عرض کردم که در انواع و اقسام شعر از قصیده و غزل و مثنوی و رباعی کمال مهارت را دارند و در نظم تازی و دری از متقدمین و معاصرین گوی سبقت ربودند، اما شأن آن‌جناب نیست که در زمرهٔ شعرا نگاشته شوند!

حاجی میرزا ابوالحسن از سلسلهٔ کلانتری گواشیر که نامش به‌جای خود آمده است نیز شاعری فصیح است، او چون از اکابرزادگان کرمان و شیخ طریقهٔ نعمةاللهیه است در جرگ شعرا محسوب نمی‌شود.[1]

۱ـ نمونه‌ای از قصاید میرزا ابوالحسن شعله اینست:

دوش سحرگه مرا نگار شکر ریز
زد سرپائی که چند خفتی؟ برخیز

شب نه در اندیشه‌ای که روز کنم چه؟
روز نه در فکر آنکه کار شبم چیز؟

نیستت از گفته‌های واهیه پروا
نیستت از کرده‌های باطله پرهیز

پا نگذاری مگر به‌خانهٔ خمار
دست نگیری مگر به‌زلف دلاویز

روز همه در خمار و شب به‌شرابی
روز زشب، شب ز روز کرده نه تمییز

همچو تو در تنبلی ندیدم و نبود
مثل توئی ور بود تو باشی و او نیز

موسم عید است و مردمان همه پوشند
اطلس و خارا و پرنیان و قناویز

هرکه دماغیش هست زاهل محله
شسته و رفته درون خانه و دهلیز

خانهٔ ما راکه کهکشان سزد، امروز
گشته زجور زمانه مانه کهریز

هرکس دیگی ببار از حلویات
دارد و ما را تهی است کفچه و کفلیز

رخت نوی که به‌روز عید بپوشیم
هیچ نه از روگشای مانده نه زاجهیز

دور زجان تو مرده شوی بشوید
شوی چنینی که هست مفلس و بی‌چیز

نیست تو را حبه‌ای زباغ و زبستان
نیست ترا بهره‌ای زمزرع و کاریز

آدم بیکاره را سزد که چو داهول
خربزه‌کاران زنند بر سر فالیز

گرنه به‌کرمان میسر است معیشت
یزد و صفاهان و خوی و خمسه و تبریز

نه به‌امیر و وزیر با شدت الفت
نه به‌کلانتر نه کدخدایت آمیز

گفتم از این مردمان توقع احسان
همچون زقحبه وفا و مردمی از حیز

شکر خدا را مراست طبع گهربار
حمد خدا را مراست کلک شکرریز

گفتهٔ شیرین و خامه شکرینم
بنده کند صدهزار خسرو پرویز

گفت چه حاصل که خط و شعر تو امروز
کس نخرد در بهای کاهو و گشنیز

بنده برای زن حمامی و دلاک
عقل به‌خوره کنم کمال به‌باریز

بود، اگر شعر بود مایهٔ عزت
والی مصر، ای عزیز، خواجهٔ پاریز

←

حال تحریر شاعر کرمان بسیار است. معروف آنها دونفرند: اول ایمن نامش میرزا عبدالغنی، از تاجرزادگان این دیار است و در اعیاد و ایام جشن قصیده در حضور حکمران او می‌خواند.

دیگری نامش مهدیقلی است و افسر تخلص می‌کند، با اینکه جز سواد فارسی جزئی علمی دیگر ندارد، طبعش موزون است.

اشخاص دیگری هم هستند که شعر می‌گویند و تخلص دارند، از آن‌جمله میرزا آصف و میرزا طوسی و میرزا خرم.

منجم این بلد

نامه‌نگار عرض می‌کند که علم نجوم علمی شریف، و دارندهٔ آن از علماء و اشراف محسوب می‌شود، و در بعضی مواضع این علم را بر طب ترجیح داده‌اند از آن جمله در شعر منسوبه به‌مولای متقیان علیه‌الصلوات والسلام که می‌فرماید. مصراع: قال‌المُنَجِّمُ والطبیبُ کِلاهُما[1]... لهذا بایستی منجمون[۶۴] را در زمرهٔ علماء

→

گفتمش آری تو راست گوئی، لیکن / با فلک کینه‌جو ز بخت چه استیز

تاج کی و تخت کسری و سرکاوس / ریزد هر روز زین زبر شده غلبیز

گفت چه اندیشه‌ات زچرخ به‌چالش / هست پناهت چو شاه زین دله بگریز

شاه ولایت علیّ عالی اعلا / قاسم ارزاق و شافع رستاخیز

چاکر او را سزد ز رتبه نماید / خاک درش فخر اگر به‌افسر چنگیز

آنکه ز قدرت به‌یک اشاره توان کرد / خواهد اگر، نقره و طلا، مس وارزیز

آنکه برد دست چون به‌قبضهٔ شمشیر / و آنکه نهد پای چون به‌کوههٔ شبدیز

سرفتد از خصم آنقدر که بریزد / برگ درختان زباد موسم پائیز

کی رسد ای شاه، با کمال رسائی / جامهٔ جاه تو راز اطلس تبریز

نطق شکر خای طوطی اناالفصح / یافته از لعل جانفزای تو کرویز

کوه گنه را چه اعتبار به‌محشر / گر بود اندر پی‌اش چو لطف تو لاخیز

نیست تو را همچو ذات فرد هماور / نیست ترا همچو کردگار هم آویز

سوزن کلکم کجا و خامهٔ مدحت / هم مگرش از دعا بدوزم و فردیز

تا که بود غم زدا ترانهٔ مطرب / تا که بود جانفزا می طرب انگیز

ساغر عیش معاندان تو خالی / جام نشاط موالیان تولبریز

(از یک جُنگ خطی که بنده از آقای رجائی خریده‌ام)

۱ـ اصل قطعه در دیوان منسوب به‌مولانا آمده است، ذیل عنوان «ذمّ جمعی که به‌نفی حشر قایلند و

←

و اشراف [آورد]. به‌دو سبب در آخر ذکر کردم: اول، کسی که مربوط به‌این علم باشد در این بلد نیست، کسانی که مدعی‌اند مَبیّن بدیهیاتِ این فن را نکرده‌اند. ثانی: چون چند نفر مجوسی مدّعی این علم‌اند و محلِ رجوع، خلاف ادب و تدین دانستم که آنان را برمسلمین مقدّم بدارم. مجملاً مردمی بسیارند که با عدم ربط ادعای این علم را دارند، دو نفر مجوسی می‌باشند که علم استخراج را می‌دانند، اما شمّ رایحهٔ علم قواعد و احکام را نکرده‌اند: یکی را **بهروز** نام است و دیگری مسمی به‌رستم است.[1] بیشتر رجوع اختیار نقل و تحویل و نکاح و غیره به‌این دو می‌شود.

اما طریق عروسی اهل این بلد با سایر بلدان ایران چندان تفاوتی ندارد، مگر آنکه تا سه روز زنها از محلات جمع می‌شوند و به‌تماشای عروس می‌آیند. عزای آنها نیز مثل سایر اهل ایران است. زنهای فقراء این ملک کورک و پشم با چرخ می‌ریسند و در روز شنبه در میدانی که مرحوم سید ابوالحسن حکمران کرمان ساخته و موسوم به‌خیابان است[2] می‌برند و شالبافان و جولاهان در آنجا جمع شده می‌خرند. سایر امتعه از مأکول و غیره در آن بازار می‌آورند و در همان روز می‌فروشند و **شنبه بازار** می‌گویند. در آن روز مردم زیاد در آنجا به‌جهت معاملات ازدحام می‌نمایند.

→

پندارند که حکیم و کاملند»، به‌این شرح:

قالَ المُـنَجِمُّ والطبیبُ کِـلاهُما | لَنْ یَحْشَرَالامواتُ، قلتُ الیَکُمُا
اِنْ صَحَّ قَوْلکُمُا، فلَسْتُ بِخاسِرٍ | اِنْ صَحَّ قَوْلی، فالخَسارُ الیکُـما

۱ـ اینها از قبیل گشتاسب و ملابهمن و ملااسکندر، ملابهروز اجداد همان ارباب کیخسرو زرتشتی بوده‌اند که مدتها وکیل زرتشتی‌ها در مجلس شورای ملی بود. درباب احوال این خاندان، من در مقدمه یادداشت‌های ارباب کیخسرو شرحی نوشته‌ام. هم‌چنین در جامع‌المقدمات ص ۵۵۰ به‌بعد.

۲ـ مقصود از خیابان، بازار بزرگ دهنه خیابان است، سالها آقاخان بزرگ ادعای مالکیت دکانهای اطراف آن را داشت که نزدیک به‌یکصدباب می‌شد و حتی یک بار یکی از بستگان آقاخان (فرخشاه)، که برای استرداد آنها ـ و اعمال بعضی نظرات سیاسی ـ به‌کرمان آمده بود، که در وسط بازار کشته شد. به‌هر حال حدود ۴۰ سال پیش که نگارنده در کرمان معلم بودم اطلاع حاصل کردم که حکم محکومیت کسبهٔ محل صادر شده و دکانها به‌تصرف آقاخان [محمدخان، پدرعلی‌خان وجد کریم‌خان] درآمد و بر طبق فرمان مخصوصی که از آقاخان رسید و من آن فرمان راکه مهر تمغای آن با لاک گذاشته شده بود ـ دیدم. به‌موجب این فرمان، آقاخان کلیهٔ این دکانها را به‌فرهنگ کرمان واگذار، و درواقع روغن ریخته را وقف امامزاده کرده بود، زیرا هر دکانی

ذکر قراء قریب این بلد

ماهان، از محدثات آذرماهان است که در سلطنت[۶۵] انوشیروان سی سال متجاوز حکمران کرمان بوده و املاک زیاد آبادان کرده، از آن جمله ماهانک رفسنجان و ماهان دشتاب و ماهانک بردسیر.

مرحوم رضاقلی‌خان لله‌باشی در لغت پارسی که نام او انجمن‌آراست در لغت ماهان می‌نویسد که نام قصبه‌ایست از توابع کرمان. چنین نیست بلکه نام قریه‌ایست از حومهٔ گواشیر، مثل آنکه آن مرحوم در روضة‌الصفای ناصری در واقعات و معارکی که مابین سپاه خاقان شهید ـ رحمه‌الملک‌المجید ـ با لطفعلی‌خان زند واقع شده به‌مناسبتی بلوکات هیجده‌گانهٔ کرمان را جزو می‌دهد، از آنجمله می‌گوید بردسیر یک بلوک است و مشیزیک بلوک و عسکر یک بلوک. بلی‌بردسیر نام یک بلوک از بلوکات کرمان می‌باشد و اما مشیز نام یک قریه‌ایست از قراء آن بلوک، و عسکر نام هیچ بلوک کرمان نیست، همانا حاجی عسکر نام درکوهستان همین بلوک بردسیر در زمین مزرعهٔ موسم به **چشمه سرخ** در ۸۰ سال قبل از تحریر این رساله قلعهٔ مختصری ساخته، شاید آن مرحوم نام آن قلعه را شنیده و بلوک پنداشته و نوشته[۱]، ولی بلوکات معظم کرمان را مثل بلوک اقطاع و بلوک سارْدویه و بلک اُرزویه و کوشک و صَوْغان و بعضی بلوکات معتبر را[۶۶] نام نبرده.

ماهان در شرقی مایل به‌جنوب این بلد به‌فاصلهٔ هفت فرسخ واقع است، در خوشی آب و هوا معروف است، گویا پانصدباغ متجاوز در آنجا باشد.[۲] انگور و هلویش ممتاز است و سایر فواکه نیز نیکو به‌عمل آید و تریاک آنجا بهترین تریاک عالم است. به‌فروش نمی‌رسد، از جهة قلت به‌تحفه و هدیه به‌اطراف می‌فرستند.

[آستانه شاه نعمة‌الله]

مزار سیدنعمة‌اللّٰه در آنجا می‌باشد که زیارتگاه عرفاست و تفصیل حال آن سید بزرگوار در تاریخ این کتاب در حکومت امیر غنا شیرین قلمی می‌شود. ان‌شاءاللّٰه.

۱ـ مقصود قلعه عسکر است، مولد مرحوم محمود جم رئیس‌الوزراء اسبق.

۲ـ ارتفاعات ماهان به‌کوه مهر و کوه سیرچ و گوک و سینه جانان و کوه جوپار (۳۹۶۷ متر ـ از سطح دریا) محدود می‌شود. (جغرافیای بم، محمد مهدی محلاتی ص ۲۳).

اول کسی که مزار آن جناب را ساخت و بنیان عمارت نمود **احمدشاه بهمنی** دکنی هندوستانی است که به‌یُمن انفاس آن بزرگوار به‌مدارج سلطنت عروج کرده بود، و بعد تعمیر و تجدید عمارت کردند تا زمان شاهنشاه خلد آرامگاه **محمدشاه قاجار** انارالله برهانه تعمیرات کافیهٔ عالیه شد و سه دانگ از مزرعهٔ فرمیتن که شش سنگ آب دارد وقف بر آن مزار فرمود[1]، و خُدّام آنجا را وظیفه و مقرری عنایت گردید، و املاکی نیز از خود سیدنعمة‌الله در بلوک **گَوْک** و راین و ماهان و جوپار می‌باشد، که مداخل آن املاک سالی تقریباً هزار تومان متجاوز است. حاصل فرمیتن وباباحسینی وقفی بیش از آن است، همه به‌مصارف تعمیر و مخارج خدمهٔ آن مزار می‌شود.[2]

مرحوم وکیل‌الملک محمد اسمعیل‌خان بر تعمیرات آن افزوده یک فرد قالی به‌اندازهٔ محل مدفن آن سید عالی مقام به‌اتمام[۶۷] رسانید که قیمت آن متجاوز از چهارصد تومان ایران است. و نیز به‌امر بندگان مرتضی قلیخان وکیل‌الملک ثانی در سنه ۱۲۸۸[3] یک صحن بر سه صحن آنجا افزوده گردید مبنی بر قصور رفیعه و عمارات بدیعه[4]، الحق در فصل بهار و تابستان کمتر جائی آب و هوایش به‌آن

۱ـ و همه اینها به‌همت حاج میرزا آقاسی شده است.

۲ـ بیست سی سال پیش حدود ۹۰ هزار تومان ؟ در آمد املاک بود. طبق وقف‌نامه‌ها یک عشر حق‌التولیه. قسمتی حق النظاره و بقیه به‌مصرف مرتزقین و هزینه پذیرایی عید غدیر و سیزده رجب و عید قربان و ایام عاشورا و تعمیرات آستانه می‌رسید. یک دفتر مفصل از مرحوم علینقی‌خان سعید متولی اسبق ماهان در دست است که جزئیات مخارج در آن ثبت شده و من آن را به‌دانشگاه کرمان هدیه کردم.

۳ـ برابر ۱۸۷۱ م.

۴ـ علاوه بر وکیل‌الملک، مرحوم فضلعلی‌خان قره‌باغی نیز سردری بر آستانه ساخت که به‌سر در بیگلربیگی معروف و محل پذیرائی است. فیروز میرزا عمارت وکیل‌الملک را چنین توصیف می‌کند: «وکیل‌الملک کوچک، در جنب سردر بیگلربیگی، عمارت و کارخانه و شربت‌خانه و طویله بهاربند ظریف بسیار به‌قاعدهٔ خوبی ساخته، و جلوی آن را نردهٔ مشبک خوبی مثل نردهٔ عمارت نظام تهران کشیده، و از میان حیاط، آب‌نمائی درست کرده که متصلاً پنج سنگ تمام آب می‌آید و از زیر تالار که محل‌نشیمن است می‌گذرد و به‌کارخانه و شربتخانه می‌رود و از آنجا می‌گذرد و این آب از قنات فرمیتن و رودخانه می‌آید که با یکدیگر ممزوج می‌شود.

اصل صحن عمارات بناهای عالی فرنگی‌ساز و دروب هلالی زیاد کار نهاده‌اند. میان صحن حوض خیلی قشنگ خوش وضعی ساخته‌اند و یک سنگ آب از قنات دیگر می‌آید و از وسط حوض می‌جوشد و گردش می‌کند و به‌عمارت قدیم می‌رود. آنجا هم حوضی کوچک از سنگ مرمر است و آب‌نمای به‌قاعده‌ای بیرون آورده‌اند. از آنجا هم به‌حیاط دیگر قدیم جاری می‌شود و می‌رود به‌حوض جلوخان و می‌گذرد. چهار تا منار کاشیکاری از دو طرف جلوخان بنا کرده‌اند، دو مناره‌اش بسیار بزرگ و عالی است، چون قدیم مناره

←



فرمان درباره وقف فرمیتن

عذوبت و طراوت و پاکیزگی عمارات است. مرحوم حاجی زین‌العابدین شیروانی در ریاض‌السیاحه که در سنه ۱۲۳۷ نوشته[۱] می‌گوید هفتصد خانوار در آن قریه ساکن می‌باشند، گویا به‌آن مرحوم خلاف گفته‌اند، تخمیناً ۳۵۰ خانوار بیشتر نیست. عدد نفوسش ۱۵۰۰ نفر، مردمش فلاح و گوسفند دارند.[۲] هنگام ضرورت تفنگچیان کارآمد داشته ودارد. انگورش ممتاز، هلو وپنیرش به‌خوبی معروف است.[۳]

تولیت مزار سیّد نعمت‌اللّه و عامل عمل تعمیر و ناظم خدام آن، این زمان که سنهٔ ۱۲۹۲ هجری است،[۴] **آقا سید هدایت‌الله** خلف مرحوم حاجی سید محمد صالح کرمانی است که خلفاً عن خلفٍ و سلفاً عن سلفٍ مرید و معتقد سلسلهٔ نعمة‌اللهیه بوده و هستند.

معروف آن قریه **عبدالخالق‌خان** پسر پهلوان عبدالرحیم ماهانی است، در فوج اول کرمان یاور، مردی معقول و درستکار است. **میرزا رضاقلی** پسر مرحوم محمد حسین‌بیگ پسر طهماسب‌بیگ[۶۸] ماهانی ازکلانترزادگان آنجاست[۵]، خطی و ربطی بهمرسانیده، منشی جناب وکیل‌الملک است. جوانی معقول و مربوط می‌باشد.

لنگر قریه‌ایست به‌فاصلهٔ هفت فرسخ در شرقی جنوبی گواشیر، یک میل در جنوب غربی ماهان است. خلد آشیان حاجی محمد کریم‌خان اعلی اللّه مقامه در تابستان از شهر به‌آنجا نقل می‌نمودند و بعضی از شیخیه نیز به‌متابعت آنجا

←

را به‌این طرح نمی‌ساخته‌اند و این مناره‌ها را هم بی‌اعتبار و بی‌دوام ساخته‌اند زود خراب خواهد شد. وکیل‌الملک بزرگ هم یک آب انبار و دو باب کاروانسرای بزرگ به‌قاعده، در پهلوی جلوخان جدید ساخته است».

(از سفرنامهٔ کرمان و بلوچستان، به‌کوشش منصوره نظام مافی ص ۳)

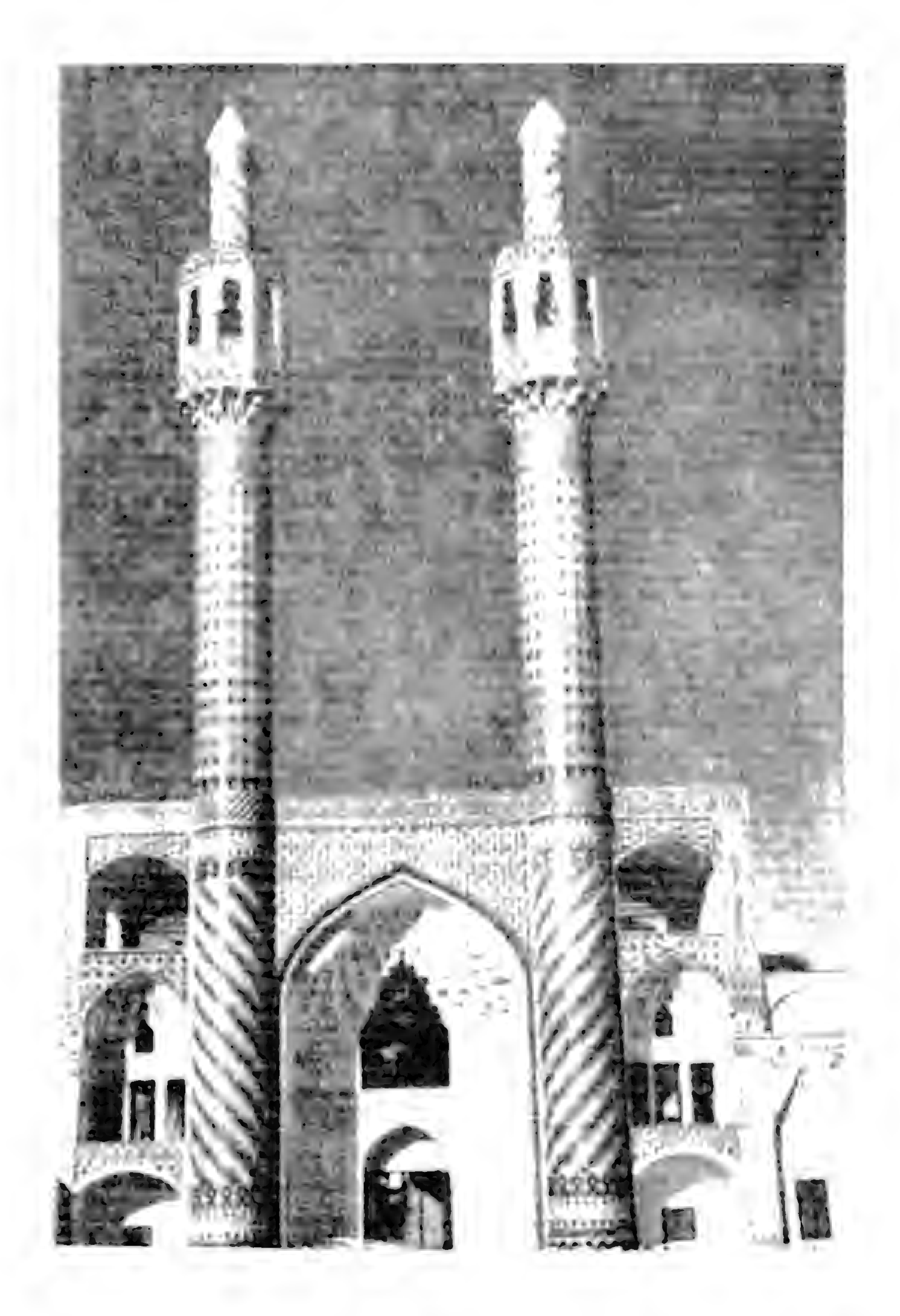
۱ـ برابر ۱۸۲۲ م.

۲ـ جمعیت شهر ماهان در سرشماری ۱۳۴۵ ش. جمعاً ۷۵۲۲ نفر بوده و بخش ماهان ۱۷۷۰۰ تن، در ۱۳۶۵ ش. به ۱۲۸۱۱ تن رسیده.

۳ـ یک رساله منوگرافی مفصل، عروس من در دانه دژه و خانم ویدا فرخ‌نژاد درباره ماهان نوشته‌اند که امیدوارم روزی چاپ شود.

۴ـ ۱۸۷۵ م.

۵ـ میرزا رضاقلی جد مادری آقای صادق محیط ـ مقیم رفسنجان ـ و از خانواده کلانتری است از اجداد خاندانقلی‌بیگ.



ییلامیشی می‌کردند، آبش گوارا، هوایش به‌نزهت و طراوت ماهان نیست.[۱] مرحوم

۱ـ لنگر ظاهراً منسوب به‌شیخ عبدالسلام زرندی از عرفای کرمان بوده است و به‌همین سبب آنجا را لنگر شیخ عبدالسلام گویند زیرا قبر شیخ در پایین لنگر و یک و نیم کیلومتری ماهان قرار دارد (از حاشیه مزارات کرمان ص ۱۷۴). مرحوم اسمعیل هنر پسر یغما جندقی که از شعرای مشهور جندق و از مریدان خاص حاج محمدکریم‌خان رئیس طایفه شیخیه بوده است، قصیدهٔ لنگریه‌ای دارد که از امهات قصائد فارسی است و آن قصیده را در جواب دعوت حاج محمدکریم‌خان ازو به (لنگر) سروده است. معروف است که در ۱۲۸۸ هنر اظهار تمایل کرده بود که به‌زیارت حاج محمد کریم‌خان نائل شود، حاجی جواب نوشته بود که به‌زودی همدیگر را خواهیم دید، حاجی در شعبان ۱۲۸۸ به‌عزم کربلا از طریق دریا حرکت کرد و در ۲۲ شعبان در تهرود وفات نمود (هوالحی الذی لایموت، ماده تاریخ اوست) جسد را به‌لنگر آوردند و بعد به‌کربلا بردند و در پایین پا جنب مزار سید کاظم رشتی دفن کردند. گویا فاصلهٔ مرگ هنر با حاجی بیش از یکی دو ماه نبوده است و ملاقات معهود در عالم دیگری دست داده.

قصیدهٔ لنگریه از جهت استحکامی که دارد (هرچند بسیار اغراق دروست) در اینجا نقل می‌شود. تشبیب قصیده تماماً با دریا مرتبط و لزوم مایلزم است:

سوی کرمان پوی‌و فیض‌نوح دعوت‌گر نگر ... لنگر اندر بحر دیدی بحر در لنگر نگر
لنگر عمان رها کن لنگر کرمان بجوی ... هان و هان منگر بران لنگر برین لنگر نگر
نسبتی دارد مران لنگر بدین لنگر ولی ... نسبت آن چون خزف با نسبت گوهر نگر
آهنین لنگر کنار شور دریا دیده‌ای ... آن گلین لنگر که شیرین بحرش اندر بر نگر
عین بحر ونوح‌کشتی اصل طوفان و نجات ... دیدن ار خواهی در آن دریای پهناور نگر
از ره صورت به‌معنی پوی و زانجا نیز پای ... سر به‌بالا نه وزان بالا به‌بالاتر نگر
بحر طوفانی و کشتی غرقه و عالم خراب ... نوح خوش آسوده دل آرام کشتی در نگر
وقت بسم‌اللّه مجریها و مرسیها زموج ... شورش طوفان چرخ آویز کوه اوبر نگر
از قفای لطمهٔ بعداً لقوم‌الظالمین ... خلق را از موج حق‌القول پا تا سر نگر
هر که نهی لاتکن را از سآوی جای جست ... در تکاب ورطهٔ لاعاصمش مضطر نگر
گاه غیض الماء قول قیل یا ارض ابلعی ... بر بامر قدقضی از استوت معبر نگر
نوح را از رب انزلنی مبارک منزلی ... بر سر جودی زخیرالمنزلین داور نگر
نوح و اصحاب سفینه قوم و طوفان هلاک ... هر چه گفتم رمزی اندر راز این مضمر نگر
نوح پیغمبر سفینه آل و اصحاب اهل دین ... بغض غرق و امن حب آل پیغمبر نگر
بر حدیث من تمسک قدنجی بگمار هوش ... از کلام من تخلف قد غرق اندر نگر
ناخدای آن سفینهٔ پاک را بعد از رسول ... والی حق و خلیفهٔ داد و دین‌پرور نگر
در سفینه دست زن لطف خدا با مرد بین ... با خلیفه یار شو عون ولی یاور نگر
گر تو مستخلف دوبینی با خلیفه از حول ... داروی چشم‌آر و عیب از دیدهٔ اعور نگر
مصطفی‌شهراست‌و حیدرباب‌و درهرباب‌باز ... آن خلیفهٔ راستین را پشتبان در نگر
فهم ذات و دید وجه حق نیاید در قیاس ... جلوهٔ وجه‌اللّه اندر آینهٔ مظهر نگر
صدر ابراهیم انساب کریم‌النفس آنک ... هر چه جز آثار او بینی بت آزر نگر
حجت حقش به‌نصر دین فخرالمرسلین ... همچو شمشیر امیرالمؤمنین حیدر نگر
هر چه غیر از علم او مجهول لایعنی شمار ... هر چه الا گفت او مجعول بهتان گر نگر

محمد اسمعیل خان وکیل الملک طاب ثراه مدرسه و یخچالی در آنجا بنا کرد. انگور

→

خصم اگر فرعون و حبل دام او آلات سحر — او کلیم و کلک او ثعبان سحر اوبر نگر
تیغ قول قاطعش بر فرق اعداءِ جحود — ذوالفقار مرتضی بر تارک عنتر نگر
جاحد تصدیق او را بی‌سخن زندیق گوی — منکر تحقیق او را بی‌نظر کافر نگر
در ره یأجوج کفر منکران از دفترش — یک ورق محکمتر از صد سد اسکندر نگر
در بهشتی روش از نوشین بیان فیض زای — چشمهٔ تسنیم اعطیناک الکوثر نگر
خواهی ار ادراک الرحمن بالعرش استوی — فر یزدانی استیلاش بر کشور نگر
داغ او چون حلقهٔ ماه نو اندر باختر — مهر او چون مهرهٔ خورشید در خاور نگر
هم نشان از لعل او بر جبههٔ خاقان و رای — هم غبار از قصر او بر دیدهٔ قیصر نگر
دیدن ار خوهی صعود احمدمرسل به‌عرش — از صعود سعد او بر عرشه منبر نگر
در رخش صدعالم‌معنی به‌یک‌صورت ببین — از وجودش صدجهان جان به‌یک پیکر نگر
چشم خودبین نه فرا، چشم‌خدابین‌کن فراز — اندر او تا دیگران از دیدهٔ دیگر نگر
چند ژاژ بومسیلم راز از احمد سرای — چند رای بوحنیفه فتوی جعفر نگر
در یکی اندام صد عمار و صد مقداد بین — در یکی دستار صدسلمان و صد بوذر نگر
دربمشتی استخوان هفتاد کیهان جان و دل — در خرابی خاکدان صد گنج فال و فر نگر
رد او چون کیش باطل دین لایقبل شناس — کین او چون شرک یزدان ذنب لایغفر نگر
بندگان پرور خداوندا مرا بر آستان — در شمار دوستان از خاک ره کمتر نگر
نی یکی از دوستانم بل سگی از آستان — گرگ مستیهام از این در همچو شیر نر نگر
روی اندر مهر خورشید تو دارم ذره‌وار — ذره را رخ ناگزر در مهر روشنگر نگر
با ولایت زادم از مام و پدر وه وه مرا — لوحش‌الله آب باب و گوهر مادر نگر
گردن از افسار این خر بندگانم رسته بین — بر سرم از طوق طوع خویشتن افسر نگر
چون خود از دوران‌نزدیکم نه نزدیکان دور — چون اویس اندر قرن غیب در محضر نگر
غایب وحاضر هنر چون ازدعاگویان تست — فاش‌و پنهان سوی‌من با چشم سرو سرنگر
شاعری نبود شعارم خاصه در مدحتگری — این وصیت مرمرا از باب دانشور نگر
فارغ از ذکر کسانم چامهٔ خاطر ببین — ساده از مدح شهانم خامه و دفتر نگر
همچو خاقانیم نی مداح شروانشاه دان — انوری وش نی ثناگوی ملک سنجر نگر
نه ز میر و خان‌ام اندر طمع فر و جاه دان — نی زاین و آنم اندر بند سیم و زر نگر
در قناعت کرده‌ام رو وز مناعتهای فقر — دولت دارائیم بی‌گنج و بی‌لشکر نگر
در به‌چشم همتم از دولت ارشاد تو — چرخ‌و کیهان‌کم‌زمشتی خاک‌و خاکسترنگر
مال‌وجاه‌اندرره‌دین‌چون‌همی‌مارست‌وچاه — نی مرا در قعر چه، نی در دم اژدر نگر
مرستایش را به‌ذاتت من نیم در خور ولی — مرستایش را به‌ذات خود همی‌در خور نگر
قدر تو عرشی و مرغم ماکیان بر سقف بام — ماکیان را نیروی پرواز بال و پر نگر
شعر اگر شعرا ندارد شعر عشری از شعیر — ورنه از اعشی و شعرایم به‌شعر اشعر نگر
مطلع این خوش چکامهٔ نغز را ازگفت من — همچو صیت خویشتن‌مشهور بوم‌و بر نگر
هاتفی شش‌سال ازاین پیشم‌به‌خواب ازغیب گفت — سوی کرمان پوی و فیض نوح دعوت‌گر نگر

و هندوانه نیکو و ممتاز دارد.

قناة غسان از محدثات غسان عرب که در زمان عمرعبدالعزیز اموی والی کرمان بود به‌فاصلهٔ پنج فرسخ تا شهر اندک مایل به‌شرق شهر است. تقریباً یکصد و شصت باغ دارد. مردمش به‌زراعت و شالبافی اشتغال دارند، آبش نیکو و هوایش خوب است. تقریباً یکصد خانوار سکنه دارد و بیست خانوارش مجوسی مذهب‌اند، و بعضی از طایفهٔ لَکْ در آن قریه منزل دارند.

عبدل‌آباد در جنوب شهر است و به‌فاصلهٔ پنج فرسخ، آبش قنات و غلیظ و هوایش تعریفی ندارد. خواجه کمالای صاحب مکنت و ثروت در زمان شاه سلیمان صفوی ـ انارالله برهانه و رفع‌الله فی الخلد اعلامه ـ مردم این قریه بوده است، پسرش خواجه جمالی به‌اندک زمانی تمام ملک و مال[۶۹] پدر را ـ مثل مصنف این رساله! ـ تلف نمود. گویند خواجه جمالی وقتی در ماهان در باغی موسوم به‌باغ جنت از املاک خود بود، شخصی شیشهٔ شرابی خدمتش آورد، همان باغ را به‌او بخشید و این شعر را بدیههً گفت. بیت:

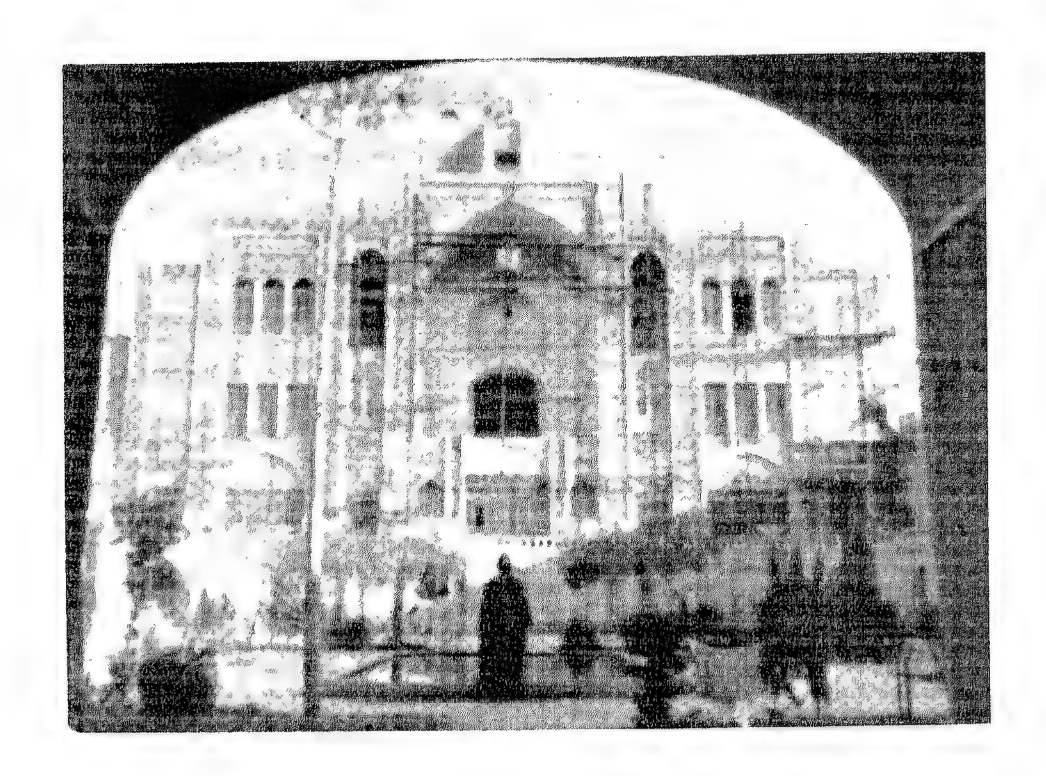
باغ جنت را به‌مینای شرابی داده‌ام
داد جدّم گر به‌نانی، من به‌آبی داده‌ام[۱]

سی خانوار در آن قریه متوطنند. بیشتر فلاح و بعضی رفته از بلوک جیرفت و جبالبارزکوزِک و پشم و روغن می‌خرند و به‌شهر آورده می‌فروشند.

جوپار پنج فرسخ در جنوب شهر است، مخفف جویبار یا معجم نهر فارد است. قریه معتبری است. باغستانی فسیح و نزهت گاهی بدیع، آبش گوهرریز و کوثرخیز، هوایش مشکبیز و فرح‌انگیز است. متجاوز از چهارصد باغ دارد. فواکهش نیکو، مرحوم محمد اسمعیل‌خان وکیل‌الملک در حوالی مزار آنجا موسوم به **شاهزاده حسین**[۲] بازار و کاروان سرائی و باغی موسوم به‌باغ فردوس ساخته و به‌فاصلهٔ دو میل مزرعه‌ای موسوم به‌اسمعیل‌آباد احداث فرموده مشتمل بر باغات وسیع و عمارات رفیع.

۱ـ باغ جنت در قسمت بالای ماهان است و تعلق به‌مرحوم عدل‌السلطنه داشت.

۲ـ در باب شاهزاده حسین رجوع شود به‌مقاله آقای علی‌محمد فدائی قطبی، (مجله دانشکده الهیات مشهد، ص ۲۷۱، شماره ۸ و ۹ سال ۱۳۵۲).



شازده حسین جوپار

ابریشم و تریاک در جوپار عمل می‌آید[۱]. تقریباً دویست خانوار در آن متوطن‌اند. عدد نفوسش ۱۲۰۰ نفر[۲]، این زمان معروفی که قابل نوشتن باشد ندارد. در اواخر سلطنت نادرشاه افشار[۷۰] علینقی بیگ نامی گرجی‌الاصل اصفهانی مسکن از خدام آن پادشاه به‌سبب تقصیری مکحول شده به‌جوپار آمده، متوطن شد، چند پسر داشت، از آن جمله محمدعلی‌خان و مرتضی‌قلی‌خان و لطفعلی بیگ و یوسف‌بیگ، از افسده و اشرار کرمان بودند.

محمدعلی‌خان در جنگی ـ که به‌امر سیدابوالحسن بیگلربیگی کرمان، کرمانیان با

۱ـ جوپار را دربعضی اسناد «نهر فارد» هم نوشته‌اند که می‌توان آن را نهر پارت‌ها تصور کرد ـ از نوع درفارد.

۲ـ در سرشماری سال ۱۳۴۵ نفوس جوپار ۴۷۲۸ نفر بوده است و در سرشماری سال ۱۳۶۵ ش جوپار ۳۷۸۱ تن جمعیت داشته (؟).

سیستانی و افغان در تهرود نمودند، و آن معرکه را جنگ دیوار بلند[1] گویند ـ گلوله خورده، در گواشیر به‌آن زخم بمرد. لطفعلی بیگ و یوسف بیگ در دارالخلافه به‌حکم خاقان شهید رحمه‌الله المَلِک المجید به‌یاسا رسیدند، نبایر و نتایج آنها در جوپار بسیارند، بر زیّ اجامره و ارذال‌اند. آقاحسین نامی ازین قبیله که او را حسین شاه گویند صحبتهای خوشمزه می‌دارد.[2]

جوپار را قلعه‌ایست بر روی تلی ک تقریباً سی ذرع ارتفاع آن می‌باشد و سابقاً معمور بوده، حال تحریر مطمور است.[3]

باغین دویست خانوار در آن قریه متوطن‌اند. باغین هفت فرسخ سمت مغرب گواشیر است. بیشتر آبش از رودی است که از کوه «سنگ عشق» میانهٔ بردسیر و

۱ـ راجع به‌جنگ دیوار بلند رجوع شود به‌تاریخ کرمان ص ۳۳۸.

۲ـ در باب حسین شاه جوپاری افسانه‌های متعدد در افواه باقی مانده است. او ندیم فرمانفرما بود و خود را به‌مسخره، شاه می‌خواند و چون کفاش بود برای خودش بر روی چرم سکه زده بود و نقش سکه این بود: «شاه حسین زد سکه بر چرم شتر». از نمونه‌های شوخی او یکی این است که روزی در منزل ناصرالدوله سر سفره نشسته بود، ناصرالدوله مشغول خوردن نان با ماست بود، شاه حسین به‌ناصرالدوله گفت: قربان، اگر پنج تومان به‌چاکر مرحمت فرمایید یک مطلبی به‌شما خواهم گفت که برایتان بسیار با ارزش است و مطمئنم که هیچ کس، حتی مادرتان هم اینکار را به‌شما یاد نداده است. ناصرالدوله گفت: قبول دارم، ولی اگر دروغ گفته باشی، یعنی مطلبی به‌من بگویی که من آن را قبلاً می‌دانسته‌ام، گوش ترا به‌دیوار خواهم کوبید (و ناصرالدوله چنین کارهایی کرده بود). حسین شاه قبول کرد و گفت باید حواله پنج تومان را قبلاً بنویسید و بدهید به‌یکی از آقایان که اگر حرف من صحیح بود، آن را به‌من بدهد. ناصرالدوله نوشت و حواله را به‌یکی از روحانیان که در مجلس بود داد. پس از این مقدمات، حسین‌شاه، لقمه‌ای نان شکست و به‌دست گرفت و بعد آن را تا کرد و دنبال سه گوش آن را به‌انگشت گرفت به‌طوری که لقمهٔ نان به‌صورت یک قاشق درآمد، آنگاه آن را در ماست زد به‌طوری که مقداری ماست در آن قاشق جا گرفت، پس آن را از کاسه بیرون آورد و به‌ناصرالدوله گفت: قربان حرفم این بود که هر وقت خواستید نان ماست بخورید، نان را اینطور «قاشقو» کنید تا ماست بیشتری بگیرد. خندهٔ حاضران برخاست، ناصرالدوله فحش داد که فلان‌فلان شده بی‌خود نگو، اما آن روحانی حواله را به‌شاه حسین داد و به‌ناصرالدوله گفت: قربان من خودم متوجه بودم که سرکار نان را همینطور صاف و ساده در ماست می‌زدید و ماست کمی به‌آن می‌نشست، ازین جهت حرف شاه حسین صحیح است.

گویا شاه حسین نخستین کسی بود که کفشهایی چرمی برای خانمها دوخته بود که بند داشت و آن را «کفش خانم خم کن» نام نهاده بود، و وجه تسمیه این بود که می‌گفت: خانمها مجبورند برای بستن بند آن خم بشوند!

۳ـ قلعهٔ جوپار برفراز «تل نوری» قرار دارد و روایت مردم است که شبهای جمعه در آنجا نور دیده‌اند. گمان می‌رود، موردی از آتشکده‌های باستانی ایران را در این محل باید جست.

اقطاع می‌آید. چند رشته قنات هم در بردسیر به‌آن ضم می‌شود و آن را رودخانهٔ چاروک[1] نامند. خالصهٔ دیوان است [چند سال است اربابان و معارف کرمان خریده مالک می‌باشند] آبش گوارا است امّا چند رقبه قنات دیگر در آن قریه است ـ از آن جمله اشوئیه و محمدآباد و ابراهیم‌آباد ـ آبش بد است. هوایش اختلاف کلی دارد. هندوانه زیاد عمل می‌آید، بعضی از سنوات معادل دو کرور[۷۱] می‌شود. تقریباً سالی یکصد من تریاک عمل می‌آورند.

سرآسیاب و هوتْکْ و چَتْرود در شمال بلده است به‌فاصلهٔ هفت فرسخ، ظاهراً از محدثات ترکان خاتون صبیهٔ امیر بُراق ـ که زن ابن‌عمش حجاج سلطان ملقب به‌قطب‌الدین بود و چند سال حسب‌الحکم ابقای‌خان بن هلاکوخان حکمران کرمان بود، به‌امر مبارک ـ با برادرش و پسرش به‌جهت ریاست نزاع نمود.[2]

دهات مزبور هوایش اندک به‌گرمی مایل است و سالم، آبش گوارا. انار و هلوی نیکو دارد. محل مستمری شاهزاده صبیهٔ خاقان متعلقهٔ شاهرخ‌خان بوده، اکنون در حق اولادش برقرار است.

۱ـ عامه چاروک را چاری گویند = چاری باغین.

۲ـ یک آبادی به نام کِرْدآباد در سرآسیاب شش هست که سنگهای قبر بلند دارد. احتمال دارد مربوط به‌شاهزادگان قراختائی باشد. شاید آبادی درختکرد که در تاریخ شاهی از آن یاد شده همین آبادی بوده باشد. در باب این زن رجوع شود به‌سخنرانی نگارنده در کنگره کمبریج، مندرج در «نوح هزار طوفان»، ص ۳۷۵ ببعد (زیر چاپ).

ذکر بلوکات شرقی گواشیر

کوهپایه: بعضی قراء این بلوک در مشرق گواشیر و برخی در شمال آن است. اسمش با مسمی و بیشتر دهاتش قهستانی است که میانهٔ گواشیر و بلوک خبیص است. کوهستانی است طویل و عریض از یک سمت متصل به‌صحرای لوط، هوایش اختلاف زیاد دارد. چشمه‌سار و قنوات بسیار در این بلوک بوده، بیشتر آبهایش غلیظ و ناگوار، محصول آن گندم و جو و ارزن و پنبه است. سه قریه آن را یاد می‌کنیم: اول **هُرْجُنْد**[1]، دویم **دَرَخْتِنْگان**، سیم **درّان**. عدد نفوسش ۱۳۰۰ نفر[2]، مردمش زارع و گله‌دار و بعضی از جنگلهای[۷۲] از درخت بنه و بادام کوهی و سایر درختان جنگلی زغال سوخته به‌گواشیر می‌آورند. مردمی شکاری و تفنگچی کارآمد دارد. درکوهستان این بلوک، کبک و تیهو بسیار است. **تقی** نام که شش سال درکرمان استیلا داشت و شرح حالش اجمالاً در تاریخ مسطور است از مردم قریه درّان بوده، صاحب ناسخ‌التواریخ او را درانی اوغان پنداشته.[3]

۱ـ هرجند را در کتب کرمان با هاءِ حطّی (= حرجند) نوشته‌اند که گمان می‌رود صورت صحیح آن خرجند و خورجند بوده باشد و خور و هور به‌معنای خورشید است.

۲ـ در سرشماری ۱۳۶۵ ش کوهپایه ۲۸۰۴ تن جمعیت داشته.

۳ـ تقی‌خان درانی که بر کریم‌خان زند یاغی شد از همین ولایت بوده ـ جدّ بزرگ خاندان صاحب اختیاری. برادر تقی‌خان لقب صاحب اختیار یافته بوده است.

این زمان نبایر و نتاج او در این بلوک بسیارند، بی‌بضاعت و سامان گذران می‌نمایند، جز دو نفر آنها که بالنسبة شأنی دارند: لطفعلی‌خان یاور دوم از فوج اول کرمان از این سلسله است. حسین‌خان از نبایر تقی است: از زمان شباب به‌نوکری مرحوم محمداسمعیل‌خان وکیل‌الملک می‌گذرانید، از یمن تربیت آن مرحوم ترقی کرده به‌لقب خانی مفتخر است. متوجهات دیوانی این بلوک چند سال است به‌او مفوض است. درکوهستان این بلوک، کبک و تیهو بسیار است و هر کس ازگواشیر میل به‌شکار کبک داشته باشد به‌این بلوک می‌رود حتی ولاة.

خَبیص: در شرقی مایل به‌شمال گواشیر به‌فاصلهٔ هجده فرسخ است.[۱] این بلوک در مغرب و جنوب صحرای لوط که فاصلهٔ کرمان و خراسان است واقع، بعضی از مزارع آن راکه تکاب گویند متصل به‌لوط است و در مشرق بلوک کوهپایه و شمال بم واقع است. طولش از مزرعهٔ موسوم[۷۳] به «**چهار فرسخ**» تاکِشیت شانزده فرسخ و عرضش از ده سیف تا اَنداجِرْد[۲] پنج فرسخ است. آبش از رودی که ازکوه سعیدی[۳] ـ میانه گواشیر و بلوک خبیص است ـ می‌آید، بسیار خوشگوار، قنات زیاد هم دارد. آب قنواتش به‌آن عذوبت نیست.

هوایش گرم و سالم، سبب سلامتی آن این است که بیشتر گرمسیرات مثل بنادر هندوستان و بعضی از بلاد یمن و برخی از اصقاع فارس و نواحی مازندران به‌سبب رطوبت دریا و ابخرهٔ عفنه هوای آنجا فاسد می‌شود و مورث امراض می‌گردد. در این بلوک به‌جهت پستی زمین و اتصال به‌صحرای لوط هوایش گرم، چون رطوبت هوائی و زمینی ندارد صاف و سالم است.[۴] از هنگام رسیدن آفتاب به‌قوس ثانی

۱ـ خبیص را یاقوت در معجم‌البلدان هبیج نوشته است و گمان می‌رود اسمی فارسی قدیم بوده باشد، نه خبیص عربی به‌معنای خرما چنانکه مؤلف پنداشته است. جمعیت شهداد در ۱۳۳۲ ش / ۱۹۵۴م مجموعاً ۳۵۸۴ تن بوده و جمعیت کل بخش ۲۱۳۱۳ تن و جمعیت شهداد در ۱۳۶۵ ش / ۱۹۶۶م هم ۳۷۹۰ نفر بوده که تغییر قابل ملاحظه‌ای دیده نمی‌شود.

۲ـ انداجرد را اندوجرد هم گویند.

۳ـ کوه سعیدی را در عرف عام سیدی گویند. خالصه است و یک بند دارد به‌نام بند هلاکو.

۴ـ کم‌ارتفاع‌ترین نقطه کویر در شرق خبیص حدود ۲۴۰ متر از سطح دریا مرتفع است و لوت زنگی احمد حدود ۳۰۰ متر.

بهشت عنبر سرشت است زیرا که صحرای آن سبز و خرم، نرگسها و گلها و لاله‌ها شکفته، درختان مرکّبات از قبیل نارنج و نارنگی و بَکرائی و ترنج و بالنگ و لیموی شیرین سبز و باردار، بادنجان و خیار بسیار است. گوسفندان پر از شیر، نارنج و نارنگی این بلوک در کمال امتیاز است، مرکّبات خبیص به‌مراتب بهتر از مازندران و عراق عرب و فارس است. بسیار هم عمل می‌آید. نارنج آنجا را به‌قاینات و یزد هم می‌برند، به‌گواشیر که می‌آورند به‌فاصله ۱۸ فرسخ یکصد دانه یک هزار دینار می‌فروشند بلکه کوچک آن را ۱۳۰ دانه می‌دهند. حنای این بلوک مسلماً بهترین حنای روی زمین است، به‌همهٔ بلاد ایران و عثمانی و ماوراءالنهر و افغانستان می‌برند. سالی تقریباً ۱۲۰ هزار من عمل می‌آید. خرمایش بسیار و به‌انواع است، به‌یزد و خراسان حمل می‌شود، تقریباً سالی دو کرور و دویست هزار من عمل می‌آید. یک نوع خرمای خبیص را قَصب می‌نامند، در هیچ ولایتی دیده نشده.[۱] حصاد گندم آنجا پنجاه روز بعد از تحویل آفتاب به‌حمل است و جو یک ماه، نمک‌زار این بلوک طویل و عریض است، به‌گواشیر و بعضی از بلوکات می‌برند.

وجه تسمیهٔ این بلوک چنان معلوم است از وقتی که عرب بر کرمان مستولی شده این اسم برآن مقرر گردیده و نام قدیمش معین نیست. خبیص در عربی به‌معنی خرمائی است که در روغن مخلوط شده، سابق بر این شهر کوچکی داشته که عرب[۷۵] آن را بَلْدَةالصالحین می‌گفته‌اند. محمدبن الیاس آن شهر را تعمیر کرد و نام خود را بر کتابهٔ دروازه نگاشته،[۲] یومنا هذا معمور نیست. قصبهٔ بزرگ آبادانی است. قافلهٔ خراسان‌که‌از سمت قاینات می‌آیدکه به‌گواشیر یا بنادر بحر عمان برود اول به‌خبیص واردمی‌شود و بسیاری از اوقات قافلهٔ خراسان تا آنجا آمده جنس خود را در همان قصبه به‌فروش رسانیده حنا و خرما خریده مراجعت می‌کند. از ده سیف خبیص تا نِه بَنْدانِ قاین پنجاه فرسخ است که کویر موسوم به‌لوط است. قرا و مزارع

۱ـ قصب، ظاهراً باید عبارت سعدی راکه گوید:

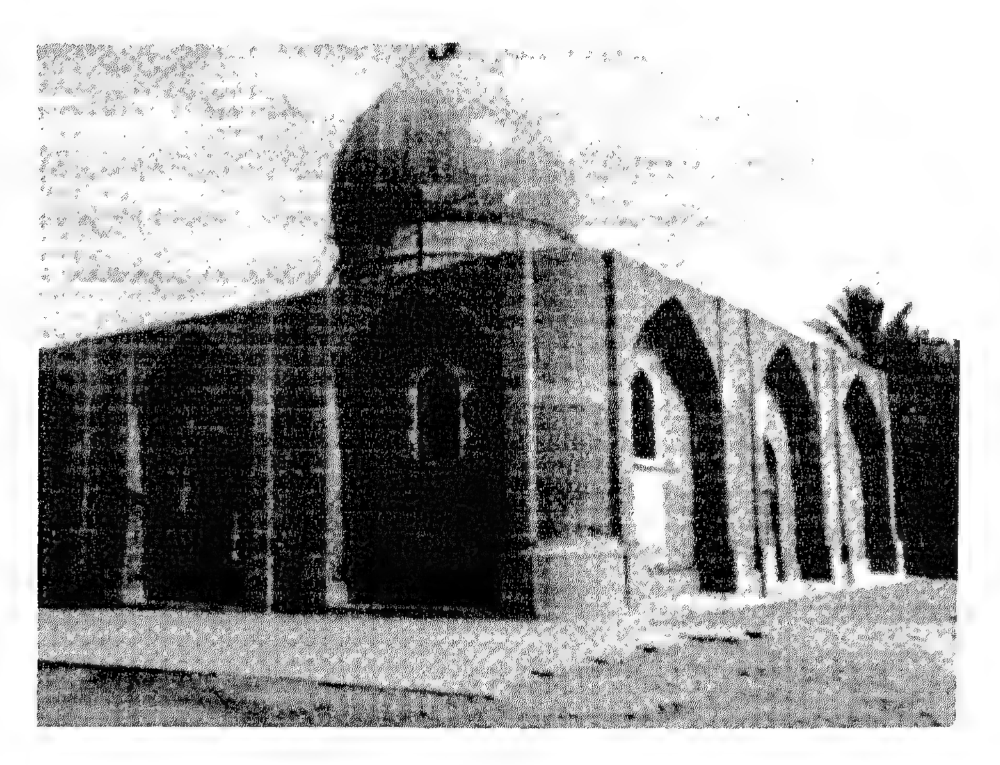
«قصب‌الجیب حدیثش را همچون شکر می‌خورند» مربوط به‌این نوع خرمای خشک دانست که آن را خرمای «کنگ» هم گویند، نه قصب = نی شکر چنانکه برخی پنداشته‌اند. زیرا این تنها خرمائی است که «هم در جیب‌آقا جا می‌گیرد و هم در کیف خانم» و چیزی را چسبو نمی‌کند.

۲ـ ظاهراً مؤلف به‌اشتباه نام محمد بن الیاس راکه بر دروازه خبیص کرمان نوشته بوده ـ تصور کرده مقصود آبادی خبیص است. (عقدالعلی ص ۱۲۳).

متعلقه به‌خبیص بسیار است، ذکرش موجب تطویل. دو قریهٔ آنجا که هـوایش بـا خبیص تفاوت کلی دارد:

سیرْچْ و جَوْشان[۱]: پنج فرسخ تا خبیص مسافت دارد. هوایش به‌سبب آبـهای مجتمع و باطلاق متعفن ولی به‌گرمی خبیص نیست. خرما و مرکبات عمل نمی‌آید، آبش غلیظ و ناگوار، سکنهٔ آنجا همواره مبتلای به‌نوبه هستند. انار و انجیر و به‌زیاد عمل می‌آید، به‌گواشیر می‌آورند. ریاست خبیص وگَوْک شصت سال متجاوز است با طایفهٔ کلانتری گواشیر است.

گَوْکْ به‌حقیقت گوک و خبیص یک بلوک است. خبیص جلگه[۷۶] وکویر است و



امامزاده زید ـ خبیص (شهداد)

(عکس از رضا فروزی).

۱ـ جوشان، با فتح جیم باید خوانده شود بر وزن «نوزاد».

گوک کوهستان. چون مباشر علیحده دارد جداگانه مرقوم شد. این بلوک در مشرق گواشیر به‌فاصلهٔ پانزده فرسخ می‌باشد. راهی سخت و عقبهٔ صعب‌المرور دارد. هوایش درگرمی و سردی معتدل و مختلف، باغستانی طویل و عریض دارد، تخمیناً هزارباغ در آنجاست. انگور و هلوی خوب و بسیار عمل می‌آید، کشمش و بادامش بیشتر حمل هندوستان می‌شود. پر هلوی آنجا را به‌گواشیر و سایر بلوکات کرمان می‌برند. تنباکوی متعفنی دارد ـ بلوچان طالب می‌باشند، پیله‌وران به‌آن صفحه ارسال می‌دارند. شرابش ثالث شراب کاخْتِ قفقاز و خُلاّر شیرازست.

از عجایب اینکه در این قریه دریایی است که دورهٔ آن گویا هزار ذرع متجاوز است، عمق وسط آن را جز خدای نداند. آقامحمد علی نام کلانتر آنجا سیصد ذرع ریسمان با اسباب لازمه در آنجا فرو برد و به‌تک آن نرسید. آبش گوارا نیست. هفته‌ای یک روز ریگ نرم از ته دریا بالا می‌آید، روی آب را می‌گیرد، به‌طوری که آدم و حیوان درکمال اطمینان بر روی آن تردد می‌نمایند، و فردای آن روز همان دریایی که بوده هست. بیشتر در روز سه‌شنبه و شب چهارشنبه و در بعضی اوقات دو روز هم می‌شود. سبحان‌الله تعالی بعَجائبِ قُدرتهِ و لطائف حِکمَتهِ.[1]

عدد نفوس این قریه ۷ هزار نفر، مردمی جنگی دارد[۷۷]، معارک آنها با افاغنه و غیره در تاریخ به‌جای خود عرض می‌شود.[2]

۱ـ گوک را هم باید با فتح گاف (بر وزن قوم) خواند، مردم وارد محلی گویند که کلمهٔ خبق که در معجم‌البلدان آمده، همان گوک بوده است. امروز از دهات ـ و در واقع قصبات ـ مهم است و چندین کارخانه قالی‌بافی دارد (به‌روایت آقای ناصرالعلماء اسدی گوکی)، دریاچهٔ آن در واقع چاه جوشان (آرتزین) یا یک نوع قنات است به‌طول و عرض ۶ × ۵ متر و چنانکه مؤلف نوشته هنوز هم وجود دارد، گویا آن را بحرالعین هم نوشته‌اند (روایت آقای محمدجواد پولادی معلم که سالها درگوک بوده و مدرسهٔ آنجا را تأسیس کرده). در باب این پدیده طبیعی باز هم در آخر کتاب اشاره خواهد شد.

۲ـ جمعیت گوک در سرشماری ۱۳۳۶ ش ۶۲۸۵ نفر و در ۱۳۴۵ ش ۸۸۸۵ تن و در ۱۳۵۵ ش ۱۲۱۲۵ تن و در ۱۳۶۵ ش ۱۳۰۴۴ تن بوده است. یک شهر کارگری قالیباف محسوب می‌شود.

بم[1]

بم یکی از بلدان قدیم و معتبر کرمان بوده، اکنون هم آنجا را شهر می‌توان گفت. چهل و دو فرسخ در شرقی گواشیر واقع است، هوایش به‌گرمی مایل و سالم، مردمش را حاجت به‌رحلة الشتاء والصیف نیست. پیوسته بادی از سمت شمال آنجا می‌وزد که دفع گرمی هوای آنجا را می‌نماید. آبش بیشتر از قنوات است و در کمال عذوبت. طولش از جزایر خالدات ۹۲ درجه و عرضش از خط استوا ۲۹ درجه و ۴۰ دقیقه کذا فی تقویم البلدان[2].

دورهٔ آن شهر یک میل، و حصاری معمور دارد. بر طرف شرقی شهر کوهی است به‌ارتفاع ۲۰۰ ذرع، اگر چه با اصطرلاب و اسبابی دیگر ارتفاع نگرفتم لکن برحسب تخمین باید همین قدرها باشد. بر بالای آن دو سور محکم و بروج مرتفع ساخته، آنجا را ارگِ بم گویند. یک طرف ارگ متصل به‌شهر است و از یک طرف به‌خارج، مبنی بر خانه‌های متعدده و انبارها و طویله و باربند[3] ویک چاه آب که عمق آن ۲۰۰

۱ـ بم را باید در جنوب شرقی کرمان دانست نه شرق.
در باب ارگ بم، رجوع شود به‌مقالهٔ نگارنده در راهنمای آثار تاریخی کرمان ص ۲۶ تا ۴۳ و نشریهٔ فرهنگ بم (۱۳۳۷ ص ۹ـ۲۶) و تاریخ کرمان ص ۲۴۳ و صفحات دیگر. این کلمه باید ریشه هندی داشته باشد از نوع بمبمئی.

۲ـ طول ۵۸ درجه و ۲۱ دقیقه و ۴۲ ثانیه، عرض ۲۹ درجه و ۵ دقیقه و ۲۷ ثانیه. (فرهنگ جغرافیائی).

۳ـ مخفف باره بند است به‌معنای طویله اسبان و چارپایان.

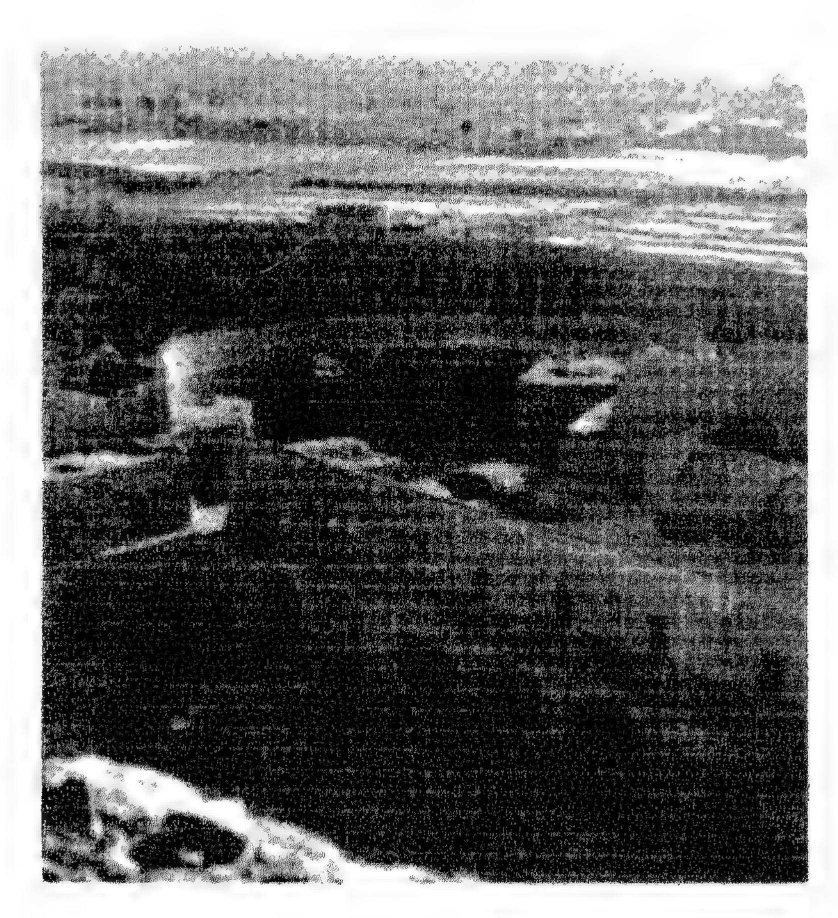
ذرع متجاوز است و اکنون آب دارد در نهایت گوارندگی. در بم‌نامه[1] ـ‌که نام کتابی است و سید طاهرالدین بمی مصنف آن است ـ می‌نگارد که چاه قلعهٔ بم به‌حکم حضرت سلیمان علی نبینا و علیه‌السلام حفر شده، نامه‌نگار عرض می‌کند که در هیچ تاریخ[۷۸] و سِیَری ندیدم که کرمان در تصرف گماشتگان آن حضرت باشد، لکن درچند نسخه مسطور است که چون کیخسرو کیانی صیت جهانگیری آن جناب را شنید به‌مقایسه فهمید که با او مقابله و مقاتله نمی‌توان کرد و از قبول جزیه و خراج نیز عار داشت، لابُد سلطنت را به‌لهراسب گذاشت و از میدان به‌در رفت. لهراسب رستم زال را به‌پیشگاه سلیمانی فرستاده قبول جزیه و اطاعت کرد.

رستم چون به‌حضور آن نبی محبور مشرف شد بر حقیقت مذهب آن جناب مُتیقّن گردید و ترک مذهب باطل خود کرده، ملت حقه پیش گرفت. چون زمانی که کیخسرو بلاد ایران را بر امراء تقسیم کرد کرمان و سیستان را به‌رستم بداد، دور نیست که رستم حفار و حجار و سایر آلات در آن سفارت از مصر و آن نواحی به‌بم آورده و این چاه را حفر کرده باشند. چون رستم و حفار و حجار بر مذهب و مطیع حضرت سلیمان بودند، به‌نام آن بزرگوار شُهرت کرده و صاحب بم‌نامه بی‌معنی ننوشته ...

بانی آن قلعه به‌حقیقت معلوم نامه‌نگار نیست.[2] اینقدر مشخص است **هَفْتواد** که اوایل زمان اردشیر بابکان سر خودسری برداشت و ریاست کرمان را مستقلاً به‌دست کرد بدواً درین قلعه بود و قصهٔ کِرْمِ هفتواد در تاریخ این کتاب عرض می‌شود. کنون یک دروازهٔ ارگ ـ‌که به‌سمت خارج شهر است آن را دروازهٔ «کُتِ کِرم» گویند که در اصل «کد» کرم است[۷۹] زیرا که به‌لغت پهلوی کد به‌معنی خانه و منزل است و به‌جهت کثرت استعمال کت گویند، اگر چه به‌اصطلاح کرمانیان سوراخ و مقام جانوران را کت گویند ـ به‌ضم کاف عربی و سکون تاء مثناة ـ و به‌حوالی آن دروازهٔ ارگ دربالای قلعه اطاقی است، مشهور که این جای کرم هفتواد بوده، وهفتواد در اول امر در بم بوده و آن زمان این قلعه معمور بوده و در اواخر به گواشیر نقل کرده.

۱ـ بم‌نامه فعلاً در دسترس نیست و نمی‌توان احتمال داد که رسالهٔ عرفای بم در فرهنگ ایران زمین و رسالهٔ دیگری که متعلق به‌دوست عزیز آقای دکتر خوررومی است، این کتاب بوده باشد.

۲ـ در باب ارگ بم رجوع شود به‌رساله آقای حمید نوربخش چاپ ۱۳۵۵.



نمائی از ارگ بم

همواره این قلعه پناه سلاطین کرمان و محبس اشرار و اهل طغیان بوده. دو شعر از صاحب عقدالعلی در تعریف این دژ مکین استشهاد می‌شود. شعر:

رُفعَت بمخترق الریاح سُمُوکُه ... وَزَهَتْ عجائبُ حُسنِهِ المتحائل

ذُعِرَ الحَمامُ و قد تَرنّم فوقَه ... من منزلِ خطر المذلة[1] هایل

بیت

ازبس‌که سوده‌جرم‌فلک سطح‌منظرش ... بی‌موی گشته است بر او فرق پاسبان

لابل که شکل انجم و راز ملائکه ... دید و شنید بر شُرفش مرد دیده‌بان

۱ـ ن. ل: المزلة. شعر از بحتری است در مدح المعتزبالله. (عقدالعلی ص ۱۲۹).

در بالای ارگ، آسیابادی است، اسباب آن موجود، هر اوقات بخواهند به‌سبب باد شمال دایم به‌دوران است.[۱]

در سنهٔ ۱۲۵۳[۲] که **آقاخان محلاتی** حکمران کرمان از ایالت معزول گردید به‌خیال باطل این قلعه را مأمن نموده بنای فتنه و تاخت و تاز را در محال کرمان گذاشت، عاقبت در آنجا محصور شده[۸۰] امتداد محاصره از یکسال متجاوز شد ـ که تفصیل آن در تاریخ مشروح می‌گردد ـ از آن زمان به‌بعد سکنهٔ شهر بم در خارج شهر به‌فاصلهٔ دوهزارگام ـ که چند قریه به‌یکدیگر متصل بود ـ ساکن هستند و شهر بم اکنون حصار و خانه‌ها و چهار سوقش معمور است، لیکن جز دو دسته سرباز و یک صاحب منصب و چند نفر توپچی و دو عرّاده توپ با عملهٔ آن و تقریباً ۵۰ سوار ـ که حسب‌الامر ایالت کرمان به‌محافظت آن قطعه مأمورند ـ کسی دیگر در ارگ منزل ندارد.[۳]

مردمش در خارج شهر به‌فاصلهٔ مزبور آبادانی‌ها کردند و این زمان درکمال آبادی و معموریت است و عمارات عالیه بنا کرده‌اند. شش حمام دارد، از آن جمله حمامی، مرحوم وکیل‌الملک ساخته که احجار آن مرمر است، مساجد متعدده دارد. مسجدی نیز آن مرحوم بنا فرمود، و مدرسهٔ جدّ سادات مشهور به **سادات محکمه** در آنجا ساخته معمور است، و موقوفات دارد.

از همه نوع حرفه در آنجا می‌باشد. بازاری طویل مرحوم وکیل ساخته که همه نوع کسبه در آنجا به‌کسب مشغولند.

بازاری هم حاجی سیدعلی‌خان بنا کرده که آبادان است. مزار امامزاده‌ای در آنجاست که او را از نتاج حسن مثنی پسر حضرت امام حسن[۸۱] مجتبی علیه‌السلام دانند.[۴] در صحن آن امامزاده نیز بعضی از تجار یزدی و هرندی و غیره منزل دارند و به‌تجارت اشتغال می‌ورزند. تجار آنجا قماش ابریشم و پنبه و ظروف مس و ولایتی

۱ـ و این باد درواقع دنباله بادهای ۱۱۰ روزه سیستان است که از شمال شرقی می‌وزد.

۲ـ ۱۸۳۷ م.

۳ـ جمعیت بم در سال ۱۳۳۵ شمسی ۱۵۷۳۷ نفر و ۱۳۴۵ قریب ۲۱۷۶۱ نفر و ۱۳۵۵ حدود ۳۰۷۹۳ نفر و در ۱۳۷۰ ش ۵۹۰۰۷ تن بوده است. بم از دریا ۱۰۶۷ متر ارتفاع دارد و در ۲۰۷ کیلومتری کرمان قرار گرفته است.

۴ـ ظاهراً مقصود مؤلف امامزاده سیدموسی (امامزاده بزرگ) است.



هاون سنگی بازماندهٔ از ایّام گذشته. (از کیمیای ناسوت خانم اسعدپور)

و بلور و قند و چای و ادویه می‌فروشند و حنا و رنگ نرماشیر و روغن و پنبه و برنج و غله و کرباس می‌خرند. مسجدی هم عبدالله بن عامر در زمان خلافت عثمان بن عفّان در آنجا ساخته که اکنون معمور و به **مسجد حضرت رسول** علیه‌السلام مشهور است. عمارات عالیه در بم بسیار است[۱]، خصوص عماراتی که ابراهیم‌خان سرتیپ و اقارب او در این زمان ساخته‌اند. چند قریه معتبر این بلوک را عرض می‌کنم:

عیش‌آباد قریه معتبری است که با بم متصل است. یک خشک رودی فاصلهٔ آن است. باغات و خانهای بسیار در آنجاست.

مَهْداب هزار و پانصد گام تا بم مسافت دارد، مشتمل بر باغات و خانهای زیاد، از آثار قدیمه خرابه‌های بسیار در این قریه است که معلوم می‌شود عمارات عالیه و قصور رفیعه بوده است، بانی آنها به‌واقع و یقین معلوم من بنده نشده است، مگر خرافات مردم آنجا که گویند از ابنیهٔ هلاکوخان مغول و خواجه‌نصیرالدین طوسی است، و حال این که هیچ یک از این دو نفر به کرمان نیامده‌اند[۲] و در زمن هلاکوخان کرمان در دست اولاد و احفاد امیر براق قراختای بوده.

باغِ خان از قراء معمورهٔ آنجاست در جوار مَهْداب[۸۲] واقع است.

سرِاسیاخان قریهٔ معمور و آباد است.

ده‌شتر از قراء قدیم بم است.

۱ـ رجوع شود به‌مقاله مفصل نگارنده در باب عبدالله بن عامر. (آفتابه زرین فرشتگان ص ۳۳ تا ۷۱، زیر چاپ).

۲ـ نظر مؤلف در باب اینکه مهداب از آثار خواجه نصیرالدین طوسی نیست معلوم نیست که صحیح باشد، زیرا خواجه‌نصیرالدین گذارش به‌کرمان افتاده است، (تاریخ شاهی ص ۸۴) مطلبی که باید گفته شود این است که محمود پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله صدراعظم اولجایتو (مقتول در ۷۱۸ه‍ / ۱۳۱۸ م.) مدتی در کرمان و بم بوده و حتی از طرف مردم بم، شکایتی ازو به‌دربار مغول می‌شود که خواجه ناچار پسر را به‌رعایت حال مردم توصیه می‌کند و می‌گوید:

«... منهیان اخبار به‌گوش ما رسانیدند که براهالی متوطنان بم، آن فرزند دست تغلب دراز کرده است و ایشان را در بوتهٔ آز بر آتش نیاز می‌گدازند....» (آثارالوزرا، ص ۲۷۹)، بنابراین گمان می‌رود آنچه مؤلف از مردم شنیده، اشتباه و تخلیط میانه دو خواجه باشد، یعنی این آبادی از پسر خواجه رشیدالدین باشد نه از خواجه نصیرالدین، و احتمالاً چون نامش محمود بود، شاید اصل کلمه، محمودآباد، یا محمودآب بوده و تخفیف یافته و محدآب شده و بالاخره مهداب نوشته‌اند. هر چند خود کلمهٔ مهداب نیز می‌تواند یک کلمهٔ اصیل فارسی باشد برای دهی که آب زیاد دارد. خانواده‌ای به‌نام خواجه نصیری در نرماشیر هستند که خود را به‌خواجه نصیر منسوب می‌دارند.

نارتیج یک فرسخ تا بم مسافت دارد، مزارع معموره در آنجا است، غالب سکنهٔ آن سیستانی شهرکی است.

بیدران دو فرسخ تا بم فاصله دارد، قریه معمور رودی است، نی‌زار زیاد دارد [و گراز بسیار در آنجا دیده می‌شود].

دارِستان چهار فرسخ در شرقی شمال بم متصل به‌صحرای لوط.

دارزین شش فرسخ سمت غربی بم است. صاحب عقدالعلی گوید که با مجدالدین ناصح وزیر ملک دینار غُزّ و یکی از معارف فارس نشسته بودیم، از هر طرف که خط شعاعی می‌رفت مزارع متّسق و انهار مطرّد و صحرای سبز و زراعت بود. فارسی سوگند یاد نمود: «با اینکه فارس را نصف‌العالم گویند و به‌نزهت و طراوت و ارتفاع حاصل مشهور است، هیچ ناحیتی از آنجا را چون این زمین با نزهت ریاض و صفای حیاض و کثرت منال ندیده‌ام».

مدتها دارزین مطمور بود، این زمان به‌سعی وافی و همت کافی مرحوم محمد اسمعیل‌خان وکیل‌الملک نهری از قهستان آبارِق که هفت فرسخ تا آنجاست به‌آن ناحیه آورده و یومنا هذا معمور است.

محصول بم انار و خرما و جو و گندم و برنج و ماش و لوبیا و کنجد و پنبه است. تقریباً سالی دوکرور عمل می‌آید، یک نوع[۸۳] انار آن را که کیانی گویند بد نیست - ۲۰۰ هزار من خرما عمل می‌آید و غلهٔ آن و سایر حبوب شش کرور و دویست و هفتادهزار من می‌شود.

صاحب عقدالعلی گوید که چشم روزگار در هیچ موسم بم را بی‌ارتفاع ندیده، و حق گفته، و نیز می‌گوید: **ابریشم** کلی عمل میآید و پارچه‌های ابریشمین به‌اطراف بلاد می‌برند. یومنا هذا اندک ابریشمی به‌عمل می‌آید. کرباسش ممتاز است، به‌گواشیر و سایر محال کرمان می‌برند.

حیوان وحشی صحرای بم گور و آهو و روباه و گرگ و کفتارو موش خرماست - بعضی گویند که راسو همین موش خرما است - بیشتر طیور آنجا کبوتر و فاخته و باغرقرا و زاغ و کلاغ و مرغ انجیر و بلدرچین و صغرچین و گنجشک است.

عدد نفوسش با بلوک نرماشیر ۲۵ هزار نفر[۱]، چون ولایتی آبادان است از همه سنخ مردم دارد.

علمای آنجا

حاج شیخ علی، اصلش از بیابانک خراسان، مردی فاضل است، ۲۱ سال است که متوطن بم می‌باشد و مقتدای متشرعین آنجا و متحمل مرافعات.

آقا شیخ علی از برادرزادگان مرحوم شیخ نعمت‌الله بحرینی که امام جمعهٔ کرمان بود، پیشوای شیخیهٔ آنجا، عالم و خوش خلق است.

قاضی، از سادات بم که خلفاً عن خلف قاضی بوده‌اند. در سنهٔ ۱۲۸۰[۲] در موکب مرحوم محمداسمعیل‌خان وکیل‌الملک کوچ می‌دادم و جناب مجتهدالعصری آخوند ملامحمد صالح نیز ملتزم رکاب بود و من بنده با مرحوم[۸۴] وکیل‌الملک با آخوند هم منزل بودیم. در بم به‌خانهٔ قاضی نزول کردیم. آخوند از قاضی پرسید: قبله کدام طرف است؟ گفت: به‌این طرف، اما به‌دست چپ تیامن دارد. در آن بالا خانه که منزل داشتمی دری باز بود و قبهٔ امامزاده نمایان. از او سؤال کردم که این امامزاده اولاد کدام امام است؟ فرمود: از اولاد امام حسن مثنی من گفتم در دوازده امام جز امام حسن مجتبی و امام حسن عسکری علیهما السلام، حسن نام امام نیست. گفت: کتاب می‌آورم و به‌شما می‌نمایانم که امام حسن مثنی نیز امام بوده، آخوند بر سبیل مزاح گفت: حق با قاضی است!

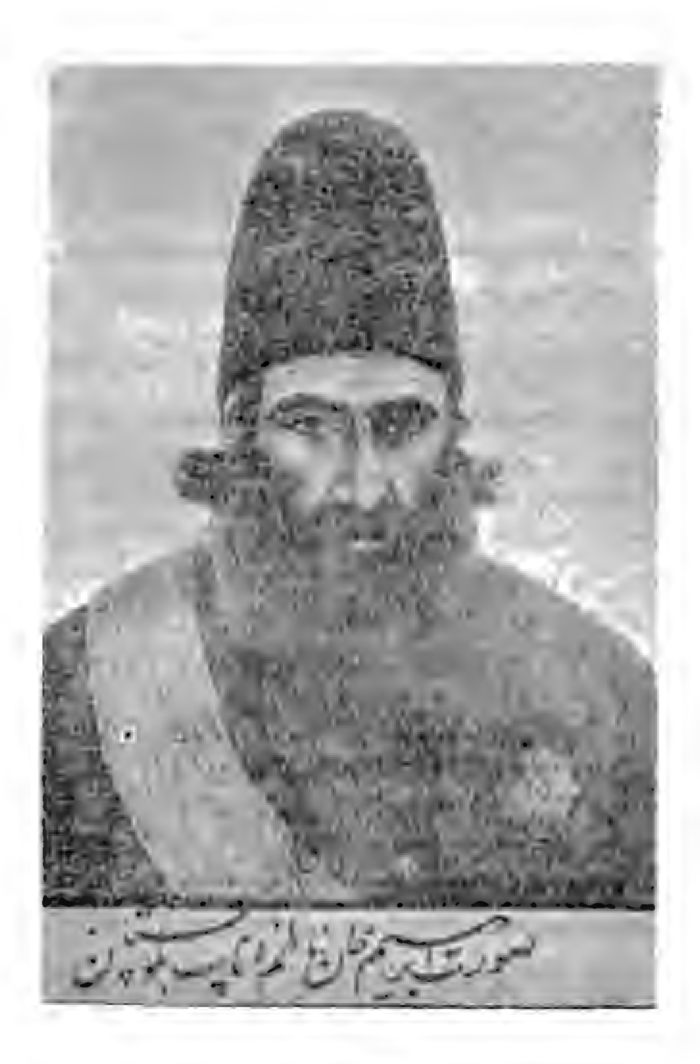
ابراهیم‌خان پسر مرحوم علی‌خان بمی است که در اوایل عمر در بم به‌خبازی اشتغال داشت، به‌سبب قابلیت فطری و اقتضای زمان و عنایت خلد آشیان شجاع السلطنه حکمران کرمان به‌لقب خانی مفتخر و عامل قنات غسان و لَنْگر، بعد مباشر خالصهٔ نرماشیر گردید.

محمدتقی‌خان بمی از طایفهٔ میرزائی با چند نفر دیگر در شب به‌خوابگاه او رفته

۱ـ در سرشماری ۱۳۴۵ ش کل جمعیت شهرستان بم ۶۶۹۲۹ نفر بوده است.

۲ـ ۱۸۶۳ م. و به‌همین دلیل به سادات محکمه نیز معروفند.

مقتولش کردند، ابراهیم‌خان کودک بود، سر و سامانی نداشت، در سنهٔ ۱۲۶۹[1] که‌موسی‌خان پسر مرحوم ظهیرالدوله به‌حکم خان باباخان سردار والی کرمان، حاکم بم و بلوچستان شد، به‌خدمت او اقدام کرد و در جرگ نوکران او منسلک و به‌بلوچستان برفت. به‌خواهش موسی‌خان حکم سرکردگی ۲۰ نفر نوکر **بهزادی** که



تصویر ابراهیم‌خان بمی (سعدالدوله)

۱- ۱۸۵۳ م.

از قبیلهٔ او بودند به‌نامش صادر شد.[۸۵]

پس از عزل موسی‌خان و نصب امامعلی‌خان به‌بم و مکران در خدمت او کوچ می‌داد تا آنکه امورکرمان بر مرحوم محمد اسمعیل‌خان وکیل‌الملک مسلّم شد، در سال اول او را به‌اسم نیابت محمد حسن‌خان نوری مباشر بلوچستان فرمود. خدمات محوله را به‌دلخواه آن مرحوم از عهده بر آمده از مداخل بی‌حساب آنجا حکمران و تبعهٔ آن را از خود راضی نموده، بر عزت و اعتبارش می‌افزود.

در سنهٔ ۱۲۷۹[۱] به‌تصدیق آن مرحوم حکم سرهنگی از مصر سلطنت به‌نام او صادر شد. مملکتی طویل و عریض را حاکم بود. بلوچستان را مردمی متمول و با مکنت و ثروت بود، هر چه خواست گرفت. نقدی فزون از حیّز شمار و ضیاع و عقاری بسیار در حومهٔ کرمان و بلوک بم و نرماشیر به‌هم رسانید. در سنهٔ ۱۲۸۶ که جناب مرتضی قلی‌خان وکیل‌الملک ثانی به‌حکمرانی کرمان و مکران مقرر شد[۲]، امور متوجهات دیوانی بم و نرماشیر را نیز اضافهٔ بم و بلوچستان فرمود. پس از دو سال به‌تصدیق آن جناب حکم سرتیپی فوج سیّم کرمان به‌نامش مرقوم و ارسال شد. اکنون نیز حاکم بم و بلوچستان است. سال به‌سال بلکه ماه به‌ماه و هفته به‌هفته و روز به‌روز بر مال و ملکش می‌افزاید.[۳]

۱ـ ۱۸۶۲ م.

۲ـ ۱۸۶۹ م.

۳ـ ابراهیم‌خان معروف به‌سرهنگ جد خاندان بهزادی، مردی مقتدر بود که در قضایای تعیین مرز ایران و هندوستان سالها پافشاری داشت و بالاخره هم بعد از او و در زمان دامادش حل شد. سایکس می‌نویسد: ابراهیم‌خان بمی که نانوازاده ولی در عین حال فوق‌العاده رشید و جنگجو بود، صلح و آرامش را در بلوچستان برقرار ساخت. ابراهیم‌خان خیلی جدی بود و نسبت به‌اتباع و زیردستان خود سخت می‌گرفت و از برده‌فروشی نیز استنکافی نداشت، ولی کسی که اتصال بایستی مالیاتهای گزاف و پیش‌کیشهای سنگین بدهد، از ارتکاب این‌گونه عملیات مغتفر است. سر الیور سنت‌جان در ۱۸۷۲ م. (۱۲۸۹ هـ.) درتوصیف او می‌نویسد: حاکم بم و نرماشیر و بلوچستان شخصی است کوتاه اندام که ۴۵ الی ۶۰ سال (؟) از سنین او می‌گذرد و دارای ریش خضاب کرده و چشمان تیزکوچکی است و از قیافهٔ او نمی‌توان تشخیص دادکه این شخص دارای چه موقعیت مهمی است و چگونه در اثر لیاقت و سعی و عمل به‌این مقام رسیده، در هر صورت مشارالیه کسی است که در یکی از نواحی پر غوغای آسیا صلح و صفا را مستقر ساخته است (ایران شرقی). ابراهیم‌خان با اعضای کمیسیون سرحدی ایران و کلات خوش‌سلوکی نکرد و وقتی ایلچی کلات بی‌خبر به‌بمپور وارد شد، گلد اسمید با وضعیت مشکلی مواجه گردید، نمایندهٔ ایران نیز برای اجرای منظور کمیسیون اقدامی به‌عمل نیاورد و کمیسیون منحل گردید. گلداسمید نیز مشاهدات سفر اول خود را ملاک

←

سلیمان‌خان پسر اسحق‌خان پسر ابراهیم‌خانِ **عرب بسطام** است.[۱] در اوایل [۸۶] سن به‌فاقه می‌گذرانید. خواهرش را به‌زنی ابراهیم‌خان مباشر بلوچستان داد، چند سال در آن صفحه از نیابت آن مداخل کلی کرد: اولاً در فوج سیّم یاور بود. در سنهٔ ماضیهٔ ۱۲۹۰[۲] به‌منصب سرهنگی سرافراز شد. در بم و نرماشیر مالک ضیاع و عقار کلی شده است.

حاجی سلیمان‌خان بهجةالدوله امیر تومان اول ملّاک و اول صاحب مکنت بم و کرمان بود. مردی بزرگ منش و قاعده‌دان و امورش چنان منظم و مرتب که جای آن داشت تمام اعیان کرمان از ایشان وضع رفتار و سلوک بیاموزند و در هرکار از معزی الیه تأسی نمایند، کمتر آدمی به‌این درستی دیده شده. [در سنهٔ ۱۳۲۲[۳] در ماهان داعی حق را لبیک گفت. به‌مینو روانش پر از نور باد. پسر ارشد آن مرحوم **غلامحسین‌خان** شوکةالممالک که اکنون لقب بهجةالدوله در حق او مرحمت شده دارای تمام حالات بزرگی و در اوصاف حسنه تالی و ثانی پدر است بلکه به‌اعتقاد

→

حکمیت قرار داد، ابراهیم‌خان نمایندهٔ دولت ایران گویا نمی‌خواست مقصود این کمیسیون و مأموریت اعضای آن را بفهمد و از همین نظر به‌محض اینکه اعضای کمیسیون مزبور از مرز بلوچستان خارج شدند، او نیز کوهک را در حالی که به‌ایران واگذار نشده بود ـ تصرف کرد و از آن گذشته به‌سعیدخان کرد هم که معروف به‌سردار سرحد بود و در خاش اقامت داشت حمله نمود و او را شکست داد... ابراهیم‌خان در ۱۸۸۴ م (۱۳۰۲ قمری) پس از سی سال حکمرانی وفات کرد و به‌فاصله چند ماه بعد پسرش نیز به‌وی ملحق شد، و داماد او موسوم به‌زین‌العابدین‌خان زمام امور بلوچستان را در دست گرفت تا اینکه در ۱۸۸۷ م (۱۳۰۵ قمری) ابوالفتح‌خان ترک مأمور این ناحیه شد. مشارالیه در ۱۸۸۸ با طایفهٔ یار احمد زهی که در حوالی سرحد سکونت داشتند جنگ شایانی کرد و آنها را شکست داد.

(سفرنامه سرپرسی سایکس ترجمه سعادت نوری، ص ۱۴۲ و ۱۴۳)

در باب ابوالفتح‌خان ترک چندی قبل، بنده رساله‌ای خطی نزد یکی از دوستان (آقای فتحی آتشباک) دیدم که ایشان حدس می‌زدند آن رساله به‌خط میرزا آقاخان بردسیری باشد. درین رساله جریان عجیبی نوشته شده بود به‌این مضمون که: ابوالفتح‌خان نامی برای آرام کردن نواحی بلوچ به‌آن صوب رفت و قصد تجاوز به‌همسر یکی از خوانین بلوچ کرد و چون با مقاومت روبه‌رو شد، شوهر و زن را در چادر خود دعوت کرد و فرمان داد سر شوهر را بریدند و بر سینهٔ زن بدبخت نهادند و در چنین حالتی و با چنین وضعیتی در آن لحظه به‌زن تجاوز کرد. بنده گمان کنم، جملهٔ آن رساله مربوط به‌همین شخص بوده باشد.

۱ـ بسطامی خواننده معروف بمی ازین خانواده است، اینها همراه ابراهیم‌خان ظهیرالدوله از بسطام به‌کرمان و بم آمده‌اند.

۲ـ ۱۸۷۳ م.

۳ـ ۱۹۰۴ م.

برخی از مردم این زمان در اغلب حالات بر تمام اعیان آنجا برتری دارند، صفات بزرگ منشی ایشان زیاده از آن است که بتوان عرض کرد.][1]

۱ـ غلامحسین‌خان عامری سردار مجلل ـ که نخست شوکت‌الممالک لقب داشت ـ مردی آبادی خواه بود، (نشریه فرهنگ بم، مقاله آقای سیدمحمد هاشمی، ص ۵۶). او در رحمت‌آباد ریگان باغی ساخته بود که بی‌نظیر بود، در سال ۱۳۰۹ ش ۱۹۳۰ م. که رضاشاه از طریق زاهدان به‌کرمان می‌آمد، در ریگـان، سـردار مجلل ازو پذیرائی مجللی کرد، وقتی از آن بیابان داغ شوره گز، شاه به‌باغ رحمت‌آباد قدم نهاد، رو به‌سردار کرد و گفت: «غلامحسین‌خان عامری، احسنت، بهشتی در جهنم ساخته‌ای». گویند سردار گفته بود: قربان پیشکش، اما شاه جواب داده بود: آن را به‌پسرت امان‌الله بخشیدم. (سردار مجلل دو پسر به‌نام محمدخان و امان‌الله‌خان داشت، و امان الله‌خان در دوره ۱۹ مجلس از کرمان وکیل شد).

جاهایی که سردار مجلل مالک بود، از سایر دهات مشخص‌تر بود. تمام دیوارهای باغهای سـردار بـا کاهگل اندوده شده بود، و حال آنکه این کار چون خرج دارد در کرمان سابقه ندارد و به‌چینه‌گذاری اکتفا می‌کنند، مهمتر از آن اینکه املاک اختصاصی و مهم او بیشتر دارای دو رشته قنات بود، و این از عجایب است. به‌این معنی که همیشه به‌موازات رشته اصلی قنات، یک رشته فرعی در جاهای سیل‌گیر می‌کنده، و هر وقت قنات اصلی توتم می‌کرد یا رود و سیل آن را می‌زد، فوراً از بالای محل سیل خورده، مـمرآب را به‌رشته فرعی وصل می‌کرد و آب قنات در آن رشته جاری می‌شد تا محصول از آب نیفتد. در واقع قنات را بیمه کرده بود! زیرا تنقیه قنوات سیل زده یا توتم کرده در کرمان، همیشه ماهها وقت لازم دارد.

در باغهای دهات سردار همیشه یک عمارت مجلل مفروش با کلیهٔ وسایل حتی حمام وجود داشت که برای پذیرایی مورد استفاده قرار می‌گرفت. با همه اینها هر وقت حرکت می‌کرد، چندین شتر و قاطر بار و بنهٔ او را حمل می‌کردند. دخترانش یکی ملوک خانم زن سلیمان‌خان بمی و دیگری عشرت خـانم زن سـالار مظفر بود که بعد از مرگ سالار باز به‌عقد یکی از خوانین بم درآمد.

از خصائص این مرد یکی سخت‌گیری او بود در مورد زارعان، گویند وقتی به‌رحمت‌آباد وارد می‌شد، بدون مقدمه نخستین رعیتی را که به‌او بر می‌خورد به‌فلک می‌بست تا سایرین حسـاب کـار خـودشان را بکنند، اکنون باید به‌رشادت و تهور رفعت نظام نرماشیری پی برد که به‌محض شروع غوغای مشروطیت، چوب و فلک اختصاصی سردار مجلل را در رحمت‌آباد در حضور رعایا سوخت و آنقدر به‌مبارزات خود ادامه داد تا در بردسیر، برابر باغ بهادرالملک، بر تنه درخت صنوبری که امیراعظم برپا کرد به‌بالای دار رفت (رجوع شود به‌مقدمهٔ نگارنده بر آثار پیغمبر دزدان. چاپ پانزدهم، ص ۷۲ به‌بعد، و خاتون هفت قلعه، تحت عنوان لاله‌ای در دامان صحرا، ص ۲۹ تا ۱۶۶.

(بگذریم ازین که بعضی همراههان رفعت نظام در حومه کرمان ـ از جمله اختیارآباد ـ حرکاتی کرده‌اند که هنوز لعن مردم را به‌دنبال دارد.)

و عجب این است که در دوران مشروطهٔ بم، بالای دارش را رفعت نظام رفت و چوبش را ناظم‌التجارها خوردند اما کرسی وکالت بم را اعتبارالسلطنه (دوره سوم) و دکتر مهدی ملک‌زاده (دوره هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم) از تهران بردند.

باری، سردار مجلل آن قدر در توسعهٔ مزارع و ایجاد باغها سررسی و دقت داشت که در برابر یک شاخه اضافی درخت ـ که هرس نشده بود یا یک گیاه هرز که پای درخت سبز شده بود، گاهی باغبان را به‌شدت تنبیه می‌کرد و معروف است که وقتی در باغ خود مـی‌گشت، و مـتوجه شـد کـه عـلف هـرزی در کـنار

←

محمدخان از طایفهٔ بهزادی و بنی عم ابراهیم‌خان است. اول حال محمد بود، در فوج گرمسیر سلطان شد، او را محمد سلطان گفتند، این زمان محمدخان یاور است. از مداخل بلوچستان نقدی متکاثر و ملکی وافر دارد.

عباس‌خان ولد غلامحسین بهزادی است. همشیره‌زاده و داماد ابراهیم‌خان است. به‌سن شباب می‌باشد. به‌واسطهٔ لطف خال در کمال غنا و جلال آسوده حال می‌زید.

حاجی علی محمد پسر عم ابراهیم‌خان است. در زیّ تجار است. از پرتو او ضیاع و عقارش در بم و نرماشیر و راین و حومهٔ شهر و جبالبارز افزون و نقدش بیشتر از حوصلهٔ چند و چون است. شرکاء و عمال او در گواشیر و یزد و بندر بمبئی می‌باشند.

مخفی نماناد که طایفهٔ بهزادی بمی ـ که ابراهیم‌خان از آن قبیله است ـ این زمان همهٔ آنها از مداخل بلوچستان مالک ملک و مال بسیارند. خوفاً لاطناب به‌ذکر اسامی آنها نپرداخت.

طایفه میرزائی اصل این سلسله از دوحهٔ سادات امام جمعهٔ تبریزند که مرحوم میرزایوسف، و میرفتاح پسر آن مرحوم[۸۷]، از آن قبیله بودند[۱]. یکصد سال متجاوز است که توطن در بم نموده‌اند و بعضی اوقات در آنجا ریاست داشته‌اند و من حیث‌المال والاحترام از همهٔ اعاظم آنجا به‌مراتب شطاح برتر بوده‌اند.

←

درختچه‌ای سبز شده و باغبان آن را نکنده است، در همان حال یک دو قرانی نقره کنار درختچه گذاشت و رد شد.

باغبان که بعداً در باغ گشته بود، دو قرانی را دیده و برداشته بود، فردا سردار، باغبان را خواست و به‌او گفت دو قرانی چه شد؟ باغبان گفت من دیدم و برداشتم.

سردار گفت: فلان فلان شده، دو قرانی به‌این کوچکی را دیدی و گیاه هرز به‌آن بزرگی به‌چشمت نیامد، و بعد او را به‌چوب بست.

منشیان سردار، میرزاالله قلی ماهی ۶۰ تومان و صدق‌الملک ماهی ۳۰ تومان در آن روزگار ـ حقوق داشتند، او نه مشروب می‌خورد و نه سیگار می‌کشید، صبح نمازش را می‌خواند و به‌کار می‌پرداخت. در اواخر عمر به‌بیماری قند مبتلا شد و در بیمارستان مرسلین درگذشت.

یکی از دختران سعدالدوله (زین‌العابدین‌خان) زن سردار مجلل بود و بعد به‌رغم او خانم خانمها دختر سردار نصرت را در پیری ـ گرفت.

۱ـ میرفتاح همان است که گویند سپاه روس را به‌تبریز دعوت کرد ـ زمان عباس‌میرزا.

زمان حکمرانی مرحوم ابراهیم‌خان ظهیرالدوله عاملی بم و بلوچستان را داشت. مادر میرزای مزبور مردم بم است. در ایالت مرحوم خان باباخان سردار که حاجی موسی‌خان قاجار کرمانی به‌ریاست بم و بلوچیه مأمور شد، به‌نوکری او اقدام کرد. بعد از عزل‌خان مزبور چند سالی به‌خدمت او می‌گذرانید. سه سال که از ایالت مرحوم محمداسمعیل‌خان وکیل‌الملک گذشت در سلک نویسندگان آن مرحوم منسلک شد و مستوفی املاک مخصوصهٔ مرحوم وکیل، به‌مرور زمان کارش رونقی گرفت. اکنون در خدمت جناب وکیل‌الملک ثانی به‌خدمت معمول مشغول و مردی معقول است.

حاجی سیدعلی‌خان پسر مرحوم حاجی عبدالوهاب‌خان، پسر میرزا صادق، پسر تقی‌خان، پسر میرزا حسین که اول سلسله است. حاجی عبدالوهاب‌خان از اکابر و اساتین کرمان بود. در سنهٔ ۱۲۶۲ بمرد.[۱] حاجی سیدعلیخان در سال اول حکمرانی مرحوم محمد اسمعیل‌خان وکیل‌الملک ریاست بم و نرماشیر و متوجهات و خالصه‌جات آنجا به‌او محول شد و تا چند سال از معارف عمال کرمان محسوب می‌شد. چون به‌اسراف و تبذیر مجبول بود معزول شد، آنچه ضیاع و عقار از خود و برادرزادگانش ـ پسران محمدتقی‌خان ـ بود به‌عوض بقایای چند ساله داد، کفاف نکرد. هزارتومان طایفهٔ میرزائی امدادش کردند.

در زمان وکیل‌الملک ثانی ترحماً او را مباشر بلوک ساردویه فرمودند، پس از سالی به‌سبب مخارج بیهوده دستش کوتاه شد. متوجهات بلوک انار به‌او مفوض گردید، به‌عادت معهود و شیوهٔ مألوف عمل نمود، خط بطلان بر صفحهٔ عملش کشیدند. به‌نقد ـ مثل نامه‌نگار ـ به‌بطالت می‌گذراند.

چند نفر دیگر از این طایفه هستند، پریشان و بی‌سامان می‌باشند، از آن جمله **ابوالقاسم‌خان** برادر حاجی سیدعلی‌خان[۸۸] و **حاجی آقا بزرگ** و **میرزا امین‌الله**. شخص اخیر بالنسبة روزگارش از سایر خوشتر می‌گذرد و املاکی در نرماشیر دارد.

میرزا جعفرقلی پسر نبی بیگ دامغانی گماشتهٔ محمد قاسم‌خان دامغانی که در **آقامحمد قاسم** و **آقا علیقلی** بنی عمّند. اصل آنها از مردم قریهٔ چترود حومهٔ

۱ـ ۱۸۴۸ م. در باب خانواده سید علی‌خان طباطبائی و بستگی او با خاندان‌های بم رجوع شود به‌کیمیای ناسوت خانم اسعدپور بهزادی، ص ۲۱۳ ببعد.



سردار نصرت — لوریمر — سردار مجلل

عکس، حوالی ۱۳۳۸ ﻫ / ۱۹۱۹ م. توسط مرحوم حاج آقا عکاس برداشته شده

(یادداشت علی‌محمدخان شهابی کرمانی)

گواشیر، جدّ انها در بم توطن نمود و متصدی خالصجات نرماشیر. آقا لطفعلی و میرزا عبدالحسین پدر این دو به‌سبب تصدی و مباشرت خالصه رقبات متعدد در آنجا احداث کردند. اکنون در تصرف این دو می‌باشد.

چند قبیله از سادات در بم توطن دارند، گویا چهارصد سال متجاوز باشد، در بم و نرماشیر دهات دارند. اسامی آنها را نگاشتن موجب اطناب است.[۱]

[**مرتضی قلی‌خان** سعدالدوله پسر مرحوم عباس‌خان دخترزاده مرحوم در این زمان از معارف و محترمین آنجاست.[۲] مردی درست قول و صدیق است. در عاملی دیوان کفایت تامه دارد، صفات بزرگ‌منشی را دارا بود، گاهی به‌حکومت جیرفت و رودبار و بلوچستان منصوب می‌شد. در سنه ۱۳۲۴ که حکومت بلوچستان داشت[۳] در مراجعت به‌کرمان در راه مرحوم شد.

علیخان اکرم‌السلطنه پسر مرحوم ابراهیم‌خان سرتیپ است که شرح حال آن مرحوم در چند جای این کتاب عرض شده، مردی معروف و متمول است.

محمدخان اسعدالدوله نیز از معارف و متمولین آنجاست. آدمی صدیق و خلیق و فروتن است.[۴]

یومنا هذا معارف بم بسیارند، بعدها شرح حال هر یک در جای خود قلمی خواهد گردید، چون کماهو بر این بنده معین نیست لذا عذر می‌خواهم زیرا که اگر به‌همان ردیف اصل بخواهم متعرض شوم این زمان اغلب معارف آنجا بدرود کرده‌اند و طبقهٔ دیگرروی کار و در قید حیات‌اند، ذکر سابقین موجب تطویل است و مفید فائده نیست، بر بصیرت خوانندگان هم افزوده نخواهد گردید].

۱ـ در باب سادات بم رجوع شود به‌احیاءالملوک تصحیح دکتر منوچهر ستوده، ص ۲۳۳ و ۲۶۹ و ۲۷۰، ملک‌شاه حسین گوید که از قدیم‌الایام فیمابین ملوک عظام سیستان و سادات با برکات بم کرمان طریق وصلت و خویشی مسلوک بوده، رؤسای این سادات در اواسط دورهٔ صفوی (حدود ۱۰۲۵) شاه میرزا و شاه صافی بوده‌اند، در همین وقت گروهی از این سادات به‌سیستان مهاجرت کرده‌اند. در باب سادات بم فصل مشبعی در تذکره صفویه کرمان تحزیر شده است: خصوصاً تبعید آنها به‌ماوراءالنهر.

۲ـ مرتضی قلی‌خان سعدالدوله [دوم] دخترزاده علی‌خان پدر ابراهیم‌خان بوده است.

۳ـ ۱۹۰۶ م.

۴ـ اسعدالدوله لقب زین‌العابدین‌خان هم بود و اصولاً دو لقب سعدالدوله و اسعدالدوله در خانواده اینان دست به‌دست می‌شده است.

نرماشیر

در شرقی مایل به‌جنوب بم است[۸۹] به‌فاصلهٔ شش فرسخ، صحرائی طویل و عریض دارد، طولش از «بُراء» تا «گزان خاص» ۱۵ فرسخ و عرضش از «فَهْره» تا «کُنبکی» ۹ فرسخ. این طول و عرض مشحون به‌قراء متصله و مزارع ملتصقه است. پوشیده نماناد که نرماشیر نام شهری بوده که اردشیر بابکان در آن اراضی بنا کرده، آن شهر که مطمور شده این قطعه زمین را به‌نام آن شهر خوانده‌اند و بر آنجا عَلَم شد. کذا فی معجم‌البلدان و تقویم‌البلدان و تکملة‌الاخبار و عِقْد العُلی و بم‌نامه و بعضی از لغات فارسی ـ اکنون که سنهٔ ۱۲۹۱ هجری است[۱] آثار آن شهر باقی است، من بنده دیده‌ام. عوام، آن محال و آن خرابها را شهر **چغوک‌آباد** گویند.

در بم‌نامه نوشته است: بهمن بن اسفندریار در مراجعت از سیستان و اضمحلال اولاد رستم دستان، در حوالی بم، شهر **ریگان** را بنا نهاد و تقویم‌البلدان نیز مؤید این قول است، لیکن در آن کتاب و معجم‌البلدان کاف فارسی را معرب به‌قاف کرده‌اند و ریقان نوشته‌اند.

پس از آنکه اردشیر بابکان تاج شاهی بر سر نهاد به‌آن ناحیت آمد، در ۵ فرسنگی ریگان شهر نرماشیر را بنا نهاد.

در بم‌نامه مرقوم است که «**تادودخاتون**» منکوحهٔ اردشیر در آن زمان در حوالی نرماشیر نهر **نِسا** را جاری کرد و شهر نسا را بساخت. یومنا هذا ریگان معمور است، اما شهر نیست، ده است.[۲][۹۰] شهر نسا نیز مطمور شده، اما نهرش معمور است. تقریباً ۱۵۰ گاوبند زراعت می‌شود ـ ۱۰۰ گاوبند آن خالصهٔ دیوان است و بقیه در تصرف رعایاست.[۳]

هوای نرماشیر گرم، هرچه از بم دورتر می‌شود گرمی‌اش زیادتر می‌گردد، آبش هم قنات، مگر نهر نسای مذکور که از چشمه‌ای که به کوه موسوم به **میج** است می‌آید.

۱ـ ۱۸۷۴.

۲ـ یکی از مهمترین سدها اخیراً در آنجا ساخته می‌شود. نسا شاید منشأ اصلی مزدک بوده باشد. این محل باید یکی از معابد قدیم آناهیتا ـ خدای آب و باران ـ بوده باشد.

۳ـ هر گاوبند ۲۰۰ من (ششصد کیلو) تخم کار دارد ـ حدود دو هزار قصب (۲۵×۲۰۰۰=۵۰۰۰۰ مترمربع) یک لنگه گاو نصف گاوبند است. هر جفت گاو ۳ نفر کارگر بزرگ و یک دشتبان دارد.

تقریباً در نرماشیر هفتصد رقبه قنات معمور می‌باشد از آن جمله یک رقبه که موسوم به **عزیزآباد** است و خالصهٔ دیوان که سالی دوهزار خروار محصول شتوی و صیفی دارد. و یک رشته قنات دیگر موسوم به **کرکند** است. آن هم همین مقدار حاصل عمل دارد.

از عجایب این بلوک اینکه در وسط صحرای نرماشیر به‌قدر عرض آن صحرا ـ که ۸ فرسخ متجاوز است ـ بی‌آنکه چیزی بالا برود دویست ذرع صحرای آن پست می‌شود و آنجا را **افراز** گویند. نامه‌نگار جز آنجا در هیچ مملکت ندیده و نشنیده‌ام، و این افراز در میانهٔ قریهٔ موسوم به**برج معاذ** و قراء ریگان است. محصول این بلوک بیشتر گندم و جو و ماش و لوبیا و ذرت و کنجد و برنج و پنبه و رنگ و حناست. سالی ۱۲ کرور و سیصد و بیست هزار من حبوبات عمل می‌آید و مقدار یک کرور رنگ و حنا می‌شد[1]. تریاک جزئی هم در بعضی مزارع آن عمل می‌آورند. درخت خرما به‌سبب بی‌مبالاتی مردمش کم دارد، بیشتر از خوراک خودشان نیست. اگر سکنهٔ آنجا اهتمام نمایند می‌توان یک کرور درخت خرما عمل[۹۱] آورد که هیچ از این محصولی که اکنون عمل می‌آید کم نشود. عقدالعلی نگاشته که ابریشم زیادی از این بلوک عمل می‌آید، به‌سبب عدم سلیقهٔ مردم این زمان عمل نمی‌آید. حصاد گندم نرماشیر: مزارعی که سمت بم است و بالای افراز چهل روز بعد از تحویل آفتاب حمل، و جو یک ماه؛ و دهات زیر افراز و ریگان: گندم یک ماه بعد از نوروز و جو پانزده روز. حنا و رنگ این بلوک بیشتر به گواشیر و از آنجا به اطراف بلاد می‌برند. گندم و برنج آنجا حمل شهر کرمان می‌شود. پنبه‌اش به بنادر ارسال می‌شود. بعضی از سنوات روغن و پَرِ [قو] از سیستان می‌آورند و در عوض از آنجا رنگ و حنا و گندم می‌برند. گندم آنجا را هم بلوچان نوکی که در کوهستان رود ماهی و حول و حوش نصرت‌آباد منزل دارند ـ می‌خرند.

نصرت‌آباد در شرقی نرماشیر به‌فاصلهٔ سی و اند فرسخ است و از آنجا تا «سه کوههٔ» سیستان کمتر از آن مسافت دارد. اسم نصرت‌آباد **اسپهکه** بود، مرحوم میرزاشفیع تویسرکانی یک رشته قنات آبادان کرده قلعه‌ای بساخت و موسوم

۱ـ هر کرور پانصد هزار شماره می‌شود.

به‌نصرت‌آباد نمود[1] و مستحفظ و کوتوال قرار داد. در حکمرانی وکیل‌الملک چند رقبه قنات به‌آن بیفزود و قلعهٔ محکمی بنا فرمود و خانها و انبار بساخت و کوتوال و مستحفظ معین شد و اکنون بر همان نهج است.[۹۲] میانهٔ فهره نرماشیر و نصرت‌آباد که نزدیک به ۴۰ فرسخ است[2] در چندین محل آب هست ولیکن آبادانی نیست مگر بعضی از اوقات پاره‌ای از حشم بلوچ نوکی ییلامیشی می‌نمایند. به‌اندک مخارج و اهتمامی می‌توان چندین قصبهٔ معموره و قراء و مزارع متعدده آبادان نمود که سالی کلی مداخل آن باشد، زیرا که آب بسیار و زمین قابل و مستعد الی مالانهایةله دارد. در حوالی گزک و شورگز آثار و ابنیهٔ قدیم هست، معلوم می‌شود که آبادانی بوده، از طرف جنوب نرماشیر ازگزان خاص تا بزمان بلوچستان تقریباً ۲۷ فرسخ است، این زمان آب هست ولیکن آبادانی ندارد. این عرض عریض، قابل و مستعد قراء و مزارع بسیار است که از همه جنس حبوب و از همه نوع شجر عمل آرند. در آنجا به‌سهولت و جزئی مخارج کاریز آبادان می‌شود، آبش به‌قدر چهار پنج ذرع زیرزمین است. قنوات متعدد می‌توان آبادان نمود. طرف جنوبی بلند و به کوهستان متصل است و سایر اطراف به‌صحرای وسیع، و با حفر ده دوازده چاه، آب روی زمین جاری می‌شود.

در سنهٔ ۱۲۷۸[3] شیردل نام برادر رحیم‌خان بلوچ نوکی از برادر رنجش پیدا کرده با دویست خانوار به‌اذن مرحوم محمد اسمعیل‌خان وکیل‌الملک در آن اراضی منزل گزید، به‌مدت[۹۳] شش ماه، ده، دوازده رشته قنات آبادان نموده زراعت صیفی و شَتْوی کرد، بعد از دو سال به‌سببی از اسباب مراجعت نموده به‌برادر پیوست، هنوز آن مزارع آب دارد، لیکن زراعت نمی‌شود، در صورتی که بلوچ بی‌سلیقه با عدم اختیار و بضاعت به‌اندک زمان و جزئی مخارج چند رقبه قنات احداث نماید، اگر ولاة کرمان بخواهند آنجا را آبادان نمایند به‌زودی قصبات مشهوره و قراء معموره در آنجا ساخته می‌شود: زمین و آب که علت مادی آن است بسیار است، لهذا علت غائی و فاعلی لازم دارد که به‌صورت درآید.

۱ـ ظاهراً منسوب به‌نصرةالدوله فیروز میرزا (؟).

۲ـ نصرةآباد تا زاهدان ۱۸ فرسنگ فاصله دارد.

۳ـ ۱۸۶۱ م.

القصه، نرماشیر را قراء و مزارع و قلعه‌جات بسیار است. چند قریهٔ معتبر آن قلمی می‌گردد:

کروک قلعهٔ محکم دارد، همواره مأمن افاغنه بوده[1]، در سنهٔ ۱۲۵۱ که آقاخان محلاتی به‌ایالت کرمان بیامد[2] اطفاء نایرهٔ فساد اوغان را اهم از سایر امور دانست، با قشون کرمان به‌صوب نرماشیر ایلغار نمود، شش ماه آن قلعه محصور بود. جمّی غفیر در معارک از اوغان کشته شد. عاقبت، فتیح محمدخان رئیس آنها از در استیمان داخل شده قلعه را تسلیم کرد، سیأتی شرحه فی‌التاریخ، ان‌شاءالله. هوای کروک از سایر نرماشیر گرمیش کمتر، آبش از قریهٔ براء[۹۴]که یک فرسخی بم است [می‌آید][3]، باغات با سلیقه در آنجا ساخته شده و معمور است. جمع کثیری آنجا ساکن‌اند، خانه‌های مردم نرماشیر کَپر و کُتوک است که از چوب و نی و خاشاک می‌سازند، خانهٔ آجری و خشتی کم است.

عزیزآباد قریهٔ معموری است.[4]

علی آباد از محدثات امام علیخان است. مرحوم محمد اسمعیل‌خان وکیل‌الملک آن را با چند رقبه دیگراز ورثهٔ امامعلی‌خان خرید و بر تعمیر آنجا بیفزود. از آنجمله یک صد نفر غلام و کنیز بلوچ در آنجا بگذاشت که به‌چاهخوئی و فلاحت مشغولند.

نعیم‌آباد از قراء قدیمه این بلوک است، در اندرون قلعهٔ آن خانه خشتی بسیار است، مردمش متمولند. در آن قریه زنان خوش‌صورت می‌باشند، گویند اثر آب و هوای آنجاست.

۱ـ کروک با ضم کاف در شش فرسخی بم است، وکیل‌الملک اول قنات معتبری در آنجا بیرون آورد که در ۱۲۹۶ [هـ / ۱۸۷۹ م.] به‌قول فیروز میرزا حدود پنجاه هزار تومان قیمت داشته و وکیل‌الملک ثانی به‌جهت باقی دیوان در جزء املاکی که در تهران به‌حاجی محمدحسن [امین‌الضرب] فروخت، وکیل‌آباد را پنجهزارتومان داد. (روزنامه سفر بلوچستان ص ۸). میرزا رضا مدتی مباشر وکیل‌آباد امین‌الضرب بود.

۲ـ کروک با ضم کاف در شش فرسخی بم است، وکیل‌الملک اول قنات معتبری در آنجا بیرون آورد که در ۱۲۹۶ [هـ / ۱۸۷۹ م.] به‌قول فیروز میرزا حدود پنجاه هزار تومان قیمت داشته و وکیل‌الملک ثانی به‌جهت باقی دیوان در جزء املاکی که در تهران به‌حاجی محمدحسن [امین‌الضرب] فروخت، وکیل‌آباد را پنجهزارتومان داد. (روزنامه سفر بلوچستان ص ۸). میرزا رضا مدتی مباشر وکیل‌آباد امین‌الضرب بود.

۳ـ براء شامل سه قریه است که مجموعاً بروات گویند.

۴ـ از عزیزآباد تا کروک پنج فرسخ است.

الله‌آباد از محدثات حاجی سیدعلی‌خان است، قلعه و خانهٔ خشتی در آنجا بنا شده.

کریم‌آباد ابراهیم‌خان سرتیپ [سعدالدوله] آبادان نموده و قلعه و خانها ساخته.

ضیاءآباد از دهات مرغوب و معتبر قدیم است. ابراهیم‌خان سرتیپ از مالکین خریده. عمارت در آنجا ساخته.

ارجمند قریه‌ای معمور است، **برج معاذ** نیز قریه‌ایست.

فَهْره از قراء معتبرهٔ قدیم است و در سر راه سیستان واقع است. جمعی کثیر در آن قریه مسکن دارند، از سایر سکنهٔ نرماشیر ثروتشان[۹۵] بیشتر است.

ریگان قراءِ و مزارع متعدده دارد: **کُنبکی**، چند مزرعه متعلق به‌آنجا است و قشلاق طایفهٔ رئیسی، این قبیله رعیت نرماشیرند و در سیاه چادر منزل دارند.

اصل آنها از حشم غزّند که در سنهٔ ۷۳۷ در زمانی[۱] که ارسلان شاه و بهرام‌شاه و توران شاه سلجوقی کرمانی برای ریاست با یکدیگر نزاع داشتند ـ و به‌این سبب قوتشان به‌ضعف مبدل شده و ملک را فتوری کلی به‌هم رسیده ـ از خراسان به کرمان آمدند و رئیس آنها ملک دینار نام داشت.

هنگام ورود به‌خدمت تورانشاه اظهار ایلی و انقیاد کرده به‌امر او در بلوک رودبار و جیرفت منزل کردند. بعد از آن ضعف و فتور آن دولت را ملاحظه کرده طمع در ریاست ملک نمود و از ید محمدشاه پسر بهرام شاه بگرفت. شرح آن در تاریخ مسطور می‌شود. صاحب عِقْدالعلی از متعلقین ملک دینار بوده و آن کتاب را در زمان او نوشته.

مجملاً، طایفهٔ **رئیسی** این زمان دویست خانوار می‌باشند و در نرماشیر املاک دارند و در اوایل خاک رودبار نیز مزارع دارند. شجاع و جنگی می‌باشند. اگر چه بیشتر مردم نرماشیر تفنگچی پر دل متهورند.

حیوان بارکش این بلوک شتر و خر است. درین بلوک سالی مقدار [ ] حنا و

۱ـ ضبط تاریخ هجوم حشم غز اشتباه است، غزها قبل از ۵۸۳ هـ / ۱۱۸۷ م. به‌کرمان تاخته بودند و ملک دینار رئیس آنها، در سال ۵۸۳ راور و سپس کرمان را تسخیر کرد. رجوع شود به‌سلجوقیان و غز در کرمان تصحیح نگارنده، و تاریخ کرمان، ص ۱۲۸ به‌بعد.

مقدار [ ] رنگ[۱][۹۶] و مقدار [ ] گندم و جو و سایر حبوبات عمل می‌آید. عدد نفوسش با بم ۲۵ هزار نفر.

درختان جنگل این بلوک بیشتر گز و کهور و کُنار است. گزانگبین شورمزه‌ای هم دارد. وحوش صحرای آنجا بیشتر گور و آهو و گراز و کفتار و شغال و روباه است. طیور آنجا کبوتر و فاخته و زاغ، تک‌تک درّاج هم حوالی زراعت آنجا می‌آید. نزدیک ریگان، ریگستانی است که طولش سه فرسخ است و این ریگ را «**ریگ دهُلی**» نامند، مردم آنجا گویند که شب چهارشنبه صدای نقاره و کرّنا از آنجا شنیده می‌شود و از اعمال شیاطین و اجنّه دانند ـ والعهدة علی الرواة[۲] ـ درختان کوهستان آنجا بیشتر اُرس و کهور است

در سرم‌کوه که یکی از جبال آنجا است گویند مار دو سر دیده‌اند، نزد مصنف ظاهر نشده. در میانه این بلوک و جیرفت سبُل متعدده است، از آن جمله دره‌ای است که طولش ۱۰ فرسخ و عرض یکصدگام ـ و آنجا که تنگ می‌شود شصت گام ـ آب روان دارد و تمام آن نرگس‌زار است، در زمستان نرگس پنج پر و صد پر شکفته، مترددین از بوی خوش گیج می‌شوند. و آن دره را تنگ **زرناغ** نامند.

۱ـ مقدار محصول رنگ و حنا و گندم در متن کتاب ضبط نشده و سفید است.
۲ـ سون هدین یک‌جا از زمزمه شبانه کویر یاد می‌کند.

تنبیه دویم

در ذکر بلوکات جنوبی گواشیر
صانها الله الملک‌الکبیر

راین در جنوب[۹۷] مایل به‌شرق گواشیر است، به‌فاصلهٔ بیست و یک فرسخ. باغستانی فسیح، مرغزاری نزه و بدیع است. آبش با سلسبیل برادر، هوایش با فروس برابر. این بلوک از سمت مشرق به‌بلوک بم متصل است و از طرف غرب وصل به‌بلوک بردسیر، و از جهت شمال به‌بلوک ساردویه می‌رسد. همهٔ قراءِ و نواحی این بلوک ییلاق است جز تهرود که هوایش به‌گرمی مایل است.

طول این بلوک از قریهٔ کَوَر تا ابارِق پانزده فرسخ و عرضش از «شیست بلند» تا «کل شور» ۱۰ فرسخ، لیکن زمین بایر و بی‌زراعت بسیار دارد. با اینکه چند رودخانه از کوه هزار ـ که متعلق به‌همین بلوک است ـ در اراضی آن جاری است و قنوات بسیار نیز دارد اما مزارع و دهات آن از بم دور است، مگر قریهٔ تَهرود که مزارع متصله دارد. خود راین که امّ‌القرای این بلوک است معمور و آبادان است مبنی بر مساجد و حمامات و باغستانی طویل و عریض. انگور وافر و ممتاز دارد، سایر فواکه نیز نیکو عمل می‌آید. شرابش در کرمان ضرب‌المثَل است.

بیت:

ولو ابقت فی‌الشرق انفاس طیبها وفی الغرب مزکوم لعاد له الشم[1]

گویند: «مگر شراب راین یا زعفران قاین» است![2]

نمکزار این بلوک وسیع است. کوهی رفیع در آنجا است موسوم به **کوه هزار**[3]، چشمه‌سار زیاد دارد که در حوالی[98] آن جا زراعت می‌شود، درختان جنگلی آن کوه بیشتر بنه و بادام و اَرْچِنْ است. بنه همان پسته کوهی است؛ آنچه در کوهستان محال سردسیر می‌شود بنه گویند و در جبال گرمسیر کُسور نامند. در سردسیر درخت و ثمره‌اش بزرگتر است. ثمر آن روغن زیاد داد، اهل رستاق روغن آن را می‌خورند[4] و در چراغ می‌سوزانند، روغنش متعفن نیست بلکه معطر است و صمغ دارد و صمغ این درخت بدل مصطکی و کُندر می‌باشد، هیزم و زغالش بسیار خوب.

بادام و اَرْچِن هر دو بادام کوهی است، ثمرهٔ ارچن به‌بادام باغی شبیه‌تر است و ثمرهٔ این دو درخت تلخ است، در آب جوشانیده شیرین نمایند و **مغزو** نامند. خوراک بعضی از مردم کوهستان بلوکات کرمان است. این دو درخت در بیشتر کوهستان بلوکات کرمان می‌باشد، هیزم و زغال آن نیز بد نیست، چوب راست و صاف آن را چماق و عصا و تعلیمی نمایند.[5]

این بلوک را قراءِ و مزارع متعدده است، آن چه قابل نگاشتن است: **تهرود**، هوایش به‌گرمی مایل و مورثُ حمیات است. مزارع متعددهٔ متصله دارد، بعضی از آن خالصهٔ دیوان است. چون این قریه در راه گواشیر و بم و جیرفت واقع است از عدم منزل بر عابرین بد می‌گذشت: مرحوم محمداسمعیل‌خان وکیل‌الملک امر

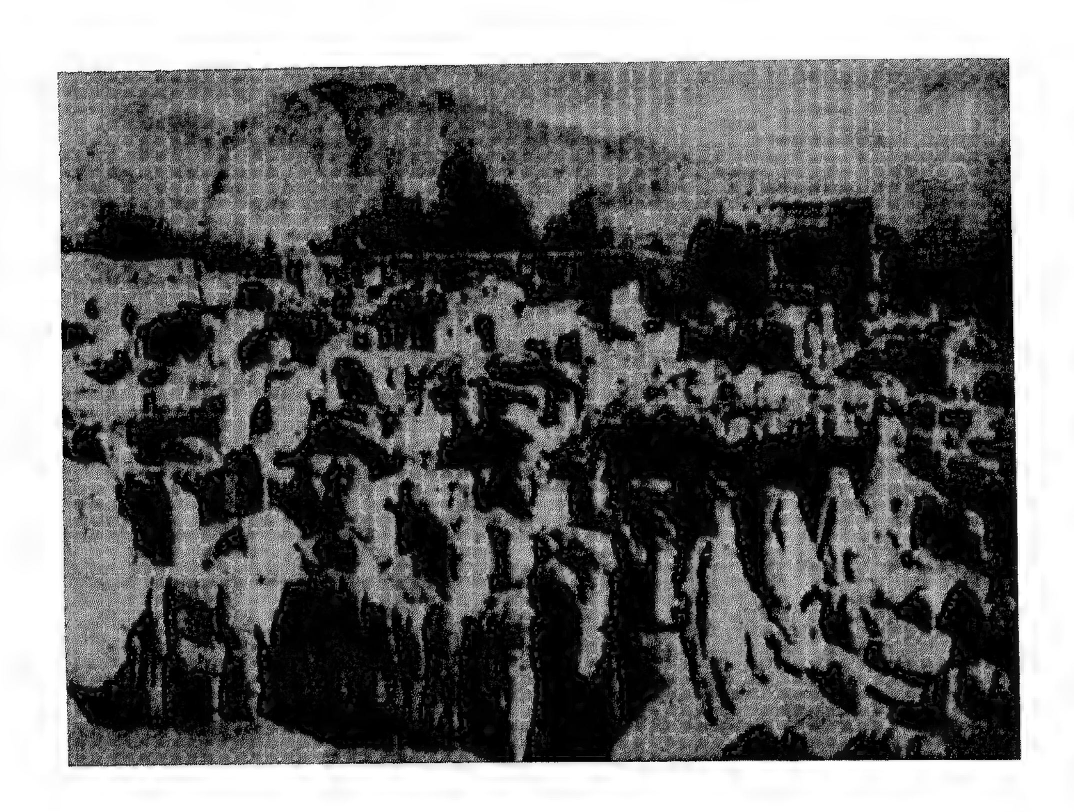
۱ـ اگر پنهان شود در شرق بوی خوش آن، در غرب آدم زکام شده بوی آن را خواهد شنید.

۲ـ یک شاعر نیز گفته است: ما رأی رائیک مثل الراین، یعنی چشمهای تو جائی مثل راین نخواهد دید. استفاده از جناس کرده است.

۳ـ کوه هزار ۴۴۶۵ متر از سطح دریا ارتفاع دارد.

۴ـ دانه‌های بنه را می‌کوبند و از آن غذایی می‌سازند ـ نوع شوربا ـ که به‌قاتق بنه معروف و بسیار خوشمزه است.

۵ـ و ضرب‌المثل خودکامی‌ها: پشت تله و چماق ارچن قاضی، یعنی پشت تل است و چماق ارچن قضاوت می‌کند.



قلعه راین (عکس از محمد حسینی نسب).

نمود کاروانسرائی در آنجا به‌اتمام رسانیدند. گندم و جو و سایر[۹۹] حبوب این بلوک دو کرور و ده هزار من. عدد نفوسش هشت هزار نفر.[۱] رؤسای این بلوک عرض شد که از سلسلهٔ **میرزا حسینخانی** می‌باشند[۲] و در تلو معارف گواشیر قلمی شد. غالب این طایفه در راین متوطن‌اند و عمامهٔ سبز دارند.

ایلات این بلوک: **مقبلی** ۱۰۰ خانوار می‌باشند و سیاه چادر دارند، روغن و کشک آنها خوب است. **نوشادی و هابیل** سیاه چادرند و رعیتی آنها جزءِ این بلوک است، هفتاد خانوار می‌باشند. حشم **آقارضا** متعلق به‌این بلوک است و تقریباً ۱۵ خانوار می‌شوند.

۱ـ در سرشماری ۱۳۶۵ ش راین ۶۹۷۴ تن جمعیت داشته. رقم مؤلف مربوط به‌بخش راین است.

۲ـ قبر او در مشتاقیه کرمان است.

بلوک **سارْدویه**، کوهستانی طویل و عریض است. در جنوب گواشیر به‌فاصلهٔ ۳۵ فرسخ، در شمال جیرفت و جنوب راین و مشرق اقطاع. هوایش در نهایت برودت، به‌طوری که بعضی از دهات و مزارع آن را مردمش در پاییز زراعت نموده و از شدت سرما به‌جیرفت رفته قشلا میشی کنند و در بهار مراجعت کرده محصول را نسق و ضبط نمایند. آبش بیشتر رودخانه و چشمه‌سار است. چمن‌ها و اُلَنگهای طویل و عریض دارد. هوایش به‌نهایت برودت و آبش به‌کمال عذوبت. من بنده در آفتاب به‌سرطان درآن بلوک بودم: صبح وشب‌کنار آتش می‌نشستم وهنگام خواب در چادر دو لحاف بر روی خود می‌انداختم، مع‌هذا سرما اذیت می‌کرد. بیشتر مردم قـراء آنجا از شدت[۱۰۰] برودت در اول پاییز که بذر زراعت می‌نمایند به‌جیرفت رفـته قشلامیشی کنند و در بهار مراجعت نمایند. قرایی که مردمش در زمستان آنجا سکنا دارند این چند قریه است: اول **کِوَرْ**، دویم **هَنْزا**، سیم **سَرْمِشْک**، چهارم **دَرْفارد**.

دَرْفارد[۱] چون قریب بلوک جیرفت است هوایش به‌گرمی مایل است و درخت چنار بسیار دارد. در باقی دهات آنجا از شدت سرما جز درخت گـردکان درخت دیگر کم است. و اما گردوی این بلوک بسیار است، از آن جمله یک قریهٔ آن موسوم به‌**سرمشک** است، در آنجا رودخانه‌ای است که دو طرف آن رودخانه دو فرسخ تمام درختان گردکان است. در **هَنزا** و سایر قراء آن از این درخت لاتعدّولا تُحصی است، بیشتر آن را حمل به‌بندرعباس و از آنجا به‌هندوستان می‌برند. از جمله ایلات این بلوک ایل کُچمی است[۲] که بعضی سیاه چادر و برخی در دهات آنجا منزل دارند.

کوههای این بلوک: اول **بَهْراسمان**[۳]، دویم **رمان**، سیم **بـارچـی**، چـهارم **لری**، پنجم **سلیمانی**. چشمه سار و زراعت در این کوهستان طویل و عریض بسیار است. معادن متعدده در این جبال بوده و می‌باشد و اکنون نیز معدن مس معموری دارد و مرحوم محمداسمعیل‌خان وکیل‌الملک سالی مبلغ ۹۰۰ تومان آن را ـ بعد از وضع مخارج ـ اجاره داده بود: یازده[۱۰۱] کوره بود، این زمان سه چهار کوره بیشتر نیست و جناب وکیل‌الملک ثانی چیزی از آن نمی‌خواهد، هرکس می‌خواهد به‌جهت خود،

۱ـ دلفارد هم می‌نویسند، شاید منسوب به‌پارت‌ها بوده باشد: دره پارت.

۲ـ ظاهراً بقایای همان کفج و قفص است و مرکب از کفج ومی (= میثهن، میهن کوچ‌ها).

۳ـ بهر آسمان را بحر آسمان هم نوشته‌اند. باید کلمه هندی (سانسکریت) باشد مبدل ویهار و بیهار به‌معنی معبد و پرستشگاه ـ از نوع چابهار (شابیهار) = معبد آسمان.

کار می‌کند. درکوه موسوم به‌لری معدنی می‌باشد: سنگ آمیخته به‌فلز زردی دارد که به‌زعم بعضی معدن طلاست. قدری از آن سنگ حاضر است.

در این کوهستان خرس سیاه به‌سیاهی سگ و گربه سیاه بسیار است، مصنف به‌کرّات دیده. شکارکوهی نوع بز وگوسپند در آن کوهستان بسیار است. زیره زیاد نیز عمل آید، درخت جنگلی این جبال بیشتر بنه و بادام ارچن وکهُکم و غوزُک است. این کوهستان چشمه سار زیاد دارد وکوهستان متعدده است که زراعت می‌نمایند و ملک طایفهٔ مهنی است.

مخفی نماناد که طایفهٔ مِهْنی از ایلات قدیم کرمان است[1] و در زمان پیش نام این ایل کوفج بوده و در همین کوهستان منزل داشتند و در زمستان به‌جیرفت و اسفندقه قشلامیشی می‌کردند، اکنون هم همینطور است. در ازمنهٔ سالفه مکنتی مالاکلام و قوتی تمام داشته‌اند، صاحب عِقْدالعُلیٰ نوشته که معزالدولهٔ دیلمی به‌جهت اضمحلال آنها به‌این کوهستان برفت؛ کوفجان رؤوس عقبات را به‌مردان کاری گرفته داد مبارزت دادند و دیالمه را شکستند و تمکین از کسی نمی‌کردند. بعد از آنکه ملکْ قاوُرد سلجوقی به‌کرمان بیامد اولاً در دفع و تسخیر آنها مماطله نمود و جاسوسان به‌آن صفحه فرستاد، وقتی جاسوس آمد مذکور داشت که رئیس کوفجان درکمال اطمینان به‌سور و عرس اتیان دارد، فوراً با سوار حاضر رکاب بر سر آن قبیله ایلغار نموده رؤسا را اسیر و مالشان را غارت کرد.

مجملاً این طایفه به‌سبب شرارت جبلی که داشتند سلاطین و حکام کرمان به‌آنها صدمه می‌زدند تا نماندند از آن طایفه مگر گروهی اندک. این زمان تقریباً ۷۰۰ خانوار بیش نمی‌باشند و اکثر چادرنشین‌اند و در این کوهستان ییلامیشی کنند و زمستان در بلوک جیرفت و اسفندقه قشلامیشی نمایند. بدهی دیوانی ملکی و احشامی آنها ابواب جمع عامل ساردویه و جیرفت نیست، مباشر جداگانه دارند. پنجاه شصت سال قبل از تحریر این رساله اشخاصی معتبر و محترم در این قبیله

۱ـ با کسر میم، آنها خود را اصلاً خراسانی می‌دانند، و بعضی فامیل ابوسعیدی دارند منسوب به‌ابوسعید ابوالخیر، شیخ مهنه:

بوسعید مهنه در حمام بود　　قائمش کافتاد مردی خام بود

بود و تا سنهٔ ۱۲۵۹[1] ریاست و مباشری مالیاتشان با یک نفر از سلسله خودشان بود، و در آن وقت **فتحعلی‌خان** نامی از آن قبیله رئیس بود، میرزا **اسدالله‌خان** پسر مرحوم میرزا جبّار [کلارستاقی] به‌حکم عباس‌قلیخان جوانشیر حکمران کرمان مأمور به‌قلع و قمع‌اش شده بعد از زد و خورد بسیار، به‌سبب اختلاف آرا در میان این قبیله و دُرّاجی شدن ملامحمد حسن نامی از آن طایفه، فتحعلی‌خان دستگیر شده[۱۰۲] به‌کرمانش آوردند و به‌دارالخلافه‌اش فرستادند. در آنجا بمرد، بعد از چند سال صبیهٔ او را **محمدابراهیم‌خان** پسر نصرالله‌خان قاجارکرمانی به‌زنی بخواست و املاک جیرفت و اسفندقهٔ او را که کلی بود تصرف کرد و اکنون از جانب ایالت کرمان عامل و مباشر این قبیله است.

و اما نام قریه‌جات ساردویه که مردم خود ساردویه در آن‌جا منزل دارند عرض شد، رؤسای آنها اول امیرمهدی که درکَور منزل دارد وکلانتر ساردویه است، دویم اولاد ملاابوعلی و ملاابومحمد هنزائی در هنزا[2] ساکن‌اند وکدخدای قراء خودشان می‌باشند، پسر سالار عبدالعلی نیزکدخدای طایفه می‌باشد. اغلب مردم ساردویه با اینکه روستا وکوهستان است با خط و ربط و فصیح و با تدبیر و در شیطنت و نُکرا معروف‌اند.

حصاد جو این بلوک پنج ماه بعد از نوروز و گندم شش ماه بعد از نوروز است. عدد نفوس بلوک ساردویه با طایفهٔ مهنی ۲۲ هزار نفر.

۱ـ ۱۸۴۳ م.

۲ـ و این کلمه هنزا باید با قلعه هنسا درکشمیر از یک ریشه باشند.

جیرفت

جیرُفْت به‌فاصله ۴۵ فرسخ در جنوب گواشیر است، هوایش گرم و آبش بیشتر رودخانه و خوشگوار، دو رودخانهٔ بزرگ که (ـ یکی از جبال بلوک اقطاع می آید و آن را **هَلیل** گویند[1] و دیگری از کوهستان ساردویه آن را **شور** نامند ـ) در وسط صحرای جیرفت به‌یک دیگر متصل شوند و از آن رود بندها بسته و نهرها سوا کرده و مسمی به‌اسمی نموده زراعت کنند. قنوات هم در این بلوک بسیار است، در عقدالعلی مسطور است[۱۰۳] که جیرفت را «جنةاربعةاَشْهُر» گویند یعنی بهشت چهارماه که مراد بودن آفتاب به‌قوس تا حمل است. الحق راست نوشته زیرا که در آن وقت هوا معتدل، مرغزارها سبز و نرگس و لاله‌ها شکفته و درختان مرکبات باردار؛ و هوا تر و تازه. لیکن در هشت ماه بقیه به‌جهت حرارت هوا و رطوبت زمین، جهنم است.

این بلوک در جنوب سارْدویه و شمال رودبار و مشرق اِسْفَنْدقه و صَوْغان و نمداد و اراضی حول و حوش بَزْمان واقع است، طولش از باغ «علی شیر» تا «گز صالح» ۱۳ فرسخ و عرضش از دوساری تا قریهٔ «بلوک» ۸ فرسخ، بیشتر مزارع این

۱ـ احتمال دارد که نام هلیل‌رود، هری‌رود بوده باشد (از مبحث ابدال راء و لام) و آریائی‌ها چون از مشرق و شمال به‌داخله ایران پا نهاده، بسیاری از آبادیها و قراء را به‌نام شهرهای قدیمی و اصلی خود نام‌گذاری کرده‌اند، چنانکه هرات و مروست شهر بابک هم نام هرات و مرو خراسان را به‌یاد می‌آورد.

حدودالعالم، رود هلیل را دیورود خوانده است و گوید «تند همی رود بانگ‌کنان»، دو شعبه رود رابر و خاران به‌این رود ملحق می‌شود. هلیل رود در جزموریان فرو می‌رود. جز به‌گمان من مخفف جاز (= درمون) است

بلوک آبش از رود است. شهری در این ناحیه بوده، بانی آن نزد نگارندهٔ رساله معلوم نیست. اینقدر صحیح است که عمرولیث صفار در آنجا مسجدی عالی و قصور و سرای عالیه بنا کرده، و سلاطین دیالمه بر تعمیرات آن افزودند، و پادشاهان سلاجقه و قاوردیهٔ کرمان سالی چهار پنج ماه در آن بلد اقامت داشتند و آثار گذاشتند. تا سنهٔ ششصد و شصت و هشت که ملک دینار غز برکرمان مستولی شد[۱]، آن شهر آبادان و معمور بود. بعد از آن وقتی آب هَلیل زیاد شد سدّی ـکه برای حفظ و انبار کردن آب به‌جهت زراعت آن بلد ساخته بودند ـ برده شهر را خراب کرد، اکنون جای آن معلوم است[۱۰۴]، در اوقاتی که باران باریده باشد رفته بعضی اشیاء مثل تنکه طلا و نقرهٔ سکه دارو مهره و امثال آن می‌یابند.

از خرافات مردم آنجا است که گویند این شهر را دَقْیانوس ساخته و منزل داشته، با این که دقیانوس از قیاصره بود و مقر سلطنت او رومیةالکبری ـکه این زمان اروپا گویند و آن خاک را ایطالیا نویسند و پاپان که خود را خلیفهٔ مسیح دانند در آنجا می‌باشند ـ چون دقیانوس به‌واسطهٔ قصهٔ اصحاب کهف که مشهور بلاد اسلام است عوام را اعتقاد آن است پادشاه همه روی زمین بود، از این جهت شهرت یافته.[۲] مجملاً یومنا هذا در جیرفت جائی را که بتوان شهر گفت ندارد.[۳] حمامی به‌حکم مرحوم وکیل‌الملک محمد اسمعیل‌خان ساخته شده. خوانین جبالبارزی خانهایشان از آجر و گچ و خشت و نجاری[۱۰۵] و حجاری به‌قاعده است. سایر سکنه منزلشان کَپَرْ و کُتّوک است.

این قریه بالنسبة به‌سایر جیرفت مردم صاحب تقوی دارد. صاحب عقدالعلی نوشته: خَدْوَند ناحیه‌ای از جیرفت است، خاک آن آمیخته به‌زر است، خدوند نام قدیم دوساری می‌باشد. بندهٔ حقیر وقتی در آن قریه بودم، باران باریده بعد آفتاب

۱ـ سال ورود ملک دینار غز باز اشتباه ضبط شده و خود مؤلف در تاریخ کرمان آن را ۵۸۳ هـ / ۱۱۸۷ م نوشته که با سایر تواریخ مطابقت دارد.

۲ـ مقصودش دسیوس کایوس Decius امپراطور روم است که حوالی ۲۴۹ میلادی بر روم مدت کوتاهی حکم راند. شهرت او در ادب به‌خاطر ظلم او در حق اصحاب کهف است. مولوی گوید:

پس بخسبم باشم از اصحاب کهف — به ز دقیانوس باشد خواب کهف

۳ـ در باب آبادی جیرفت و خصوصاً قمادین (که مارکوپولو آن را کامادی ضبط کرده) رجوع شود به‌سلجوقیان و غز در کرمان، ص ۳۰، مقدمه و ۴۲۶ و ۴۷۹ و ۵۸۷ متن (چاپ دوم).

شد. ریزهای طلا که از ذره کوچکتر بود در ریگ و خاک آنجا نمایان شد، از شدت صغارت به‌دست نمی‌آمد، از ملا ابوالقاسم جبالبارزی سؤال کردم که این اجرام متلألأ چیست؟ گفت: طلاست و نام قدیم دو ساری خدوند بوده. طلای مخلوط به‌خاک مخصوص اینجاست و گاهی به‌قدر ربع و خمس گندم به‌دست آمده که معلوم شده است فلز دیگر نیست.

الحاصل، مزارع جیرفت بیشتر ملک طایفهٔ مهنی و رودباری و جبالبارزی بوده و می‌باشد. قراء و مزارع این بلوک بسیار است، خانهای متوطنین آنجا کپرو کتوک می‌باشد. دو ساری که قریهٔ آبادان این بلوک بود مرقوم شد، چند قریهٔ معتبر معروف دیگر مسطور می‌شود: **سرجاز و کریم‌آباد و دشت کوش و سهران و ساغری و سمغ‌متا.**

محصول این بلوک بیشتر گندم و جو و برنج و ماش[۱۰۶] و لوبیا و کنجد و رنگ و پنبه است: تقریباً سالی شانزده کرور و سیصد هزار من عمل می‌آید. خرمای این بلوک کم است. در قریهٔ دو ساری بیشتر از سایر قراء عمل آورده‌اند. درختان جنگل آنجا بسیار است، به‌طوری که در بعضی امکنه به‌سبب انبوهی درختان عبور متعذر ـ و بیشتر گز و کهور و کنار است. یک نوع درختی در جیرفت و رودبار می‌باشد آن را جُگ نامند، چوب این درخت از هر نوع درخت که من بنده دیده و شنیده‌ام سنگینتر است، به‌اشدّ مراتب از چوب صندل و آبنوس و سیسم و سایر چوبهای جزایر هندوستانی سنگیتر است، و به‌جهت تخت و صندلی و امثال آن خوب است.[۱]

عدد نفوس بلوک ۸ هزار نفر.[۲]

۱ـ درخت جگ، این درخت باید همان درختی باشد که داریوش در کتیبهٔ خود از آن نام برده است. در کتیبهٔ بنای کاخ شوش، داریوش گوید، چوب «میش مکن» از گنداره و کرمان حمل شد (ایران از آغاز تا اسلام گیرشمن، ترجمه دکتر معین، ص ۱۵۸)، آقای علی سامی در تمدن هخامنشی این جمله را بدین صورت ترجمه کرده‌اند: «چوب یاکا yaka آورده شده از گندار و کرمان (ص ۱۷۲)، و این کلمهٔ یاکا درست صورت دیگر تلفظ جگ است (به‌آسیای هفت سنگ تألیف نگارنده، ص ۹۹ رجوع شود) و با مشخصاتی که مؤلف از استحکام چوب آن می‌دهد برای ساختمانهای سلطنتی بسیار تناسب داشته است.

۲ـ جمعیت سبزواران حاکم‌نشین جیرفت در سرشماری ۱۳۳۵ ش ۲۴۸۰ تن و در ۱۳۴۵ ش ۶۷۲۳ تن و در ۱۳۵۵ ش ۲۰۱۸۶ نفر و در ۱۳۶۵ ش ۳۵۰۳۳ تن و در ۱۳۷۰ ش ۴۰۷۰۰ تن بوده است. از سطح دریا ←

وحوش این محال بیشتر آهو وگور وگراز و خرگوش وکفتار وگرگ و روباه است. طیور آنجا بیشتر دراج و **جیرفتی** است. مخفی نماند که جیرفتی تیهوی دشتی است و جسد آن بقدر تیهو و نر آن مطوّق و به‌خطوط الوان مخطط است و مزهٔ گوشتش مثل تیهو، بلکه بهتر، صدای آن راگویند «جیرفت جیرفت» می‌گوید به‌این جهت آن را جیرفتی نامند. گویا در غیر جیرفت این نوع مرغ نباشد. دراج این بلوک لاتعّد و لاتحصی است، ظاهراً در هیچ محل این قدر درّاج نباشد. جیرفت به‌جهت شکار وحوش و طیور از بیشتر شکارگاههای ایران بهتر[۱۰۷] و خوشتر است ـ به‌جهت انبوهی و بسیاری وحوش و طیور و به‌سبب لذت گوشت شکار مخصوص آنجا. مرغزارهای جیرفت به‌خوبی مشهور است.

ایلات جیرفت قبلاً عرض شد که طوایف مِهْنی قشلامیشی در آنجا می‌نمایند و بعضی از سکنهٔ ساردویه در زمستان نیز در آنجا به‌سر برند، و یک طایفهٔ **افشار** که آنهارا «ولی اشاقی»گویند در آنجا ساکن می‌باشند؛ لیکن اینها بدهی دیوانشان جزو عمل جیرفت نیست. اما ایلی که مالیاتشان جزو جیرفت است یکصد خانوار بیش نیست و هر چند خانوار به‌اسمی مسمّی می‌باشند، مثل **ده میشی** و غیره، از آن جمله بیست خانوار **عرب**اند. عجب این است که از زمان خلافت عمربن‌الخطاب علیه ما علیه و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس علیهم مایستحقون عرب به‌تدریج به‌ایران آمده توطن کردند. خصوصاً در خراسان و فارس وکرمان و مکران، یومنا هذا عدد نفوس آنها ازکرور متجاوز است و همه به‌مرور زمان زبانشان تغییرکرده، جز این چند خانوارکه در جیرفت می‌باشند هنوز به‌لغت عرب متکلم‌اند.

در نواحی کرمان گاومیش نیست مگر جیرفت، آن هم مخصوص این طایفه است. صاحب عقدالعلی گوید که وقتی از طوایف اعراب جمعی کثیر در جیرفت متوطن بودند. اسامی بعضی قراء آنجا دلیلی محکم است بر این مدعا مثل «ابوحربی» و قعقاعی و غیره.

در سمت شرقی شمالی این بلوک کوهستانی طویل و عریض می‌باشد که آن را

→

۶۵۰ متر ارتفاع دارد و تاکرمان ۲۳۴ کیلومتر فاصله، جیرفت بین ۲۷ تا ۳۳ درجه عرض شمالی و ۵۶ تا ۵۹ درجه طول شرقی قرارگرفته است. کل جمعیت ولایت جیرفت در ۱۳۴۵ ش ۱۳۹۳۸۲ تن بوده.

جبالبارز گویند[۱][۱۰۸] و قنوات در آن جبال بسیار است که گندم و جو و پنبه و ماش و لوبیا زراعت می‌نمایند، بعضی از مواضع آنجا درخت خرما و مرکبات دارد و قبیله‌ای که تقریباً ۱۵۰۰ خانوار می‌باشند در آنجا متوطن‌اند، اغلب سیاه چادر دارند و بعضی کپر و کتوک. بیشتر این قبیله در زمستان به‌جیرفت آیند و موسوم‌اند به‌طایفهٔ جبالبارزی. قراء این طایفه در آن کوهستان بسیار است، دو قریه را یاد کنیم:

اول: **امگز**، ییلاق خوانین جبالبارزی است و قریه‌ای آبادان است و درختان گرمسیری وسردسیری هردو درآنجاست.[۲] مسافت درخت گردکان وخرمای آنجا یک میل بیشتر نیست، در تابستان برف و رطب در مجلس خوانین جبالبارزی می‌باشد.

دویم: **میژان** [بر وزن میزان] صاحب تاریخ کرمان از آب و هوای آنجا تعریف زیاد کرده و این دو شعر عربی را استشهاد نموده: شعر

ارج النواحی فی‌غرایب نبته — الوان ورد فی‌الغصون مفیق.[۳]

شجر علی خضر یزف غصونه — من مزهر او مثمر او مؤرق

دربارهٔ این کوهستان است، من بنده آنجا را دیده‌ام، حق نوشته است.

درخت زِرِش و زردآلو و آلوبالو و خرما و نارنج آن چندان مسافت ندارد. طایفهٔ جبالبارزی در جیرفت ضیاع و عقار بسیار دارند، خصوص خوانین آنها ـ قبل عرض شد. **دوساری** که قریهٔ[۱۰۹] معمور و آبادان جیرفت است ملک آنهاست. مالیات ملکی و احشامی این طایفه همواره با یکی از سلسهٔ خوانین جبالبارزی است. قبل از

۱ـ بلندترین قلهٔ جبالباز ۳۷۹۵ متر ارتفاع دارد در شمال کوههای زراب و بهر (بحر ؟) آسمان قرار گرفته است.

۲ـ امگز را مردم امجز خوانند و میزان رامیجان ـ در محل گاوکان جبالبارز، آبشار عجیبی است که آقای کامبوزیا سنجری ـ یکی از دانشجویان جیرفتی دانشکده ادبیات ـ در باب آن می‌گوید: در ایام عید سال ۱۳۴۵ برای دیدن و تحقیق دربارهٔ این آبشار به‌محل آن رفتم و با چند نفر از دوستان که همراهم بودند موفق شدیم با وسائلی که همراه داشتیم، با اشکالات زیادی، ارتفاع دقیق آن را به‌دست آوریم که هنوز طنابها و وسائل نزد اینجانب موجود است. ارتفاع آن ۱۶۸ متر است که ۱۴۰ متر آب مستقیماً ریزش می‌نماید و ۲۶ متر پس از برخورد با مانعی فرو می‌ریزد و آب بر روی صخره‌ای عظیم حوضچه‌ای زیبا و دیدنی درست کرده. در آن موقع که اوایل بهار بود و هنوز برفهای بالای کوه ذوب نشده بود، آب آن در حدود ده سنگ بیشتر نبود. تا ۱۲ کیلومتری آبشار جادهٔ ماشین‌رو وجود دارد و بعد از آن سنگلاخی و بد راه است.

۳ـ بوی خوش در غریب گیاه اوست — و رنگهای گل در شاخهای هوشیار کننده.

درخت بر سبزی می‌درخشد شاخهای او. — از شکوفه‌دار یا میوه‌دار یا برگ‌دار)

این زمان صاحب دولت و ثروتی کلی بوده، نقدی وافر و جنسی متکاثر داشتند، اکنون نقد و جنسشان به‌باد حوادث رفته، ولی آبرویشان برجاست.

رئیس آنها **جهانگیرخان** پسر مرحوم غلامحسین‌خان جبالبارزی است، مردی باخفض جناح عاقل و آرام؛ **ناصرخان** و **علی‌خان** پسر و پسر عم آن می‌باشند، جوانان نجیب و کارآمدند. پانزده سال است که ضررهای کلی متواتر به‌این طایفه رسیده است. از معقولیت این سلسله همین بس که با جبال شامخه و قلاع رفیعهٔ محکمه و عدّت رجال و کثرت مال، هرگز خیال خودسری و طغیان نکردند و ولاة کرمان هر نوع باری که به‌آنها تکلیف کردند کشیدند و دم در نکشیدند.

کُرْک و پشم و کشک و روغن و زیرهٔ این طایفه بسیار است. کورک و پشم و زیرهٔ آنها بیشتر حمل بندرعباس، و از آنجا به‌هندوستان می‌برند. روغن و کشک به‌شهر کرمان آورند. عدد نفوس این طایفه ۱۰۵۰۰ نفر، هزار تفنگچی خوب کار آمد درین طایفه می‌باشد. قبل ازینها رمهٔ اسب و گلّهٔ گاو و گوسفند زیاد داشته‌اند. اکنون مال و حشم آنها[۱۱۰] مثل سابق نیست.

اسفندقه[۱]، ۳۵ فرسخ در جنوب گواشیر است، این ناحیه در مغرب جیرفت و مشرق اقطاع و جنوب ساردویه و شمال کوشک و صوغان واقع است. صحرایی تنگ و بدآب و هواست، هوایش به‌گرمی مایل، و اختلافش کلی، باغستان ندارد، گندم و جو نیکو عمل آید، بیشتر مزارع آنجا ملک طایفهٔ مهنی بوده که شرح آنها در بلوک ساردویه ذکر شد.

آخر رئیس این طایفه **فتحعلی‌خان** پسر علی محمدخان مهنی بوده که در سنهٔ ۱۲۵۹[۲] در حکمرانی مرحوم عباس قلیخان جوانشیر در کرمان، فتحعلی خان به‌استظهار رجال بسیار و ملک و مال بی‌شمار و متانت قلاع و رزانت جبال کما فی‌السابق وقعی به‌احکام حاکم نمی‌گذاشت. مرحوم میرزا اسدالله‌خان پسر میرزا جبار با جمعیت اقطاع و کوشْک و صَوْغان[۳] از ایالت کرمان به‌قلع و قمع او مأمور،

۱ـ لابد با کلمهٔ اسپنتا (= مقدس) از یک ریشه است ـ همچنین با اسپیکان (= اسپهکه) ـ که کوهی است جداکننده خاک رودبار از عباسی به‌معنی کوه سپید.

۲ـ ۱۸۴۳ م.

۳ـ با کلمه چوگان (= تنگ چوگان در فارس) از یک ریشه است.

فتحعلی خان را عار آمد که به‌کوه بهر آسمان و رمان‌پناه جوید یا به‌قلعهٔ اسفندقه متحصن شود، پنج شش فرسخ مأمورین را استقبال نمود، بعد از چند یوم زد و خورد، ملامحمد حسن و ملاابوالقاسم و قاسم شفیع و ظهرعلی ـ که از کلانتران معتبر طایفهٔ مهنی بودند و سابقه عنادی با فتحعلی خان داشتند ـ او را گرفته به‌میرزا اسداللّٰه خان سپردند. او را به‌شهر[۱۱۱] کرمان به‌حضور حکمران فرستاد.

حسب‌الامر ایالت، مغلولاً به‌دارالخلافه‌اش روانه کردند. در آنجا پنج شش سال بزیست و زنی خواست. پسری **خنجرخان** نام از ضعیفهٔ طهرانی خدا عطا کرد، و بمُرد. چند سال بعد از مرگ او محمدابراهیم‌خان پسر نصراللّٰه‌خان پسر ظهیرالدوله دختر فتحعلی‌خان را نکاح کرد و دختر دیگر او را به‌جهت خلیل‌اللّٰه‌خان به‌زنی بخواست. مجملاً تمام ضیاع و عقاری را که فتحعلی‌خان در جیرفت و اسفندقه داشت تصرّف نمود و از جانب ایالت کرمان امور متوجهات مهنی و اسفندقه به‌او محول گردید، مردی معتبر و عاملی معروف شد. درین مدّت خنجر خان سه دفعه به‌کرمان آمده، از فقدان رشد و وجدان سفه، قسمت املاک موروث را به‌مال‌الاجاره‌ای اندک به‌اجارهٔ محمدابراهیم‌خان بداد، بعد از چند سال به‌قیمتی نازل به‌او بفروخت. عرض می‌کنم: حال محمدابراهیم‌خان به‌طور اجمال در مقدّمهٔ کتاب در تلو نتاج مرحوم ابراهیم‌خان قاجار ذکر شد و گویا در بلوک ساردویه در تفصیل طایفهٔ مهنی مرقوم گردیده و نیز به‌مناسبت در ذیل فقرات مردم جیرفت اشاره کردم، از تکرار آن به‌سبب فتور حالت عذر می‌خواهم.

از باب اختلاف هوا، محصول اسفندقه بیشتر گندم و جو است و چندان صیفی ندارد، سالی دوکرور عمل می‌آید. باغات هم ندارد سکنهٔ آنجا بیشتر از طایفهٔ مهنی می‌باشند که عدد نفوس[۱۱۲] آنها در بلوک ساردویه قلمی شده. قلعه‌ای محکم علی محمدخان مهنی در آنجا ساخته، فتحعلی خان پسرش تعمیر کرده.

وحوش آنجا آهو و گرگ و روباه و کفتار است.

رودبار

بلوک **رودبار** صحرائی وسیع و مرتعی منتزه و بدیع است به‌فاصلهٔ ۵۲ فرسخ در جنوب گواشیر، طولش از **میل فرهاد** که قریب به‌بند رودبار است تا **چِغین** که متصل به‌خاک هرموز است ۲۵ فرسخ، و عرضش از سهران تا کلات سرخ ۱۴ فرسخ، این محال در جنوب جیرفت و شمال میناب و بندرعباس و مغرب بعضی از اصقاع بلوچستان متعلق به‌کرمان و مشرق صوغان و احمدی فارس می‌باشد. هوایش در کمال حرارت، و آبش، بعضی مزارع و قراءِ آنجا از رود هلیل، و بیشتر قراء و قصبات آن از قنات است.

مرغزارهای خرّم و وسیع دارد [اُلَنگهای کثیر و مراتع فراوان است] صاحب عقدالعلی اغراقی منشیانه در باب اُلَنگ‌های رودبار می‌نویسد که «مراعی مُرده از مرغزارهای رودبار زنده بیرون می‌آید». من بنده در زمان صبی در موکب مرحوم پدرم در هنگامی که آفتاب به‌اواخر قوس بود از صوغان به‌عزم قشلامیشی از **تنگِ مَوْردان** گذشته به‌صحرای **پااسپید** ـ که یکی از مزارع رودبار است ـ سه ماه توقف نمود، تقریباً دویست اسب و قاطر همراه بود که در آن النگ به‌میخ بسته علف می‌خوردند، هر اوقات جای اسبان را[۱۱۳] تغییر می‌دادند محض تفنن بود نه به‌سبب فقدان علف، زیرا همان قدر که حیوان می‌خورد به‌جای آن می‌روئید؛ و ازین نوع مراتع و مرغزار در آن نواحی بسیار است، همینطور که مردم سایر بلاد گلهٔ گوسفند دارند، رودباریان را گلهٔ گاو است. روغن آنجا را به گواشیر و بلوکات جنوبی

و غربی برده می‌فروشند. جنگلهای این بلوک بسیار است و بعضی جایهای آنجا هنوز از انبوهی درخت عبور متعذرست و بیشتر آن درختان کهور وکنار وگز و سغدر می‌باشد.

قراء آنجا: **کهنو**، چون ملک دینار غز در سنهٔ ششصد و پنجاه بنای آن قلعه را در بالای تلی رفیع گذاشته[1] آن را **کهنودینار** گویند، اکنون دارالملک رودبار است و خوانین رئیسی در آن قلعه منزل دارند و آبادانی آن از سایر قراءِ آنجا بیشتر است. قبل عرض شد رودبار هوایش گرم است به‌طوری که در تابستان جز اهالی آنجا و مردم گرمسیرات کسی دیگر نتواند زیست کند. حصاد جو آنجا در اول نوروز و گندم بیست روز بعد، رطوبت هوائی و زمینی هم دارد که مورث امراض است.

حمامی، مرحوم محمداسمعیل‌خان وکیل‌الملک در آنجا بنا کرده لیکن مردم آنجا عادت ندارند، اغلب اوقات بایر است.[2]

مینوجهان که مخففاً آن را **منوجان** گویند از قلاع محکمه و قدیمهٔ آنجاست که در زمان ساسانیان ساخته شده، یومنا هذا معمور است.[۱۱۴] در تکملة‌الاخبار و بعضی از تواریخ دیگر نام این قلعه را دیده‌ام که سلاطین بعضی از مقصرین را به‌این قلعه می‌فرستادند، در سنهٔ ۱۲۳۰[3] به‌حکم مرحوم ابراهیم‌خان ظهیرالدوله حکمران کرمان توپی از آن قلعه به‌گواشیر آوردند به‌قدر توپهای ۲۴ پوند، از مصالح این توپها نبود، رنگ آن سیاه، در میدان توپخانه بر روی خاک انداخته بودند. در سنهٔ ۱۲۵۷ که حبیب‌اللّٰه‌خان شاهیسون امیر توپخانه از دارالخلافه به‌جهت دفع فتنهٔ آقاخان محلاتی به‌کرمان اندر شد[4]، در آنجا بود. بعد گفتند به‌حکم امیر آن را شکسته که ذوب نمایند و اگر بشود توپ دیگر بریزند. نزد نامه‌نگار واضح نشد که چه کردند؟

۱ـ باز هم در تاریخ اشتباه شده، آیا این ملک دینار دیگری است؟ این همان کهنوج معروف است که در سرشماری ۱۳۶۵ ش / ۹۱۴۰ تن جمعیت داشت، و کم‌کم دارد یک قطب کشاورزی مهم می‌شود.

۲ـ مرحوم حسین جودت رئیس اسبق معارف کرمان گفت وقتی به‌رودبار رفتم، مدرسه مستراح نداشت، با تعجب دانستم که خانه‌ها هم مستراح ندارد. گفتم چرا مستراح نمی‌سازند؛ پیرمردی جواب داد مستراح که می‌سازیم یک «ریش سفید» می‌میرد!

۳ـ ۱۸۱۵ م.

۴ـ ۱۸۴۱ م. در باب حبیب‌الله‌خان رجوع شود به‌کتاب نگارنده، فرمانفرمای عالم، همچنین، فرماندهان کرمان و آسیای هفت سنگ.

گُلاشْگِرْدْ[۱] از آثار قدیم پارسیان است، گویا آبادانی زیاد داشته، اکنون قریه‌ای کوچک است و قلعهٔ محکم دارد.

کهنو پنچایت[۲] پنجایت به‌لغت پارسی لفظ جمع است که بر معارف قوم اطلاق کنند، ظاهراً در آبادانی آن چند نفر شریک بوده‌اند. حال «کهنوپنچر» نامند.

جغین متصل به‌خاک میناب و بندرعباس که از نواحی هرموز است.

نظم‌آباد و بیژن‌آباد مرحوم سعیدخان از رودخانهٔ هلیل بند بسته و آن را آبادان کرده.

کوهستان متصل به‌میل فرهاد و کوه نمداد است که از محال شرقی رودبار است.

در اوایل آفتاب[۱۱۵] به‌دلو باقلای تازه در این قریه خورده‌ام. محصول رودبار بیشتر گندم و جو و ماش و باقلا و لوبیا و کنجد و زرت و برنج و خرماست. سالی تقریباً هشت کرور و پنجاه هزار من حبوبات عمل می‌آید و خرما ده کرور می‌شود. پنبه به‌قدر کفاف مردمش دارد، درخت مرکّبات نیز در آن بلوک می‌باشد، درخت «سِپِسْتان» بسیار است که سپستان آنجا را به گواشیر می‌آورند به‌عطاران می‌فروشند. درخت عَمبه در مملکت کرمان جز رودبار نیست، در آنجا هم به‌جهت اینکه مردمش چندان طالب نمی‌باشند کم عمل می‌آید. بلی در بعضی از محال بلوچستان کرمان از آن درخت می‌باشد. درخت جنگلی رودبار بیشتر گز و کهور و کنار است[۳]، و در بعضی از نواحی آنجا جنگلهای پر درخت است که عبور متعسّر و متعذر است. درخت جُگ که خصائص آن در بلوک جیرفت قلمی شده دارد، مصنف در قریهٔ

۱ـ گلاشگرد، آن را ولاش گرد هم نوشته‌اند، و هر دو صحیح است که در اصل وراز بوده و ولاش شده، ولاش همان بلاش و بلاش همان گلاش و گلاش همان گراش و گراش همان گراز علیه ما علیه تواند بود! باید گفت که یکی از حکام کرمان در صدر حکومت ساسانی بلاش نام داشت که سکه‌ای نیز ازو باقی مانده، و ظاهراً اشکانی بوده و به‌دست اردشیر از میان رفته، محله‌ای در بم نیز به‌نام او باقی است.

۲ـ همان پنجای سانسکریت به‌معنی پنج است. پنجا تنتره = کلیله و دمنه.

۳ـ درخت کنار، همان درخت سدر است که درختی است مقدس و بهشتی و گویا در آسمان و بهشت نیز هست و حورعین در سایهٔ آن می‌چمد، و سدرةالمنتهی منسوب به‌همین کلمه است. سدرهٔ بهشت «درختی است که میوهٔ آن از بزرگی مثل سبوهای هجر و برگ آن مانند گوش فیل و غاشیهٔ آن از نور خداوند جلیل، و چندان فرشته در حوالی آن شجره‌اند که عدد ایشان کس نمی‌داند و مقام جبرئیل در آن درخت است». مثل اینکه درخت عظیم کنار رودبار را باید شاخه‌ای از چنین درختی دانست! اینکه طبق کتب تاریخ، قصور و معابد بزرگ شوش و بابل را با چوب سدر می‌پوشانده‌اند ظاهراً به‌علت قدسی بودن آن بوده است.

موسوم به **کوهستان** رودبار نزدیک آبادانی آنجا درخت کناری دیدم که چند شاخهٔ آن به‌زمین زانو زده و ریشه نهاده و راست شده و تکرار عمل کرده، گویا شصت هفتاد نفر در سایهٔ آن درخت می‌توانند از آفتاب مصون باشند. عدد نفوس آنجا ۱۸ هزار و پانصد نفر.

ریاست این بلوک ۱۵۰ سال متجاوز است که با طایفه‌ای می‌باشد که از خراسان آمده در آنجا توطن نموده‌اند و بزرگ آنها **امیرحسین‌خان** نام داشته، خلفاً عن خلف رئیس این بلوک بوده‌اند[۱۱۶]، یومنا هذا امیر **نورالدین‌خان** پسر امیرسعیدخان که از آن سلسله است در آنجا حاکم است و یکی از اشخاص با ثروت و مال و حشم و رجال کرمان است، مدام در شرب مدام و پیوسته در آغوش شاهدان سیه‌فام، گویند منفرداً شبانه‌روزی سه باطلی برندی[۱] می‌نوشد. عرض می‌شود که رؤسای رودبار مثل سایر عمال بلوکات کرمان ـ که کالمیّت بین یدی غسّال تابع اوامر و نواهی حکمران کرمانند ـ نبوده و نمی‌باشند، امیرسعیدخان پدر امیرنورالدین‌خان در سنهٔ ۱۲۵۷ به‌جیرفت خدمت حبیب‌اللّه‌خان امیر توپخانه آمد، امیر او را محبوساً به‌طهران برد. بعد از دو سال مرخص شده به‌وطن آمد. در سنهٔ ۱۲۶۶[۲] در ایالت نواب مؤیدالدوله، امیرسعیدخان با امیرغلامحسین‌خان جبال بارزی ـ که برادر بطنی او بود ـ به‌دارالخلافه رفته، مرحوم میرزا تقیخان اتابک اعظم او را حرمت کرده با نیل مقصود مراجعت داد.

مجملاً امیرسعیدخان آبادانی زیاد در بلوک رودبار و جیرفت نموده، قراء و مزارع متعدّده از مَکْمن کمون به‌حَیّز ظهور درآورده، نخیلات بسیار غرس نموده، این زمان همه در تصرف امیر نورالدین‌خان است. اکنون یک‌صد هزار نخل مثمر دارد و ارتفاع حبوباتش از دو کرور متجاوز، مالک[۱۱۷] چند گله گاو و رمهٔ اسب است.

یک طایفه در رودبار می‌باشند که اجداد آنها غلام زرخرید اجداد امیر نورالدین‌خان بوده‌اند؛ به‌نقد ششصد نفر مرد کاری در آن طایفه ـ که **غلام‌باب** نامند می‌باشد. در همهٔ رودبار تقریباً چهار هزار تفنگچی کارآمد ممکن می‌شود. امیر نورالدین‌خان را دو پسر است: پسر معروف او موسوم به **درّان‌خان** [ملقب

۱ـ باطلی، کلمهٔ خارجی است که به‌فرانسوی Bouteille گویند و اکنون در زبان ما بطری شده است.
۲ـ ۱۸۵۰ م.

به‌ضرغام]. یک برادر دارد مسمّا به **چراغ‌خان**. مرحوم امیرسعیدخان را برادر مادری بود **آزادخان** نام که در کوهستان رودبار متوطن بود. پسرش **عباس‌خان** به‌جای اوست و تابع امیرنورالدین‌خان است. **ملاموسی** نامی از مردم رودبار مشیر و مشار امیرنورالدین‌خان است، مردی زیرک و زبان‌آور است، خط و ربط مخصوص روستا را دارد.

وحوش این بلوک گور و آهو و گراز وکفتار وگرگ و روباه است. از عجایب اینکه یک رمه **اسب وحشی** در صحرای آنجا می‌باشد که رنگ کهر وکبود و سمند و قزل و اَبْرَش در آن رمه است. نریان‌های عظیم‌جثه در آن رمه می‌باشد که به‌لگد و دندان دفع ضرر سباع و غیره را از رمه می‌نمایند. بندهٔ حقیر مادیانی که امیرشکاری گلوله زده و ذبح کرده بود دیدم، به‌تخمه اسبان جدکال شبیه بود. از مرحوم امیرسعیدخان شنیدم که وحشت این اسبان بیشتر ازگور است، هر کرّه که به‌تدبیر گرفته‌اند از شیر[۱۱۸] مادیان اهلی نخورده و علف و آب هم نخورده تا مرده.

طیور آنجا بیشتر فاخته وکبوتر و درّاج و زاغ وکلاغ است. یک نوع مار در این بلوک و بعضی از محال بلوچستان می‌باشد که طول آن از چهارگره ـ که یک چهار یک گویند ـ بیش نیست، زمستان در جوف درختان کهور وکنار وگز می‌روند، هر کس راگزیده به‌فاصلهٔ دو ساعت تا سه ساعت مرده، نشنیده‌ام کسی را از آن نوع مار بگزد و زنده ماند.

مصنف در کهنو پنچر بودم، شخصی قورخانه‌چی در چادرش هیزمی به‌آتش گذاشته، پس از آنکه حرارت آتش به‌مار رسید، از جوف آن بیرون آمده قورخانه‌چی راگزید. خبر به‌مرحوم محمداسمعیل‌خان وکیل‌الملک دادند. به‌قدر دو مثقال پازهر بزی به‌او خورانید، معالجه نشد. سال دیگر شفیع نام فرّاش آن مرحوم را در «کلان زهو» گزیده بکشت، بیشتر مار این بلوک همین نوع است.

کوشْک و صَوْغان

کوشک و صوغان، در جنوب گواشیر به‌فاصلهٔ ۳۵ فرسخ، این بلوک در مغرب اسفندقه و مشرق اُرزویه و جنوب اقطاع و شمال رودبار و «احمدی» واقع است. طولش از مزرعهٔ شادیان تا موردان ۱۳ فرسخ و عرضش از مزرعه پیر تا کیجوئیه ۹ فرسخ. هوایش به‌گرمی مایل. صوغان و کیجوئیه درخت خرما دارد و سایر قراء آنجا آنقدر گرم نیست که خرما عمل آید. آبش بیشتر از قنات و بعضی مزارع آن آب چشمه است. غالب این بلوک قهستان است مگر صوغان که صحرای تنگ کوچکی[۱۱۹] دارد که درهٔ آن تقریباً سه فرسخ و نیم می‌شود. محصول این بلوک بیشتر گندم و جو و برنج و انار و انگور است. جزئی خرما هم عمل آید: سالی تقریباً چهارصد هزار من جو عمل می‌آید. انار و انگور نیز سیصدهزار من می‌شود.

کوشک که همهٔ آن بلوک به‌اسم آن قریه مشهور است در تواریخ کرمان آن را کوشک شیرویه نوشته‌اند، قلعهٔ محکمی بر تلّی که تقریباً ۵۰ ذرع ارتفاع آن است دارد. آبش از چشمه‌ای است که از شکاف کوهی بیرون می‌آید. باغستان است. انار و انگور عمل می‌آید. در حول و حوش آن تقریباً ۳۰ مزرعه می‌باشد که بیشتر آنها ملک مرحوم میرزا حسین وزیر کرمانی بوده.

تِرِنْگ در دامنهٔ کوهی واقع است[۱] و نسبت به‌سایر قراءِ این بلوک ییلاق است.

۱ـ ترنگ، معمولاً به آب‌بندی گفته می‌شود که جلوی نهرهای بزرگ با چوب و خاشاک بندند که آب از ته رودخانه به‌کنارهٔ آن و بالاخره به‌دامنه کوه و دشت سوار شود و در پاریز آن را «بن‌اودان» هم گویند.

انگور و گردکان عمل می‌آید. انگور «سابی» این قریه درکمال لذت و لطافت است. من بنده به‌آن خوبی آن نوع انگور را در جائی ندیده‌ام. ملک مرحوم میرزاحسین وزیر و برادرش ابوالحسن‌خان بوده.

کوهپایه، تقریباً ۳۰ مزرع می‌باشد که آنها راکوهپایه گویند.[۱] دهات معروف آن: شاه ماران، کشن‌آباد، درهمی، ده سالار است. بیشتر آن دهات را مرحوم میرزاحسین وزیر و ابوالحسن‌خان و علی‌محمدخان برادر و برادرزادهٔ او مالک بودند.

دهات **سیاه‌کوه** بسیار است، معروف آنها: سفیدخوانی و شمیلان و استرخین است.[۱۲۰]

ده سرد، آن را قریةالسرود نویسند، ده دوازده مزرعه است. آنچه در نفس قریه است: پتکون و جوغان و رضوان، باغستان است. انار آنجا به‌اعتقاد بنده بهتر از انار همه عالم است، زیراکه در ایران انار بهتر از سایر امکنه می‌شود و ساوه و قم و اردستان اصفهان و عقدا و یزد به‌خوبی انار از سایر بُلدان ایران امتیاز دارند، حقیر انار این سه محل را به‌کرّات خورده‌ام، انار ده سرد به‌مراتب از انار آن بلاد بهتر است. لیکن در همه ده سرد پنج شش هزار من انار بیشتر عمل نمی‌آید، معادل یک هزار و پانصد من از این نوع انار خوب است و بقیه تعریفی ندارد.از بی‌مبالاتی و عدم اهتمام مردم آنجاست. اگر سه چهار سال اوقات صرف نمایند یک کرور از این انار می‌توان عمل آورد. آب بسیار و زمین مستعدّ دارد. در شش هفت مزرعه که متصل به‌بلوک ارزویه است ـ معروف آن مسما به **کیجوئیه** ـ در آن مزارع درخت خرما می‌باشد ولی کم است. این هم از عدم سلیقه و اهتمام ملاکین آنجاست، می‌توان نخل زیاد عمل آورد.

خود **صَوْغان**، قبل نوشتم صحرائی تنگ دارد امّا این زمینی است که در آنجا از کثرت‌حاصل وارتفاع قریب به‌اراضی ارزویه است. مرحوم علی‌محمدخان برادرزاده وداماد مرحوم **میرزاحسین وزیر**[۲] درآنجا شش رقبه قنات آبادان‌کرده وقلعهٔ محکمی

۱ـ و این البته غیر ازکوهپایه نزدیک کرمان است که ۲۸۰۴ تن جمعیت دارد.

۲ـ میرزاحسین وزیر جد مادری مؤلف کتاب بود که به‌قول صاحب ریاض‌السیاحه «به‌حلیهٔ کمالات صوری ←

بساخت. قلعه را مرحوم فضلعلی خان قراباغی حکمران کرمان[۱۲۱] خراب کرد.

درخت سرو بسیار بزرگی در دامنهٔ کوه صوغان می‌باشد که دورهٔ آن ۸ بغل است و تخمیناً ۵۰ خروار هیزم خشک به‌مرور ایام از این درخت ریخته و هست، از خرافات مردم آنجاست که حضرت زکریای پیغمبر علی نبینا و آله و علیه‌السلام ـ درین درخت پنهان شده. در صحرای صوغان در قریه اللّه‌آباد تلی خاکی می‌باشد، گویند مقتل یحیی‌بن زکریا است[1]. از صوغان راهی می‌رود به‌رودبار و در میانهٔ دو کوه تقریباً طول آن ده فرسخ می‌باشد و عرض آن، جای فراخ یک میل و جای تنگ به‌قدر شصت ذرع، آبی از سمت صوغان از وسط آن تنگ به‌طرف رودبار می‌رود و در اطراف آن زراعت گندم و جو و برنج اسبٍ و همهٔ آن ملک مردم کوشک و صوغان، و بدهی دیوانیش جزو عمل صوغان می‌باشد.

دو قریهٔ معروف آن را یاد کنم: اول **موردان** که همهٔ آن تنگ به‌اسم آن مشهور است که **تنگ موردان** نامند، در زمستان هوایی تر و تازه و زمینی سبز و خرم و از بوی نرگس و مورد زیادی معطر است، جزئی مرکبات هم دارد. دویم **زهمگان**، نخیلات دارد، در چند سال قبل در آن مزرعه معدن مس معموری بود که کار می‌کردند، استاد ابراهیم زرگر عامل آن به‌سبب عدم مؤنهٔ ترک نمود.

بلوک کوشک چون قهستان است درخت جنگلی بسیار دارد، بیشتر آن بنه و بادام و ارچن و ارس و کهکم و سغدر است. درخت زیتون هم در بعضی از مواضع آن[۱۲۲] می‌باشد. زیرهٔ بسیاری از آن کوهستان عمل می‌آید.

چند کوه متعلق به‌این بلوک در میانهٔ کوشک و قریه دشت آب از بلوک اقطاع

←

و معنوی آراسته و به‌خصایل حمیده و پسندیده پیراسته است. به‌حسن تدبیر و فطانت ضمیر معروف و به‌کسر نفس و حسن‌خلق موصوف است. قرب پانزده سال به‌شغل وزارت ابراهیم‌خان اشتغال داشت و در قواعد کفایت رسانی و رشد و کاردانی دقیقه‌ای مهمل و معطل نمی‌گذاشت. از خصایل ابراهیم‌خان است که چون ملازمی در خدمت وی دولت و مکنت به‌هم رساند، بهانه نموده اموال ملازم را بستاند، لهذا در سنهٔ ۱۲۳۴ [هـ / ۱۸۱۹ م.] وزارت مآب را گرفته، جمیع مال و ضیاع و عقار وی را تصرف کرد و آتش ستم افروخته دود از آن خاندان برآمد». (ص ۲۱۹)

۱ـ همان تپه یحیی است که حفریات باستانشناسی توسط هیئت امریکائی در آن انجام شد. (مجلهٔ باستانشناسی و هنر ایران تیر ۱۳۵۶) مقاله غلامعلی شاملو، مقاله کارلوسکی، بررسیهای تاریخی مرداد ۱۳۵۳ کتابنامه کرمان، (حجةالله لاریجانی).

می‌باشد که همه را کوهستان **مهرک** گویند، لیکن هر یکی به‌اسم مخصوص مسمّی است: اول **کافرکوه**، دویم **حاجی لندور**، سیم **آب سندو**، چهارم **مکسی**، پنجم **کشارگاه**، ششم **سفید بی‌خیر**، هفتم **بناب**. اغلب بزکوهستان مزبور فازَهْر دارد، در همه ایران فازهر منحصر به‌این چند کوه، و یک کوه در شبانکارهٔ فارس می‌باشد. در این بلوک عسل عمل می‌آید، بعضی مگس در قَنْدیل دارند.

قندیل نام آنجائی است که از چوب به‌جهت مگس عسل مرتب نمایند و نیز از کوهستان آنجا عسل می‌آورند معطر و سفید نیست.

ریاست کلی این بلوک نزدیک یکصد سال است که با یکی از سلسلهٔ مرحوم **آقاعلی** ـ که اسامی معارف این زمان آنها را درگواشیر نگاشتم ـ بوده و می‌باشد، بلی کلانتر و کدخدا دارند، اکنون ملامحمدنبی پسر حاجی ابوتراب کوشکی کلانتر این بلوک است. عدد نفوس این بلوک ۶ هزار نفر، بیشتر مردم این بلوک به‌گله‌داری، فلاحت و صید و شکار مشغولند، تفنگچی پر دل جنگی دارد، با اینکه قواره ظاهر و لباس آنها منافی شجاعت و جرأت است، مصنف در بعضی معارک حاضر بودم و قتال و جدال آنها را ناظر، تفنگچی کوشک[۱۲۳] و صوغان بهتر از همه بلوکات کرمان است. تقریباً ۸۰۰ نفر تفنگچی کارآمد دارد، با اینکه روستا و کهستان است اغلب مردمش خط و سواد فارسی دارند و با تدبیر و تزویر می‌باشند.

وحوش این بلوک بیشتر شکارکوه است. گویا پس از کوهستان ساردویه شکارکوه اینجا بیشتر از سایر محال کرمان باشد. درکوهستان همهٔ بلوکات کرمان پلنگ دارد، خصوص این بلوک. طیور آنجا بیشتر کبک و تیهو است. زارعین و ارباب مزارع از خرابی کبک آنجا شکایت دارند. بلوک ساردویه و بلوک کوشک به‌کثرت کبک و تیهو از سایر بلوکات کرمان مخصوص است. شکارچیان گاهی به‌دشتاب آورده بیست کبک یک هزار دینار ـ که یک قران گویند ـ می‌فروشند. تک تک درّاجی هم در صوغان وکیجوئیه ـ که قریب بلوک ارزویه است ـ دارد.

اسامی طوایف آنجا: اول **امیرشکار**، دویم **کُر**، سیم **اسکندری**، چهارم **قلندری**، پنجم **امیری**، ششم **ملائی**، هفتم **زنگی**، هشتم **ابراهیم حاجی**، نهم **تدی**، دهم **کَل**.

مار و افعی این بلوک بسیار و به‌انواع است، مار سه چهار ذرع درکوهستان آنجا دیده شده.

تنبیه سیم

در ذکر بلوکات غربی گواشیر

بردسیر

بردسیر[1]، در مغرب مایل به‌جنوب گواشیر است ـ به‌فاصله ده فرسخ، در جنوب رفسنجان، مشرق بعضی از اقطاع و سیرجان، و شمال راین واقع است. طولش [۱۲۴] از خالق‌آباد تا چهار طاق هجده فرسخ، عرضش از نگار تا یاسی چمن ده فرسخ، هوایش درکمال برودت، آبش از رودخانه و چشمه‌سار و به‌نهایت عذوبت؛ مشیز و کمال‌آباد و محمودآباد و بهرام‌گرد و نگار و ده تازیان و سامان کرد و ناژپ و بعضی قراءِ دیگر آن بلوک در صحرای طویل و عریضی واقع است و بیشتر مزارع که در صحرا واقع است قنات است.

لاله‌زار و قلعه عسکر و سَغُرْک و بیدخون و مادون و باغ بزم و برخی قراءِ دیگر ـ که درکوهستان است. آبش چشمه‌سار و رودخانه است.

محصول اینجا بیشتر گندم و جو و نخود و عدس و کرو و ارزن و کهل است، سالی تخمیناً شش کرور و سیصد هزار من ازین حبوب عمل آید. نخود این بلوک

۱ـ در تواریخ قدیم کرمان، خصوصاً عصر سلجوقی، نام بردسیر همه جا برای شهر فعلی کرمان (=گواشیر) به‌کار برده شده است. چنان می‌نماید که بعداز عصر صفویه کلمه بردسیر به‌ناحیه‌ای که مرکز آن مشیز است اطلاق شده و درکتب به‌کار رفته است. احتمالاً از عصر سلجوقی ببعد، ناحیه بردسیر (برای کرمان)، در برابر جیرفت که سالی چهارماه را در آنجا می‌ماندند ـ به‌کار رفته و کم‌کم مختص این ناحیه شده. بردسیر تا کرمان ۶۱ کیلومتر فاصله دارد.

حمل بندرعباس، و از آنجا به‌هندوستان برند. در جلگه باغستان کم دارد و در کوهستان آنجا گردکان و سیب و زردآلو زیاد عمل آید. از شدت سرما انگور و سایر فواکه کمتر دارد. حصاد گندم کوهستان آنجا شش ماه بعد از نوروز است. قراء معروف این بلوک:

مشیز، بر کنار رودخانه‌ای که از لاله‌زار می‌آید و به **کبوترخان** زراعت می‌شود واقع است، همواره مقر رئیس و ضابطی ـ که از جانب حکمران کرمان عامل متوجهات و ضابط املاک خالصهٔ این بلوک است ـ می‌باشد. از دهات قدیم است. قلعه‌ای دارد و در جزئی بلندی واقع است[۱۲۵] و نام آن **اَبَرْدِژ**، این زمان این نام بر مزرعهٔ قریب آن علم شده، تقریباً یکصد مزرعه در حول و حوش مشیز است که اغلب آنها بنگاه مردم‌نشین دارد؛ از آنجمله مزرعه موسوم به **بَـهْکِرْد**، باغستانی خوش هوا است. گیلاس نیکو عمل می‌آید.

نِگار، یکی از قراء این بلوک است. خرابه زیاد دارد، و آثار عمارات عالیه در آنجا است. چنین می‌نماید که زمان قدیم آبادانی زیاد داشته. از ابنیهٔ قدیم یک مسجد وسیع که مناری رفیع دارد اکنون معمور است.[۱] بیست مزرعه حوالی این قریه می‌باشد.

بهرام کِرْد، بر کنار رودی که از کوه «سنگِ عشق»[۲] می‌آید و در باغین زراعت می‌شود واقع است. تقریباً ده مزرعه نزدیک این قریه است.

ده تازیان، این زمان قریةالعَرَب نویسند، جمعیت این قریه بیشتر از سایر قراء بردسیر است. گویا سی‌مزرعه متجاوز در حول و حوش آن باشد.

نارْپ و سامان کِرْد، دو قریهٔ معمور است. در میانهٔ نارپ و مشیز مزرعه‌ای است که آن را **تُرشاب** نامند [ملک عبدالمظفرخان سرتیپ فوج قدیم برادر میرزا آقاخان کرمانی است][۳]، قریب به‌آن دریاچه‌ای است که تقریباً دورهٔ آن یکصد و پنجاه ذرع

۱ـ این منار متعلق به‌روزگار سلجوقیان است.

۲ـ سنگ عشق، باید با کلمه اشک و ارشک روزگار اشکانی ارتباط داشته باشد ـ از نوع عشق‌آباد.

۳ـ عبدالمظفرخان، مقصود همان بهادرالملک است که مردی متعیّن و متشخص و مهمان‌نواز بود و اهل بردسیر او را «ابدال‌خان» می‌گفتند، زندگی عجیبی داشت، صبحها روی تخت‌گاه بزرگی در باغ بزرگش می‌نشست و تغاری از ماست یا آب انار پیش می‌نهاد و با خیار سبز تا آفتاب پهن می‌خورد و زارعین در

←



بُرج مسجد نگار بردسیر

از آثار دوره سلجوقی در کرمان

تصویر برج نگار

بیشتر نیست، عمقش را با آلات و ادوات مشخص نکرده‌اند. طعم آبش در نهایت ترشی است.

→

اطرافش بودند و کارها را فیصله می‌داد، شعر بسیار از حفظ داشت. رشید و بلند بود. در غوغای دموکرات که به‌دارزدن رفعت نظام انجامید، با اینکه با امیراعظم ساخته بود، خانهٔ او نیز به‌غارت رفت و مشهور است‌که تنها ۸۰ دست درختخواب از خانهٔ او به‌غارت بردند. امیراعظم در بازگشت به‌شاهرود خودش به‌هنر منشی‌اش گفته بود: کرمان را غارت کردم. (پیغمبر دزدان، چاپ پانزدهم، ص ۹۷). بهادرالملک با اینکه با برادرش آقاخان اختلاف شدید پیدا کرده بود و از جهت عقیده مخالف او بود، معذلک همیشه از نبوغ و هوش و درایت برادرش بازگو می‌کرد. چند سال قبل (ظ: ۱۳۴۱ ش / ۱۹۶۲ م.) درگذشت. فرزندانش یکی غلامرضاخان بود که وفات کرد و عباس‌خان بهادری که در بردسیر سکونت داشت.

برادرش میرزا آقاخان بردسیری معروفتر از آن است که بازگو شود، اما از جهت اینکه نه در تاریخ کرمان و نه در جغرافی نامی ازو به‌میان نیامده، اینک به‌نقل شرح احوالی که مرحوم شیخ محمود افضل‌الملک با امضای مستعار ازو نوشته است مبادرت می‌شود. این شرح از مقدمه «هشت بهشت» که گویا به‌قلم افضل روحی یا میرزاآقاخان؟ نوشته شده نقل می‌شود. نسخه‌ای از هشت بهشت را مرحوم میرزاعلی خان روحی به‌من مرحمت کرد.

مختصری از شرح احوال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۰-۱۳۱۴ هـ / ۱۸۵۴-۱۸۹۶ م.)

میرزا آقاخان اسمش عبدالحسین خان، در سنه ۱۲۷۰ قمری در قلعه مشیز که در سمت غربی کرمان به‌مسافت ده‌فرسخ واقع و از دهات بلوک بردسیر کرمان است و در زمان ساسانیان احداث شده متولد. مسکن پدر و جدش هم در همان قریه بود. اسم پدرش آقا عبدالرحیم مشهور مشیزی، عملش اربابی و فلاحت و از جمله ملاکین کرمان محسوب بوده. پدر آقا عبدالرحیم اسمش عبدالحسینخان از نوادگان چنگیز است و با آقاخان محلاتی همدست بوده. اوقاتی که آقاخان در کرمان حکومت داشته و بعد بنای سرکشی را گذاشته عبدالحسینخان با او معیت داشت. مادر آقاعبدالرحیم دختر قاضی تهمتن که از مؤبدان زردشتی بوده و مسلمان شده است (قاضی از بزرگان ملت زردشت است و نسب او به‌کیانیان می‌رسد). مادر میرزا آقاخان دختر میرزا کاظم‌خان طبیب و متخلص به‌ظفر پسر مرحوم میرزا محمدتقی مظفرعلیشاه کرمانی ـ که شرح حالات هر دو را حاجی شیروانی در کتاب بستان‌السیاحه و میرزا رضاقلی‌خان لله‌باشی هدایت در مجمع‌الفصحاء و تاریخ روضة‌الصفاء و ریاض‌العارفین و نایب‌الصدر شیرازی در طرائق الحقائق مفصلاً نگاشته‌اند ـ و نسب مظفرعلیشاه به‌فاصله هفت پشت به‌میرزا ابوالقاسم طبیب کرمانی مصنف کتاب شرایف العلاج منتهی می‌شود.

میرزا ابوالقاسم پدرش از نوابها و شاهزادگان هندوستان است که از حکماء و اطبای عصر خود بوده و به‌عنوان سیاحت به‌ایران آمده در زمان سلاطین صفویه، و شاه سلیمان از او پذیرائی کرد و او را نگاه داشت و طبیب مخصوص خود قرار داد و یکی از خواهرزادگان را به‌وجه مزاوجت وی در آورد و میرزاابوالقاسم متولد شد و در زیر سایه وی تربیت یافت تا اینکه به‌تحصیل علوم پرداخت تا از مشاهیر عصر خود گردید از برایش از خانواده صفویه زن گرفت و پسری خداوند به‌او عنایت فرمود ملقب به‌حکیم شریف بود و اطبای کرمان از نسل وی می‌باشند و میرزا ابوالقاسم کتابی را که در طب نوشته است به‌اسم پسر مسمی نموده است و شرایف‌العلاجش خواند، زن میرزا کاظم دختر خواجه امین منشی که از نجباء و مشاهیر و اعیان

←

کوهستان این بلوک: باغ بَزْم چند مزرعه‌است که آبش از چشمه است. جو و گندم و نخود و عدس و کرو زراعت نمایند.

→

کرمان ـ و قبیله‌ای بودند که مشهور به‌طائفه **منشی‌ها** است و در طرائق‌الحقائق و بستان‌السیاحه در ضمن حالات مظفرعلیشاه آقامحمد کرمانی تفصیل طایفه منشی‌ها مرقوم است و سبب این طایفه به‌**شیخ محمود شبستری** صاحب گلشن راز منتهی می‌شود و مذهب تمام این طبقات طریقهٔ حقه نعمةاللهی بوده است.

از بدو ولادت میرزاآقاخان، علامات هوش و ذکاوت از او به‌ظهور می‌رسید. زمانیکه در گاهواره بود حرکات عجیب از وی دیده می‌شد تا اینکه به‌زبان آمد و در سن سه‌سالگی تفنگی در دست کسی دید پرسید که این چه است؟ گفتند تفنگ. گفت برای چه خوب است؟ گفتند اسباب شکار است و حرب. باز می‌پرسید که چه قسم پر می‌شود و چطور خالی می‌شود. سؤالهائی که در خور فهم طفل سه ساله و چهار ساله نبود. هر سؤالی که می‌کرد جواب او را بدون برهان قبول نمی‌کرد. تا مطلبی را به‌طور صحت و دقت نمی‌فهمید سکوت نمی‌ورزید. در پنجسالگی او را به‌مکتب بردند. در بدو تعلیم چنانچه رسم بود قرآن مجید را تعلیم می‌دهند در مدت پنجاه روز تمام قرآن را یاد گرفت و در اندک زمانی خواندن خط فارسی و نوشتن فارسی را آموخت که مایه حیرت بیننده و شنوندگان شد. در سن هفت سالگی به‌تحصیل زبان عربی پرداخت، در مدت قلیلی از تحصیل صرف و نحو و لغات عرب فارغ گشت. ادبیات را در خدمت آخوند ملامحمدجعفر که از علمای آن عصر بود تحصیل کرد، فقه و اصول را در خدمت **حاجی‌آقا احمد** مجتهد تحصیل کرد. ریاضیات و حکمت الهی و طبیعیات و طب و منطق در خدمت **حاجی‌آقا صادق** که از تلامیذ حاجی سبزواری بود و حکیمی بی‌عدیل بود آموخت، جزئی خط انگلیسی را از **میرزا افلاطون** زردشتی یاد گرفت. ترکی و فرس قدیم را هم در کرمان تحصیل کرد. **رضوان** را در بیست و پنجسالگی تصنیف کرد، کتابی در هیئت و جغرافی ایران از زبان انگلیسی به‌فارسی در همان اوقات ترجمه نمود. از خطوط فارسی چهار خط را خوب می‌نوشت. انگلیسی را خوش وضع تحریر می‌کرد. در نقاشی و شبیه‌کشی عدیل نداشت با انگشت نقاشی و خطاطی را به‌نهایت خوبی می‌کرد. در برداشتن نقشه و جغرافی و اسطرلاب ماهر و نقشه‌های هندسی را بسیار خوب می‌کشید. در شعر و شاعری تصنیفات وی مشهور و نمونه درجه کمالات او است. هیکل و قیافه و قد و قامت و صباحت و شجاعت را داشت. نهایت ورع و زهد و قدس را داشت از اول شباب تا آخر عمرش یکدفعه خلاف تقوی از وی دیده نشده با وجود این از عرفا و صوفیه تمجیدات بسیار می‌فرمود که هر کس آن شیخ مناجات را پیر خرابات گمان کردی. اوصافی که دربارهٔ **میرزا جواد شیرازی** در قهوه‌خانه سورت نوشته شده تمام آنها درباره و حق وی جاری بود. از شنیدن صدای تار و طنبور منزجر بود. تا وقت مسافرت اسلامبول متأهل نشد با وجود این به‌نامحرم چشم نگشود و به‌حرام دفع شهوت نکرد به‌هیچ قسم مکیف و مسکرآلوده نشد. نهایت امانت و دیانت را دارا بود.

تا اوایل حکومت **ناصرالدوله** که مقارن سنه ۱۲۹۸ [هـ / ۱۸۸۱ م] بود به‌تحصیل و تدریس و تصنیف کتب و رسائل اشتغال داشت تا اینکه در حکومت ناصرالدوله عمل ضابطی بردسیر زمین ماند و از جهت زیادی عمل مالیات و **اجارهٔ** خالصه هیچکس اقدام بر قبول عاملی نمی‌کرد. میرزا سیدکاظم وکیل‌الدوله که درجهٔ وزارت را داشت میرزاآقاخان را خواست که باید عمل مالیات بردسیر را قبول کنی. میرزاآقاخان هر چه اباء و امتناع کرد قبول نیفتاد چند روز دنباله این مطلب بود آخرالامر وزیر جواب داد که اگر قبول نکنی و مالیات دیوان وصول نشود ناصرالدوله اسباب زحمت تو خواهد شد. با هزار گونه تهدید قبض مالیات

←

سِغُزک، مزارع بسیار دارد و سیب بسیار خوب بسیار دارد، عسل آنجا سفید و

→

بردسیر را از او گرفته میرزا آقاخان هم چون هرگز در این قسم امورات خود را دخیل نمی‌نمود به‌سه نفر از اعیان مستوفیان و سررشته‌داران واگذار کرد که بروند مالیات را وصول نمایند چون آنها در برد سیر علاقه و بستگی داشتند و به‌عمل مالیات هم بصیر بودند به‌این لحاظ به‌آنها واگذاشت: یکی آقا **عبدالحسین سررشته‌دار** حالیه فوج قدیم کرمان که مشهور به‌قلعه عسکری است و سابقاً کلانتری بردسیر را داشت و مسقط‌الرأس خود و پدرش هم در بردسیر است، و دیگری میرزا کوچک‌خان که از اهل قلم و بصیر به‌عمل مالیات بردسیر است. یکی دیگر میرزا علی‌اکبر مشهور به‌بلوچ که **سررشته‌دار** بردسیر بود.

آخر سال قریب هزار تومان از مالیات کسر و باقیماند. در اوقات ضابطی میرزا آقاخان به‌بردسیر نرفت و ابداً مداخله در عمل مالیات نکرد و به‌امورات خود و تحصیل و تحصل مشغول بود. ولی آخر سال مطالبه باقی را ناصرالدوله از وی می‌کرد چون سهل‌الحصول‌تر از سه نفر دیگر بود. ناصرالدوله در مقام مزاح می‌گفت: باید میرزا کوچک‌خان زاری بکند، حساب را میرزا علی‌اکبر پس دهد، آقا عبدالحسین چماق بخورد چون بزرگ و فربه است، و پول را **میرزا آقاخان** بدهد.

علی ای حال ناصرالدوله بنای مطالبه راگذاشت و میرزا آقاخان هم جواب می‌داد که من مداخله نکردم و شما ضابطی را مجبوراً گردن من گذارده‌اید و قبض گرفتید آن سه نفر که مداخله کرده‌اند از خود آنها مطالبه نمائید. اگر خورده‌اند آنها خورده‌اند من نه چیزی خورده‌ام و نه چیزی می‌دهم.

در این اوقات خبر اغتشاش سرحد بلوچستان رسید. ناصرالدوله هم لابداً حرکت به‌طرف بلوچستان نمود. در یک منزلی کرمان که مسمی به‌ماهان است فرود آمدند و این سمت جنوبی کرمان و به‌مسافت هفت فرسخی کرمان است بسیار جای خوش آب وهوائی است که در تمام ایران مشهور، و باغ بسیار خوبی هم ناصرالدوله در همان‌جا ساخته است که تفصیل وضع آن خیلی است. مجملاً میرزا آقاخان هم به‌همراهی ناصرالدوله تا ماهان آمد که مشایعت نموده در ضمن هم قراری برای کار خود بگذارد بعداز دو سه روز توقف در ماهان یک‌روز در اطاق وزارت، میرزا آقاخان با میرزا **سیدکاظم وزیر** بنای جواب و سؤال را می‌گذارد تا اینکه وزیر حرفی می‌زند که به‌طبع میرزا آقاخان گران می‌آید بنای بد گفتن را به‌وزیر می‌گذارد آخر تغیّر به‌فحش می‌کشد فحش زیادی به‌وزیر می‌دهد و از مجلس پا می‌شود و بیرون می‌آید. وزیر هم به‌ناصرالدوله عارض می‌شود، ناصرالدوله امیر آخور را مأمور می‌کند برای وصول باقی. امیر آخور حسب‌الحکم با میرزا آقاخان به‌کرمان معاودت می‌کند. بعد از ورود رفقایش بر اتفاق ماهان و مأموریت میرآخور مطلع می‌شوند (از آنجمله **محمدجعفر میرزا** ـ که آن اوقات ریاست تلگرافخانه کرمان را داشت ـ بود و دیگری حاجی شیخ احمد پسر آخوند ملامحمد جعفر که رفیق شفیق و یار غار وی بود و به‌مصاحبت او به‌اسلامبول رفت و بعد از آن در تمام مواقع همدست تا اینکه به‌مرافقت یکدیگر در تبریز شربت شهادت را چشیدند) بود. بالجمله از این قبیل اشخاص به‌میرزا آقا خان گفتند که ناصرالدوله معزول است و بعد از مراجعت از سفر بلوچستان باید برود طهران اگر اسبابی فراهم بیاید که این پول را حالا ندهی بعد از این برای ناصرالدوله ممکن نیست که بتواند بگیرد فرضی که برایش تصویب کردند این بود.

عبدالمظفر خان برادرش هم این خیال حضرات را تصویب نمود ظاهراً همگی از **میرآخور** تمنای مهلت کردند که چند روزی تأمل نماید تا اینکه میرزا آقاخان برود بردسیر که محل ضابطی و علاقه اربابی و بستگی او است و در آنجا پولی رواج بدهد و باقی را به‌تحویلخانه برساند. قرار بدین منوال شد و به‌طرف بردسیر حرکت کرد با عبدالمظفر خان برادرش، بعد از ورود به‌بردسیر شب سوم قریب به‌سحر به‌عنوان

←

لطیف و معطر[۱۲۶]، در کرمان عسل خوب منحصر به‌سه بلوک می‌باشد: اقطاع و بردسیر و ساردویه.

→

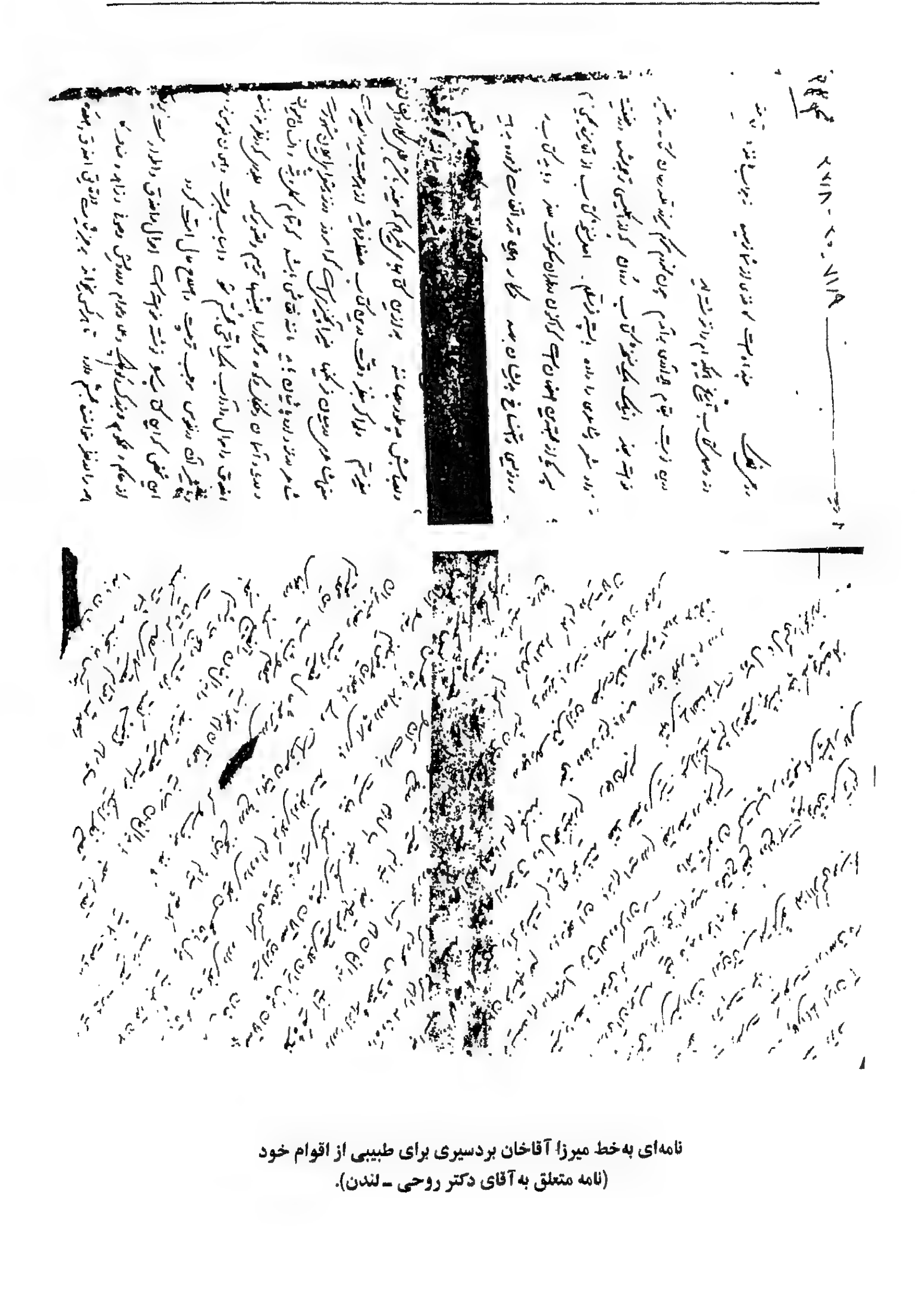
شکار سوار شده پس از مهاجرت از کرمان از راه یزد به‌اصفهان رفت و در دستگاه حضرت والا ظل‌السلطان به‌درجه ایشک آقاسی نائل شد.

حاج شیخ احمد پسر مرحوم آخوند ملامحمد جعفر در اصفهان به‌او ملحق شد و با هم به‌طهران رفتند. در طهران با امراء و اعیان معاشرت نموده اغلب امیرزاده‌ها و بچه شاهزاده‌ها از قبیل پسرهای رکن‌الدوله را به‌طرز تازه ادبیات درس می‌دادند. در طهران مرحوم میرزا آقاخان املاک موروثی خودش را که تخمیناً پنجاه هزار تومان می‌شد در سالی چهارصد تومان به‌میرزا شیخعلی‌خان منشی سفارت انگلیس اجاره داده او هم مأموری به‌کرمان فرستاد. والده و برادرش به‌مصالحه نامهٔ جعلی متمسک شدند که تمام آنچه مرحوم آقا عبدالرحیم داشته است به‌والده ایشان مصالحه کرده است. از این جهت مرحوم میرزا آقاخان را از ترکه پدر محروم ساخته تا امروزه مابین مادر مرحوم میرزا آقاخان و عبدالمظفرخان سرتیپ برادرش درباب ترکه مرحوم آقا عبدالرحیم تنازع واقع شده هردو مصرند که آن مصالحه نامچه مجعول بوده.

پس از توقف هفت هشت ماه در طهران به‌هوای سیاحت خارجه از راه رشت و بادکوبه با آقامیرزا عبدالخالق‌خان همدانی که سابقاً هم به‌اسلامبول رفته بود به‌اسلامبول رفتند. بعد از دو سه ماه توقف میرزا عبدالخالق‌خان را وداع گفتند و به‌عزم دیدار صبح ازل افندی به‌قبرس رفتند. دوماه هم در قبرس بودند، امر مواصلت مابین دختر بزرگ ازل افندی با مرحوم میرزا آقاخان و دختر کوچک ازل با حاجی شیخ احمد صورت پذیرفت متأهلاً به‌اسلامبول معاودت کردند پس از اندک زمانی بنای ناسازگاری مابین ایشان اتفاق افتاد، هردو خانم به‌جزیره عودت نمودند. مرحوم میرزا آقاخان با حاجی شیخ احمد که معروف به‌روحی افندی بغدادی شده از اسلامبول مهاجرت کردند. روحی افندی به‌طرف بغداد رفت و از بغداد به‌حلب آمد مدتی با قنسول ایران در حلب بود. از حاجی محمدخان رئیس شیخیه که به‌مکه می‌رفت استقبال شایانی نمود. از اینجا به‌توسط مراسلات عمل ازدواج او استحکام یافت و قرار شد که با مرحوم میرزا آقاخان به‌اسلامبول معاودت نمایند و دو خانم (زنهای ایشان) در اسلامبول به‌ایشان ملحق شوند. اما مرحوم میرزا آقاخان از اسلامبول به‌شام رفت و مدتی در دمشق بود و کتاب رضوان را در این مسافرت نوشت و بعد از مخابره با روحی افندی به‌اسلامبول عودت نمودند و خانمهای ایشان نیز به‌ایشان پیوستند. مرحوم میرزا آقاخان چندی با مرحوم میرزا حسنخان جنرال قنسول ایران در ایام سفارت میرزا محسن‌خان معین‌الملک به‌سفارتخانه می‌رفت.

پس از مدتی با مرحوم میرزا حبیب‌الله اصفهانی که از فحول ادبای عصر بود آشنا شد با او به‌معیّت روحی افندی به‌ترجمه حاجی‌بابا از فرانسه به‌فارسی هر سه نفر پرداختند و مدت دوسال مرحوم میرزا آقاخان در منزل میرزاحبیب اغلب اقامت‌گزین بود و به‌تصحیح تصنیفات و تألیفات مرحوم میرزا حبیب که از ترکی و فرانسه به‌عربی و فارسی ترجمه کرده و از فارسی و عربی به‌ترکی و فرانسه ترجمه نموده (مثل کتاب بیان سیدباب و سایر کتب) پرداخت. سپس مرحوم میرزا آقاخان به‌اداره روزنامه اختر رفت و ماهی دوازده لیره گرفته افادات خود را در روزنامه اختر می‌نوشت و هفته‌ای پنج روز به‌مدرسه ایرانیان رفته درس فارسی و عربی می‌داد و ماهی هشت لیره اجرت می‌گرفت و در این مدت ترکی اسلامبولی را تکمیل کرد و فرانسه را تحصیل فرمود ولی به‌فرنگستان نرفته بود اما روحی افندی در اندک مدتی تکمیل ترکی و تحصیل فرانسه و اکمال عربی حجازی را فرمود و به‌تدریس ترکی و فارسی به‌عربها و اروپائیها و ترکها برخاست و

←



نامه‌ای به‌خط میرزا آقاخان بردسیری برای طبیبی از اقوام خود
(نامه متعلق به‌آقای دکتر روحی ـ لندن).

نامه‌ای به‌خط میرزا آقاخان بردسیری برای طبیبی از اقوام خود
(نامه متعلق به‌آقای دکتر روحی ـ لندن).

بیدخون، درگودی وسط کوهستان واقع است، چند مزرعه دارد. مثلی درکرمان

→

در ماه تا سی‌لیره دخل او بود. پس از چهار سال گذشتن با این منوال در اسلامبول سیدجمال‌الدین معروف برحسب خواهش سلطان عثمانی از لندن به‌اسلامبول آمد و در مهمانخانهٔ دولتی مهمان بود. حضرات با او مراوده نموده شیفته و فریفتهٔ گفتار او شدند.

اما مرحوم میرزا آقاخان اغلب وضع محاجه از برای کشف مجهولات خود و عقاید تصوف و حکمت ملاصدرا و **شیخ احمد احسائی** را که خدمت مرحوم **حاج سیدجواد کربلائی** (که از حروف حیّ سیدباب بود و سه سال درکرمان اقامت داشت) تحصیل کرده بود با مرحوم سیدجمال‌الدین مناظره می‌نمود و هشت بهشت و قهوه‌خانه سورت را در این ایام نوشت و با میرزا ملکم‌خان کمال دوستی و اتحاد و مراسلات را داشت. الحاصل سلطان عثمانی به‌خیال اتحاد مذاهب مختلفه اسلام افتاد و از سیدجمال‌الدین خواهش نمود به‌علماءِ شیعه که در ایران و در عتبات عالیات هستند بنویسد و ایشان را به‌اتحاد دعوت کند.

مرحوم سید جمال‌الدین در جواب گفته بودند که این مسئله از برای دولت اسلامیه کمال اهمیت را دارد و امروزه مسلمانهای کره زمین زیاده از ششصدکرورند اگر عقد اتحاد و اخوت مابین ایشان منعقد شود هیچ دولت و ملتی بر ایشان غالب و فائق نیاید. من اگر قوه سلطنتی و مصارفی که از برای این مسئله لازم است شخص خلیفه بر عهده بگیرد می‌توانم این مسئله بزرگ را به‌دستیاری جمعی دانایان ملت‌پرست انجام دهم. سلطان عثمانی تعهدات و الزامات در این نمود.

مرحوم سید انجمنی از ادباء و دانشمندان ایرانی و سایر شیعه‌ها که در اسلامبول بودند تشکیل فرمود. این انجمن از دوازده نفر متشکل بود: نواب والاحاج شیخ‌الرئیس، فیضی افندی معلم ایرانی، رضا پاشا شیعی، سید برهان‌الدین بلخی، نواب حسین هندی، احمد میرزا که تازه از ایران به‌اسلامبول آمده بود، حاج میرزا حسنخان جنرال قنسول ایران، مرحوم میرزا آقاخان، احمد روحی افندی، برادرش جدی افندی کرمانی (جدی افندی مراد خود افضل‌الملک است که در اسلامبول به‌این لقب معروف بوده)، عبدالکریم بیک، و حمید بیک جواهری زاده‌های اصفهانی.

پس از انعقاد این مجلس به‌ریاست مرحوم سید، آن مرحوم خطابه‌ای بدین مضمون قرائت فرمودند که امروزه مذهب اسلام به‌منزله کشتی است که ناخدای او محمدبن عبدالله علیه‌السلام است و تمام مسلمانان کشتی‌نشینان این کشتی مقدسند و یومنا هذا این کشتی دچار طوفان و مشرف بر غرق است و اهل کفر و زندقه از هر طرف در این کشتی رخنه کرده‌اند آیا تکلیف کشتی‌نشینهای چنین کشتی که مشرف بر غرق است و سکنه او آماده هلاکتند چیست؟ آیا نخست باید در حفظ و حراست و نجات این کشتی از طوفان و غرق بکوشند یا در مقام نفاق و اغراض شخصی و اختلافات جزئی در صدد خرابی کشتی و هلاک یکدیگر برآیند؟ همه یک زبان و یک‌رأی جواب دادند که نخست حفظ بیضهٔ اسلام و نجات این کشتی مقدس از غرقاب فریضه ذمهٔ هر مسلمانی است.

پس سید فرمود هرکس هر آشنائی هر دوستی در ایران و عتبات عالیات دارد عموماً و به‌علمای مذهب شیعی، خواه در هندوستان خواه در ایران و عربستان خواه در بلخ و ترکستان، خصوصاً رأفت و رؤفت سلطان بزرگ اسلامی را در حق تمام مسلمانان صاحب هر عقیدت و هر طریقه که باشند بنویسید و اگر علمای شیعی در این اتحاد اسلامیه اتفاق فرمایند هر کدامی را درخور شأن خود مورد الطاف خاصه و شهریه فرمایند و همان حسن سلوک که نسبت به‌رعیت خویش دارد قدغن فرماید در مکه معظمه و مدینه منوره مأمورین عثمانی در حق رعیت ایرانی مرعی دارند و عتبات عالیه را در ازاء این اقدام بزرگ علمای

←

مشهور است که «اگر حرام‌زاده نباشد راه بیدخون را کسی نداند!». عسل و گردوی اینجا ممتاز است.

→

اهل تشیع و دولت ایران عطا فرماید. اهل انجمن همه تعهد کردند نوشتن این مکاتیب را به‌همین مضامین، و مجلس اختتام پذیرفت و قریب چهارصد مکتوب به‌اطراف نوشته شد و راپرت این انجمن به‌حضور سلطان عثمانی داده شد اظهار کمال امتنان را از اهل انجمن نموده بود. پس از شش ماه قریب دویست عریضه از طرف علمای شیعی عربیاً و فارسیاً با بعضی تحف و هدایای عتیقه توسط سید جمالالدین به‌حضور سلطان فرستاده بودند. سید مقرر داشت که این عرایض را فرداًفرد اسماً و رسماً از فارسی و عربی به‌ترکی ترجمه کردند و همه را به‌حضور سلطان برد. خلیفه عثمانی به‌اندازه‌ای از دیدن و خواندن این رقعه‌ها خرسند شده بود که مرحوم سید را درآغوش کشیده روی وی را بوسید و به‌او گفت چون پاره‌ای در مذهب تسنن تعصب دارند و عقب دستاویزی می‌گردند که مرا به‌مذهب تشیع متهم سازند بهتر آنست اجرای این مقصد مقدس را به‌بابعالی و صدارت عظمی محول سازیم. محرمانه شیخ‌الاسلام را با خویش همدست و داستان نمایم. اراده سنیه بر این تعلق پذیرفت و امر همایونی به‌بابعالی رفت و جدی افندی را مأمور رفتن عتبات ساختند که او روحیات و شئونات علمای عتبات را تحقیق نموده به‌بابعالی راپرت دهد. در این گیرودار یکی از نوشتجات عتبات عالیات به‌دست میرزا محمودخان قمی قنسول بغداد افتاد، آن نوشته را با کمال آب وتاب در لف عریضه‌ای به‌حضور شاه ایران ناصرالدین شاه فرستاد که سیدجمال‌الدین افغان درصدد تسلیم مملکت ایران به‌سلطان عثمانی برآمده و به‌این عنوان اتحاد اسلامیه اغلب علماء را با خود مع نموده و عماً قریب فتنه بزرگ برپا خواهد شد.

ناصرالدین شاه از این راپرت متوحش گردید و به‌میرزا محمودخان **علاءالملک** طباطبائی که سفیر اسلامبول بود فوراً تلگراف نمود اشخاصی که همدست و همداستان این مسئله‌اند به‌هر قسم بتواند متهم نموده به‌ایران بفرستد.

علاءالملک هم به‌واسطه نقار و خصومت و کینه‌ای که از حاج میرزا حسنخان جنرال قنسول و مرحوم میرزا آقاخان به‌واسطه بی‌اعتنائی ایشان و گفتن و نوشتن **الاغ الملک** و مراوده با مرحوم سید داشت عقب دست‌آویز و بهانه می‌گشت که بلکه بتواند کینهٔ خود را از ایشان بگیرد، موقع را مغتنم شمرده و با محمود پاشا مدیر ضبطیه که به‌منزلهٔ کلانتر اسلامبول بود بساخت و وی را با این وعده بفریفت که من نشان بزرگ دولت ایران را برای تو خواهم خواست، و در عوض این اشخاص ـ که فراریهای ایرانند و بر ضلالت ایران سخن می‌گویند و در مقام خرابی اساس سلطنت ایران برآمده‌اند ـ هرچه از ارامنه به‌خاک ایران فرار کرده یا بکنند به‌شما تسلیم می‌کنم. محمود پاشا مجهولانه راپرتی به‌حضور سلطان بر این خدمت بزرگ که استرداد ارامنهٔ فراری ایران باشد داد در جواب ارادهٔ سنیّه سلطانی صادر شد که رعیت ایران را اختیار با سفیر ایشان است.

چند کلمه‌ای هم باید معترضه در این موقع بیان نمود: اولاً سید جمال‌الدین به‌واسطه شیخ ابوالهدی ندیم سلطان از حضور سلطان استعفا داده بود. ثانیاً خدیو مصر که به‌اسلامبول آمد هرچه استیذان از بابعالی برای ملاقات مرحوم سید فرمود اجابت نشد، متهورانه به‌کاغذ خانه‌ای که نزهت از اسلامبول رفته برحسب میعاد با مرحوم سید دو مرتبه در خلوت ملاقات و این مسئله را جاسوسهای خفیهٔ سلطان راپرت دادند وی بسیار متوحش گردید که مبادا با خدیو مصر مرحوم سید قراری در خلع سلطان و عقد مودت با خدیو داده

←

قلعه عسکر، در راه گواشیر که به‌اقطاع و اُزْزویه می‌رود واقع است، چون

→

باشد. ثالثاً سید عبدالله خادم مدینه منوره از طرف رشادبیک ولیعهد عثمانی مبغوض سلطان بود و فراراً به‌اسلامبول آمده در منزل سید متحصن شد آنچه کردند مرحوم سید او را تسلم نکرد و به‌خدیو مصر سپرد و وی را به‌مصر برد. و در این اوقات بود که **بلوای ارامنه** در اطراف خاک عثمانی بر پا و «ژن ترکها» که جوانهای ترک باشند در مقام وطن‌پرستی برآمده می‌خواستند تأسیس قانون و سلطنت مشروطه کنند و از طرف دولت سیزده هزار پلیس مخفی بر ارامنه و ژن ترکها از هر قبیل آدمی مأمور بودند و این فقره چنان قطع مرابطه مابین اهالی اسلامبول و رجال دولت و اعیان ملت کرده بود که احدی را جرأت مجالست با دیگری نبود از آنجمله ده نفر جاسوس از قبل مواظب حرکات سید جمال و دوستان و آشنایان او بودند.

و هم در این گیرودار **میرزا محمد رضا** قاتل شاه شهید ـ که از ایران او را نفی کرده بودند ـ مفلوجاً مفلوکاً به‌اسلامبول وارد گردید و چون سابقهٔ آشنائی او در طهران به‌واسطه حاجی محمد حسن **امین‌دارالضرب** که ارباب او بود با مرحوم سید داشت به‌منزل سید شتافت. مرحوم سید متعذر شد که من از جنس ایرانی اطمینان ندارم و هیچ ایرانی را شبانگاه در منزل خود نمی‌خوابانم! از برای معالجه او را به «اسپی‌تال» (= مریض خانه) فرانسه فرستاد و روزی دو مجیدی که معادل دو تومان باشد حق‌العلاج می‌داد. چهل روز او در اسپی تال بود تا روی به‌بهبودی نمود.

خلاصه یک‌ماه به‌نفی وطرد مرحوم میرزا آقاخان و روحی افندی مانده بود که خانمهای ایشان را از **قبرس** برای دیدن دعوت کردند و این دو خانم عیال روحی افندی صاحب دو دختر یکی چهارساله موسومه به **عالیه خانم** و دیگری سه ماهه موسومه به **متعالیه** خانم بود. و عیال مرحوم میرزا آقاخان در سه سال قبل پسری داشت درشت‌اندام، و در وضع‌حمل به‌واسطه ظرافت و خرداندامی خانم، از او فوت شده بود.

هردو به‌جزیره رفتند و مادامیکه آنها در اسلامبول بودند در یک منزل می‌نشستند ولی مرحوم میرزا آقاخان برای فراغت خاطر، منزل خود را بعد از رفتن ایشان در جوار منزل اول قرارداد و اوقات شبانه‌روزی خود را اتمام تصنیف کتاب **هشت بهشت** و تألیف‌نامه **سخنوران** که مثل مجمع‌الفصحاء تذکره‌ای برای شعرای عصر همه سلطانی بود از روی کتابخانه‌های اسلامبول تألیف کرد و این کتاب چند جزوی از او هست اما ناقص بود که وی را نفی کردند. و هم **تاریخ نثری ایران** در آن اوقات اختتام پذیرفت و نسخهٔ او بر مرحوم سید عرضه شد خیلی تحسین فرمود، و هم چند جزوی از ترجمهٔ «**تلماک**» فرانسه را مرحوم خان بسیار منشیانه ترجمه کرده بود که آن جزوه‌ها را با پارهٔ تألیفات خود از اسلامبول در ایام توقف طرابوزان خواست و معلوم نشد این کتابها وقت حرکت ایشان به‌ایران چه شده است. و هم مرحوم میرزا آقاخان به‌همدستی میرزا حسنخان کتابچه‌ای درباب خریداری فارسی‌های هندوستانی مملکت اهواز و خوزستان را از شاه ایران از برای آباد کردن و توطن اصلی عودت نمودن نوشته بود و ایشان را ترغیب و تحریص به‌وطن ایران کرده بود که به‌هندوستان فرستادند گویا فارسی‌های هندوستان در این‌باره با ناصرالدین شاه مکاتبه کرده بودند و در مبلغ خطیری می‌خواستند این مملکت را بخرند و سد **اهواز** و **رودخانه کارون** را ببندند و چونکه هوای این خاک با هوای هندوستان کمال مشابهت را دارد از برای توطن ایشان خیلی خوب بود و محض قرب به‌دریا شاید در اندک زمانی در آبادانی با کراچی و بمبئی برابری می‌نمود زیرا که پارسیهای بمبئی همه متمول و هنرمند و متمدنند.

باری در ماه رجب ۱۳۱۲ [هـ / ژانویه ۱۸۹۵ م،] یکنفر یاور نظامی با یکنفر پلیس، صبحگاهی به‌منزل

←



مرحوم مایل تویسرکانی رئیس معارف کرمان در کنار بهادرالملک برادر میرزاآقاخان بردسیری)
(عکس باید حوالی ۱۳۱۵ ش / ۱۹۳۶ م. برداشته شده باشد). (توسط موسیو عکاس: صفوی)

به‌جهت عابرین [از حیث عدم منزل] بد می‌گذشت مرحوم محمداسمعیل‌خان →

روحی افندی آمدند و از جدی افندی برادرش تحقیق حال او را کردند او جواب داد که وی از برای تدریس مدیر کمپانی آب رفته است. اصرار کردند که درب را بگشائید جدی افندی ابا نمود تا بالاخره رفتند و کدخدای محله را آوردند که امر مهم دولتی است اگر درب را نگشائی گشوده خواهد شد. وی درب را گشود ایشان داخل شده گفتند از طرف دولت مأموریم که نوشتجات شما را به‌ادارهٔ تفتیش بریم و تمام مکتوبها و نوشته‌هائی که از ایران آمده بود گرفته در دستمالی بسته با مهر ولاک جدی افندی بردند.

جدی افندی به‌منزل میرزا آقاخان رفت دید نوشتجات او را هم جمع کرده‌اند و با خودش برده‌اند. تا شب خبری از روحی و میرزا آقاخان نشد. جدی افندی به‌ادارهٔ ضبطیه رفت آنچه تحقیق نمود از ایشان خبری نگرفت. قریب به‌صبح با برادر کوچکش شیخ ابوالقاسم به‌منزل برگشت، دوساعت از آفتاب رفته به‌منزل جواهری‌زاده رفت و شرح ماجرا را به‌ایشان گفت. ایشان وی را به‌سفیر ایران حوالت کردند و او دوباره به‌منزل مدیر ضبطیه رفته اجازه ملاقات می‌خواست که در این بین مرحوم میرزا آقاخان را دید که با یکنفر مأمور، پریشان حال، به‌اطاق مدیر رفت بعد از چنددقیقه بیرون آمده مأمور وی را به‌مدیر نفی و طرد سپرد. جدی افندی در این بین از مرحوم میرزا آقاخان هرچه سؤال نمود که تقصیر شما چیست و با شما چه معامله کردند ابداً جواب نداده سری حرکت داده با مدیر ضبطیه بیرون رفت. پس از لحظه‌ای مدیر جدی افندی را به‌خلوت خواست و از وی تحقیق نمود که شما چند برادرید و هر کدامی کی به‌اسلامبول آمده‌اید و اینجا مشغول چکارید؟ پس از شنیدن جواب، جدی افندی از او سؤال کرد که آیا روحی افندی برادر من درکجا است تقصیر او و میرزا آقاخان چیست که آنها را به‌ضبطیه آورده و نگهداشته‌اند؟ جواب داد که دربارهٔ این دو نفر حاج میرزا حسنخان بعضی راپرت‌ها به‌بابین داده‌اند و در دربار سلطنتی است و آنها را محض استنطاق و تحقیق به‌ضبطیه آورده‌ایم امیدواریم این دو سه روزه رفع اشتباه از اولیای دولت شده و بی‌تقصیری آنها محقق گردد. شما آسوده باشید البته از طرف دولت کمال مرحمت در حق آنها مبذول خواهد شد.

جدی افندی اصرار نمود که با برادرش ملاقاتی نماید، مدیر ضبطیه جوان کردی را که فارسی می‌دانست با او همراه نمود و با شیخ ابوالقاسم روانه شدند. همینکه چشم **شیخ ابوالقاسم** بر در محبس افتاد که نوشته بود «محبس عمومی» دیگر جدی افندی وی را ندید با آن جوان کرد وارد محبس (که حیاط بسیار بزرگی که خیلی مفصل بود و چند دکان بقالی و توتون‌فروشی و قهوه‌خانه مختصری داشت) شدند به‌بالاخانه‌ای که مشتمل بر چند اطاق بود بالا رفته در دهلیز اول در اطاق را جوان کرد گشود. روحی افندی در بالای تخت‌خوابی مربع نشسته عینک آبی گذارده بود چشمش که به‌برادر افتاد بسیار متکبرانه به‌ترکی از وی احوال پرسید بعد که دانست آن جوان کرد جاسوس خلیفه است و فارسی می‌داند شروع به‌صحبت فارسی کرد و جدی افندی را دلداری داده که آسوده باش هیچ‌طوری نیست نوشتجات ما را که ممهور به‌مُهر تو بود اینجا آورده‌اند و از اینجا به‌دربار برده‌اند که تفتیش نموده پس از آنکه دیدند کلمه‌ای بر ضد دولت عثمانی در آنها نیست البته جبران رفتار ناگوار را با ما خواهند کرد.

جدی پرسید که از میرزا آقاخان و حاجی میرزا حسنخان چه خبر دارید؟ روحی افندی جواب داد که مگر آنها را هم گرفته‌اند؟ جدی گفت بلی. خلاصه بعد از یکساعت گفتگو که این دو برادر باهم کردند جدی برخاست که بیرون آید روحی گفت خوب است سفیر ایران را ملاقات کنید و به‌او اطلاع دهید. جدی افندی به‌سفارت‌خانهٔ ایران آمد و از علاءالملک سفیر رخصت ملاقات خواست و در سالن بزرگ بر او وارد شد که ←

وکیل‌الملک کاروان‌سرائی در آنجا بساخت. مزارع بسیار متعلق به‌آنجا است که از

→

با اوانس‌خان ارمنی مترجم سفارت باهم بودند. با کمال احترام از جدی پذیرائی نمود. پس از طی تعارفات رسمی، جدی افندی خود و برادر و خاندانش را در کرمان پرزانته (معرفی) نمود و پاره‌ای نوشتجات رجال دولت ایران و عثمانی را که با روحی افندی مکاتبه کرده بودند ارائه داد آنوقت عنوان نمود که از دیروز به‌این طرف روحی افندی و آقاخان کرمانی و حاج میرزا حسن‌خان را مدیر ضبطیه به‌حبس برده، نخست علاءالملک تجاهل نمود سپس که جدی افندی از در دادخواهی برآمد سفیر گفت اینها را بر حسب حکم دولت ایران به‌ایران خواهند برد اما چون حاجی میرزا حسن‌خان نسبت به‌شخص من بی‌اعتنائی کرده و از من دیدن ننموده‌اند و اسم مرا به‌نام حیوانی در مکاتیب خود نوشته‌اند (الاغ‌الملک) باید تنبیه و تأدیب شوند بلکه سیاست شوند اما آقا شیخ‌احمد چون از من دیدن کرده و از خاندان علماء است و من از وی بدی نشنیده‌ام اینک به‌میرزا علی اصغرخان صدراعظم ایران سفارش در بیگناهی او می‌نویسم و در ورود آنها به‌خاک ایران خلاصی حاجی شیخ احمد را از خاک پای همایونی استدعا می‌کنم. پس برخاسته و به‌این مضمون عریضه‌ای به‌صدر اعظم نوشت که شیخ احمد کرمانی پسر یکی از علمای بزرگ کرمان است و ابداً تقصیری بر او نیست از خاک پای همایونی استدعا فرمائید که در ورود به‌خاک ایران او را مرخص کنند.

پاکت را بسته مهر سفارت نمود و به‌جدی افندی داد و گفت الآن شما به‌اطاق تذکره‌خانه بروید تذکره عرض راه را برای خودتان و شیخ ابوالقاسم برادرتان گرفته زودتر خود را به‌طهران برسانید که پیش از اینکه حضرات را به‌خاک ایران ورود بدهند شما شیخ احمد را مستخلص کنید. جدی افندی تذکره‌ای به‌اسم خود و شیخ ابوالقاسم گرفته به‌منزل مراجعت نموده همه روزه علی‌التوالی با همان جوان کرد به‌منزل روحی افندی می‌رفت تا روز یازدهم که از محبس بیرون آمد با شخصی تبریزی علی‌اکبر پوست‌فروش که عموی او نوکر سفارت ایران بود ملاقات نمود. علی‌اکبر به‌او گفت عصری حضرات را به‌ایران تبعید می‌کنند، جدی افندی باور نکرده احتیاطاً امروز بعد از نهار دوباره به‌محبس برگشت به‌اطاقی داخل شد که هرسه نفر روحی افندی و مرحوم میرزا آقاخان و حاجی میرزا حسن‌خان با مأمور «سرکون» نفی نشسته بودند از دیدار ایشان بسیار مسرور گشت و گمان کرد امروز حضرات را مرخص می‌کنند. بعد از نشستن مرحوم میرزا آقاخان از مأمور پرسید آیا تکلیف ما دو نفر چیست؟ مأمور باکمال آرامی جواب داد شما و روحی افندی نیز با حاجی میرزاخان باید از اسلامبول با کشتی حسین پاشائی که از کشتیهای مخصوص دولتی است به‌آنجا که شما را می‌برند بروید. جدی افندی با کمال پریشانی به‌منزل از برای تدارک سفر هولناک این سه نفر برگشت و به‌فاصلهٔ یکساعت مسافت دوفرسخ راه را طی نمود و یکساعت تدارکات سفری را از قبیل لباس و پاره‌ای ملزومات دیگر فراهم کرده با شیخ ابوالقاسم برادرش به‌کشتی حسین پاشائی رفت و در وقتی که اجماعی از حضرات ارامنه و ژن ترکی بی‌باک با خویشان و کسان و دوستان و عیال و اولاد خویش وداع می‌کردند معلوم شد که ایشان نیز همسفران حضراتند. هنگامه‌ای که کس نتواند شنیدنش - برپا بود.

باری حضرات را در «سنکلاس» متصل به‌سالون کشتی منزل داده بودند (سنکلاس یعنی اطاق ممتاز مخصوص). پس از ملاقات تدارکات سفر را تحویل داده با دلی افسرده و خاطر پژمرده عودت نمود. در وداع حاجی‌خان از وی خواهش کرد که قیمت قالیچهٔ او را حاجی حبیب تاجر تبریزی به‌ارض روم بفرستد. معلوم شد که حضرات را از راه ارض روم به‌ایران می‌فرستند. روز دویم سید جمال‌الدین که **شش ماه بود حضرات از او قهر بودند** - نزد جدی افندی آدمی فرستاد که هیچ وحشت نکنید تلگراف همایون به‌طرابوزان رفت که حضرات را محترماً عودت دهند. این مژده به‌جدی افندی وقتی رسید که دلالهای حراج

←

رودخانه و چشمه زراعت می‌نمایند. در یک فرسنگی این قریه چشمهٔ آب گرمی

→

با اسبابهائی که خریده بودند از خانهٔ روحی بیرون می‌رفتند. خودش خدمت سید رسید، سید فرمود سفیر شریر ایران به‌اشتباه کاری حضرات را نفی کرد من از سلطان ملاقات کردم و به‌او گفتم که اشخاصی را که خدمات نمایان به‌امیرالمؤمنین در اتحاد مسلمین کرده بودند دیروز از برای حبس ابدی یا اعدام سفیر ایران با کشتی دولتی عثمانی به‌ایران فرستاد، بسیار متأسف شده قسم یاد کرد که با بی‌اطلاعی من بوده. ناظم پاشا راپرتی فرستاده است که سه نفر ایرانی مفسد همه روزه در اسلامبول فتنه می‌کنند اراده سنیه صادر شود که اینها را به‌ایران بفرستند من هم اجازت داده‌ام. اکنون به‌طرابوزان تلگراف می‌کنم که حضرات را محترماً عودت دهند. تلگراف را به‌خط مبارک نوشته به‌حاجی امین جهی نام، رئیس خلوت داد. سید با کمال اطمینان به‌جدی افندی فرمود شما آسوده باشید و مباد چیزی از اسباب حضرات بفروشید. جدی جواب داد فروخته‌ام و عازم ایرانم. سید او را ممانعت نمود، روز چهارم کاغذ حضرات از طرابوزان رسید که دوشبانه روز متوالیاً برف می‌بارید روز سیم که ما وارد شدیم مأمور دولتی عثمانی در طرابوزان ما را به‌مهمانخانه برد و تفصیل مرخصی و معاودت ما را به‌اسلامبول مژده داد.

سفیر ایران به‌بابیّنْ رفته از سلطان استدعا کرد که بیست روز در معاودت تعویق سازند که او در انظار رعایای ایران بیشرف نماند. حاجی سید ابوالهدی و مدیر ضبطیه و سفیر ایران متحد شدند در معاودت حضرات به‌اسلامبول تأخیر می‌انداختند تا جدی افندی در اواخر ماه رمضان عبقری کوی (قصبه‌ایست سه‌فرسخی اسلامبول) رفته تلگرافی معادل ششصد کلمه مفصلاً مشروحاً به‌ذات شاهانه کرد. روز بعد حاجی علی مابین‌چی در تلگرافخانه (پیک اوغلی) با جدی افندی ملاقات نمود و گفت تلگراف همایونی به‌طرابوزان رفت که حضرات را برای عید رمضان عودت دهند و شهریه و خانه از طرف دولت به‌آنها مرحمت می‌شود. افسوس که روز بعد سفیر و آن دو شریر ناسخ این دو تلگراف را صادر کردند.

میرزا محمدرضا از توقف اسلامبول دل‌تنگ شده به‌ستوه آمده از سید هشت لیره برای مخارج راه گرفته به‌منزل جدی افندی شتافت، **شیخ ابوالقاسم** که اسم ایران را شنید بنای گریه وزاری را گذارده که من هم از برای دیدار مادر پیرم به‌وطن باید بروم. جدی بیچاره مخارج راه او را با تذکرهٔ خود به‌وی داد. میرزا محمد رضا می‌گفت ده ماه است مرا از طهران پیاده اخراج کرده‌اند فقط آن وزیر جوانمرد به‌رئیس پستخانه رشت نوشته بود که سی‌تومان به‌من بدهد دیگر نه مالک دیناری شده‌ام که برای عیال بفرستم و نه در این مدت از آنها خبری دارم به‌خراسان می‌روم و پیشه دلالی به‌دست می‌گیرم و اولاد و عیال خودم را از طهران می‌طلبم. این دو نفر با هم به‌ایران رفتند و چندی از حال ایشان بی‌خبر بودم تا صدای **طپانچه میرزا محمدرضا** را شنودم که در هیجدهم ذیقعده بلند شد.

سه‌روز بعد از این قضیه تلگرافی از طرابوزان به‌جدی رسید که الآن ما را به‌ایران می‌برند. تلگراف دویم آنها از ارض روم رسید به‌امضای روحی که به‌توسط جواهری‌زاده‌ها کرده بود که برادرم جدی کجا است و تکلیف ما چه شد؟ جدی به‌منزل سید شتافت و تلگراف را ارائه داد و از وی خواهش نمود که او بابین برود و توقف حضرات را از سلطان در ارض روم بخواهد سید با کمال آرامی پس از اندک فکری سربالا کرده گفت اگر پسر مرا بالفرض به‌مقتل ببرند و از یک کلمه شفاعت من وی نجات یابد تن به‌کشتن او درمی‌دهم اما عار خواهش از دشمن بر خود نمی‌نهم، بگذار به‌ایران برده و سر ببرند تا در دودمان ایشان پایه شرف و افتخاری بلند شود.

جدی افندی به‌منزل نایب سفارت روسیه که از شاگردهای روحی بود رفت از وی خواهش نمود که

←

است که او را گود کرده مثل خزینهٔ حمام ساخته‌اند، آبش در کمال گرمی است.

→

تصویر یک صفحه از نسخه نامه باستان میرزاآقاخان
(از روی نسخه خطی میرزا ابوالحسن مستوفی کرمانی)

توقف در او متعسّر است. طعم آبش ترش و تلخ و عفن است، بوی گوگرد می‌دهد، نقره که در آن آب زنند رنگ آن به‌زردی مایل شود و مس و سایر فلزات به‌سیاهی.

گُلپر و کُما خودرو در این کوهستان بسیار است. قارچ این بلوک و اقطاع بهتر از سایر بلوکات کرمان است، خصوص این قریه.

لاله‌زار، اسم قدیم آن کارزار بوده[۱]، مرحوم محمداسمعیل‌خان وکیل‌الملک بعد

→

بابین برود و توقف حضرات را در ارض روم درخواست کند، رفت. پس از مراجعت جواب آورد که این بابی‌ها مثل نهلیست‌اند و در خون شاه ایران شریکند معلوم شد سفیر ایران بابین رفته است و این بیچاره‌ها را به‌این تهمت متهم ساخته و کار خود را پرداخته.

جدی را هم بیست و دوم ذیقعده چهار نفر فراش به‌سفارت بردند و بعد از مکالمات زیاد به‌امان خدایش سپردند. سه ماه بی‌خبرانه در اسلامبول بود. بعد به‌مشورت از سید به‌طرف جزیرهٔ شیپر (قبرس) رفت. بعد از دوماه توقف از راه هندوستان به‌کرمان برگشت. معلوم شد شش ماه است شیخ ابوالقاسم محض آن تذکره‌ای که با میرزا محمدرضا و شخص خراسانی تبدیل کرده محبوس است. و حضرات را محمدعلی میرزا ولیعهد حالیه در ماه صفر شبانه در تبریز بدون اطلاع به‌دولت شهید کرده.

یک سال بعد از این واقعه سید را سلطان عثمانی مسموم ساخت و مثل مأمون ملعون در تشیع جنازه آن مرحوم کمال احترام را مرعی داشت ـ از آنجمله هفت‌تیر توپ که علامت فوت شاهان و بزرگان دنیا است در وفات او شلیک کردند. امین‌السلطان از صدارت معزول شد و حضرت والا عبدالحسین میرزای فرمانفرما به‌سپهسالاری منصوب، شیخ ابوالقاسم را مرخص فرمودند و کتاب سالارنامه که اثر خامه مرحوم میرزا آقاخان است و دایر بر تاریخ مختصر ایران (در طرابوزان مرحوم میرزا آقاخان با نداشتن کتاب به‌نظم درآورد) و شیخ احمد ادیب کرمانی تتمه او را از زمان استیلای عرب بر عجم تا عصر حالیه به‌حکم فرمانفرما به‌رشته نظم درآورد و در شیراز به‌طبع رسید.

اما کتاب جلال‌الدوله و صد خطابه را به‌جدی افندی بازگذار نمود که به‌انجام رساند و سی خطابهٔ آن هنوز به‌رشته تحریر درنیامده و در میان مردم چهل خطابهٔ او مشهور است.

این بود مختصری از زمان حرکت میرزاآقاخان مرحوم از هزار وسیصد وشش تا هزار وسیصد وچهارده که درخاک تبریز آن دو نیّر اعظم غروب نمودند.

(والله اعلم بالصواب)

❋ ❋ ❋

مرحوم قزوینی در وفیات معاصرین نوشته است: «به‌دستور محمد علی میرزا، آنها را در خانه‌اش، در زیر درخت نسترن، یکی یکی را سر بریدند و خود در بالا خانه تماشا می‌کرد، سپس پوست سر آنها را کنده، پر از کاه نموده به‌طهران فرستادند.»

(تلاش آزادی، چاپ چهارم، ص ۲۱۰).

۱ـ نام طوایف قدیم کرمان (کارامانیا) بر این ناحیه نهاده شده بوده است. سنگ قبرهایی که نقش کارزار دارد هنوز آن جا هست.

از آنکه آنجا را ملک خود ساخت آن را لاله‌زار نام نهاد.

من بنده یک ملک کوهستان ندیدم به‌قدر این محصول کند: دو هزار خروار شتوی و صیفی عملی می‌آید[۱۲۷] مرحوم وکیل‌الملک در آنجا حمام و تکیه و مسجدی ساخته، غالب سنوات دوماه تابستان را در آنجا اقامت می‌فرمود. حقیر در وقتی که آفتاب در اوایل اسد بود در آن قریه بودم، بام و شام از سرما در کنار آتش می‌نشستیم. پوشیده نماناد که در هر زمین که سنگ نیست و خاک است چمن و اُلَنگ است، بعضی از مراعی حکمران کرمان و منسوبات او در تابستان در آن مراتع می‌چرند [قارچ این بلوک و اقطاع بهتر از سایر بلوکات کرمان است].

مادون، نیز نام قریه‌ای از این کوهستان است. مذهب سکنهٔ این قهستان علی‌اللهی است، درویش نعمة‌اللهی هم دارد ـ طایفهٔ **مُنشی** که معارف آنها متوطن گواشیراند مردم این دهات می‌باشند. نماز و روزه در این دهات وجود اکسیر و عنقا دارد.

ایلاتی که بدهی دیوانی آنها جزو این بلوک است:

قُتلو، ترک زبانند، بیشتر در اقطاع و صوغان می‌باشند.

بدوئی، اصلاً عرب می‌باشند. **آنه‌ای**، شر ذمّه قلیل‌اند.

پتو، نام یک حشم متعلق به‌آنجاست.

عدد نفوس سکنهٔ این بلوک ۱۱ هزار نفر[۱]، بیشتر مردمش فلاح و گوسفند دارند. کورک و پشم و زیره‌اش بیشتر به‌بندرعباس می‌رود، روغن و کشک اینجا را به‌گواشیر آورند. ریاست و عاملی دیوانی آنجاکه هر سالی از جانب ولاة کرمان مشخص شود با سلسلهٔ مخصوصی از اهل کرمان[۱۲۸] است. معارف این ولایت: **آقاعبدالرحیم**، پدرش عبدالحسین‌خان و برادرش محمد سلیم‌خان.[۲] در زمان حیات ریاست کلی

۱ـ شهر بردسیر در سرشماری ۱۳۵۵ ش ۸۱۶۴ نفر و در سرشماری ۱۳۶۵ ش ۱۸۲۷۲ تن جمعیت داشته.

۲ـ آقا عبدالرحیم نام پدر عبدالمظفرخان بهادرالملک و میرزا آقاخان بردسیری است. این سلسله معروف به‌چنگیزیه بوده‌اند. صاحب *ریاض‌السیاحه* گوید در مشیز سلسله‌ای است معروف به‌چنگیزیه، عبدالحسین‌خان‌بن عبدالواحد بیگ رئیس آنهاست، اجدادش حاکم کرمان بوده‌اند، بر اثر مخالفت ابراهیم‌خان ظهیرالدوله به‌فارس فرار کرد و در ۱۲۲۵ [هـ / ۱۸۱۰ م] درگذشت، بعد از فرار عبدالحسین‌خان، ←

این بلوک را داشته‌اند. خودش این زمان در قریهٔ مشیز املاک دارد و به‌نظم و ضبط آنها مشغول است.

حاجی ابراهیم و حسن رضاخان، پسران حسین‌خان، و حاجی اسمعیل‌خان یاور، قریة‌العربی می‌باشند. اگر چه دهقان‌زاده بوده‌اندلیکن به‌معقولیت و کدخدامنشی زیست کرده‌اند.

حسین‌خان، برادر مهتر حاجی اسمعیل‌خان بود، بعد از وفات محمد سلیم‌خان پسر عبدالحسین‌خان از دیوان کرمان به‌ضبط متوجهات بردسیر قیام داشت.

ولی‌محمدخان، قریة‌العربی ـ که مدتها در موکب حضرت ولیعهد غفران مهدعباس میرزای نایب‌السلطنه ملتزم رکاب بود و به‌منصب سرتیپی نوکر کرمانی ساکن میاندوآب و مراغه سرافراز ـ ازین سلسله بود. اکنون پسرش **جعفرقلی‌خان** در قریة‌العرب به‌فاقه می‌گذراند.

اَقطاع

یکی از بلوکات معظم کرمان است، در مغرب مایل به‌جنوب گواشیر به‌فاصلهٔ ۲۲ فرسخ، در مغرب بردسیر و مشرق بعضی از سیرجان و بعضی از خاک کیشکویه و خوشناباد فارس، و شمال کوشک واقع است. طولش از هَلیرود[1] رابُر تا دیخوی خَبْر ۲۰ فرسخ و عرضش ازگوغِر تا ماهانوی دشت آب[۱۲۹] ۱۲ فرسخ.

وجه تسمیهٔ این بلوک: چون غالب بلوکات کرمان هر بلوکی یک صحرای بخصوص دارد و مشتمل است بر یک جلگاه، و این بلوک را چندین صحرا و جلگاه است که از هر قریهٔ آن به‌قریه دیگر که نقل نمایند باید از عقبه و گدوکی بگذرند ـ لهذا این بلوک را اَقطاع، به‌فتح همزه ـ گویند جمع قطعه. مرحوم میرزا حسین وزیر ـ رحِمَهُ‌اللّه‌الملک الکبیر ـ می‌گفت: در زمان سلاطین سلجوقیهٔ قاوردیهٔ کرمانی این

←

ابراهیم‌خان بر ملک و مال وی دست یافت و مجموع آن را در حیطهٔ تصرف کشید و همهٔ متعلقانش را محتاج و مستأصل گردانید. دو پسر از این مرد محمد سلیم بیگ و عبدالواحد بیگ.

(*ریاض السیاحة* ص ۲۱۵)

و رجوع شود به‌تذکره صفویه کرمان، ص ۱۶۸ و ۴۸۷.

۱ـ مقصود هلیل رود است.

بلوک به‌اقطاع متجنّده[1] مقرّر شده بود، به‌این جهت اقطاع به‌کسر همزه گفتند.[2]

هوای این بلوک سرد است، بعضی قراءِ آن با بعضی دیگر متفاوت است. از آن جمله قریهٔ گوغِزْ، حصاد گندم آن شش ماه بعد از نوروز است و خَبْر که نیز یکی از قراءِ این بلوک است حصاد گندم آن سه ماه بعد از نوروز است. مردم این بلوک بیشتر فلاح و زارع و مکاری‌الاغ بار که از بندرعباس به‌گواشیر و یزد و از آنجا نیز به‌بنادر حمل و نقل کنند. بعضی از قراءِ آنجا تفنگچی کارآمد دارد و از همه این بلوک هزار نفر متجاوز تفنگچی خوب می‌توان گرفت. زیره و کوزْک و پشم و نخود و جوز و لوز و به و گلابی و سیب این بلوک حمل بندرعباس و هندوستان می‌شود. گاهی هم گندم می‌برند. قراءِ آنجا متعدد است.

بافْت

بافْتْ، غالب اوقات محل و مقر رئیس و عامل همهٔ این بلوک است. هوایش فردوس[۱۳۰] نعیم و در نزهت ریاض و صافی حیاض مشهور است. مزارع آن آبش بیشتر از رودخانه، و قنوات متعدد نیز دارد.[3] مرحوم **علی‌محمدخان** برادرزاده و داماد مرحوم میرزاحسین وزیر کرمانی که سالها در این بلوک و کوشک و صوغان ریاست داشته و در نواختن مهمان و دادن نان ثالث امیر نجم ثانی و حاجی محمدحسین‌خان اصفهانی بود ـ رباعی در تعریف بافت گفته، رباعی:

خلد برین نمونهٔ جنت‌سرای بافت ‌‌ ‌‌ تنگ آمده فضای جهان از فضای بافت

با آن لطافت آب و هوای بهشت عدن ‌‌ ‌‌ کی همسری‌نموده به‌آب وهوای بافت

باغستانی خوش روح دارد. به‌اینجا در طعم و مزه بر به‌اصفهان سبقت گرفته ولی کوچک است. درخت صنوبر اینجا زیاد است. النگ فسیح وسیعی دارد. عجب اینکه بیشتر سکنهٔ دهات و رستاق، بخیل و ممسک می‌باشند. قاطبةً مردم این بلوک

۱ـ مقصود سپاهیان سلجوقی است. هم اکنون یک خانواده بزرگ در بافت هستند که نام فامیل «سلاجقه» دارند ـ و طبعاً خود را از احفاد قاوردیان شناسند.

۲ـ مگر اینکه فرض کنیم نامی باشد از نوع کلمه عقدا در یزد مربوط به‌ایران قدیم، هرچند در کتب جغرافیا بدین صورت نیامده است.

۳ـ جمعیت شهر بافت در سرشماری ۱۳۴۵ ش ۶۲۹۱ نفر و در سرشماری ۱۳۵۵ ش ۹۴۵۷ نفر و در ۱۳۶۵ ش ۱۷۴۹۷ نفر و در سال ۱۳۷۰ ش ۲۲۷۴۸ نفر بوده و تا کرمان ۱۶۹ کیلومتر فاصله دارد.

به‌طور شأن خود سخی و باذلند و در دروغ و جعل سخن معروفند. قبل از آنکه اسم اقطاع بر این بلوک علم شود تمام این بلوک را به‌نام این قریه می‌نامیدند. خواجه معین‌الدین میبدی نگارندهٔ تاریخ آل‌مظفر گوید که بعضی از سلاطین آن طبقه در قریهٔ بافت ییلامیشی می‌کردند.

بِزِنْجان، کوهستان است[۱]، مزارعاتش بیشتر رودخانه و چشمه، و قنوات نیز[۱۳۱] دارد، به‌خوشی آب و هوا موصوف. باغستان زیاد دارد، گردکان زیاد عمل آید، انگور کشمش این قریه خوب می‌شود. در کوه آنجا معدن مس معموری دارد. مردمش مزور و شیطان خیالند. غالب زنان این قریه وجیهه و مقبول‌اند. علیمحمدخان این قریه را فرخار دوم می‌گفت. کوهی در آنجا است، مزرعه‌ای در دامنهٔ آن کوه موسوم به «اَنْجیرک» و آن کوه را به‌اسم آن مزرعه اَنْجِرْکْ گویند. در آن کوه گُلِ سرخ خودرو زیاد است، آن را خشک کرده به‌بندرعباس برده از آنجا حمل هندوستان کنند.

چند مزرعه در صحرای تنگی ـ که آنجا را نمزادنامند ـ واقع است. بیشتر آن ملک طایفهٔ **لک** است. زیره زیاد از آنجا عمل آید. در بزنجان عسل نیکو باشد.

دشت آب، صحرائی وسیع است. بیشتر قنوات است، مزارع این قریه را اغلب اولاد مرحوم آقاعلی آبادان کرده مالک می‌باشند. مرحوم علی محمدخان که از این سلسله بوده و سالها در این بلوک و بلوک کوشک ریاست داشته زمستان را در این قریه توقف، و آبادانی زیاد در شاه‌آباد آنجا بنا نهاد و مزارع متعدد احداث کرد. گندم و جو و پیاز و چغندر این قریه بیشتر و بهتر از سایر اقطاع است، چون زمین آن جا ته آن گچ می‌باشد و اختلاف هوایش زیاد است باغستان نمی‌شود.[۱۳۲] بعضی مزارع این قریه مثل کشکو و جعفرآباد و برید و سورو و رهن[۲] و مختارآباد و غیره بنگاه دارد که جمعی از فلاحین و ارباب حرفه ساکن می‌باشند.

۱ـ شاید ترکیبی باشد از: بغ + زن + جان (= گان) که نشانهٔ آناهیتاست. (*خاتون هفت قلعه*، ص ۲۹۲).

۲ـ در *معجم‌البلدان* رهنه از توابع جیرفت شناخته شده و محمدبن بحر رهنی جغرافیادان منسوب به‌آن است. من محل رهنه را نشناختم ـ شاید از همین رهن دشتاب بوده باشد.

یکی از قراء بزرگ اقطاع هَشون است. جمیل‌آباد که قریهٔ معتبری است و مردم متمول داشته و دارد متعلق به‌هشون است.

کوشک برج، ملک طایفهٔ قرا اغلانو است ـ که ایلی متعلق به‌بلوک اقطاع است ـ مزارع حوالی آن متعدد است، طایفهٔ قرااغلانو در آنجا ییلامیشی می‌نمایند. قلعهٔ محکمی داشته، خوانین آن طایفه عمارت عالیه در آنجا ساخته، در سنهٔ ۱۲۵۶ [ه / ۱۸۴۰ م] مرحوم علی محمدخان استنباط شرارتی از آن قبیله بکرد، قلعه را بکوفت. کوشک برج و مزارع حوالی آن خاک هشون است. بدهی دیوانیش از آن قریه مجزا و جزو مالیات احشامی طایفهٔ قرااغلانو است. ذکر این طایفه در جزوایلات اقطاع خواهد آمد.

گزنجان، خاک هشون است، صحرایش وسعتی دارد و از سمت شمال متصل به‌خاک سیرجان است. چند مزرعه است که سابقاً ملک خوانین اَرَشْلو بوده، بعد متعلق به‌مرحوم علی محمدخان شد. این زمان در تصرف حسن‌خان پسر غُنجعلی‌خان افشار می‌باشد.[1] در قریهٔ هشون و متعلقات آن باغستان کم است.

گوغِزْ، یکی از قراءِ این بلوک است. کوهستان است، هوایش[۱۳۳] در نهایت برودت و سلامت، آبش رودخانه و چشمه‌سار است. از شدت سرما زردآلوی آنجا در آفتاب به‌عقرب زرد می‌شود. مزارع این قریه با دهات کوه شکاری و کیسکان از پانصد متجاوز است، لیکن همهٔ آن معادل یک مزرعه موسوم به‌قادرآباد واقعه در ارزویه محصول نمی‌کند. گلپر و قارچ و گردکان اینجا ممتاز است. در تابستان همهٔ صحاری و تلال و براری آن منبت لاله‌های الوان و گلهای گوناگون است. النگ و چمن متعدده دارد، قلعهٔ محکمی داشته، مرحوم علیمحمدخان آثار طغیان از مردم آنجا مشاهده کرده حکم به‌تخریب برج و بارهٔ آن نموده. کدخدائی آنجا با سلسله‌ای است که اول نام آنها امیر است، پیوسته از سایر کدخدایان قراء اقطاع احترامشان بیشتر بوده و نام کلانتری اقطاع برین طایفه بوده است، اکنون امیرعلی‌رضا که سنین عمرش قریب به‌ثمانین است کدخدای گوغر و اسم کلانتری اقطاع بر او جاری است. مردی معقول و کدخدامنش است.

۱ـ در باب غنجعلی‌خان افشار رجوع شود به‌مقدمه پیغمبر دزدان چاپ پانزدهم.

رابُر، عمدهٔ قراء اقطاع است. جمعیت این قریه بیشتر از سایر قراء این بلوک است.[1] باغستان، به‌اعتدال هوا موصوف و به‌عذوبت ماء معروف، آبش بیشتر رودخانه و چشمه‌سار است. دهات و مزارع آن بسیار، سیب به‌انواع و گلابی نوع گلابی نطنز در این قریه بسیار عمل آید که به‌بندر عباس و از آنجا[۱۳۴] به‌هندوستان حمل نمایند، لطافت آن مثل گلابی نطنز نیست. زنان این قریه به‌حسن صورت و اعتدال اندام درکرمان مشهورند و مردان اینجا قیافه و قوارهٔ نوکری دارند.

در سنهٔ ۱۲۰۷ [هـ. / ۱۷۹۳ م.]که حضرت غفران پناه فتحعلی شاه خلد آرامگاه ـ که از جانب خاقان شهید ملقب به‌جهان بانی بود ـ مأمور به‌تصرف و نظم کرمان شده، بعد از ورود به‌گواشیر به‌این قریه تشریف‌فرما گردیدند. مردم اینجا در قلعه جمع شده مخالفت آغازکردند[2]، بعد از یکماه متجاوز محاصره از در استیمان داخل و قلعه را واصل گماشتگان آن حضرت کرده، و جهانبانی، دختر **عسکر** نام کفش‌دوز آنجا را به‌عقد انقطاعی درآورد[3]، مرحوم فتح‌الله میرزای شعاع‌السلطنه و سه صبیّه ـ که فخرالدوله و والیه و ثالث متعلقه به‌نصرالله‌خان پسر مرحوم ظهیرالدوله باشند ـ از آن مستوره به‌وجود آمد.

مجملاً در سنهٔ ۱۲۵۹ [هـ / ۱۸۴۳ م.] نصرالله‌خان و شاهزادهٔ متعلقهٔ آن، این قریه را محل مواجب و مستمری خود قرار دادند، از آن زمان از جزو عمل این بلوک موضوع است، یومنا هذا از جانب ایالت کرمان، محمد ابراهیم‌خان پسر مرحوم نصرالله‌خان در آن قریه عامل است. معدن مسی در این قریه معمور بود، اکنون هشت سال است مطمور شده.

خَبْرْ، یکی از قراءِ این بلوک است، آبش بیشتر از رودخانه و غلیظ، هوایش به‌گرمی مایل و مختلف، یک‌سمت این قریه[۱۳۵] متصل به‌کیشکویه و خوشناباد ـ

۱ـ در سرشماری ۱۳۶۵ ش قریه را بر ۷۰۰۹ تن جمعیت داشته.

۲ـ در واقع قبل از ورود به‌گواشیر، چون از فارس به‌کرمان تاخته بود و راه اصلی را محمدرضاخان کرّانی بسته بود ـ ناچار از طریق راه بُر به‌کرمان رفت.

۳ـ درباب فاطمه خانم راه‌بری رجوع شود به‌مقاله نگارنده در یغما «از خاک رابُر تا کاخ گلستان» دی ماه ۱۳۴۰، و همچنین *خاتون هفت قلعه*. برادران این خانم بعداً به‌عنوان خالو معروف و خانواده خالوئی از خانواده‌های مهم رابر به‌شمار می‌رود.

که خاک فارس است ـ می‌باشد، چنار این قریه بسیار، چوب چناری که به‌شهر کرمان به‌جهت نجاری آورند بیشتر از این قریه و قریهٔ دَرْفارْد ساردو است. انگور و انار و انجیر زیاد به‌عمل آید. **دیخو** که یکی از مزارع آنجا است ملک طایفهٔ افشار است، من بنده نوع انگوری که کرمان «اَئِتِه» و اصفهان مهره گویند به‌لطافت و مزهٔ انگور این مزرعه ندیده‌ام. یک مزرعه متعلق به‌این قریه موسوم به‌کَهْتْ است، ملک مرحوم میرزا حسین وزیر و ابوالحسن‌خان بود، و معدن سرب معموری دارد، اگر عامل باشد معادن متعدده در آنجاست که از عدم اهتمام و سلیقهٔ مردمش مطمور است.

کوهی بسیار رفیع متعلق به‌این قریه است که میانهٔ بلوک اقطاع و بلوک ارزویه واقع است و با این که سه سمت آن کوه گرمسیر است هرگز قلل آن کوه از برف خالی نیست[1]. درخت جنگلی این کوه بسیار است، بیشتر بنه و بادام وارس و اَرْچِن و کهکم است. چوب ارچن بسیار خوب که به‌اطراف بلاد می‌برند بیشتر از این کوه می‌برند، بعضی از ولایات فارس همه ساله تعارفی به‌مباشر اقطاع داده چوب زیادی از آن کوه بریده حمل می‌نمایند.

تک‌تک شکار **فازهری** از کوهستان مهرک کوشک به‌این کوه می‌آید، آثار معادن مس در این کوه بسیار است. اکنون معمور نیست. نوع **قوش** ترلانی که در کرمان صید می‌نمایند از سیاه کوه کوشک و کوه پاریز[۱۳۶] و این کوه است. طریق صید کردن آن این است که در وسط پائیز صیادان به‌این کوهستان می‌روند و چند چوب به‌طور استوانه روی هم گذارده چند چوب دیگر بر روی استوانه‌ها می‌اندازند و کبوتران خانگی آموخته پیوسته بر روی آن چوبها نشسته می‌دارند و دامی نزدیک آن به‌خاک کرده، بیرون آن چند کبک آموخته بسته‌اند؛ باز در پرواز آن کبوتر را دیده از فراز به‌هوای صید کبوتر میل نشیب می‌کند، بعد نزدیک آمده کبک را می‌بینند از کبوتر قطع‌نظر نموده خود را به‌کبک می‌زند و به‌دام می‌افتد.

ایلات این بلوک **قرااغلانو** و تُرک زبانند، مرحوم میرزا حسین وزیر می‌گفت این طایفه شعبه‌ای از قرامانلو ـ که از تراکمهٔ روم‌اند ـ می‌باشند. در اواخر سلاطین صفویه و نادرشاه خوانین با اسم و رسم در این طایفه بوده که در اقطاع و اُرزویه فرمانروا

۱ـ قله کوه خبر از سطح دریا ۳۸۸۰ متر ارتفاع دارد.

بوده‌اند، از آن جمله **دوستقلی بیک** و **شاه قلی‌خان**[1] که چندین کرّة با حکام لار و سَبْعه دادِ مُبارزت دادند و در اغلبِ معارک مظفر شدند، به‌مرور زمان این قبیله ضعیف و نحیف گردیدند، یومنا هذا **علینقی بیک** پسر رضاقلی‌خان قرااغلانو که سنین عمرش به‌ستین رسیده در اقطاع و ارزویه اربابی دارد و کدخدای این طایفه است.

تکَلّو، شرذمهٔ قلیل‌اند. در زمان شاه طهماسب صفوی[۱۳۷] اول به‌سعایت حسینخان شاملو حکم به‌قتل و نهب این طایفه شد که تاریخ آن «آفتِ تکلو» می‌باشد. چند خانوار فرار کرده به‌اقطاع آمدند و در جزو طایفهٔ قرااغلانو می‌باشند. از محمد علی بیگ تکلو شنیدم که: ما از اولاد **چوهه سلطان** ـ که در زمان شاه طهماسب امیرالامراء ایران بود و نام او در تاریخ عالم آرا مسطور است ـ هستیم.

لک ـ ۱۵۰ سال است از فارس به‌کرمان آمده‌اند، خوانین این طایفه بیشتر اوقات در شهرکرمان منزل دارند، و مردمان با اسم و رسمی بوده‌اند ـ ایلات آنها در اقطاع و ارزویه ییلاق و قشلاق می‌نمایند و املاک دارند و چند تیره می‌باشند که هر قبیله را نامی است، از آن جمله: سهرابی، و شهسواری، و میرزائی، و خدر؛ بُنَیحه[2] ملکی آنها موضوع و جزو عمل طایفهٔ خودشان است. یک خصلت نیکو در این طایفه است که هرگز دزدی و قطع طریق نکرده و نمی‌کنند، بعضی اوقات عاملی علیحده سوای عامل اقطاع از جانب ایالت کرمان بر این قبیله معین می‌شود.

محصول این بلوک بیشتر گندم و جو و نخود و ارزن و کرو[3] است. در خبر وهلیرود و رابر برنج شهری هم عمل آید، سالی تقریباً ده کرور و پنجاه هزار من حبوب عمل آید، عدد نفوس این بلوک ۱۶ هزار نفر می‌شود. ریاست این بلوک تقریباً یکصد سال است با طایفهٔ مرحوم **آقاعلی** بوده و می‌باشد و در آن بلوک ضیاع و عقار[۱۳۸] کلی دارند. وحوش اقطاع بیشتر آهو و گرگ و گراز و کفتار و روباه است. در صحرای خبر و گزنجان گور می‌باشد. طیور این بلوک بیشتر کبک و تیهو و کبوتر و

۱ـ یک تل کنار پاریز است که برجی هم دارد معروف به برج شاه قلی خانی: آیا این مرد یک وقتی در پاریز بوده یا با پاریزیها جنگیده، یا آن یک شاه قلی خان دیگر است؟

۲ـ بنیچه، سهمیه‌بندی از جهت گرفتن سرباز برای خدمات نظامی است.

۳ـ کرو نوعی از بقولات است که خلّر هم گویند. دانه‌ای سیاه‌رنگ و سفت و پر محصول.

کلاغ ـ بر سه نوع ـ و زاغ و هدهد و حواصیل و کرکس و مرغابی به‌انواع است.

افشار، عمده ایلات کرمان است. تُرک زبانند، قشلاقشان بلوک ارزویه و ییلاق آنها بلوک اقطاع، به‌شجاعت سواره و پیادهٔ این قبیله در کرمان نیست. تقریباً هزار خانوار می‌باشند و سیصد سوار خوب و هفتصد تفنگچی پُردل دارند، جنگ با چماق و ششمیر را بهتر از ایلات فارسی می‌نمایند. اسامی طوایف آنها به‌نظر نامه‌نگار از این قرار است: علی قرلو و اشرف‌لو و قاسملو و پیر مرادلو و ره درازلو و حیدر محمد شاهلو و آموئی و میرجالی و جان‌قلی اشاقی و فارسی مدان و صفی‌قلی اولادی و ساربان.

هر قبیله رئیسی دارد و آن را **سلطان** گویند. اسامی سلاطین این زمان آنها: حسن خان و مصطفی قلی سلطان و غلامرضا سلطان و مرتضی قلی سلطان و عبدالکریم سلطان و اعظم‌خان و معصومعلی‌خان.

حسن‌خان پسر مرحوم **غُنجعلی‌خان** علی قرلو مالاً و رجالاً به‌اشدّ مراتب از سایرِ سلاطین اقوی است. ریاست کلی این قبیله شصت سال است که با طایفهٔ مرحوم آقاعلی بوده و می‌باشد[۱۳۹]. ذکر معارف آن طایفه در گواشیر آمده است و محمدعلی‌خان پسر مرحوم ابوالحسن‌خان ـ که در تلو قبیلهٔ مرحوم آقاعلی نوشته شد ـ از قبیلهٔ مرحوم آقاعلی است و حسب‌المنشور قضا دستور **ایل بیگی افشار** و لک می‌باشد.

عدد نفوس ایل افشار ۹۳۰۰ نفر، مزارع این طایفه بیشتر در اقطاع است و همه گوسفند و ماده الاغ و مادیان دارند. کورک و پشم و روغن و کشک به‌شهر کرمان آورند و گوسفند نر آنها را بیشتر به‌شهر کرمان آورده و به‌قصابان فروشند و بعضی از مردم آن بارکرایه از بندر عباس به‌گواشیر و یزد برده و می‌آورند. و این طایفه در قطع طریق و بی‌حسابی ید طولائی دارند.

اُرزویه، در غربی مایل به‌جنوب گواشیر به‌فاصلهٔ ۴۳ فرسخ است، این بلوک در مغرب کوشک و جنوب بعضی از اَقطاع و بعضی از سیرجان و شمال سورمند و فارغان ـ که خاک سبعهٔ فارس و مشرق خوشناباد و بینو ـ که نیز خاک فارس است ـ واقع می‌باشد. هوایش گرم و آبش قنات و گوارا، مطلقاً رودخانه و چشمه در این

بلوک نیست. طولش از دشت‌بر تا دولت‌آباد ۱۱ فرسخ و عرضش از الله‌آباد تا ده شیخ ۶ فرسخ. گویا در این بلوک ۶۰ مزرعه بیشتر نباشد. لیکن هر مزرعهٔ از آن به‌قدر یک بلوک حاصل دارد. اعتقاد مصنف آن است که در همه ربع مسکون هیچ ناحیتی به‌خوبی این زمین نباشد و[۱۴۰] محصول نکند. در سایر بلوکات کرمان ۱۰۰ قصب زمین را از ۱۵ من غلّه الی بیست من زراعت می‌نمایند و کمال محارست را کرده منی شش من الی پانزده من عمل آید، و این بلوک یکصد قصب زمین را چهارمن الی شش من زراعت کنند و دو دفعه حاصل سبز آن را می‌چرانند، اگر یک‌دفعه یا دو دفعه آن را نبرند یا نچرانند چنان محصول آنجا زیاد و انبوده می‌شود که روی زمین خوابیده متعفن شده ضایع گردد، با این تفصیل یک من بذر از هشتاد من الی یکصدو بیست من حاصل می‌کند. من بنده در این بلوک ضیاع و عقار داشته‌ام و بیش از این حاصل دیده‌ام. چوب زرت آنجا به‌بلندی نیزهٔ خطی است. به‌کرات دیده‌ام که سوار در میان حاصل زرت آنجا رفته مطلقاً کلاه آن نمایان نبوده و در حاصل گندم و جو آن پیادگان بلندقد نمایان نیستند. حصاد گندم این بلوک پنجاه روز بعد از نوروز و جو یکماه، محصول این بلوک بیشتر گندم و جو و زرت و برنج و لوبیا و کنجد است، سالی تقریباً هفت کرور و صدهزار من از این حبوب عمل آید.

پنبه و خرما و مرکبات بیشتر از مصرف مردم این بلوک نمی‌شود. برنجش گویا بهتر از **برنج خوب شیرازی** و صدری مازندران باشد[1]. مصرف کارخانهٔ حکمران کرمان غالباً از این برنج است، اما بعضی تجربه کرده‌اند در غیر آب[۱۴۱]کرمان در سایر بلاد به‌آن خوبی پخته نشود.

سه سال قبل چند نفر فلاح مجوسی به‌سبب قحط و غلاء یزد به‌این بلوک آمده در دهات مرحوم محمدعلی‌خان ایل بیگی پسر مرحوم ابوالحسن‌خان خشخاشی زراعت نموده سالی چهل پنجاه من تریاک عمل آمد، بعد به‌وطن خود مراجعت

۱ـ ارزو از کلمات فارسی باستان به‌معنی برنج (= اریس Oris) و ریز Riz است که در بیشتر زبانها به‌همین صورت باقیمانده ـ کشت این غله در این ناحیه رایج بوده است. در روزنامه وقایع اتفاقیه، پنجشنبه، چهاردهم ربیع‌الثانی ۱۲۷۱ هـ / ۶ ژانویه ۱۸۵۵ م. در جزء تسعیر اجناس کرمان نوشته شده که برنج ارزوئی یک‌من یک هزار وصد دینار فروش می‌رفته است در حالی که برنج چمپا یک من نهصد دینار قیمت خورده است. اریبا یکی از ایالات هند با این نام همنام است.

کردند، این زمان تریاک آنجا استمراری ندارد. حنا نیز در این بلوک نیکوعمل آید. دو سه سالی محمدعلی‌خان و برادرانش عمل آوردند ولی اهتمامی نکرده و ندارند. گندم و جو این بلوک بیشتر حمل بندرعباس، و از آنجا به‌هندوستان می‌برند و گاهی که در گواشیر نرخی دارد به‌آنجا آورند ـ و هرچه به‌مصرف ایل افشار ولک می‌رسد. و چون احمدی و بعضی از قراء دیگر از سبعهٔ فارس کم دارد آمده به‌نقد می‌خرند یا با خرما معامله می‌کنند. قراء و مزارع آنجا را بیشتر طایفه مرحوم آقاعلی مالک شده و احداث کرده‌اند. قراء معروف آنجا:

قلعهٔ نو، مرحوم ابوالحسن‌خان قلعهٔ محکمی در سنه ۱۲۵۱، [هـ/ ۱۸۳۵ م.] با خانهای عالی و آب انبار و حسینیه بنا کرده.

دشت‌بَر، صاحب تاریخ کرمان و عقدالعلی و تاریخ آل مظفر تعریف این قریه را نگاشته و همهٔ این بلوک را به‌نام این قریه نموده‌اند، معلوم می‌شود که از قراءِ قدیم است.

محمد علیخان ایل بیگی پسر مرحوم ابوالحسن‌خان در سنهٔ ۱۲۸۵ [هـ/ ۱۸۶۸م.] قلعه‌وحمام‌وباغ مبنی بر[۱۴۲] عمارات‌عالیه وخانه‌های‌خوب‌ساخته، همه ارزویه در سه ماه زمستان بهشت است. هوا معتدل، ماءِ در نهایت عذوبت، صحرا سبز و خرم از بابونه خودرو و همه دشت آنجا مثل یکپارچه زمرد است، و به‌عطرِ بابونهٔ این بلوک در هیچ ناحیتی نیست. مسلماً از بابونهٔ شیراز معطرتر است.

سلطان آباد، منزل مرتضی قلیخان پسر کوچک مرحوم ابوالحسن‌خان ـ و علی نقی بیگ است، قلعه محکمی دارد و مرتضی قلی‌خان و علینقی بیگ عمارات خوب ساخته‌اند.

شاه ماران، قلعه‌ای دارد، ملک طایفه قرااغلانو می‌باشد.

قنات محمدی، نیز قلعه‌ای دارد، ملک علی نقی بیگ ارزوئی است.

محمدآباد، محمدعلیخان ایل بیگی احداث کرده، باغی نزه و وسیع مشحون به‌مرکبات بدیع در آنجا ساخته.

جنت آباد، نیز از مُحدثات ایل بیگی است.

قادرآباد، از قراءِ معتبر و قدیم این بلوک است، در زمان سلطنت کریمخان زند کرم‌الله و جهه به‌تقریبی به‌تصرف نصیرخان اول لاری آمده و بعد از آن هرکس از آن سلسله حکومت لار و سبعه را داشت این قریه را متصرف بود. پس از قطع حکومت لار از این دوده، محمدعلیخان ایل بیگی در سنهٔ ۱۲۷۰ [هـ/ ۱۸۵۴ م.] از نـواب نصرت‌الدوله[۱۴۳] حاکم فارس اجاره نمود. پس از عزل نصرةالدوله از فـارس، از جـانب حکـمران کـرمان مـحصول آن را مـی‌گیرد تـا سنهٔ ۱۲۸۵ [هـ/ ۱۸۶۸ م.] علی‌نقیخان لاری که از احفاد نصیرخان بـزرگ لاری است از دارالخـلافه فـرمانی صادر نمود قادر آباد راکه ادعاءِ ملکیت دارند به‌تصرف آنها بدهند و حسب‌المنشور مهر دستور تصرف نمود. بعد از مرگ او در دست تیمورخان و کهندل‌خان پسرانش آمد. نصرالله‌خان پسرعلی‌خان مدعی بود که چرا بـاید از مـیانه سیصد نـفر اولاد نصیرخان دونفر این ملک را تصرف نمایند، الحاصل یومنا هـذا جـزئی در دست مرتضی قلیخان برادر ایل بیگی و بقیه در تصرف تیمورخان و کهندل‌خان است.

وقتی به‌شاه عباس ماضی صفوی قدس‌الله سرّه عرض کردند کرمان را قحط و غلائی با دید آمده است، فرمود مگر باغین و قادر آبادِ ارزویه طافیه شده است؟ چنین می‌نماید که در آن زمان قادر آباد هم مثل باغین خالصهٔ دیوانی بوده است.

دولت آباد، ملکی خالصهٔ دیوان بـود، تـقریباً شـصت سـال است کـه رؤسـای احمدی فارس تصرف کرده و ۵ تومان بُنَیچه بر اوگذاشته‌اند که تومانی ـ گویا هفتاد تومان ـ مالیات به‌عامل ارزویه مـی‌دهند و گـاهی نـیز مـباشر ارزویـه حسب‌الامـر حکمران کرمان همهٔ محصول آن را ضبط می‌نماید. نمکزاری که طولش ۱۴ فرسخ و عرضش ۳۰ قدم می‌شود[۱۴۴] در میانه دو کوه ـ کـه آن را **تنگ نمک** گـویند و راه ارزویه و احمدی می‌باشد ـ در شش فرسخی این قریه واقع است، نمک این بلوک و کوشک وصوغان و بعضی از قراءِ اقطاع از این نمکزار است و به‌بعضی از مـحالِ سَبْعه و جرونِ فارس هم می‌برند.

ده شیخ، سکنه این قریه مردم رودبارند، خرمای اینجا بهتر و بیشتر از سایر قراءِ ارزویه است.

مخفی نماناد که بیشتر سکنهٔ بلوک ارزویه مردم گرمسیرات فارس ـ که از دو طرف متصل به‌این بلوک است ـ می‌باشند، طوایفی که اصلاً ارزوئی هستند: **تیلکو، جمالی، شیخ، سیونی و خُزَیْمه**. خانهای مردم این بلوک کپرو کتوک است که از چوب و خاشاک می‌سازند، مگر محمدعلیخان ایل بیگی و برادرانش ابوالقاسم‌خان و مرتضی قلیخان و علی نقی بیگ ارزوئی که عمارات عالیه مبنی بر حجاری و نجاری و در و پنجره‌های آئینه در قلاع و قراءِ خود ساخته‌اند.

عدد نفوس این بلوک ۵ هزار نفر است.

وحوش اینجا بیشتر آهو و گرگ و گراز و روباه و خرگوش است، طیورش اغلب دراج و فاخته و کبوتر و باغرقراست. درختان جنگلی اینجا بیشتر گزوکنار و کهور و تک‌تک سپستان است. از درختان گز این بلوک ثمرةالطرفا ـ که گزمازج گویند ـ عمل آید و به‌اطراف برده می‌فروشند. در این صحرا چیزی در زیرزمین متکوّن می‌شود به‌مقدار پیاز، آن را اِغر گویند، بورانی آن بسیار خوشمزه[۱۴۵] می‌شود، به‌مراتب از بورانی بادنجان و قارچ بهتر است. گویا از این اغر، در صحرای جیرفت و رودبار هم باشد. در صحرای اینجا کِبَر خودرو زیاد است، بعد از آنکه می‌رسد میوه‌اش مانند انجیر است، رنگش قرمز و شیرین می‌شود، از اوایل سرطان تا اواسط اسد زنان و کودکان آنجا به‌صحرا رفته آن را چیده ظرفها پر کرده به‌خانه‌ها می‌آورند و آن را **نالوسک** گویند.

ریاست کلی این بلوک قریب یکصد سال با سلسلهٔ مرحوم آقاعلی[۱] بوده و ضیاع و عقار و قلعه‌جات و رمه و گله دارند. معارف آنها در تلو گواشیر قلمی شد، بلی علی‌نقی بیگ نامی است از نبایر مسیح‌خان لاری که درزمان سلطنت کریم‌خان زند ـ انارالله برهانه ـ حکومت لارداشت، جد و پدر علی‌نقی بیگ به‌ارزویه آمده مالک دهات شدند. خود او با طایفهٔ آقاعلی وصلت کرده قراء و مزارع و قلاع دارد. مردی متمول است.

۱ـ مقصود آقاعلی وزیر جدّ مؤلف کتاب است.

سیرجان

سیرجان، صانهاالله من‌الحدثان، در مغرب حقیقی گواشیر واقع است و مغرب بعضی از بلوک بردسیر و بعضی از رفسنجان و جنوب شهر بابک و شمال اقطاع و بعضی از ارزویه و مشرق نی ریز فارس است. طولش از ارکو[1] تا تِزرْج بیست فرسخ و عرضش از سوخته چال تابشنوه ۱۴ فرسخ، قراءِ متسقه و مزارع متصله دارد. هوایش[۱۴۶] معتدل اندک به‌گرمی مایل، آبش بیشتر قنات و گوارا، آنچه از عقدالعلی و معجم‌البُلدان و بعضی ازکتب تواریخ معلوم می‌شود سیرجان قدیم شهری بزرگ و معمور بوده، به‌تصاریف ایام مطمور شده. قریه‌ای در اواسط صحرای این بلوک بود موسوم به‌بیمید، در ۸۰ سال قبل از تحریر این رساله میرزا سعید کلانتر آنجا دهی قریب به‌آن قریه آبادان نموده موسم به **سعیدآباد**[2]، چون در عرض راه شیراز و بیشتر محال فارس وکرمان و میانهٔ بندرعباس و یزد واقع است به‌مرور ایام بر آبادانی آنجا افزود، بازارها وکاروان‌سراها ساخته شد، حمامات و مساجد متعدده بنا گردید، تجار وکسبه و اهل حرفه و صنایع از شیراز و یزد وگواشیر و لارستان و سایر بلاد در آنجا متوطن شدند. حال تحریرکه سنهٔ ۱۲۹۱ [هـ/ ۱۸۷۴ م.]

۱ـ شاید ابرکوه؟ ابرقوه؟

۲ـ بعد از آنکه ایدکو سردار تیموری قلعه سنگ و سیرجان قدیم را خراب کرد، مردم سیرجان در اطراف باغ بمید سکونت گرفتند و آبادی مرکزی شهر سعیدآباد شد که تا پنجاه سال پیش قناتش آباد بود ـ و اصولاً مردم، حاکم‌نشین سیرجان را سعیدآباد می‌گفتند.

هجری است سعیدآباد را شهر می‌توان گفت، از حیث جمعیت و آبادانی از سلطان‌آباد عراق و دولت‌آباد ملایر بیشتر و بهتر است. در این شهر هروقت کسی بخواهد چهار هزار من شکر یا هزارمن قند یا دو هزار من تنباکو و دو هزارمن برنج و هزار شیشهٔ آب لیمو، به‌آن واحد ممکن است ـ و در بعضی از بلدان مقدور و میسور نیست. از همه نوع کسب و حرفه اسواق و دکاکین متعدده دارد.

محصول این بلوک بیشتر گندم و جو و روناس و تریاک است، سالی تقریباً ۲۵۰ هزار من پنبه عمل آید و معادل ۹ کرور و شصت هزار من غله و سایر حبوب عمل می‌آید، پنبهٔ اینجا بیشتر حمل بندرعباس[۱۴۷] و بمبئی می‌شود، گندم به‌یزد برده می‌شود، به‌شهر کرمان هم می‌آورند. خربزه زیاد و بسیار خوب عمل می‌آید، در همه بلوکات کرمان خربزه دارد اما به‌این شهد و لطافت و وفور در هیچ بلوکی نباشد، غالباً در خود سیرجان چهل من یا پنجاه من یکهزار دینار که یک قران گویند می‌فروشند، به‌بلوکات حول و حوش مثل بردسیر و اقطاع و ارزویه می‌برند، خربزهٔ آنجا چون تخمْ نازک است، به‌بلادِ دور حمل نمی‌توان کرد. سالی تخمیناً دو کرور عمل‌کرد دارد. چغندر و سیب‌زمینی و پیاز و سیر به‌قدر مایحتاج خودش عمل آورند و پستهٔ این بلوک مسلماً از پستهٔ همهٔ معموره عالم بهتر است زیرا که پسته خوب منحصر به‌ایران است و در ایران دامغان و قزوین به‌خوبی پسته معروف است، نامه نگار پستهٔ سیرجان را درشت‌تر و لذیذتر از آنجا دیدم، به‌شهر کرمان و شیراز و یزد و بندرعباس می‌برند، عملش تخمیناً پانزده هزار وسیصد من.[۱]

انار بعضی از دهات آنجا شیرین و لطیف است، شبیه به‌انار کن‌سُلغان طهران می‌باشد. در بعضی از کتب جغرافیا و تواریخ مسطور است که خرمای زیاد از سیرجان عمل آید، این زمان هوای آنجا تغییر کرده به‌سبب برودت مطلقاً درخت خرما ندارد. از بعضی مردم آنجا جمعی از دهاقین و برزگران شنیدم که وقتی زمین را

۱ـ و اینک که سال ۱۳۷۵ ش / ۱۹۹۶ م. است، کل درآمد پسته کرمان دویست وده هزار تُن که قسمت عمده‌ایی از آن از سیرجان به‌دست آمده است. (صد هزار تن طبق اعلام اخبار تلویزیون ۱۳۷۴/۱۲/۲۱ هرچند اغراق است) و این در حکم یک‌سوم کل پسته ایران است.

شیار می‌کنیم ریشهٔ نخل از زیرزمین بیرون می‌آید[۱]؛ صدق[۱۴۸] این مطلب از کثرت تواتر به‌وضوح پیوسته، لهذا ظاهر می‌شود که راست و صحیح نوشته‌اند. از خصایص آنجا اینکه جمیع قنوات این بلوک رو به‌قبله است.[۲]

حصاد گندم آنجا ۹۰ روز بعد از نوروز و جو هفتاد روز است.

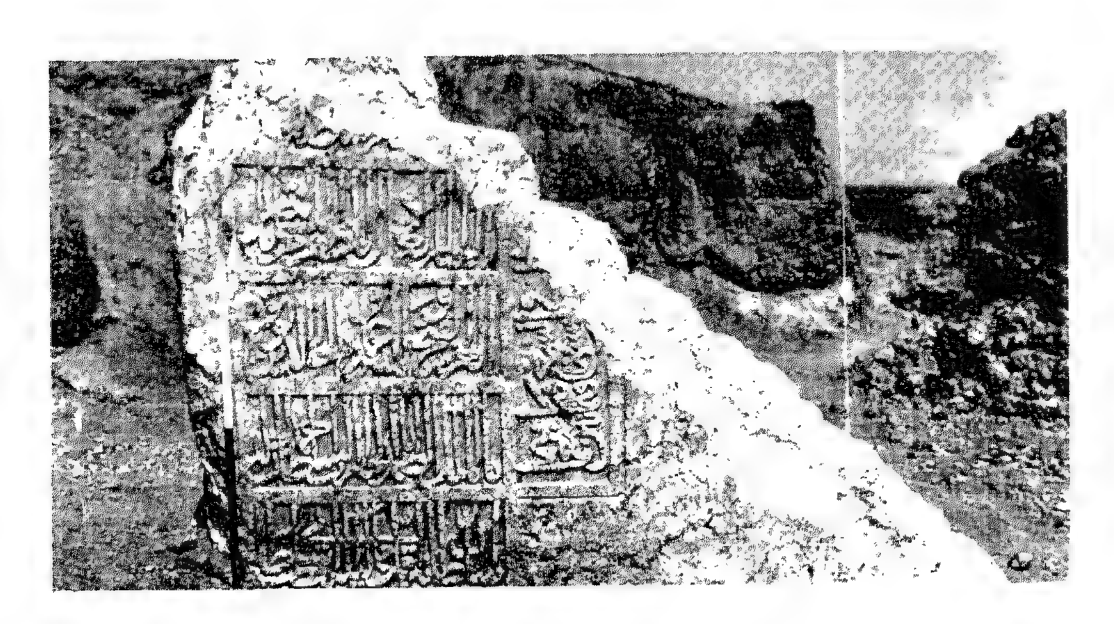
آنچه از تواریخ مثل عتبی و تکملة‌الاخبار و غیره ظاهر می‌شود همواره سیرجان از حیث آبادانی و ارتفاع حاصل و مداخل از سایر محال کرمان ممتاز بوده، در زمانی که ابوعلی محمدبن الیاس در کرمان دم از استقلال می‌زد پسرش سلیمان راوالی سیرجان می‌گفتند و می‌نوشتند. در سلطنت سلجوقیهٔ قاوردیه غالباً یکی از شاهزادگان را به‌حکومت آنجا می‌فرستادند و قلعه سنگ سیرجان ملجاء و پناه سلاطین کرمان بوده.

بدان که قلعه سنگ کوهی است در صحرای آنجا که اطرافش پنج شش فرسخ بل زیادتر مطلقاً کوه نیست، ارتفاع آن را با اصطرلاب و آئینه و آلتی دیگر مشخص نکرده‌ام، به‌حسب تخمین دویست ذرع متجاوز باشد، دورهٔ آن تقریباً ۴۰۰۰ ذرع. بالای آن کوه دوسور محکم به‌فاصلهٔ پنجاه شصت گام کشیده‌اند و بروج محکم از سنگ و ساروج ساخته‌اند. بانی اول آن نزد مصنف به‌تحقیق معین نیست، اینقدر معلوم است که قبل از بعثت حضرت ختمی مآب ـ صلوات‌الله علیه وآله ـ این قلعه معمور بوده، پس از آن هم در زمان آل الیاس و دیالمه و سلجوقیهٔ کرمان و قراختائیه و آل مظفر[۱۴۹] کوتوال و مستحفظ داشته، شاه شجاع پدرش محمد مظفر را اولاً در این قلعهٔ حبس نمود و ثانیاً به‌قلعهٔ بم فرستاد. مجملاً در اواخر سلاطین صفویه مطمور شده، چاه آب ندارد، حیاض و برکه‌های متعدد دارد که از آب باران پر می‌شده وهنگام ضرورت مصرف می‌کردند [منبری از سنگ در آن قلعه است[۳]، برآن

۱ـ نباید تغییر هوا را تا این حد واقعی دانست. ظاهراً آن اشاره به‌نواحی جنوبی سیرجان مثل حاجی‌آباد گرمسیر بوده است که در کتب جغرافی قدیم آمده.

۲ـ پدربزرگ من، کربلائی زین‌العابدین که صدوبیست سال عمر کرد ـ همیشه می‌گفت: از قدیمی‌ها شنیده بوده است که سیرجان ۱۲ هزار قنات رو به‌قبله دارد. البته اغراق است.

۳ـ نمی‌شود گفت که منبر بوده است ـ شاید ۴ پلکان سنگی بوده ـ برای آتشکده، و بعدها تبدیل به‌منبر شده و کتیبه بر آن نوشته‌اند شاید هم محل نقاره خانه بوده. کتیبه منبر سنگی در ملحقات وزیری به‌اشتباه ضبط شده.



منبر سنگی قلعه سنگ سیرجان ـ کتیبه عمادالدین احمد مظفری

پلکان (منبر؟) سنگی در قلعه سنگ سیرجان

منبر این کلمات را نقش نموده‌اند[۱]: فی سلطنة السلطان العادل المظفرالعرب و

۱ـ قلعه سنگ «شامل قلعه‌ای است بر تپه‌ای از سنگ سفید یک‌پارچه که بر بالا و دامنهٔ آن استحکامات جنگی و قلعه بوده است. ارگ منفرد را دیوارهای کلفتی در میان گرفته و خانه‌های بسیاری در آن واقع بوده است. ارگی و قلعه‌ای بوده است عظیم، و از حیث اهمیت و اعتبارکم از قلعه بم نبوده است، ولی امروز ویرانه‌تر از آن است. مردم این ناحیه این قلعه را سمنجان یا سمنگان قدیم می‌دانند و خود قلعه را بالاختصاص قلعه سنگ می‌نامند.

سالم‌ترین جزء این قلعه که از باران و تابش آفتاب و دست آدمی جانی به‌در برده و ظاهراً جدیدترین اثری است که در آنجا ساخته شده بوده است منبری است سنگی مورخ ۷۸۹ که کتیبهٔ آن به‌نام سلطان احمد [مظفری] است، همان پادشاهی که مسجد پامنار کرمان نیز به‌نام اوست.

الفتح‌المبین(؟) عمادالحق والدین الواثق احمد خلدالله سلطانه فی رجب سنه ۷۸۹][1]

سعیدآباد، که دارالملک آنجا است قلمی گردید. همه قراءِ این بلوک آبادان است و جمعی از دهاقین و برزگران و از اهل کسب و حرفه در آنجا ساکن‌اند. از آن جمله:

زیدآباد، قریهٔ بزرگی است جمعیتش بسیار و خانه‌های عالی و حمامات و مساجد متعدده دارد و جمعی از ارباب مکنت و ثروت در آنجا ساکن می‌باشند.[2]

نصرت آباد، نیز از قراءِ معمورهٔ معظم آنجا است.

سعادت آباد و کُرّان، دو قریهٔ معتبر است.

مسقط‌الرأس و منزل علی خان و محمدرضا خانِ کُرّانی ـ که در زمان سلطنت زندیه صاحب مکنت و اعتبار و رجال بودند ـ می‌باشد، تفصیل آن در تاریخ عرض خواهد شد.

ملک آباد، از قراءِ قدیمهٔ آنجاست و مسکن طایفهٔ امیرهای خواجوئی.[3]

بَلْوَرِدْ، در امنهٔ کوه واقع است، گرمی هوایش از صحرای سیرجان کمتر است. آنجا را ییلاق می‌توان گفت. باغستانی خوش هوا دارد. خوانین طایفهٔ بُچاقچی در آنجا منزل داشته و دارند.[4]

←

بلندی منبر حدود قد آدمی است، متأسفانه قسمتی از بالای کتیبهٔ آن شکسته است و آنچه باقی مانده است به‌خوبی دیده و خوانده می‌شود.

به‌فاصلهٔ یک فرسنگ از قلعه سنگ تپه‌ای هست که بر بالای آن بقعه‌ای مثمن با گنبدی به‌شکل کلاه نمدی است به‌نام شاه فیروز، این گنبد از آجر پخته است و مقبره‌ای است. قبر صاحب بقعه را در سنگ سخت کنده بوده‌اند که امروز فقط جای آن باقی است و نبش شده است. از خود بنا چهار دهنه یعنی نیمی از بنا به‌جا مانده است. (مجله یغما، ص ۱۹، مقاله ۳۲، ایرج افشار).

۱ـ درین باب من مقاله‌ای از مرحوم شیخ عبدالمحسن محسنی در نامه هفتواد نقل کرده‌ام. (هفتواد، شماره ۴، ص ۷). باید عبارت آن چنین باشد: [فی‌عهد] الملک العادل [المؤید] من‌السماء بالنصر والعز والفتح والمنن عمادالحق والدین الواثق بالملک الصمد اباالخیرات السلطان احمد خلّدالله سلطانه، بیداقل ممالیک سلطانی فی‌سنة تسع وثمانین و سبعمائه» (تاریخ سیرجان، علی‌اکبر وثوقی رهبری، ص ۱۳۴).

۲ـ آب قنات زیدآباد امروز افتاده است و تنها از تلمبه استفاده می‌کنند. زیدآباد مسقط‌الرأس پیغمبر دزدان بود.

۳ـ درباب خواجوئی‌ها رجوع شود به *پیغمبر دزدان*، ص ۳۳۱.

۴ـ بلورد با فتح باء، شاید از نوع تسمیهٔ باورد و ابیورد باشد.

پاریز، از قراءِ قدیمهٔ معموره است، در دامنهٔ کوه است. هوایش سرد و ییلاق[۱۵۰]، آبش بیشتر رودخانه و به‌نهایت عذوبت، یکی از ارباع و اصقاع خوش آب وهواست. باغستانی فسیح و نزه و بدیع دارد؛ مشحون به‌انواع فواکه، گلابی آن نوع گلابی نطنز، عطر و شهدش بیشتر ولی کوچک است، بیشترگزانگبین در درخت گز این قهستان می‌ریزد و به‌مراتب بهتر از گزانگبین کرمانشاهان و اصفهان است.[۱]

کرمان را سه محل گزانگبین حاصل شود: اول اینجا، دویم خبیص، سیّم نرماشیر. گزانگبین خبیص و نرماشیر شورمزه است. در کوه این قریه نوع قوش ترلان صید می‌نمایند[۲]، طریق صید کردن در کوه خَبْر اقطاع مَرقومِ گردید، تکرار آن اطنابست.

سوخته چال، در کوهستان این بلوک است، متصل به‌دهات کوهستان بردسیر، هوایش در کمال برودت و آبش از چشمه و رودخانه و به‌نهایت عذوبت، اگرچه شرذمه‌ای قلیل در اینجا توطن دارند، مذهب همهٔ آنها علی‌اللهی است که خودشان اهل حق گویند. در بلوک بردسیر عرض شد که مذهب مردم کوهستان آن بلوک همین مذهب، ولی از اعتقادات و اعمال آنها چیزی نوشته نشد، اینجا مختصری طمعاً للایجاز عرض می‌شود. ابطل و مهمل‌ترین ملل مردوده است و به‌هیچ قانونی راست نیاید، مخالفت با عقل و نقل دارد. یک نفر اهل اصطلاح هرگز در این زمرهٔ ضالّه نبوده، می‌گویند علی خداست و صانع و خالقی جز او نیست، اما نه علی بن ابی‌طالب که داماد حضرت رسول ﷺ[۱۵۱] بود، علی که پسر عمران بوده است و پیرموسی و داودی و پیر زرین قلمی که موضوعش جعل است که بعضی اکراد و الوار حَلْوان و لرستان و همدان او را پیشوای دین دانند، اینان نیز همان اعتقاد را

۱ـ «گزدر» پاریز از عجایب نقاط جهان است، دره‌ای است پر از بوته‌های گز به‌طول چندین کیلومتر، این درخت‌های بلند تلخ و شور، در فصل تابستان، قطرات انگبین را فرو می‌ریزند، شبهای خنک خردادماه دانه‌های گز، بر روی ریگ‌ها مثل دانه مروارید می‌بندد، صبح آن را دانه دانه جمع می‌کنند و در پوست انبان مخصوص نگاهداری کرده و سپس به‌فروش می‌رسانند. سالهای آب سال، خروارها گز ازین گزدر حاصل می‌شود، وقتی ماری درگزدر رفته بود و در اثر غلطیدن، دانه‌های گزبه بدن او چسبیده و بالنتیجه از حرکت باز مانده بود، چون آن را وزن کردند پنج من وزن او رسیده بود.

۲ـ درکنار حسینیه پاریز محلی است که معروف است به «سنگ قوش» ظاهراً محل تربیت قوش بوده.

دارند، معاد را هم به‌طور تناسخ قائلند نه به‌قاعدهٔ رسخ و مسخ و فسخ و نسخ[۱]، و دور و تسلسل که هنود و بعضی دیگر علیهم‌اللعنة معتقدند، زیرا که اینقدر هم در اصطلاح اطلاع ندارند، همین قدر می‌گویند که هرکس مرد به‌همین عالم خود مراجعت کند[۲]، فروع آنها به‌هیچ عبادتی اتیان نمی‌نماید سهل است که نماز و روزه را معصیت بلکه کفر می‌دانند، هیچ چیز نجس نگویند، از استنجا و استبرا تبرا جویند، ظلم ـ که قبح عقلی دارد ـ نزد آنها ممنوع نیست، عبادت آنها آن است که در بعضی از روزها یا شب‌ها یک گوسفند یا بیشتر آبگوشت پخته، مرد و زن در یک مجلس بدون پرهیز حاضر شده، رئیس سه تاری یا ربابی بدصدا می‌زند و به‌لحن کردی و لری اشعاری بی‌معنی می‌خواند، و سایر وجد وحالی کرده بعضی گریه و برخی رقص و چند نفری را غش طاری می‌شود. اگر ذغال بیدی در مجلس حاضر باشد که آتش کرده باشند رئیس برداشته به‌بدن خود مماس کند، بعد آبگوشت را به‌مجلس آورده، مرشد با دست خود به‌هر نفری قدری گوشت با یک قرص نان می‌دهد. گویند اگر هنگام خوردن غذا شب باشد چراغ را مُنطفی سازند.

در این بلوک از سمت خاک فارس[۱۵۲] نمکزاری طویل و عریض است، طول آن ده فرسخ متجاوز و عرضش پنج شش فرسخ، نمک این بلوک به‌بعضی قراءِ اقطاع و بلوک بردسیر و رفسنجان و شهر بابک می‌برند و بعضی ایلات فارس و محال آنجا مثل نَیْریز و اِصطَهْبانات هم از این نمکزار می‌برند. در صحرای سیرجان درخت جنگلی ندارد، درکوهستان آنجا درخت بنه و بادام وکهکم می‌باشد. معدن سرب معموری در سیرجان است که سربش از سایر معادن سرب کرمان صاف‌تر و بهتر است. ایلات اینجا ـ اگرچه اینها که قلمی می‌شود ایلی که همه سیاه چادر باشند و

۱ـ رسخ عبارت است از اعتقاد بازگشت روح به‌جمادات، و مسخ بازگشت آن است به‌حیوانات، و فسخ به‌نباتات، و نسخ به‌انسان، و این از اعتقادات بعضی فلاسفهٔ قدیم بوده است. حکیم عمرخیام، وقتی خری را که به‌مدرسه داخل نمی‌شد، درگوشش چیزی گفت و خر از در وارد شد. شاگردان از خیام پرسیدند در گوش او چه گفتی؟ گفت: گفتم که اینان هم از جنس تواند و روح یکی از آنها در تو حلول کرده است، خجالت نکش و وارد شو. پس این رباعی را خطاب به‌خر گفت:

ای رفته و باز آمده «بل هم» گشته ... نامت زمیان نامها گم گشته
ناخن همه گرد آمده سم گشته ... ریش از پس... ن درآمده دم گشته

۲ـ احتمالاً از بقایای مهاجرین هندو، و آخرین تأثیر آنها، و دلیلی دیگر بر اینکه آبادیهای کرمان به‌هند پیوسته است. ویل دورانت اعتقاد به‌تناسخ را یکی از مهمترین اصول تربیتی عالم می‌داند.

ییلاق و قشلاق نمایند نیستند ـ بیشتر در دهات و قراءِ سیرجان خانه و منزل دارند، چون اسم ایل بر آنها جاری است و بعضی سیاه چادر دارند ایل نوشتیم:

بُچاقْچی، ترک زبانند،[1] امّا ترکی که بیشتر آن پارسی است مثلاً «دومن نیم داشی کتر که استرم پنج من بغدا بکشم»! اغلب این طایفه در دهات بلورد و حول وحوش آن متوطن‌اند. مردم سیرجان و سکنهٔ آن همه برزگر و کاسب می‌باشند، اهل حرب ندارند مگر در این قبیله و طایفهٔ عطاءاللهی و خراسانی که در آنها مرد جنگی پردل ممکن است.

خراسانی، رعیت سیرجانند، این گروه اعتقاد و اخلاص کلی به‌سادات منسوبه به‌اسمعیل پسر حضرت امام به‌حق ناطق جعفر صادق علیه‌السلام [۱۵۳] دارند و این زمان به **آقاخان** پسر شاه خلیل‌الله در آن طایفه معتقداند و اسمعیلیهٔ هندوستان او را امام مفترض‌الطاعه دانند و خمس مداخل خود را به‌او دهند. چون اجداد و اعمام این آقاخان مدّتها در شهر کرمان و شهر بابک متوطن بودند ـ مثل سیدابوالحسن و سید حسن بیگ و میرزا صادق و میرزا باقر ـ از آن زمان به‌بعد طایفهٔ خراسانی و عطاءاللهی معتقد و مرید این سلسله‌اند، اما مثل حیدرآبادیها شیعه سبعیه و اسمعیلی مذهب نیستند. خواستم اصول و عقاید اسماعیلیه را بنگارم چون کرمان را اسمعیلی مذهب نیست، قلمی نشد.

عطاءاللهی، در سیرجان و شهر بابک مزارع و مواشی دارند و مرید و معتقد سادات اسمعیلی هستند.

عرب **بنی‌اسد**، گروهی اندک‌اند و ساکن سیرجان[2]. عدد نفوس این بلوک تقریباً با ایلات متعلقه ۲۴ هزار و سیصدنفر[3]، ریاست و عاملی اینجا نزدیک ۳۰ سال است با حاجی میرزا **قاسم خان** دیوان بیگی است مگر در این مدت سه سال که آن را به‌غیرتوالی مرحوم اسمعیل خان پسر مرحوم ظهیرالدوله عامل بود و یک سال

۱ـ بوچاق به‌ترکی به‌معنای چاقو و تیغ است.

۲ـ آنها خود را وابسته به‌آن طوایف دانند که اجساد شهدای عاشورا را دفن کرده‌اند ـ و به‌همین سبب از مالیات معاف بوده‌اند. پیغمبر دزدان نیز منسوب به‌این طایفه است.

۳ـ جمعیت شهر سیرجان بر طبق سرشماری ۱۳۳۵ جمعاً ۱۲۱۶۰ تن و در ۱۳۴۵ ش ۱۹۵۶۸ نفر و در ۱۳۵۵ ش ۳۹۴۶۴ تن و در ۱۳۶۵ ش ۹۰۰۷۲ تن و در ۱۳۷۰ ش ۱۰۷۸۸۷ تن بوده است. سیرجان از دریا ۱۷۳۹ متر ارتفاع دارد و تا کرمان ۱۸۰ کیلومتر فاصله. (روایت دکتر اصغر ارجمند قهستانی)

میرزا نصرالله کنوانی گماشتهٔ مرحوم خان باباخان سردار، وهذه‌السنه تخاقوی ئیل مطابق سنه ۱۲۹۰ [هـ/ ۱۸۷۳ م] علی خان ایل بیگی از جانب ایالت کرمان در آنجا عامل است[۱۵۴].

معارف سیرجان

الحمدلله این زمان همه اربابان دهات و مزارع کرمان ـ به‌سبب گرانی چند سال پنبه و روناس در هندوستان و تنقیص و قلت غله در یزد و کرمان و اغلب ممالک ایران ـ صاحب مکنت و ثروت شدند. اشخاصی که ۳۰ سال قبل از این در کرمان هزار تومان ملک داشتند، یومنا هذا صاحب دوهزار تومان محصول‌اند، و مزرعه‌ای که به‌جهت مالیات به‌صد دینار نقد و یک صلواة معامله می‌کردند حال به‌سه چهار هزار تومان نمی‌دهند، خصوصاً سیرجان و رفسنجان و ارزویه که پنبه و روناس و گندم آنجا بیشتر حمل بندرعباس و یزد می‌شود.

مکنت و ثروت برزگرهای این زمان بیش از صاحبان مزارع پیش است و نیز صاحبان گوسفند به‌سبب نرخ کورک و پشم مردمی متمول شده‌اند.

شیخعلی و آخوند **ملالطفعلی** و میرزا **ابوالقاسم** راویزی به‌حکومت شرعی آنجا و اصلاح ذات‌البین قیام دارند. **حیدرقلی خان** پسر مرحوم علی عسکر خان بوچاقچی است که وقتی از قِبَل حکمران کرمان ریاست و عاملی سیرجان را کرده خود او نیز در حکومت غلامحسین سپهدار مباشر و عامل سیرجان بود، اکنون صاحب ملک و مال و طایفه است[۱]. مردی معقول و درستکار است.

حاجی **سیدمصطفی** پسر مرحوم حاجی سیدابوالمعصوم از اجلهٔ سادات رضوی است، قراء و مزارع متعدده در آنجا دارد و قطارهای[۱۵۵] شتر و گله‌های گوسفند را مالک است. گماشته و شرکاء در بندرعباس و یزد و بعضی بلاد دیگر دارد که برای او تجارت می‌کنند. مردی صاحب خلق و متواضع است، اقارب و عشیره دارد.

عبدالرحیم، و حاجی **سید هدایت** و **سیداسدالله**[۲] پسران مرحوم سید

۱ـ درباب حیدرقلی خان، رجوع شود به پیغمبر دزدان ص ۴۰۹ به‌بعد.

۲ـ درباب سیداسدالله، رجوع شود به‌پیغمبر دزدان چاپ پانزدهم، ص ۴۳۵.

محمدعلی ـ شیخ طریق و مرشد سلسلهٔ نعمت‌اللهی و از نژاد سید عبدالقادر علیه مایستحق ـ از صفات رذیلهٔ سید عبدالرحیم بخواهم بنگارم عشری از معشار آن را در چند کتاب حجیم باید نگاشت: جامع جمیع اخلاق ذمیمه می‌باشد، خصوصاً فسق و فجور و نخوت و طمع و خست و امساک، با اینکه حسباً و نسباً قابل ده تومان مستمری نیست تقریباً پانصد تومان نقد و جنس به‌اسم وظیفه و مقرری و تخفیف از دیوان می‌گیرد، بیشتر اوقات در دارالخلافه مقیم است. اولیای دولت و معارف آنجا را از آمد ورفت زیاد زحمت دارد و پیوسته تکالیف شاقه می‌نمایند. در هر مجلسی وارد می‌شود با عدم استحقاق چشمش بر صدر است و در ادعای ناحق به‌بندگان خدا کردن یدطولی و زبان گویائی دارد. اگر بندهٔ خدائی را به‌ادعای ناحقی به‌محاکمه و مرافعه برده باشد و کذب ادعایش بر حکام شرع و عُرف ظاهر شده باشد باز شرم ناکرده و حیا نانموده و همان آدم را به‌همان ادعا پیش همان حاکم می‌برد.

حاجی سید هدایت، مردی معقول متدین متمول است[1].

سیداسدالله، صبح که برمی‌خیزد یک کاسه **بنگاب** می‌خورد[۱۵۶] و قلیان او یا چرس است و یا تریاک، سخنانش یا انکار ضروریات و بدیهیات اسلام است یا کرامات خود و پدرش.

حاجی محمدجعفر، با اینکه تاجرزاده نیست بلکه شاطرزاده است، این زمان ملک‌التجار سیرجان است، چهل پنجاه هزار تومان مسلماً دارد، لکن خود او بیش از این جلوه می‌دهد. مردی با فتوت و درست قول است.

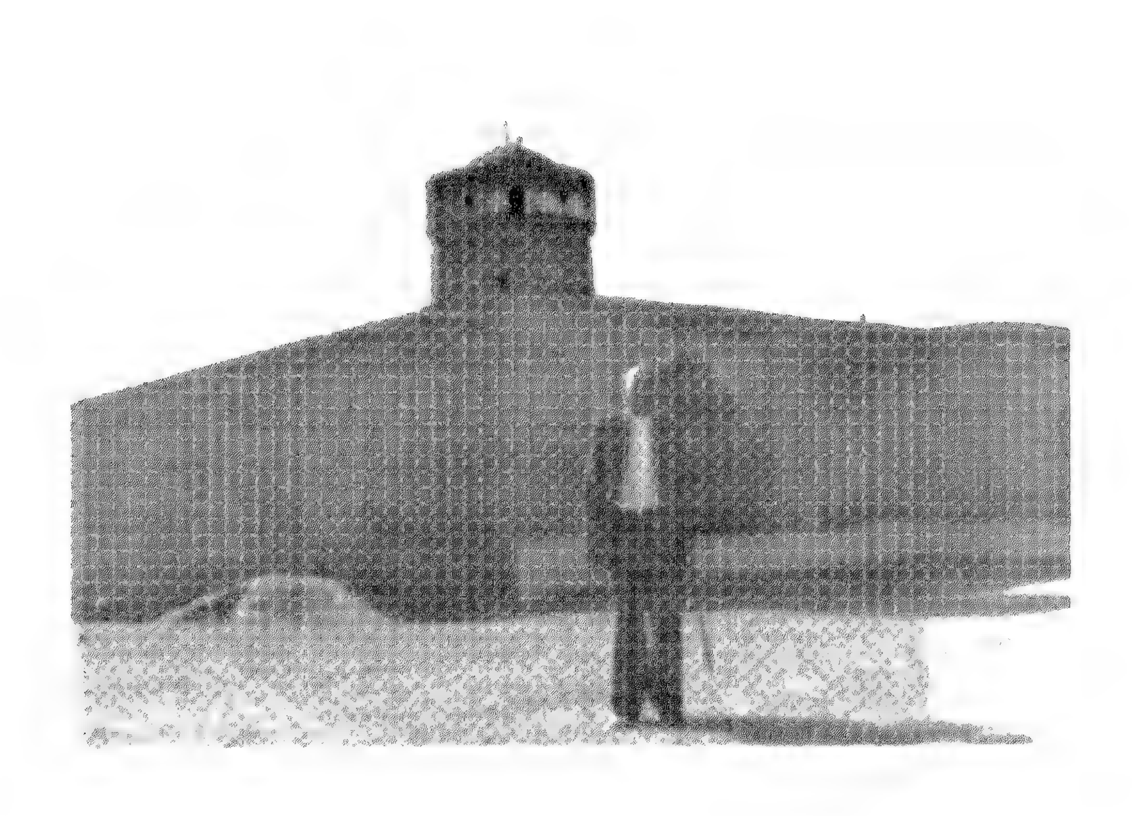
حاجی قاسمعلی، از تجار معتبر آنجاست، صاحب ملک و مال است.

مهراب خان و **رستم خان** کدخدا و رئیس طایفهٔ خراسانی باشند.[2]

کوچک خان، پسر رضاخان یاور عطاءاللهی است و کدخدای طایفه، **طهماسبقلی خان** عم او سردستهٔ سرباز است.

۱ـ این حاجی سید هدایت اصلامکی آبادی بود، دو کاروانسرای آجری مهم از او باقی مانده: یکی در مکی‌آباد و یکی در پاریز که به‌سبک کاروانسراهای شاه عباسی و بسیار مستحکم است. و چند کاروانسرا هم در راه مشهد از طریق کویر دارد.

۲ـ طایفهٔ خراسانی در حوالی کوهستان پاریز سکونت دارند.



کاروانسرای آقا سید هدایت در پاریز (نگارنده در سایه آن ایستاده)

آقاعوض قلی[1] و **آقا یحیی** از نواده‌های خوانین **کُرّان** سیرجان که در زمان کریم‌خان وکیل رحمة‌الله الملک‌الجلیل اعتبار کلی داشتند و شرح آن در تاریخ، ان‌شاءالله خواهد آمد.

آقاعبدالعلی، از منسوبان مرحوم حاجی محمد رضای زیدآبادی است.

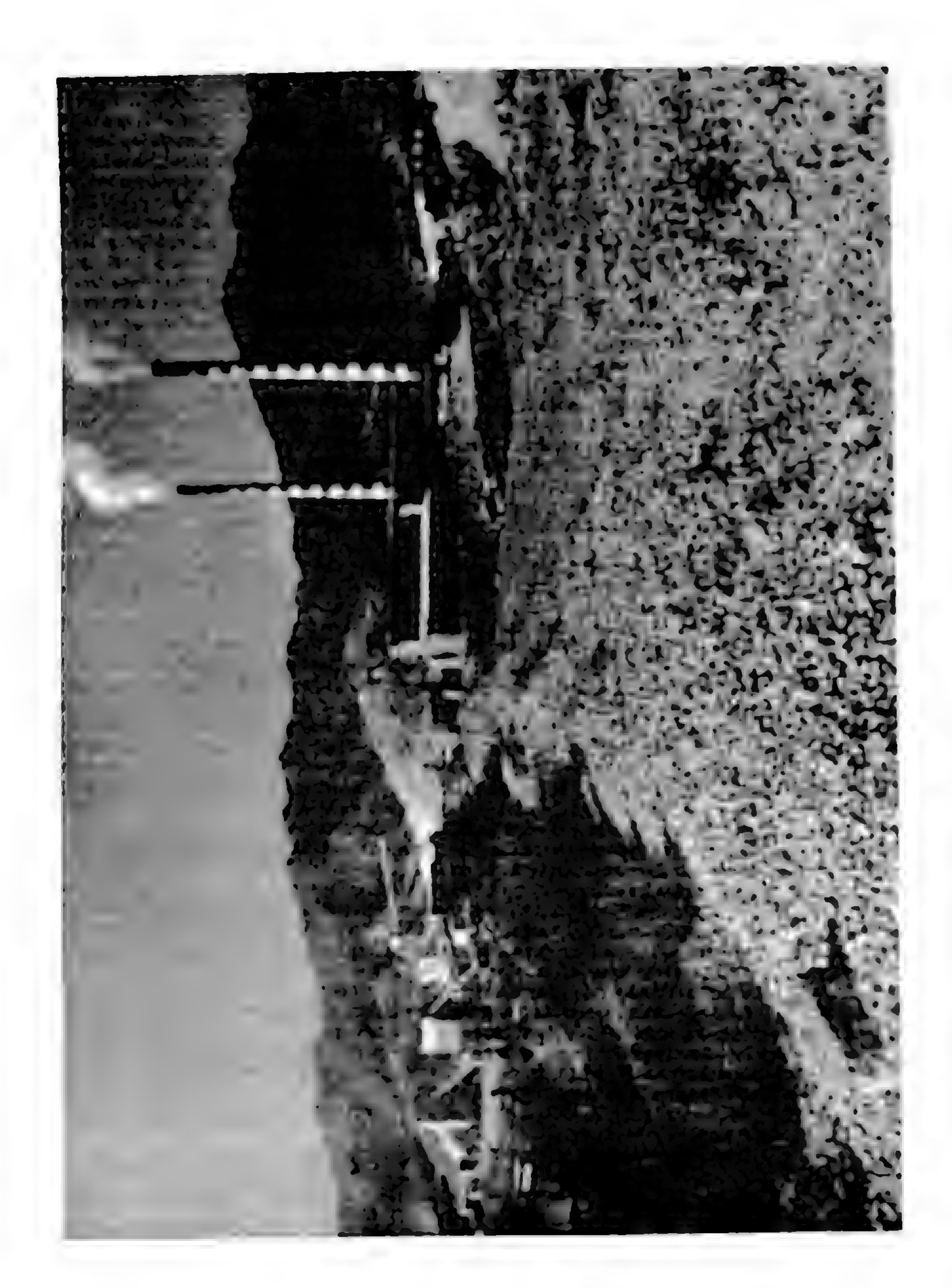
۱ـ دربارب آقا عوضقلی رجوع شود به پیغمبر دزدان ص ۴۶۴ و ۶۰۶.

مردی معمم و محترم است و بر دختر داماد حاجی بهرام خان پسر مرحوم ظهیرالدوله.

ملامحمدحسن، از اعراب سیرجان است، خود را رسول‌السارقین نام نهاده و بر خاتمش «**پیغمبر**» نقش کرده، شوخیهای خنک می‌نماید و کاغذهای بی‌مزه می‌نویسد. ادعای علمِ جَفْر کند و در عوام فریبی و تسخیر احمق مسلط است.[۱]

حیوان بارکش این بلوک بیشتر شتر و خر است. وحوش اینجا آهو و گورخر و خرگوش و گراز و گرگ و کفتار[۱۵۷] و روباه است. در کوهستان آنجا نیز پلنگ دارد. طیورش اغلب کبوتر و کلاغ و زاغ و باغرقرا و فاخته و کرکس است و بعضی آبهای آنجا مرغابی دارد. در کوهستان آنجا کبک و تیهو بسیار است.

۱ـ شرح حال **پیغمبر دزدان** را به‌قلم نگارنده در مقدمه **پیغمبر دزدان** ص ۱۸۴ تا ۲۳۴ چاپ پنجم بخوانید. او خود را از اعراب بنی‌اسد می‌دانست. اقوام او به‌اسدی و بنی‌اسدی معروفند.



کوره‌های کارخانه مس گدازی سرچشمه باریز

شهر بابک

از ابنیهٔ بابک پدرِ مادرِ اردشیر بابکان است که اول پادشاه طبقهٔ ساسانیان بود[1] و ملوک‌الطوایف را برانداخت. در زمان ملوک طوایف که اردوان پسر نرسی از طبقه اشکانی در دارابجرد سلطنت داشت از سایر ملوک‌الطوایف من حیث‌الملک و المال پیش وبیش بود و بابک از جانب او در اینجا به‌حکمرانی اشتغال داشت، این شهر را بنا نموده دارالحکومه قرار داد ـ [ ][2] بعد از هبوط آدم، و دراینجا دختر خود را به‌ساسان بداد و تولد اردشیر شد. این شهر از همهٔ شهرهای کرمان اقدم است و اینکه در بم نامه و *تقویم‌البلدان* مسطور است که بهمن بن اسفندیار در مراجعت از سیستان شهر ریگان را بنا نهاد. مسلم می‌داریم که صحیح است اما به‌سبب حوادث زمان و تصاریف دوران همچو شهری که مقر پادشاهی یا قرال مستقلی با حکمران مقتدری باشد ـ نشد، زیرا که ریقان اگر شهر آبادانی بود اردشیر بابکان در پنج‌فرسنگی آن، شهر نرماشیر را بنا نمی‌گذاشت. القصه طول شهر بابک از جزایر خالدات ۸۸ درجه و عرضش از خط استوا ۳۰ درجه و پانزده دقیقه[3]، به‌فاصلهٔ ۴۲

۱ـ در بیشتر کتب تاریخ، بابک نام پدر اردشیر یاد شده. (ایران باستان ص ۲۵۲۹)، و بعضی ساسان پدر اردشیر را داماد بابک نوشته‌اند. (حبیب‌السیر، ج ۱، ص ۲۲۲).

۲ـ جای عدد خالی است.

۳ـ در ۳۰ درجه و هفت دقیقه عرض و ۵۵ درجه و ۷ دقیقه طول قرار گرفته و ۱۸۴۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد.

(فرهنگ آبادیها، دکتر پاپلی یزدی).

فرسخ[۱۵۸] در مغرب گواشیر و مغرب بلوک رفسنجان و شمال سیرجان و مشرق هرات مروست خاک فارس و جنوبِ بعضی از انار و بیابان فاصلهٔ یزد و کرمان واقع است. طولش از دهج تا دهشتران ۱۷ فرسخ و عرضش از راویز تا رباط ۱۲ فرسخ، هوایش معتدل مایل به‌سردی، قراءِ و مزارع قهستان آنجا آبش بیشتر رودخانه و چشمه، و جلگه او بیشتر قنوات است، همه در کمال عذوبت.

محصولش بیشتر نخود و بادام و پسته و عدس وگندم و جو است. نخود و عدس آن بیشتر به‌یزد و کرمان می‌برند، پسته و بادامش حمل بندرعباس و از آنجا به‌هندوستان برده می‌شود، پنبهٔ آن زیاد از مردم خودش نیست،گندم وجوش به‌قدر کفاف سکنهٔ آنجا نمی‌شود ـ بیشتر از بلوک سیرجان و رفسنجان می‌آورند، حبوبش سالی تخمیناً چهار کرور و صدهزارمن، پسته و بادام هم تقریباً یکصد وچهار هزار من می‌شود. کشک و روغن و پنیر این بلوک بسیار و ممتاز است، به‌یزد و رفسنجان و سیرجان می‌برند. خربزهٔ اینجا به‌غایت شیرینی و لطافت است، انگورش نیز نیکو است، پیاز و سیب‌زمینی و چغندر به‌قدر کفاف مردم خود دارد. در کوهستان اینجا قارچ زیاد عمل آید.

این بلوک کمال آبادانی را داشت، در سنهٔ ۱۲۸۸ و ۸۹[۱] دو قبیله[۱۵۹] از اعراب فارس به‌آنجا آمده، آنچه از مردم آنجا و اشخاص صحیح‌القول مسموع شد سی‌هزار گوسفند و یکهزار خر وگاو آنجا را بردند و بعضی از قراء و دهات را غارت کرده از لباس نسوان نگذشتند، به‌این سبب پریشانی زیاد به‌مردم آنجا به‌حال رعایا و برایای آن بلوک راه یافته مستأصل شدند.

قصبهٔ معمور شهر بابک عرض شد که از آثار بابک جد اردشیر است، قدیم شهر معموری بوده، این زمان به‌آن آبادانی نیست، اگر چه عمارات عالیه و مساجد متعدده و کاروان‌سرا و بازار دارد لیکن آنجا را شهر نمی‌توان گفت. بهرام‌آباد رفسنجان که به‌مراتب آبادانی و جمعیتش بیشتر است شهر نمی‌گویند. کهندل خان افغان در سنهٔ ۱۲۵۶[۲] که انگلیسان قندهار را تصرف کردند با برادرانش رحم دل خان و مهردل خان و پردل خان و پسرانش و تقریباً دویست سوار بدارالخلافه آمده پناه

۱ـ ۱۸۷۱ و ۱۸۷۲ م.

۲ـ ۱۸۴۰ م.

به‌دولت ایران آوردند، از جانب اولیای دولت بهیه، شهر بابک کرمان را باهرات مروست فارس که دهاتش با هم متصل است از حشو جمع فارس و کرمان موضوع نموده عوض مخارج کهندل خان و همراهانش واگذارکرده به‌آنجاگسیلش نمودند. الحق آن خان عالیشان، با تباین مذهب، کمال رفق و حسن سلوک را با اعالی و ادانی آن سامان ظاهر ساخت. یک دینار از جمع دیوان زیاده مطالبه نکرده تحمیلی بر آنها ننهاد[۱۶۰] حتی یک وُقْرهیزم را قیمت بداد.

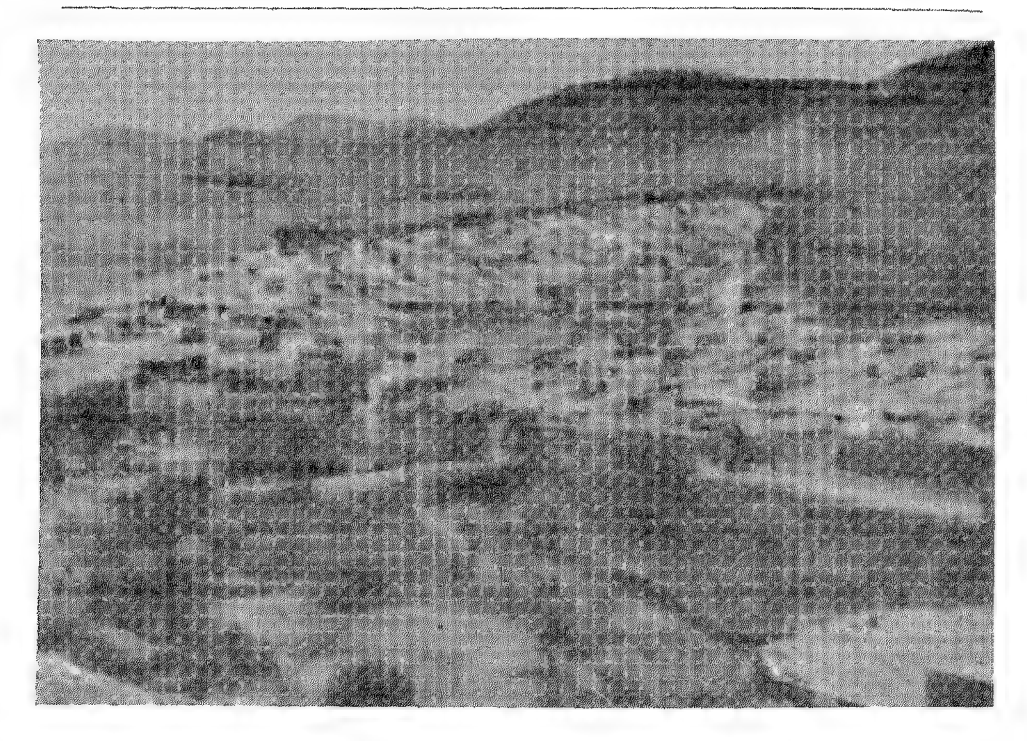
آقاخان محلاتی که به‌خیالات باطل و تسویلات لاطایل با چهارصد سوار از محلات به‌عزم تصرف کرمان آمده بود بدواً به‌شهر بابک وارد شد، با اینکه بعضی از مردم آنجا او را استقبال کرده مدد نمودند، خان اوغان را پای سست نگردید و با او معارک متعدده نموده و به‌سیرجانش دوانید. اگر کهندل خان در اول وهله مقاومت نکرده بود، فضلعلی خان قراباغی جرئت نمی‌نمود که مقابلی نماید. مجملاً کهندل خان، مهردل خان برادرش را با یکصد سوار به‌مدد حکمران کرمان فرستاد و تفصیل آن، ان‌شاءالله در تاریخ نگاشته خواهد شد. در سنهٔ ۱۲۵۸[۱] که افاغنه قشون انگلیس را از کابل و قندهار دوانیدند، کهندل خان و تبعهٔ او به‌اذن و اجازت دولت روزافزون به‌وطن معهود مراجعت کردند. پس از آن تا این زمان شهر بابک و هرات مروست جمع حاکم یزد است و همه ساله از ایالت آنجا عامل و مباشر مشخص می‌شود. چون خاک کرمان است از تشریح آن بلوک اعراض نکردم.

مَیْمَند، کوهستان است[۲]، بیشتر مزارع آن آبش رودخانه و چشمه است. باغات زیاد دارد، انواع فواکه عمل آید، خانهای مردم آنجا در سنگ است.

درخت سنجد زیاد دارد، سکنهٔ آن[۱۶۱] دهات آرد سنجد را در مشک‌ها کرده

۱ـ ۱۸۴۲ م.

۲ـ ساختمان خانه‌های میمند از عجایب روی زمین است و شاید جز در مورد بامیان، جای دیگری نتوان یافت که چنین اثری باشد. در دامنهٔ تپه‌ای سنگی که شیب آن تند نیست، طبقه طبقه روی‌هم، حدود سیصد کیچه خانه در داخل کوه کنده شده، بدین‌معنی که کوچه‌ایست در سنگ و در داخل کوچه معمولاً سه یا چهار اطاق در داخل سنگ کنده شده و طبعاً نور و جای بخاری و پنجره و امثال آن ندارد، و هر خانه‌ای جای مالک و خانواده و دواب و گوسفندانش است. به‌علت نداشتن بخاری، چون وسط اطاق آتش می‌کنند، اغلب مردان بیش از سی چهل سال که ریش دارند، ریششان بور است! از عجایب دیگر این قریه اینست که با اینکه مردمش مسلمانند، اما سید در میمند دیده نمی‌شود و هرگز سادات در آنجا سکونت نداشته‌اند و راه نیافته‌اند. (روایت آقای شمسی میمندی دبیر عضو اوقاف تهران).



نمایی از میمند شهر بابک

زمستان به‌جای نان درکشک ریخته می‌خورند. مردمش تفنگچی کار آمد و شکاری می‌باشند.

معدن فیروزه‌ای در نزدیکی کوهستان میمند در حوالی قریه‌ای که او را دَغَنْد گویند هست. گویا در زمان پادشاهان آل ساسان معمور بوده، حال هم به‌ندرت در میان خاکهای آن معادن فیروزهٔ کوچک پیدا می‌شود. و در سنهٔ ۱۲۷۵[۱] که میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان حکومت یزد را داشت، شخصی را مأمور کرد در آن معادن کار کند و چندی مشغول بودند که صاحب دیوان از حکومت یزد معزول شد، دیگرکسی متوجه نشد و همچنان ناتمام بماند.

راویز، کوهستان است[۲]، قراء و مزارع بسیار دارد، آبش رودخانه و چشمه است.

۱ـ ۱۸۵۸ م.

۲ـ در راویز معدن سنگ مرمر بسیار پربرکتی هست که فعلاً استخراج می‌شود و از نوع بهترین سنگ مرمرهاست. مرکز راویز حوم‌الدین خوانده می‌شود.

ییلاقی خوش‌آب وهواست و باغستان وسیع متعدد در آنجا می‌باشد. اغلب فواکهش نیکوست.

جَوَزْم، و **دِهَجْ** دوقریه است[۱]، دهج موطن و مسکن **ملاابوالحسن** است که ظرفاء او را صدر می‌گفتند، شیادی بی‌نظیر بود، نامی جعل کرده و خود را واسطه قرار داده و اشخاص ساده خرافات او را صدق پنداشته، تعارفات کلی ازنقد و جنس به‌او می‌دادند و مطالب خود را عرضه می‌کردند، او قبول مدعای آنها را می‌نمود. از آنجمله مرحوم شاهرخ خان پسر مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله را وعدهٔ سلطنت ایران داده بود. و مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل‌الملک را[۱۶۲] ضامن دویست و پنجاه سال عمر شده! حال تحریر پنج سال است ملاابوالحسن به‌اسلاف خود پیوسته، رفیقش آخوند **ملاحسین** بافقی مشهور به‌دهجی دارای مقام اوست[۲]، یکی از سخنان آخوند ملاحسین این است که تا زمان ظهور موفورالسرور حضرت مهدی موعود ـ عجل‌الله فرجه ـ زنده است و در رکاب آن حضرت جهاد و غزا می‌کند، الحق خوب ادعائی است، در حیاتش کذبش ظاهر نمی‌شود، زیرا که تا زنده است محتمل این هست که آن زمان را ادراک کند؛ پس از آن هم کسی را نمی‌بیند که خجالت بکشد.

مَدْوار[۳] مزارع متعدده دارد. **خَبْر** و مرا از دهات آنجا است.

عدد نفوس این بلوک ۱۶۳۰۰ نفر[۴]، مردمش بیشتر گوسفندار و فلاح می‌باشند، ۱۵۰۰ تفنگچی خوب دارد. آب وهوای شهر بابک تربیت خط شکسته و آواز خوب می‌نماید و همواره کسانی در آنجا هستند که خط شکسته را خوب می‌نویسند و آواز نیکو دارند.

معارف آنجا از دو سلسله است: اول حاجیان؛ دویم میرزا ـ که اغلب اوقات در آنجا ریاست داشته‌اند.

۱ـ جوزم را باید جِوزم (بر وزن گَوَزْنْ) خواند. دهج پنیر معروف دارد.

۲ـ شرح حال ملاحسین دهجی را در فرماندهان کرمان (فرهنگ ایران زمین، سال ۱۲) صفحه ۶۰ تا ۶۲ بخوانید. ملاحسین، قریب صدسال عمر کرد.

۳ـ مدوار با فتح میم خوانده شود. شاید ارتباطی با کلمه ماد و مادی داشته باشد.

۴ـ جمعیت شهر بابک (مرکز قصبه) در سرشماری ۱۳۴۵ جمعاً ۶۳۶۲ تن بوده است و در سرشماری ۱۳۵۵ ش ۹۲۳۳ تن و در سرشماری ۱۳۶۵ ش ۲۰۰۶۳ تن.

موسی خان، پسر مرحوم حاجی محمدعلی از طایفهٔ حاجیان است[۱]، پس از پدر نزدیک ۳۰ سال است ریاست همهٔ شهر بابک را داشته و از ایالت یزد متوجهات دیوانی آنجا ابواب جمع او بوده[۱۶۳] در خدمات دیوان کمال اجتهاد را کرده. مالیات شهر بابک که حسب دستورالعمل شش‌هزار تومان متجاوز نبود، نزدیک هیجده هزار تومان از رعیت وصول نموده و به‌حکام یزد می‌داد. او مردی کریم و صاحب سفره است. خط تحریر را خوب می‌نویسد. بیچاره دو پسرش به‌دو سال فاصله در جوانی وداع عالم فانی نموده، اوضاع خود خان هم به‌تدریج به‌اسباب متعدده پریشان، معادل ده هزار تومان مقروض گردیده، بعضی املاکش هم تلف و ضایع شد. این زمان سنین عمرش از ستّین گذشته و هذه‌السنه ۱۲۹۰ [هـ / ۱۸۷۳ م] ازعاملی آنجا معزول، و **میرزا علی اکبر** که چند سال به‌سبب سوابق آشنائی کهندل خان و منسوبان او به‌قندهار رفته در ظل رعایت خوانین اوغان به‌سر می‌برد، پس از آن مراجعت به‌دارالخلافه نموده، مدتی مدید در آنجا مقیم بود، از آنجا به‌وطن معهود آمده، هذه‌السنه تخاقوی ئیل ۱۲۹۰ جناب نظام‌الملک حاکم یزد متوجهات دیوانی شهر بابک را به‌مبلغ ۱۴ هزار تومان ابوابجمع او نموده، چنین می‌نماید به‌سبب اینکه آن ولایت از دست‌انداز اعراب فارس خراب شده، بیش از هشت نه هزار تومان وصول نشود. میرزا علی‌اکبر مردی قانع و ممسک است. شعر را بد نمی‌گوید.

آخوند ملاحسین، در اوایل سن یعنی زمانِ[۱۶۴] صبی از شهر بابک به‌شهر کرمان آمده، اجیر شخصی تعزیه‌ساز شده، دو سه سال **شبیه** سکینه می‌شد، به‌این جهت او را سکینهٔ **شهر بابکی!** می‌گفتند، بعد که ابوالحسن خان برادر میرزا حسین وزیر از قِبَل مرحوم ظهیرالدوله حکمران کرمان ضابط شهر بابک شد، ملاحسین مزبور پیشخدمت و مطرب ابوالحسن خان شد. پس از عزل ابوالحسن خان از شهر بابک و آمدن او به‌بلوک اقطاع و ارزویه، با ابوالحسن خان به‌اقطاع و ارزویه آمد، سالها به‌ندیمی می‌گذرانید، بعد به‌لارستان برفت و خدمت نصیرخان لاری را

۱ـ شرح حال موسی خان و فرزندانش را در *پیغمبر دزدان* ص ۲۷۷ و ۲۱۲ و ۳۵۷ بخوانید. خانه موسی خان یکی از زیباترین خانه‌های شهر بابک است و اینک تبدیل به‌موزه می‌شود. بنّاهای یزدی ساخته‌اند.

اختیار کرد، پس از چندی معمم شد و روضه‌خوان، غالباً محرم و صفر را از شهر بابک به‌اقطاع و ارزو می‌آمد و ذکر مصیبت می‌کرد و از ابوالحسن خان و علی محمدخان جایزهٔ کلی می‌گرفت، تا آنکه در سنهٔ ۱۲۵۵ [هـ/ ۱۸۳۹ م] که شهر بابک را امنای دولت حضرت شاهنشاه مبرور محمدشاه ـ البسه‌الله من حلل‌النور ـ محل مخارج **کهندل خان** اَوْغان قرار دادند، باخان افغان آشنا شد.

پس از مراجعت افاغنه به‌جانب قندهار، به‌آشنائی خوانین اوغان به‌قندهار برفت، سالها آنجا مهمان بود و مراجعت نمود. چند سفر به‌دارالخلافه رفته، مردی لاف‌زن و دروغگوی و طماع می‌باشد. همواره صحبتهای کذب و دروغ می‌دارد که همهٔ آن سخنها متضمن[۱۶۵] زیادی‌شأن و خصوصیت با اولیای دولت است و احتمال دارد جز نامی از آنها نشنیده باشد و هیچیک را بشخصه نشناسد.

شیخ محمدحسین، شیخ‌الاسلام آنجاست، از نجباءِ آن بلوک است. مردی خوش‌خلق باحیاست.

آقا یوسف، برادر موسی خان مزبور است، از اعیان آن بلوک است. عیسی خان و قاسم خان، پسران موسی خان‌اند [عیسی خان پسر مرحوم موسی خان پسر حاجی محمدعلی، مدتهاست خود و آباءِ او در شهر بابک عامل و مباشر دیوان بوده‌اند، مردی معروف معقول است].

آقاعلی، از معارف و اعیان آن بلوک، مردی زیرک و در عاملی باوقوف است.

کربلائی علی، **ملاحاجی** و **میرزا داود** به‌امور شرعیه و اصلاح ذات‌البین آنجا مشغولند.

حاجی **سید علی اکبر** و **آقا سید جعفر** از سادات و معارف این بلوک ساکن قریهٔ دِهَج من قراءِ شهر بابک.

کربلائی علی، از معمرین و متمولین آن بلوک و مباشر و ساکن قریهٔ دهج می‌باشد.

حصاد گندم آنجا صد روز بعد از نوروز و جو هشتاد روز، درخت جنگلی در کوهستان این بلوک بنه و بادام و زرش دانه‌دار ـ که زارج نامند ـ دارد. وحوش آنجا آهو و گور و کفتار و گراز و روباه است. در کوهستان آنجا شکار کوهی[۱۶۶] هردو نوع

بسیار است، تک‌تک پلنگ هم دارد. طیور آنجا در صحرایش کبوتر و باغرقرا و زاغ و کلاغ و در کوهستانش کبک و تیهو بسیار است. چشمه‌ای در این بلوک می‌باشد که گویند حضرت ایّوب در آن چشمه غسل کرده رفع بلیّات او شده[1]، ضامن صحت این فقره نیستم.

دیوسالار - هواشناسی کرمان

میانگین بارندگی شهرهای استان

۱۳۷۱

ردیف	نام شهر	تعداد سال آماری از ۶۱ تا ۷۰	میانگین بارندگی برحسب تعداد سالها
۱	کرمان	ده سال	۱۳۰
۲	بم	ده سال	۵۴
۳	سیرجان	هفت سال	۱۰۸
۴	انار	شش سال	۷۷
۵	بافت	شش سال	۲۴۰
۶	شهربابک	پنج سال	۱۴۰
۷	کهنوج	۹ سال	۱۷۳
۸	جیرفت	نه سال	۱۷۳
۹	رفسنجان	هفت سال	۷۴

۱ـ در سالهای ملخ سال، مردم می‌روند و از چشمهٔ ایوب آب می‌آورند و در میان شاخه‌های درختان می‌گذارند، معروف است که ملخ از خوردن آن درخت خودداری خواهد کرد! حتی به‌پاریز که بیش از ۱۲ فرسخ تا شهر بابک راه است، در ملخ سالی از این آب آورده می‌شود.

رَفْسَنْجان

در غربی اندک مایل به‌شمال گواشیر به‌فاصلهٔ ۲۴ فرسخ، طولش از فتح‌آباد تا شام‌آباد ۱۵ فرسخ، عرضش از داوران تا نجف‌آباد ۹ فرسخ. این طول و عرض مشحون به‌قصبات معمور و قراء و مزارع مشهوره است. آبش قنوات، و بیشتر آن گوارا، و هوایش معتدل اندک مایل به‌گرمی، محصولش بیشتر پنبه و روناس وگندم و جو است. پنبه و روناس آنجا به‌بندرعباس حمل می‌شود، گندم و جوش را به‌یزد می‌برند [و گاهی که درگواشیر نیز تسعیری دارد به‌کرمان آورند]، کنجد و خربزه و هندوانه و پیاز و چغندر و سیر به‌قدرکفاف مردم خُود دارد، ابریشم هم در بعضی از دهات آنجا عمل آید؛ انگور و سایر فواکهش بیش از صرف سکنهٔ آنجا نیست، سالی تقریباً دو کرور و پنجاه هزار من پنبه و ده کرور و دویست وچهل هزار من روناس وگندم و جو و سایر حبوب عمل آید. حصاد گندم آنجا ۹۰ روز بعد از نوروز، جو ۷۰ روز، اغلب دهات آنجا به‌هم متصل است.

در اواخر بلوک سیرجان مجملی قلمی شد که اکنون قریب به‌سی سال است در همهٔ ایران قیمت و منفعت مزارع[۱۶۷] و دهات روزبه‌روز در تزاید است. این قاعده در همهٔ کرمان جاری است. ملکی که آن زمان یکصد تومان ارزش نداشت یومنا هذا به‌هزار تومان نمی‌دهند، از آنجمله «بیاز» را در سنهٔ ۱۲۶۰ [هـ / ۱۸۴۴ م.] مالکین آن به‌سبب مالیات و تحمیلات عمال دیوان به‌یک چارک گندم و یکصد دینار رایج

کرمان به حاجی خسروخان پسر مرحوم ظهیرالدوله مصالحه کردند و این زمان به‌شش هفت هزار تومان نمی‌دهد.

بلوک سیرجان و رفسنجان ـ از باب اینکه پنبه و روناس زیاد عمل آید و به‌بندرعباس و از آنجا حمل به‌هندوستان می‌شود و گندمش را به‌یزد می‌برند و گران فروخته می‌شود ـ قیمت املاکش بیشتر از سایر بلوکات تفاوت کرده و اربابان آنجا همه مردمانی با مکنت و ثروت شده‌اند، از آن جمله **حاجی آقاعلی** که سی سال قبل او را «علی زعیم ملا» می‌گفتند، قطعاً هزار تومان ملک و مال نداشت و اکنون البته سالی ده هزار تومان مداخل دهاتش متجاوز است.[۱] سایر مالکین املاک آنجا همه از جهت مداخل پنبه و روناس و گندم ترقی کردند، برزگران این بلوک بیشتر حاجی شدند.

قریهٔ آبادان آنجا در ازمنهٔ سالفه موسوم **قلعه آقا** بود که مساجد و حمامات و دکاکین متعدده داشت، در سنهٔ ۱۲۵۹ [هـ / ۱۸۴۳ م.] در فصل بهار بارانی به‌کوهستان[۱۶۷] شهر بابک باریده سیل عظیمی برخاسته در وقتی که در آنجا آفتاب بود و گمان آمدن رود نداشتند ناگاه سیل به‌قلعهٔ آقا رسیده، غالب بناهای آنجا را منهدم بلکه منعدم نمود، از آن وقت آن قریه به‌آبادانی سابق نشد، اگرچه حال تحریر هم بعضی در آنجا متوطن هستند، مسجد و حمام و دکان خبازی و صباغی و بقالی دارد لیکن نسبت به‌پیش ویران است.

۱ـ حاجی آقا علی در رفسنجان معروف به «زعیم‌الله» بوده است یا زعیم ملا، شرح حال او را در *پیغمبر دزدان* ص ۳۲۳ و ۵۰۱ چاپ پانزدهم را بخوانید. زعیم در کرمان به‌معنی کشاورز است. و اکبر زعیما یکی از گندمکاران معروف کرمان بود. حوض و مسجد و کاروانسرای حاج آقاعلی در کرمان معروف و ماده تاریخ کتیبهٔ حوض حاج آقا علی را آقای بابائی دبیر فرهنگ کرمان برای بنده فرستاده‌اند و اینست:

به‌عهد خسرو فرخنده ناصرالدین شاه — که بر میان دو پیکر نطاق خدمت اوست
جناب افخم اکرم یگانه حاج علی — که نان نیمی از این مملکت به‌ذمت اوست
بلند جاه جنابی که آسمان رفیع — حبابی از نم دریای جاه و رفعت اوست
عمیق برکه آبی زعون رای عتیق — نهاد پایه بر آن پله‌ای که همت اوست
به‌اهتمام جناب مهین غلامحسین — تمام گشت و به‌یزدان جزای رحمت اوست
چو شد تمام به‌تاریخ سالش ایمن گفت — (به‌کام اهل جهان آب پاک رحمت اوست)

(۱۲۹۹) / ۱۸۸۲ م.

جای معمور این بلوک **بهرام آباد**، تقریباً سی‌سال است روزبه‌روز به‌آبادانی آنجا افزوده و اکنون قصبهٔ بزرگ معموری است، مساجد عالیه و حمامات بدیع و خانه‌های رفیع و انواع اسواق و دکاکین درآنجاست، از آنجمله هفت دکان قنادی دارد که استادان یزدی قند و حلویات ممتاز می‌سازند، و هکذا همه نوع اهل حرفه در آنجا متوطن می‌باشند.

سعادت‌آباد، ملک آقا علی پدر مرحوم میرزا حسین وزیرکرمانی [بود]، مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله این مزرعه را با جمال‌آباد و بعضی از مزارع دیگر از وزّاث مرحوم آقاعلی، عوض باقی میرزا حسین وزیر ـ بخرید. بعد از انتقال ظهیرالدوله، سعادت‌آباد به‌مرحوم اسمعیل خان به‌میراث برسید، آن مرحوم قلعه‌ای در آنجا بساخت و خانه‌های عالی بنا نمود و باغاتی مشحون به‌انواع گلها و اشجار طرح نمود، الحق بسیار به‌سلیقه است، من بنده به‌این[۱۶۹] سلیقه کمتر جائی دیده‌ام.

قاسم آباد، از دهات حاجی آقاعلی رفسنجانی است، خود او در آنجاست، خانه و حمام در آنجا ساخته، بنگاه این ده تا شفیع‌آباد مرحوم محمداسمعیل خان وکیل‌الملک متصل است.

مهدی آباد، ملک مرحوم شاهرخ خان ملقب به‌صاحب اختیار پسر ارشد مرحوم ظهیرالدوله بود، اکنون در تصرّف ورثهٔ آن مرحوم است.

تاج آباد، از قراءِ قدیم این بلوک است، مدرسهٔ معموری و موقوفات دارد. **کُرگه** و **هرمزآباد** ازدهات قدیم این بلوک است.[۱]

نجف آباد، یک فقره، عیال جناب حاجی آقا احمد که اکنون اعلم و اعزّ علمای کرمان است و درگواشیر متوطن، در آن قریه ساکن می‌باشند.

حسینیه، از محدثات جناب حاجی آقا احمد مزبور است. سالی پنج شش هزار تومان مداخل دارد. لکن بنگاهش چندان آبادان نیست.

خلیل آباد، از دهات معتبر مرغوب آنجا است. مرحوم محمداسمعیل خان

۱ـ شهر رفسنجان مرکب از چندین ده است که بر گرد بهرام آباد مجتمع شده‌اند با فاصله‌های کم و آنها عبارتند از: کمال‌آباد ـ که مرکز مشایخ بود و مسجد شیخیه آنجاست، خلیل‌آباد، مؤمن‌آباد، گرگین، فیض آباد، قطب آباد، علی آباد، رحمت آباد، ده شیخ، علی آباد خان، سعادت آباد ـ که بر سر راه سرچشمه است.

وکیل‌الملک آن را خریده، اکنون در تصرف جناب وکیل‌الملک ثانی است.[۱]

وکیل آباد، اسم سابق او ساقی بوده، پس از آنکه مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل‌الملک متصرف شد موسوم به‌این اسم نمود.

کمال‌آباد، از دهات معتبر آنجاست، این زمان در تصرف محمد تقی‌خان پسر مرحوم ظهیرالدوله است.

دَرِدُرْ، در دامنهٔ کوهستانی که میانهٔ رفسنجان و بلوک زرند است واقع است[۱۷۰] باغستان است و انگورش در کمال امتیاز.[۲]

داوران، در همان دامنه واقع است، جای خوش آب وهوائی است، فواکه نیکو دارد خصوص انگور.

نوقات، چندقریه‌است درهمان دامنه معروف و آبادان و از قراءِ قدیم این بلوک از آن جمله **شمس‌آباد** و **علی آباد** و **توغری** می‌باشد و بسیاری از مردم یزد در آنجا متوطن.

ناصریه، از فاضل آب رودخانه‌ای که از بلوک بردسیر می‌آید و به‌کبوتر خان که خالصهٔ دیوان است زراعت می‌شود ـ می‌باشد. مرحوم محمد اسمعیل‌خان وکیل‌الملک آن را احیاء کرده و بنگاه ساخته، هندوانهٔ آن بسیار شیرین و لطیف و ممتاز است.

عرض می‌شود که این بلوک در مشرق شهر بابک و مغرب زرند و جنوب انار و شمال بردسیر واقع است. عدد نفوس این بلوک تقریباً ۱۶۸۰۰ نفر، بیشتر برزگر و فلاح و کاسب می‌باشند.[۳]

۱ـ خلیل‌آباد اکنون قسمت عمدهٔ آن متعلق به‌سرکار آقای ابوالقاسم خان ابراهیمی است و تا سال گذشته مرحوم محمدجلالی خلیل‌آبادی آن را اداره می‌کرد.

۲ـ در دُر [با فتح اول و کسر دوم و ضم سوم] ظاهراً مخفف «دره در» و این نیز یکی از محلی‌هائی است که به‌نام آناهیتا نامگذاری شده است. (رجوع شود به‌*خاتون هفت قلعه* (ص ۲۷۲).

۳ـ جمعیت شهر رفسنجان در سرشماری ۱۳۳۵ جمعاً ۹۲۱۲ تن بوده و در سال ۱۳۴۵ ش ۲۱۴۲۵ تن و در ۱۳۵۵ ش ۳۶۰۲۵ تن و در ۱۳۶۵ ش ۶۶۴۹۸ تن و در ۱۳۷۰ ش ۷۹۹۲۶ تن بوده است. از سطح دریا ۱۵۸۱ متر ارتفاع و تا کرمان ۱۰۹ کیلومتر فاصله دارد. جمعیت شهرستان رفسنجان به ۱۰۱۰۴۲ تن رسیده.

زنان آن کرباس می‌بافند و کرباسی که از پنبهٔ ملّه می‌بافند ممتاز و مطلوب است.

معارف این بلوک، بسیاری از پسران و پسرزادگان مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله در این بلوک ضیاع و عقار دارند و بعضی متوطن آنجا هستند، مثل محمدتقی خان پسر ظهیرالدوله[۱]، و حسین خان و یوسف‌خان ولدان مرحوم اسمعیل خان که ذکر آنها در معارف گواشیر در جزو اولاد و احفاد مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله قلمی شد.

علمای آنجا، اعلم از[۱۷۱] سایر، **شیخ حسن** پسر حاجی حیدرعلی شیرازی شهیر به‌طهرانی است، در اوایل حال به‌تجارت مشغول بود، این زمان در رفسنجان متوطن و صاحب ملک است، شیخ مزبور از اوایل شباب در عتبات عالیات تحصیل فقه و اصول کرده، اجازهٔ اجتهاد از یک دو نفر علمای آنجا گرفته و اکنون در رفسنجان به‌حکومت شرعی آنجا قیام دارد و خود حاجی نیز در حیات است و مردی خوش‌صحبت می‌باشد.

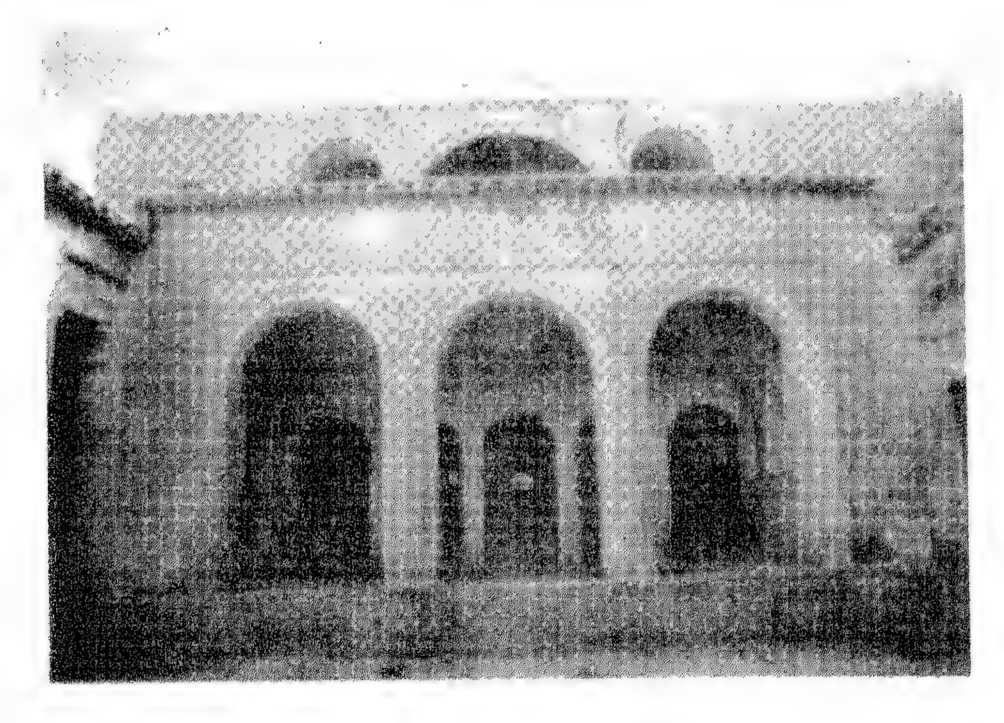
حاجی میرزا محمدعلی، فاضل و بر طریقهٔ شیخیه است و هرگاه مرافعه در میان شیخیهٔ رفسنجان واقع شود به‌اصلاح ذات‌البین رفع می‌نماید.

حاجی آقاعلی، پسر مرحوم زعیم ملای رفسنجانی است، بـرزگر را در کرمان زعیم گویند، بخت او را یاری کرده به‌مرور زمان و اسباب متعدده ـ که ذکرش موهم کلام است ـ دنیا بر او جمع شده، یومنا هذا تخمیناً صدهزار تومان متجاوز ضیاع و عقار دارد، شرکاء و گماشته در بندر بمبئی و یزد و اصفهان و طهران و مشهد مقدس و تبریز و اسلامبول دارد که برای او تجارت می‌نمایند.

پسر بزرگ او **حاجی آقا حسین** است در گواشیر به‌تجارت مشغول است و در جزو تجار آنجا مرقوم شده است.

آقاغفور، پسر مرحوم حاجی محمد جعفر قطب‌آبادی است، از اربابان معتبر آن بلوک است.

۱ـ همان است که *پیغمبر دزدان* یکی از نامه‌های معروف خود را به‌او نوشته است.



خانه حاج‌علی آقا در رفسنجان (قاسم‌آباد)

آقا بزرگ، از نبایر خاندان قلی بیگ است ـ که در گواشیر، نادرشاه افشار[۱۷۲] او را به‌یاسا رسانید.[۱] آقا بزرگ مزبور مدتها میرزا و مباشر مرحوم اسمعیل خان پسر مرحوم ابراهیم‌خان قاجار بود، به‌تدریج املاک دراین‌بلوک تحصیل کرده، اکنون کلی مداخل ملکی او می‌باشد. مردی سلیم‌النفس است وسنین عمرش از سبعین گذشته.

یک سلسله که اصلاً مردم همین بلوک می‌باشند و موسوم به «آقایان رفسنجان»اند و زمان قبل اشخاص معتبر محترم داشته، اکنون عدد رجال آن سلسله از ۵۰۰ نفر می‌گذرد و غنی و فقیر در آن دوده بسیارند، معروف این زمان آنها: آقا غفور و حاجی غضنفر و چندنفر دیگر امثال این دو می‌باشند.

آقا محمدکریم، از ملازادگان قریهٔ داوران است، چندسال است از جانب عامل

۱ـ خاندان‌قلی بیگ در زمان نادرشاه به‌دستور او به‌منتر کشیده شد. (رجوع شود به *تاریخ کرمان*، ص ۳۱۱ و *خاتون هفت قلعه*، ص ۱۰ و ۱۱) و اوجدّ خاندانیهای ماهان و کلانتری خاندانی و مجدزاده خاندانی و محیط است.

و ضابط رفسنجان، کلانتر و مباشر آنجاست. مردی خدمتگزار دیوان است.

[حال تحریر **آقا شیخ محمدتقی** پسر مرحوم آخوند ملاعلی اکبر و **آقا شیخ محمدعلی** درآنجابه‌مرافعهٔ‌شرعیه اقدام‌می نمایند، یومناهذا معروفتر از همه **جناب آقا محمداسمعیل معتمدالتجار یزدی** مردی متمول و معقول و بزرگ‌منش و دارای خوان و دهندهٔ نان، همواره اوقات خانهٔ آن جناب از آینده و روندهٔ مهمان پُر است، کمتر کسی است که وارد بهرام آباد شود و آنجا مهمان نباشد، بر فرض بیست نفر هم وارد شوند ویکماه درآنجا توقف نمایند در لوازم پذیرائی آنهاکمال احترام را به‌جای می آورد، همهٔ‌اهالی یزدبه‌واسطهٔ‌بستگی به‌معتمدالتجارازبعضی جهات مرفه‌الحال‌اند.[1]

جناب آقا محمدعلی، ولد مرحوم آقا بخشعلی نیز از معارف تجاریزد، و مردی معقول و متمول است. چند نفر دیگر در رفسنجان از معارف هستند که ذکرش تطویل است].

سکنهٔ این بلوک اهل حرب نیستند[2]، به‌زراعت وکسب مشغولند. وحوش اینجا بیشتر آهو وگور وگرگ و روباه وکفتار و خرگوش است.

طیورش در صحرای آنجا بیشتر کبوتر و باغرقرا و کلاغ زاغ است، درکوهستان آنجاکبک و تیهو دارد ـ خصوص **اوراف** که قریه‌ایست درقهستان جنوبی غربی آنجا.

[**گَوْداحمر**، ملک مرحوم اسمعیل خان بوده، آب وهواش خوب است. آنجا را ییلاق می‌توان گفت. در دامنهٔ کوهی واقع تا بهرام‌آباد[ ] فرسخ مسافت دارد. این زمان در تصرف وارث مرحوم اسمعیل خان می‌باشد. آن مرحوم باغی و عمارتی در آنجا ساخته ولی از بی‌اهتمامی سکنهٔ آن مثل قدیم آبادان نیست].[3]

۱ـ این آقا محمداسمعیل در پاریز یک باغ بسیار خوب داشت، بعد از مرگش، همسرش حاجیه بی‌بی تابستانها به‌پاریز می‌آمد و یک طوطی داشت و یک غلام **به‌نام محبوب**. آن باغ را بعدها مرحوم حسن کوهساری خرید. در درق پاریز است. (**سنگ هفت** *قلم* چاپ دوم، ص ۲۵۷).

۲ـ در یکی از کتابهای رفسنجان که به‌صورت روسنگان دیده شده است. رجوع شود به‌مقدمه نگارنده بر «شهرهای گمشده» دکتر حمید بهرامی.

۳ـ گود احمر در بین راه پاریز به‌رفسنجان است و آبادیهای معروف این راه از طرف رفسنجان عبارتند: از اوراف، گوداحمر، الاغ‌چین، گورچوپان، خیرآباد، مانی، چاه‌بهره (که قاعدةً باید از معابد بودائی، از نوع چاه‌بهار و شاویهار بوده باشد یا از معابد شاه بهرام، به‌حدس آقای شهمردان) کرکن، کنتو، راه زن (که این هم از معابد آناهیتا باید شمرده شود)، ترشاب، ارچن در، هنسیج، پس کوه، گولی لون، مغو، بن درتیری، دال دان، کادیج (کادز) ارچنو، میدا، و بالاخره پاریز. یک راه شاه‌عباسی این آبادیها را به‌هم مربوط می‌کرد. که پدربزرگم همیشه آن را راه شاهی می‌گفت.



سایکس و فرمانفرما در گود احمد رفسنجان.

تنبیه چهارم

در ذکر بلوکات شمالی گواشیر

[خنامان]

کوهی است که از نزدیکی یزد برکنارهٔ صحرای موسوم به‌لوط گذشته به‌خاک بلوک بافق ـ‌که خاک کرمان بوده و اکنون قریب یکصد سال است جزو عمل یزد معامله می‌شود ـ می‌گذرد.[۱۷۳] میانهٔ بلوک زرند و رفسنجان را طی می‌کند و در ۵ فرسنگی گواشیر قطع می‌شود [در هرجا به‌اسمی مسمّی است والحق کوه بسیار خیری است] همواره مرتع و محل گوسفندداران، طولش تقریباً ۵۰ فرسخ و عرضش تفاوت دارد، کمتر از ۳ فرسخ نمی‌باشد و از ۶ فرسنگ بیشتر نیست، در همه جای آن آب و آبادانی و زراعت است. آنچه از این کوه متعلق به‌خاک بافق است **قطرم** و **نهو**[۱] و غیره نام دارد، آنچه در بلوک زرند است هر قطعهٔ از آن موسوم به‌اسمی است از آن جمله، سنگ و، سیریز و، براکوه و، سبلو. و آخر این کوه که نزدیک گواشیر است از جهت این که مزرعه‌ای که عمده قراءِ آنجاست **خَنامان** نام دارد لهذا همه دهات آن را خَنامان نامند و غالباً از ایالت کرمان عامل مخصوص برای آنجا معیّن می‌شود و

۱ـ لابد یکی از معابد آناهیتا آنجا بوده است.

طولش از گلورود تا بادومو[۱] هشت فرسخ، چون کوهستان است عرض به‌قاعده‌ای نمی‌توان مشخص کرد.

هوایش چندان ییلاقیت ندارد[۲]، سالم است. آبش: قنوات و چشمه هردو دارد، و بیشتر آبهایش گوارا، محصولش بیشتر زردآلو به‌انواع زیاد، و باغ و باغستان دارد. گندم و جو و ذرّت نیز عمل آید.

بر فطرت سلیمه پوشیده نماناد که در مملکت کرمان ذرت بر دو نوع است: یک نوع که درگرمسیرات مانند ارزویه و جیرفت و رودبار و جز آن عمل آید و آن ذرتِ خوشه است: حبه‌ایست به‌مقدار عدس کوچک؛ و نوع ذرت دیگر همین نوع است که در پالیزها زراعت کرده در دارالخلافه و سایر بلاد در بازارها بلال کرده می‌فروشند و شیر بلال و شوربلال[۱۷۴] جار می‌زنند. نوع ذرت خنامان همین نوع اخیر است، من بنده نان همهٔ حبوبات را خورده‌ام، بعد از گندم، نان این نوع ذرت بهترین نانهاست. گندم و جو و ذرت بیشتر از مصرف مردمش ندارد اما زردآلوی آنجا خوب و به‌انواع است، تر و خشک آن را به گواشیر آورده فروشند و توت خشک را نیز. پیاز و سیب‌زمینی و سیر نیز دارد. تقریباً ۲۰۰ مزرعه در آنجا می‌باشد و چون قهستان است محصولش اندک، قطعاً این ۲۰۰ مزرعه به‌قدر دو مزرعهٔ رفسنجان ـ که حسینیه و خلیل‌آباد باشد ـ حاصل ندارد. وقتی مرحوم آقاعلی پدر میرزا حسین وزیر چند مزرعه در آنجا احداث کرده بود و عمارات عالیه از قسم حمام و مسجد ساخته، به‌تصاریف زمان آن قلعه و آبادی خراب شده، این زمان قریهٔ معمور آنجا **گلوسالار** است و حاجی موسی خان پسر مرحوم ظهیرالدوله سی سال قبل از تحریر این رساله مزرعه‌ای آبادان نموده موسوم به **کاخ مینو**، درخت توت زیادی غرس کرده ابریشم عمل می‌آورند.

عدد نفوس خنامان ۲۵۸۰ نفر، مردمش بیشتر گوسفنددار و فلّاحند که از درختان جنگلی آن کوهستان ذغال سوخته به گواشیر آورند. وحوش آنجا شکارکوه ـ نوعی که اغلب کوهستان کرمان دارد ـ در اینجا نیز هست.

صحرای بی‌آب وگیاهی میانهٔ کبوترخان[۱۷۵] و رباط می‌باشد. مردم کرمان، زمین

۱ـ کوه بادومو مولد کوهی کرمانی است.

۲ـ خنامان از سطح دره ۱۹۵۰ متر ارتفاع دارد.

بی‌آب و گیاه را دَقّ نامند و این دَقّ به‌کوهستان ختامان متصل است[۱]، در آنجا آهو دارد. طیور آنجا بیشتر کبک و تیهوست. آنجا معروفی که قابل نوشتن باشد ندارد.



- برج کبوترخان

۱ـ کبوتر خان (کفترخان به‌لهجهٔ محلی) از عجایب نقاط عالم است. اکنون این دق اطراف آن تلمیه زده‌اند و آباد شده، قسمت عمدهٔ آن ضمیمه آبادی کبوترخان ـ که موقوفه بیمارستان نوریه است ضبط شده ولی اواسط آن هنوز هم دشتی است مسطح که فرسنگها هم سطح بدون گیاه است و در زمستان آب باران در یک سطح همهٔ این دشت را فرامی‌گیرد و تابستان صاف و خشک است چنانکه یکی دوبار هواپیماها از آن برای فرود آمدن استفاده کرده‌اند. این دشت میدان دویدن آهوهاست، اگر کسی در دق سردرگم شود، پیدا کردن راه از مشکلات بزرگ او خواهد بود، چنانکه دور سر دویدن و کار بیهوده کردن را در کرمان «به دق دویدن» مثل زده‌اند، که هرچه آدم بدود به‌جائی نمی‌رسد. یک باذوق کرمانی (اصغر طاهری) می‌گفت: «یک عمر ما به‌دق دویدیم، بالاخره هم یدالله خان ابراهیمی ـ متولی موقوفه نوریه و دکتر ایرانی، آن را به‌ثبت دادنـد!» خاک ته‌نشین شده از رودخانه در دق اندکی کبودرنگ بود ـ شاید کاروانسرایی آنجا بوده که به‌صورت خان درّه کبود خوانده می‌شده (= کبود دره خان) و بعداً کبوترخان شده.

زَرِنْد

در شمال گواشیر واقع است به‌فاصلهٔ ۸ فرسخ، طولش از قوام‌آباد تا شِعب جُرّه ۱۸ فرسخ، و عرضش از دشت خاک تا سبلو ۱۲ فرسخ. این بلوک در شمال حومهٔ گواشیر و جنوب بافق کرمان که جزء یزد معامله می‌شود و مغرب بعضی از کوهپایه و بعضی از راور و بعضی از کوبنان و مشرق بعضی از بلوک انار و بعضی از رفسنجان واقع است. وجه تسمیهٔ عجیبی مرحوم رضاقلی خان‌لله باشی در لغت موسوم به‌انجمن آرا نگاشته می‌گوید «زرند یکی از دهات جیرفت کرمان است، به‌این جهت او را زرند گویند که ریزه زر در خاکش یافت می‌شود». سبحان‌الله طرفه سهوی کرده و غلطی نوشته، چنین می‌نماید که آن مرحوم تقصیری نداشته باشد، اغراءِ به‌جعل امامقلی خان زند ـ که از هیچ اصطلاحی ربط ندارد و در همهٔ علوم تصرفات بیجا و غلط می‌نماید ـ شده باشد.

عرض می‌کنم جیرفت بلوکی است پنجاه فرسخ در جنوب گواشیر ـ کمامُر ـ و زرند اولِ خاکِ آن هشت فرسخ در شمال گواشیر است، همهٔ کرمان را جیرفت نمی‌توان گفت که این سخن صحیح باشد، و از آن گذشته زرند همواره آبادانیش از جیرفت بیشتر بوده و می‌باشد و خاک زرند[۱۷۶] آمیخته به‌ریزهٔ زر هرگز نبوده و نیست، بلی «خدوند» که یکی از قراء جیرفت است هر اوقات باران ببارد در خاکش ریزه زر دیده می‌شود ـ همچنانکه در تفصیل جیرفت تسطیر شد ـ اغلب لغاتی که در آن کتاب نوشته است به‌سبب تصرف امامقلی زند غلط و محرّف قلمی گردیده،

تحقیقات مجعول بی‌مأخذ امامقلی خان به‌جهت عوامی که در قهوه خانه دور او جمع می‌شوند خوب است نه آنکه مزخرفات و خرافات او را در کتاب بنگارند.

هوای زرند معتدل مایل به‌گرمی و آبش قنات وگوارا، کوهستان آنجا آبش چشمه است و هوایش سرد، محصولش بیشتر گندم و جو و تریاک و پنبه و روناس و تنباکو است. گندم و سایر حبوبات آنجا سالی تقریباً ۸ کرور و سیصد هزار من، و پنبهٔ آنجا سالی ۱۸۰ هزار من عمل آید، گندمش را به‌یزد و راور برند، پنبه‌اش بیشتر به‌گواشیر آورند و در خود آن بلوک هم کرباس زیاد بافته می‌شود که به‌اطراف می‌برند، خربزه و هندوانه و پیاز و سیر و سیب‌زمینی به‌قدر حاجت مردمش دارد. اغلب فواکه این بلوک نیکو است، خصوص نوعی زردآلو که قیسی نامند در نهایت لطافت است، خشک آن را به‌گواشیر و بعضی از بلوکات کرمان برند. معدن سرب معموری در این بلوک می‌باشد. مردم آنجا بیشتر گوسفند دارند و پشم آنجا آنچه در خود زرند[۱۷۷] فرش[۱] و کلاه می‌مالند و الحق کمال امتیاز را دارد، بقیه را به‌گواشیر آورده می‌فروشند.

این بلوک را قراء و مزارع متصله بسیار است. قریهٔ معمور آنجا که سکنه و آبادانیش از سایر قراء بیشتر است خود **زرند** حمام و مسجد و بازار دارد. آب سه قنات از میان آن قریه می‌گذرد.

خانوک، در دامنهٔ کوه واقع است، باغستان است، هوایش از جلگهٔ آنجا بهتر است.

تاج آباد، از قراءِ قدیمهٔ آنجا است.

بهاءآباد، قریهٔ معموری است.

طُغرِل جِرْد، از آثار طغرل شاه سلجوقی قاوردی کرمانی است، وصل به‌خاک کوبنان است، این زمان معمور است اما ابنیهٔ عالیهٔ آنجا مطمور شده.

دِرِتنکل، در کوهستان این بلوک است، ییلاقی خوش‌آب وهواست.

شِعب جرّه، از قراءِ معمورهٔ آنجا است.

سیریز، از دهات این بلوک است و از سمت غربی شمالی متصل به‌خاک بافق یزد می‌شود.

۱ـ مقصود نمدمالی است.

دشت خاک، مزارع متعدده در آنجاست و از یک جانب وصل به‌بلوک راور است.

براکو، درکوهستان آنجاست[1] و مزارع بسیار است و مرتع و مسکن گوسفندداران این بلوک.

ایلات، این بلوک سه قبیله بلوچ‌اند:

اول **آبدوغی** سیاه چادر دارند، مدتهاست که بدهی دیوانی آنها از جزو عمل زرند موضوع است و عامل جداگانه دارد، ییلاق در بلوک بردسیر و حوالی گواشیر دارند و قشلاق به‌ارزویه و حوالی آنجا می‌نمایند.

دویم بلوچ **محمدرضا خانی** در جزو[۱۷۸] عمل زرند معامله می‌شود و ییلاق و قشلاقشان در همین بلوک است.

سیم **حسن خانی**، آنها نیز جزو عمل این بلوک می‌باشند، مدتها است مالیات آنها از جمع عامل زرند موضوع است. این سه قبیله بلوچ، شتر و گوسفند دارند و برخلاف سایر ایلات از قطع طریق و منهیات پرهیز می‌نمایند. [و گاهی به‌رودبار و جیرفت می‌روند، شتر نر را به‌کرایه می‌دهند، مردمانی صادق و متقی می‌باشند، از دزدی و راهزنی خیلی پرهیز دارند].

سنگچولی چادرنشین و گوسفند دارند.

حصاد گندم این بلوک ۹۰ روز و جو ۷۰ روز بعد از نوروز است. نمک این بلوک از نمک‌زار نوق رفسنجان است. عدهٔ نفوسش تقریباً ۱۸۶۰۰ نفر[2]، بیشتر مردمش فلاح و گوسفند دارند. از این بلوک ۱۲۰۰ نفر تفنگچی کارآمد می‌توان گرفت، معارف این بلوک این زمان:

حاجی ملاباقر، یزدی در اینجا متوطن است و ضیاع و عقار دارد وراتق وفاتق

۱ـ کوهستان پاریز را هم براکوه گویند و این صفت است برای آبادیهائی که در دامن کوه باشد.

۲ـ جمعیت شهر مرکز زرند (بدون توابع) در سرشماری ۱۳۴۵ بالغ به ۵۲۸۷ تن و در ۱۳۵۵ ش ۲۰۷۲۰ تن و در ۱۳۶۵ ش ۳۰۴۰۴ تن و در ۱۳۷۰ ش ۳۴۴۱۶ تن بوده است. زرند از سطح دریا ۱۶۷۰ متر ارتفاع دارد و تا کرمان ۷۵ کیلومتر فاصله دارد.

امور شرعی آنجاست.

شاهرخ خان، افشار از نبایر ولی خان و بکتاش خان، در فترت نادرشاه که ایران هرج ومرج بود بر همهٔ کرمان مستولی شد، چون از پیش در بلوک زرند توطن داشت، در هنگام استیلا در آبادانی این بلوک بیشتر از سایر کرمان جاهد بود و املاک کلی آبادان نمود. عاقبت در زمانی که قلعهٔ بافق را محاصره کرده بود از مُهرهٔ تفنگِ محصورین به‌نیاکان پیوست. تفصیل آن در تاریخ به‌جای خود مسطور خواهد شد.

این زمان نبایر شاهرخ خان و نتاج بنی‌اعمام آن مرحوم در بلوک زرند و کوبنان بسیارند. البته عدد آنها از ۳۰۰ نفر خواهد گذشت و قبل از این خوانین با اسم و رسمِ محترم در این دوده[۱۷۹] بوده مثل مرحوم مرتضی قلی‌خان و لطفعلی خان پسران شاهرخ‌خان و کلبعلی خان و فتحعلی خان نوادهٔ آن مرحوم. یومناهذا در این سلسله ـ که مراد نسل شاهرخ خان باشد ـ کسی که قابل نوشتن باشد نیست، همه پریشان و مستأصل‌اند[۱].

خان باباخان، یاورفوج دویم کرمان از اولاد یکی از بنی اعمام شاهرخ خان است، در شعب جره ساکن است.

قاسم خان، نیز از اولادبنی اعمام شاهرخ خانست، در قریهٔ طغرلجرد ضیاع و عقار و توطن دارد، بالنسبه از سایر بنی‌اعمام و اقارب تمولش بیشتر است.

فتحعلی سلطان و محمد ربیع سلطان، در دو دسته سرباز سلطانند.

وحوش اینجا گور و آهو و گراز و گرگ و کفتار و روباه و خرگوش است. طیورش در صحرای آنجا بیشتر کبوتر و باغرقرا و زاغ و کلاغ و در کوهستان این بلوک کبک و تیهو و دو نوع شکارکوه ـ که بز آهو و میش آهو گویند ـ دارد. در تمام کوهستان بلوکات کرمان این هردو نوع هست.

۱ـ درباره شاهرخ‌خان افشار و خاندان افشار در کرمان رجوع شود به‌کتاب نگارنده: *حضورستان*، (ص ۱۲۳ تا ۲۹۰). و هم‌چنین یادواره دکتر محمود افشار، جلد ششم.

انار

در مغرب شمالی گواشیر واقع است، به‌فاصلهٔ ۳۶ فرسخ، در مغرب حقیقی بافق و بعضی از زرند و شمال رفسنجان و مشرق بعضی از شهر بابک و جنوب یزد واقع است. طولش از قریهٔ **بیاز** تا زین‌الدین ـ که ۱۴ فرسنگی یزد است ـ ۲۲ فرسخ، چون سمت مغرب این بلوک کوه است و مشرقش کنارهٔ صحرای لوط است عرض آبادی ندارد، این ۲۲ فرسخ[۱۸۰] طول که عرض شد بیشتر ارض بایر و مطمور است و از قلّت آب قابل آبادانی نیست. در همهٔ این بلوک تقریباً از بیست مزرعه متجاوز نمی‌باشد: هجده مزرعهٔ آن حوالی آبادانی خود انار است و یک مزرعهٔ آن بیاز است که متصل به‌قراءِ رفسنجان می‌باشد و تا انار ۵ فرسخ مسافت دارد. مزرعهٔ دیگر **باالندرون** است که کنارهٔ صحرای لوط و دوازده فرسخ از انار دور است و تا مزرعهٔ گردکوه ـ متعلق به یزد ـ چهار فرسخ است، و از آنجا تا یزد ۱۲ فرسخ است. قریب ۴۰ خانوار در باالندرون سکنا دارند. در سنهٔ ۱۲۲۰ هجری[۱] بلوچیه از راه لوط آمده این قریه را غارت کردند.

انار، آبادانیش باکی ندارد، دکان خبّازی و بقّالی و صبّاغی و عصّاری و غیره دارد. هوایش معتدل مایل به گرمی وسالم، آبش بیشتر از قنوات، لکن بیشتر غلیظ و ناگوار است. **ابوالحسن خان اناری** که طحّان‌زاده بود چندسالی ترقی نمود و مباشر

۱ـ برابر ۱۸۰۵ م. زمان فتحعلی شاه.

انارگردید، خانهٔ عالی در آنجا بنا کرده. مرحوم حاجی محمد ابراهیم ولد حاجی اللهوردی کرمانی کاروانسرای آجری مبنی بـر آب انبار و سـایر مـایحتاج در آنـجا ساخته که متردّدین و قوافل منزل می‌نمایند. مزار بِشْر حافی ـ که از اصحاب امام به‌حق ناطق ـ جعفر صادق علیه‌السلام بود ـ آنجاست و **بِشْرآباد** مزرعه‌ایست که وقف بر آن مزار است. [مرحوم آقاشیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی پدر آقای عطاءِالملک روحی در دورهٔ اول مشـروطیت ایـران ـ ۱۳۲۴ هـجری قـمری ـ از طـبقهٔ عـلماءِ کـرمان به‌نمایندگی پارلمان تهران تعیین، در سال ۱۳۳۳ هجری قمری[1] به کرمان مراجعت، در قصبهٔ انار با مرگ ناگهانی از اسب زمین خورده فوت نمود، مقبرهٔ آن مرحوم طبق وصیّت در مزار بِشْرحافی و سنگ تاریخ آن از طرف بازماندگان نصب است. مزار مرحوم آخوند ملامحمد جعفر پدر بحرالعلوم در کرمان در جـوار مسـجد حـاجی الله وردی زیارتگاه خواص و عوام است].

زین‌الدین و کرمانشاه[2] و **شِمْشْ**[3] که دو سه[181] مرحله از مراحل مابین یزد و گواشیر است در این بلوک واقع است.

زین‌الدین، گَنْجعلی خان زیک حکمران کرمان به‌امر شاه عباس ماضی ـ تغمدالله غفرانه ـ کاروانسرای آجری در آنجا ساخته، جز چندنفر تفنگچی و مستحفظ و عملهٔ چاپارخانه کسی دیگر آنجا متوطن نیست.

کرمانشاه، مزرعه‌ایست قلیل‌الماء از مُحدثات مرحوم گنجعلی خان، مـرحـوم محمداسمعیل خان وکیل‌الملک در سنهٔ ۱۲۸۰ هجری[4] کاروانسرائی آجری در آنجا بنا نموده، و قلعهٔ قدیمش را نیز تعمیرکرد، جز خانه کوچ چندنفر زارع و تفنگچی و عمله‌جات چاپارخانه کسی آنجا نیست.

شِمْشْ، بعینه زین‌الدین، کاروانسرائی شاه عباسی است، جز چندنفر مستحفظ و دو نفر شاگرد چاپار کسی منزل ندارد.

۱ـ ۱۹۱۵ م.

۲ـ داستان کیفیت آباد شدن کرمانشاه را در مقالهٔ نگارنده تحت عنوان گنجعلی خـان بـخوانـید. (*آسیای هفت سنگ*) و هم کتاب *گنجعلیخان*.

۳ـ این قلعه شمش باید ارتباط داشته با خدای عیلامی که شاماش بوده است ـ و البته منتسب بـه‌شمس به‌معنی خورشید است و احتمالاً معبدی بوده از مهرپرستان.

۴ـ برابر ۱۸۶۳ م.



کاروانسرای کبوترخان و مزار بشرحافی در انار

محصول این بلوک بیشتر گندم و جو و پنبه و روناس و کرچک است، باغستان ندارد، سالی تقریباً ۳۷۰ هزار من گندم و جو عمل آید و تخمیناً ۱۵ هزار و پانصد من پنبه می‌شود، پنبه‌اش به‌بندرعباس می‌رود، خربزه و هندوانه و پیاز و چغندر و سیر به‌قدر کفاف سکنهٔ آنجا دارد، عدد نفوسش ۳۵۰۰ نفر[۱]، بیشتر کاسب و زارع و گوسفند دارند.

معارف آنجا قبیله‌ای هستند مشهور به **آقایان** انار ـ که از نسل میرزا **ایدکوی برلاس** که در زمان امیرتیمورگورکان حکمران کرمان بوده ـ می‌باشند. در زمان سلف بیشتر اوقات از ایالت کرمان ریاست انار به‌این[۱۸۲] قبیله مُفوّض بوده و مردم معتبر و متمول داشته، یومنا هذا این طایفه از صدنفر متجاوز و همه مستأصل، و به‌فقر وفاقه می‌گذرانند.

آقا محمدجواد، پسر مرحوم آقا محمد شریف ـ که به‌لباس اهل علم و بر طریقهٔ شیخیه است ـ از این سلسله است.

آقا محمدحسن، نیز از این قبیله است و نسبت به‌عشیرهٔ خود معاش و عشرتش بهتر است.

حسینقلی و **ابوالقاسم** ولدان مرحوم ابوالحسن خان ـ که پسر شاه محمد آسیابان بود ـ اولاً نام او «ابولی» و به‌پاکاری انار اشتغال داشت، بعد قابض و پس از آن ابولی آقاابوالحسن و کلانتر انار گردید[۲]! در سنهٔ ۱۲۷۵ هجری[۳] ـ که سال دویم اقتدار مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل‌الملک در کرمان بود ـ ملقب به‌لقب خانی گردید، ریاست و متوجهات بلوک انار به‌او موکول شد و در دو سال آخر حکمرانی مرحوم وکیل‌الملک عاملی بلوک رفسنجان که عملی عمده است اضافهٔ متوجهات انار شد. مردی درستکار و درست قول بود و در خدمت دیوان جاهد. در سنهٔ ۱۲۸۶ هجری[۴] به‌اسلافش پیوست ـ این دو پسر او بسیاری از ملک و مال او را تلف کردند و اکنون در انار متوطن‌اند.

۱ـ جمعیت انار در سرشماری ۱۳۶۵ ش / ۷۵۴۱ تن بوده است.

۲ـ درباب کیفیت ترقی ابوالحسن خان اناری، رجوع شود به*فرماندهان کرمان* چاپ چهارم ص ۲۴۲.

۳ـ برابر ۱۸۵۹ م.

۴ـ برابر ۱۸۶۹ م.

نمک این بلوک از نمکزار نوقِ رفسنجان است. وحوشش بیشتر آهو و گور و گراز و روباه و خرگوش است. طیورش اغلب کبوتر و باغرقرا و زاغ و کلاغ است. مخفی نماند که **هوبره** ـ که مرغی معروف است و در اسلام مأکول‌اللحم ـ در همهٔ بلوکات[۱۸۳] کرمان هست خصوصاً در زمستان در گرمسیرات، لکن بیضه و بچهٔ آنها را در کرمان کسی ندیده، و انواع مرغابی در همه سرحدات و گرمسیرات کرمان ـ هرجا که آب مجتمع ورود خانه هست ـ دارد، کرکس و انواع لاشه‌خوار نیز در همه اَصقاع و اَرباع کرمان ـ صانَهاالله تعالی عن‌الحدثان ـ می‌باشد، و عقاب ـ که فارسی آن آله و ترکان قراقوش گویند ـ تک‌تک در جبال بلاد بردسیر می‌باشد، و مرغ انجیر و بلدرچین و صغرچین در همه بلوکات کرمان هست.

کوبنان

در شمال گواشیر است. صاحب *عِقْدالعُلی* در بعضی مواضع کوبنات نوشته. در شمال زرند و مشرق بهاء آباد بافق ـ که از خاک کرمان قریب یکصد سال است جزو یزد معامله می‌شود ـ می‌باشد. مزارع این بلوک با دهات آنجا متصل است. مشرق و جنوب این بلوک صحرای لوط میانهٔ کرمان و خراسان است و نیز از سمت شرقی که قریهٔ **کوجهر** از این بلوک است به‌بلوک راور متصل می‌شود. هوایش به‌سبب اتصال به‌صحرای لوط مایل به‌گرمی و درکمال اختلاف است ـ مگر یک قریهٔ آن موسوم به **طرز** از جهت اینکه وصل به‌کوهستان زرند است خوش آب وهوا است. از مخصوصات کوبنان فازهرِ معدنی است که این سنگ در بعضی بلوکات کرمان مثل رودبار و ارزویه هم می‌باشد، لکن به‌خاصیت فازَهْرِ اینجا نیست. در این بلوک اغلب کوهستان از این سنگ دارد. اما آنچه از کوه طرز، نزدیک قریه **کوجهر** است از سایر ممتاز است. از این سنگ به‌اطراف بلاد می‌برند، اینک حاضر است. دیگر[۱۸۴] سنگی است که در صحرای این بلوک است، آن را جمع کرده به‌طور آهک طبخ می‌نمایند، آتش آن باید از فضلهٔ گاو باشد، پس از آن که مستحیل شد آن را «گردو» کرده بعضی را با آب شاه توت و بعضی را با شیر خمیر کرده حبّ نمایند و به‌قطور استعمال کنند. غالب امراض چشم را مفید است و منع نزول ماءِالعین می‌کند و به‌بعضی از ولایات ایران می‌برند و **شاف** کرمانی گویند.

دیگر **چشمه‌ای** خداآفرین در این بلوک است، ذکرش بعد خواهد آمد[۱].

معدن گوگرد معموری در کوه آنجاست که از آن به‌گواشیر و یزد آورده می‌فروشند. زمین بایر که قابل آبادانی باشد در این بلوک بسیار است. محصول این بلوک بیشتر گندم و جو و پنبه و روناس است، خربزه و هندوانه و پیاز و سیر و چغندر به‌قدر مصرف مردمش دارد. بعضی از سکنهٔ این بلوک گوسفند دارند. کشکِ خلال که به‌بعضی از ولایات ایران می‌برند از این بلوک است. خود آبادانی کوبنان بد نیست. قلعهٔ بزرگی و نارین قلعه‌ای مرحوم **رضاقلی خان** کوبنانی ـ که از بنی اعمام‌زادگان مرحوم شاهرخ خان افشار بود ـ در آنجا ساخته و عمارات عالیه بنا نموده، یومنا هذا آن بناها منهدم گردیده ولی حمام و مسجد معموری دارد.

سمکویه و **اسفیج** دو قریه از قراءِ آنجاست، برکنار صحرای لوط واقع است.

عدد نفوس این بلوک ۶۷۵۰ نفر[۲]، مردمش فلاح و گوسفند دارند[۱۸۵]. تفنگچی خوب هم در اینجا بسیار است ـ چون غالب اوقات با بلوچیهٔ سیستان که از راه لوط به‌جهت قطع طرق و غارت اموال زوّار مشهد و قوافل خراسان می‌آمدند قتال و جدال کرده‌اند از رسوم جنگ اطلاع دارند.

معارف این بلوک، **رضاقلی خان** نامی از بنی اعمام‌زادگان مرحوم شاهرخ خان افشار ـ که مدتی بر همهٔ کرمان استیلا داشت و حسب‌الامر سیدابوالحسن به‌جهت نظم بعضی از بلوکات کرمان و تسخیر بلوچستان با یکهزار نفر سواره و پیاده متجاوز مأمور گردید ـ پس از ورود به‌بلوک کوشک، **علیمراد خان** نام از طایفهٔ میرشکار کوشکی که در آن وقت رئیس آن بلوک بود استقبال سردار کرده، او را با چند نفر از مخصوصان به‌قلعهٔ آنجا برد و به‌زخم گلوله‌اش بکشت.

رضاقلی خان را چند پسر بود: ارشد از همه **رشیدخان** که غالب عمرش را به‌تعدیل‌الواح و نوشتن نیرنجات و طلسمات گذرانید، در اواخر عمر حسب‌الامر مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله کوتوال قلعهٔ بمپور شد و در آنجا بمرد ـ سیَأتی تفصیله فی‌التاریخ.

این زمان اولاد و اولادزادگان رضاقلی خان بسیارند، رجال آنها از[۱۸۶] یکصد نفر

۱ـ مؤلف دربارهٔ این چشمه چیزی در پایان کتاب ننوشته است.

۲ـ جمعیت شهر کوبنان در سرشماری ۱۳۶۵ ش ۷۸۵۶ تن بوده است.

متجاوز، بیشتر آنها بی‌سامان و پریشانند و غالب درکوبنان منزل دارند و بعضی در قراءِ بلوک زرند متوطنند.

آقا اسدالله، نسبت به‌سایر نبایر رضاقلی خان روزگارش بهتر می‌گذرد و بعضی اوقات از جانب ایالت کرمان متوجهات کوبنان به‌او محوّل است.

آقانجفقلی، پسر مرحوم رشیدخان، از عنفوان جوانی از سبک و طریقهٔ آباء واجداد عدول کرده، معمم شده، به‌روضه‌خوانی مشغول و درگواشیر متوطن است. در موسیقی صاحب ربط است.

حیوان بارکش این بلوک شتر و الاغ است. وحوشش بیشتر آهو و گور و گراز و گرگ و روباه است، طیورش کلاغ و زاغ وکبوتر و باغرقراست.

راوَر

در شمال حقیقی گواشیر واقع است به‌فاصله ۳۰ فرسخ و در شرقی کوبنان و بعضی از زرند و شمال بعضی ازکوهپایه می‌باشد. مشرق و جنوب این بلوک صحرای لوط فاصلهٔ کرمان و خراسان است، چون دوطرف این بلوک لوط است بیشتر اراضی آن بایر است و لهذا عرض و طول به‌قاعده‌ای نمی‌توان معین نمود. از قلعهٔ راور تا نایْبَند ـ که در وسط صحرای لوط و از قراء طبس خراسان ۳۰ فرسخ است ـ ده فرسخ تا در بند است که آب شیرین دارد و از قدیم چند برج در آنجا ساخته‌اند و همواره تفنگچی راوری به‌جهت محافظت زُوّار و قوافل از بلوچیهٔ سیستان ـ که به‌قطع طریق می‌آیند ـ در آنجا می‌باشد. مرحوم[۱۸۷] محمداسمعیل خان وکیل‌الملک در سنهٔ ۱۲۷۹[۱] کاروان‌سرائی آجری در آنجا ساخته، و از آنجا هشت‌فرسخ می‌رود به‌چهل پایه، آنجا چهل زینه دارد ـ در پایان آن چشمه‌ایست، بلوچیهٔ قُطاع‌الطریق آن را انباشته‌اند، معهذا سالی که باران زیاد دارد از خلل و فرج آن چشمه آب زیاد بیرون می‌آید. مرحوم مرتضی قلیخان وکیل‌الملک حکمران کرمان در سنهٔ ۱۲۸۹[۲] آب‌انباری ساخته که از آب باران پر می‌شود. زوار و قوافل صرف می‌نمایند. و از آنجا ۷ فرسخ می‌رود تا **حوض خان** ـ حوضی است که

۱ـ برابر ۱۸۶۲ م.

۲ـ برابر ۱۸۷۲ م.

مرحوم گنجعلی خان زیک والی کرمان در زمان شاه عباس ماضی نَوَّرَاللهُ مَضجعه ـ ساخته، به‌باران آب می‌شود و از آنجا پنج فرسنگ می‌رود تا نایبند طبس[1].

هوای راوَر گرم است به‌طوری که درخت خرما تک‌تک در آنجا می‌باشد. از جهت اتصال به‌لوط هوایش مختلف، به‌سبب خشکی سالم است. آبش بیشتر از رودخانه‌ای که از کوهستان زرند می‌آید، گواراست، قنات هم دارد. غالب مداخل این بلوک از باغستان است: انواع فوا که نیکو عمل آید ـ خصوص انجیر و انار. به‌جرأت عرض می‌کنم که در همهٔ معمورهٔ زمین به‌خوبی انجیر اینجا نیست، در بعضی از بلاد ایران به‌رسم تحفه برند، چون از آنجا اول به‌یزد برده می‌شود و از آنجا به‌سایر ولایات می‌برند بعضی انجیر یزدی دانند، وگویند سنوات قبل سالی یکصد هزار من انجیر خشک عمل می‌آمده، در سنهٔ ۱۲۸۷[2] که اغلب ایران ۱۸۸| را خشکسالی روی نمود، از قلّت آب بسیاری از درختان آن خشکید، این زمان آنقدر عمل نیاید. از نو درخت غرس نموده‌اند، امید به‌خداوند است که تا سه چهار سال دیگر بیشتر از پیشتر ثمره دهد.[3] انارش هم به‌نهایت شهد و لطافت است، شرابش درکمال امتیاز است:

جهنده در دماغ و سر، دونده در دل وجگر
چنانکه برجهد شرر به‌خشک دسته خارها

۱ـ راهی که ازکرمان به‌طرف شمال جدا می‌شود از طریق حوض دق و آب باریکو و سرآسیاب و هوتک و چترود و ده زیار و گورچو و ریگ آباد و بهاباد و تاجاباد به زرند می‌رسد و از آن جا به‌کرهبنان ختم می‌شود. از چترود راه به‌طرف شرق و دهنه هیزمی جدا شده به‌گدار خراسانی و هرور و کاروانسرا آب‌بید و بید و حوض پنج و گوردرویش و شریف‌آباد به‌راور می‌رسد و از آن جاتا نایبند و طبس و بالاخره مشهد ادامه می‌یابد. آبادی راوراز لکرکوه است و تنگل‌هور و تنگل آب گرم و رودخانه میان رود این بیابانها را سیراب می‌کند. و چشمه‌های گل خریط و چاه قاسمی و شیرینو و شورو و قنبر و سنگ نوشته و چاه سپید و چاه نصف‌جهان از همین کوهستان می‌جوشد و آب سیدی که بند هولاکو بر آن بسته شده نیز از همین کمره به‌طرف کرمان می‌آید. (یادداشت سرهنگ رضاقلی گلستانی فرد زرندی).

۲ـ برابر ۱۸۷۰ م.

۳ـ متأسفانه در سالهای اخیر آن انجیرها را کنده باغها را تبدیل به‌باغ پسته نموده‌اند ـ در حالی که حدود انجیر راور می‌توانست یکی از محصولات مهم ارزآور باشد ـ علاوه بر آن در محل نیز جنبه غذائی دارد. شفیع‌خان راوری همیشه دهها هزار من انجیر ذخیره داشت.

به‌قدر کفاف مردمش گندم و جو و سایر حبوبات ندارد، از بلوک زرند آورند. پنبه بیشتر از حاجت مردم خود راور نمی‌شود. زنان آنجا کرباس می‌بافند و کرباسش در کمال خوبی است، به‌کرمان می‌آورند. قالی‌باف بسیار در اینجا هست که قالی اعلا تمام می‌نمایند والحق بعد از گواشیر در جای دیگر به‌این خوبی قالی نمی‌بافند. قالی‌بافان آنجا پیوسته مصالح و مزد از حکمران کرمان گرفته برای او قالی تمام می‌نمایند و او به‌دارالخلافه و سایر بلاد به‌تحفه و هدیه فرستد. قالیی اندازهٔ روضهٔ حضرت هشتمین حجّتِ خدا امام رضا علیه‌الصلوات والسلام در سنهٔ ۱۲۸۰[1] مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل‌الملک از مداخل موقوفات آن حضرت که در کرمان است به‌اتمام رسانیده ایفاد نمود.[2]

قلعه‌ای از قدیم داشته، جمعی کثیر از زارع و اهل حرفه در آنجا توطن دارند، میرزا غنی و میرزا محمدشفیع خان به‌تدریج تعمیر آن نمودند، چون همواره سر خودسری[۱۸۹] داشتند به‌بنا و مرمت برج و باره می‌پرداختند.

عدهٔ نفوس این بلوک ۶۷۵۰ نفر[3]، مردمش فلاح و اهل حرب و شجاع‌اند. در اغلب سنوات با بلوچیه قطاع‌الطریق در صحرای لوط قتال کرده‌اند. میرزا محمد خان و میرزاشفیع خان راوری ـ که مدتهای متمادی تابع ایالت کرمان نبودند و خودسر می‌زیستند ـ به‌استظهار تفنگچیان راوری بود.[4]

معدن گوگرد معموری در این بلوک است که گوگرد آن را به‌گواشیر و یزد می‌برند.

۱ـ برابر ۱۸۶۳ م.

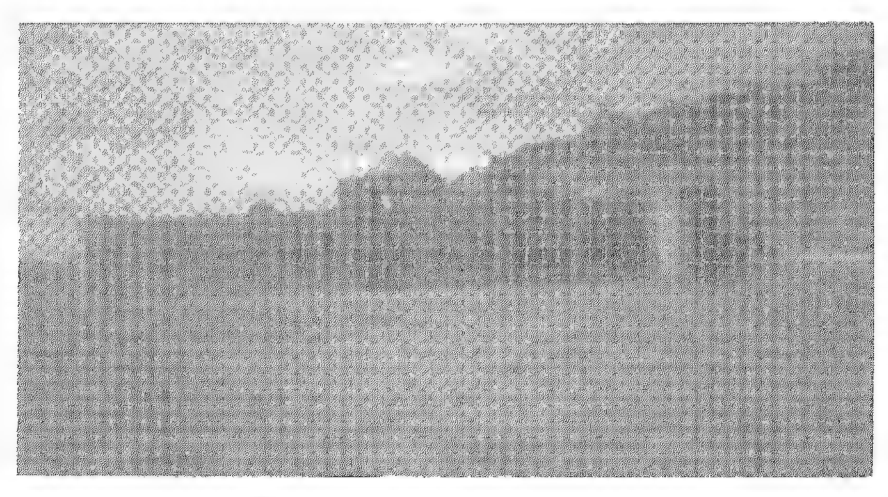
۲ـ امروز هم کارگاههای قالی‌بافی راور و گوک کرمان از همه‌جا معروفتر و بیشتر است و از مجموع ۴۹۳ کارگاه قالی‌بافی عمده (که در ۱۳۳۵ سرشماری شده) قسمت عمدهٔ آن در راور ـ کوهپایه و گوک است و لطافت قالی راور از سایر جاها بیشتر است هرچند لطافت را از آن کسی باید دانست که شاعر درباب او گفته:

لطافت آنقدر دارد که گاه رقص درمجلس
توان از پشت پایش خواند نقش روی قالی را

۳ـ جمعیت شهر راور را در سرشماری ۱۳۳۰ بالغ بر ۵۰۷۴ تن و در سرشماری ۱۳۴۵ ش ۷۲۵۱ تن و ۱۳۵۵ ش ۹۲۶۲ تن، و در ۱۳۶۵ ش ۱۶۲۳۱ تن جمعیت داشته است و این مربوط به‌شهر راور است. و جمعیت بلوک آن البته جزء حوزه کرمان حساب شده است.

۴ـ درباب میرزا شفیع خان راوری شرح مفصلی من در حماسه کویر نوشته‌ام به‌عنوان گرگ بیابان.

کاروانسراهای قدیمی راوررا دریابید



نمایی از کاروانسرای «چاه کوروئیه» واقع در ۳۰ کیلومتری راور

راور ـ خبرنگار اطلاعات: کاروانسراهای جادهٔ کرمان ـ مشهد (از مسیر جادهٔ راور) به علت بی‌توجهی رو به تخریب هستند.

این کاروانسراها که در صورت توجه سازمان میراث فرهنگی کشور و تعمیر و بازسازی آنها هنوز هم می‌تواند مورد استفاده باشند، عبارتند از:

ـ کاروانسرای آب‌بید، در چهل کیلومتری راور، حدفاصل کرمان ـ راور که می‌تواند مورد استفادهٔ اردوهای تابستانی قرار گیرد.

ـ کاروانسرای حوض‌پنج در ۲۵ کیلومتری راور که فاصلهٔ آن تا جادهٔ اصلی ۳ کیلومتر است.

ـ کاروانسرای چاه کوروئیه که در ۳۰ کیلومتری راور در حدفاصل راور به نای‌بند و جادهٔ مشهد قرار دارد و تا جادهٔ اصلی یك کیلومتر فاصله دارد.

ـ کاروانسرای دربند در ۵۰ کیلومتری راور، حدفاصل راور به نای‌بند در جادهٔ مشهد قرار دارد و فاصلهٔ آن با جادهٔ اصلی ۳ کیلومتر است و تنها کاروانسرایی است که دارای آب‌شیرین و درخت خرما است

نمائی از قلعه راور

معارف این بلوک [رواور]

جز نِتاج میرزا حسن که اصل آن خراسانی بوده[1]، کسی دیگر نیست: مجملاً آن که شخصی از خراسان به‌راور آمد، به‌مرور زمان ضیاع و عقاری مالک شده، او را دو پسر بود: مهتر میرزا غنی و کهتر میرزا حسن نام داشت، میرزا غنی رئیس تمام راور گردید، به‌تدریج مالی اندوخت و رجالی مطیع ساخت، وقعی بر احکام حکامی که از جانب نادرشاه درگواشیر بود نمی‌گذاشت تا آنکه شاه به‌شهر کرمان نزول اجلال

۱ـ ظاهراً جد اعلای خانواده رجائی خراسانی بوده است.



Omar Khayam: Kirman

Type: *Kirman Rawar*
Country: *Iran*
Warp: *Cotton*
Weft: Cotton — *too fine to count accurately: appears to be 2 blue, 1 white*
Pile Material: *Very fine wool*
Knot Type: *Persian, Asymmetric to left*
Knot Count: *Horizontal 28. Vertical 26*
Size: *2.36 m x 1.39 m. (94" x 55")*

This fine carpet from the city of Kirman in Iran was woven in the 20th century.

The scene illustrates the well-known lines of the poet Omar Khayam, whose works were so beautifully translated and adapted into English by Fitzgerald,

—'a jug of wine, a loaf of bread, a book of verse and thou'—.

Here, a reclining man is being served wine by a young woman in an elaborate Persian garden with delicately drawn flowering shrubs, a stream, a small lake and peacefully grazing gazelle. In the background, villages perch on surrounding hills.

Non-conformist Iranian people and many in western countries are very fond of Omar Khayam's poetry and a number of rugs have been inspired by his work. The realistic drawing of the rug is typical of the distinctive Kirman style, while the naturalistic treatment of the flowers, typical of miniature Persian painting, has influenced Indian Mogul art.

عمر خیام کار کرمان ـ نمایشگاه ژاک کدری ـ سیدنی ـ استرالیا

نمود، پس از رسل و رسایل، مردم راور میرزا غنی را گرفته به‌حضور سلطانش آوردند و فوراً به‌یاسا رسید.

پس از او مدت قلیلی میرزا حسن ریاست آنجا را داشت و به‌اجل طبیعی درگذشت. خلفش **میرزا محمد** راتق و فاتق آن ولایت گردید و از دربار کریم خان زند ـ انارالله برهانه ـ یِرلیغ[۱۹۰] خانی بستد و سالها به‌بزرگی در آن بلوک زیست نموده، راه عقبی پیش گرفت.

میرزا شفیع خان، پسر بزرگش به‌راور رئیس شد، باغات با سلیقه بساخت و قلعهٔ آنجا را تعمیر کرد و قنوات احداث نمود، بیشتر اوقات خود سر می‌گذرانید و مُنقاد ایالت کرمان نبود، سلیقهٔ غریبی داشت: قَجَری به‌اسب نمی‌انداخت که از اسم قجر بدم می‌آید! وقتی از راور به‌شهر کرمان به‌خدمت مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله بیامد، روزی به‌عزم سلام به‌ارگ می‌رفت، نزدیک دروازهٔ ارگ، سقائی بر قاطر راویه سوار می‌گذشت، به‌محض ملاحظه به‌تعجیل فرار نمود و فریاد برآورد مرا دریابید که فیل مست آمد! آدمهای او و سایر مردم راهگذر به‌او گفتند که این قاطر است و راویهٔ پر از آب بر او بار است، فیل مست نیست! اول که قول آنها را قبول نمی‌کرد تا بعد مطمئن شد.

همانا در آن ایام ظهیرالدوله او را حبس نمود و کس فرستاد اموال او را در راور ضبط کردند، سه راویه از انبار او بیرون آوردند! او را به‌دارالخلافه و از آنجا به‌اردبیلش بردند، از حبس فرار نموده به‌راور آمد. برادرش مسمی به **میرزا بقا** را، به‌احتمالِ خلاف، با کلام‌الله مجید که به‌بازویش بود بسوخت!

مجملاً ریاست راور را داشت تا سنهٔ ۱۲۵۷ هجری[۱] که حبیب‌الله خان شاهیسون **امیر توپخانه** برای دفع فتنهٔ آقاخان محلاتی مأمور کرمان شد، او را در راور گرفته، به‌دارالخلافه‌اش روانه نموده در عرض راه[۱۹۱] به‌مرض سکته درگذشت. در آن وقت ۹۰ سال متجاوز عمر داشت. تفصیل طغیان و معارک او با حکام کرمان، در تاریخ، مذکور خواهد شد.

دو پسر داشت: حاجی **ابوالقاسم خان** و علیرضاخان ـ که مادرشان دختر تقی

۱ـ برابر ۱۸۴۱ م.



مناظر شهر لوط در محل تاریخی دروازق (عکس از دکتر مستوفی)

خان یزدی بود. حاجی ابوالقاسم خان در زمان حیات اغلب اوقات همّش منصرف در تدمیر و اضمحلال پدر بود و سالهای دراز در مجلس **باب** گذرانید.

علیرضاخان، در خیرخواهی و خدمتگزاری پدرش تقصیر نمی‌کرد و در قلوب مردم راور رسوخی تمام داشت، پس از ارتحال میرزا شفیع خان، از طبس به‌راور آمده، حاجی **خسروخان** پسر مرحوم ظهیرالدوله ـ که از جانب عباسقلی خان جوانشیر حکمران کرمان عامل مالیات و نظم بلوک راور بود ـ مقاومت نکرده به‌شهر کرمان شد. مقارن این حال خان جوانشیر معزول و فضعلی خان قراباغی که دوسال پیش از آن حاکم کرمان بود نیز منصوب گردید، در شوال سنه ۱۲۵۹ هجری[1] در حوالی راور با علیرضاخان مصاف داد. خان راور در دست تفنگچیان زرندی و کوبنانی دستگیر شد، به‌دارالخلافه‌اش فرستادند، ماهی سی چهل تومان مخارج به‌او عنایت می‌شد تا در سنهٔ ۱۲۷۶[2] به‌جوار حق پیوست. یومنا هذا چهار پسر از حاجی ابوالقاسم خان درکرمان می‌باشد:

اول **یوسفعلی خان** در راور متوطن است، گاهی به‌گواشیر می‌آید، از ایالت [۱۹۲] کرمان خدمتی مثل بازدید خالصه و غیره به‌او رجوع می‌شود.

دویم **میرزا حسین‌خان**، از اول شباب به‌نوکری نواب عمادالدوله به‌کرمانشاهان برفت، چون خط و ربطی داشت **منشی‌باشی** لقب یافت و مدتها به‌عزت و خوشی گذرانید و از پرتو التفات شاهزاده نزدیک به‌سیصد تومان مستمری در دستورالعمل کرمان مثبوت نمود، اکنون قریب یکسال است به‌کرمان آمده، از نظم و ضبط مزرعه و باغش دماغی دارد.

سیّم **حسین‌خان**، بیشتر اوقات از جانب کرمان مأمور به‌ضبط خالصهٔ جیرفت است.

چهارم **زین‌العابدین خان**، سه چهار سال است عامل مالیات راور می‌باشد.

مرحوم علیرضا خان را یک پسر است و هو **محمدتقی خان**، املاکش در راور است و شخصش متوطن دارالخلافه، گویا به‌منصب نایب آجودانی سرافراز است.

دختر مرحوم میرزا شفیع خان به‌حبالهٔ مرحوم **میرزا باقر** برادر مرحوم میرزا

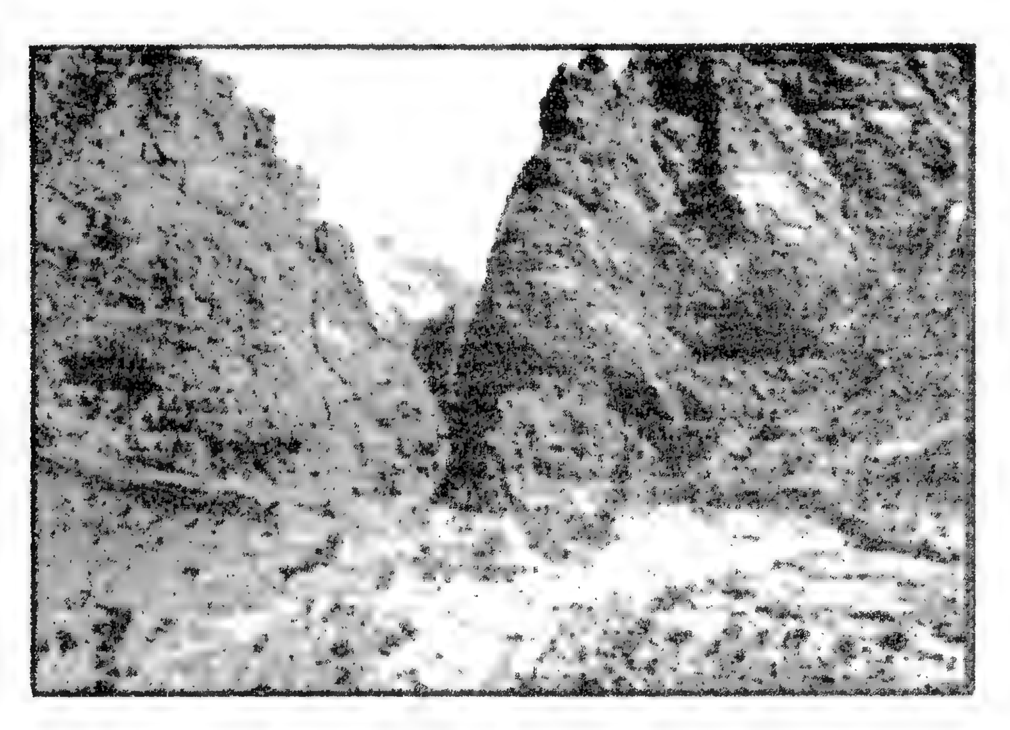
۱- برابر ۱۸۴۳ م.

۲- برابر ۱۸۵۹ م.

عبدالعلی نواب مصلای یزدی بود[۱]، از او دو پسر دارد: علی خان و [ ][۲] از میراث مادر به‌راور ضیعتی دارند و گذران می‌نمایند.

وحوش آنجا بیشتر گور و آهو و گراز و گرگ و کفتار و روباه و خرگوش است. طیورش اغلب کبوتر و زاغ و کلاغ و باغر قرا و مرغ انجیر و بلدرچین و فاخته است.

* * *



منظره‌ای از سد تنگل راور (ماشاءالله کاربخش)

۱ـ خانوادهٔ نواب‌زاده شفیعی از احفاد اویند.

۲ـ جای اسم سفید است. باید محمدحسین‌خان باشد ـ و او سه پسر داشت: عبدالرضاخان داماد رفعت‌السلطنه ـ ابوالقاسم‌خان پدر نواب‌زاده شفیعی، و علی‌خان.

[تمام شد]

تمام شد بلوکات کرمان ـ صانهاالله تعالی عن الحدثان ـ اگرچه در السنه و افواه و بعضی ازکتب جغرافیا[۱۹۳] و لغت بلوکات کرمان را ۱۸ نوشته‌اند و گویند، و اما این زمان به‌همین نهج است که مرقوم کردیم و به‌آن قسمت هجده‌گانه ـ که اکنون معتنا نیست ـ اعتنا نکردیم.

[تمت الکتاب بعون‌الله الملک الوهاب، حسب‌الامر مطاع مبارک بندگان اجل اکرم افخم خداوندگار ولی نعمت اعظم عالی آقای اسدالله خان بهجت‌الملک امیر تومان ـ مدّظله‌العالی ـ به‌قلم چاکرخانه‌زاد **محمدمحمدآبادی** خلف مرحوم حاجی محمد حسین تاجر یزدی شهیر به‌محمدآبادی‌سمت تحریر یافت، شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۱۴].[۱]

❊ ❊ ❊

۱ـ ضبط تاریخ تحریر کتاب در داخل دو قلاب [شهر ربیع‌الاول ۱۳۱۴ هـ / اوت ۱۸۹۶ م.] مربوط به‌نسخه کتابخانه دانشکده حقوق است که فقط تا این قسمت را دارد.

عجایب مملکت کرمان

عرض می‌شود، دریائی است در بلوک گوْک، دورهٔ آن تقریباً ۱۰۰۰ ذرع و قطر آن تقریباً ۳۳۰ ذرع، آقا محمدعلی کلانتر به‌جهت تشخیص عمق آن ۲۵۰ ذرع طناب با اسباب لازمه در آن کرده به‌عمق آن نرسید. در هفته‌ای یک روز ریگ از ته آب بالا می‌آید و روی آب را می‌گیرد به‌طوری که حیوان باردار بر روی آن می‌گذرد، و روز دیگر همان دریائی است که بوده، آبش شیرین است.

گاهی جانوری بزرگ از آن دریا بیرون آمده چرا می‌کند، از شنیدن پای انسان خود را به‌آب می‌اندازد.[1]

[موضوع دریای گوک کرمان، اینجانب پاشا وزیری نوهٔ پسری مرحوم میرزا احمدعلیخان مؤلف این تاریخ در تاریخ سال ۱۳۰۶ شمسی[2] به‌سمت رئیس دارائی شهداد و گوک در آن حدود مأموریت داشتم و دو هفته در خانه‌ای پهلوی دریاچه منزل گرفتم و با دقت مشاهده نمودم.

اوّلاً دریا و دریاچه نیست، یک چاه بزرگ سر گشادهٔ بزرگی است که اکنون در وسط آبادی و خانه و باغات قرارگرفته که میزان عمق به‌تحقیق مشخص نیست. ایام هفته، سوای یک روز، آبی که از ته این چاه بالا می‌آید از سطح آب بالای چاه سرریز

۱ـ مرحوم پاشا وزیری، شرح مربوط به‌دریای گوک را در حاشیهٔ نسخه اختصاصی خود که پسرش برایش نوشته، یادداشت کرده و ما آن را بین دو قلاب نقل کردیم. چاه را بعضی بحرالعین گفته‌اند.

۲ـ ۱۹۲۷ م.

یا به‌اصطلاح لب‌ریز نموده به‌اندازهٔ نیم‌سنگ در نهری جاری و برای زراعت و شرب باغات و خانه‌ها می‌رود.

ـ هفته‌ای یک روز مرتب ـ تصور می‌کنم چهارشنبه‌ها باشد ـ یک نوع شن نرم شبیه به‌ماسه که در این اوقات با سمنت و بتون به‌کار می‌برند از ته چاه در ظرف ۲۴ ساعت بالا می‌آید به‌طوری که روی سطح آب را به‌اندازهٔ نیم‌متر می‌پوشاند و تقریباً می‌بندد و محکم می‌شود، سپس بعد از خاتمهٔ یک شبانه روز با فشار بی‌اندازه قوی که از ته چاه متصاعد می‌شود ـ چون سطح بالای آب چاه بسته و نسبةً محکم شده است ـ آن شن و ماسه سطح آب را شکافته به‌طوریکه اگر در اطراف چاه اشخاص باشند ترشحات و پرتاب شدن ماسه‌ها به‌لباس آنها پاشیده شده و به‌اطراف چاه می‌ریزد، اینجاست که می‌گویند جانوری ماسه سطح آب را شکافته و بیرون می‌آید و چون خلاف واقع است می‌گویند از صدای پای انسان خود را به‌آب می‌اندازد. به‌هر حال بعد از شکافته شدن شن و ماسه از سطح آب، ماسه‌ها دو دفعه ته‌نشین نموده به‌عمق چاه برمی‌گردد و یک هفته بعد به‌همین نحو تکرار می‌شود ـ این که حیوان باردار می‌تواند در موقع رفتن از روی چاه عبور کند حقیقت ندارد، در موقعی که سطح آب چاه به‌وسیلهٔ ماسه‌ها بسته می‌شد یکنفر از اهل گوک به‌من گفت اگر دست خودتان را به‌طور عمودی در شنها فروکنید حال جذابیت و مقناطیسی دارد که می‌خواهد دست انسان را بکند یا تن را در آب فروکشاند ولی اگر دست و انگشتان خود را به‌غیر عمودی به‌این طرف و آن طرف تندتند به‌چپ و راست تکان دهید آن فشار مقناطیسی تأثیر ندارد. اینجانب هم امتحان کردم و همینطور صحیح بود ـ قدری از ماسه و شنهای سطح آب که در حال تکوین بود برداشتم و روی یک کاغذ روزنامه در آفتاب خشک کردم پس از خشک شدن ذره‌های خیلی ریز طلائی به‌طور محسوس داخل ماسه‌ها بود که در آفتاب تشعشع و برق می‌زد ـ دیگر آنکه ماسه‌های تر و مخلوط به‌آب را همین که در مشت خود فشار می‌دادم بدون آنکه آب آن چکیده شود شن کم آب و تقریباً خشک به‌نظر می‌رسید ولی همینکه پنجه‌ها و مشت را باز می‌کردم به‌حال اولیه و مخلوط با آب به‌شکل اول ملاحظه می‌شد].

چاهی مشهور به **چاه دریا** در رفسنجان نزدیک «اودرج»، تا کوه داوران

یک‌فرسخ ونیم مسافت دارد، قطرش ۳۰ ذرع و دوره‌اش ۹۰ ذرع، و از دهن این چاه تا روی آب ۵۴ ذرع. غفران مآب حاجی محمد کریم خان ـ اعلی‌الله مقامه ـ خود با چند نفر اخوان به‌دیدن آنجا تشریف برده، آقا اسدالله نام «قلعه آقائی» را در تورِ کاه‌کشی کرده تا روی آب پائین کردند. آقا اسدالله مذکور نموده که ته چاه بسیار فراخ است وکف زیادی روی آب بوده، چنان می‌نماید که به‌طور همواری به‌طرفی روان است. عمق آب را مشخص نکرده‌اند، از ۳۰ ذرع متجاوز است. آبش شیرین است.[۱]

در نزدیکی قریهٔ مَشکون که یکی از قراءِ سارْدویه است[۱۹۴] در میان قلل آنجا سوراخی است که همواره باد متعفنی از آن بیرون می‌آید، از شدّت عفونت نزدیک

۱ـ درباب چاه دریا، شرحی در اطلاعات هفتگی ۲۶ آبان ۱۳۳۴ ش / نوامبر ۱۹۵۵ م. نوشته شده که اینک نقل می‌شود: «قبل از جنگ اخیر، مهندسین آلمانی داستان این چاه را شنیدند و درصدد اقدام به‌کشف اسرار آن برآمدند ـ ولی هجوم متفقین به‌ایران مانع عملیات آنها گردید ـ تا این اواخر که خود اهالی تصمیم گرفتند در جستجو برآیند. چندی قبل آقای **ملک‌زاده** فرماندار رفسنجان با عده‌ای مقنّی و عمله رفتند ـ محل چاه را پیدا و بازدید نمودند، نتیجه تفحصات آنان از این قرار بود:

این چاه در حدود ۸۰ متر عمق دارد. قطر دهانه‌اش در سطح زمین تقریباً چهل وپنج متر است؛ ولی در روی آب یعنی هم‌سطح آب، غار بزرگی به‌وجود آمده که تقریباً پانصد متر قطر دهانه آن می‌باشد. عمق متوسط آب در حدود ۱۸ متر است، و عجیب‌تر از همه این که آب در آن عمق زیاد زیرزمین با سرعت در حرکت است. ماهیهای متعدد در آب یافت شده، و طعم آب هم شیرین و گوارا است. در تحقیقی که اخیراً از طرف وزارت آب و برق به‌عمل آمد چنین گزارش شده است: چاه ۸۳ متر عمق دارد، مهندسان به‌وسائل مخصوص به‌داخل چاه رفتند و نتیجه بررسی خود را با تلفن به‌سایر مهندسان که بالای چاه بودند اطلاع دادند بدین قرار:

حرارت چاه در عمق ۸۳ متری ۲۳ درجه، سطح آب چاه بین ۲۴ تا ۳۰ متر است. قطر چاه در عمق ۴۰ متری ۱۲ تا ۱۳ متر، و در عمق بیشتر فراختر است. در عمق ۸۰ متری شن و خاک رس دیده می‌شود. آب چاه به‌طرف قناتی به‌نام قنات جلیل‌آباد جاری است و در هر ربع ساعت ۱۰ متر حرکت دارد. ضمناً در آب چاه، ماهیهای زیادی به‌طول ۲۰ تا ۳۰ سانتیمتر وجود دارد».

حدود شصت سال پیش، من که طفل بودم با پدرم مرحوم حاج آخوند پاریزی، به‌دیدن یک حلقه چاه رفتم. در نزدیک آنجا «چاه بهره» قرار داشت. بعد از خیرآباد شاه خیرالله، شهرکی بوده است در قدیم که ازبین رفته، اما سنگ قبرهای بلند مرمری ـ که ظاهراً از یزد می‌آورده‌اند ـ بر گورهای آنان نهاده شده بود. چند تا از این سنگ قبرها را معماری که حوض مدرسه پاریز را می‌ساخت آورد و اطراف حوض قرار داد. حوض مدرسه اینک انباشته شده است و من ندانم آیا سنگ قبرها ـ که کتیبه‌های خوش‌خط داشت ـ باقی مانده است یا خیر. می‌گفتند این چاه نیز مثل چاه دریا آب جاری دارد.

آن نمی‌توان رفت هروقت آب آنجا می‌ریزند، باد، آن آب را بالا می‌برد مثل اینکه می‌جوشد و اگر خاک ریزند خاک را گرد کرده به‌هوا بلند نماید. آن را **چشمه‌باد** گویند.

خرس سیاه، که به‌رنگ سگ سیاه است در کوه رمان بسیار است.

رمه اسب وحشی، در صحرای رودبار بوده، از همه رنگهایی مثل کهر و کرنگ و کبود و قزل و نیله و ابرش در آن رمه هست. وحشت آنها بیشتر از گور است. مرحوم سعیدخان رودباری بارها کره از آن رمه گرفته از وحشت مرده‌اند، [اگر کُرّه از آنها گرفته شود از شیر مادیان اهلی و آب و علف نمی‌خورد. امیر شکارهای قدیم مکرر کره از آن رمه گرفته‌اند و به‌تجربه رسیده، یومنا هذا از آن رمه آثاری نیست].

در کوه بَهْر اسمان ساردویه گلهٔ شکاری است که میرشکاران و مردم آنجا آن را **گله هزاره** نامند، اهالی آن کوهستان ـ که بیشتر طایفهٔ مهنی هستند ـ اعتقادشان آن است که عدد آنها ۱۰۰۰ است، لکن اشخاص صحیح‌القول و اهل خبره به‌دقت ملاحظه کرده‌اند که از چهارصد رأس متجاوز است و عجب است در هیچ کوهستانی یک فقره بیش از شصت و هفتاد رأس جمع نمی‌شود و جز این گله هزاره در آن کوهستان گله شکار بسیار است که مثل سایر کوهستان کرمان گله سی چهل شکاری است.

در قریهٔ سرمشک من قراءِ ساردویه درخت **گردکان** عظیمی است، از خرافات مردم آنجاست که[۱۹۵] جمشید پیشدادی آن را غرس کرده، و آن درختان را **جمشیدی** گویند، سالی متجاوز از ۴۰۰ گره گردو دهد، مردم کرمان ۵۰۰ عدد گردو را یک گره گویند، سایر درختان بیش از ۵۰ گره عمل ندارد.

سنگی، در کوه در فارد ساردویه است، پهلوی آن را که به‌آتش گیرند بزرگ شود، اینک حاضر است. سنگی دیگر در کوه میانهٔ گواشیر و بلوک بردسیر است آن را که

بشکنند سنگی شبیه مغز پسته در جوف آن است که از ورقهٔ اول جدا می‌شود، و از آن سنگ موجود است.

در وسط صحرای نرماشیر بی‌آنکه زمین مرتفع شود یک‌دفعه زمین به‌قدر ۲۰۰ ذرع پست می‌شود و آن را **افراز** گویند و آن افراز به‌عرض صحرای نرماشیر همه جا یکسان است.[۱]

قنوات بلوک ارزویه در خشکسالی آبش بیشتر از هر سال است و سببش اینست که دو طرف آنجا بلوک اقطاع و کوشک است ـ که زمین مرتفع و کوهستان بلند دارد ـ و همهٔ قنوات ارزویه از آن طرف می‌آید، هر اوقات باران کم بارد، زه آب از بلندی به‌پستی میل می‌نماید و قنوات آنجا که نسبت به‌اقطاع کمال پستی را دارد، زه آب به‌آن قنوات می‌ریزد.

الاغ، بارکش بلوکات کرمان را ـ که پیوسته از یزد به‌بندرعباس و از آنجا به‌یزد و گواشیر بار می‌برند ـ مطلقاً نعل نمی‌نمایند.

استاد رضا، نامی است قنداق‌ساز[۱۹۶]، به‌کرّات تیز آب فاروق[۲] وسم‌الفار و سایر سمومات را خورده و می‌خورد به‌هیچوجه به‌او اثر ندارد.

یوسف، نامی است چیت‌ساز، مطلقاً سواد ندارد و الف را از باء فرق نمی‌کند، غزل را بسیار خوب می‌سازد، این چند شعر او را به‌جهت استشهاد قلمی نمود [ ][۳].

آهوی‌سیاه، نوع آهوی هندوستان تک تک در بلوچستان متعلق به‌کرمان‌می‌باشد.

۱ـ این دره طولانی بر اثر فرسایش باد ایجاد شد و بالنتیجه هوای آنجا را با سایر نقاط متفاوت کرده بهترین نوع خرما و مرکبات را در آنجا پدید می‌آورد و چون در گودی قرار گرفته هرگز سرما نمی‌زند.

۲ـ تیزآب فاروق ـ همان تیزآب سلطانی است. (فرهنگ معین).

۳ـ جای شعرها سفید است.

در فُرضهٔ بندر طیز ـ متعلق به کرمان ـ نوعی ماهی است، شکم آن را که بشکافند بچه ماهی در شکم اوست. میرزا مهدیخان سرهنگ[۱۹۷] و بعضی از اشخاص ثقه دیده‌اند و این خلاف همه انواع ماهی‌هاست که تخم دارند.

چشمهٔ خدا آفرین...

[۴ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵][۱]

(۲۲)

عجائب کرمان

[illegible]

[illegible] دیگر آهوی سیاه، نوع آهوی هندوستان

[illegible] دیگر در فرضه بندر طیز متعلق به کرمان نوع ماهی است شکم

او را که بشکافند بچه ماهی در شکمش است

۴ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

صفحه پایانی جغرافیای وزیری ـ نسخه روسیه

۱ـ تاریخ داخل قلاب [۴ شهر صفرالمظفر ۱۳۲۵ ﻫ / ۲۰ مارس ۱۰۹۷ م.] ثبت تحریر نسخه محفوظ در کتابخانه‌های روسیه است.

ایلات کرمان[1]

ایل افشار، پنجاه و دو تیره می‌باشد:[2] اعلی قزلو، اشرف لو، سپر مرادلو، ره درازلو، حمزه‌لو، قاسم‌لو، حیدرشاملو، جلال‌لو، تکلو، حاجی‌لو، رئیس تکلو، بهرام‌لو، درگاه نو، شهسوارلو، آقاجان لو، کیغان لو، آقامیرلو، صفی قلی اولادی، اخلاص اولادی، باران اولادی، بی‌غم اولادی، شهربان اولادی، حاجی قلی اوشاغی، نجف اوشاغی، رفیع مشی، لرولی اوشاغی، شیخ اوشاغی، سبزعلی اوشاغی، غوچعلی اوشاغی، دروح اشاغی، خلیفه، میرکرد، ملاطاهری، الله وردی اوشاغی، شور باتری، خلج، میرجلیل، برجعلی، قجر؛ علی کسللو، یارقره، دلاک، عموئی، ساربان، فارسی مدان، زرگر، جامع بزرگی، حمزه خانی، قچل، میرجالی، افشار، ات اوشاغی، حاجی قلی اوشاغی، اخلاص اولادی، قرائی ۸۰۰ خانوار، ترکی ۹۰ خانوار، فارسی و نعمةاللهی ۲۰ خانوار، ترک، فارسی عباسی، حیدری، کورکی، رئیس علی، خواجه آب دزد، شاه بداغی، خراسانی، طاهری، یعقوبی، باوردی، سیاه، بیچاره، بک‌زاده، سازنده، عطاءاللهی ۱۵۰ خانوار (که در حدود شهر بابک و ده شتران توطن دارند و در حول وحوش پاریز نیز هستند). بچاقچی ۲۰۰ خانوار، ارشلو و سیاه دو ۷۰ خانوار، باری سعدلو، قره سعدلو، خرساللو، حلوائی.

۱ـ قسمت ایلات کرمان فقط در پایان نسخه مرحوم پاشا وزیری نوشته شده و در نسخه‌های دیگر نیست.

۲ـ درباب ایل افشار، من مقاله‌ای مفصل دارم در یادواره دکتر افشار (ج ۳) و همچنین در حضورستان (ص ۱۲۳ به‌بعد).

پاریز، [آل سعدی،] رودخانه فریدونی، نقو، عرب حاجی حسینی، حناجیه، تکلو، قراقیونلو، جبالبارزی، سیوندی.

کوشک و صوغان: کال، پیری، کُر، اسکندری، صباغی، قودهی، زیکی، میرشکار، صیاد، صالحی، قلندری، مادونی، درویش ملائی، شهدادی، موسی رضا، ابراهیم حاجی، زرمکالی، امیری، تدی.

اسفندقه و مهنی: مقبلی، مجاز، لری، لرسنل، دو دانگه، بارچی، اسفندقه، عزالدینی، خواجه غلام ترکی، نصیر ملکشاهی، دلفاردی، راهی بارچی، صفی‌عالی، سلیمانی، آقالک، سرخ بلوچ، بیابانی، اوغانی، بهر آسمانی، کهوری، شهسواری، اسکندری، لوهار.

رابُر: خالو ۵۰خانوار، میری ۳۰ خانوار، بره بهارلو ۴۰ خانوار، قتلو ۶۵۰ خانوار.[۱]

بردسیر، غُرّبا (ساکن سغرک دو سره ۱۰۰ خانوار)، سیاه جل ساکن بیدخون، سرگداری ۲۰ خانوار، بُدوئی کوه پنج دوسره، بدوئی، خانه سرخی، بدوئی حاجی کاکا، یونسی، یعقوبی، عسکر سیرجانی، غیاثی ۱۰ خانوار، حافظی ساکن لاله‌زار ۱۰۰ خانوار، ذواتعالی قلعه عسکر ۳۰ خانوار، سرنک کوه پنجی ۵۰ خانوار، بدوئی قلعه‌سنگ ۲۰۰ خانوار، لری جزو اسفندقه[۲]، عرب خانه سرخی کوه پنج ۲۵۰ خانوار.

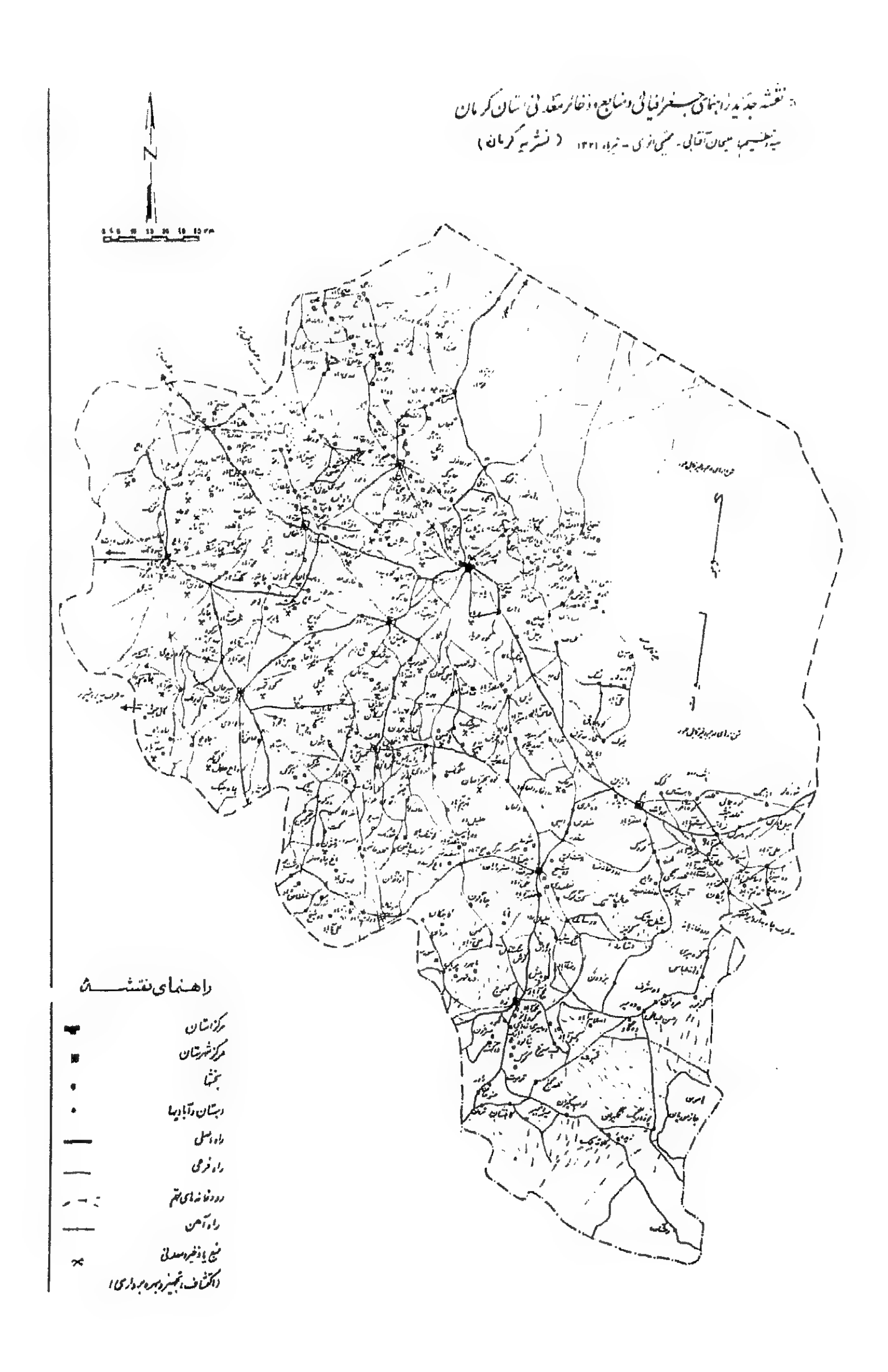
متفرقه ساکن بردسیر: پشتکوهی ۸۰ خانوار، کماچه ۲۰ خانوار، احمد بطری ۲۰ خانوار، مصطفائی ۲۰ خانوار، بدوئی کوه پنجی ۱۰۰ خانوار، کودری نگار ۶۰ خانوار، ایلاغی نگار ۵۰ خانوار، افشار عموئی ۱۰۰ خانوار، افشار سرجلیل ساکن مادون ۱۵۰ خانوار، لری ساکن کوه پنج ۲۰۰ خانوار، معصومی ساکن کوه پنج ۱۰۰ خانوار.

طایفه لک، در مریدی، گودالی، الیاسی، میرزائی، یارغه، خواجه، زروسی، شهسواری، طهرانی، درویشی، غزاوی، سهرابی، خدر.

[پایان]

۱ـ ۶ درصد کل مردم کرمان عشایر هستند. (پیشینه عشایر کرمان، سیامک زند رضوی).

۲ـ درباب ایل لری کرمان، رجوع شود به‌مقاله نگارنده در یادواره دکتر زرین کوب، همچنین: کوچه هفت پیچ، مقاله «صفای لری».


نقشه جدید راهنمای جغرافیائی و منابع و ذخائر معدنی استان کرمان
(نشریه کرمان)
N
راهنمای نقشه
مرکز استان
مرکز شهرستان
بخشها
دهستان و آبادیها
راه اصلی
راه فرعی
رودخانه های مهم
راه آهن
منبع یا ذخیره معدنی
(اکتشاف، تجهیز و بهره برداری)

eher der Vorliebe des Statthalters für diesen Teil des Zentralmassivs: in dem östlich von Qalʿa-yi ʿAskar gelegenen Lālazār verbrachte er häufig den Sommer und errichtete dort einen kleinen Sommerpalast[55]).

Wir haben aus den Aktivitäten der beiden Wakīl ol-Molks in fast allen Teilen der Provinz Kermān das Bild von umsichtigen Kaufleuten gewonnen, die sich auf vielen Gebieten der Wirtschaft betätigten. Ihre Vorfahren hatten als Beamte begonnen und die Grundlagen für die kommerziellen Erfolge gelegt, die von Vater und Sohn weiter ausgebaut und mit der Statthalterschaft von Kermān gekrönt wurden. Das Engagement in Wirtschaft und Politik ergänzten beide durch philanthropische Werke; gemäß islamischer Tradition bedeutete dies den Bau von Moscheen und Bädern, von denen einige schon erwähnt worden sind. Nachzutragen wären hier der Bau des 15 m hohen Miḥrābs in der Freitagsmoschee von Kermān, Renovierungen und Bauten am Grab des Šāh Niʿmatollāh in Māhān und die Stiftung wertvoller Teppiche für dieses Heiligtum und das Grab des achten Imams in Mashad. Wakil ol-Molk II. soll jährlich 40000 Toman Almosen gespendet haben[56]). Nach dem Urteil europäischer Beobachter war Kermān unter der Herrschaft der beiden Statthalter eine für persische Verhältnisse der Qadscharenzeit blühende Provinz. Lovett urteilt: "The lot of all the inhabitants of this well-governed and prosperous province is happy compared with that of the inhabitants of Irak (d.h. persischer ʿErāq) und Yazd". St. John kommt zu einem ähnlichen Urteil[57]). Die Hungersnot von 1870—73 und die damit verbundene Wirtschaftskrise vernichteten aber auch den Reichtum der Wakīl ol-Molks. Wakīl ol-Molk II. stemmte sich noch mit aller Kraft gegen die drohende Katastrophe: er ließ die Getreideernten registrieren, machte den Getreideexport von einer Erlaubnis abhängig, setzte Preise fest, traf Hilfmaßnahmen für den ärmsten Teil der Bevölkerung und führte eine Volkszählung durch, die auch in den folgenden Jahren fortgesetzt wurde[58]). Wenige Jahre später, als Wazīrī sein Werk schrieb, war der Statthalter verschuldet[59]). Nach einer neuen Mißernte 1878 war seine politische Laufbahn beendet.

---

[55]) Wakīl ol-Molk kaufte den Ort und benannte ihn um in Lālazār („Tulpengarten"), um den ominösen alten Namen Kārzār („Arbeitsgarten") zu vermeiden, vgl. Wazīrī: *Geographie*, S. 135.

[56]) Wazīrī: *Geographie*, S. 42, 84; Smith, S. 188; Houtum Schindler, S. 331; Sykes, *Fifth journey*, S. 435f.

[57]) Lovett, S. 207; St. John, S. 100.

[58]) Wazīrī: *Geographie*, S. 41; St. John, S. 94; Houtum Schindler, S. 328, sah die Register und gibt einige Zahlen.

[59]) Wazīrī: *Geographie*, S. 42.

Zāhedān, nach Südwesten über Rīgān nach Bampūr/Irānšahr. In Rīgān baute er, wie St. John berichtet, eine Festung, in Noṣrat-ābād desgleichen; sein Versuch, in Noṣrat-ābād, wie oben erwähnt, Belutschen anzusiedeln, die offenbar dieses Gebiet erschließen und schützen sollten, scheiterte. Auch der Weg Wakīl-ābād—Noṣrat-ābād wurde nicht weiter ausgebaut: die Karawansereis in Rebāṭ und Gorg (Nr. 26 u. 27) blieben Ruinen, die Karawanen waren auf offene Lagerplätze angewiesen. Von der im Mittelalter großen Bedeutung des Weges zeugen zwei Türme, die Nādir Šāh (einer der beiden Türme heißt Mīl-i Nāderī, „Meilenstein Nādirs") zugeschrieben werden, aber sicher älteren Ursprungs sind[53]). Für Wakīl ol-Molk I. war jedenfalls der Weg nach Bampūr wichtiger; auch die alte Verbindung Bam—Bandar ʿAbbās wurde von ihm nicht weiter ausgebaut. Es blieb bei den beiden schon bestehenden Karawansereis in Deh Bakrī und Maskūn. Lediglich in Tahrūd (nördlich von Ḫātūn-ābād), wo von der Route Kermān — Bam der Weg über Deh Bakrī und Maskūn nach Süden abzweigte, errichtete Wakīl ol-Molk I. ein neues Karawanserei (Nr. 37)[53a]). In diesem Teil der Provinz engagierte er sich nur durch den Bau von Bädern in den beiden Ortschaften Dōsārī und Kahnūǧ am Wege nach dem Süden. Das Dorf Wakīl-ābād südlich von Kahnūǧ dürfte den am weitesten vorgeschobenen Punkt seiner Interessen in Rūdbār bezeichnen.

Mehr als an Bandar ʿAbbās, das nicht mehr im Bereich seiner Statthalterschaft lag, war Wakīl or-Molk I. an der Verbindung nach Ḫorāsān gelegen. Hierhin gehört der Bau eines Karawansereis in Darband (Nr. 39) und als Ergänzung und Weiterführung das von seinem Sohn Wakīl ol-Molk II. angelegte Wasserreservoir in Čehel Pāya (Nr. 40), der nächsten Station hinter Darband[54]). Auf der Route C erbaute Wakīl ol-Molk I. ein Karawanserei in Qalʿa-yi ʿAskar. Auch dieser Bau zielte nicht auf Bandar ʿAbbās, sondern entsprang wohl

---

[53]) Nach Goldsmid, S. 20, kam ein oder zwei Mal jährlich eine Karawane aus Qandahār und Sīstān in Kermān an.

[53a]) Vgl. Wazīrī, *Geographie*, S. 111. Goldsmid, S. 281, erwähnt ein Karawanserei in Sarwestān, zwischen Tahrūd und Deh Bakrī (bei Wazīrī nicht erwähnt).

[54]) Weiter östlich führte ein Karawanenweg von Bīrǧand durch die Lūt und über Ḫabīṣ nach Bandar ʿAbbās, ohne wie der über Darband führende Weg die Stadt Kermān zu berühren. Abbott, S. 34f., berichtet von mehreren Karawanen jährlich, die von Bīrǧand über Ḫabīṣ nach Bandar ʿAbbās zogen. Die transportierten Güter waren: aus Ḫorāsān Wolle, Getreide, getrocknete Früchte, Seide, Safran, Butter und Manna. Nach Ḫorāsān wurden importiert: Gewürze, Indigo und englische Baumwollfabrikate.

E Abzweig von Route A nach Norden (Kermān—Rāwar—Ferdous): 39. Darband; 40. Čehel Pāya (nur Wasserstelle).

Wenn die Liste auch Lücken haben mag, reichen die Angaben doch aus, uns ein einigermaßen klares Bild von der Lage und insbesondere der Handels- und Verkehrspolitik Wakīl ol-Molks zu vermitteln. Auf der Haupthandelsroute A (Yazd—Bam) war das Verkehrswesen am besten entwickelt. Auf der Strecke Yazd—Kermān (387 km moderne Straße) gab es (einschließlich drei nicht mehr benutzten) nicht weniger als 18 Karawansereis, auf der Strecke Kermān—Bam (209 km moderne Straße) aber nur 8 Karawansereis. Die Anschlüsse von Yazd nach Innerpersien waren ebenfalls gut ausgebaut: Houtum Schindler zählt von Kāšān bis Isfahan (215 km moderne Straße) 9 Karawansereis, und auf der Strecke Isfahan—Yazd (329 km moderne Straße) 12 Karawansereis. Der durchschnittliche Abstand von einem Karawanserei zum anderen betrug also: 1. Kāšān—Isfahan 24 km; 2. Isfahan —Yazd 27 km; 3. Yazd—Kermān 26 km; 4. Kermān—Bam 26 km.

Der Ausbau der Strecke Yazd—Bam ist vor allem den Bemühungen Wakīl ol-Molks I. zu verdanken. Ihm gelang es durch eine kluge Politik gegenüber Teheran, den Handel mit Bandar ʿAbbās, der bis dahin über Schiraz ging, über Kermān umzuleiten[51]). Auf der schon gut versorgten Strecke Yazd—Kermān errichtete er zwei neue Karawansereis, in Kermānšāhān (Nr. 3) und Rebāṭ (Nr. 12). Seine Bemühungen um den Ausbau der Strecke Kermān—Bam deuten die Absicht an, den Landverkehr mit Belutschistan und Indien neu zu beleben: auf dieser Strecke errichtete er, wenn wir den Angaben von Euan Smith und St. John Glauben schenken dürfen, Karawansereis in Māhān (Nr. 17), Hanaka (Nr. 18), Ḫātūn-ābād (Nr. 21) und Dārazīn (Nr. 22). Seine Verdienste um den Auf- und Ausbau von Bam sind schon erwähnt worden. Außerdem förderte er den Neubau des Dorfes Dārazīn westlich von Bam[51a]). Wakīl-ābād östlich von Bam dürfte in seinen Plänen eine wichtige Rolle gespielt haben[52]). Heute gabelt sich dort die moderne Straße: nach Nordosten über Noṣrat-ābād nach

[51]) Vgl. St. John, S. 100. Aber auch schon früher lief zumindest die Ausfuhr aus Yazd über Bandar ʿAbbās. Abbott traf 1849 bei Sīrǧān eine Karawane aus Yazd nach Kermān, die aus 370 Kamelen bestand. Die Güter waren Färberröte, Stinkwurz und Mandeln. Bandar ʿAbbās stand 1794—1872 unter der Oberhoheit des Sultans von ʿOmān.

[51a]) Goldsmid, S. 284, und St. John, S. 86, berichten vom Bau eines Karawanserei in Dārazīn durch Wakīl ol-Molk I. Diese Nachricht wird von Wazīrī nicht bestätigt.

[52]) Der Ort wurde, wie Smith, S. 197, mitteilt, von Wakīl ol-Molk I. gefördert.

Stadt hatte Angestellte und Teilhaber auf den Handelrouten nach der Türkei (Yazd, Isfahan, Teheran, Tabriz und Istanbul), Ḫorāsān (Mašhad) und Indien (Bombay). HOUTUM SCHINDLER fand in Rafsanǧān drei Raffinerien, „in denen brauner Batavia-Zucker aus Indien zu schlechtem weißem Zucker gemacht wird." Die Stadt verdankte ihre Blüte, wie Euan SMITH mitteilt, den Bemühungen von Wakīl ol-Molk I.[50]).

Voraussetzung für das Funktionieren des Fernhandels waren neben Bazaren und Karawansereis in den Städten Unterkunftsmöglichkeiten für reisende Kaufleute und Karawanen an den Fernstraßen. Eine Übersicht über die am Ende des 19. Jahrhunderts in der Provinz vorhandenen Karawansereis ist am besten geeignet, die Bedeutung der einzelnen Routen herauszuarbeiten (die Karawansereis sind durchlaufend numeriert):

A Die West-Ost Achse Yazd—Kermān—Bam—Noṣrat-ābād:
1. Sar-i Yazd (ein gutes und drei verfallene Karawansereis); 2. Zain od-Dīn; 3. Kermānšāhān; 4. Šams; 5. Anār; 6. Bayāz; 7. Koškū'īya (hier kreuzt der Nord-Süd Weg von Rāwar nach Šahr Bābak); 8. Hormuz-ābād (zwei Karawansereis); 9. Deh-ābād; 10. Rafsanǧān (Bahrām-ābād); 11. Kabūtār Ḫān; 12. Rebāṭ; 13. Bāǧīn; 14. ein Karawanserei 13 Meilen vor Kermān; 15. Kermān (elf Karawansereis); 16. ein Karawanserei 4 Meilen vor Māhān; 17. Māhān; 18. Hanaka (vielleicht Hanak-i pā'īn 32 km südöstlich von Māhān); 19. Rāyen; 20. Moḥammad-ābād; 20a. Tahrūd; 21. Ḫātūn-ābād; 22. Dārazīn; 23. Ḫwāǧa ʿAskar; 24. Bam; 25. ein Karawanserei 2 Meilen hinter ʿAzīz-ābād; 26. Rebāṭ (Ruine); 27. Gorg (Ruine);

B Erster Abzweig von Route A nach Süden (Bāǧīn (s. o. Nr. 13) — Saʿīd-ābād (Sīrǧān)—Bandar ʿAbbās):
28. Ḫāna-yi Kūh; 29. ein Karawanserei 6 Meilen südwestlich von Mašīz; 30. Ḫāna-yi Sorḫ; 31. Saʿīd-ābād (von dort bis Bandar ʿAbbās kein Karawanserei erwähnt);

C Zweiter Abzweig von Route A nach Süden (Kermān—Bāft—Bandar ʿAbbās):
32. Karawanserei Čārūk; 33. Qalʿa-yi ʿAskar; 34. ein Karawanserei 3,5 Meilen hinter Nr. 33; 35. ein Karawanserei 7,25 Meilen hinter Nr. 33; 36. Wakīl-ābād (von dort bis Bandar ʿAbbās kein Karawanserei erwähnt);

D Dritter Abzweig von Route A nach Süden (Tahrūd—Bandar ʿAbbās):
37. Deh Bakrī; 38. Maskūn (von dort bis Bandar ʿAbbās kein Karawanserei erwähnt);

---

[50]) SMITH, S. 179.

Stadt entstanden. Wakīl ol-Molk I. erbaute dort außer einer Moschee und einem Bad einen Bazar. Euan Smith fand den Bazar zwar „klein und ärmlich", die Bevölkerung aber wohlhabend. Wazīrī zählt die wichtigsten Handelsgüter auf: Seiden- und Baumwollstoffe, Kupfergefäße, Kristallgefäße, Zucker, Tee und Drogen. Angekauft wurden Henna, Indigo aus Narmāšīr, Öl, Baumwolle, Reis, Getreide und Leinwand. Das Getreide ging, wie schon mehrfach erwähnt, nach Kermān. Den auswärtigen Handel besorgten Kaufleute aus Yazd und Harand bei Isfahan. Ihr „Kontor" befand sich im Hof eines Imāmzāda. Aber auch ansässige Kaufleute hatten weitreichende Handelsbeziehungen; einer hatte Agenten und Angestellte in der Stadt Kermān, in Yazd und sogar in Bombay.

Seit Beginn des 19. Jahrhunderts entwickelten sich auch im Westen der Provinz neue Wirtschaftszentren, die besonders nach der Hungersnot von 1870—73 einen Aufschwung erlebten. In der Nähe des alten Sīrǧān hatte der Kalāntar Mīrzā Sa'īd um 1804 das neue, nach ihm Sa'īd-ābād benannte Zentrum des Bezirks gegründet. Am Schnittpunkt der Straßen Yazd—Bandar 'Abbās und Kermān—Schiraz gelegen, blühte die Ortschaft schnell auf; nach Wazīrī konnte man sie Stadt *(šahr)* nennen. Bazare, Karawansereis, Bäder und Moscheen wurden errichtet, Kaufleute und Gewerbetreibende aus Schiraz, Yazd Kermān und anderen Gebieten ließen sich dort nieder. „In dieser Stadt kann man jederzeit 4000 Mann Zucker, 1000 Mann Kandis, 2000 Mann Tabak, 2000 Mann Reis (1 Mann = 6 kg) und 1000 Flaschen Limonade bei einem einzigen Händler kaufen, was in manch anderer Stadt nicht möglich ist; es gibt alle Arten von Bazaren und zahlreiche Läden"[49]) sagt Wazīrī. Ein Reżawī-Saiyed in der Stadt, der zahlreiche Dörfer und Kamel- und Schafherden besaß, trieb Handel mit Yazd und Bandar 'Abbās. Für den Fernhandel noch günstiger lag Rafsanǧān, das alte Bahrām-ābād, mit seinem reichen landwirtschaftlichen Hinterland. An der alten Handelsroute Yazd—Kermān—Bam, näher an Kermān und Yazd gelegen als Sīrǧān, hatte es Anteil sowohl am Zentralpersien- als auch am Indienhandel. Ein Karawanenweg über Goud-i Aḥmar (ca. 40 km südlich von Rafsanǧān), der die Stadt mit Sīrǧān und Bandar 'Abbās verband, vermied den heute nötigen Umweg über das weiter östlich gelegene Bāǧīn. Euan Smith traf dort auf eine kleine Kolonie indischer Kaufleute; ein reicher Kaufmann der

---

[49]) Wazīrī: *Geographie*, S. 152. Abbott, S. 63, nennt Sīrǧān einen der blühendsten Orte von Kermān; die Stadt hatte einen kleinen Bazar und 150 Läden (im Jahr 1849—50).

aus Yazd (dazu ist auch ein Teil der extra aufgeführten 50 Zoroastrier aus Kermān und Yazd zu rechnen), 15 Kaufleute aus Harand bei Isfahan[46]), und 6 Kaufleute aus Teheran. Chef des Kermaner Zweiges der „Compagnie générale" (šerkat-i ʿumūmī), die ihren Hauptsitz in Tabriz hatte und den Teppichhandel beherrschte, war Āqā Mahdī „Tāǧer-i Tabrīzī" mit dem Beinamen „ʿUmūmī." Andere Kaufleute stammten aus Salmās und Mīlān in Ādherbāidschān. An nächster Stelle, aber mit deutlichem Abstand, steht der Indienhandel, durch 10 indische Kaufleute vertreten; in der Hauptsache saßen die indischen Agenten wohl in Bandar ʿAbbās. Aus Ḫorāsān schließlich stammten nur 6 Kaufleute. Diese Zahlen sind allerdings nur relativ zu verstehen; umgekehrt gab es, wie Wazīrī ausdrücklich vermerkt, Kermāner Kaufleute, die mit Indien handelten und dort ihre eigenen Agenten hatten. Zu der Zeit, als Houtum Schindler in Kermān weilte (1879), übertraf der Wert der Einfuhren aus Indien (ca. 120000 Toman) den der Ausfuhr nach Indien um das Doppelte. Aus Indien eingeführt wurden Pfeffer, Ingwer, Kampfer, Zucker und Kaliko[47]). Euan Smith 1870—71) traf die Inder in Kermān in einer wenig beneidenswerten Lage an. Sie waren auf den Ausfuhrhandel mit Baumwolle beschränkt, während der gewinnbringende Handel mit Kermāner Schafwolle seit Wakīl ol-Molk I. vom Statthalter monopolisiert war[48]). Einige Inder waren wegen hoher Schulden so gebunden, daß sie die Stadt nicht verlassen konnten. Andere waren Agenten der Kaufleute aus Schikārpūr am Indus und wechselten alle fünf Jahre.

Bei der Gesamtzahl von 157 einheimischen und fremden Kaufleuten, die Wazīrī nennt, ist der Anteil der Zoroastrier mit 50 Personen (aus Yazd und Kermān) sehr hoch. Wazīrī gibt sich als strenger Muslim, wenn er sagt: „Aus zwei Gründen nenne ich ihre Namen nicht: 1. aus Ehrfurcht vor den Muslimen, und 2. weil es zu weit führen würde."

Der wichtigste Handelsplatz für den Binnenhandel war neben Kermān die Stadt Bam, die sich nach den Zerstörungen im Zusammenhang mit dem Aufstand des Āqā Ḫān Maḥallātī 1840 schnell erholt hatte. Nach der Aufgabe der alten Stadt war in der Nähe die neue

---

[46]) Harand, ca. 50 km östlich von Isfahan, an der Straße nach Yazd, ist heute ein relativ unbedeutender Ort von 176 Einwohnern, die von Landwirtschaft und Baumwollweberei leben.

[47]) Houtum Schindler, S. 331. Die Ausfuhrgüter nach Indien waren nach der gleichen Quelle: Färberröte, Wolle und Baumwolle, Mandeln, Pistazien, Kümmel, Gemüsearten und Stinkwurz.

[48]) St. John, S. 99.

Arten und Farben, Ziegenwollstoffe *(barak)* jeder Sorte, Sommer- und Wintermäntel *(abā)*, Polster, Decken, Kissen und Badematten, Atlas-Schleier, Bezüge für Porzellangefäße und Eiskrüge. Eine Spezialität auf ganz anderem Gebiet war die Herstellung von „gelbem Glas" *(ǧām-i zard)*, einer Legierung aus Bronze, Messing, Kupfer und Zink, die sonst nur noch in Kaschmir hergestellt wurde. Die Fabrikation war das Berufsgeheimnis der Familie *(ṭāyefa)* Rūygar („Kupferschmied").

Der Abwicklung des Handels dienten, wie überall im Orient, die Bazare und Karawansereis. Der Aufschwung von Gawāšīr (der alte Name der Stadt Kermān) im 19. Jahrhundert zeichnet sich an den Neubauten auf diesem Sektor ab. Wazīrī nennt 5 Karawansereis und 2 Bazare, die in diesem Zeitraum erbaut wurden. Im ganzen gab es in der Provinzhauptstadt 11 Karawansereis, von denen 9 größere Anlagen waren. Die Karawansereis dienten jedoch nicht mehr ausschließlich durchreisenden Kaufleuten als Quartier. Agenten der wichtigsten Handelspartner Kermāns waren in der Stadt ansässig und wickelten ihre Geschäfte in bestimmten Karawanserais ab, die man nach westlichen Begriffen Kontor, Faktorei oder Börse nennen könnte: die Kaufleute aus Yazd im Karawanserei des Ṣāleḥ-i Nāẓer, die aus Fārs im Karawanserei des Mīrzā Ḥosein Ḫān, die ḫorāsānischen Kaufleute in einem eigenen Karawanserei, das nach ihnen benannt war. Die Kaufleute aus Indien arbeiteten im Karawanserei des Ḥāǧǧī Saiyed Ǧawād. Außer nach Nationen waren die Kaufleute auch nach Religionen getrennt: Zoroastrier hatten das Karawanserei Čahār Sūq inne, Juden (mit Zoroastriern vermischt) das Karawanserei des Ḥāǧǧī Āqā ʿAlī Rafsanǧānī. Die Russen schließlich hatten einen „Handelshof" *(tīmča)* gemietet, der von einem Kermaner gebaut worden war und nach den Inhabern Tīmča-yi Rūs hieß; das Gebäude lag in dem von Wakīl ol-Molk erbauten Bazar. Diese Karawanserais waren kommerzielle Unternehmungen, die ihren Besitzern in erster Linie Gewinn abwerfen sollten. Nur beim Karawanserei Golšan sagt Wazīrī ausdrücklich, daß es aus den Erträgen Frommer Stiftungen erbaut war; dementsprechend war es wohl in erster Linie dazu bestimmt, Pilgern und anderen Reisenden Unterkunft gegen Gotteslohn zu gewähren.

Die Zahlen der in Kermān ansässigen fremden Kaufleute vermitteln einen interessanten Einblick in die Rangfolge der auswärtigen Handelsbeziehungen. Neben 40 Kermāner Kaufleuten gab es 117 auswärtige, die den Fernhandel abwickelten. Der Haupthandelsweg war naturgemäß der nach Zentralpersien, über Yazd und Isfahan nach Teheran und von dort über Tabriz nach der Türkei. Die Zahl der in Kermān tätigen Agenten nimmt mit der Entfernung konstant ab: 30 Kaufleute

lich von Kindern[44]). Die Schals wurden nach Persien, Transoxanien, der Türkei (und von dort weiter nach Europa), Arabien und Turkestan exportiert. Auf jeden Fall war die Industrie so groß, daß in Kermān nicht mehr genügend Arbeitskräfte gefunden wurden. Wazīrī spricht von Webereien in Mašhad, in denen unter Anleitung von Meistern aus Kermān und unter Benutzung von Material aus Kermān gearbeitet wurde.

Am Ende des 19. Jahrhunderts stockte plötzlich der Absatz von Schals; in Kermān stellte man sich ab etwa 1315/1897—98 auf Teppichknüpferei um, zumal der europäische Markt nun interessant geworden war. Wazīrīs Fortsetzer sagt dazu: „Die Teppichfabrikation hat solche Fortschritte gemacht, daß alle Leute dieser Provinz, Hohe, Mittlere und Niedere, die dazu in der Lage waren und 10 Toman besaßen, eine oder mehrere Werkstätten eröffnet haben, um Geld zu verdienen. Die meisten Schalwerkstätten wurden in Teppichwerkstätten umgewandelt. Sehr viele Leute machten Fortschritte und wurden reich"[45]). Der Export ging hauptsächlich in die Türkei und war fast ganz in der Hand von „türkischen" Kaufleuten, d. h. Händlern aus Tabriz. Teppiche sind heute bekanntlich das wichtigste Exportgut der Provinz, das seinen Platz über manche Krisen hinweg behalten hat. Neben der Teppichknüpferei von Kermān spielt auch die von Zarand und Rāwar im Norden schon im 19. Jahrhundert eine bedeutende Rolle. Wazīrī sagt dazu jedoch nur, daß die Teppiche aus Rāwar in der Qualität den zweiten Platz hinter denen von Kermān einnahmen. Das Material lieferte die in beiden Bezirken betriebene Schafzucht. In Zarand wurden außerdem Lammfellmützen von höchster Qualität hergestellt.

Andere Textilerzeugnisse von Kermān waren nach Wazīrī folgende: Farbige Wolldecken *(patū-yi faraš-i alwān)*, Leinentücher, die man im Sommer über die Teppiche breitet *(rū-farašī)* von verschiedenen

---

[44]) Wazīrī: *Geographie*, S. 33. Das wäre etwas weniger als die Hälfte der damaligen Gesamtbevölkerung, was die Angabe zweifelhaft erscheinen läßt. Nach Curzon: *Persia and the Persian question*, London 1892, Bd. II, S. 244, Anm. 2, gab es 1871 in Kermān 120 Schal-Fabriken. Nach Houtum Schindler, S. 331, hatte sich zu seiner Zeit die Zahl der Schal-Fabriken von ursprünglich 300 auf 100 verringert. Im einzelnen zählt er folgende Fabrikationsstätten auf: 90 Webstühle für die Herstellung von *barak*, 6 Filzfabriken, 5 Teppichknüpfereien, 2 Glashütten, 18 Färbereien, 12 Kürschnereien, 5 Messinggießereien, 12 Sattelfabriken, 33 Mühlen, 8 Ziegeleien und 8 Töpfereien. Gegenwärtig sind von 62000 Einwohnern insgesamt fast 18000 Personen gewerblich tätig, und zwar in allen Berufssparten, vgl. English, S. 147ff.

[45]) Wazīrī: *Geographie*, S. 33f.

sagt, das Getreide von Arzūya (das normalerweise nach Bandar ʿAbbās ging) werde nach Kermān geliefert, wenn es dort einen besseren Preis erziele. Zum Glück für die Kermāner Getreideproduzenten scheint der Markt in Yazd das ganze 19. Jahrhundert hindurch aufnahmefähig gewesen zu sein. Dies hatte zur Folge, daß der Wert der Landgüter im westlichen Kermān beständig anstieg. Die „Kolonisierung" von Rafsanǧān und Ḫanāmān begann schon am Anfang des 19. Jahrhunderts, als der Statthalter Ẓahīr od-Doula, wie oben erwähnt, dort Dörfer erwarb und seine zahlreichen Söhne sich dort niederließen. Einen Boom brachte die Hungersnot, von der ganz Persien (mit Ausnahme von Kermān) von 1870—73 heimgesucht wurde. Wazīrī führt als Beispiel das Dorf Bayāz (nordwestlich von Rafsanǧān) an: „Im Jahre 1260/1844—45 haben seine Besitzer es wegen der Steuer für 1 *čārek* (750 g) Weizen und 100 Dinar in Kermāner Währung (also einen lächerlich geringen Preis) Ḫosrou Ḫān, dem Sohn des Ẓahīr od-Doula, überlassen *(mosālaḥa kardand)*. Jetzt gibt er es nicht für 6—7000 Toman her"[43]). Die Städte Saʿīd-ābād (Sīrǧān) und Rafsanǧān erlebten im Gefolge dieser Entwicklung und des steigenden Transithandels einen bedeutenden Aufschwung.

Gewerbe und Handel

Der reichen landwirtschaftlichen Produktion entsprach eine rege Tätigkeit in Gewerbe und Handel. Ein fast in der ganzen Provinz ausgeübtes Gewerbe war die Verarbeitung von Baumwolle zu Baumwollstoffen *(karbās)*. Wazīrī nennt ausdrücklich die Baumwollweberei in Rāwar, Zarand, Rafsanǧān, Bam und auch im Kermāner Becken, hier besonders in Qanāt-i Ġasān (westlich von Māhān). Etwa in den gleichen Bezirken, dazu in Gauk und Ḫanāmān, wurde Seidenraupenzucht betrieben, im Kermāner Becken besonders in Ǧūpār. Die Erzeugnisse gingen meist als Halbfabrikate in die Provinzhauptstadt, wo es eine rege Textilindustrie gab. An der Spitze dieser Industrie stand bis zum Ende des 19. Jahrhunderts die Herstellung von Schals, die den berühmten Schals von Kaschmir an Qualität kaum nachstanden. Die verarbeiteten Materialien waren Ziegenwolle bei den besseren und Baumwolle bei den schlechteren Qualitäten. Nach Wazīrī gab es in Kermān 12000 Werkstätten mit je zwei Webern (gedacht ist wohl an Webrahmen); demnach wären 24000 Personen in diesem Gewerbe tätig gewesen, d. h. fast die ganze berufstätige Bevölkerung, einschließ-

[43]) Waziri: *Geographie*, S. 168f.

und Wolle aus den gleichen Bezirken, Indigo aus Rafsanǧān. Nach Yazd wurden exportiert: Weizen und Gerste aus Sīrǧān, Rafsanǧān und Zarand, Erbsen und Linsen aus Šahr Bābak, getrocknete Feigen aus Rāwar, Pistazien aus Sīrǧān und Milchprodukte aus Šahr Bābak. Ḫabīṣ, am Rande der Lūt, lieferte Orangen und Datteln nach Qāyen und Yazd, Henna (jährlich wurden über 400000 kg produziert) nach Persien, der Türkei, Transoxanien und Afghanistan.

Neben dem Außenhandel gab es einen bedeutenden Handel innerhalb der Provinz. Der wichtigste Handelszweig war hier die Versorgung der Provinzhauptstadt, die, wie oben schon erwähnt, ihren Bedarf an Getreide in Bam und Narmāšīr deckte. Šahr Bābak importierte Getreide aus dem angrenzenden Sīrǧān und Rafsanǧān, Baumwolle ebenfalls aus Sīrǧān, Rāwar Getreide aus dem westlich angrenzenden Zarand (das auch nach Yazd lieferte). Šahr Bābak lieferte im Austausch Milchprodukte an seine Getreidelieferanten Rafsanǧān und Sīrǧān. Die hohe Getreideproduktion von Ǧīroft und Rūdbār wurde sicher an die angrenzenden Bolūke, vor allem das Bergland von Eqṭāʿ und Sārdūya, und nach dem Süden abgegeben; Wazīrī, der hauptsächlich an die Getreideversorgung von Kermān denkt, sagt darüber nichts.

Der Getreidemarkt der Provinz bot nach dem oben Gesagten große Gewinnchancen, war aber auch ein sehr empfindlicher Organismus. Die Überschüsse flossen in einer von Südosten nach Nordwesten verlaufenden Richtung, nur Arzūya im Süden lieferte nach dem nahe gelegenen Bandar ʿAbbās. Das überschüssige Getreide der westlichen Bolūke: Sīrǧān, Rafsanǧān und Zarand floß nicht nach dem näher gelegenen Kermān, sondern nach Yazd, das doppelt so weit entfernt lag. Der Transport nach Yazd war nur sinnvoll, weil (und wenn) dort höhere Preise erzielt wurden als in Kermān. Der Bedarf der Provinzhauptstadt wurde in Narmāšīr gedeckt, wo etwa die gleiche Menge wie in den drei eben genannten Bezirken erzeugt wurde. Narmāšīr konnte sein Getreide in Kermān nur verkaufen, wenn das überschüssige Getreide der westlichen Bezirke nach Yazd abfließen konnte, die Preise dort also hoch genug waren. Brach der Markt dort zusammen, weil ein Überangebot vorhanden war, drängte das Getreide auf den Kermāner Markt und machte dem Getreide aus Narmāšīr den Platz streitig. Absatzmöglichkeiten in Belutschistan waren für dieses Getreide wohl kaum vorhanden, weil dort genügend erzeugt wurde; nur ausnahmsweise wurde Weizen (außerdem Henna und Indigo) von Narmāšīr nach Sīstān gebracht. Daß Schwankungen auf dem Getreidemarkt vorkamen, ist zu erwarten und wird auch von Wazīrī bestätigt wenn er

Stämme des Zentralmassivs und seiner Ausläufer, besonders die Afšār: sie lieferten Hammel, Wolle, geklärte Butter und getrocknete Sauermilch *(kašk)* in die Provinzhauptstadt und leisteten Tarnsportdienste von Kermān nach Yazd und zu den Häfen des Persischen Golfs. Die Stämme im Ǧebāl-i Bārez belieferten Kermān mit geklärter Butter und saurer Milch, verkauften ihre Wolle jedoch nach Bandar ʿAbbās, wo die Ware nach Indien verschifft wurde. Als Zwischenhändler für den Handel mit der Hauptstadt fungierten reisende Kaufleute aus ʿAbdol-ābād (im Kermāner Becken, südlich der Stadt).

Für die Versorgung des für damalige Verhältnisse schon recht beachtlichen Ballungsraumes im Kermāner Becken, das selbst eine vielfältige, aber nur kleine Eigenproduktion hatte, wurden fast alle Teile der Provinz herangezogen. Getreide kam hauptsächlich aus dem Südosten, nämlich Narmāšīr[42]), in Mangeljahren auch aus Arzūya, das sonst nach Indien lieferte. Obst (Datteln, Granatäpfel, Feigen, Quitten, Pfirsiche, Zitrusfrüchte, Pistazien und Aprikosen) wurde aus Ḫabīṣ, Gauk, Sīrǧān, Ḫanāmān und Zarand, also den benachbarten Bezirken, geliefert. Milchprodukte kamen, wie schon erwähnt, vom Ǧebāl-i Bārez und Eqṭāʿ, aber auch aus Bardsīr und Rūdbār, wo es eine reiche Weidewirtschaft gab. Hülsenfrüchte lieferte Šahr Bābak, Baumwolle Zarand, Henna und Indigo Narmāšīr. Holzkohle für die Versorgung der Provinzhauptstadt wurde in Kūhpāya und Ḫanāmān gebrannt. Salz wurde aus dem Namakzār von Ḫabīṣ (ca. 130 km entfernt) und Rāyen (ca. 150 km entfernt) nach Kermān transportiert.

Dank den im Vergleich mit anderen Gebieten Persiens günstigen klimatischen Verhältnissen produzierte die Provinz Überschüsse, die nach Innerpersien und Indien exportiert wurden. Umschlagplatz für den Export nach Indien war Bandar ʿAbbās, für Innerpersien Yazd. Fārs bezog aus Kermān offenbar nur Pistazien, die in Rafsanǧān produziert und über Saʿīd-ābād — Nīrīz nach Schiraz transportiert wurden. Die exportierenden Bezirke waren in der Hauptsache die westlichen und südlichen, die auch verkehrsmäßig günstig zu Yazd und Bandar ʿAbbās lagen. Nach Indien wurden exportiert: Getreide aus Arzūya, Baumwolle aus Narmāšīr, Sīrǧān, Rafsanǧān und Anār, Erbsen aus Bardsīr und Eqṭāʿ, getrocknetes Obst und Früchte (Korinthen, Mandeln, Nüsse, Äpfel, Birnen und Pistazien) aus Gauk, Eqṭāʿ, Sīrǧān und Šahr Bābak, Kümmel aus Bardsīr und Eqṭāʿ, Felle

---

[42]) Smith, S. 196f., sah 1871 (sehr trockenes Jahr) eine in Bam zusammengestellte Karawane von 500 Kamelen, die Getreide nach Kermān transportieren sollte.

Die Daten zeigen einen deutlichen Einschnitt zwischen den südlichen und südöstlichen Gebieten auf der einen und den nördlichen Gebieten und den Höhenlagen auf der anderen Seite: am 10. Mai waren Weizen und Gerste im Süden geerntet, während die Ernte im Norden und im Bergland am 30. Mai ihren ersten Termin hatte. Eine Ausnahme macht nur der Bezirk Ḫabīṣ; die Erntetermine fallen hier mit denen in Arzūya im Süden zusammen. Beide Gebiete produzierten, wie oben gezeigt, Datteln, und erweisen sich wegen ihrer ähnlichen klimatischen Verhältnisse trotz großer Entfernung und unterschiedlicher geographischer Breite in den Ernteterminen als identisch.

Erdfrüchte waren ein weiteres wichtiges Produkt der Provinz: Zwiebeln in Eqṭā', Sīrǧān, Šahr Bābak, Rafsanǧān, Ḫanāmān, Zarand, Anār und Kūbanān, also in den Gebieten im Westen und Nordwesten des Zentralmassivs. In einigen Gebieten im Westen und im Zentrum hatte am Ende des 19. Jahrhunderts auch schon die Kartoffel Eingang gefunden, nämlich in Šahr Bābak, Ḫanāmān, Gawāšīr (um die Provinzhauptstadt) und Zarand. Außerdem wurden dort Rüben, Wassermelonen, Knoblauch und Indigo gezogen. Weinkulturen gab es in Gawāšīr (Langar), Gauk, Kūšk, Bardsīr, Eqṭā', Šahr Bābak und Rafsanǧān, Mohn in Narmāšīr, Arzūya, Sīrǧān (Sa'īd-ābād), Gawāšīr und Zarand, Nüsse in Ǧīroft, Kūšk und Šauġān, Bardsīr und Eqṭā'. Ein bedeutender Produzent von Pistazien war der Bezirk Sīrǧān (Sa'īd-ābād): er belieferte Gawāšīr, aber auch entferntere Gegenden, wie Schiraz, Yazd und Bandar 'Abbās (von dort nach Indien)[41]). Zentrum des Feigenbaumes war Rāwar, der nördlichste Bezirk der Provinz, bis zum Jahre 1287/1870—71, als viele Feigenbäume durch die Dürre vernichtet wurden und der Export fast zum Stillstand kam. Zitrusfrüchte lieferten die südlichen Bezirke: Ǧīroft, Rūdbār, Arzūya, und das klimatisch ähnliche Ḫabīṣ im Nordosten, Äpfel Bardsīr, Eqṭā' und Sīrǧān, Honig kam aus Sārdūya, Kūšk und Šauġān, Bardsīr, Eqṭā' und Sīrǧān. Mohn wurde in Narmāšīr, Arzūya, Sīrǧān, Gawāšīr und Zarand ständig angebaut. Granatäpfel lieferten die Bezirke Ḫabīṣ, Bam, Kūšk, Eqṭā', Sīrǧān und Rāwar.

Neben den Bodenprodukten spielten naturgemäß die Schaf- und Ziegenzucht eine bedeutende Rolle bei der Versorgung der Bevölkerung mit Nahrungsmitteln und der Industrie mit Wolle und Häuten. Großlieferanten von Fleisch, Milchprodukten und Wolle waren die

---

[41]) WAZIRI: *Geographie*, S. 41. Nach SYKES: *Fifth journey*, S. 432, wurde die Produktion von Pistazien in Rafsanǧān „in den letzten zehn Jahren" verzehnfacht.

höher gelegenen Gebieten wurden daneben auch Hirse angebaut, wie in Kūhpāya (im Norden der Hauptstadt), Bardsīr und Eqṭā' (im Süden). Mais wächst in den Niederungen, wie Ḫanāmān im Nordwesten, besonders gut aber in Garmsīr im Süden, Narmāšīr, Rūdbār und Arzūya. Im Bereich der Flußbewässerung wurde hier auch Reis angebaut (Bam, Narmāšīr, Ǧīroft, Rūdbār, Kūšk und Šauġān, und Arzūya). Baumwolle findet sich mit Ausnahme des Hochplateaus fast überall, im Norden bis hinauf nach Kūhpāya. In den Niederungen des warmen Gebiets ist die Dattelpalme zu Hause, nämlich in Arzūya (besonders im Dorf Deh Šeiḫ), in Kūšk und Šauġān (in Gīčū'īya, das im Süden an Arzūya grenzt), Rūdbār, Ǧīroft (5000 Dattelpalmen bei Dōsārī), am Nordostabhang des Ǧebāl-i Bārez (bei Muzan und Amgaz), in Narmāšīr (nur wenig, da nach Wazīrī das Interesse der Bevölkerung gering ist), und in Bam. Ähnliche klimatische Bedingungen wie dort herrschen in Ḫabīṣ, dem an die Lūt grenzenden Bezirk im Nordosten. Das Gebiet war schon im Mittelalter wegen seiner Datteln berühmt. Wazīrī erklärt den Namen arabisch als „Dattel, die in Öl gelegt ist"[40].

Die Erntezeiten waren (und sind) sehr unterschiedlich; sie ziehen sich, im Süden im März beginnend, im Norden in den Höhenlagen bis zum Oktober hin. Wazīrīs Angaben, in der Anzahl von Tagen nach dem Nourūz ausgedrückt, ergeben folgendes Bild (die Anzahl der Tage nach dem Nourūz in Klammern hinter dem Monat):

22. März (1)	Gerste in Rūdbār
4. April (15)	Gerste in Narmāšīr Süd
10. April (20)	Weizen in Rūdbār
20. April (30)	Gerste in Ḫabīṣ, Arzūya, Narmāšīr Nord Weizen in Narmāšīr Süd
30. April (40)	Weizen in Narmāšīr Nord
10. Mai (50)	Weizen in Ḫabīṣ und Arzūya
30. Mai (70)	Gerste in Zarand, Gawāšīr, Rafsanǧān, Sīrǧān
9. Juni (80)	Gerste in Šahr Bābak
19. Juni (90)	Weizen in Zarand, Gawāšīr, Rafsanǧān, Eqṭā' (Tal) und Sīrǧān
29. Juni (100)	Weizen in Šahr Bābak
18. August (150)	Gerste in Sārdūya
17. September (180)	Weizen in Sārdūya, Eqṭā' (Berg), Bardsīr (Berg)

[40]) WAZIRI: *Geographie*, S. 90. Auch SYKES: *Fifth journey*, S. 439, führt diese Etymologie an.

zum Teil assimiliert. Wazīrī erwähnt die Badū'ī in Bardsīr als ursprünglich arabische Nomaden. Der arabischen Einwanderung waren besonders die südlichen und südwestlichen Bezirke der Provinz ausgesetzt. Wenn wir Wazīrīs Angaben folgen, war der östlichste, von der Einwanderung erreichte Punkt der Bezirk Ǧīroft. Die Stämme des Ǧebāl-i Bārez, die, wie oben erwähnt, Anfang des 18. Jahrhunderts vom Norden eingewandert waren, bildeten eine natürliche Barriere. Die Tatsache, daß eine kleine Arabergruppe in Ǧīroft, die nach Wazīrī 30 Familien umfaßte, ihre Muttersprache noch behauptete, weist jedenfalls auf eine rezente Einwanderung hin. Alle anderen Araberstämme in Kermān waren, wie der Verfasser bemerkt, sprachlich bereits assimiliert. Einige Dorfnamen in Ǧīroft, wie Abū Ḥarbī, Qa'qa'ī u.a. sollen arabischen Ursprungs sein.

Aus Wazīrīs Angaben geht hervor, daß der Bezirk Arzūya an der Südwestspitze des Zentralmassivs das bevorzugte Winterlager relativ großer und ethnisch sehr verschiedener Nomendenstämme war. Auf verhältnismäßig engem Raum — der Bezirk bildet ein Rechteck von ca. 40 zu 60 km, drängen sich im Winter vier Stämme zusammen: die türkischen Afšār und Qārā Oghlānlū, die ihnen angeschlossenen Tekkelū, die lurischen Lak und die Ābdūǧī Belutschen. Dazu kommen fünf weitere Gruppen, deren ethnische Zuordnung nicht einwandfrei geklärt werden kann, die aber offenbar in Arzūya seßhaft waren, insgesamt also neun Stämme, darunter auch die mutmaßlich arabischen Ḫuzaima. Wirtschaftlich waren sie von den großen Nomadenstämmen abhängig, die einen Teil von Arzūya in Besitz hatten. Auf elf zum größten Teil wohl seßhafte Stämme trifft man im östlich an Arzūya angrenzenden Kūšk und Śauǧān, auf drei Nomadenstämme in Ǧīroft: die Mahnī, Walī Ašāqī-Afšār und die Ǧebāl-i Bārezī Stämme. Das östlich angrenzende Narmāšīr war für die Nomaden wenig attraktiv wegen der teils dschungelartigen Bewachsung. Der nördliche Teil der Provinz hatte für das Nomadenleben keine große Bedeutung; hier trifft man nur auf unbedeutende Stämme. Die Bevölkerung scheint hier in ihrer Zusammensetzung wesentlich homogener gewesen zu sein als im Zentrum und im Süden der Provinz.

Die Landwirtschaft

Bei der reich gegliederten Oberfläche der Provinz, den unterschiedlichen Temperaturen, Meereshöhen und Bewässerungsverhältnissen finden sich entsprechend zahlreiche Varianten in der landwirtschaftlichen Produktion. Weizen und Gerste gedeihen fast überall. In den

Belutschenstamm werden die Sangčolī erwähnt. Die fehlende Ortsangabe ist vielleicht so zu verstehen, daß sie ebenfalls zu Zarand gehörten. Alle vier Stämme waren friedfertig.

Für Rāyen, den nordwestlich am Ban grenzenden Bezirk, nennt Wazīrī folgende Nomadenstämme, ohne sich zu ihrer ethnischen Zugehörigkeit zu äußern: Moqbilī, 100 Familien; Āqā Reżā, ca. 15 Familien; Noušādī und Hābel, 70 Familien. In Sārdūya, auf der anderen Seite des Kūh-i Hezār, lebten außer den oben schon erwähnten Mahnī die Kočmī, teils seßhaft, teils Nomaden.

Schließlich gab es eine Reihe von Stämmen (*ṭawāyef*), deren Namen Wazīrī ohne Angaben zur Lebensweise und ethnischen Zugehörigkeit aufzählt. Im Norden, im Bezirk Bardsīr: Ana, eine kleine Gruppe, und Patū; im Süden von Eqṭā', in Kūšk und Šauġān: 1. Amīr Šekār, 2. Kor, 3. Eskandarī, 4. Qalandarī, 5, Amīrī, 6. Melā'ī, 7. Zangī, 8. Ebrāhīm Ḥāǧǧī, 9. Todū, 10. Kol. Im südwestlich an Kūšk angrenzenden Arzūya: 1. Telkū, 2. Ǧamālī, 3. Šaiḫ, 4. Sayūnī, 5. Ḫuzaima (vielleicht Araber). Die meisten Einwohner von Arzūya stammen nach Wazīrī aus dem Garmsīr von Fārs, was wegen der geographischen Lage dieses Bezirks leicht erklärlich wäre.

Im Bezirk Sīrǧān (heute: Sa'īd-ābād), nordwestlich von Arzūya, gab es kaum Nomaden, wenn man von den Afšār absieht, die am Westrand des Zentralmassivs nomadisierten. Weiter nördlich von dem von den Afšār beanspruchten Gebiet, in und um Būlward, südwestlich vom Kūh-i Soḫta Čāl, an der Straße von Sa'īd ābād nach Bāft, saßen drei Stämme türkischen Ursprungs, die Bacāqčī, 'Atā' Allāhī und Ḫorāsānī. Sie stellten, mit Ausnahme der Bacāqčī, Soldaten, waren aber meist seßhaft und als Bauern und Gewerbetreibende tätig. Ihr Türkisch war stark mit Persischem durchsetzt. Die 'Atā' Allāhī besaßen außer um Būlward Landgüter in Šahr-i Bābak. Sie und die Ḫorāsānī waren Anhänger des berühmten Āqā Ḫān Maḥallātī, dessen Familie aus dieser Gegend stammte. Sie unterstützen den Aufstand, den der Āqā Ḫān als Statthalter von Kermān im Jahr 1840—41 machte; das Scheitern des Aufstandes war der unmittelbare Anlaß für die Übersiedlung der Familie nach Afghanistan und später Bombay, das noch heute der Sitz des Oberhaupts dieser Ismaelitengruppe ist. Der heutige Āqā Ḫān ist ein direkter Nachkomme dieses Statthalters.

Das ethnisch bunte Bild der Bevölkerung von Kerman wird durch arabische Einsprengsel weiter bereichert. Die Ḫuzaima in Arzūya, vermutlich arabischen Ursprungs, sind schon erwähnt worden. In Sīrǧān lebten die 'Arab Banī Asad, eine kleine Gruppe. Von Sīrǧān aus drangen Araber auch in das Innere der Provinz vor und wurden dort

an und warf sich besonders auf die Produktion von Datteln; er soll 100 000 Palmen besessen haben. Winterlager der Ǧebāl-i Bārezī Chane war der Ort Amgaz, etwa 18 km südöstlich von Maskūn.

Der südliche Zipfel von Ǧebāl-i Bārez war offenbar das Sommerlager der Ra'īsī, Nomaden, angeblich Oghusen, die 637/1239—40 von Ḫorāsān nach Kermān gekommen sein sollen. Der Stamm war klein, hatte nur 200 Familien und Besitz *(amlāk)* in Narmāšīr und an der Ostgrenze von Rūdbār. Aus Wazīrīs Nachricht, ihr *ra'īs* wohne auf der Festung von Kahnū, dem Hauptort von Rūdbār, müssen wir folgern, daß sie den Ǧebāl-i Bārezī Chanen unterstanden, deren einer Zweig, wie oben erwähnt, den *ra'īs* von Rūdbār stellte. Im Winter hielten die Ra'īsī sich im Distrikt Kombakī in Narmāšīr auf, am nordwestlichen Abhang von Ǧebāl-i Bārez. Kombakī wird durch den Rūdḫāna-yi Nesā bewässert, der nur im Winter Wasser führt und seinen Namen von der im Mittelalter großen Stadt Nisā herleitet. Im Gegensatz zu den bisher behandelten Stämmen, deren Wanderrichtung vorwiegend von Nord nach Süd und umgekehrt verlief, wanderten die Ra'īsī in ein nordöstliches Winterlager.

Östlich von Bam, am Südrand der Lūt, zwischen Fahraǧ und Noṣrāt-ābād, verbrachten die Belutschen, und zwar Tūkī-Belutschen, den Winter. Im Sommer werden sie sich in das Bergland von Belutschistan zurückgezogen haben. Ihre Wanderrichtung verlief also in umgekehrter Richtung wie bei den Stämmen des Zentralmassivs. Im Jahr 1278/1861—62 erlaubte der Statthalter Wakīl ol-Molk I. dem Tūkī-Belutschen Šīrdel, der sich mit seinem Bruder Raḥīm Ḫān überworfen hatte, sich mit 200 Familien bei Noṣrat-ābād (am östlichen Rand der Provinz, auf dem Weg nach Sīstān) anzusiedeln. Nach zwei Jahren gaben die Belutschen, ihrem Wandertrieb folgend, die Kulturen jedoch wieder auf. Wazīrī sah Reste dieser Kulturen, als er jene Gegend bereiste. Der gleiche Statthalter gründete in Narmāšīr die Siedlung 'Alī-ābād mit Hilfe von Belutschen-Sklaven. Drei Belutschenstämme in Zarand, nordwestlich vom Zentral-Bolūk Gawāšīr, sind vielleicht als Reste der alten Belutschenbevölkerung von Kermān zu betrachten, die erst in der Seldschukenzeit in ihre jetzigen Wohnsitze in Mokrān und Belutschistan verdrängt worden war. Wazīrī nennt folgende Namen: 1. Ābdūǧī, nur zum Teil Nomaden; den Sommer verbringen sie im Bezirk Bardsīr und um Gawāšīr, den Winter in Arzūya. 2. Moḥammad Reżā Ḫānī; sie haben Sommer- und Winterlager in Zarand selbst. 3. Ḥasan Ḫānī, mit den gleichen Merkmalen wie Nr. 2. Ein Teil der drei Stämme zieht zuweilen nach Rūdbār und Ǧīroft und vermietet dort Kamelhengste (als Tragtiere?). Als vierter

Neben den aufgeführten Stämmen finden sich in Eqṭā' die Qatlū, ein türkisch sprechender Stamm, der verwaltungsmäßig zu dem nördlich angrenzenden Bardsīr gehörte. Sie hielten sich meist in Eqṭā' auf und verbrachten den Winter in Ṣauġān, dem östlich an Arzūya angrenzenden Bezirk. Auf dem Wege nach dort mußten sie Kūšk durchqueren, über dessen Stammesbevölkerung Wazīrī keine Angaben macht. Die Zahl der Qatlū wird nicht genannt; es dürfte sich um eine kleine Gruppe gehandelt haben[39]).

Im östlich an Eqṭā' angrenzenden Bezirk Särdūya, der ganz im Zentralmassiv liegt, am West- und Südhang des Kūh-i Hezār, saßen die Mahnī, angeblich die Nachfahren der berüchtigten Qufs, die in der frühislamischen Zeit weiter südlich, an der Grenze nach Mokrān, gesessen und noch den Buyiden schwer zu schaffen gemacht hatten. Ob diese Affiliation zu Recht besteht, mag dahingestellt bleiben. Der Stamm hatte im 19. Jahrhundert ca. 700 Familien und verbrachte den Winter in Esfandaqa und Ǧīroft. Obwohl sie an Zahl hinter der ansässigen Bevölkerung zurückblieben, war der größte Teil der Landgüter von Esfandaqa in ihrem Besitz; daneben besaß der Stamm Landgüter in der fruchtbaren Ebene von Ǧīroft. 'Alī Moḥammad Ḫān hatte in der Stadt Esfandqa eine starke Festung erbaut. Sein Sohn Fatḥ 'Alī Ḫān erhob sich 1259/1843—44 gegen den Statthalter, wurde aber mit Hilfe von Truppen aus den benachbarten Bezirken unterworfen und gefangen nach Teheran geschickt.

Im Ǧebāl-i Bārez, dem südöstlichen Ausläufer des Zentralmassivs, saß ein Stamm, der angeblich (wie die Lak) vor 150 Jahren aus Ḫorāsān nach dort gekommen war. Der Stamm hatte 1500 Familien mit 10500 Personen. Die meisten waren Nomaden, ein Teil war halb seßhaft und wohnte in Hütten. Ihr Sommerlager war die Ǧebāl-i Bārez südwestlich vorgelagerte Tiefebene von Ǧīroft und Rūdbār, das fruchtbarste Gebiet von Kermān. Die Familie der Chane gliederte sich in zwei Hauptzweige; der eine Zweig stellte den *ra'īs* von Ǧīroft, der andere den *ra'īs* von Rūdbār. Der *ra'īs* von Ǧīroft besaß als Eigentu[m] die Ortschaft Dōsārī. Amīr Nāṣer Ḫān errichtete dort eine Mosche[e], baute Häuser (im Gegensatz zu den Lehmhütten der Bewohner) aus Stein und legte Gärten an. Amīr Sa'īd Ḫān, *ra'īs* von Rūdbār, gründete in seinem Bezirk zahlreiche Dörfer, legte im Rūd-i Halīl Staudämme

[39]) In der statistischen Übersicht der Stämme in Kermān in *Īrānšahr*, Teheran 1964, Bd. I, S. 157—63, wird für die Qatlū die Zahl von 200 Personen angegeben, für die Afšār 1200 Personen. Im übrigen lassen sich die dort aufgeführten Namen nur zum Teil mit Wazīrīs Angaben in Einklang bringen.

Sommer verbrachten sie in Eqṭā'[37]), den Winter in Arzūya. Wazīrī gibt Zahlen: 9300 Personen in 1000 Familien; sie stellten 300 Reiter und 800 Musketiere, also insgesamt 1100 Mann, d.h. fast 12% der Bevölkerung konnten militärisch eingesetzt werden. Anders als andere Stämme verübten sie, wie Wazīrī feststellt, Straßenraub. Folgende Unterabteilungen werden genannt: 1. 'Alī Qarlū, 2. Ašraflū, 3. Qāsemlū, 4. Pīr Morādlū, 5. Rah Derāzlu, 6. Ḥaidar Moḥammad Šāhlū, 7. Āmū'ī, 8. Morġānī, 9. Ḫān Qolī Ašāqī, 10. Fārsī Madān, 11. Ṣafī Qolī Oulādī, 12. Sārbān. Jede *qabīla* hatte einen *ra'īs*, den man „Solṭān" nannte. Oberhaupt aller zwölf Unterabteilungen war der Ober-Ra'īs mit dem Titel „Īlbegī". Die Afšār besaßen Dörfer *(mazāri')* in Eqṭā' und Arzūya. Besonders erwähnt werden als Besitz der Chane Diḥū und Gazanġān in Eqṭā', am Westabhang des Kūh-i Ḫabr, der die südwestliche Spitze des Zentralmassivs bildet und an drei Seiten vom Garmsīr umgeben ist.

Sommerlager im Hochland von Eqṭā' und Winterlager in der Tiefebene von Arzūya teilten die Afšār mit den türkischen Qārā Oghlānlū und den lurischen Lak. Die früher mächtigen Qārā Oghlānlū waren im 19. Jahrhundert schwach, wie Wazīrī feststellt. Kūšk-i Borǧ in Eqṭā', ihr Besitz und Sommerlager, wo die Chane große Gebäude errichtet hatten, war 1256/1841—42 vom Statthalter von Kermān zerstört worden. Im Winterlager Arzūya besaßen sie die Dörfer Qanāt-i Moḥammadī und Šāh Mārān, letzteres mit einer Festung. Mit den Qārā Oghlānlū lebten Tekkelū, Rest des Stammes, der von dem Safawiden Ṭahmāsp vernichtet worden war[38]). Einige Familien sollen damals nach Kermān geflohen sein und sich den Qārā Oghlānlū angeschlossen haben. Die Lak sollen vor etwa 150 Jahren, also etwa 1730, aus Fārs nach Kermān gekommen sein, noch vor dem Beginn der eigentlichen Herrschaft der Zand, die bekanntlich Lak waren. An Unterabteilungen der Lak werden genannt: 1. Sohrābī, 2. Šahsowārī, 3. Mīrzā'ī und 4. Ḫadar. In Eqṭā' besaßen sie die steinige Wüste Namzād. Lak (die seßhaft waren?) werden auch in Qanāt-i Ġasān (im Zentral-Bolūk) erwähnt. Der Īlbegī der Afšār war auch für die Lak zuständig. Im Gegensatz zu den Afšār waren die Lak friedlich und enthielten sich des Straßenraubes.

[37]) Die Bezeichnung geht nach WAZIRI: *Geographie*, S. 137, auf die Seldschukenzeit zurück, als der *bolūk* als Heereslehen (iqṭā' mutaġannada) vergeben wurde.

[38]) WAZIRI: *Geographie*, S. 144. Vielleicht ist die Unterwerfung der Tekkelū durch Ḥamza Mīrzā 1586 gemeint, vgl. RÖHRBORN: *Provinzen und Zentralgewalt*, S. 49 u. 135.

treibende und Kaufleute dort ansiedelten oder auch als Nomaden neue und bessere Weidegründe für ihre Herden suchten. Die letzte größere Bewegung dieser Art fand unter Nāder Šāh statt, der einem Teil seines eigenen Stammes, den Afšār, Weidegründe in Kermān zuwies. So finden wir in Kermān ein buntes Völkergemisch: neben den eigentlichen Persern leben Türkern, Belutschen, Luren, Afghanen und Araber. Das dem Zentralmassiv südlich vorgelagerte Tiefland zog Seßhafte und Nomaden aus der Provinz Fārs an, im Osten finden sich Sīstāner, im Nordwesten Leute aus Yazd. In den Städten, den Zentren des Transit- und Binnenhandels, lebten kleine Kolonien von Kaufleuten aus Zentralasien, Ḫorāsān, Indien, Rußland und anderen europäischen Ländern.

Wazīrī vermittelt uns interessante Einblicke in die Struktur der Bevölkerung. Wegen ihrer Oberflächengestaltung und der relativ dünnen Besiedlung ist die Provinz wie kaum eine andere für die nomadische Lebensform geeignet. Das Nebeneinander von Hochland und Tiefland bietet bequeme Möglichkeiten, die Herden im Sommer auf die Hochweiden zu treiben und den Winter im Tiefland zu verbringen, ohne daß übergroße Entfernungen überbrückt werden müssen. In beiden Zonen konnten sich die Stämme auf landwirtschaftliche Ansiedlungen stützen, auch selbst in kleinerem Umfang Landwirtschaft treiben, durch Stellung von Transportmitteln am Fernhandel teilnehmen und durch Austausch der Produkte mit der ansässigen Bevölkerung und Versorgung der Städte mit Fleisch und Wolle ihren Lebensunterhalt sichern. Die mächtigen Chane der großen Stämme waren selbst Besitzer von Dörfern, ohne deshalb ihre nomadische Lebensweise ganz aufzugeben. Im politischen Leben der Provinz spielten sie eine bedeutende Rolle, hatten beträchtliche Streitkräfte zu ihrer Verfügung und sicherten ihre Unabhängigkeit durch die Anlage von Festungen sowohl im Hochland als auch im Tiefland.

Das wichtigste Nomadengebiet war naturgemäß das Zentralmassiv mit seinem südöstlichen Ausläufer, dem Ǧebāl-i Bārez („vorspringende Berge")[35], und den südlich vorgelagerten Tiefebenen Arzūya, Kūšk, Ṣauġān, Esfandaqa, Ǧīroft und Rūdbār. Der bedeutendste Stamm, die *'omda-yi īlāt* von Kermān, waren nach Wazīrī die Afšār[36]. Den

[35]) Nach Smith, II 237, verstand die einheimische Bevölkerung *bārez* als „kalt", also „die kalten Berge." Tatsächlich bildet der Bergzug aber einen Ausläufer des Zentralmassivs und springt in südöstlicher Richtung in das Tiefland von Rūdbār und Narmāšīr vor.

[36]) Wazīrī: *Geographie,* S. 140—45.

der Stadt war er im höchsten Grade suspekt. Wazīrī, der sonst nicht mit Lob über ihn geizt, fügt hinzu: „Jedoch bedrückte er die Herzen der Untertanen und machte alle Bewohner der Provinz arm"[33]).

Nach einem kurzen Zwischenspiel des Šāhsewan-Ḫāns Šehāb ol-Molk (1867—68), der die Freitagsmoschee renovierte, eine Medresse baute und eine sehr milde Herrschaft übte, wurde Mortażā Qolī Ḫān, der älteste Sohn des Wakīl ol-Molk, als Wakīl ol-Molk II. (1868—78) zum Statthalter ernannt. Er hatte eine militärische Laufbahn durchgemacht, war mit der Qadscharenfamilie und einheimischen Notabeln verschwägert und warf sich vor allem auf den weiteren Ausbau der persischen Stellung in Belutschistan. Er eroberte Kūhak, womit er klare Verhältnisse in diesem von der Englisch-Persischen Boundary Commission ausgesparten Gebiet herstellte und stieß mit der Eroberung der Hafenstadt Čāh Bahār an die Küste des Golfs von ʿOmān vor. Alles in allem setzte er die auf die Erschließung des Südostens und eine Landverbindung nach Indien gerichtete Politik seines Vaters fort. Modernen Ideen aufgeschlossen wie sein Vater, versuchte er, der drohenden Hungersnot von 1870—73 durch eine statistische Erhebung zu steuern. Eine Mißernte im Herbst 1878 beendete jedoch seine Amtszeit als Statthalter: „Im letzten Jahr seiner Statthalterschaft zettelte ein gewisser ʿAlī Moḥammad auf Anstiften von Übeltätern wegen der Teuerung und des Mangels an Getreide mit einer Gruppe von Leuten Unruhen in der Stadt an und legte Hand auf die Vorrechte des Statthalters. Das weitete sich aus, bis Wakīl ol-Molk nach Teheran gerufen wurde"[34]). Die Nūrīs schieden damit aus der Politik aus.

Die Statthalter der beiden letzten Jahrzehnte des 19. Jahrhunderts waren vor allem mit Feldzügen nach Belutschistan beschäftigt und kümmerten sich weniger um die inneren Verhältnisse in der Provinz, die nun im Strudel von Unruhen versank und unter Einfällen von räuberischen Stämmen aus dem benachbarten Fārs zu leiden hatte. Die seit Beginn der Qadscharenzeit enge Verbindung von politischer und wirtschaftlicher Macht führte zu schweren Unruhen, besonders in Sīrǧān (Saʿīd-ābād), wo der Statthalter Getreide für den Export gehortet hatte und die einheimische Bevölkerung hungern ließ.

Die Bevölkerung

Als typisches Durchgangsland und von Wüsten umgeben, zog das Zentralmassiv (höchste Erhebung der Kūh-ī Hezār mit 4420 m) mit seinen Ausläufern von jeher Menschen an, die sich als Bauern, Gewerbe-

[33]) Waziri: *Geographie*, S. 34. [34]) Waziri: *Geschichte*, S. 407.

Nūr in Māzandārān (meist unter der Doppelbezeichnung "Nūr und Koğūr" geführt) stellte mit Mīrzā Āqā Ḫān Nūrī einen Großwesir (1851—58) und hatte in Kermān seit Moḥammad Zakī Ḫān Nūrī einen großen Einfluß, der auch durch den Sturz des Großwesirs und der Nūrīs in Teheran 1858 keine Einbuße erlitt[29]). Moḥammad Esmā'īl Ḫān verschwägerte sich mit der Familie des Ẓahīr od-Doula und anderen großen Familien der Provinz, erwarb reichen Besitz in Rafsanğān, wo sich die Ẓahīr od-Doulas bereits niedergelassen hatten, engagierte sich im Indienhandel und war, wie Wazīrī feststellt, „als Landbesitzer und Landwirt in Kermān der größte Kaufmann und der größte Besitzer" *(mallāk)*[30]). Schließlich wurde er 1860, schon 80 Jahre alt, zum Statthalter ernannt, erhielt zwei Jahre später den Titel „Wakīl ol-Molk" und entfaltete bis zu seinem Tod sieben Jahre später eine überaus rege Bau- und Kolonisierungstätigkeit: Die Provinzhauptstadt verdankt ihm drei Stadttore, einen Bazar, eine Karawanserei, ein Bad, und einen Erweiterungsbau des Dīwānḫāna. Moscheen baute er in Bam, Lālazār (seinem Sommersitz in den Bergen südlich von Kermān), Bäder in Bam, Dōsarī, Kahnūğ und Lālazār. Er gründete die Dörfer Esmā'īl-ābād (bei Ğūpār, 20 km südlich von Kermān) und Nāṣerīya in Rafsanğān und baute Dārazīn (bei Bam) wieder auf. Auch eine Reihe anderer Gründungen wird ihm zugeschrieben[31]). Seinen Handelsinteressen diente der Bau zahlreicher Karawansereis und die Gründung des Postens Noṣrat-ābād am Wege nach Sīstān; darüber wird noch ausführlich zu sprechen sein. Er war modernen Ideen aufgeschlossen, schickte einen seiner Söhne zum Studium nach Frankreich und regte die Übersetzung von MALCOLM's *History of Persia* ins Persische an[32]). So kann er als der erste moderne Statthalter von Kermān betrachtet werden, aber auch als typischer Vertreter einer auf die Wahrnehmung privater Interessen bedachten Politik. Den konservativen Notabeln

---

[29]) Die Nūrīs spielten auch in Schiraz eine große Rolle; sie waren mit dem Statthalter Farmān-Farmā 1800 nach Fārs gekommen. Moḥammad Zakī Ḫān Nūrī stieg zum Wesir von Fārs auf und war mit Farmān-Farmā verschwägert. Im Jahr 1828/29 wurden die Nūrīs wegen innerer Schwierigkeiten in Schiraz entmachtet. Moḥammad Zakī Ḫān ging nach Kermān und wurde dort Wesir des Statthalters Šoğā' os-Salṭana (1827—31/32), vgl. HASAN-I FASA'I/BUSSE, S. 173, 192ff,, 196.

[30]) WAZIRI: *Geschichte*, S. 406.

[31]) Nach HOUTUM SCHINDLER, S. 339, sind die zahlreichen Wakīl-ābād und Esmā'īl-ābād benannten Ortschaften in Kermān Gründungen von Wakīl ol-Molk I. Der *Farhang-i Ğoğrāfeyā-yi Īrān*, Teheran 1949—54, kennt 6 Wakīl-ābād und 10 Esmā'īl-ābād benannte Dörfer in allen Teilen der Provinz.

[32]) Das Werk erschien 1867 in Indien.

Sohn durch die Tochter des Fatḥ ʿAlī Šāh, folgte seinem Vater in der Statthalterschaft, mußte aber 1827, nachdem er versucht hatte, Yazd seinem Herrschaftsbereich einzuverleiben, abdanken. Die Statthalterschaft von Kermān blieb der Familie fortan versagt; ein Sohn und ein Enkel Ẓahīr od-Doulas erhielten später unbedeutende Statthalterschaften in anderen Teilen des Reiches, in der Hauptsache aber warf sich die Familie auf den Erwerb von Grundbesitz, vor allem in Rafsanǧān, wo schon der Vater begonnen hatte, hielt sich meist dort auf und beschäftigte sich mit der Verwaltung der Güter; allenfalls übernahmen sie den Posten von Steuerbeamten in den Bezirken. Moḥammad Ebrāhīm H̱ān, einem Enkel Ẓahīr od-Doulas, gelang 1850 ein großer Wurf, als er die Tochter des entmachteten Mahnī-H̱āns heiratete und dessen unerfahrenen Sohn überredete, ihm die reichen Besitzungen der Familie in Esfandaqa und Ǧīroft (im Süden der Provinz) billig zu verkaufen.

Beim Tod des Fatḥ ʿAlī Šāh 1834 wurde Kermān in den Aufstand des Farmān-Farmā von Fārs (Statthalter von Fārs 1800—35) hineingezogen, doch kam es weder in Schiraz noch in Kermān zu größeren Kämpfen. Nun versuchte aber der berühmte, mit dem verstorbenen Schah verschwägerte Āqā H̱ān Maḥallātī, die schwache Regierung des Moḥammad Šāh (1834—48) zu benutzen, um in Kermān, gestützt auf seine ismaelitische Anhängerschaft, die vor allem in Sīrǧān und Šahr Bābak (im Westen der Provinz) saß, eine unabhängige Herrschaft zu errichten. Als zweimaliger Statthalter von Kermān (1834—36 und 1841—43) ging er gegen einheimische Notabeln vor, besonders gegen die Kalāntar-Familie von Kermān, die das Amt schon seit der Safawidenzeit innehatte, vertrieb die Afghanen aus Kūruk (bei Bam) und trat schließlich in einen offenen Aufstand gegen die Qadscharen ein. In Bam fand der Aufstand ein klägliches Ende; Āqā H̱ān floh nach langer Verteidigung, die Stadt erlitt ein ähnliches Schicksal wie Kermān nach der Eroberung durch Āqā Moḥammad Šāh. Die folgenden Statthalterschaften standen im Zeichen von Maßnahmen gegen einheimische Notabeln, besonders die Stämme im südlichen Teil der Provinz, und der Eroberung von Belutschistan durch Fażl ʿAlī H̱ān Qārābāġī mit Hilfe von Truppen vornehmlich aus Ādherbāidschān, nachdem einige mehr oder weniger erfolgreiche Feldzüge durch Ebrāhīm H̱ān Ẓahīr od-Doula vorausgegangen waren. Beim Tode des Moḥammad Šāh mußte Fażl ʿAlī H̱ān allerdings die Provinz verlassen, da er sich durch eine harte Steuerpolitik unbeliebt gemacht hatte.

Unter den folgenden, unbedeutenden Statthaltern stieg Moḥammad Esmāʿīl H̱ān Nūrī empor. Die weitverzweigte Familie aus dem Bezirk

gangen war, nach Kermān. Truppen aus Ādherbāidschān waren noch in den siebziger Jahren in Kermān und Sa'īd-ābād (Sīrǧān) stationiert. Am Ende des Jahrhunderts fand in Kermān eine Truppenparade statt, an der Moẓaffar-Reiter, ein Šaqāqī-Regiment, ein Kermānī- und ein Neẓāmī-Regiment (modern ausgebildete und ausgerüstete Truppen) teilnahmen[27]. Das fremde Militär spielte in Kermān jedenfalls eine größere Rolle als das einheimische, das, wie schon erwähnt, meist nur auf dem Papier existierte, und es waren hauptsächlich fremde Truppen, mit deren Hilfe die wichtigste militärische Aufgabe des 19. Jahrhunderts, die Unterwerfung von Belutschistan, durchgeführt wurde. Die Offiziere waren auch die ersten Kermāner, die mit europäischer Bildung in Berührung kamen, z.B. der Kommandeur des 1. *Fouǧ:* er war in Frankreich (St. Cyr) ausgebildet, sprach Französisch und war, wie Wazīrī es nennt, mit „praktischen" europäischen Wissenschaften vertraut. Der *sarhang* des 2. *Fouǧ* war ein Saiyed aus Isfahan, gebildet in Ingenieurwissenschaft *(handasa)* und Mathematik *(ḥesāb)*, womit vielleicht eine europäische Ausbildung gemeint ist.

Das politische, gesellschaftliche und wirtschaftliche Leben der Provinz war in der ersten Hälfte des 19. Jahrhunderts von der Familie des Qadscharenprinzen Ebrāhīm Ḫān Ẓahīr od-Doula bestimmt, einem Vetter des Fatḥ 'Alī Šāh. Ẓahīr od-Doula (1801—24) war neben Ganǧ 'Alī Ḫān Zīk (einem Statthalter der Safawidenzeit), Wakīl o-Molk I. (1860—67) und Wakīl ol-Molk II. (1868—78) einer der „vier Baumeister" der Provinz[28]. Nach den furchtbaren Zerstörungen bei der sechsmonatigen Belagerung von Kermān durch Āqā Moḥammad Šāh 1794 und der anschließenden Vertreibung der Bevölkerung aus der Stadt trug Ẓahīr od-Doula einiges zum Wiederaufbau bei. Er erbaute das Arg-Tor, eine Medresse, einen Bazar (die Qaiṣarīya) und drei Bäder. Mit dem Kauf der Ortschaften Sa'ādat-ābād und Ǧamāl-ābād bei Rafsanǧān (westlich der Provinzhauptstadt) leitete er die Entwicklung dieses Bezirks ein und legte den Grund für das Vermögen seiner Familie. Durch eine kluge Heiratspolitik (er hatte insgesamt elf Gemahlinnen, darunter eine Tochter des Fatḥ 'Alī Šāh, eine Tochter des berühmten Mīrzā Bozorg Monšī, eine „Zardustīya" und eine „Pārsīya") verband er sich sowohl mit der Familie des Schahs als auch mit einheimischen Notabeln. Den Verbindungen entsprossen 21 Söhne, die teils Ämter am Teheraner und Tabrizer Hof (beim Kronprinzen 'Abbās Mīrzā), teils in der Provinz Kermān bekleideten. 'Abbās Qolī Mīrzā, Ẓahīr od-Doulas

[27]) Wazīrī: *Geschichte*, S. 416.
[28]) Wazīrī: *Geographie*, S. 34f.

żābeṭ-i ḫāleṣa verantwortlich. Es wird aber auch ein *ra'īs* von Bam und Narmāšīr erwähnt, der zugleich Verwalter des *ḫāleṣa* war. Šahr Bābak war (bis 1834) *tiyūl* der Schwester des Farmān-Farmā von Fārs, auf der Festung lag aber eine dem Statthalter von Kermān unterstellte Truppe[24]). Rābor in Eqṭā' gehörte Fatḥ 'Alī Šāh persönlich und ging später durch Heirat an einen Sohn des Ẓahīr od-Doula über. Toġrel-ğerd in Zarand (nordwestlich von Kermān) war Lehen der Afšār, die dort Sommerlager hatten. Neben dem ungeheuren Privatbesitz, den die Statthalter und ihre Familien anhäuften, war das Krongut allerdings relativ bedeutungslos.

In den über die ganze Provinz verteilten Zitadellen und Festungen sowie an den wichtigsten Handelsstraßen war Militär stationiert. Bis zum Ende des Jahrhunderts (und wohl auch darüber hinaus) unterschied man reguläres Militär *(sarbāz)* und Miliz (Musketiere, *tofangčīs*), die bei Bedarf in der Provinz ausgehoben wurde. Die Miliz war in drei durchlaufend numerierte Regimenter (foūğ) gegliedert. An der Spitze des *foūğ* stand der *sarhang* (oder *sartīp*), weitere Dienstgrade waren *yāwer* (Major), *solṭān* (Hauptmann) und *nāyeb* (Leutnant)[25]). Die Artillerie war im *tūbḫāna* organisiert. Der Heeresminister der Provinz lebte zu Wazīrīs Zeit in Teheran und war dort zugleich als Beauftragter *(wakīl)* und Finanzverwalter *(moḥāseb)* des Kermāner Statthalters tätig. Er hatte, wie Wazīrī feststellt, hohe Einkünfte, weil die Regimenter nur auf dem Papier existierten. Das Heeresrechnungswesen in Kermān verwaltete der *sar-rešta-dār-i afwāğ*; er war zugleich Steuerbeamter der Bäckergilde *(mobāšer-i 'amal-i ḫabbāzān)*. Außer den einheimischen Truppen, die in der Regel von einheimischen Offizieren befehligt wurden (die Offiziersstellen waren meist erblich), gab es auswärtige Truppen, die als geschlossene Einheiten nach Kermān verlegt wurden oder im Gefolge der Statthalter nach dort kamen, meist aus dem Westen und Nordwesten des Reiches, wo seit dem Frieden von Torkmānčāy 1828 die Grenze stabilisiert war; dort war eine kriegerische Stammesbevölkerung ansässig, die anderweitig beschäftigt werden mußte. Um 1248/1832—33 lagen auf der Zitadelle von Kermān und Šahr Bābak Qaragözlu aus Hamadān[26]). 1260/1844 kamen Reiter aus Ganğa, das schon lange an Rußland verloren ge-

[24]) Ḥasan-i Fasā'ī/Busse, S. 211, 219.

[25]) Vgl. St. John, S. 106, mit einer Übersicht über die jährliche Besoldung: der *sarhang* erhielt 500 Toman, der *yāwer* 150 Toman, der *solṭān* 60 Toman, der *nāyeb* 40 Toman. Für jede „Spange" erhielt der *solṭān* 10 Toman, der *nāyeb* 5 Toman Zulage.

[26]) Ḥasan-i Fasā'ī/Busse, S. 215.

oder *ḥākem* genannt werden und in der Regel neben der Aufrechterhaltung der öffentlichen Ordnung *(naẓm)* für die Einhebung und Abführung der Steuern verantwortlich waren. Deshalb heißen sie auch *mobāšer* oder *ʿāmel od-dīwān*, wobei nicht immer klar zu erkennen ist, ob sie zugleich *ra'īs* waren[19]). Die „Bürgermeister" der größeren Städte hießen, wie schon immer in Persien, *kalāntar*. Der *kalāntar* von Ǧūġar, einer größeren Ortschaft in Eqṭāʿ, führte den Ehrentitel *kalāntar-i Eqṭāʿ*. Vorsteher von Stadtteilen oder Dörfern waren die *kadḫodās*. An der Spitze eines Stammes stand der *ra'īs*, an der Spitze von Stammesabteilungen der *solṭān*, daneben gab es bei den Stämmen auch *kadḫodās*, ohne daß man wüßte, wie sie sich von den anderen Würdenträgern unterschieden. Die Afšār, der wichtigste Stamm der Provinz, hatten als Oberhaupt einen Īlbegī[20]). Die Oberhäupter der großen Stämme waren zugleich *ra'īs* des Bezirks, in dem ihr Stamm Sommer- oder Winterlager hatte; im 19. Jahrhundert wurden die Stämme allerdings mehr und mehr entmachtet, die Funktionen des *ra'īs* gingen häufig an stammesfremde Personen über. Nach der Eroberung von Belutschistan war der *ra'īs* von Bam gewöhnlich auch *ra'īs* von Belutschistan[21]).

In einzelnen Bezirken gab es Ortschaften, Ländereien oder auch Flüsse und Bewässerungsanlagen, die exempt waren und dem Dīwān direkt unterstanden *(ḫāleṣa)*[22]), und zwar: Bāġ-i Homāyūn in Māhān (südöstlich von Kermān), Bāġ-i Farmītan bei dem gleichen Ort; ein Teil von Tahrūd (zwischen Rāyen und Bam); der bei Kabūtar Ḫān (westlich der Stadt Kermān) endende Fluß, der am Kūh-i Sang-i ʿEšq südlich von Kermān entspringt und einer der wenigen perennierenden Flüsse der Provinz ist; ein Qanāt bei ʿAzīz-ābād in Narmāšīr; der Fluß Nesā im gleichen Bezirk. Houtum Schindler fügt dieser Liste den Ort Qawīrā in Bardsīr (südwestlich von Kermān) hinzu[23]). Für den exempten Kronbesitz eines Bezirks war der *mobāšer-i ḫāleṣa* oder

[19]) *Ra'īs* und *ʿāmel* waren identisch z.B. in Bardsīr, Eqṭāʿ, Sirǧān und Anār, vgl. Wazīrī: *Geographie*, S. 136f., 138, 157, 184.

[20]) Īlḫānī und Īlgebī waren Ehrentitel der Stammesoberhäupter in Ḫorāsān; ab 1818—19 wurden die Titel auch an Stammesoberhäupter in Fārs verliehen, vgl. Ḥasan-i Fasā'ī/Busse, S. 160.

[21]) Wazīrī: *Geographie*, S. 98f., 101.

[22]) Was K.-M. Röhrborn: *Provinzen und Zentralgewalt Persiens im 16. und 17. Jahrhundert*, Berlin 1966, S. 131ff. über ḫāleṣa in der Safawidenzeit sagt, trifft auch für das 19. Jahrhundert zu.

[23]) Schindler, S. 350. Smith, S. 180f., nennt auch den Ort Kabūtār Ḫān selbst ḫāleṣa; die Bewohner waren verpflichtet, durchreisende Beamte zu beherbergen und zu verpflegen.

Verwaltung und Politik

An der Spitze der Provinz stand der Statthalter *(wālī)*, der häufig aus der Qadscharenfamilie stammte. Unter Fatḥ ʿAlī Šāh (1797—1834) hatte Ebrāhīm Ḫān Ẓahīr od-Doula, ein Vetter des Herrschers, das Amt 23 Jahre lang inne (1801—24) und erreichte damit die längste Statthalterschaft überhaupt. In den anderen großen Provinzen waren die Verhältnisse ähnlich; später wechselten die Statthalter sehr häufig: von 1824 bis zum Ende des Jahrhunderts gab es in Kermān nicht weniger als 26 Wechsel auf dem Statthalterthron (bis zum Ende der Qadscharen 1925 noch einmal 17), wobei allerdings zu berücksichtigen ist, daß mehrere Statthalter zwei Amtszeiten hatten[15]). Dem Statthalter stand ein Stellvertreter *(nāyeb ol-ḥukūma)* zur Seite, ferner ein *sardār* als Oberbefehlshaber der Truppen, und ein Wesir für die Finanzverwaltung. Der Dīwān war noch ganz mittelalterlich organisiert: der *mostoufī*, vom *sar-rešta-dār* unterstützt, führte das Rechnungswesen, der *lašgar-newīs* war für den Unterhalt der Truppen zuständig, der *monšī-bāšī* für die Korrespondenzen, der *ṣāḥeb-i ǧeld o ṯabt* für das Archiv. Der *moḥarrer* registrierte und siegelte Urkunden, ein besonderer *mostoufī* verwaltete den Privatbesitz *(amlāk-i maḫṣūṣa)* des Statthalters. Das Budget *(ketābča* oder *dastūr ol-ʿamal)* wurde in Teheran abgeschlossen, wofür am Ende jedes Jahres ein Beamter in die Hauptstadt geschickt wurde[16]). Ordnungsfunktionen übte der *dīwānbegī*, vom *dārūġa* unterstützt, aus. Die Besoldung *(mawāǧeb* und *mostamarrī)* der Beamten setzte sich aus Bargeld und Naturalien zusammen; auf Reisen erhielten sie Tagegelder *(marāḥel)* und hatten Anspruch auf Unterkunft und Verpflegung. Durch Schmiergelder *(rešwa* und *taʿarrof)*, die offiziell geduldet wurden, hatten sie nicht unbedeutende Nebeneinkünfte[17]).

Die Provinz war in Bezirke *(bolūk, bolūkāt)*[18]) eingeteilt, deren Zahl schwankte. An der Spitze der Bezirke standen Beamte, die *raʾīs*

---

[15]) Wazīrī: *Geschichte*, S. 357f., gibt eine Liste, die aber nicht ganz vollständig ist.

[16]) Wakīl ol-Molk II. soll es gelungen sein, die Steuern durch eine Fixsumme von 200000 Toman jährlich abzulösen, vgl. St. John, S. 100.

[17]) Wazīrī: *Geographie*, S. 75. Anfang 1872 versuchte der Großwesir Ḥāǧǧī Mīrzā Ḥosein Khān (1871—73), gegen die Korruption der Beamten vorzugehen; das Schreiben ist erhalten bei Hasan-i Fasaʾī: *Fārsnāma-yi Nāṣerī*, übers. von H. Busse unter dem Titel: *History of Persia under Qājār rule*, New York u. London 1972, S. 375f. Zur Praxis vgl. auch a.a.O., S. 389f.

[18]) Von türk. *bölmek:* Teilen, zerlegen, trennen. Im modernen Türkisch wird *bölük* hauptsächlich von militärischen Einheiten gebraucht.

1871[7]), Euan SMITH 1872—73[8]), ST. JOHN 1872[9]) und HOUTUM SCHINDLER 1879[10]). P. M. SYKES[11]) und E. G. BROWNE[12]) bereisten die Provinz am Ende des Jahrhunderts.

In den letzten Jahrzehnten ist eine reiche wissenschaftliche Literatur entstanden, die sich mit Kermān unter den verschiedensten Aspekten befaßt. Aus dem Bereich des hier behandelten Themas seien zwei neuere Arbeiten erwähnt, die von Ph. BECKET über die Stadt Kermān[13]) und die höchst aufschlußreiche Untersuchung von P. W. ENGLISH[14]). Dieser Autor stützt seine Ergebnisse auf eine umfangreiche Felduntersuchung; an Hand von reichem statistischem Material bemüht er sich um den Nachweis der engen wirtschaftlichen Verflechtungen der Provinzhauptstadt mit ihrem Umland und stellt deren Bedeutung über den Fernhandel, der in der traditionellen Auffassung als die wichtigste wirtschaftliche Grundlage von „Karawanenstädten" in einer ariden Umgebung verstanden wird. Die im Rahmen dieses Aufsatzes nur skizzenhaft durchführbare Auswertung des von Wazīrī gebotenen Materials erhärtet die These von P. W. ENGLISH insofern, als wir die Provinz als einen geschlossenen Wirtschaftsraum mit einem regen Binnenhandel kennenlernen; von der Hauptstadt aus erstrecken sich die wirtschaftlichen Interessen in alle Teile der Provinz. Andererseits wird aber auch deutlich, daß die lokale Wirtschaft in einer engen Beziehung zum wirtschaftlichen Geschehen außerhalb der Provinz bis hin nach Indien und Europa steht und lokale Maßnahmen in hohem Maße von den Erfordernissen des Fernhandels bestimmt werden.

---

[7]) C. B. LOVETT: *Surveys on the road from Shiraz to Bam,* in: JRGS 42 (1872), S. 202—12.

[8]) Euan SMITH: *The Perso-Baluch Frontier Mission* 1870, 1871, in: *Eastern Persia. An account of the journey of the Persian Boundary Commission* 1870—71—72, ed Sir FREDERIC JOHN GOLDSMID, London 1876, Bd. I, S. 143—223.

[9]) Oliver B. ST. JOHN: *Narrative of a journey through Baluchistan and southern Persia,* in: *Eastern Persia,* Bd. I, S. 18—115.

[10]) A. HOUTUM SCHINDLER: *Reisen im südlichen Persien* 1879, in: *Zeitschrift der Gesellschaft für Erdkunde zu Berlin* 16 (1881), S. 307—66 (mit einer Karte im Anhang des Bandes).

[11]) P. M. SYKES: *Ten thousand miles in Persia or eight years in Iran,* London 1902. DERS.: *A fifth journey in Persia,* in: GJ 28 (1906), S. 425—53 (daneben zahlreiche andere Arbeiten, die andere Teile Persiens betreffen).

[12]) E. G. BROWNE: *A year amongst the Persians,* London 1950.

[13]) Ph. BECKETT: *The city of Kerman,* in: Erdkunde 1966, S. 119—25.

[14]) P. W. ENGLISH: *City and village in Iran: Settlement and economy in the Kirman Bassin,* Madison, Milwaukee u. London 1966 (The University of Wisconsi Press).

reichen Nachrichten zur Verwaltung, Wirtschaft und Familiengeschichte aus zeitgenössischer Sicht. Der Verfasser behandelt in 25 Abschnitten die Hauptstadt und die einzelnen Bezirke und gliedert den Stoff ziemlich regelmäßig nach folgenden Gesichtspunkten: Grenzen und Abmessungen des betreffenden Bezirks, der Hauptort und seine Geschichte, landwirtschaftliche Produkte, die wichtigsten Dörfer und Siedlungen, Vegetation, Bodenschätze, Stämme und ihre Gliederungen, Einwohnerzahlen, Beamte und Notabeln, und schließlich die Tierwelt und die Jagdverhältnisse. Das statistische Material, das sich sowohl auf die wichtigsten Produkte als auch auf die Einwohnerzahlen bezieht, dürfte zum größten Teil aus der Erhebung stammen, die der Statthalter Wakīl ol-Molk II. 1870 durchführen ließ, als sich die ersten Anzeichen der Hungersnot, die Persien 1870—73 heimsuchte, bemerkbar machten. Wazīrī verwertet dieses Material und fügt manches aus eigener Beobachtung hinzu, da er selbst die Provinz sehr gut kannte. Er hatte in seiner Jugend Rūdbār bereist, kannte die Verhältnisse in Bam und Sārdūya, und besaß Land in Arzūya (im Süden der Provinz). Das Werk wurde 1874—75, in der Zeit Wakīl ol-Molks II., geschrieben. Selbst Grundbesitzer, war Wazīrī an der Landwirtschaft sehr interessiert und macht mehrfach Vorschläge für die Verbesserung des Anbaus und die Ausbeutung von Bodenschätzen. So ist sein Werk auch als an Wakīl ol-Molk II. gerichtete Denkschrift zu verstehen. Von späterer Hand sind Ergänzungen hinzugefügt, die bis in die ersten Jahre des 20. Jahrhunderts reichen und ebenfalls wertvolle Nachrichten enthalten.

In Europa war man bis zum Ende des 19. Jahrhunderts, als in Kermān Konsulate eingerichtet wurden, über die abgelegene Provinz relativ schlecht unterrichtet. Man war auf die Berichte von Reisenden angewiesen, die als Abenteurer, Beamte und Kaufleute oder später, als Belutschistan in den Gesichtskreis Englands trat, in offizieller Mission die Provinz durchzogen: POTTINGER 1810[3]), Keith ABBOTT 1849—50[4]), KHANIKOFF 1859[5]), GOLDSMID 1866[6]), LOVETT

[3]) H. POTTINGER: *Travels in Beloochistan and Sind*, London 1816.

[4]) K. E. ABBOTT: *Geographical notes, taken during a journey in Persia*, in: JRGS 25 (1855), S. 1—78. DERS.: *Notes taken on a journey eastwards from Shiraz*, in: JRGS 27 (1857).

[5]) N. V. KHANYKOV: *Mémoire sur la partie méridionale de l'Asie Centrale* (Recueil de voyages ... par la Société de géographie, 7), Paris (1861).

[6]) F. J. GOLDSMID: *Notes on eastern Persia and western Beluchistan*, in: JRSG 37 (1867), S. 269—97. DERS.: *Journey from Bandar Abbas to Mash-had by Sistān, with some account of the last named province*, in: JRGS 43 (1873), S. 65—83.

Kermān im 19. Jahrhundert nach der Geographie des Wazīrī

Von Heribert Busse

Die Provinz Kermān verdient in mehrfacher Hinsicht unser Interesse: in diesem geographisch reich gegliederten Gebiet im Südosten des Qadscharenreiches waren im Vergleich mit anderen Teilen Persiens relativ günstige Lebensbedingungen gegeben. Politisch blieb die Provinz von den Erschütterungen verschont, die im 19. Jahrhundert die nordwestlichen Gebiete Persiens heimsuchten. Sie lag im Schnittpunkt wichtiger Verkehrswege, ihre Handelsbeziehungen reichten von Bombay bis in die Türkei, vom Persischen Golf bis nach Zentralasien und Rußland. Nach der Jahrhundertmitte wurde Kermān von den Statthaltern Wakīl ol-Molk I. und dessen Sohn Wakīl ol-Molk II. regiert. Beiden können als Musterbeispiel von Beamten gelten, die sich energisch um die Förderung von Landwirtschaft, Industrie und Handel bemühten und in einer für die Qadscharenzeit paradigmatischen Weise öffentliche und private Interessen miteinander verbanden.

Der *Geographie der Provinz Kermān* des Aḥmad ʿAlī Ḫān Wazīrī Kermānī verdanken wir wertvolle Nachrichten über die politische und wirtschaftliche Lage im 19. Jahrhundert; sie ist vor kurzem von Moḥammad Ebrāhīm Bāstānī Pārīzī mustergültig herausgegeben worden[1]). Der Verfasser entstammt einer Familie, die sich von Borāq Ḥāğeb (gest. 632/1234—35), dem ersten Qutluġ-Ḫān von Kermān, herleitet und bis in die Qadscharenzeit hinein hohe Beamte in Kermān und am Hof gestellt hat. Die *Geographie* was als Einleitung (oder Ergänzung) zur *Geschichte Kermāns* vom gleichen Verfasser[2]) gedacht. Während die *Geschichte*, in der die Provinz vom Beginn des Islams bis zum Ende des 19. Jahrhunderts behandelt wird, zum Ende hin ziemlich dürftig ist und schließlich nur noch knappe Notizen über die Statthalter bringt, ist die *Geographie* eine Fundgrube von höchst aufschluß-

---

[1]) *Ǧoġrāfiyā-yi mamlakat-i Kermān*, ed. Moḥammad Ebrāhīm Bāstānī Pārīzī, in: *Farhang-i Īrān Zamīn* 14 (1966—67), S. 5—286 (mit Einleitung, Anmerkungen und ausführlichen Indices). — Pārīz ist eine kleine Stadt in Kermān, ca. 70 km südöstlich von Šahr Bābak, am Südhang des Kūh-i Pārīz (3000 m hoch).

[2]) Tārīḫ-i Sālāriya, ed. M. E. B. Pāvīzī, 1340š/1962.

Sonderdruck aus

BAND 50 HEFT 2

DER ISLAM

ZEITSCHRIFT
FÜR GESCHICHTE UND KULTUR
DES ISLAMISCHEN
ORIENTS

BEGRÜNDET VON
C. H. BECKER

HERAUSGEGEBEN VON
BERTOLD SPULER

FÜNFZIGSTER BAND

1973
WALTER DE GRUYTER · BERLIN · NEW YORK

ISLAM	Band 50,2	Berlin, November 1973

صفحاتی از ترجمه آقای پروفسور بوسه آلمانی در ترجمه جغرافیای کرمان
(این فتوکپی را سرکار خانم آذر آهنچی همکار گرامی مرحمت کردند).

رساله دهات کرمان

در جزء کتب کتابخانه استاد دکتر علی‌اصغر مهدوی ـ کتابی است بدون عنوان که درباب دهات استان کرمان نوشته شده و شامل ۱۵۰ صفحه است ـ و تقریباً در همان روزگاری نوشته شده ـ که جغرافیای وزیری تحریر یافته است.

آقای مهدوی خود اظهار عقیده می‌کنند که این رساله شاید به‌دستور میرزایوسف مستوفی‌الممالک نوشته شده باشد (فوت ۱۳۰۳ ه‍/ ۱۸۸۶ م.) ـ به‌دلیل اینکه کتابهای مرحوم مستوفی را مرحوم حاج امین‌الضرب از ورثه او خریده بوده است.

فتوکپی این رساله باارزش را آقای دکتر مهدوی به‌نگارنده مرحمت فرمودند ـ کتاب شامل نام بیش از دو هزار و ششصد قریه و قصبه است، از جهت اهمیتی که ضبط اسامی دهات دارد به‌چاپ آن به‌عنوان ضمیمه جغرافی کرمان مبادرت نمود، به‌دلیل اینکه بسیاری از این دهات به‌زودی از صفحه تاریخ محو خواهد شد ـ زیرا بیشتر طافیه و مخروبه شده و جای آنها را تلمبه‌ها و چاه‌های عمیق گرفته است.

این نکته گفتنی است که کرمان خیلی بیش از این تعداد آبادی و قریه و قصبه داشته و دارد ـ شاید بیش از ده هزار ـ ولی چون بسیاری از آنها کوهستانی و کم‌آب و کم‌اهمیت بوده نام آنها نیامده است ـ هدف از نگارش این رساله ـ که نویسندهٔ آن نیز معلوم نیست ـ احتمالاً برای بازبینی و تجدیدنظر و تحدید ارقام مالیاتی سابق کرمان بوده است.

مؤلف ظاهراً تمام ایالت را ندیده و هر جائی از افراد مطلع کسب تحقیق کرده، به‌دلیل اینکه حساب احتمالات او زیاد است، و بسیار جاها می‌خوانیم که مثلاً چهار پنج هزار خانوار ـ درکرمان ـ یا قریب چهل خانوار (باغین)، و امثال آن رقم داده شده است.[1] اما به‌هر حال از جهت سابقه تاریخی کرمان بسیار مهم است و به‌همین دلیل به‌چاپ آن در ذیل جغرافیای وزیری مبادرت شد.

شماره ردیف دهات بین دو قلاب [ ] نشان داده شده است.

اردیبهشت ۱۳۷۵ـ باستانی پاریزی.

۱ـ ایراد نگارنده هرچند درست باشد، ولی از اهمیت کتاب و زحمات مؤلف محقق آن که متأسفانه ناشناخته است ـ نمی‌کاهد. خودمخلص که در برابر بعضی اسامی این کتاب علامت سؤال(؟) گذاشته ـ اقرار باید بکند که زحمت رفتن به‌نواحی اطراف را به‌خود نداده، در حالی که صدسال پیش به‌هر حال مؤلف کتاب بسیاری از نقاط کرمان را زیرپا گذاشته بوده است. ایراد مخلص در روزگاری بیان می‌شود که وسائل تحقیق فراهم آمده، و بسیاری از اهل تحقیق، در دهان شیر می‌روند ـ برای اینکه دندانهای شیر را بشمرند! بنابراین از اظهارنظر خود شرمنده هستم. **(ب. پ)**

[متن کتاب]

بسم‌الله الرحمن الرحیم

منت خدای را که جهان خراب را روی به‌آبادیست و غمکدهٔ ایام را دگرباره سیر عمارت و زمانِ شادی. چرخ کج رفتار را به‌سازگاری قرار است و زمانهٔ غدّار به‌کام اهل روزگار. پس از فتنه‌های آخر زمان چنان چشم فتنه و آشوب به‌خواب شد که به‌جز در چشم نرگس کس فتنه نجوید، و بدانسان دست‌جور و طغیان از دامن امن و امان دور که احدی ازین مقوله حکایتی نگوید. زمانه ناسازگار به‌کام است و اهل زمانه را مدام بادهٔ مسرت به‌جام. عالم از فر فروردین فیروز است و جهانیان را از غایت فرح و فرّخی هر روزه عید نوروز است. چرخ پیروز را زمان جوانی و عنفوان شباب است و دهر بوقلمون از دورنگی دور و ثابت‌قدم در مرور.

همانا این سعادت کامل و وسعت عیش و کامرانی که عالمیان را شامل است از فرّ وجود مسعود شاهنشاهی مؤید عادل و گیتی‌پناهی متفرّد عدیم‌المماثل است که خداوند بی‌نیاز بنده‌نواز و کریم بی‌مثل و انبازکارساز باب رحمت بی‌نهایت بر روی جهانیان بازداشته، سایهٔ عنایت و ظلّ رحمت بر سر اهل عالم انداخته، پایهٔ تخت سلطنت و جهانداری این پادشاه گیتی‌پناه را به‌فرق فرقدان افراخته است. عامهٔ جهانیان در سایه چتر معدلتش آسایش‌گزین، و قاطبهٔ بندگان خدا در مهدامن و امان با شاهد استراحت و آسوده‌حالی توأمان و هم‌قرین باشند.

زهی شاهنشاهی بلندهمت و فلک خرگاهی با فرّ و عظمت که بحار هفت‌گانه عالم در جنب سحاب مکرمت او شبنمی است ـ و دو سبیکهٔ مهر و ماه ـ برای صرف جیب همایونش، هنگام ظهور بذل و عطا، یکی به‌صورت دینار و یکی به‌سکّهٔ درهمی، آن که حدّت شمشیر آتش‌بارش حق و باطل را از هم دور ساخته، و جوهر تیغ آبدارش آئینهٔ ایام را از زنگ ظلم و تعدی پرداخته. عدالت به‌ذات همیونش مانند عَرَض به‌جوهر متصل است، و مبارکی و میمنت به‌زمان دولت روزافزونش مقرون ـ چنانکه فراغت‌خاطر و انشراح صدر به‌احوال مردم صاحب‌دل شباهت ابر به‌دست گهربارش چون نسبت قطره به‌دریاست، و نسبت خورشید به‌خاک‌پای جواهر آسایش مانند شباهت ذرّه به‌خورشید عالم آرا.

ایوان جاهش را کیوان پاسبانست و حاجب درگاهش را زحل کمینه خدم و دربان. بنیان سلطنتش مانند بنای دین مبین متین و محکم است و بنای دین به‌آئینش بسان دین اهل یقین متقن و مستحکم. شاهنشاه جم جاه عالم پناه، مظهرالطاف حضرت‌اله، مورد کریمهٔ انّ‌الله یأمر بالعدل و الاحسان، خلاصهٔ ارکان الملک والدین توأمان، صورت رحمت الهی، جامع آیات پادشاهی، السلطان ابن‌السلطان ابن‌السلطان، والخاقان ابن‌الخاقان ابن‌الخاقان، قهرمان الماء و الطّین، ناصرالدنیا والدین، ظل‌الله فی الارضین **ناصرالدین شاه قاجار** ـ ادام‌الله تعالی ملکه. و اجری فی بحارالسلطنه والشوکة فُلکه.

از تأییدات ازل و آثار مشیت حضرت قادر لایزال و لم‌یزل ـ که به‌این دولت جاویدان اختصاص دارد و خرد خورده‌دان او را خاصهٔ این سلطنت ابد بنیان می‌شمارد ـ تربیت و ترقی حکیمی کامل صاحب‌دل و دانشمندی خردپرور باذل می‌باشد که حسباً و نسباً از خاندان شوکت وشان، و از اجلهٔ عظماء و اکابر ممالک ایران بوده ـ مسند صدارت اعظم دولت ایران به‌وجود کثیرالجودش آرایش‌پذیر بخت جوان و تدبیر پیرش برای نظم عالم و رواج مهام کافّهٔ امم، اُسوهٔ اصحاب جاه و قُدوهٔ صاحبدلان آگاه ـ آفتاب رائی که از دریچهٔ امروز ناظر به‌احوال فرداست، عطارد فطنتی که بر سر قلمش از سواد مداد در هر آنی هزار سوداست.

عنوان صحیفه وجود ـ که قبض و بسط افاضات عوالم غیب و شهود کمترین عطیّه و جودی از موائد خوان احسان اوست ـ سروری پسندیده خصال که سعادت

ورق اول رساله دهات کرمان

و اقبال بنده‌وار ـ یکی مانند ارباب قلم سر بر خط اطاعت آن دارد، و دیگری به‌دستور اصحاب سیف ـ به‌راستی طریق خدمت می‌سپارد.

بزرگی **درویش نهاد**[1] ـ که مهام کافهٔ عباد را همواره به‌سمع قبول اصغا فرموده، کام عجزه و مساکین را برحسب دلخواه برآرد، و باکمال فرّ و شکوه که از لوازم امر بزرگی است ـ محضاًلله و خالصاً لوجه‌الله به‌مایحتاج امور جمهور پرداخته. کوه‌کوه بار اندوه از خاطرها برآرد.

خلاصهٔ دور زمان، منتخب سلاسل عالم کون و مکان، فخرالانام، ملجأالخواص والعوام ـ ادام‌الله تعالی افضاله، واجری فی بحارالشّوکة والابّهة سفینة اجلاله، عنوان صحیفهٔ فطانت و متانت، دیباچه کتاب فراست و کیاست، مقوّم محامد فضایل ـ متمّم محاسن خصایل ـ مؤسس اساس سلطنت، مُرَسّم رسوم شوکت، صدر آرای مسند وزارت، جلوه‌نمای ایوان صدارت، اجلِّ اکرمِ افخم، صدراعظم دولت علیّه ایران ـ ادام‌الله شوکته الیٰ آخرالزمان ـ رأی رزین وطبع سعادت آئینش اقتضا کرد که با وجود علم حصولی بر نقیر و قطمیر اوضاع ممالک علمِ حضوری نیز حاصل ساخته، از روی بصیرت کامل به‌نظم اوضاع و فیصل مهمات رسیدگی فرمایند. لهذا امر به‌بیان حقایق اوضاع ممالک محروسه ـ **خاصةً کرمان و مضافات** ـ بر وجه ایجاز فرمود. حسب‌الامر، ابتدا به‌بیان احوال بلده و حومه، و بعد به‌بیان اوضاع بلوکات ـ به‌ترتیب **حروف تهجی** ـ اطناب نمود:

۱ـ یکی از اماراتی که احتمالاً اسناد کتاب را به‌مستوفی‌الممالک تأیید می‌کند.

[کرمان]

کرمان ـ شهریست مشتمل بر بروج و حصار، قریب یک‌فرسخ تخمیناً دورهٔ شهر است. چهار دروازه دارد، شرقاً **دروازهٔ مسجد**، غرباً **دروازهٔ سلطانی**، شمالاً **دروازهٔ گبری**، جنوباً **دروازهٔ رق آباد**.

ارگ در طرف دروازهٔ سلطانی، متصل بر حصار و دارالاماره است.

عمارات خوب مرحوم ابراهیم خان در آنجا بنا کرده‌اند. آب خانه‌های شهر کلّاً از چاه، بعضی گوارا و برخی ناخوش است.

قریب چهار پنج هزار خانه دارد. آثار شهریّت آنجا بناهای مرحوم **گنجعلی خان**، و **ابراهیم خان** است. مرحوم گنجعلی خان میدانی بزرگ به‌طور خوش‌بنا. و سه‌طرف آن را بازار، و در طرف شرقی کاروانسرائی متین ساخته.

طرف شمال میدان، ضراب‌خانه، و در طرف غرب آب انبار، و در طرف جنوبی حمامی بسیار خوب طرح انداخته.

و **ابراهیم خان** مرحوم نیز **راسته بازاری**، و حمامی، و مدرسهٔ عالی بنیاد نهاده.

مسجد جامع که از بناهای **محمدمظفر**، و به‌غایت آثاری مستحکم و معتبر است ـ درب **دروازه مسجد** واقع شده.

در دروازه‌گبری **گبرمحله** مشتمل بر دوازده هزار خانه گبرنشین بوده ـ که در فتنه افغان خراب شد. مردمش به‌یزد رفته، و اکنون ویران است. تفصیل قراء و مضافات شهر کرمان از این قرار است:

مزارعات حومهٔ قریبه

الله آباد - غیرمسکون. **بهجرد** - غیرمسکون. **باقرآباد** - دوخانه سکنه دارد. **تقی‌آباد** - غیرمسکون است. **تکریت آباد** - چهاردانگ ونیم خالصهٔ دیوان اعلی - و یک دانگ ونیم اربابی و غیرمسکون است. **جلال آباد** - غیرمسکون است. **حسین آباد دهویه** غیرمسکون است. **حسن آباد** - غیرمسکون است. **حسینی** - غیرمسکون. **رقّاباد** مزروعی چند درب باغ دارد - غیرمسکون. **شرف‌آباد** - غیرمسکون. **شورویه** - غیرمسکون. **شاه آباد** غیرمسکون. **طاهرآباد** - غیرمسکون. **طهماسب آباد** - غیرمسکون. **عباس آباد خیابانات** مزروعی و غیرمسکون، **فریزن** - مزروعی و باغاتی - سکنه ندارد. **فتح‌آباد** دریاچه - غیرمسکون. **فتح‌آباد** ریگ - غیرمسکون. **کاظم آباد** - سکنه ندارد. **لطف‌آباد** - بنگاه خرابه دارد. **ملکاباد** مستوره سکنه ندارد. **مؤمن‌آباد** - سکنه ندارد. **رحیم آباد** - سکنه ندارد. **باغ خان** - وقفی گنجعلی خان - باغ بسیار بزرگی داشته - خراب است - در صحرا زراعت می‌شود. **مؤیدآباد** - وقفی گنجعلی خان - سکنه ندارد. **بیرام آباد** - مشتمل است بر یک **باغ** - **سیرگاه** است.[1] **اختیارآباد** - باغستان و مزروعی است - سی خانوار سکنه دارد. **حافظ آباد** - سکنه ندارد. **حسین آباد** - سکنه ندارد. **خالق‌آباد** - مزروعی است - ده دوازده خانوار سکنه دارد. **زین‌آباد** - سکنه ندارد. **صفی‌آباد** - مزروعی است - بنگاه خرابه دارد.

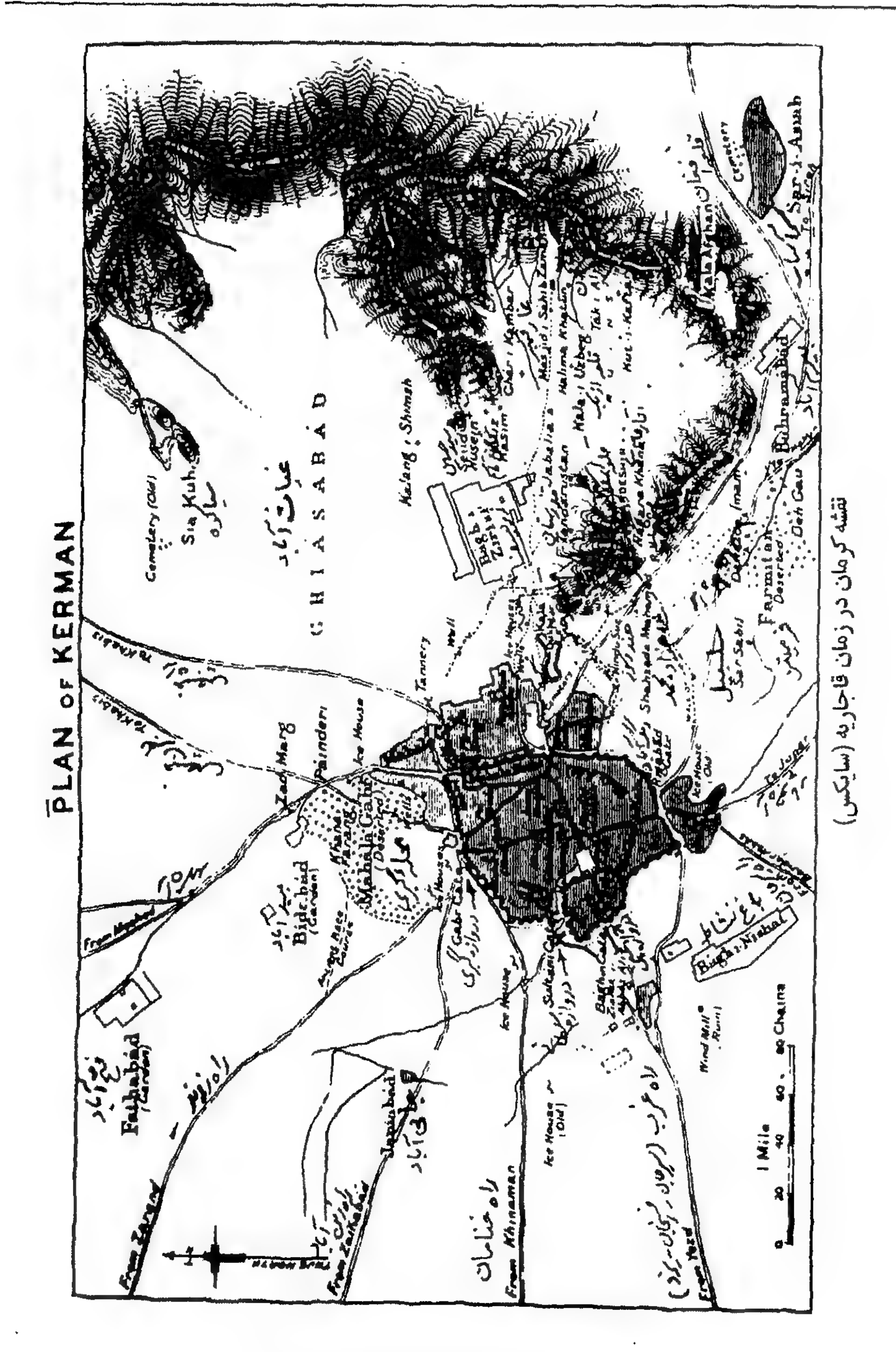
عباس آباد ده شور - بنگاه دارد. **علی‌آباد** - غیرمسکون است، **فرخ‌آباد** - قریب سی چهل خانه سکنه دارد. **قوام آباد** - بنگاه و سکنه دارد. **کهنوج** - بنگاه و سکنه دارد. **کریم‌آباد**. **ندیم**(؟) بنگاه و باغ خرابه دارد. **نصرآباد** - ده خانوار سکنه دارد. **نجف‌آباد** - سکنه ندارد.

باغ **سرآسیاب** در یک‌فرسخی شهر، مشتمل است بر هشتاد خانوار، و باغستان و یازده حجر طاحونه بر میاه آن دایر است.

مزارع مشتمل است بر بیست وپنج شش مزرعه. **خوردا**(؟)[2] بعضی بنگاه دارد. **زریسف**، خالصه دیوان - به‌اربابان واگذار است، هرکس در آنجا باغ ساخته‌اند.

۱- ظاهراً مقصود باغی است که مردم آنجا به‌تماشا می‌روند - سیر کردن =تماشا کردن.

۲- شاید همان حرکویه (؟) باشد که در تاریخ شاهی یاد شده است.



نقشهٔ کرمان در زمان قاجاریه (سایکس)

سکنه ندارد. **احمدآباد** - طافیه است. **حسن آباد کویر** - طافیه است. **حسن آباد ریگ** - طافیه است. **دهنوقهستان** - طافیه است.

زنگی آباد - اربابی و قدری خالصه است. طافیه - قریب ده بیست خانوار سکنه دارد. **شاه سلطان** - سکنه ندارد. **فتح‌آباد** عالیجاه فضلعلی خان[1]، بنگاه و کلمه دارد. **صفت‌آباد**، طافیه است. **صادق‌آباد** - طافیه است. **محمدآباد** - طافیه است. **نوش‌آباد** - طافیه است.

سعیدی - رود آب خالصه، و جزئی آن اربابی است. باغی دارد. شش حجر طاحونه بر میاه آن جاری است - سکنه ندارد.

بوداق آباد - خالصه و غیرمسکونی. **تروده** - به‌شرح ایضاً. **خیابانات** - خالصه و غیرمسکون. **رحبه** - خالصه است - سکنه ندارد. **سلطان آباد** - خالصه - طافیه - تازه آباد شده - سکنه ندارد. [۶۲]

قراء حومه بعیده

ماهان - محلی است بهشت نشان، در هفت فرسخی کرمان، به‌جانب جنوب - مشتمل است بر هزار درب باغ و باغچه. آبش از چشمه‌سارات و قنوات جاری، وبرباغات و بساتینش ساری است. جمیع فواکه در آنجا خوب به‌عمل می‌آید. قریب چهارصد خانه دارد. در خوبی و لطافت هوا مشهور، و خاطرها را مایهٔ بهجت و سرور است. مرقد مطهر و مضجع منور جناب سرحلقهٔ اهل عرفان، **شاه نعمة‌الله ولی** قدس‌الله سرّه‌العلی، با بنیانی رفیع و ارکانی منیع در آنجاست.

مزارع و توابع ملحقات و منضمات آنجا از قراری است که نوشته شده:

محلات: نعمت‌آباد، درویشان، کلاه دراز، قلاتویه.

میاه که شرب باغات می‌شود: میاه آقائی، میاه خواجه، میاه باب حصار، میاه گورکان، میاه ثانی‌آباد، میاه محدثه، میاه قلاتویه مشهور به‌باریکو، طواحین که بر این میاه دایر است چهار حجر است.[2]

مزارعات: فرمیتن و باباحسینی، خالصهٔ ادیوان اعلی است، برداشت آن را

۱- بیگلربیگی.

۲- درباب تقسیم‌بندی آب ماهان رجوع شود به‌یادداشت نگارنده، *جامع‌المقدمات*، ص ۷۹۲.

فرمانی در باب وقف فرمیتن و متولی‌باشی

پادشاه خلد آرامگاه[1] وقف بر آستانه حضرت شاه نعمةالله فرموده‌اند. **دستجرد** ـ اربابی و قنات آب است که دو خانوار سکنه دارد. **دره‌بر**، آبش از چشمه سار، وخالی از سکنه است. **سگچُ**، آبش از چشمه است. قریب دو خانواده خانوار سکنه دارد. **عرب آباد** ـ سه چهار باغ و سه چهار خانوار سکنه دارد ـ **هتک**، آبش از قنات، غیرمسکون است. **دره‌گز** ـ آبش از قنات، غیرمسکون است. **دره حسینی** ـ غیرمسکون است. **کپنگ** ـ سکنه ندارد. **ترچکان** ـ باغی است. یک خانوار سکنه دارد. **قلاتویه** ـ باغی، و یک خانوار سکنه دارد. **زهرود** ـ باغی و یک خانوار سکنه دارد. **گنج‌آباد** ـ باغی و یک خانوار سکنه دارد. **ترک‌آباد** ـ سکنه ندارد. **دهویه** ـ غیرمسکون می‌باشد. **حسین‌آباد** ـ غیرمسکون می‌باشد. **سرچشمه** ـ سکنه ندارد. **کهنوج** ـ دو سه درب باغ و پنج شش خانوار سکنه دارد. **کاروانسرا** سکنه ندارد ـ **خنگستان** ـ سکنه ندارد. [۹۱]

قناةغسان[2] و **لنگر** ـ محلی است روح‌پرور، در شش فرسخی جانب جنوب بلده، مشتمل بر یکصد خانه‌وار، و سیصد درب باغ و باغچه فرح آثار، آبش از کوهسار، و خوبی و لطافت هوایش زیاده از حیّز اظهار. همه فواکه در آنجا به‌عمل آید ـ زراعت صحرایی هم دارد. ملحقات و مضافات ندارد.

جوپار ـ محلی است بهجت‌آثار در پنج‌فرسخی شهر به‌جانب جنوب واقع، قریب سیصد خانه سکنه و هزارباب باغ و باغچه. هوایش بهجت‌آیات، و آبش از یک رشته قنات، به‌چند قسم منقسم می‌شود. در صفا و خوبی پسندیده ارباب تمیز. اسم با مسمایش **گوهر ریز** است.

بقعه منوّر و مرقد مطهر حضرت **شاهزاده حسین** و دو امامزادهٔ دیگر که مشهورند به‌شاهزاده **عبدالله** و شاهزاده **قاسم** ـ و از اولاد امجاد و احفاد انجاد امام انام موسی کاظم علیه‌ٖوعلی آبائه و ابنائه الف آلاف‌التحیه‌اند ـ در آنجا، و به‌غایت دلگشاست. سابقاً **بقعه** و بارگاهی نداشت. حال قریب سه سال است که بقعه[ای] طرح انداخته و صحنی دلگشا ساخته‌اند. اکنون زیارتگاه ارباب صفا و مطاف اصحاب رضاست.

۱ـ منظور محمدشاه قاجار است که به‌توصیه حاج میرزا آقاسی این ملک را وقف نمود.

۲ـ چنین نوشته شده ـ در تاریخ وزیری منسوب به‌غسان نام عرب دانسته شده ـ مردم قناقستان گویند و این صحیح است و فارسی است.

مضافات آنجا از این قرار است:

محلات: باج، مقسم، باغ خان، پشه، محمدقلی‌ها، نظرآقا، میان ده، پیرزنک.

مقاسم: قنات **گوهرریز** که به‌باغات می‌رود: مقسم باج اربابی است. مقسم **ملائی** اربابی است، مقسم جوپار اربابی است. مقسم **مُحیاباد** که مشتمل بر دو بهر است ـ خالصه دیوان اعلی است.

مزارعات: کوثرریز. احداثی مقرب‌الخاقان محمداسمعیل خان و عالیشان امامعلی خان سرهنگ می‌باشد ـ سکنه ندارد.

شاه آباد: سیورغال حضرت امام ثامن ضامن، مشتمل است بر ده خانوار سکنه و چند درب باغ زراعت. **کهن چنار** ـ قلیل آبی دارد، غیرمسکون است. **قادرآباد** مشتمل است بر یک درب باغ و خانه ـ غیرمسکون است. **مُحیاباد** ـ مشتمل است بر چند خانوار سکنه و چند درب باغ، زراعت جزئی.

عبدل آباد ـ چند خانوار سکنه و چند درب باغ و قدری زراعت صحرائی دارد. [۱۰۱]

طاحونه: عبدل‌آباد ـ یک حجر، میان ده ـ یک حجر، نظرآقا ـ یک حجر، طاحونه احداثی مقرب الخاقان محمد اسماعیل خان[1] یک حجر.

چترود ـ قریه‌ایست بهشت نمود، در جانب شمال بلده به‌هشت فرسخ مسافت. هوایش روح‌پرور. و آبش رشک تسنیم وکوثر است. از چشمه سارکوهپایه جاری، و بر باغات و بساتینش ساری است.

مشتمل است بر یک‌صد خانوار سکنه. و دویست سیصد باغ و باغچه. از فواکه انار و انجیرش خوب و وافر، زراعت هم دارد، مضافات او را نیست.

هوتْک ـ در هفت‌فرسخی بلده خلد مماثله است. آبش از کوهسار کوهپایه ـ قریب سی چهل خانه سکنه و چند درب باغ و قدری زراعت صحرائی دارد. مضافات و منضمات نداشت که نگارد.

۱ـ مقصود وکیل‌الملک اول است. (فوت ۱۲۸۴ هـ/ ۱۸۶۷م.).

سرآسیاب ـ در شش فرسخی شمال شهر، آبش از کوهپایه و بامایه است. هوایش خالی از امتیاز نیست. قریب چهل پنجاه خانوار سکنه دارد. باغات وزراعات صحرائی آنجا بد نیست و از قراریست که ثبت شده:

غیاث آباد ـ دوسر خانوار سکنه دارد.

کِرْدآباد ـ یک خانوار سکنه دارد.[1]

اباغیر ـ یک دو خانوار سکنه دارد.

فخرآباد ـ تازه احداث، سکنه ندارد.

کنج ریگ ـ غیرمسکون.

طواحین ـ برمیاه سر آسیاب دایر است شش حجر. [۱۰۹]

باغین ـ به‌هفت فرسخ از شهر دور، در جانب غربی، خالصه دیوان قدر توأمان اعلی است. آبش از محال بردسیر، رودآب و قنات آب، قریب چهل پنجاه خانه دارد. مضافات او این است.

اشویه ـ سه دانگ خالصه، سه دانگ وقفی است. مزارعانش در باغین نشسته‌اند.

ابراهیم آباد ـ آبش از قنات، مزارعانش در باغین نشسته‌اند.

دهویه ـ مزروعی و غیرمسکون است.

محمودآباد ـ قنات آب و غیر مسکون است.

سعدی ـ اربابی است. بنگاه و قریب ده خانه سکنه دارد. باغ و بستانی در او نیست. آبش از قنات و شرب زراعت صحرائی او می‌شود.

رباط ـ در جانب غربی به‌ده فرسخ از شهر دور است، آبش از قنات و بسیار بد و ناسازگار، به‌زراعات صحاری جاری است. قریب ده پانزده خانه، و مسجد و حسینیه در اوست.

کبوترخان ـ در جانب غربی به‌ده فرسخ از شهر دور افتاده، آبش از محال

۱ـ این ده با کسر کاف تلفظ می‌شود و از دهات قدیمی است و سنگهای مرمر بلند بر قبرهای آن نهاده شده است. احتمال دارد ارتباطی داشته باشد با آن درختکرد که در عهد قراختائیان به‌وجود آورده بودند. (تاریخ شاهی قراختائیان، ص ۲۵۱)

بردسیر، چندان لطفی ندارد. خالصهٔ دیوان همایون اعلی است. چندی رعیتش متفرق و پریشان بود. اکنون از نظام حکام عظام جمعیتی در آنجا جمع آمده، و به‌آبادی آورده‌اند. قریب بیست خانه‌وار در آنجا سکنی دارند و درین سنواة رباطی خوب آنجا ساخته‌اند و عابرین و مترددین منزل می‌کنند.

اُرزو ـ بلوکی است نیکو و محلی با رنگ وبو، در سمت قبله اصل بلدهٔ کرمان، و من جمله مضافات آن مملکت بهشت نشان است. مغرباً به‌محال **سبعهٔ لار** متصل است و، جنوباً به‌گرمسیرات **جران**[1] و **رودبار**، شرقاً به‌محال **کوشک** و صوغان وصل است و شمالاً به‌نواحی **اقطاع** و سایر آن بلوک سعادت اوضاع. جلگائی وسیع دارد و الکائی بس منبع، مشتمل بر مزارعات بدیع. آب و هوایش گرمسپر و به‌بدی آب وهوا بین‌الناس شهیر. هوایش نشانه از دوزخ و فضایش بین‌الجنة والنار برزخ است. آب آنجا از قنات جاری، اما گوئی در زیر هر آبش سموم افاعی و عقارب مستور و متواری است.

غلات و سایر حبوبات در آنجا ریع وافر دارد به‌حدّی که احدی از فرط وفور آن را به‌حیطه تعداد و ضبط و ربط نمی‌آرد. **برنج چنپا** ـ در آنجا بسیار خوب. ولی بسیار کم است. وفور و مقداری ندارد. مردم آنجا از فرط ناسپاسی این نعمت عظمی را قدر و منزلتی نمی‌گذارند و به‌چیزیش نمی‌شمارند. اهلش بسیار نااهل و پی‌سپار به‌وادی نادانی و جهل، از رسوم آدمیت و اهلیت دور و از لباس دانش عورند.[2] قلعجات و نواحی آن‌جا به‌غایت مستحکم و بی‌شبه و عدیل. و قلاع و قراء به‌این تفصیل:

قلعه ابراهیم‌آباد ـ سه رشته قنات است، هفت خانوار سکنه دارد: ابراهیم آباد، علی‌آباد، دشت بر خالصه.

قلعه نو ـ چهار رشته قنات است ـ سکنه آنجا هفت خانوار است: نجف‌آباد، همت‌آباد، میر مرادی، رحیم‌آباد طافیه.

۱ـ ظاهراً مقصود جرون (= گمبرون) است که همان بندرعباس امروزی باشد.

۲ـ ن. اصل: دورند، به‌سبکی که نویسنده سجع پرداز است باید عور باشد. متأسفانه مؤلف نظراتی ابراز می‌کند که با واقعیات همراه نیست.

قلعه سلطان آباد ـ سه رشته قنات و هشتاد خانوار سکنه دارد: سلطان‌آباد، رباط، جنجرمه.

برج شمس‌آباد ـ سه رشته قنات است، سکنه آنجا بیست خانوار است، شمس‌آباد، دهویه، حسین آباد.

قلعه قاسم‌آباد ـ دو رشته قنات و سی خانوار سکنه دارد، قاسم‌آباد، جنّت‌آباد.

قلعه ارزویه ـ و شاه ماران، دو رشته قنات است و هفتاد خانوار سکنه دارد: ارزویه، شاه ماران.

آب گرم ـ یک رشته قنات است، قریب بیست خانوار سکنه آنجاست.

برج ده شیخ ـ مشتمل است بر دو رشته قنات و پنجاه خانوار سکنه: ده شیخ، موردویه.

قلعهٔ قنات محمدی ـ مشتمل است بر هفت رشته قنات و یکصد خانوار سکنه: قنات محمدی، حسین آباد، عباس‌آباد، میان ده، حیدرآباد، محمدآباد، فتح آباد.

درب باغ ـ یک رشته قنات است و غیرمسکون: تیرفت و دریاستون(؟) و قنات برج سه رشته قنات است و غیرمسکون.

قلعه قادرآباد ـ محتوی است بر یک رشته قنات و یکصد وپنجاه خانوار جمعیت و سکنه.

قلعه دولت آباد ـ مشتمل است بر یکصد خانوار سکنه و یک رشته قنات.

نصرت آباد ـ یک رشته قنات است ـ ده خانوار سکنه آنجاست.

قلعه دهنو ـ دو رشته قنات دارد. قریب پنجاه خانوار سکنه آنجاست. [۱۵۵]

اقطاع ـ بلوکی است من حیث‌الطرح والاوضاع بهشت برین را قطعة من‌الاقطاع، و ربع مسکون را بهترین منزلی از منازل و ارباع. در سمت قبله بلده کرمان واقع، و از آنجا تا اصل شهر بیست وپنج فرسخ راه دارد. شرقاً به‌محال **کوشک** و اسفندقه و ساردویه اتصال دارد، و جنوباً به‌بلوک ارزویه، و غرباً به‌محال سیرجان، و شمالاً به‌بلوک بردسیر. به‌حسب آب وهوا ییلاق وکوهسار است، و آبش غالب از رود و چشمه، و به‌غایت عذب و خوشگوار. چمنش غیرت مرغزار آسمان است و دمنش رشک‌افزای بهشت جاودان. غلات و حبوباتش به‌حسب ربع متوسط‌الحال. اماکوه و دشت و صحرایش از اغنام و دواب پُر و مالامال. قراء و اعمال آنجا که هریک

مشتمل بر بنا و بنگاه و جمعیت دلخواه است به‌این تفصیل و قرار است:

دشت آب ـ آبش از قنوات، و مزارعات و مضافات آنجا ازین قرار است:

شاه آباد یکصد خانوار سکنه دارد. قلعه دشت آب آنجا واقع است. **خدادادی** ده خانوار سکنه دارد، **زنانی** ده خانوار سکنه دارد، **سورویه** ده خانوار سکنه دارد، **کشکویه** بیست خانوار سکنه دارد، **بریدویه** ده خانوار سکنه دارد، **رهن**[1] پنج خانوار سکنه دارد، **مورکهن** بقعه امامزاده علی [بن] موسی در آنجاست، ده خانوار متولی سکنه دارد. **دولت‌آباد** ـ غیرمسکون است، **ماهونویه** غیرمسکون است، **مبارکه** سکنه ندارد، **بدرآباد** سکنه ندارد، **برجن** سکنه ندارد، **ساری‌جان**، سکنه ندارد، **دهوج** سکنه ندارد. [۱۶۹]

بافت ـ آبش از رودخانه، شصت هفتاد درب باغ و تخمیناً یکصد خانوار سکنه دارد، و آبش چهار شبانه‌روز خالصه دیوان است که به‌صحرا زراعت، و دو شبانه‌روز اربابی و شرب باغات می‌شود. مضافاتش این است:

کریفان پانزده خانوار سکنه دارد، **حسین‌آباد** دوازده خانوار سکنه آنجاست، **ابره** پنج شش خانوار آنجا نشسته‌اند، **هشتاد وچهار دانگ**، خالصه است پنج شش خانوار سکنه دارد، **مورسارد**(؟) چهار پنج خانوار سکنه دارد، **باقرآباد** غیرمسکون، **کریم‌آباد** غیرمسکون، **تقی‌آباد** غیرمسکون، **سهل‌آباد** غیرمسکون، **کرکویه** غیرمسکون، **سفته** غیرمسکون، **نیمرود** غیرمسکون، **محمودی** غیرمسکون، **قنات برج** سکنه ندارد، **سنگویه** غیرمسکون، **عباس‌آباد** خالصه دیوان غیرمسکون، **کرکشان** خالصه غیرمسکون، **حاجی‌آباد** غیرمسکون، [۱۸۷].

بزنجان ـ قریب دویست خانه‌وار سکنه دارد، و یک‌صد درب باغ و باغچه، آبش از قنوات و رودخانه است حسینیه و حمام و مسجد از هریک، یک درب دارد. مضافات آن این است.

بزنجان ـ آبش شرب باغات آن‌جا می‌شود. **قپان** مزروعی و غیرمسکون، **مسکان** پنج شش خانوار سکنه دارد، **چشمه سرخ** خالی از سکنه است. **ارن** علیا سه خانوار

۱ـ شاید همان رهنه باشد که محمد بن بحر رهنی جغرافیانویس از آن جا بوده است.

سکنه دارد، **ارن سفلا** سه خانوار سکنه دارد، **داو** سه خانوار سکنه دارد، **امیرآباد** غیرمسکون، **گوران دشت** سکنه ندارد، **کرجویه علیا** و سفلی سکنه ندارد، **هرکنان** سکنه آنجا شش خانوار است، **موریهن** طافیه است، **کاسکویه** سکنه ندارد، **فتک**(؟) سکنه ندارد. **اهویه** پنج شش خانوار سکنه دارد. [۲۰۳]

رابُر - آبش از رود، و هوایش بهشت نمود است. قریب یکصد وبیست درب باغ و باغچه، و یکصدوسی چهل خانوار سکنه، و مضافاتش این است:

ده دیوان - خالصه دیوان، ده پانزده خانوار سکنه دارد.

ارسکر (؟) - قدری درخت گردو و پانزده خانوار سکنه دارد.

تینز - قریب هفتاد خانوار و ده دوازده درب باغ دارد.

جواران - قریب چهل خانوار سکنه و سی درب باغ دارد.

دیوران - چهار پنج خانوار سکنه و پنج شش درب باغ دارد.

موردویه - هشت درب باغ و بیست خانوار سکنه دارد.

ابراهیم آباد - سه درب باغ و ده خانوار سکنه دارد.

سرصفیج (؟) - شش هفت درب باغ و ده خانوار سکنه دارد.

هلیرود - آبش از رود و هوایش عنبرآمود، به‌قدر ده مزرعه و سی خانوار سکنه زارع دارد.

جمیل آباد - قنات آبست، چندان مضافات ندارد.

گران - پنج خانوار سکنه دارد.

گلوکن غیرمسکون، **جمیل آباد** خرم‌شاهی چهار پنج خانوار سکنه دارد. **ارکان** خالصه دیوان است سکنه ندارد. **شاه‌آباد** سکنه ندارد. **جمال آباد** سکنه ندارد، **مزاد** و **انجرک** و **تُم برنجویه** ملکی طایفه **لک** که در بهار و تابستان سیاه چادر می‌زنند، تخمیناً بیست پارچه مزرعه است.

گهت - مشتمل است بر یک رشته قنات و قلعه، و ده خانه‌وار، و ده درب باغ، مضافاتی ندارد.

هشون - و مضافات آنجا از قراری است که ثبت است:

هشون - ده پانزده پارچه مزارع جزئی، و سی چهل خانوار سکنه دارد.

قلعه کردعلی ـ چون قریه هشون است.
کزنجان ـ چهار مزرعه آباد و ده مزرعه خراب و پنج خانوار سکنه دارد.
چنارتیران ـ در بهار و تابستان ایلات در آنجا چادر می‌زنند.
بیدلنگ ـ سه چهار مزرعه و پنج خانوار سکنه دارد.
خبر ـ در میان دوکوه دو طرف رودخانه واقع است:
خبربالا ـ پنجاه شصت خانوار سکنه و یک‌صد درب باغ دارد.
خبرسفلا ـ اشجار چنار وگردو بسیار، و سی خانوار سکنه دارد.
دیخویه ـ سه چهار درب باغ و سی خانوار سکنه دارد ـ ملک خالصه افشار است.
کاه دونی ـ دو سه درب باغ و ده پانزده خانوار سکنه داد.
فخرآباد ـ آب رود ـ ده خانوار سکنه دارد. [۲۳۲]
کوشک برج ـ ملکی طوایف قراقلانلوست که در بهار و تابستان سیاه‌چادر دارند. قریب دو مزرعه و سی چهل خانه سکنه زارع دارد.

گوغر ـ از محال معتبر اقطاع است. قریب سیصد وپنجاه خانه‌وار سکنه دارد و در بهار و تابستان ایلات، هر جایی سیاه چادر می‌زنند. مزارعش این است: **چشمه‌سر**، شهرستان، دومشک، باغ کردان، امیرآباد، پای‌تل، اسفندران، کوهی، حندمر، بنکاهی، سفه مرغویه(؟)، گز سلطانی، چنمشو، کوه باغان، سیف‌الدینی، کرنگ، ده فره‌خان، کران، مره کلنگ، تره‌جان، دره سلوند، درک، جرپویه، بیروان، زوارویه، قریه ماران، زنگاباد، بونک، کهنوج، چهارطاق، خافکویه، بیه‌سواران، کیسویه، ماشکده، کتینویه، اواسک، کهویه، گل بردمه، عربند، سک مره، کروار، ساسویه، ساسویه حلوائی، ده پاکی، برسنا، زنگویه، مورکی، روستاق. [۲۸۲]

انار ـ مداخل مزروعیش بسیار است. در میان مغرب و شمال بلده بهشت تمثال ـ شمالاً متصل است به‌خاک یزد، و غرباً به‌بلوک شهر بابک و خاک فارس، جنوباً و شرقاً به‌رفسنجان و زرند.
از انار تا شهر کرمان چهل فرسخ و تا شهر یزد سی فرسخ. بلوک انار به‌ملایمت

هوا و لطف فضا مشهور. جلگائی طولانی دارد به‌هفت هشت فرسخ طول. در اطراف و حوالی آنجا مزارعات بسیار است که تمامی قنات آبست ـ مگر یک مزرعه **اسحق آباد** که رود آبست.

و منبع اسحق‌آباد بُن درِ **جوَزْمْ** مِنْ توابع شهر بابک است. محصولات شتوی وصیفی انار و **بیاز** از سایر بلوکات متوسط و ممتاز است، و نظر به‌قرب جوار هرساله محصولات و غلات آن جا را به‌یزد می‌برند و می‌فروشند.

از سمت کرمان که به‌انار می‌روند ابتدا وارد **بیاز** می‌شوند که از آنجا تا انار پنج‌فرسخ است. قریه بیاز به‌حسب آب وهوا و نزهت فضا کمال امتیاز دارد. آبش از رود است و به‌غایت محمود. قراء و نواحی و مزارعات آنجا از این قرار است:

قلعه انار آنجا (؟) خراب است. قریب پانصد خانوار جمعیت داشته، حال بعضی متفرق شده‌اند. بقعه شریفه امامزاده واجب‌التعظیم شاهزاده **محمد صالح**، و **بشر** حافی اعلی‌الله مقامهما در آنجا واقع، کاروانسرایی تازه **حاج محمدابراهیم** تاجر کرمانی در حوالی بقعه شریفه امامزاده ساخته، سه حمام دارد ـ دو دایر و یک بایر. یک مسجد جامع دارد و سه مسجد دیگر. هفت آب انبار دارد یکی خراب و باقی آباد. مزارعات انار از این قرار است:

اسحق آباد روداب، چهاردانگ خالصه و دو دانگ اربابی، غیرمسکون است. **داودآباد** قلعه بدون عمارت دارد، شش خانوار در آنجا مسکون است. **فتح‌آباد** طافیه است قدیم قلعه و بنگاهی داشته، غیرمسکون است. **محمدآباد** به‌قدر دویست قصبه آب دارد، غیرمسکون است. **معصوم آباد** طافیه و منسدالماء است. **شریف آباد** اربابی است فی‌الجمله آبادانی دارد. **ابراهیم آباد** طافیه است. **محمدآباد** اربابی و غیرمسکون است. **شریف آباد** سکنه ندارد. **فرمان آباد** غیرمسکون. **نصرةآباد** قلیل آبی دارد، **فتح آباد**، **خالق آباد**، **حسن آباد**، **عبدل‌آباد** طافیه است. **احمدآباد** زمین شوره و آب آن شور است، غیرمسکون. **اکبرآباد** غیرمسکون. **سعدآباد** چهاردانگ وقف امامزاده و دو دانگ اربابی سکنه ندارد. **بهاباد**، چهار باغ مشجر دارد، غیرمسکون است. **خیرآباد** غیرمسکون است. **رأس‌التخت** یک شبانه‌روز آن خالصه، باقی اربابی غیرمسکون است. **هرمزآباد** آب

آن در خانه‌های انار جاری است، به‌قدر یک هزار قصبه[1] باغستان دارد. **حیدرآباد** سکنه ندارد. **بشرآباد** وقف بر مزار بشر حافی است، سکنه ندارد. قریه **رئیس(؟)** نه تقسیم می‌شود: سه تقسیم آن خالصه، و دو تقسیم وقف بر امامزاده، و چهار تقسیم اربابی است. **عباس‌آباد**، درین دولت روزافزون به‌حیطهٔ آبادنی درآمده، سکنه ندارد، **مرآت آباد(؟)** درین دولت جاویدان آباد شده. **علی‌آباد** در یک‌فرسخی انار واقع، قلعه بنا کرده، به‌اتمام نرسیده. [۳۱۳]

بیاز ـ آب آن رود است. چهاردانگ خالصه دیوان اعلی. و دودانگ اربابی است. قریب صد خانه‌وار در آنجا ساکن بوده، اکنون قدری متفرق و بعضی جمعند. قلیل باغستانی مشتمل بر انار و انگور دارد. **بهادران** در هجده‌فرسخی انار است. به‌سمت یزد واقع شده قریب پنجاه خانه‌وار در آن جا متوطنند. [۳۱۵]

اسفندقه ـ مملکت کرمان را از نواحی مُلحقه است، در سمت بین‌المغرب والجنوب آن ولایت اتفاق افتاده ـ شرقاً متصل است به **هلیرود** ـ من مضافات اقطاع، جنوباً اتصال به **کوشک** و صَوغان دارد، شمالاً به‌کوه رمان و جیرفت هم‌سامان. حرارت و برودت هوای آنجا با اصل شهر کرمان یک‌سان. در دامنه کوه و جلگائی واسع دارد. چند پارچه مزارع و قدری باغات دراوست. آبش از قنوات روان، و حبوب و غلاب وافر و ارزان. آب و هوایش نه تعریف است و نه مذمت. مسکن و موطن احشامات و طوایف **مهنی** است ـ که همه صحرا نشینند. مداخل و مایهٔ عیش احشامات مهنی غالباً از گوسفند و دواب و زراعت است. احشامات مهنی در زمستان به‌جانب جیرفت و **رودبار** قشلاق می‌نمایند و در تابستان در اسفندقه و **ساردویه** و غیره آن دیار به‌ییلاغ می‌آیند. مزارعات اسفندقه و مضافات او و محال سکونت طوایف مهنی از این قرار است:

قرفتویه ـ در میان گدار اسفندقه واقع، آبش چشمه‌سار است. چهار پنج خانوار آنجا هستند. سه چهار باغ دارد.

پشت جوی ـ آبش چشمه‌سار است، قناتی دارد مشهور به‌صالح‌آباد، طافیه

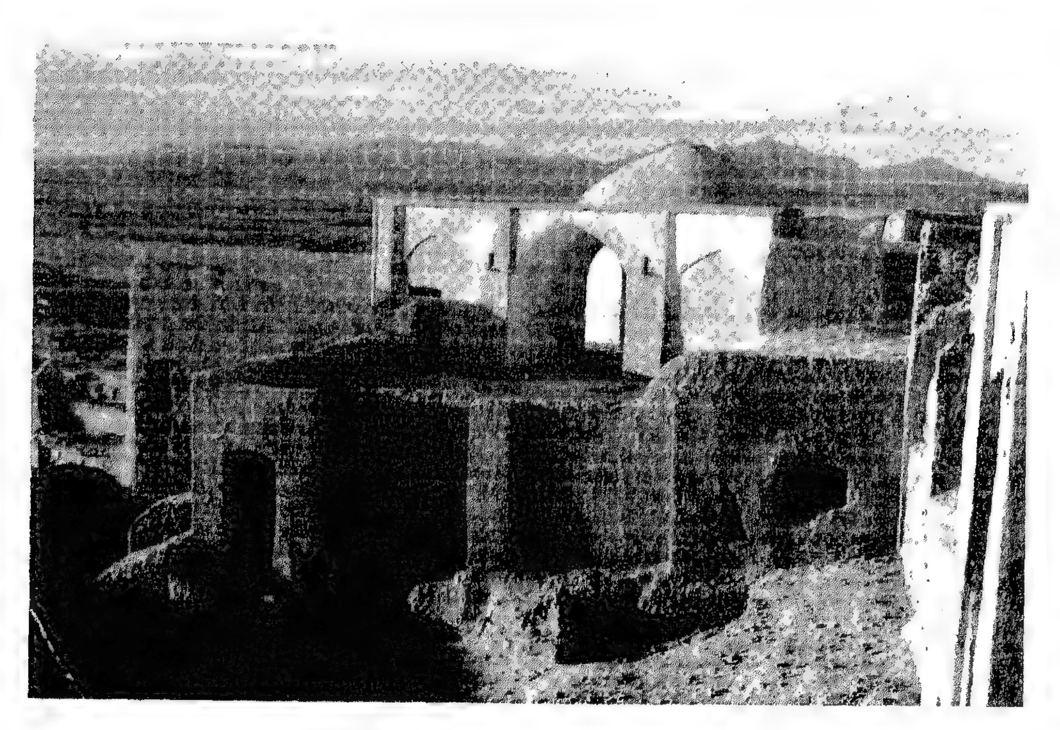
۱ـ هر قصبه (= قصب: نی) برابر ۲۵ متر مربع است (۵×۵ متر).

است، یک باغ و ده خانوار سکنه دارد.

زیرجوی ـ آبش چشمه‌سار است. سه نهر جدا می‌شود: یکی زیرجوی، دیگری محمدآباد، دیگر شورآباد ـ که کشته می‌شود. سی خانوار سکنه، و باغی دارد.

گلوسه و کنار وسه ـ دو مزرعه است، غیرمسکونی، گاهی زراعت می‌شود. **تاج‌آباد** طافیه است. **دولت آباد** قلیل آبی دارد ـ سکنه در آنجا نیست. **عبدل آباد** طافیه است. **فتح‌آباد** طافیه است، درکار آبادی می‌باشد. **اسمعیل آباد** طافیه است. **خیرآباد** طافیه است.

مظفرآباد طافیه، وقفی، بنای آبادانی دارند، غیرمسکون است. **علی‌آباد** طافیه است. **نظری** طافیه است. **توکل آباد** طافیه است. **جمیل آباد** به‌قدر چهل خانوار سکنه دارد، **برجویه** علیا و سفلا غیرمسکون است، قلیل زراعتی می‌شود. **چناران** آبش از چشمه و غیرمسکون است. **گودرزان** آبش از چشمه و غیرمسکون است. **جورگان** آبش از چشمه و غیرمسکون است. **گزدونویه** قنات است ـ در خشک‌سال آب ندارد. **باغ بیابان** قنات است سکنه ندارد. **باغ بقبقویه** آبش چشمه‌سار است. **باغ نمری** آبش از چشمه است. **فتح‌آباد** طافیه است. **توت بدان** قنات است یک درب باغ و چهار خانوار سکنه دارد. **چاه افغان** قناتی طافیه و سی‌چهل اصله نخل دارد. **باغ نظام‌آباد** چشمه است. [۳۴۳]



پیر جارسوز در بردسیر (عکس از احمد امیر ماهانی)

بردسیر - بلوکی است در مغرب بلده کرمان، به‌فاصلهٔ ده پانزده فرسخ، و محدود است شمالاً به‌بلوک رفسنجان و غرباً به‌بلوک سیرجان، و جنوباً به‌بلوک اقطاع، و شرقاً به‌محال باغین.

بلوک بردسیر محلی است ییلاق و دلپذیر، خوش آب وهوا. الحق اسمی است با مسّمیٰ. بلوک مزبور مشتمل است بر جلگاء وکوهستان، آب جُلگاء از قنوات و آب کوهستانات از قنوات و رودخانه و چشمه‌سارات است. در تمامی محال بردسیر صیفی هیچ به‌عمل نمی‌آید - به‌جهت آفت سرما، وحاصل شتوی آن‌بسیار است، امّا اکثر پست وزبون. قراء جلگاء ومضافات ومنضمات ومزارعات اوبه‌این تفصیل است:

مشیز - قلعه بسیار محکم با حصنی مستحکم داشت. مرحوم امیرتوپخانه مبارکه که به‌کرمان آمد آن بنا را به‌کلّی منهدم و خراب کرد. اکنون خرابه است.

به‌قدر چهل خانه دارد. آب مزرعه **ابردز** که متصل به‌قلعه است در بعضی خانه‌ها جاری است. دهات و مزارعات و در قلعه به‌نهجی است که ثبت است:

رکن آباد - از درب قنات الی اراضی دو فرسخ ونیم است. طاحونه دارد مشهور به‌طاحونه ترشاب. غیرمسکون است. **درونویه** قنات است، شش درب باغ و ده خانوار سکنه دارد. **ابوالکفا** قنات است، دو خانوار در آن جا ساکن می‌باشد. **حسن آباد** وقفی، مسجد، قنات آب و غیرمسکون است.

احمدآباد ـ قنات است، ده خانوار در آنجا نشسته‌اند. **کریم‌آباد** و **حافظ‌آباد**، که قنات است در یک اراضی زراعت می‌شود. بنگاهی جدید ساخته‌اند. هفت خانوار سکنه‌دارد. **عیش‌آباد** قناتی مخروبه‌دارد ـ غیرمسکون‌است. **ملاآباد** غیرمسکون ولم یزرع است. **بنکویه** و **غفارآباد** دو رشته قنات است. یک خانوار در آنجا ساکن است.

بهجرد ـ یک رشته قنات دارد. **سلورد** ـ ده خانوار سکنه و دو درب باغ دارد. **محمودآباد** سفلا ـ آبش از قنات و دو سه خانوار متوطن و یک حجر طاحونه دارد. **عبدل آباد** ـ وقفی ـ آبش از قنات است ـ ده خانوار سکنه آنجاست. **باب شکفت** ـ خالصه دیوان و غیرمسکون است، آبش از قنات جاری است. **صحراگاو** و **گزدون** خالصه دیوان، آبش از قنات است. زارعین آنجا در جوشور نشسته‌اند. **جوشور**، آبش از قنات، بنگاهش با صحراکاریکیست. ده خانوار و یک حجر طاحونه دارد. **کمال آباد** سه رشته قنات دارد، قریب پنجاه خانوار درآنجاست.

فخرآباد ـ قنات است ـ ده خانوار سکنه دارد. **میمونویه** ـ قنات آبست. بنگاهی دارد غیرمسکون. **ظاهرآباد** ـ آبش از قنات، یک درب باغ و ساکنین آنجا عرب(؟) هشت خانوار است. **نظام‌آباد** قنات آبست، سکنهٔ آنجا پنج خانوار است. **شرف‌آباد** و **ده ملا** دو رشته قنات است ـ یک جا زارعت می‌شود. **گرکان** آبش از قنات، دو سه درب باغ تازه ساخته، سه چهار خانوار سکنه دارد.

خیفه(؟) ـ آبش از قنات است. مشتمل بر چهار درب باغ و هشت خانوار. **مخلص آباد** قنات آب و غیرمسکون است. قریه **شاهقلی** قنات است و بنگاهی ساخته‌اند سه خانوار نشسته‌اند. **قلعه مرشد** ـ قلعه قدیم داشته، به‌قدر ده خانوار در آنجا ساکن است. **حسین‌آباد** مشهور به‌**داک**(؟) آبش از قنات ساکنین آنجا پنج شش خانوار است.

اتشان ـ آبش از قنات، یک حجر طاحونه و ده خانوار سکنه دارد. **بیاسقه(؟)** قنات آب و ده دوازده خانوار جمعیت و سکنه دارد. **ترکون** آبش از رودخانه و غیرمسکون است. **انرک** و **شورآباد** دورشته قنات است و یک بنگاه و هشت خانوار در آنجا ساکن است.

اسمعیل آباد ـ بنگاهی در آنجا ساخته‌اند ـ سه چهار خانوار سکنه دارد. **توفیق‌آباد** طافیه و غیرمسکون است. **دشت کارات** ـ رودآب، و دیوان [ ] و ارباب با

هم شریک می‌باشند. غیرمسکون است. **ارباب حسین** آبش از رودخانه است. **ماهونک** در سه‌فرسخی مشیز واقع است آبش از رودخانه است ـ خالصه دیوان اعلی است. طاحونه در آنجا ساخته‌اند اربابی است. **محمودآباد** واقعه در ماهونک ـ قنات است. یک درب باغ و ده دوازده خانوار در آنجا نشسته‌اند **کویری** قنات آب و غیرمسکون است. **حسین‌آباد** کهنوج، آبش از قنات، بنگاهی تازه ساخته‌اند، دو سه خانوار در آنجا ساکن‌اند. **هجین** ـ آبش از رودخانه است ـ مشتمل است، برده دوازده باغ و سی چهل خانوار، و قلعه خرابی دارد. **نخجیروان** واقعه در سفلای هجین، غیرمسکون است. **ملاآباد** واقعه در سفلای هجین، آبش از قنات و دو سه خانوار متوطن دارد. **ده‌کده** آبش از قنات، بنگاهی و سه چهار خانوار متوطن دارد. طاحونه اشتاد(؟) جزء اوست. **گزویه** در جنب ماهونک واقع و غیرمسکون است.

رکناباد ـ غیرمسکون است. **خالق‌آباد** یک‌فرسخ در زیر هجین واقع، چهار پنج خانوار در آنجا ساکن‌اند **کریم‌آباد** در جنب خالق‌آباد واقع و غیرمسکون است. **خیرآباد** واقعه در هجین ـ طافیه است. مؤمن آباد آبش از قنات، به‌قدر بیست خانوار سکنه آنجاست. **رشیدآباد** قنات آب و سه چهار خانوار در آنجا هستند. **محمودآباد** تازه احداث، بنگاهی ساخته‌اند. دو سه خانوار در آنجا ساکن‌اند. [۳۹۶]

نگار ـ و توابع، قدیم بناهای عالیه داشته. اکنون خراب است. جناب خواجه **بدرالدین** مشهور به‌شاه **علمدار** در آنجا مدفون است. مسجد خرابه دارد که منار آن به‌قدر چهارپنج ذرع باقی است ـ به‌قدر پنجاه خانه‌وار در نگار ساکن. مزارعات واقعه در نگار ازین قرار است:

قنات باغ ـ آبش از قنات، خالصه دیوان و غیرمسکون است.

هلکار ـ قنات آب، خالصهٔ دیوان، غیرمسکون است.

نگار حلالی ـ قنات آب، خالصه دیوان و غیرمسکون است.

اسحق آباد ـ سه دانگ خالصه دیوان، و سه‌دانگ اربابی ـ سکنه ندارد.

شاه آباد ـ قنات آب ـ بنگاهی و باغی بی‌درخت در آنجا ساخته‌اند.

حسین آباد ـ تازه احداث، بنگاهی در آنجا ساخته‌اند.

کهنوج ـ آبش از قنات، سکنه ندارد، بنگاهش اصل نگار است. **فخرآباد** آبش از

قنات و غیرمسکون است. **محمدآباد** به‌شرح ایضاً. **سلطان آباد** در یک‌فرسخی نگار واقع، بنگاهی و باغی یونجه کار، و پنج خانوار سکنه دارد.

گزویه ـ مشهور به‌محمدآباد، بنگاهی به‌شراکت **رحیم‌آباد** و [ ] دارد. پنج شش خانوار آنجا هستند. **سرخکان** یک‌فرسخ از نگار دور است. بنگاهی و طاحونه و ده خانوار سکنه دارد. **حسن‌آباد** تازه احداث دز جنب گزویه واقع و غیرمسکون است. **نارپ** خالصه دیوان اعلی، آبش از رودخانه ـ به‌قدر بیست خانوار سکنه دارد.

کهنگ ـ قنات آب، و خالصه دیوان اعلی است. زارعین آنجا در نارپ نشسته‌اند. **علم‌آباد** آبش از رود می‌باشد. قناتی دارد طافیه ـ غیرمسکون است. **سامان جرد** ـ قنات آب، و به‌قدر ده دوازده خانوار سکنه آنجاست. **سادرج** قنات آب، و هفت هشت خانوار در آنجا ساکن‌اند. قنات میر، قنات آب و غیرمسکون است. **دزویه** طافیه است. **قطب‌آباد** طافیه است. **حسین‌آباد پهناب** طافیه است. **ساسکه(؟)** قنات آب و غیرمسکون است. **همت‌آباد** قنات آب و غیرمسکون است. [۴۲۰]

بهرامجرد ـ دهی است که خانه و باغ با هم ساخته‌اند. قلْعه خراب، و حمام و حسینیه، و مسجدی دارد و قریب چهل خانه‌وار در آنجا ساکن. مزار **شیخ محمد کاکو** که از مشایخ عظام است در آنجاست. چند نفر خدمه و متولی دارد. مزارع و توابع و ملحقات و مضافات او ازین قرار است:

غبیرا[1] ـ رود آب، و قنات آب. دودانگ آن خالصه دیوان، و چهار دانگ اربابی، و غیرمسکون است.

آب رود ـ آبش از رود و غیرمسکون است.

حسین آباد ـ و **زرین‌آباد**، دو رشته قنات است، یکی دایر است و یکی بایر، باغی و بنگامی و سه چهار خانوار سکنه دارد.

خیرآباد ـ آبش از قنات، و غیرمسکون است. **قریه شیخ** ـ باغی مشجر دارد،

۱ـ از آبادیهای معروفی است که پروفسور بیوارد انگلیسی مدتها در آنجا به‌تحقیق پرداخت و کوره ذوب مس قدیم آن را کشف کرد. ظاهراً این کلمه باید صورت تحول یافته کلمه گبریاس بوده باشد که از نامهای رایج پیش از اسلام و عصر هخامنشی است و همانست که به‌صورت «گئوباروو» در کتیبه‌ها آمده.

غیرمسکون است. **عباس آباد** ـ قنات آب، و غیرمسکون است. **بزغوچ آباد**[1] ـ قنات آب، و غیرمسکون است. **محمودآباد** ـ قنات آب، و غیرمسکون است. **رق آباد** ـ قنات آب، و غیرمسکون است. **میاسقه(؟)** ـ آبش از قنات، و از میان ده بهرامجرد جاری است. **زمان آباد و باغ همت** ـ قنات آب و مخروبه است. **گلونک** ـ قنات آب، باغ خرابه و ده خانوار سکنه دارد. **ابراهیم آباد** ـ قنات آب، و بی‌بنگاه و سکنه است. **طاحونه** ـ قدیم و جدید ـ دو حجر است. [۴۳۵]

قریةالعرب ـ جلگاء و کوهستان هردو دارد، اصل ده خانه و باغ داخل هم است. به‌قدر شصت خانوار سکنه دارد، سه مسجد و دو حسینیه و دو حمام بنا کرده‌اند. دهات کوهستان آن در زمستان بی‌سکنه و در بهار و تابستان ایل نشین است. بقعه مبارکه امامزاده عبدالله در آنجاست، قلعه خرابی دارد.

عباس آباد ـ قنات آب، و خالصه دیوان اعلی است. زارعین در قریةالعرب نشسته‌اند.

حسین آباد ـ چهار رسد خالصه، و یک رسد اربابی. قنات آب. مزارعانش در قریةالعرب نشسته‌اند.

چنزویه[2] ـ دو درب باغ و سه چهار خانوار سکنه دارد. **ابراهیم آباد** ـ آبش از قنات، و در میان ده جاریست. **پاکوشک** ـ آبش از رودخانه، سه چهار خانوار سکنه دارد. **دولت آباد** ـ قنات آب، و غیرمسکون است. **کثیرآباد** ـ قنات آب، باغ خرابه دارد، خالی از سکنه است. **فتح آباد** ـ آبش از قنات، و خالی از سکنه است. **جلال‌آباد** ـ قنات آب، و خالی از سکنه است. **خبرویه و کهکویه** ـ آب از رودخانه و خالی از سکنه است. **باغ کشار** ـ آبش از قنات، باغ خرابه دارد. سکنه ندارد. **سربالا** ـ قنات آب، و بی‌سکنه است. جراثه(؟) ـ پنج یک آبش از حسین آباد خالصه، و باقی رود. و بی‌سکنه است. **صاحب آباد** ـ مشتمل است بر باغی مشجر و دو سه خانوار سکنه. **میرشادی** ـ قنات آب، و خالی از سکنه است. **تکه مرزویه** ـ به‌شرح ایضاً.

۱ـ احتمال دارد از محدثات اتابک محمد بزغوش از اتابکان عهد سلجوقیان کرمان ـ مدفون در خواجه اتابک ـ بوده باشد. (*سلجوقیان و غز در کرمان*، ص ۵۵۵).

۲ـ در کوهستان ما نوعی خارپشت راچنزو گویند.

دعوائی - چون میر شادی است. **اسمعیلی** - قنات آب و غیرمسکون. **شیرینک** - روداب و خالی از سکنه است. **وامید** - چشمه است - بی‌سکنه. **سنگ نیمه** - آبش از چشمه است. قنات خرابی دارد بی‌سکنه است. **گیورخ** - قنات خرابی دارد. بی‌سکنه است. **چهارطاق** - رود آب و غیرمسکون است. **باب خادم** - روداب، قنات خرابی دارد. بی‌سکنه است. **باب شمیل** و **قیس قلعه** - روداب، و خالی از سکنه است. **باب بیدویه** - قنات خرابی دارد. هرسال که رحمتی می‌شود - آبی از رود دارد. **افراز** - آبش از رودخانه، و غیرمسکون است. **راسک** - سه‌دانگ خالصه و سه دانگ اربابی روداب و غیرمسکون. **اردیکان** - قنات آب، و ناقابل(؟) و خالی از سکنه است. **فرادویه** - روداب و غیرمسکون است. [۴۶۶]

کارزار - درکوهستان واقع، هوای آن بسیار سرد است. چمن و مرتع فراوان دارد که ایلات در بهار و تابستان ییلاق می‌نمایند. قریب سه‌فرسخ اراضی دارد. نصف خالصه و نصف اربابی است. بنگاهش در بالای تل بلندی واقع است. قریب شصت خانه‌وار در آنجا نشسته‌اند. چند درب باغ مشجر و سه حجر طاحونه دارد. مضافاتی ندارد - مگر مزرعه **خرمنده** - که خالصه و در سفلای کارزار است.[۱]

قلعه عسکر - قدیماً قلعه بوده. حال اسمی ازو باقی است. چهارپنج خانوار زارع در آنجا نشسته. مردمش از بی‌جایی و بی‌بضاعتی به‌گرمسیرات می‌روند.[۲] هوایش بسیار سرد است. در بهار و تابستان مرتع ایلات است. مزارعاتش با قریه **مادون** مشترک است و به‌این نحو:

چشمه سرخ - که قلعه در روی اراضی آن واقع است. آبش از **کوه شاه قطب‌الدین حیدر** است. چندی است که خراب است. بنای بنگاه گذارده. جمعیتی جمع نشده.

۱- کارزار اسم قدیم همان آبادی است که امروز لاله‌زار گویند و گویا محمداسمعیل خان وکیل‌الملک این اسم را تغییر داده. نگارنده سنگ قبرهایی در این آبادی - در باغ همایون صنعتی‌زاده - دیده است که نام کارزار بر آن سنگ قبر نقر شده. طوایف قدیم **کارامانی** ظاهراً به‌همین نام منتسب بوده‌اند.

۲- خانواده خواجه‌ها و فرزان از آن قریه‌اند - محمود جم که سالها رئیس‌الوزراء ایران بود اهل همین قریه است - از خانواده خواجگان.

هزاران ـ آبش از رودخانه. سه چهار باغ مشجر و چهار پنج خانوار سکنه دارد.
هویج ـ آبش ازکوه و غیرمسکون است.
جرجنگ و فرکان ـ در جنب چشمه سرخ واقع، آبش از رودخانه، و خالی از سکنه است.
اهرویه ـ آبش از رودخانه، حدود سه چهار خانوار سکنه دارد.
ده ندری ـ آبش از رودخانه و چشمه، خالی از سکنه است.
کهن یعقوبی و گواران ـ آبش از قنات و روداب، سکنه ندارد.
سرگدار کفنان ـ در زمستان برف ریز است. صاحبانش زراعتی کرده به گرمسیر می‌روند.
رنت ـ چمنی است وسیع، فی‌الجمله زراعتی می‌شود. آبش از رودخانه است. [۴۷۹]

مادون ـ درگود بسیار عمیقی واقع ـ اطرافش همه کوه است. رودخانه از وسط او جاریست. قدری درخت گردو وسیب وامرود دارد. به‌قدر ده خانه‌وار سکنه آنجاست.
مرغاب ـ در پای کوهی واقع، به‌قدر دو درب باغ و باغچه دارد. آبش بسیار کم. از اسم به‌رسمش می‌توان پی برد. در زمستان به‌قدر ده بیست خانوار در آنجا جمع می‌شود. در تابستان خالی از سکنه است. مزارعاتش ازین قرار است:
جعفرآباد ـ آبش از قنات و خالی از سکنه است. **کیخسروی** ـ آبش از رودخانه، یک حجر طاحونه دارد. بی‌سکنه است. **فرهادی** ـ آبش از رودخانه و خالی از سکنه است. **باغ سرخ** ـ چون فرهادیست. **مریم علیا و سفلا** ـ به‌شرح ایضاً. **اخورک** ـ آبش از چشمه. دو خانوار سکنه دارد. [۴۸۷]

بیدخان ـ در میان دهنه کوهی واقع است. قلعه روی کوه داشته که حال خراب است. سقناقی بسیار رفیع در آنجاست[1] ـ که یک راه دارد. از سه دهنهٔ کوه آب جاری و رودخانه می‌شود. از دو طرف رود به‌قدر نیم‌فرسخ اشجار گردو و سیب و امرود و

۱ـ سقناق ـ ترکی. استحکامات. قلعه دفاعی.

سایر اشجار مثمر دارد. جزئی زراعتی هم می‌نمایند. قریب پنجاه خانوار سکنه اوست. هوایش بسیار سرد است. مضافات ندارد.

سُغُرک ـ در سفلای بیدخان به‌قدر یک‌فرسخ واقع است. آبش از رودخانه بیدخان، به‌قدر ده پانزده درب باغ مشجر دارد. قلعه‌اش در بالای تلی واقع، اکنون خراب و ویران است. به‌قدر سی خانه سکنه، و مزارعاتش این است:

هنجام ـ در علیای سغُرْک واقع، دو سه درب باغ و قدری زراعت دارد. خالی از سکنه است. **ویشکان** ـ آبش از رود و چشمه است. چهار پنج خانوار سکنه دارد. **طویله** ـ در علیای ویشکان، آبش از رودخانه، و خالی از سکنه است. **باب زنگان** ـ رودآبست، اشجارگردو دارد. سه چهار خانوار سکنه آنجاست. **سنجد عوامل(؟)** ـ آبش از چشمه، سکنه‌اش دو سه خانوار است. **پشت رود** ـ آبش از رودخانه ـ ناقابل و خالی از سکنه است. **باب ریزم** ـ آبش از چشمه و خالی از سکنه است. **بید شهابی** ـ آبش از چشمه و خالی از سکنه است. **جمال‌الدین** ـ آبش از چشمه و خالی از سکنه است. **سنگ ایز(؟)** ـ به‌شرح ایضاً. **ولی بلمز(؟)** ـ قنات آب و غیرمسکون. **کرّیکویه**[1] ـ دو خانوار سکنه دارد. **چشمه شور** ـ آبش از چشمه و غیرمسکون. **صندوقی** ـ آبش از چشمه و غیرمسکون. **زه گریزویه** ـ آبش از چشمه و خالی از سکنه است[۵۰۴]

باغ بَزْم ـ در سه‌فرسخی مشیز، آبش ازکوهسار[؟]، بیست خانوار سکنه دارد، قلعه داشته. حال خراب است. چند درب باغ‌مشجر دارد. و مزارعش این است:

باغ بزم ـ آبش از چشمه‌سار است. **پیربنه** ـ آبش از چشمه ـ سکنه ندارد. **سوارفان** ـ آبش از چشمه ـ سکنه ندارد. **دهنه دل(؟)** ـ چشمه‌سار است ـ سکنه‌اش دو خانوار است. **ترشویه** ـ باغچه دارد مشجر ـ آبش از چشمه است ـ سکنه ندارد. **اسفندکران** ـ آبش از چشمه ـ باغچه دارد. بی‌سکنه است. [۵۱۰]

۱ـ کریک (با ضم اول و تشدید راء) ـ نوع وحشی زرشک است. گیاهی خاردار که دانه‌های ریز دارد و بسیار رشد می‌کند. بوته آن از جنس زارچ است.

درغستان - ییلاق طایفه غرباست[۱] -که تخمیناً سی خانه‌وار می‌باشند. زمستان به‌گرمسیر می‌روند و در بهار و تابستان در سر مزارعات خود ییلاق می‌نمایند. مزارعش این است:

درغستان - آبش از قنات است. **ده میان** - آبش از قنات است. **دارستان** - آبش از قنات است. **ترنکی** - آبش از قنات است. **دهنه و شکار** - آبش از چشمه و در سال نزول رحمت آب رود هم دارد. [۵۱۶]**کرّیکی** - چشمه‌سار است.

حاجی کاکا - مسکن طایفه بدُوئی - آبش از رودخانه از طرف درغستان می‌آید. و طایفه مزبور قریب پنجاه خانه‌وارند که در زمستان قشلاق و در تابستان در سر مزارع و خانه‌های خود ییلاق دارند. مزارعاتش این است:

حاجی کاکا - سرخ دان - بیدگرگ - خاوران - استران - باب سر - رهن.[۲]

قلعه سنگ - مسکن و موطن طایفه **بدوئی** قلعه‌سنگی است. قلعه داشته و اکنون خرابست. آن طایفه قریب بیستِ خانوار می‌شوند که زمستانها به‌گرمسیرات جیرفت و غیره می‌روند و در بهار و تابستان به‌منزل خود آمده، در آن هوای خوب ییلاق می‌نمایند. آب مزارعاتش از قنوات، به‌قدر ده خانه‌وار زارع سکنه این مزارعند که دائم‌الاوقات درآنجایند:

ده سراج - نغزکویه - کبری - آش پاش - گزافشان - گل کوئی - چناردان - حسن‌آقائی - بیدآتش - بن در - تنک می‌سود(؟) - سرخوشه - ده جمعه - دهائی - وائی - کهن بید. [۵۳۹]

خانه سرخ - مسکن طایفهٔ **بدوئی** خانه سرخی است. و آنها به‌قدر پنجاه شصت خانه‌وارند - لیکن مردم آنجا متفرق می‌باشند - به‌قدر ده خانه‌وار بیشتر درسر مزارعات جمع می‌باشند. مرتع ایلات است که در بهار و تابستان ایلات در آنجا

۱- غربا، اصولاً در کرمان به‌یک طایفه از لولیان گفته می‌شود. ولی در جزء ایلات کرمان نیز چنین طایفه‌ای وجود دارد.

۲- تردید دیگر نگارنده در اینکه مولد رهنی مسالک‌نویس قدیم بوده باشد.

ییلاق می‌نمایند. آب این مزارعات از چشمه‌سار و به‌غایت خوش‌گوار. بعضی از طایفه **قرائی فارسی** قدری از این مزارعات را مالک‌واربابند:

امانی ـ سردرویه ـ عباس آباد ـ چراران ـ اسماعیلی ـ کهدیج ـ روداژدر ـ کم‌سفید ـ باغ چنار ـ سنگ دوجری(؟) ـ چشمه سبز ـ فرامرز ـ سنجدک ـ بیدعلی ـ ده ملکی ـ رکن‌آباد ـ کهن زارچ ـ باغ خشک ـ دوخمان ـ (طاحونه دارد) ـ مرغ زاری ـ کهن دوست ـ فولادی ـ نسار(؟) ـ کلی رود ـ گزکرد ـ سرپل ـ ماه خاتونی ـ ده نو ـ کاروانسرا(؟) ـ منالوئیه ـ [۵۷۰]

مزارع طایفه **عرب** در جنب خانه سرخ واقع است ـ به‌قدر ده خانه‌وار می‌شوند. مزارعات آنها مسکون نیست ـ آب آنها از چشمه‌سار است:

دستجرد ـ اخودنه(؟) ـ قلعه سنی ـ دخترکش[1] ـ درخت کو ـ جهدویه ـ کل شور ـ ده برزویه ـ کهن رزو ـ هاروئیه ـ صالحی(؟) ـ مورنویی ـ چهل بیدویه ـ سنجویه علیا ـ سنجویه سفلا ـ ندی ـ چناران ـ اردیز ـ امرودیه ـ بیدیل ـ کنجک ـ ده‌گز ـ ده ملکی. [۵۹۳]

بم ـ بلوکی است به‌صفا و خرمی توأم ـ میان جنوب و مشرق کرمان ـ و از شهر تا بم چهل فرسخ است. قلعهٔ محکم و مضبوط داشته ـ اصل بنای آن را به‌طریق شهور مشهوره مشتمل بر مساجد عالیه و حمّامات و چهارسوق وراسته بازار و حسینیه گذاشته‌اند، ولیکن از مرحلهٔ دهیّت گذشته، به‌شهریّت نرسیده! شهری با وسعت اما خالی از آبادی و عمارت است. خانه‌های آنجا را رو به‌سمت **ارگ** طرح انداخته که ارگ بالا سرزنِ جمیع خانه‌هاست، و متانت و عرض حصار شهر به‌قدریست که یک عرّاده توپ با اسپ در بالای مردگرد باروی شهر به‌سهولت عبور می‌نموده است.

و از قرار مشهور پشه و سایر موذیات در بم نهایت وفور دارد که شبها مردم از آسیب آنها قرار ندارند سهل است که تمامی خلایق از صدمات آنها سرِ فرار پیش دارند. یکی از صاحبان نفوس قویّه قلعه را **پشه‌بند** کرده که در داخل شهر احدی

۱ـ همان کوه دختر است. (کش = کوه، هندوکش) و باید یکی از معابد آناهیتا آنجا بوده باشد.

اذیت نمی‌بیند ـ در خارج شهر آنچه لازمه صدمه و اذیت است می‌بیند ـ و به‌جهت تجربه شخصی در بالای حصار رفته دست خود را از دیوار بیرون برده، دست او را پشه گزیده ـ سایر اعضاء و جوارح آن که داخل حصار بوده به‌هیچوجه متأثر نگردیده.

ارگ بم ـ در ضلع شمال شهر بم است و به‌غایت متین و مستحکم، مجملی از مفصل آن است که کوهی به‌غایت رفیع و قلعه‌ایست بلند و منیع در میان صحرایی وسیع اتفاق افتاده، دو ارگ دارد: یکی مشهور به‌ارگ بالا، و دیگری شهیر به‌ارگ پائین ـ که در آن قلّهٔ متین متصل به‌یکدیگر ساخته‌اند.

و دو چاه عمیق در دو ارگ بالا و پائین از سنگ بریده به‌آب رسانیده‌اند. در جنب چاه ارگ بالا، بر فراز قله کوه، حمامی ترتیب داده‌اند و آب این دو چاه به‌حدی وافر است که اگر تخمیناً یک هزار آدم و حیوان در ارگ باشد از رهگذر آب به‌هیچوجه عسرت و دست تنگی نمی‌بینند.

وضع ارگ و شهر و دروازه‌های شهر و ارگ به‌این نحو است که یک دو نفر مستحفظ که در ارگ بالا بنشینند تمامی خانه‌ها و بروج و حصار شهر را می‌زنند، و در سه دروازهٔ ارگ هم اگر مورچه متحرک شود لامحاله می‌بینند و جان به‌سلامت می‌برند.

آب وهوای بم بسیار ناگوار و مردمش ناسازگار و نااهل و بدسلوک و کجرفتار. غلات و حبوبات آنجا وافر است. برنج آن‌جا اگرچه قلیل به‌عمل می‌آید ولی خالی از تکلّف نیست. انار و خرما در آن گرمسیر خیلی خوب می‌شود و نهایت وفور هم دارد. قلیل انگوری که به‌عمل می‌آید تعریف و امتیاز ندارد. سایر میوه‌های گرمسیری مثل نارنج و ترنج و لیمو و سایر مرکبات در آنجا به‌عمل می‌آرند.

آب آن ولایت قنات آب و چشمه‌سار است مگر مزرعه **بیدران** که رود آبست و از جانب **فاش کوه** من محال جبال بارز[1] جاری و ساری می‌باشد.

قراء و مزارع تابعه بم به‌این نهج است:

اسفیکان ـ چهل تخم ـ پشت رود ـ باغ چمک ـ حسن آباد و باغات وقفی ـ

۱ـ فاش کوه از دریا ۳۹۷۰ متر ارتفاع دارد و کوه بارز ۳۷۹۵ متر.

ده‌رود وقفی ـ بیدران وقفی ـ کمدار ـ باغ نو ـ تمیک(؟) ـ حسن آباد ـ خواجه ـ محمدآباد ـ فیض‌آباد ـ نارتیج ـ مؤمن‌آباد مشهور به برنقا ـ بروات وسطی وسفلا ـ بروات ـ رسیدی ـ اله‌آباد ـ خانقاه[1] ـ شهرستان ـ قصر حمید ـ کمشک ـ حافظ آباد ـ دارستان ـ دارزین ـ ولک(؟) ـ سکه زرویه ـ صوفی آباد ـ موسی آباد و باغ لرد[2] و ده‌شتر ـ عیش آباد ـ عسکر وقفی‌واریابی ـ فرخ آباد ـ فدوا ـ کمشک ـ گرگ ـ لشکر فیروز ـ مهدآب ـ نهرشهر ـ بنکویه بروات ـ کزین ـ دارزین علیا ـ دارزین سفلا ـ ساباط ـ دره بر ـ دریجان ـ برمار ـ تمیشه ـ آبگرم ـ پاچنار ـ بنکویه ـ تیتوبر ـ مره و باغ‌مک ـ کوران ـ مادی ـ دره جزین ـ گوک ـ درریز ـ سدیکو ـ طاحونه بلوچ آباد ـ طاحونه میرزا غفار (دو حجر) ـ طاحونه کوهه ـ طاحونه عیش آباد ـ طاحونه باغ خان ـ طاحونه گرگ ـ باغ خان خالصه. [۶۵۶]

بلوچستان

محالی است گرمسیر ـ قریب بیست وپنج منزل از خطهٔ بلدهٔ کرمان دور، و مردمش قاطبةً حنفی مذهب و حیوان منش و بی‌ادبند. بوی آدمیت به‌مشامشان نرسیده و شهد فهم و عقل هرگز نچشیده، دانش و بینش ندانند چیست، ادب و حرمت نفهمند باکیست؟ همه برهنه تن و عریان، و نیک و بد در نزدشان یکسان. اگر قافله بزنند و مالی برند پشمینه و ابریشمی و پنبه را به‌یک نوع قسمت کنند. فرقه[ای] بی‌باک و گروهی سفاک. همه مردارخوار و سگ طبیعت ـ نبرده راه و رسم آدمیت.[3]

۱ـ لابد متعلق به‌شمس‌الدین ابراهیم بمی یا سیدطاهرالدین بوده است.

۲ـ لرد بروزن کرد به‌معنی بیرون و خارج از شهر است.

۳ـ چنانکه در مقدمه رساله گفته‌ام. نویسنده رساله بعضی نقاط را ندیده و از این و آن شنیده، و متأسفانه قضاوت او در مورد مردم بلوچستان همان قضاوتی است که در عصر قاجاریه و صفویه نسبت به‌طوایف محترم و دلیر بلوچستان می‌شده است ـ و من نمونه آنرا در مقدمه *خاطرات فرمانفرما* و همچنین در جلد دوم *جامع‌المقدمات* به‌تفصیل آورده‌ام. قضاوت محرر کتاب ـ که غیر کرمانی است ـ در کمال بی‌انصافی است و من نخست می‌خواستم آن را حذف کنم، ولی از جهت اینکه اوّلاً کتاب ناقص می‌شود ـ و ثانیاً نوع قضاوت آن عهد مأمورین را درباب این ولایت آورده باشم عیناً نقل کردم که درواقع شاهدی است برای حرفهای من که یک‌جا نوشته‌ام، در طول تاریخ قاجار، همه ایران برای کرمان دل می‌سوزانند، و ما کرمانیها باید برای بلوچستان دل بسوزانیم. بی‌خود نبود که قسمتی از بلوچستان در عصر قاجار از مملکت جدا شد.

هوایش در بهار و تابستان مانند جهنم و آبش همچون غساق و حمیم[۱]. آن خلق و این آب وهوا راستی جهنم واقعی اینجاست. گویند به‌مثابه‌ای گرم می‌شود که سرب در پیش آفتاب به‌اندک زمان آب می‌شود.[۲]

اکثر محالش کم غله است. مدار مردمش بر خرما و ذرت است و گذران آنها از بمپور است، علوفه و دواب و اغنام و شتر بسیار و منافع آن خران ازیشان بی‌شمار است. در پیش مردمش یک‌من گندم و یک من خرما و یک من جو و یک من ارزن ـ وقس علی هذا، به‌یک وتیره و قیمت است.

قراء و مضافات بلوچستان ازین قرار، و تفصیل اوضاع آن سامان بر این مدار است که ذکر هریک می‌شود:

بمپور ـ قلعه‌ایست در بالا تپه بسیار بلند، و چشم‌زخم جمیع بلوچیه را سپند. قلعه‌ایست رفیع و ارگی منیع، مشتمل بر حصنی حصین و بروجی متین ـ پناه بلوچستان و مأمن اهالی آن سامان است. آب آن قلعه از چاه و بسیار ناسازگار.

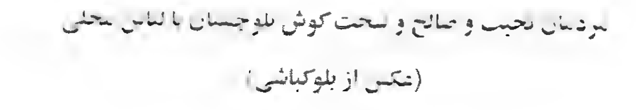
غله در بمپور درکمال وفور و بسیار خوب به‌عمل می‌آید. نخیلات جزئی دارد. قریب دویست خانه‌وار اهل آنجا زارع و به‌همان اسم از تشیع قانعند. یکصد وپنجاه الی دویست خانه ایلات بلوچ **کلکلی** و **دمنی** و **عبداللهی** حنفی مذهب در آنجا نشسته‌اند.

حکام عظام کرمان با مشقت بی‌پایان به‌افتتاح این قلعه پرداخته و اهلش را مسخر ساخته، نه‌توپ را بر بروجش اثری است و نه نقب را بر حصارش گذری. اطراف آن قلعه را دستی خاک ریخته، و به‌وضعی محکم طرح کرده‌اند. مرحوم امیر توپخانه مبارکه ـکه به‌فتح آن قطعه شتافت و عنان همت به‌تسخیر آنجا تافت ـ از توپ و تفنگ و یورش و باستیان و نفت ـکاری از پیش نرفت. بالاخره به‌ضرب خمپاره آتش شراره، زهره را در بر قلعیگان آب، و خاک وجودشان را چون بنیاد قلعه به‌باد داد[۳]. بعد به‌جهت آن که مستحفظ در آنجا تاب مقاومت نمی‌آرد در تصرف

۱ـ لایذوقون فیها برداً ولاشراباً الاّ حمیماً و غساقاً (قرآن کریم) چیز سرد و گنده چون زرداب و ریم جراحت.

۲ـ دلیل دیگری که مؤلف ولایت را ندیده قضاوت کرده است.

۳ـ درباب مظالم امیر حبیب‌الله خان توپخانه در حق بلوچها رجوع شود به‌کتاب نگارنده، *فرمانفرمای عالم*، ص ۳۱۴ به‌بعد. و *جامع‌المقدمات* ص ۱۰۳۸ و همچنین *فرماندهان کرمان* و *تاریخ کرمان*.



مردمان نجیب و صالح و سخت کوش بلوچستان با لباس محلی

(عکس از بلوکباشی)

بلوچیه آمد ـ بازار شوکت اولیای دولت در تصرف حکام با احتشام کرمان بود ـ اکنون از جانب اولیای دولت علیّه و امنای شوکت بهیّه، یکصدوپنجاه نفر تفنگچی با آذوقه به‌استحفاظ مشغولند.

مزارعات آنجا از رودخانه که از سمت **فهرج** می‌آید شرب می‌شود. تفصیل مزارعات و منضمات آنجا به‌قراری است که در این کتاب ثبت است.

مزارعات آب‌بند ده میر که از رودخانه یک نهر جدا کرده‌اند:

احمدآباد ـ ده میر ـ خیرآباد ـ توردان ـ کرنون ـ سنکزی ـ نوک‌آباد سنجرآباد ـ شمس‌آباد ـ ملکاباد ـ بربند ـ سنقورآباد. [۶۷۰]

مزارات آب‌بند میرآباد که از رودخانه یک نهر سوا می‌شود. **میرآباد ـ هوشاپان ـ کالکی ـ میر ـ حسودآباد ـ چاه سردو ـ چاه مردو** ـ که در اراضی هوشاپان زراعت می‌شود.

مزارعات آب‌بند بمپور بالا که از رودخانه بریده‌اند: **بمپوربالا ـ باغ‌دینار ـ زورآباد ـ حسین آباد ـ بمپورکهنه ـ باغ ملااحمد ـ کهوردراز ـ کلاتکین ـ اله آباد علیا ـ اله آباد سفلا ـ ده بالا ـ سکندکین.**

مزارعات آب بندقاسم آباد که یک نهر از رودخانه است:

ده ملک ـ حشراتی ـ حسن آباد ـ قیصری علیا ـ قیصری سفلا ـ چاه سردو ـ کوچ کردان ـ پیرکهور ـ کرتی کار.

مزارع جدیدالاحداث که درین دولت علیه آباد شده: **مؤیدآباد ـ شفیع آباد.** [۶۶۹]

فهرج ـ محلی است در چهارفرسخی بن فهل ـ قلعه‌اش زمین هموار ـ مشتمل بر زراعت کم و نخیلات بسیار. مردمش قاطبةً حنفی مذهب. قریب پنجاه نفر نوکر ساخلو از دیوان در قلعه آنجا نشسته.

ابتر ـ آبش از قنات ـ به‌یک فرسخ از فهرج دور است. غلّه آنجا کم است ولی نخیلات خوب دارد. قلعه مختصری دارد ـ قلیل ساخلو نشاندن نیست. مردمش بلوچ و حنفی مذهب‌اند.

دمن ـ شش فرسخ از بمپور دور است. آبش از قنات ـ قلعه کوچک دارد که قابل نشستن ساخلو نیست ـ خرما در آنجا خوب می‌شود ـ مردمش حنفی مذهب ـ قریب یک صد خانه‌وار می‌باشند.

اسفهکه ـ هشت فرسخ از بمپور دور است. قلعه او فی‌الجمله در بلندی واقع

است. قریب پنجاه نفر ساخلو از جانب دیوان اعلی در آنجا نشسته. مردمش حنفی مذهب، و به‌قدر هفتاد خانه‌وارند. ارتفاعاتش از نخیلات، وفی‌الجمله زراعتی در نخیلاتش می‌نمایند.

سورمیج ـ به‌هفت هشت فرسخ از بمپور مسافت دارد. قلعه کوچکی داشته. اکنون خرابست. قریب پنجاه شصت خانه‌وار حنفی مذهب در آنجاست. نخلستانی دارد ـ زراعت جزئی در نخلستان می‌شود.

پشته و فنوج ـ به‌سه منزل از بمپور دور است. از جانب دولت علیه سالار **مهدیخان نمدادی** ـ با صد نفر نوکر در آنجاست ـ جمعیت آن‌جا قریب پانصد خانوار متجاوز. همگی اهل سنّت‌اند. نخلستان خوب دارد. غله جزئی هم زراعت می‌کنند:

فنوج ـ مسکوتان ـ کتیج ـ فخرآباد [۷۰۷]

لاشار ـ پانزده شانزده فرسخ از بمپور مسافت دارد، هوایش فی‌الجمله نسبت به‌سایر جاها بهتر است. غله به‌عمل می‌آید. گذران مردمش از بمپور است. قریب ششصد هفتصد خانه‌وار ایلات در آنجا نشسته‌اند ـ همه حنفی مذهب و بی‌ادب. نخیلات خوب دارد. و ریش‌سفید آن‌جا **امیر احمدخان** است که گرو داده در مقام اطاعت است.

چانپ ـ کوهستانست. دو منزل از بنفهل[۱] مسافت دارد. ریش‌سفید آنجا **امیراولیاخان** است و در مقام اطاعت و خدمت. در چانپ نخیلات بسیار دارد. غله درآنجا به‌عمل می‌آید. قریب هزار خانه سکنه دارد و ـ همه حنفی مذهب وبی‌ادب.[۲]

مکران

به‌هشت نه منزل از بن فهل دور است. دو قلعه دارد. یکی **گه**[۳] ـ و دیگری **قصر قند**.

۱ـ بن فهل صورت مُنشیانهٔ بمپور است.

۲ـ باز نویسنده برای ردیف کردن قافیه و مسجع ساختن عبارت ازین کلمه استفاده کرده است و موجب تأسف است.

۳ـ گه را در تغییرات عصر پهلوی تبدیل به ایرانشهر کرده‌اند.

قریب یک هزار وپانصد خانه‌وار سکنه آنجاست ـ همه از اهل تسنن و خالی از قواعد و سنن!

زراعت قلیلی از غله و برنج می‌شود. نخیلاتش فراوان. ریش‌سفید آنجا **شی دین محمدخان** است ـگرو داده و مطیع است.

سرباز ـ به‌چهار منزلی بمپور، کوهستان. آبش از رودخانه. قلعه‌اش در بالای قله[ای] بلند واقع است. چاهش را از سنگ بریده‌اند. قریب دویست هزار اصله نخل دارد. زراعت برنج و غله قدری به‌عمل می‌آورند. قریب دو هزار خانه‌وار ایلات و سکنه دارد و دوازده سیزده فرسخ طول سرباز است. اهلش حنفی مذهب و بی‌ادبند. اکنون از جانب اولیای دولت علیه در قلعهٔ آنجا مستحفظ است.

مگس ـ محلی است به‌شش منزل از بمپور دور. قلعه‌اش قابل استحفاظ نیست. زراعت غله در آن جا نمی‌شود. نخیلات کمی دارد. قریب یکصد وپنجاه خانه سکنه حنفی مذهب دارد.

سب ـ مکانی است به‌هشت منزل از بمپور دور. آبش از چشمه و قنات. قریب دوهزار خانه‌وار بلوچ در آنجا نشسته. ریش‌سفیدش **محمدشاه خان** است ـ خالی از استعداد نیست. نخیلات فراوان دارد. غله و شلتوک فی‌الجمله هست.

دزک ـ محلی است به‌سه منزل از سپ دور. نخیلات فراوان دارد. قریب هزار خانه‌وار دراوست. مردمش حنفی مذهب و بی‌بهره از ادبند. ریش سفید آنجا **مددخان** است.

جالْق ـ محلی است به‌سه منزل از دزک دور و مردمش از انسانیت مهجور. نزدیک به **خاران** و **کلات نصیرخان** است. قریب هزار خانه‌وار سکنه آنجاست. نخیلاتش بسیار و غلاتش کم. ریش سفید آنجا **امیرعلم خان**، مردمش حنفی مذهب‌اند.[1]

سرحد ـ محلی است سرحد و گرمسیر با هم.[2] بسیار کم غله است. نان مردمش

۱ـ باز خدا خیرش دهد که قافیه و سجع معهود را نیاورده است.

۲ـ سرحد در اصطلاح کرمان به‌معنای سردسیر و جایی است که آب وهوای خنک دارد. خود بلوچها این کلمه را سرحه تلفظ می‌کنند و دادشاه معروف در همین محل بود که کارول آمریکائی و همسرش را کشت.

از بمپور است. قریب دو هزار خانه‌وار سکنه آنجاست ـ همه حنفی مذهب ـ و جزئی خانه‌واری شیعه دارد. به **سیستان** نزدیک است. ریش‌سفید آنجا **مددخان** است. معدن گوگرد در آنجاست و ممتاز است.

ایرندکان ـ در میان دو کوه ـ به‌چهار منزل از بمپور دور است. مردمش به‌رعیتی و فقیری می‌گذرانند. از خود ریش سفید ندارد. قریب پانصد خانه‌وار سکنه آنجاست ـ همه حنفی مذهب.

چندی از جانب دولت در آن جا ساخلو بود. این اوقات **سیف‌الدین خان** مگسی گرو داده در آنجا نشسته است.

بَزْمان ـ چهار منزل از بن فهل دور است و سکنه آنجا به‌قدر سی چهل خانه‌وار است. کوهی در یک فرسخ آن‌جا واقع است که تا اواسط تابستان خالی از برف نیست. جزئی نخیلات دارد. [۷۲۰]

جیرفت

از بلوکات تابعه آن ولایت، و از نواحی مشهور آن مملکت. اسمش در کتب تواریخ و سیر مذکور، و رسمش در لغات مشهوره ـ مثل قاموس و کنز[1] و غیره مسطور است.

در جانب جنوب آن بلدهٔ بهشت مشاکله است به‌چهل فرسخ فاصله. محلی وسیع است و مواضع آن مقبول طبایع هر شریف و وضیع.

محال اربعه **جبال بارز**، و **ساردویه** و **اسفندقه** و **رودبار** به‌آن ولایت محیط و حاوی است ـ ولی از حیث عفونت و اختلاف هوا و آب با غساق[2] و حمیم و هاویه و جحیم برابر و مساوی است.

در هفت ماه اول سال ساحت آن ولایت نمونه طبقات هفتگانه دوزخ وسعیتر است. و در پنج ماه دیگر مانند حواس خمسه معتدل و دلپذیر. از امتعه و اجناس هرچه به‌حوصلهٔ وهم و قیاس گنجد ـ در آنجا به‌عمل می‌آید که برای تحصیل ضروریه کلیّه و جزئیّه احتیاج نیست که آدمی قدمی از آن ولایت فراتر نهد.

شکارگاهی به‌این نزهت و فضا کمتر است ـ انواع شکارها مثل پازن و آهو و درّاج

۱ـ مقصود *کنزاللغات* است.

۲ـ خون و ریم دوزخیان.

وکبک و تیهو و غیر هم کمال وفور دارد وگراز وکفتار و شغال و روباه و خرگوش را احدی در جرگاه شکار نمی‌شمارد.

از عجایب آن که کوه **سربیزن** ـکه آفتاب عالمتاب قبّهٔ قلّهٔ او را شیشه روزن است و همیشه اوقات مشحون به‌برف و یخ ـ از وسط جیرفت الیٰ سرِ آن کوه باشکوه ده دوازده فرسخ است. مجاورین آنجا را از هیچ باب دست‌تنگی نبوده[1].

آب محل مزبور از دو رودخانه **هلیرود** و **شور** جاری، و از جانب شمال به‌جنوب ساری است. آب هلیرود بسیار پسندیده و محمود، و آب شور بسی ناگوار ـ و از سرچشمهٔ عذوبت دور است.

مزارعات جیرفت کل بحسبه ازین دو رودخانه نهرهای عظیم دارند که آب به‌سر مزرعه رفته شرب می‌شود و فاضل این دو رود در ساحل جیرفت به‌یکدیگر ممزوج و به‌رودبار می‌رود و مزارعات و نخیلات آن‌جا را آب می‌دهد.

در قدیم‌الایام جیرفت شهری عظیم بوده که هنوز آثارش برجاست، و جمعیت بی‌حد و مرّ داشته که جمیع مایحتاج زندگانی این جمعیت از خود آن ولایت حاصل می‌شده ـ قرنها به‌عیش و کامرانی گذرانیده و بالاخره گذاشته و به‌ناکامی گذشته‌اند.

در آرامگاه غزالان شوخ — چرا کرده گوران ناگشته رام.

القصه، تفصیل مزارعات و قراء آنجا از این قرار است:

سبزه‌واران ـ مشترک است فیمابین ارباب و دیوان، بیست وهشت خانوار سکنه دارد.[2] **حسن آباد** ـ طافیه است. **ده شیخ** ـ وقفی ـ پنج خانوار سکنه دارد. **زرکوهی** خالصه و اربابی است. بیست خانوار سکنه آنجاست. **رهجرد** مشترک فیمابین ارباب و دیوان. سی خانوار سکنه دارد. **میان جاویه** ـ به‌شرح ایضاً ـ بیست خانوار سکنه دارد. **سرجاز** اربابی است ـ چهل خانوار سکنه دارد. **صاحب آباد** اربابی است. ده خانوار سکنه دارد. **ملک آباد** ـ زمین آن را رود برده ـ طافیه است.

قلعه نو ـ زمین آن را رود برده ـ طافیه است ـ **پشت لر** ـ اربابی است ـ بیست

۱ـ ضد و نقیض نگارنده از همینجا آشکار است. چطور چنین جائی با دوزخ برابر می‌شود؟

۲ـ می‌توانید مقایسه کنید با امروز، که طبق سرشماری ۱۳۷۰ ش / ۱۹۹۱م این شهر ۴۰۷۰۰ تن جمعیت داشته است.

خانوار سکنه دارد. **مگسی و اله‌آباد** ـ طافیه است. **ده شیخ مرغزی** ـ پنج خانوار سکنه دارد ـ مخروبه است.

چمنان ـ خالصهٔ دیوان اعلی و طافیه است. **ده پیش** ـ قریب پانزده خانوار سکنه دارد. **چمن** ـ اربابی و ضبطی دیوان اعلی است ـ سکنه ندارد. **ابوحریبه** ـ قریب سی‌خانوار سکنه دارد ـ خالصه و اربابی است.

مرد نوئیه ـ بیست خانوار سکنه دارد. مشترک مابین دیوان و ارباب است. **ده نولطفی** ـ اربابی و ضبط دیوان است ـ سکنه ندارد. **دریاچه** ـ اربابی است ـ قریب هیجده خانوار سکنه دارد. **بُن کویه** ـ دیوانی است. پنج خانوار سکنه دارد. **زاویه و ده کران** مشترک است مابین. ارباب و دیوان. چهارده خانوار سکنه دارد.

ده شیخ سلطان عبدالله ـ دیوان مشارکت دارد. ده خانوار سکنه آنجاست. **دولت آباد** ـ ضبطی دیوان است و قریب بیست و دو خانوار سکنه دارد. **میان ده** ـ ملکی متصرفی دیوان است ـ زمین آن را رود برده ـ سه خانوار سکنه دارد.

ده برخان ـ اربابی است ـ غیرمسکون است. **ساغری** ـ دیوان مشارکت دارد. بیست وپنج خانوار سکنه آنجاست. **تنپ گاوان** ـ اربابی است ـ سی خانوار سکنه دارد. **طوهان** ـ اربابی است ـ سی وپنج خانوار سکنه دارد. **دشت کوشک** ـ اربابی است ـ بیست خانوار سکنه دارد. **رق‌آباد و عباس‌آباد** اربابی و طافیه است. **هادی‌آباد** ـ طافیه است ـ سکنه ندارد. **عنبرآباد** اربابی است ـ شصت خانوار سکنه دارد. **دهویه** ـ هفت خانوار سکنه دارد. **دهویه امیرعلی خان** ـ پنج خانوار سکنه دارد. **عمادآباد** طافیه و غیرمسکون است. **گرازشاهی** ـ سی خانوار سکنه دارد. **خیرآباد** ـ ده خانوار سکنه دارد. **نظام آباد** ـ یازده خانوار سکنه دارد. **شاه مردانی** ـ پنج خانوار سکنه دارد. **جالیکان** ـ اربابی است ـ سکنه ندارد. **جوی بالا و پاکلان** ـ اربابی و مسکون است. **بهریمان** ـ اربابی است ـ سی خانوار سکنه دارد. **حاجی موسی** ـ آبش از چشمه است نخیلات بسیار و چهل پنجاه خانوار است. **دهوشورابه** ـ هشت خانوار سکنه دارد. **کهورویه** ـ چهل خانوار در آنجا نشسته‌اند. **هوجرد** ـ قریب هفتاد خانوار سکنه دارد. **ماران سرکل** ـ هفت خانوار سکنه دارد. **کهنوج** ملاابوالحسن ـ خراب و طافیه است. **ماران کلو** ـ پنج خانوار سکنه دارد. **باغ بابو** ـ وقفی است ـ قدری نخیلات و سکنه دارد. **شورویه** ـ غیرمسکون است.

خاتون آباد ـ نخیلات دارد ـ پانزده خانوار سکنه آنجاست. **ماران محمودی** ـ طافیه است. **شرف‌آباد** ـ طافیه است. **تل سیاه** ـ طافیه است. **آبگرم** ـ سی خانوار سکنه دارد. **جزان** صالح ـ سکنه ندارد. **دهنو** محمدامین بگ ـ طافیه است. **اتشک** ـ طافیه است. **هیزی** ـ مسکون نیست. طِرْج ـ خالصه است ـ طافیه می‌باشد. **علی‌آباد** ـ اربابی و طافیه است. **ولدویی** ـ مشترک با دیوان ـ بیست خانوار سکنه دارد. **مغان** ـ اربابی است ـ قریب بیست وپنج خانوار سکنه دارد. **کهنوج** پنج چر ـ اربابی است. قریب یکصد و سی‌خانوار سکنه دارد. **عالی آباد** ـ هشت خانوار سکنه دارد. **صمغ مطاع** (؟) طافیه است. **آبگرم** ـ پنج خانوار سکـنه دارد. **کمِ عسل** ـ طـافیه است ـ **مرجان** ـ بیست خانوار سکنه دارد. **زنگیان** ـ خالصه و طافیه است. **زیرکی** ـ خالصه است ـ طافیه می‌باشد. **گزوِیه** بلوک ـ سکنه نـدارد. **اسـمعیلی**. ده دوازده خـانوار سکنه دارد. **امیرآباد** اربابی ـ پانزده خانوار سکنه دارد. **بنت** اسفید(؟) ـ سی خانوار سکنه دارد. **دوساری** ـ آبش از چشمه است ـ نخیلات بسیار دارد ـ مشترک است فیمابین دیوان و ارباب ـ قریب یکصد و شصت و پنج خانوار سکنه دارد. [۷۹۷]

جبال بارز

بلوکیست مابین جنوب و مشرق کرمان. مغربش وصل است به‌جیرفت، و مشرقش نرماشیر، شمالاً به‌بعضی از محال ساردویه متصل است، و جنوباً با نواحی رودبار از یک آب وگل. آن ولایت، ییلاقی است بالطافت آب وهوا، عذویت آب و لطافت هوایش نمونه جنّت‌المأوی. صحرا و لاله‌زارش چون ساحت فلک خضرا، و دشت و مرغزارش پر از لالۀ حمرا. با وسعت چمنش چمن سبزرنگ فلک تنگ، و با نزهت دمنش دامن چرخ از اشک رشک پر از لاله رنگ‌رنگ. جهانی(؟)[1] ظاهر دارد و از علوفه گوسفند و اسب و قاطر وافر.

غلات و حبوباتش اگرچه بسیار کم است ولی منافع گاو و گوسفندش زیاده از اندازه، وکیف وکم **شال کرمان** ـ که بی‌نظیر است و نظیر پشمینه کشمیر ـ اصل مادۀ آن کورکِ جبال بارز است.

۱ـ احتمالاً چمنی (؟) چمانی؟.

و همچنین **زیره کرمان** که شهرهٔ ایران است منبت آن همان کوهستان است. اهل آنجا قریب هزار خانه‌وار می‌شوند که در تابستان در چشمه سار آب سر(؟) و در زمستان به‌سیاه چادر درند ـ و از عمر خود لذت می‌برند. تفصیل توابع و مزارعش این است:

مسکون ـ هوایش کمال اعتدال دارد و در پای گدار **ده بکری** اتفاق افتاده ـ آبش از چشمه‌سار، و در آنجا موضع و سوراخی است که بخار از آن مرتفع است ـ هرگاه از حبوبات در او بریزند هر مرغی بخورد دفعی می‌میرد. می‌گویند معدن گوگرد است. قلیل زراعت و سی خانه سکنه دارد.

فاشکوه ـ آبش [خوش]گوار و بسیار خوش‌هواست. آب آنجا به‌جلگه بم جاری و به‌زراعت **بیدران** ساری است. اشجار میوه از همه قسم دارد. اما باغستانش بی‌در و دیوار است. به‌قدر پانزده خانوار سکنه سیاه چادر در آنجا نشسته‌اند.

میجان ـ در دامنه جیرفت واقع است. درخت چنار بسیار دارد. سایر اشجارش انگور و انجیر و انار است. در سفلای آنجا دهی است مشهور به **اشین** به‌قدر پنجاه اصله نخل دارد. قریب بیست خانوار از طایفه **تیرگر** رعیت ساردویه در آنجا توطن و سکنی دارند.

چشار ـ در روی کوه اتفاق افتاده، آب آنجا از چشمه‌سار است و در زمستان برف زیادی می‌آید. غیرمسکون است. قلیلی زراعت می‌شود. ایلات در آنجا ییلاق می‌نمایند. در این آب کمی از چشمه‌سار چند اصله چنار، و قدری اشجار میوه دارد. در تابستان ده پانزده خانه‌وار سیاه چادر آنجا می‌نشیند. [۸۰۰]

امجز ـ در میان کوه اتفاق افتاده، آبش از چشمه‌سار است و هوایش سازگار. چند درب باغ و چند اصله چنار دارد. ریش‌سفیدان جبال بارز در بهار و تابستان آنجا سیاه چادر می‌زنند.

گرم سالار ـ رضا، قلعه چهار برجی دارد ـ به‌قدر یک هزار اصله نخل خرما در آنجاست، چند پارچه مزارع ناقابل دارد. قریب سی خانه سکنه اوست ـ در زمستان بعضی ایلات جبال بارز در آن حدود قشلاق می‌نمایند.

فینک ـ میان کوه واقع است. آبش از چشمه‌سار و به‌قدر پنجاه خانوار از طایفه **پهلوان غربای** ساردویه در بهار و تابستان ییلاق می‌نمایند. قلیلی زراعت دارد.

زاغ ـ چند پارچه قنات دارد. آب آنجا آبی بسیار گرم است. شلتوک در آنجا خوب به‌عمل می‌آید. بیست خانه سکنه دارد.

زاغ ـ حنا ـ کریز. [۸۰۵]

خبیص

بلوکی است بین‌المشرق والجنوب آن بلدهٔ سعادت اسلوب. شرقاً متصل است به **لوت**، و غرباً به **کوهپایه**، شمالاً به **راور**، و جنوباً به‌**بم**.

از بلده کرمان به‌چهارده فرسخ دور است. هوایش در پائیز و زمستان رشک گلستان و غیرت بوستان، و در بهار و تابستان چون دوزخ و نیران است.

باغات دلگشا و بساتین جانفزا دارد. نارنج و نارنگی‌اش در نهایت وفور و تعریف، و خرما و حنایش فزون از حد توصیف مشهور عالم است و مطبوع بنی نوع آدم.

غلات و حبوبات آنجا خوب است، ولی وفوری ندارد. از حسن اتفاقات آن که یک دو محل آن که **چهار فرسخ** از وی دیر است[۱] سرحدی به‌غایت دلپذیر است. در تابستان برف و یخ در آنها موجود ـ و هوای هریک پسندیده و محمود است. چون یک طرف آن بلوک به **لوت** متصل است گاهی اوقات از طوایف **بلوچ** اهل آن جا صدمه می‌بینند. قراء و مضافاتش از این قرار است:[۲]

اصل **خبیص** ـ آبش از رودخانه[ای] که از سمت کوهپایه می‌آید و در آنجا جاری و به‌باغات و زراعاتش ساری است. در نهایت عذوبت و صفاست و در غایت لطافت و ضیا. گوارائی آن آب به‌حدیست که گویند اگر درخت **بیش** بر لب آن آب نبود مرده زنده می‌نمود.[۳]

۱ـ در لهجه ما، گاهی دور را دیر گویند و دیر را دور مثلاً: دورشد، به‌روضه نرسیدیم. و این نوعی ممال است که خون را خین، و لوش را لیش گویند و کورش را کی رش.

۲ـ اختلاف آب وهوا در این ۲۴ کیلومتر فاصله، واقعاً غیرقابل تصور است. (ثمره طالبی، از مالکین چهار فرسخ).

۳ـ اصل مثل چنین است. اگر درخت گیش بر لب آن کیش نبود مرده زنده می‌نمود. کیش رائین قنات است و گیش همان گیاه خرزهره است و در کوهستان ما آن را، گیش گویند. از مقوله تبدیل گاف به «ب» در سایر جاها بیش و گیش شده است. شاید کلمه بشاگرد = بشکرد، از همین واژه مشتق شده باشد. گلی بسیار زیبا ←

خبیص در قدیم شهری عظیم بوده مسمّیٰ به‌بلدةالصالحین[1]. اکنون نامی است ، بی‌نگین. اثر ازو باقی نیست. یک رشته قنات دارد مشهور به **میاه‌نو بیز**[؟]و باغستانی مشتمل بر نخیلات و مرکبات بسیار بانشاط و فرح‌انگیز، زراعتی کم، و قریب دویست و پنجاه الی سیصدخانه سکنه دارد.

چهار فرسخ ـ گرمسیر و قریب بیست خانه سکنه دارد و مزارع و مواضع آنجا ازین قرار ـ چهار فرسخ با خبیص مسافت دارد: **فیض‌آباد ـ ناصرآباد ـ بیشه ـ کوه جفتان ـ باغهونک ـ باغ الماس ـ تاج‌آباد ـ کناران.**

تکاب ـ منجمله توابع خبیص، و حنا را در آنجا تخصیص است. حاصلش غله کم و حنای زیاد ـ آبش از قنواة ـ سیصد خانه دارد:

ده سیف ـ در اول لوت واقع است، **زیارتگاه ـ مهدی آباد ـ علی‌آباد ـ حسین‌آباد ـ دولت آباد ـ حسین آباد ـ ابراهیم آباد ـ شجاع‌آباد ـ ده نو ـ شجاع آباد** کربلائی محمد قلی بگ ـ **شور ـ ده‌خان ـ حسن‌آباد ـ استکان ـ ده ملک**(؟) ـ **همت آباد ـ فتح‌آباد ـ نجف‌آباد ـ رشیدآباد ـ احمدآباد ـ حسین آباد ـ یوسف آباد** تازه احداث ـ **محمدآباد** تازه احداث ـ **ده قاضی ـ زمان‌آباد ـ ده سنقر.** [۸۴۱]

اندهجرد ـ من ملحقات آن بلوک مسرت آیات ـ گرمسیر ـ نخیلات و مرکبات خوب دارد. قریب دویست وپنجاه خانه سکنه دراوست. مزارعش این است:

رضی آباد ـ گودیز ـ آبش از چشمه است ـ **پیرغیب ـ کدرود ـ زوار ـ هنزا ـ جهر ـ کهنوج ـ سامان ـ نصّوئیه.** [۸۵۲]

دارد و در بم و خبیص به‌حد درخت، بزرگ می‌شود. وقتی فرح پهلوی گلهای درشت و قشنگ آن را دید گفت: اسمش را تغییر دهید! ـ و گویا در بم ـ که اطراف خیابانها پر از خرزهره است، اسم جدید را چند روزی به‌کار بردند ـ اما باز خرزهره به‌جای خود ماند که ماند. هر حیوانی، خصوصاً خر اگر اندکی از آن بخورد لامحاله خواهد مرد.

۱ـ رجوع شود به *گنجعلیخان* تألیف نگارنده، ص ۱۸۰.

کشیت ـ گرمسیر و در حوالی لوت، حاصلش حنا و خرما و غله است. قریب یک‌صد وپنجاه خانه‌وار سکنه دارد:

زمان آباد ـ **قاسم آباد** ـ **ابراهیم آباد** ـ **حسین آباد** ـ **ملکی** ـ **رئیسی** ـ **نسک** ـ **هوتک** ـ **پشوئیه** ـ **کتنگ** و **نرمک**. [۸۶۳]

جوشان ـ سردسیر ـ آبش ازکوهسار، و حاصل باغاتش هلو و زردآلو و انگور و انار است. سکنه‌اش قریب یک‌صد خانوار، و مزارعات و منضماتش ازین قرار:

سعدآباد ـ **کهن نو** ـ **فندقا**[1] ـ **آبگرم** ـ **درب** ـ **کلومه** ـ **رکناباد** ـ **ده‌قلی** ـ **رودخیر** خراب و بلامالک است ـ **دهویه** ـ **هشتادان**. خالصه دیوان است ـ **علی‌آباد** ـ **حسین‌آباد** احداثی. [۸۷۶]

سیرْچ ـ سردسیر است و بدهوا.[2] آبش از رودخانه و گوارا ـ سکنه‌اش قریب دویست وپنجاه خانوار. کلاً باغ و حاصلش گردو و انگور و به و انجیر و انار است.

خناماں

محلی است مسرت توأمان واقع در ده فرسخی بلده کرمان ـ شرقاً متصل است به‌قراء **هوتْکْ** و **چَتْرود** و **سرآسیا** و غرباً به‌کوهستان **رفسنجان** ـ و شمالاً به‌توابع زرند ـ و جنوباً به‌قریه **باغین**.

محل مزبور درکوهسار، و آبش از قنوات خورد و چشمه‌ها جاری به‌جویبار، غلات و محصولاتش به‌قدر وسعت مزارعات بسیار قلیل، و برای تعلیف گوسفند و دواب جایی بی‌مثل و عدیل است.

هوایش مختلف چون احوال اهل روزگار، و آبش چون روزگار ناسازگار. در فصل تابستان نوبه و **تب‌لرز** بسیار، و همه مردمش درآزارند. شکار کبک در آنجا وافر و به‌سهولت میسر است. مزارعات و مضافاتش از قراری است که ثبت است:

۱ـ در متون عادی فندقاع نویسند و کلمه عجیبی است.

۲ـ اتفاقاً یکی از بهترین ییلاقات کرمان است و تعجب دارم که مؤلف چرا آن را بدهوا نوشته (شاید به‌دلیل مالاریا). یک سرو تاریخی هزارساله دارد. مرادی کرمانی نویسنده کتابهای مجید (کودکان) اهل این آبادی است.

خنامان ـ خالصه دیوان است. قریب بیست خانوار در آنجا نشسته ـ **گلورود** قریب بیست خانوار سکنه دارد ـ **گلوسالار** ـ قریب چهل وپنج خانوار سکنه و چند قطعه باغ دارد ـ **خالق آباد** ـ شش خانوار سکنه دارد ـ **ده نو** پنج خانوار سکنه دارد ـ **نورآباد** چهار خانوار سکنه دارد ـ **کاخ مینو** سکنهٔ آنجا پنج خانوار است[1] ـ **حسین‌آباد** هفت خانوار سکنه دارد ـ **رضاآباد** دو خانوار سکنه دارد ـ **علی‌آباد** هشت خانوار سکنه دارد ـ **زارکویه** غیرمسکون است ـ **روجرد** قریب چهارده خانوار سکنه دارد ـ **ورجاسک** به‌قدر چهل خانوار در آنجا نشسته‌اند ـ **چاروک** قریب بیست وپنج خانوار در آنجا نشسته ـ **ده تک** غیرمسکون است ـ **ده بالا** ـ ده خانوار در آنجا ساکن است ـ **کریم آباد** خالی از سکنه می‌باشد ـ **آب تُرش** ده خانوار در آنجا ساکن است ـ **چشمه‌گز** پنج خانوار سکنه دارد ـ **کهن** پانزده خانوار در آنجا نشسته ـ **تنگستان** خالی از سکنه است ـ **ندنویه** ـ غیرمسکون است ـ **نجف‌آباد** سه خانوار در آنجا نشسته ـ **اکبرآباد** سکنه ندارد ـ **ده زک** خالی از سکنه است ـ **چاه مسی** سه خانوار سکنه دارد ـ **حسین آباد** سکنه ندارد ـ **محمدآباد** سکنه ندارد ـ **پدنویه** خالی از سکنه است ـ **کریدان** سکنه ندارد ـ **احمدآباد** سکنه ندارد ـ **کره کوهها** غیرمسکون است ـ **شمال آباد** سکنه ندارد ـ **خمرورود** پنج خانوار سکنه دارد ـ **کمرسفید** سکنه ندارد ـ **شش تویه** چهار خانوار سکنه دارد ـ **دهنو** پنج خانوار سکنه دارد ـ **کرشکی** شش خانوار سکنه دارد ـ **چنارویه** سکنه ندارد ـ **ده چاق** پنج خانوار سکنه دارد ـ **ازکویه** سکنه ندارد. **ده زیر** دو خانوار سکنه دارد.

بی‌بی حیات ـ وقفی آستانه حضرب بی‌بی حیات، هشت خانوار سکنه دارد ـ **آب دشتویه** وقفی بر آستانه حضرت بی‌بی حیات ـ سکنه ندارد. **بنکویه** ـ سکنه ندارد ـ **اسطرخویه** پانزده خانوار سکنه دارد ـ **چنارویه** دوازده خانوار سکنه دارد ـ **چاه کهن** چهار خانوار سکنه دارد ـ **گلستان** شش خانوار سکنه دارد ـ **محمدآباد** غیرمسکون است ـ **رنجویه** سکنه ندارد ـ **قاسم‌آباد** سکنه ندارد ـ **گزدر** سکنه ندارد ـ **خنوح**(؟) سکنه ندارد. **برج** ـ پنج خانوار سکنه دارد ـ **دوحانی** سکنه ندارد. **حسین‌آباد** سکنه ندارد ـ **رضاآباد** سکنه ندارد ـ **علی‌آباد** سکنه ندارد ـ احدائی

۱ـ مالک عمده آن مرحوم مستعان‌الملک بود.

جناب حاجی سید جواد[1] ـ سکنه ندارد. **کهن بنوئی** (؟) احداثی سکنه ندارد ـ **طاحونه** ـ شش حجر ـ [۹۴۰]

رفسنجان

از معظمات بلوکات کرمان، و در سمت بین‌المغرب والشمال آن بلده جنت نشان ـ در بیست فرسخ دور از شهر ـ شمالاً به‌محال **زرند** محدود است و جنوباً به **بردسیر** و **کبوترخان**. شرقاً به‌محال **خنامان** اتصال دارد و غرباً به‌محل **پا قلعه** که **شهر بابک** را از محال تابعه است.

رفسنجان در وسط جلگائی واقع است طولانی و واسع، آب و هوایش ناسازگار و ناگوار، سردی وگرمی آنجا با اصل بلده مساوی است ـ زیراکه موسم حصاد آنجا با شهر یکی است. حاصل شتوی وصیفیش از هر جنس خوب و مرغوب است. مردمش ارباب‌پیشه و در فنون زراعت و فلاحت درست اندیشه‌اند.

در سال یکهزار ودویست و شصت وپنج هجری[2] ـ سیلی عظیم در رفسنجان آمد که خانه‌های قلعه و بیوتات و حمام وکاروانسرای بیرون قلعه را به‌کلّی منهدم ساخت و از حیّز آبادی انداخت، اکنون از عمارات قدیم همان **نارین قلعه** باقی است و دیگر اثری از آبادی آنها نیست و به‌این واسطه اهالی آنجا متفرق شده در توابع رفسنجان به‌سر می‌برند. توابع و مضافات و مزارعاتش اینست: جلگه: **سعادت‌آباد**، سی خانوار سکنه دارد. **عبدال آباد** چهار خانوار سکنه دارد. **باقرآباد** ده خانوار سکنه دارد. **محمدآباد** سکنه ندارد. **عرب‌آباد** ـ سکنه ندارد. **همت آباد** بیست خانوار سکنه دارد. **فتح‌آباد** علیا باغ و بنگاه و قلعه و حمام، و پنجاه خانوار سکنه دارد. **نصرت‌آباد** غیرمسکون است. **علی‌آباد** ده خانوار سکنه دارد. **شفیع‌آباد** باغ و بنگاه و حمام و بیست خانوار سکنه دارد. **قاسم‌آباد** بیست خانوار سکنه دارد. **هادی آباد** علیا پانزده خانوار سکنه دارد. **کریم‌آباد** علیا غیرمسکون. **ماهونک** باغ و بنگاه و حمام و بیست خانوار سکنه دارد. **صادق آباد** غیرمسکون است. **عباس‌آباد**

۱ـ ظاهراً مقصود آقاسید جواد امام جمعه کرمان است ـ متوفی دهم ذی‌قعده ۱۲۸۷ هـ/ ۲ فوریه ۱۸۷۱ م. رجوع شود به‌کوچه هفت پنج، ص ۱۷۸).

۲ـ برابر ۱۸۴۹ م / اوایل سلطنت ناصرالدین شاه. وزیری این سیل را در ۱۲۵۹ هـ/ ۱۸۴۳ م. یاد کرده است.

علیا سکنه ندارد. **فیض آباد** پنج خانوار سکنه دارد. **گرگین** ـ نصف خالصه است ـ چهار خانوار سکنه دارد. **اسدآباد** پانزده خانوار سکنه دارد. **علی‌آباد**، **بهرام‌آباد** باغ و بنگاه و شصت خانوار سکنه دارد[1]. کمال‌آباد بنگاه و سکنه دارد. **قطب‌آباد** ـ باغ و بنگاه و حمام و پنجاه خانوار سکنه دارد. **قاسم‌آباد** باغ و بنگاه و حمام و بیست خانوار سکنه دارد. **اله‌آباد** چهار خانوار سکنه دارد. **مؤمن آباد**، **خلیل آباد** ـ باغ و بنگاه و بیست خانوار سکنه دارد[2]. **رستم آباد** بیست خانوار سکنه دارد. **حسین آباد** علی‌اکبر خان چهار خانوار سکنه دارد. **حمیدآباد** چهار خانوار سکنه دارد. **اصغرآباد** بیست خانوار سکنه دارد. **خرم‌آباد** بیست خانوار سکنه دارد. **اکبرآباد** سه خانوار سکنه دارد. **ابراهیم آباد** پنج خانوار سکنه دارد. **تاج آباد** باغ و بنگاه و حمام و هفتاد خانوار سکنه دارد[3]. **کریم آباد** سفلا ده خانوار سکنه دارد. **خالق‌آباد** سه خانوار سکنه دارد. **عباس‌آباد** پنج خانوار سکنه دارد، **تاج‌آباد** پنج خانوار سکنه دارد. **عیش‌آباد** پانزده خانوار سکنه دارد. **محیی‌آباد** ـ **فیروزآباد** ـ **موسی‌آباد** چهار خانوار سکنه دارد. **علم‌آباد** بیست خانوار سکنه دارد. **سنقرآباد**(؟) بیست خانوار سکنه دارد. **ترکون آباد** ـ ده خانوار سکنه دارد.[4] **ظهیرآباد** پانزده خانوار سکنه دارد. **لاهیجان** باغ و حمام، بیست خانوار سکنه دارد. **حسین آباد** سفلا ـ **لطف‌آباد** باغ و حمام و ده خانوار سکنه دارد. **علی‌آباد** پنج خانوار سکنه دارد. **ابراهیم‌آباد** حاجی حیدرعلی. فخرآباد پنج خانوار سکنه دارد، **محمدآباد** پنج خانوار سکنه دارد. **کورگه** بنگاه و حمام و سی خانوار سکنه دارد. **فتح‌آباد** سفلا پنج خانوار سکنه دارد. **حسین آباد** پنج خانوار سکنه دارد. **شاهرخ آباد** پنج خانوار سکنه دارد. **مهدی‌آباد** باغ و حمام و بیست خانوار سکنه دارد. **دهناباد** ده خانوار سکنه دارد. **قدرت آباد**

۱ـ مرکز اصلی رفسنجان بعد از سیل همین بهرام‌آباد بود ـ یک اثر تاریخی به‌نام **کلات بی‌بی‌ناز** در آن حدود هست که به‌نظر من یک معبد آناهیتا بوده است و شاید آن آبادی اناس که مسالک قدیم در این حدود یاد کرده‌اند ـ همین کلات بی‌بی ناز بوده باشد.

۲ـ در ۱۳۲۵ ش / ۱۹۴۶ م. که من برای تحصیل به‌تهران می‌آمدم ـ یک شب در باغ مرحوم محمد جلالی درکنار نهر بزرگ آب خلیل‌آباد به‌صبح رساندم.

۳ـ دو تاج آباد در رفسنجان است، و تاج آباد اول یک مدرسه قدیم دارد که دروس حوزوی در آن تدریس می‌شود. (مقدمه *گلزار*، ص ۷).

۴ـ ظاهراً از محدثات ترکان خاتون قراختائی باید بوده باشد.

جدیدالاحداث است.[۱] **ریگ‌آباد** جدیدالاحداث. **هرمزآباد** بیست خانوار سکنه دارد. **حسینیه** پنج خانوار سکنه دارد. **کاظم‌آباد، حسن آباد** باغ و دو خانوار سکنه دارد. **نوش‌آباد** باغ و ده خانوار سکنه دارد. **دولت آباد** ده خانوار سکنه دارد. **نجف‌آباد** پانزده خانوار سکنه دارد.[۲] **جنت آباد** ده خانوار سکنه دارد. **شهرآباد** ده خانوار سکنه دارد. **واسط** طافیه است. **مرتضی آباد** طافیه است. **نعمت آباد** طافیه است. **دهنو**طافیه است. **اکبرآباد** عابدین خان طافیه است. **محمدآباد** طافیه است. **رضاآباد** طافیه است. **تقی آباد** طافیه است. [۱۰۱۸]

نوقات

شمس‌آباد باغ و قلعه و سی‌خانوار سکنه دارد. **شوراب - دهنو - جعفرآباد** - پنج خانوار سکنه دارد. **اسمعیل آباد** ده خانوار سکنه دارد - **شهرآباد** بیست خانوار سکنه دارد. **حسین‌آباد** باغ و حمام و سی خانوار سکنه دارد. **علی‌آباد** قلعه و باغ و حمام و سی خانوار سکنه دارد.[۳] **ناصح آباد** بیست خانوار سکنه دارد. **حاجی‌آباد**(؟) بیست خانوار سکنه دارد. **محمدآباد** قلعه پنج خانوار سکنه دارد. **همت‌آباد** باغ و بیست خانوار سکنه دارد. **توغری**[۴] و **فتح‌آباد** بیست خانوار سکنه دارد. **دولت آباد**(؟) باغ و قلعه و ده خانوار سکنه دارد. **عباس آباد** ده خانوار سکنه دارد. **فیض‌آباد** قلعه و ده خانوار سکنه دارد. **مهدی آباد** باغ و ده خانوار سکنه دارد. **حسن‌آباد** طافیه است. **بهرمان**[۵] بیست خانوار سکنه دارد. **نعمت‌آباد** باغ و بیست خانوار سکنه دارد. **محمدآباد** پنج خانوار سکنه دارد. **زانوق آباد** ده خانوار سکنه دارد. **علی‌آباد** تازه احداث. **باقرآباد** ده خانوار سکنه دارد. **اخوری**(؟) پنج خانوار سکنه دارد. **قاسم آباد** باغ و ده خانوار سکنه دارد. **دقوق آباد** ده خانوار سکنه دارد. **نجم‌آباد** باغ و بیست خانوار سکنه دارد. **ده خواجو** قلعه و ده خانوار سکنه دارد،

۱ـ وقف امیرنظام برای قبر خودش در ماهان است.

۲ـ متعلق به‌جد مرحوم آیت‌الله حاج میرزا محمدرضا.

۳ـ درباب علی‌آباد رجوع شود به *پیغمبر دزدان*، چاپ پانزدهم، ص ۵۰۸.

۴ـ شاید طغری؟ طغرل؟.

۵ـ مولد آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور ایران، نزدیک فردوسیه آگاه، رجوع شود به *پیغمبر دزدان*، ص ۵۱۰.

روامهران باغ و ده پانزده خانوار سکنه دارد [۱۰۴۸]

مزارع کوهپایه: داوران باغستان و هفتاد خانوار سکنه دارد. **باب‌در** ـ باغستان و پنجاه خانوار سکنه دارد. **اودرج** چند درب باغ و سه خانوار سکنه دارد. **ده قاضی** سکنه ندارد. **علی‌آباد** باغ و بنگاه و پنج خانوار سکنه دارد. **وزرنج** چهار خانوار سکنه دارد. **وزجوز** سکنه ندارد ـ **جریسکان** سکنه ندارد. [۱۰۵۶]

اوراف ـ پنج خانوار سکنه دارد. **الاغ چین** پنج خانوار سکنه دارد[1]. **کرویه** غیرمسکون، **دهنو** غیرمسکون. **تیکو** ـ غیرمسکون. **صبری** غیرمسکون.

کُشکویه: گلناباد، قلعه بنگاه و پنج خانوار سکنه دارد. **نصیرآباد** بیست خانوار سکنه دارد. **اسمعیل آباد** ده خانوار سکنه دارد. **حافظ آباد** پنج خانوار سکنه دارد. **علی‌آباد** هفت خانوار سکنه دارد. **خرم‌آباد** ده خانوار سکنه دارد. **شریف آباد** پنجاه خانوار سکنه دارد. **مؤمن آباد** ده خانوار سکنه دارد. **حسین آباد** پنج خانوار سکنه دارد. **عزت آباد** ده خانوار سکنه دارد. **سهام‌آباد** ده خانوار سکنه دارد. [مزرعه] **آخوند** ملاعلی اکبر ـ **ترک آباد** طافیه است. [۱۰۷۴]

راور

بلوکی است محقّر بین‌المشرق والشمال بلده سعادت اثر. بُعدش از بلده قریبْ سی فرسخ ـ بیشتر یا کمتر است ـ شرقاً متصل به **لوت**، غرباً به‌محال **زرند**، شمالاً به **کوبنان** اتصال دارد و جنوباً به‌بلوک **کوهپایه**، آبش از قنوات و چشمه‌سار است و هوایش ملایم و سازگار، مردمش انسان‌منش و ارباب‌پیشه ـ و همواره در زراعت و فلاحت به‌خیال و اندیشه. مشتمل است بر باغات و زراعات. **انجیر** آنجا فراوان و بسیار و مشهور هر شهر و دیار. انارش با امتیاز و خوب، و سایر فواکهش مرغوب. محصولات شتوی وصیفی را در آنجا نیکو به‌عمل می‌آورند.

۱ـ هر دو وسط راه پاریز به‌رفسنجان است ـ بعد از تی‌چنگو.

زمان حصادش از بلده ده روز پیشتر است. غالب محصولات باغاتی و صحرائیش نقل یزد می‌شود. مزارعات و دهات آنجا ازین قرار است.[۱] قریب چهارصد خانه سکنه دارد:

رقاباد ـ آبش رود است. بر پنجاه طاق منقسم می‌شود. بیست و دوطاق خالصه و مابقی اربابی و غیرمسکون است. **کشمونویه** و **شمس‌آباد** و **شریف آباد** و غیره، شرب باغات می‌شود. **شهرآباد** قنات آب، و غیرمسکون است. کشمونویه شش طاق، خاوه ۱۲ طاق، اربابی ۱۴ طاق. شمس‌آباد و شریف آباد و تقی آباد ۴ رشته است. **عزیزآباد** آبش از قنات و غیرمسکون است.

خالق آباد آب شور، قنات و یک خانوار سکنه دارد. **دهنه** آبش از قنات، سکنه ندارد. **دهوج** آبش از قنات، قلعه دارد و یک حجر طاحونه و چند خانوار سکنه دارد. **موریه** و **ابرآباد** به‌قدر سه خانوار سکنه دارد. **کواسب** قنات آب و غیرمسکون است. **نربر**(؟) قنات آب، یک خانوار سکنه دارد. **سدرجان** طافیه است. **شورویه** ـ آب شوری دارد، لم یزرع و بی‌سکنه است. **فیروزآباد** به‌شرح ایضاً ـ **زمان آباد** چون فیروزآباد است. **شفیع آباد** چون زمان آباد و فیروزآباد است. **الله باد** لم یزرع و بی‌سکنه است. **ده شعیب** ـ قنات آب، خالصه دیوان اعلی و بی‌سکنه است. **علی‌آباد** قنات آب ـ سه درب باغ و شش خانوار سکنه دارد. **تاج آباد** قنات آب، پنج خانوار سکنه دارد. **جلال آباد** ـ قنات آب، شش خانوار سکنه دارد. **محمدآباد** ـ قنات آب، و غیرمسکون است. **یوسف آباد** باغی دارد خراب و سه خانوار سکنه دارد، در سر لوت است.

کریم آباد در سر لوت است ـ سکنه ندارد. **فتح آباد** بایر است. **سرحرون**(؟) غیرمسکون است. **بندراشلالی** ـ یک خانوار سکنه دارد **بندر سفته** و **بنکویه** دو خانوار سکنه دارد. **میان رود** یک خانوار سکنه دارد. **ملکی** ـ سرلوت و غیرمسکون است. **اندرجان** سرلوت و به‌غیر از قراولان کسی در آنجا نیست. **طاحونه** عربی یک حجر ـ **طاحونه** ابوسعیدی یک حجر ـ **طاحونه** ابوشریفی ـ طاحونه [؟].

درب زارچ ـ طافیه است. **خورند** ـ قنات آب، قلعه خرابه و طاحونه و مسجدی

۱ـ در رساله‌ای که آقای ماشاءالله کار بخش راوری چاپ کرده حدود ۱۱۳ آبادی از راور نام می‌برد که بعضی در محال کوبنان و برخی در محال زرند قرار گرفته‌اند.

دارد. **مددجان** ـ آبش چشمه است، یک خانوار سکنه دارد. **بیدخاست** ـ در بالای کوه، آبش چشمه است. غیرمسکون و مرتع است. **بقی جان(؟)** خالصه است ـ طسوجی اربابی است ـ چهار خانوار سکنه دارد. **علی رستجان** حاصل آب بقی جان(؟) خالصه است. یک خانوار سکنه دارد. **کهن خرما** ـ سه خانوار سکنه دارد. **کبکویه** ـ برجی و یک خانوار سکنه دارد. **دیجان** طاحونه و دوباغ و یک خانوار سکنه دارد. [۱۱۲۲]



برج خَلوتِ یاور (عباس‌خان) در شهرک راور (از رساله ماشاءالله کاربخش)

راین

بلوکیست بهشت معاین، من‌المشرق و الجنوب بلده، قریب بیست فرسخ از شهر دور است. شرقاً متصل است به **گوک**، غرباً به **قریةالعرب**، شمالاً به **ماهان**، جنوباً به **ساردویه**. در خوبی آب و هوا غیرت جنّت‌المأوا - و در صفا و فضا بی‌مثل و همتا. هوایش چون دم عیسی روح‌پرور، و آبش طعنه زن چشمهٔ کوثر. باغات دلنشین و بساتین رنگین دارد. آبش از رود و قنواتست. محصولات آنجا از شتوی وصیفی خوب، و فواکه و اثمار باغاتش نیز مرغوب و مطلوب است. چون سر راه واقع است مردمش از تردّد عساکر منصوره و سایر عابرین خالی از زحمت نیستند[1]. مزارع و مضافات آنجا از قراریست که درین صحیفه ثبت و مسطور است:

مزارعات راینْ: گودر - آبش از قنات، چهار پنج خانوار سکنه، و قلعه خرابی دارد. **گزک** آبش از قنات، دیوان و ارباب شریکند - آبگرم و کاروانسرائی دارد. **مظفرآباد** - قنات آب - قلعه و باغی و هشت خانوار سکنه دارد. **قریه ملک** آبش قنات آب - سکنه ندارد. **محمدآباد** چون قریه ملک است - **قنات سفید** خالصه و ارباب شریکند - دوازده خانوار سکنه دارد. **نظام آباد** - قنات آب - و غیرمسکون است. **کودال** - قنات آب و خالصه دیوان است - سکنه ندارد. **فخرآباد** قنات آب و غیرمسکون است. **امیرداد** چون فخرآباد است. **بهرامْجرد** به‌شرح ایضاً. **عباس آباد** - قنات آب - بی‌سکنه است. **دولت آباد** - قنات آب و بی‌سکنه است. **محمدآباد** قنات آب و خالی از سکنه است. **امیرآباد** آبش قنات و دو خانوار سکنه دارد. **کرچ** مشتمل است به‌چهار باغ و دو خانوار. **باب بینی** کوهستان است و دو خانوار سکنه دارد. **ظهرود** علیا و سفلا - سه خانوار و طاحونه دارد. کوهستان است. **طوطل**[2] (؟) خراب و لم یزرع است - سکنه ندارد. **فرنیز** قلج(؟)[3] سکنه ندارد. **خیج** غیرمسکون است - **دشت مرغان** سه خانوار سکنه دارد. **قصر یمان** - خالصه و غیرمسکون است. **سبزویه** سکنه ندارد. **چوچون** سه چهار خانوار سکنه دارد. **تهرود** پای قلعه - سه چهار خانوار سکنه دارد. **وکفن** - دو سه خانوار سکنه دارد. **اخچه** سکنه ندارد.

۱- دلیل دیگری که احتمالاً این رساله برای برآورد مالیات نوشته شده است.

۲- رزم آرا: توتک.

۳- در رزم آرا: قصر فلنج.

شمس‌آباد سکنه ندارد. **سعدآباد** سفلا[1] سکنه ندارد ـ **سعدآباد** سفلا سه چهار خانوار سکنه دارد. **نکور** خالصه اربابی است. چهار خانوار سکنه دارد. **خانه‌خاتون**[2] ـ خالصه است هفت هشت خانوار سکنه دارد. **بیان جاویه** سکنه ندارد. **سروستان** کاروانسرائی و چمنی و چهار خانوار سکنه دارد. **ابارق** قلعه خرابی و چشمه آب گرم و دوازده خانوار سکنه دارد. [۱۱۵۹]

رودبار

بلوکیست بین‌المغرب والجنوب آن بلده سعادت آثار، مشتمل است بر جلگاء وسیع و نخیلات بسیار. هوایش بسیارگرم و ناسازگار. و آبش پنداری زهرمار است.

مردمش از انسانیت دور و از مردمیّت مهجورند. همه صحرانشین و وادی‌گزین‌اند. منافع و مداخل مردمش ازگاو وگوسفند و شتر، و علوفه‌اش فراوان و پُر است. فاضل‌آب دو رودخانه **شور** و **هلیرود** ـ که از جیرفت می‌گذرد ـ شرب مزارعات آنجا می‌شود. قریب یک هزار و پانصد خانه‌وار ایلات و احشامات آن دیار، و تفصیل قراء و مضافاتش از این قرار است:

طایفه **ترکی**، طایفه **جوسی**، طایفه **رودباری**. قلاع محل مزبور: **قلعه کهنوج** در بالای کوه بلند مرتفع در نهایت استحکام و متانت بنا شده. **قلعه گلاشکرد**[3] در جلگه واقع است، **قلعه کوهستان**.

زرند

بلوکی است واقع در جانب شمال بلدهٔ کرمان به‌هجده فرسخ فاصله، و محدود است شمالاً به‌محل **راور**، و شرقاً به‌بلوک **کوهپایه**، و جنوباً به **کویرات** حومه، و غرباً به‌محال **رفسنجان** و **خنامان**. اصل میان زرند جلگائیست طولانی و دو سمت

۱ـ چنین است و باید علیا باشد به‌قرینه بعد.

۲ـ صحیح خان خاتون است به‌معنی کاروانسرای خاتون و قاعدةً از بناهای ترکان خاتون قراختائی باید بوده باشد.

۳ـ صورت دیگر همان بلاش‌گرد است و ولاشگرد و برازگرد و ورازگرد و بالاخره گرازگرد ـ قوم وخویش گرازده یوگسلاوی نزدیک سرایه‌وو.

شرقی و غربی آنجا مشهور است به **براکوه** شرقی و غربی. آب دو براکوه شرقی و غربی و میان زرند غالب از قنوات است، و قلیلی از چشمه‌سار و رودآب.

هوایش با هوای بلده موافق است و محصولات شتوی وصیفی‌اش خالی از منقصت، و بسیار وافر و لایق. اصل **میان زرند** و قراء تابعه او از قراری است که نوشته شده:

مزارعات میان زرند: محمدآباد ـ سکنه ندارد ـ **شیخ آباد** ـ طافیه است. **بهاباد** ـ بیست وپنج خانوار سکنه دارد **ابراهیم‌آباد** ـ جدیدالاحداث، ده خانوار سکنه دارد. **تاج‌آباد** ـ قریب بیست وپنج خانوار سکنه دارد. **شاه هرمز** ـ سکنه ندارد.

کهنوج ـ طافیه و غیرمسکون است. **طاحونه** شاه هرمز دو حجر. **شاهرخ آباد** ـ سکنه ندارد. **ریحان** ـ شش خانوار سکنه دارد. **سلیمان آباد** ـ هفت خانوار سکنه دارد. **جلال‌آباد** ـ شش خانوار سکنه دارد. **رشک آباد(؟)** ـ سکنه دارد. **نعیم آباد** ـ شش خانوار سکنه دارد. **ایزدآباد** ـ ده خانوار سکنه دارد. **یزدان آباد** ـ ده خانوار سکنه دارد. **عبدل آباد** ـ طافیه است. **فتح آباد** ـ شش خانوار سکنه دارد. **همت‌آباد** ـ طافیه است. **فتح آباد سنگ** ـ شش خانوار سکنه دارد. **دهنو** ـ دو خانوار سکنه دارد. **زرندویه** ـ خالصه دیوان و خالی از سکنه است. **حرسان(؟)** خالصه دیوان اعلی، ده خانوار سکنه دارد. **اکبرآباد** ـ تازه احداث، چهار خانوار سکنه دارد. **فتح آباد** ـ شش خانوار سکنه دارد. **محمدآباد** شیخ ـ سکنه ندارد. **حسین آباد** ـ سکنه ندارد. **اسمعیل** آباد جدید ـ غیرمسکون است. **ندب(؟)** آباد ـ سکنه ندارد. **رشید آباد** ـ سکنه ندارد. **حصن آباد** ـ طافیه است. **مهدی آباد** جدید ـ سکنه ندارد. **خالق آباد** ـ ده خانوار سکنه دارد. **عیش آباد** ـ طافیه است. **محمودآباد** تازه احداث، سکنه ندارد. **کمس(؟)** طافیه سکنه ندارد. **مظفرآباد** ـ چهارده خانوار سکنه دارد. **خرم‌آباد** ـ شش خانوار سکنه دارد. **کریم‌آباد** ـ شش خانوار سکنه دارد. **حسن آباد** ـ دو خانوار سکنه دارد. **دهویه** ـ طافیه است. **شاهرخ آباد** ـ طافیه است. **حسین آباد** طافیه است ـ **علی‌آباد** جدید ـ سکنه ندارد. **ابراهیم‌آباد** ـ طافیه است. [۱۲۱۱]

قریه **داهو** و توابع: **داهو** ـ ده خانوار سکنه دارد. **کشکویه** ـ بیست خانوار سکنه دارد. **شمشیرگان** ـ سکنه ندارد. **رحیم آباد** ـ سکنه ندارد. **سنجدویه** ـ سکنه ندارد.

دهویه ـ یک خانوار سکنه دارد. **دهویه احمدشیخ** ـ یک خانوار سکنه دارد. **اکبرآباد** تازه احداث ـ یک خانه سکنه دارد. **کردیه** ـ دو خانوار سکنه دارد. **آبکویه** ـ چهار خانوار سکنه دارد. **دهو** احمد علیا یک خانوار سکنه دارد. **کفتارویه** ـ غیرمسکون است. **سیستان(؟)** دو خانوار سکنه دارد. [۱۲۲۸]

گسک و باب تنگل و توابع

گسک ـ ده خانوار سکنه دارد. **باب تنگل** ـ ده خانوار سکنه دارد. **دهنو** تازه احداث ـ سکنه ندارد. **طاحونه** باب تنگل یک حجر ـ زنگویه سفلا سکنه ندارد. **زنگویه** علیا ـ چهار خانوار سکنه دارد. **جورویه** ـ دو خانوار سکنه دارد. **بندحسین(؟)** سکنه ندارد.

بیدرازویه ـ سکنه ندارد. **دارخونی** ـ سکنه ندارد. **بوبویه** قدیم ـ پنج خانوار سکنه دارد. **احمقان(؟)** ـ سکنه ندارد. **حداد** ـ سکنه ندارد. **زهرویه** ـ یک خانوار است. **ده علی** تازه احداث. [۱۲۴۳]

قریه شفجره و توابع[1]

شفجره ـ پنجاه خانوار سکنه دارد. **مغیث آباد** ـ سه خانوار سکنه دارد. **احمدی** ـ سه خانوار سکنه دارد. **کهنوج** ـ یک خانوار سکنه دارد. **رمضانی** ـ سکنه ندارد. **معصومآباد** ـ سکنه ندارد. **جعفرآباد** ـ سکنه ندارد. **طاحونه** احمدی ـ یک حجر. **دستجریه** ـ سه خانوار سکنه دارد. [۱۲۴۷]

قریه طغرل جرد و توابع

طغرلجرد ـ پنجاه خانوار سکنه دارد. **رشک** سفلی ـ شش خانوار سکنه دارد. **رشک علیا** ـ چهار خانوار سکنه دارد. **رشک** وسطی ـ سه خانوار سکنه دارد. **جالکان** ـ چهار خانوار سکنه دارد. **رودشور** ـ یک خانوار سکنه دارد. **کاظمآباد** ـ طافیه است. **سانح(؟)** ـ سکنه ندارد. **بدمان** علیا ـ سکنه ندارد، **بدمان** سفلا ـ سکنه ندارد. **مات**

۱ـ شفجره ۱۷۱۳ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. ـ در فرهنگ پاپلی شب چره، ضبط شده است. عنوان مقدمه کتاب را من از همین کلمه گرفتهام.

کرویه - سکنه ندارد. **مات سربین(؟)** سکنه ندارد. **ماوراف(؟)** - سکنه ندارد. **بریدویه** - دو خانوار سکنه دارد. **سیف‌آباد** جدیدالاحداث - سکنه ندارد. **سنک** - سه خانوار سکنه دارد. **طاحونه** - چهار حجر. [۱۲۶۳ م]

قریه محمدآباد و توابع

محمدآباد - چهل خانوار سکنه دارد. **خرم‌آباد** - سکنه ندارد. **طاحونه** - حجر.

قریه سیریز و توابع

سیریز - بیست خانوار سکنه دارد. **فتح آباد** - چهار خانوار سکنه دارد. **هم سیج** - یک خانوار سکنه دارد. **ده خواجه** - شش خانوار سکنه دارد. **جعفرآباد** - شش خانوار سکنه دارد. **شورویه** - چهار خانوار سکنه دارد. **شاه آباد** - طافیه است.

قریه خانوک و توابع

خانوک - بیست خانوار سکنه دارد. **کورجویه** چهار خانوار سکنه دارد. **ملک‌آباد** - جزء خانوک - سکنه ندارد. **رقاباد** - شش خانوار سکنه دارد. **باب ارس** - سکنه ندارد. **صفارویه** - سکنه ندارد. **ده نو** - سکنه ندارد. **کوچونویه** - دو خانوار سکنه دارد. **ده نو** - جدیدالاحداث سکنه ندارد. **چشمه گدار** - سکنه ندارد. **باب جمع** - سکنه ندارد. **باب بیدخون** - دو خانوار سکنه دارد. **آب دویه** - علیا سکنه ندارد. آب دویه - وسطی سکنه ندارد. [۱۲۸۷]

قریه سبلویه و توابع

سبلویه - بیست خانوار سکنه دارد. **شاه آباد** - چهار خانوار سکنه دارد. **ده عباس** یک خانوار سکنه دارد. **شهردان** - سه خانوار سکنه دارد. **سادیه** - شش خانوار سکنه دارد. **باب خرد** - سکنه ندارد. **دهویه** - ده خانوار سکنه دارد. **کشکویه** - سه خانوار سکنه دارد. **باب جودان** - سکنه ندارد. **هشتادان** - تازه احداث. یک خانوار سکنه دارد. [۱۲۹۹]

قریه یعقوب و توابع

قریه یعقوب ـ ده خانوار سکنه دارد. **سکس** ـ دو خانوار سکنه دارد. **هن صاف(؟)** ـ سکنه ندارد. **بادیز** ـ پنج خانوار سکنه دارد. **زین آباد** ـ شش خانوار سکنه دارد. **هرمزآباد** ـ غیرمسکون. **عبدل آباد** ـ شش خانوار سکنه دارد. **هشتادان** ـ دو خانوار سکنه دارد. **همت آباد** ـ غیرمسکون. **تندویه** ـ غیرمسکون. **کهنوج** ـ یک خانوار سکنه دارد. **بادامیان** ـ غیرمسکون. **دهو** ـ غیرمسکون. [۱۳۱۵]

قریه جرفانک و توابع

جرفانک ـ ده خانوار سکنه دارد. **اسفند** ـ غیرمسکون. **دهنو** ـ دو خانوار سکنه دارد. **مدنج(؟)** ـ دو خانوار سکنه دارد. **مدنج** ـ خالصه دیوان سکنه ندارد. **حوسه** ـ شش خانوار سکنه دارد. **دهنه** ـ یک خانوار سکنه دارد. **شیحونه** ـ غیرمسکون. **داداحمد سویه** ـ طافیه است. **چشمه سار** ـ سکنه ندارد. [۱۳۲۲]

قریه چاهکین و توابع

چاهکین ـ ده خانوار سکنه دارد. **تنگویه** ـ یک خانوار سکنه دارد. **باب حومه** ـ شش خانوار سکنه دارد. **رونویه** ـ غیرمسکون. **دستویه** ـ غیرمسکون. زارکویه ـ سه خانوار سکنه دارد. **تزرج** ـ چهارخانوار سکنه دارد. **همکویه** ـ چهار خانوار سکنه دارد. **کحاویش(؟)** ـ دو خانوار سکنه دارد. **درماران** ـ سکنه ندارد. [۱۳۳۲]

قریه حصن و توابع

کیشی ـ یک خانوار سکنه دارد. **پانکویه** ـ غیرمسکون. **دهنو** ـ غیرمسکون. **سرتویه** ـ یک خانوار سکنه دارد. **سفندآباد** ـ غیرمسکون. **ستان(؟)** ـ غیرمسکون. **ده میان** ـ شش خانوار سکنه دارد. **ده بالا** ـ ده خانوار سکنه دارد. **فرح آباد** ـ دو خانوار سکنه دارد. [ ][1] دو خانوار سکنه دارد. **دوران** ـ یک خانوار سکنه دارد. **ده شیب** ـ سکنه ندارد. **گزستان** ـ طافیه است. **کارویه** ـ طافیه است. [۱۳۴۶]

۱ـ جای اسم سفید است.

قریه خُتکَن و توابع

خُتکن ـ سی خانوار سکنه دارد. **باب آب** ـ پنج خانوار سکنه دارد. **سرباغ** ـ ده خانوار سکنه دارد. **سکوکان** ـ سه خانوار سکنه دارد. **خانه قاضی** ـ دو خانوار سکنه دارد. **سوسفید** ـ دو خانوار سکنه دارد. **امرودویه** ـ شش خانوار سکنه دارد. **سردوان** ـ سه خانوار سکنه دارد. **سیلاب خور علیا** ـ دو خانوار سکنه دارد. **سیلاب خور سفلا** ـ شش خانوار سکنه دارد. **جفکان** ـ دو خانوار سکنه دارد. **خور** ـ یک دو خانوار سکنه دارد. **ده میلان** ـ سه خانوار سکنه دارد. **میناباد** ـ غیرمسکون. **کم‌تنگ** ـ غیرمسکون. **باب گهر** ـ شش خانوار سکنه دارد.

النگ دراز ـ سکنه ندارد. **کریکستان** ـ طافیه است. **کهزاد** ـ طافیه است. **کلکویی** ـ غیرمسکون. اسفیدار ـ طافیه است. **کهنوج** ـ سکنه ندارد. **باب نسا** ـ سکنه ندارد. **آب گزدر علیا** ـ سکنه ندارد. **آب گزدرسفلا** ـ سکنه ندارد. **آب گزدر وسطی** ـ سکنه ندارد. **دست سورویه** غیرمسکون. **سفیدباب** ـ غیرمسکون. **رسس زار**(؟) غیرمسکون. **رسخ** ـ غیرمسکون. **سنجدویه** ـ غیرمسکون. **باب تاکی** ـ غیرمسکون. **سرتخت** پلنگویه ـ غیرمسکون. **قطرویه** ـ سه خانوار سکنه دارد. **طاحونه** حتکن ـ دو حجر. [۱۳۸۰]

قریه سربانان و توابع

مدین ـ شش خانوار سکنه دارد. **طوارج** ـ سه خانوار سکنه دارد. **ماچول و حتک**(؟) ـ چهار خانوار سکنه دارد. **آب سوختکان** ـ غیرمسکون. **حوران** ـ دو خانوار سکنه دارد. **چشمه** ـ ده خانوار سکنه دارد. **طاحونه** ـ یک حجر. **دهنو** ـ شش خانوار سکنه دارد. **کهن بشر** ـ پنج خانوار سکنه دارد. **برفویه** ـ ده خانوار سکنه دارد. **گنجشکویه** ـ ده خانوار سکنه دارد. **سرزه** علیا ـ پنج خانوار سکنه دارد. **سرزه سفلا** سه خانوار سکنه دارد. **سرزه وسطی** غیرمسکون. **باب چوریان** ـ غیرمسکون. باب **کرویان** ـ غیرمسکون. **باب خوش آب** ـ غیرمسکون. **لوت** سابید(؟) غیرمسکون. **چنار سربونه** یک خانوار سکنه دارد. **سراپرده** ـ چهار خانوار سکنه دارد. **باب سلطان** ـ دو خانوار سکنه دارد. **چنارپای گدار** ـ یک خانوار در آن جا ساکن است. **باب سکان** ـ دو خانوار سکنه دارد. **باب آسمان** ـ سکنه ندارد. **زین‌آباد** ـ

غیرمسکون. **سنجدویه** ـ غیرمسکون. **باب مدان** ـ غیرمسکون. **باب سر** ـ غیرمسکون. **مارالان** ـ سکنه ندارد. **سوتاب** ـ غیرمسکون. **مدون** ـ غیرمسکون. **احمدی** ـ ده خانوار سکنه دارد. **اسطرخویه** ـ دو خانوار سکنه دارد. **رودمهرویه** ـ سکنه ندارد. **سرخ‌بنه** ـ شش خانوار سکنه دارد. [۱۴۱۷]

قریه دشت خاک و توابع

دشت خاک ـ ده خانوار سکنه دارد. **کاسکویه** ـ سکنه ندارد. **باب‌دیزی** ـ دو خانوار سکنه دارد. **طاحونه دشت خاک** ـ بنروسه(؟) سکنه ندارد. **باب حوت** ـ بیست خانوار سکنه دارد. **طاحونه** باب‌حوت، **همکویه** ـ ده خانوار سکنه دارد. **طاحونه** همکویه. **باب‌همدان** ـ شش خانوار سکنه دارد. **شت لی(؟)** علیا ـ ده خانوار سکنه دارد. **ده در** ـ سکنه ندارد. **کریکویه و اسمعیل آباد** ـ تازه احداث، سکنه ندارد. **محالویه** ـ سکنه ندارد. **بیدویه** ـ سکنه ندارد. **بنکویه** ـ غیرمسکون. **شهری** ـ سکنه ندارد. **امرودویه** ـ سکنه ندارد. **میان** ـ سکنه ندارد. **تکسفویه(؟)** سکنه ندارد. **گل توت** ـ غیرمسکون. موراپی ـ سکنه ندارد. [۱۴۳۹]

[ساردو]

ساردو ـ بلوکی است نیکو، بین‌المشرق والجنوب بلدهٔ خلدمماثله. شرقاً متصل است به**بم**، و غرباً به**اقطاع**، و شمالاً به**راین**، و جنوباً به**اسفندقه**.

ساردویه ـ بلوکی است وسیع مشتمل بر کوهستان بدیع، آبش از رودخانه و کوهسار، هوایش در تابستان سازگار، زمستانش از غایت سردی با زمهریر هم تأثیر است ـ به‌حدی سرد است که احدی را در آنجا قوّهٔ زیست نیست! زراعت مزارعات را می‌کنند و به‌جیرفت به‌قشلاق می‌روند، ولی در تابستان وسعت چمن و مرغزارش غیرت چرخ برین، و از کثرت ریاحین چون دامن گلچین رنگین. برای علوفه دواب محلی است معتبر. از هر مقوله علف در آنجا میسر. محصولات آنجا منحصر است به‌غله و نخود ـ ولی پست و زبون و ناچیز و دون است.

مردمش همه پلاس‌نشین و بر سر چشمه سارات راحت گزینند. قریب هزار خانه‌وار سکنهٔ آنجا و قراء و مضافاتش از قراری است که ثبت است:

ساردو - در بهار و تابستان مرتع ایلات است. باغ و بستانی ندارد. مرقد منور امام‌زاده **سیداحمد** در آنجاست.

سربیزن - آبش از چشمه‌سار، در بهار و تابستان مرتع ایلات، در زمستان آبادی ندارد. **جوّر** - در میان دوکوه واقع، قدری باغستان و مزارع دارد. به‌قدر بیست خانه سکنه اوست.

مَزْغَک - آبش از چشمه‌سار و باغستانی بی‌در و دیوار دارد. در بهار و تابستان بیست خانه در آنجاست. **ده بکَرْی** - آبش از چشمه‌سار، در بهار و تابستان بیست خانه‌وار **افشار** در آنجا سکنی دارند. **کوه لری** - آبش از چشمه‌سار، اشجار گردو و انگور و انار در آنجا بسیار، در بهار و تابستان ییلاق ایلات **مهنی** است. **کوه رمّان** - در بهار و تابستان مرتع ایلات **مهنی** و **مجاز**، و اشجار انگور و انجیر و گردو و انارش بسیار است. **دلفارد** - در میان دوکوه. و باغستانی بی‌در و دیوار مشتمل بر اشجار انجیر و انگور و انار دارد. **کوه بارچی** - در بهار و تابستان مسکن ایلات **بهرآسمان**، اشجار گردو و انگور و انار بسیار دارد. **هنزا** - در میان دو کوه، در کنار رودخانه، همیشه اوقات به‌قرب سی خانه‌وار در آنجا نشسته - و به‌قدر نیم فرسخ از دو طرف رودخانه اشجار میوه‌دار بسیار دارد.

سرمشک - در بهار و تابستان به‌قدر یک‌صد خانه‌وار از ایلات **ساردوئی** در آنجا ییلاق دارند. اشجار زردآلو و گردو و غیره‌اش فراوان است.

کرود - متصل به **کوه هزار** راین، مرتع ایلات ساردوئی در زمستان - قریب پنجاه خانه‌وار از طایفه **مقبلی** - در آنجا سکونت دارند و روزگار می‌گذرانند. [۱۴۴۸]

[سیرجان]

سیرجان - معظم بلوکات کرمان، و از شهر تا اول خاک سیرجان به‌قدر سی فرسخ راه است، و محدود است از سمت شمال به **شهر بابک**، و از جهت مغرب به‌جانب **نی‌ریز** فارس، و از طرف جنوب به **اقطاع**، و از سمت مشرق به **رفسنجان**[1] و **بردسیر**.

جلگاه سیرجان باکمال وسعت، و فضایش در نهایت فسحت، قراء و مزارعاتش

۱- البته مقصود شمال شرقی است.

خوش‌آب وهوا و باغات و عماراتش پاکیزه و باصفاست.

آب مزارعات و قراء جلگاء غالباً از قنوات سرشار است، و محال کوهستان و قهستانش رودآب و چشمه‌سار. آب چشمه‌سارش بسیار خوش طعم و خوش‌گوار. پنبه و غلات وافر حاصل آنجا، در بعضی باغات **پسته خندان** که گوئی حقه‌ایست مینا مملو از زمرّد سبز و یاقوت حمرا.[1]

جلگاء سیرجان به‌حسب اعتدال با شهر کرمان به‌یک میزان است ـ چنانچه در سرطان[2] موسم حصاد سنبلهٔ هردو مکان است.

در وسط جلگاء سیرجان قله کوهی رفیع، و از سرزن به‌همه طرف منیع ـ در سر آن کوه، چاهی از سنگ بریده‌اند و به‌آب رسانیده ـ در قدیم در حوالی آن سنگ شهری عظیم بوده که ارگ آن شهر را بالای آن سنگ ساخته، و به‌محکم‌ترین وجهی پرداخته بودند[3]. در سوانح **امیر تیمور، بعد از هفت سال محاصره**، به‌تصرف آمد و خراب شد.

تفصیل اسامی قراء و مصافات سیرجان از قراری است که ثبت است:

سعیدآباد ـ مشتمل است بر چهارصد خانه و سه حمام و یک کاروانسرا و پنجاه شصت دکان و چند باغ، و مزارع و قنوات و سکنه‌اش از قراری است که نوشته شده.

جعفرآباد ـ دو خانوار سکنه دارد. **چراغ بیمید** ـ دو باغ و پنج خانوار سکنه دارد. **اسفهرجان** ـ سکنه ندارد. **باغ بیمید** ـ سکنه ندارد. **خرمّه** ـ دو باغ و چهار خانوار سکنه دارد. **حسنی** ـ چهار خانوار سکنه دارد. **سعیدآباد**[4] ـ **کشکویه** ـ پانزده خانوار سکنه دارد. **ده یادگار**، بیست خانوار سکنه دارد. **محمدآباد** ـ سکنه ندارد. **حسین‌آباد** باقری ـ سکنه ندارد. **خانمی** ـ غیرمسکون است[5]. **سعدانی** ـ سکنه ندارد. **حسین آباد** ـ سکنه ندارد. **امین‌آباد** ـ سکنه ندارد. **حیدرآباد** ـ سکنه ندارد. **حسن آباد** ـ سکنه ندارد. **آباده** ـ بیست خانوار سکنه دارد. **بدرآباد** ـ پنج خانوار

۱ـ پسته سیرجان به‌علت سبزی زیبائی که در آن است مورد پسند قنادیهای اصفهان و گزسازان آنجاست.

۲ـ یعنی تیرماه.

۳ـ مقصود قلعه سنگ است.

۴ـ سعیدآباد مرکز سیرجان است و من آب قنات آن را که در مدرسه بدر مظهر می‌شد دیده بودم. امروز کل شهر به‌نام سیرجان خوانده می‌شود.

۵ـ هندوانه آن معروف است به‌هندوانه خانمی. شاید منسوب به‌ترکان خاتون باشد. تخمک‌های ریز دارد.

سکنه دارد. **کریم‌آباد** ـ غیرمسکون. **ده قطب‌الدین** ـ سکنه ندارد. **ده ترکان** ـ سکنه ندارد. **رقاباد** ـ سکنه ندارد. **سلطانی** ـ سکنه ندارد. **دهنو قنبری** ـ سکنه ندارد. **دولت آباد** ـ سکنه ندارد. **مکی‌آباد** ـ حمام و حسینیه و چهل وپنج خانوار سکنه دارد. **کمال آباد** ـ سکنه ندارد. **نصرآباد** ـ سکنه ندارد. **حسن آباد** ـ سکنه ندارد، **محمودآباد** ـ سکنه ندارد. **مرادآباد** ـ سکنه ندارد. **مظفرآباد** ـ سکنه ندارد. **جلال‌آباد** ـ سکنه ندارد. **جنت‌آباد** ـ سکنه ندارد. **نجف‌آباد** ـ سی وپنج خانوار سکنه دارد. **کهمکان** ـ سکنه ندارد. **سعادت‌آباد** ـ سکنه دارد(؟). **مهرآباد** ـ سکنه ندارد. **حسین آباد** ـ سکنه ندارد. **فرخ آباد** ـ سکنه ندارد. **علی آباد** ـ سکنه ندارد. **عزیزآباد** ـ طافیه است. **حمیدآباد** ـ سکنه ندارد. **خرمّه** ـ سکنه ندارد. **فیروزآباد** ـ دو درب باغ دارد. **صفت آباد** ـ سکنه ندارد. رحیم آباد ـ سکنه ندارد. مطهری(؟) طافیه است. **اکبرآباد** ـ یک درب حمام و یک درب باغ دارد. [۱۵۰۱]

نصرت آباد ـ مشتمل است بر دویست و پنجاه خانه و بیست وپنج درب دکان و شش درب باغ و یک درب حمام و یک حسینیه ـ مزارعاتش این است:

سلطان آباد ـ سکنه ندارد. **عمادآباد** ـ حمامی و ده خانوار سکنه دارد. **محمدآباد** ـ سکنه ندارد. **مظفرآباد** ـ چهار خانوار سکنه دارد. **مناسکه(؟)** سکنه ندارد. **محمدآباد** ـ سکنه ندارد. **محمودآباد** ـ حمامی و پانزده خانوار سکنه دارد. **نصیرآباد** ـ سکنه ندارد. **نصرة‌آباد** ـ سکنه ندارد. **مظفرآباد چهارطاق** ـ سکنه ندارد. **جعفرآباد** ـ بیست وپنج خانوار سکنه دارد. **شریک آباد** ـ سکنه ندارد. **عباس‌آباد** وقفی ـ دو خانوار سکنه دارد. **فیروزه** ـ سکنه ندارد. **جمیل‌آباد** ـ سکنه ندارد. **کلک(؟)** ـ دو خانوار سکنه دارد. **ده آقا** ـ سکنه ندارد. **جان عمری** ـ ده خانوار سکنه دارد. **ایزدآباد** ـ سکنه ندارد. **دهنو** میرزارضا ـ پنج خانوار سکنه دارد. **مهدی آباد** ـ سکنه ندارد. **حسین آباد** ـ سکنه ندارد. **کریم آباد** ـ سکنه ندارد. **حمدآباد** ـ پنج خانوار سکنه دارد. **شهرآباد** ـ سکنه ندارد. **دهو** ـ پنج خانوار سکنه دارد. **طاهرآباد** ـ سه خانوار سکنه دارد. **مهرآباد** ـ سکنه ندارد. [۱۵۲۹]

جمال آباد ـ مشتمل است بر بیست وپنج خانه بسکنه، و یک درب حمام، و یک

حسینیه، مزارعاتش این است:

تاج آباد ـ سکنه ندارد. **جمال آباد** ـ سکنه ندارد. **قاسم آباد** ـ سکنه ندارد. **خلیل‌آباد** ـ سکنه ندارد. **حسین آباد** ـ سکنه ندارد. **حافظ آباد** ـ ده خانوار سکنه دارد. **نعمت آباد** ـ سکنه ندارد. **کشکویه** ـ سکنه ندارد. **حسن آباد** ـ یک باغ و پنج خانوار سکنه دارد. **عیش آباد** ـ سکنه ندارد. [۱۵۳۹]

زیدآباد ـ مشتمل است بر سیصدخانه، و بیست وپنج درب دکان، و چند باغ و یک درب حمام، و یک حسینیه، مزارعاتش به‌قراریست که ثبت است:

بیابانی ـ **ده میر** ـ **حسین آباد** ـ **دارآباد** ـ **حسن آباد** ـ **بدرآباد** ـ**کاکاحاجی**[1] ـ **امیرآباد** ـ **نعمت آباد** ـ **رحیم آباد** ـ **جعفرآباد** ـ **دهنو علیا** ـ **دهنو سفلا**. **الله آباد** ـ منصور آباد ـ طافیه است. **سلطان‌آباد** ـ **رحیم آباد** ـ طافیه است ـ **ابراهیم آباد** ـ پنج خانوار سکنه دارد. **حسین آباد** ـ **دولت آباد** ـ **عباس آباد** ـ **محمودآباد** ـ **رکناباد** ـ **زیدآباد** ـ **اکبرآباد** ـ **مهدی آباد** ـ **قاسم‌آباد** ـ**کریم آباد** ـ **محمودآباد** ـ **حسین آباد**، **ملاحاجی**. [۱۵۷۰]

ملک آباد ـ مشتمل است بر دویست خانه و ده درب دکان، و سه باغ، و یک حمام. مزارعاتش این است:

تاج آباد ـ دو خانوار سکنه دارد. **محیی‌آباد** ـ شش خانوار سکنه دارد. **قادرآباد** ـ سکنه ندارد. **ابراهیم آباد** ـ سکنه ندارد. **قاضی(؟) نجف‌آباد** ـ ده خانوار سکنه دارد. **حسن آباد** ـ **فخرآباد** ـ **عباس آباد** ـ سکنه ندارد. **دارستان** ـ **علی آباد** ـ دو خانوار سکنه دارد. **صالح آباد** ـ **الله‌آباد** ـ **رضوان آباد** ـ [۱۵۸۵]

سیرجان کهنه ـ مزارعاتش این است که نوشته شده: **کهن شهر** ـ دو درب باغ و پنج خانوار سکنه و طاحونه دارد. **عزت آباد** ـ سکنه ندارد. **کریم آباد** ـ دوازده خانوار سکنه و چهار درب دکان دارد. **منصورآباد** ـ مشتمل است بر دو خانوار، و

۱ـ خود مردم *باباحاجی* گویند و جزء اوقاف خواجه کریم‌الدین پاریزی بوده است.

یک درب باغ. **دهنو** - پنج خانوار سکنه دارد. **فیروزآباد، زمرد** - چهار خانوار سکنه دارد. **فتح آباد.**

کُرّان و سعادت آباد - واقعه در **قهستان**، مشتمل‌اند بر یکصد وچهل خانه، و ده درب دکان، و دو حمام، و دو حسینیه، و این مزارعات:
کورگاه، حسن آباد، حسین آباد، محیی‌آباد، سعادت آباد، دولت‌آباد، دهنو، ده قاضی - دو خانوار سکنه دارد. **شمس‌آباد، شریف‌آباد، کهن چنار** - چهار خانوار سکنه دارد. **بدرآباد، ده سراج، مراک(؟). هَنْدیم** یک درب باغ دارد. **اسْفند، ادرخان(؟)، پسوجان** - ده خانوار سکنه دارد[1]. **چپرستان، خرم‌جرد، عیش‌آباد، سروستان.** [۱۶۱۶]

تِذْرَج - مشتمل است بر ده خانه و یک حسینیه و این مزارع: **تذرج، کفرا، وهنر(؟)، کهن مور. ماسفودان(؟)، محمدآباد، کلیکون.** [۱۶۲۳]

مزارعات واقعه بر لب رودخانه

بیدخاب - سنجددر(؟) علیا - **سنجددر(؟)** سفلا، **مهرآباد**، عزیزآباد، ده تک(؟).
بَلْوَرْدْ - مشتمل است بر سی وپنج خانه، و یک حسینیه، و یک حمام، و شش باغ. و مزارعاتش این است: **کشکویه، جمیل آباد(؟)، خرمه**، نصیرآباد، **کوغین، کهنوج، بوجان، عیش‌آباد، اسطور، زیررخ(؟). گهرو.** [۱۶۴۱]

پاریز و توابع - در کوهستان - نودوهفت خورده ده دارد و یکصد وسی و پنج خانه، و یک حمام، و یک حسینیه[2].
چهارگنبد - محل سکنای ایلات **بیچاقچی** و **ارشلو** است که در تابستان آنجا می‌باشند. یکصدوشصت و هشت پارچه ده، و یک درب حمام دارد. و مزار

۱- خود مردم پسّون گویند و تا پاریز یک فرسخ فاصله دارد.
۲- پاریز از سطح دریا ۲۳۳۰ متر ارتفاع دارد و در ۲۹ درجه و ۲۶ دقیقه عرض شمالی و ۵۵ درجه و ۴۵ دقیقه طول شرقی قرار گرفته است. (فرهنگ آبادیها، دکتر پاپلی).

حضرت امامزاده **سلطان حسین** در آنجا واقع است ـ اعلی‌الله مقامه.
[۱۶۴۱ + ۹۷ + ۱۶۸=۱۹۰۷]

شهربابک

بلوکی است در برابر شمال و مغرب شهرکرمان. و از بلده تا خاک شهر بابک تخمیناً چهل فرسخ است. شمالاً به **رباط صالحی**، و غرباً به‌محال **فارس**، و جنوباً به **سیرجان**، و شرقاً به‌**رفسنجان**.

شهر بابک قصبه‌ایست شهر مانند، مبتنی بر قلعه و عمارات دلپسند. جلگاءش با وسعت است، و آب و هوایش در نهایت صفا و نزهت ـ به‌جهت مرتع دواب و اغنام مناسب، و مردم آن‌جا را مردمیّت شیمه و افضل مکاسب است.

دراطراف شهر بابک محلات دارد مشتمل بر عمارات و باغات. و آب مزارعاتش غالب از قنوات است. چند قریه از توابع آنجا می‌باشد که یکی میمند است.

از غرایب آن که احدی از ارباب استیلا بر آنجا تسلط کامل به‌هم نرسانیده. زیرا که **میمند** در اطراف رودی واقع ست که در میان دو کوه روان است، و از دو طرف رود دوکوه ممتد بلند قد برابر با آسمان. در زیر آن دو کوه ـ مردم آنجا ـ هرکس به‌قدر همت خود خانه ساخته. به‌این معنی که خانه‌ها مثل **بوکن**[1] ـ در زیر کوه کنده و پرداخته. و دریچه به‌جهت تردّد بازگذاشته، در برابر در، دیواری سنگرآسا ساخته. با اسباب دفع دشمن در پس آن دیوار نشینند، و شبها بیرون می‌آیند و آب از رودخانه جهت مصارف خود می‌برند، و آذوقه و سایر مایحتاج خود را در آن بوکن ذخیره و اندوخته‌اند که از هیچ باب معطلی و دست تنگی ندارند.

صاحب خانه که بر در خانه نشست ـ احدی راکجا جرئت و یارای عبور و مرور از آن حوالی است؟ به‌محاصره و یورش و سایر اسباب قلعه‌گیری تصرف درآن خانه ممکن نیست، و توپ و تفنگ و خمپاره و سایر آلات و ادوات حرب و پیکار در آنجا به‌کار نمی‌رود.

۱ـ بوکن ـ تلفظ ممال آن بی‌کند است ـ غاری طبیعی که در کوه پیدا شده باشد و در ایام برف و باران پناهگاه گوسفند و آدمیزاد است. ظاهراً مرکب است از بی = مقدس + کند = کنده شده و حفاری شده. این غارها گاهی پرستشگاه مهرپرستان و آناهیت‌پرستان نیز بوده است. (*خاتون هفت قلعه*، ص ۲۸۲).



سرو باغ حاج عزیز پاریز (عکس رضا فروزی)

پانصد خانه ـ متجاوز ـ در میان آن دو کوه می‌باشد که هر خانه صاحبی علیحده دارد ـ واحدی را تصرف در خانه دیگری ممکن نیست ـ به‌خصوص کندن و ساختن این خانه‌ها.

جماعتی هستند که مانند موش و ماهی درکار خاک و آب آگاهی دارند ـ مبلغی معیّن اجرت می‌گیرند و خانه را کنده و پرداخته و به‌ذرع درآورده می‌فروشند و صاحبخانه به‌طوری که نوشته شد در آن‌جا مسکن می‌نماید[1].

محال شهر بابک ازین قرار است. مزارع حومه شهر بابک ـ که به‌قدر یک هزار خانه سکنه دارد ـ کلاً قنات آب است و هریک متصل به‌یکدیگر، ازین قرار:

هاوشک، **دانا**، **خانیه**، **بهمهر**، **قریه موسی**، **مرج**، **جعفرآباد**، **خیش‌آباد**(؟)، **قناةالنوج**، **عباس آباد**، **خورشید**(؟)، **مظفرآباد**، **پیرجل**، **بهزادفرخ**، **اجکویه**، **رهجرد**[2]. **حسن آباد**، **بهشت آباد**، **قطب‌آباد**، **دهنو میرعبدالواحد**. **دهنو میرزا هادی**، **محمدآباد** مخروبه است. **فرخ‌زاد** مخروبه است. **گهرت**، **اشکور**، **محمدآباد سادات** ـ سه‌دانگ خالصه دیوان اعلی و سه دانگ اربابی است. **رومنی**. **روزبهاباد**، **کشکنویه**، **زرمه**، **استبرق**، **کیشویه**، **ناصرآباد**، **خیرآباد**، **کوشک مردان** ـ خالصه دیوان اعلی است. **کوشک برزی** ـ خالصه دیوان اعلی است، **مهرجرد**، **شمس‌آباد**، **شمشیرآباد**، **گکو**، **کنتویه**، **بیدهرات**، **فرسته**(؟)، **مهروآباد**(؟)، **برخواه**، **بشناب**، **شریک آباد**، **پتروئیه**(؟)، **برفه**، **حاجی اسحقی**، **علی‌آباد** عباس، **گلوزرد آب**. [۱۹۶۷]

کوهستان و توابع

میمند ـ آبش از چشمه‌سار، و سکنه‌اش قریب پانصد خانه‌وار، و مزارعات و مضافاتش ازین قرار است: **لای جزّین**، **لای اشکرکو**، **دربند**، **دره تک**، **سرداب**، **مشکون**، **پیش رودخانه**، **حتکنوئیه**، **گِلاب**، **چنار**، **رزگله**، **پشت‌کر**. [۱۹۷۸]

دهشتران ـ چند مزرعه نزدیک یکدیگر، و سکنه آنجا قریب شصت هفتاد خانه‌وار، و مزارعاتش ازین قرار است: **شیب تل و آبشار**. **جویون**. **سلیمانی**، **خاتون**

۱ـ مقداری اغراق و خیالبافی است.

۲ـ لمگرد (؟).

آباد. ملک‌آباد، فتح‌آباد، یزدآباد، دهنو، مخروبه. [۱۹۸۶]

پاقلعه ـ سرحد است. قریب دویست خانه سکنه دارد. و مزارعات و مضافاتش ازین قرار است: **افکوس، خیص، دهنو، مرج، کهنوج، سُرخان، رپسه، حسن‌آباد.** [۱۹۹۶]

راویز ـ و **برز** ـ جنب یکدیگر. آبش از چشمه‌سار، و قریب یکصد و پنجاه خانه سکنه دارد. و مزارعش این است: **رودین، صالحی، راویز، جلال آباد، درینو، خویدی، منصورآباد، استانویه، میراب، بهمن‌آباد، دربیدو، درکردی، درباغ، مهجرد، مهاجری.** [۲۰۱۱]

آبدر ـ چند مزارع و چشمه‌سار و یکصد وپنجاه خانه‌وار است.

مَدْوار ـ در سه فرسخ میان کوه است. پانزده مزرعه چشمه‌سار دارد. چند درب باغ ساخته‌اند. سکنه آنجا دویست خانه‌وار است.

[۲۰۱۲+۱۵=۲۰۲۷]

بهتویه ـ و **هوماشک**، یک قریه سی وپنج مزرعه قنات آب و چشمه، چند درب باغ و باغچه در آنجا بنا کرده‌اند. قرب دویست خانه سکنه دارد. [۲۰۲۹+۳۵=۲۰۶۴]

جوَزْم ـ سی رشته مزرعه و قنات آب و چشمه دارد. باغات ندارد. یکصد وپنجاه خانه سکنه اوست. [۲۰۶۴+۳۰=۲۰۹۴]

دهَجْ ـ بیست رشته قنات، و چند درب باغ دارد. قریب دویست وپنجاه خانه‌وار سکنه اوست. [۲۰۹۴+۲۰=۲۱۱۴]

خَبْر و شکاری ـ هفت رشته قنات در جنب یکدیگر دارد. سرحد است[1]، و سکنه آنجا یکصد وپنجاه خانه‌وار. [۲۱۱۴+۷=۲۱۲۱]

رباط ـ در جلگه واقع. بسیار بد آب وهواست. هفت رشته قنات نزدیک یکدیگر دارد. سکنه‌اش، از قرار قلمداد، یک‌صد خانه‌وار است. [۲۱۲۱+۷=۲۱۲۸]

کوبنان

محلی است فیض بنیان. در سمت شمال بلدهٔ بهجت بنیان[2]. شرقاً متصل است به‌محال **راور**، غرباً به **بهاباد و بافق**، جنوباً به‌**لوت**، شمالاً به‌**زرند** ـ مشتمل بر جلگه و کوهستان.

هوایش با شهر یکسان. مردمش از جهالت دور و از مراتب کدخدامنشی با بهره و مسرور. آبش از قنوات جاری و به‌باغات و مزارعات ساری است. معدن سرب آنجا خوب و مرغوب است ـ چنانکه از یک‌من سرب چهار مثقال نقره حاصل می‌شود[3] ـ ولی حال به‌جهت اختلال اوضاع ـ خراب و ازکارافتاده.

محصولات شتوی وصیفی آنجا نیک به‌عمل می‌آید، اما وفور ندارد. مضافات و مزارعات و سکنه‌اش این است: حومه کوبنان: **جور**، آباد، قنات آب، و مسکون است. **افزارآباد**، قنات آب و مسکون است. **چمارآباد**، قنات آب و مسکون است. **ده میرعلیا**، مسکون و قنات آب است. **ابوالوار** سفلا ـ مسکون و قنات آبست. **دهنو امامزاده** ـ مسکون و قنات است. **محی‌آباد** ـ قنات آب و مسکون. **زارشکان** ـ قنات آب و مسکون. **الله‌آباد** قنات آب و مسکون. **سرداب آباد** ـ قنات آب و مسکون. **مقیم آباد** ـ قنات آب و مسکون. **ده میر سفلا** ـ قنات آب و مسکون. **بیدوان خواجه** رئیس ـ قنات آب و مسکون. **کهن آباد** ـ قنات آب و مسکون. **اسلام آباد** ـ قنات آب و مسکون. **دارا(؟)** قنات آب و مسکون. **رشیدآباد** قنات آب و غیرمسکون. **نصرت**

۱ـ مقصود آن که سردسیر است.

۲ـ تکرار بنیان؟ لابد مقصودش بهجت توأمان بوده به‌سیاق مؤلف در مسجع کردن عبارات.

۳ـ درباب معدن نقره کوبنان که یک منبع مهم اقتصادی برای عصر صفوی بوده، رجوع شود به‌تذکره صفویه، چاپ نگارنده، (ص ۶۱).

آباد ـ قنات آب و غیرمسکون. **گودک** ـ قنات آب و غیرمسکون. **اسمعیل آباد** ـ قنات آب و غیرمسکون. **فیروزآباد** ـ قنات آب و غیرمسکون. **کشکویه** ـ قنات آب و غیرمسکون. **دهنو اخچه** ـ قنات آب و غیرمسکون. **سرداب** ـ قنات آب و غیرمسکون. **شهرآباد** ـ قنات آب و غیرمسکون. پنجرکان(؟) ـ قنات آب و مسکون. **باب گسک** ـ قنات آب و مسکون. **اب بگان** قنات آب و غیرمسکون. **موریکان** ـ قنات آب و غیرمسکون. **ده سالار** ـ قنات آب و غیرمسکون. **دهنو خواجه** ـ قنات آب و غیرمسکون. **اپوالوارسفلا**، آبش چشمه و غیرمسکون. **ده زیار** ـ قنات آب و غیرمسکون. [۲۱۶۲]

مزارعات کوهستان

باب جزی ـ چشمه‌سار و غیرمسکون. **توتویه** ـ چشمه‌سار و غیرمسکون. **اسناح** ـ چشمه‌سار و مسکون. **باب بروئی** ـ چشمه‌سار و مسکون. باب حوض ـ چشمه‌سار و مسکون. **باب جام** ـ چشمه سار غیرمسکون. **گره کویه** ـ قنات آب و غیرمسکون، **فیقکویه**(؟) ـ قنات آب و مسکون. **بیدان** ـ قنات آب و مسکون. **بنه کویه** ـ قنات آب غیرمسکون. **گیتری** ـ چشمه‌سار و غیرمسکون. **کارکهن** ـ چشمه‌سار غیرمسکون. **ده جزی**(؟) ـ چشمه‌سار مسکون. **ده نو** قلندری ـ قنات آب غیرمسکون. **شورک** علیا ـ قنات آب غیرمسکون. **شورک** وسطی قنات آب مسکون. **شورک سفلا** ـ چشمه سار غیرمسکون. **ساوند** و نقی ـ چشمه‌سار غیرمسکون. **خانگ** ـ چشمه‌سار غیرمسکون. [۲۱۸۳]

مزارع قریه علی و توابع

قریه علی ـ قنات آب و مسکون، **زیدی** ـ قنات آب غیرمسکون. **ده معین** ـ قنات آب غیرمسکون. **فاشکویه** ـ قنات آب مسکون. **حسین‌آباد** ـ قنات آب مسکون. **پساب** ـ قنات آب و مسکون. برتب(؟) قنات آب و مسکون. **برگویه** ـ قنات آب مسکون. **خرم‌آباد** ـ قنات آب غیرمسکون. **عیش‌آباد** ـ قنات آب غیرمسکون. **موری** ـ قنات آب مسکون. **کوشکویه** ـ قنات آب غیرمسکون. **نصرت‌آباد** ـ قنات آب مسکون: **کرمانی و صلح آباد** ـ قنات آب مسکون. **کازرویه** ـ قنات آب غیرمسکون. **علی‌آباد** ـ

قنات آب مسکون. **حکیم‌آباد** ـ قنات آب غیرمسکون. **ده‌کنار** ـ قنات آب غیرمسکون. **شکرآباد** ـ قنات آب غیرمسکون. **فتح‌آباد** ـ قنات آب غیرمسکون. **محمدآباد** ـ قنات آب غیرمسکون. **منصورآباد** ـ قنات آب غیرمسکون. **محمؤدی** ـ قنات آب غیرمسکون. [۲۲۰۶]

فوز و توابع آن

فوز ـ چشمه‌سار و مسکون. **دیمکان** ـ چشمه‌سار و مسکون. **کهنوج** ـ قنات آب و مسکون. **سربندی** ـ قنات آب مسکون. **ریع‌کهن**(؟) قنات آب غیرمسکون. **درب آب** ـ قنات آب غیرمسکون. **بن‌در** ـ چشمه‌سار غیرمسکون. **سینه کومه** ـ چشمه‌سار غیرمسکون. **باب گر** ـ قنات آب غیرمسکون. **چاهویه** ـ قنات آب غیرمسکون. [۲۲۱۸]

آسفیج و توابع

اسفیج ـ چشمه‌سار مسکون. **سیمکویه** ـ قنات آب غیرمسکون. **کم‌کویه** ـ قنات آباد مسکون. **علی‌آباد** علیا ـ قنات آب غیرمسکون. **زیرکان** ـ **قنات آب** ـ غیرمسکون. **علیاباد** سفلا طافیه است. [۲۲۲۴]

گوجر و توابع

گوجر[1] ـ قنات آب مسکون. **خودرابی**(؟) ـ قنات آب مسکون. **دیموئیه** ـ چشمه‌سار غیرمسکون. **تک در** ـ چشمه‌سار غیرمسکون. **برکم** ـ چشمه‌سار غیرمسکون. **رویاموئیه**(؟) ـ طافیه است. **مقیم آباد** ـ طافیه است. **بهشت آباد** ـ طافیه است. [۲۲۳۲]

کوهستان و توابع

خوسف[2] ـ قنات آب مسکون. **بشگان** ـ چشمه‌سار مسکون. خیز[3](؟) ـ چشمه‌سار

۱ـ در کتب تاریخی و جغرافیایی گوجهر نوشته‌اند.

۲ـ در اصل: جوسف. به‌قرینه اصلاح شد.

مسکون. **ببروئیه** ـ قنات آب مسکون. **کهنوج** ـ قنات آب مسکون. **پورگان** ـ قنات آب مسکون. **باب دهویه** ـ قنات آب غیرمسکون. **بیدبشکان** ـ قنات آب غیرمسکون. **بنیز سک** ـ چشمه‌سار غیرمسکون. **جوزویه** ـ چشمه‌سار غیرمسکون. **دشتی خون** ـ چشمه‌سار غیرمسکون. **بیدویه** ـ چشمه سار غیرمسکون. **گودوئیه** ـ چشمه سار غیرمسکون. **چهرمیز** ـ قنات آب غیرمسکون. **چناروپه** ـ چشمه‌سار غیرمسکون. **اشت آباد** ـ قنات آب غیرمسکون. **انکویه**(؟) ـ چشمه‌سار غیرمسکون. **پتلیکان** ـ چشمه‌سار غیرمسکون. **سیمکوئیه** ـ چشمه‌سار غیرمسکون. **ده زیروئیه**[۴] ـ چشمه‌سار غیرمسکون. [۲۲۵۲]

کوهپایه

محلی است بین‌المشرق والشمال بلده سعادت اشتمال. شرقاً متصل به **خبیص**، و غرباً به **زرند**، شمالاً به‌راور، و جنوباً به‌**حومه**، مشتمل بر کوهستانات و مزارعات خورد. اسمش از رسمش معلوم، و طورش از طرزش مفهوم. آبش از قنوات، و هوایش مسرت‌آیات. در ده فرسخی شهر واقع، و علوفه‌اش وافر، و دواب و اغنام را سازگار و نافع است. محصولات شتوی و صیفی در آنجا خوب به‌عمل می‌آید، ولی با زحمت و مشقت. و حاصلش زیاد بر مخارج لازمه اهل آنجا نیست. برای شکار محلی است دلپذیر، و شکار کبک و پازنش بسیار و بی‌نظیر. مزارعات و ملحقاتش این است:

درختنگان

آبش از رود ـ که از دهنه کوه می‌آید. دو طرف آن باغستان و مزارع خورد دارد ـ به‌این تفصیل:

سردهان ـ سکنه ندارد. **شام گستان**[۵] ـ دوخانوار سکنه دارد. **باب سنگ** ـ دو خانوار سکنه دارد. **رمکان** علیا ـ دو خانوار سکنه دارد. **رمکان** وسطی ـ دو خانوار

۳ـ شاید مصحف چه میز بوده باشد.

۴ـ شاید همان زیرکوئیه باشد.

۵ـ امروز شانگستان گویند. شام همانست که در زبانهای اروپائی Champ و کمپ گفته می‌شود = اردوگاه.

سکنه دارد. **رمکان** سفالی ـ سه خانوار سکنه دارد. **طاحونه** ـ دو خانوار سکنه دارد. **قریه شیخ** ـ یک خانوار سکنه دارد. **باغ طاهر** ـ یک خانوار سکنه دارد. **دمق‌آباد** ـ پنج خانوار سکنه دارد. **کم گیشویه** ـ یک خانوار سکنه دارد. **دهویه** جولا(؟) ـ یک خانوار سکنه دارد. **باب ماهویه** ـ غیرمسکون. **قریه‌لولو** ـ سه خانوار سکنه دارد. **انارستان** ـ سه خانوار سکنه دارد. **بنیمان** ـ سه خانوار سکنه دارد. **باب برزی** ـ یک خانوار سکنه دارد. **قریه گداعلی** ـ سکنه ندارد. **کچه**[1] ـ یک خانوار سکنه دارد. **کچارکویه** ـ غیرمسکون. **فساررویه** ـ طافیه است. **بم فادیز** کوهک(؟) ـ سکنه ندارد. [۲۲۷۶]

مزارعات واقعه در جلگه درختنجان

همگرین(؟)[2] ـ سه خانوار سکنه دارد. **پشته شیران** ـ سه خانوار سکنه دارد. **دهویه** جمال ـ یک خانوار سکنه دارد. **دهویه سالار** ـ یک خانوار سکنه دارد. **سرآسیاب** ـ یک خانوار سکنه دارد. **دانگ نیم** ـ چهار خانوار سکنه دارد. **خیرآباد** ـ دو خانوار سکنه دارد. **باغ چشمه گویه** ـ سکنه ندارد. **اسحق آباد** ـ سه خانوار سکنه دارد. **بیدویه** ـ یک خانوار سکنه دارد. **قریه حلاج** ـ سه‌خانوار سکنه دارد. **دوغنان** ـ سه خانوار سکنه دارد. **سرطاحونه**[3] ـ یک خانوار سکنه دارد. **شریف‌آباد** ـ یک خانوار سکنه دارد. **باغ گلچین**[4] ـ یک خانوار سکنه دارد. **ده شیب**[5] علیا ـ خالصه دیوان، سه خانوار سکنه دارد. **ده شیب** وسطی ـ خالصه دیوان، سه خانوار سکنه دارد. **ده شیب** سفلا ـ خالصه دیوان، سه خانوار سکنه دارد. **میان قدم** ـ خالصه دیوان، سه خانوار سکنه دارد. **کرمانی** ـ خالصه دیوان، سه خانوار سکنه دارد. **حینمان** ـ خالصه دیوان، سه خانوار سکنه دارد. **قطار** ـ خالصه دیوان، سه خانوار سکنه دارد. [۲۲۹۸]

۱ـ شاید همان گجگین باشد.
۲ـ همگویه و هم کمان در کرمان داریم.
۳ـ لابد خود مردم سرآسیاب گویند.
۴ـ اسم خوبی است ـ اگر همان گجگین نبوده باشد.
۵ـ ظاهراً همان است که امروز ده تک گویند.

فوسک ـ از توابع درختنجانست به‌دو فرسخ فاصله

فوشکْ ـ ده خانوار سکنه دارد. **نصرت آباد** ـ یک خانوار سکنه دارد. **زرینه** ـ یک خانوار سکنه دارد. **باب سرخ** ـ یک خانوار سکنه دارد. **درکلول** ـ یک خانوار سکنه دارد. **طاحونه** ـ غیرمسکون. [۲۳۰۴]

سیمْک ـ آبش از چشمه‌سار، و مزارعش از این قرار است

باغ بالا ـ غیرمسکون. **بیدویه** دو خانوار سکنه دارد. **قرمویه** ـ غیرمسکون. **جردلکان** ـ سه خانوار سکنه دارد. **پتکویه** ـ یک خانوار سکنه دارد. **در آسیاب** ـ سه خانوار سکنه دارد. **طاحونه** علیا ـ غیرمسکون. **طاحونه** سفلا ـ غیرمسکون. **مقیم آباد** غیرمسکون. **قریه فقیره**[۱] ـ غیرمسکون. **بندرویه** ـ دو خانه سکنه دارد. **سیمْکْ** ـ پنج خانه سکنه دارد. **علی‌آباد** ـ دو خانه سکنه دارد. **باب بیشه** ـ غیرمسکون. **سرچیل** ـ علیا[۲] غیرمسکون. **سرچیل** ه سفلا غیرمسکون. **سی‌سنگان** ـ یک خانه. **چشمه تخت** ـ سکنه ندارد. **باب لارستان** ـ هشت خانوار سکنه دارد. **هم قادید** ـ یک خانوار سکنه دارد. [۲۳۲۶]

درّان و توابع ـ متصل به‌لوت ـ مزارعاتش این است

تیکدر پای سنگ ـ سه خانوار سکنه دارد. **اسطرخویه** ـ یک خانوار سکنه دارد. **دهنوشور** ـ یک خانوار سکنه دارد ـ به‌جهت حفظ از بلوچ، برجی در آنجا ساخته‌اند. **پیجیک**(؟) ـ دو خانوار سکنه دارد. **جریشقان** ـ یک خانوار سکنه دارد. **دهنو** پرویز ـ یک خانه سکنه دارد. **درینجک**(؟) غیرمسکون. **درّان** ـ شش خانوار سکنه، و قلعه خرابه دارد.[۳] **باغ عزیز** ـ یک خانوار سکنه دارد. **درباغویه** ـ غیرمسکون. **باغ بالا** ـ یک خانه سکنه دارد. **ده شیب** ـ دران یک خانه سکنه دارد.

۱ـ ظاهراً همان ده گداعلی بوده باشد. درکوهسان پاریزهم ده گدا هست.

۲ـ چیل آن جائی است در ده که سنگهای همه زمینها را جمع می‌کنند و آن جا روی هم می‌ریزند و تبدیل به‌بلندی می‌شود. مرحوم محیط *طباطبائی* عقیده داشت که این کلمه *باسیلو* از یک ریشه‌اند.

۳ـ تقی خان درانی که در ایام کریم خان طغیان کرد و کرمان را گرفت از همین قریه بوده است. (*تاریخ کرمان*، چاپ سوم، ص ۶۸۱).

طاحونه خرشکن ـ طافیه است. **طاحونه** ـ درّان غیرمسکون. [۲۳۴۰]

حرجند ـ مزارعات خورد دارد. و سمت شمال او متصل است به **لوت**. به‌جهت حراست از شرّ بلوچ شش برج ساخته‌اند و مستحفظ در آنجا نشسته. مزارعش این است:

سه چارون(؟) ـ قراول خانه است. لوله برجی در آنجا ساخته‌اند. **گـزک** ـ لوله برجی برای تفنگچی قراول، و چهار خانه سکنه دارد. **دشتویه** ـ یک خانه سکنه دارد. **گرکانی** ـ سه خانه سکنه دارد. **قنات هالک** ـ سکنه ندارد. **باب بنه** ـ دو خانه سکنه دارد. **سرانگ**[1] ـ یک خانه دارد. **دهویه** ـ بدیع غیرمسکون. **رشقان** ـ یک خانه سکنه دارد. **دهیکویه** ـ غیر مسکون. **باب رودیه** ـ غیرمسکون. **تیکویه**(؟) دو خانه سکنه دارد. تیمنگ(؟) دو خانه سکنه دارد. **سهلوکویه** ـ یک خانه سکنه دارد. **قنات صالح** ـ غیرمسکون. **حرجُند** ـ قلعه خرابه، و یک خانوار سکنه دارد. **رقه** کبیره[2] ـ دوخانه سکنه دارد. **دهنو تخت** حرجند ـ سکنه ندارد. **جرق**[3] ـ چهار خانه سکنه دارد. **آدوری** ـ غیرمسکون. **گورک** ـ چهار خانه سکنه دارد. **دهویه** ـ غیرمسکون. **هنک**(؟) ـ لوله برجی و چهار خانوار سکنه دارد. **دیزی** ـ لوله برجی و دو خانوار سکنه دارد. **جور** قلعه ـ چهار برجی و چهار خانوار سکنه دارد. **سراشک** ـ یک خانوار سکنه دارد. **طاحونه** ـ سکنه ندارد. **سهرنگ** ـ یک خانوا سکنه دارد. **کردک**[4] ـ سه خانوار سکنه دارد. **قنات عیسی**[5] ـ یک خانوار سکنه دارد. **ده زنان** ـ یک خانوار سکنه دارد. **دهویه** ـ غیرمسکون. **هرمز** سفلا[6] ـ چهار خانوار سکنه دارد. **هرمز** علیا ـ شش خانوار سکنه دارد. **دهنو** علی شهری ـ دو خانوار سکنه دارد. **قنات قاضی** ـ چهار خانوار سکنه دارد. **بادامویه** ـ یک خانه سکنه دارد. **مهارکویه** ـ سه خانوار سکنه دارد. **گچ سفلا** ـ دو خانه سکنه دارد. **گچ** علیا ـ دو خانوار سکنه دارد. **سهرج**[7]

۱ـ شاید همان سرانگر امروزی باشد. از نوع سرینگر کشمیر.
۲ـ شاید همان رهکه باشد.
۳ـ در فرهنگ جغرافیایی رزم‌آرا جرک نوشته شده.
۴ـ شاید همان کردآباد باشد.
۵ـ در فرهنگ جغرافیایی: کهن عیسی.
۶ـ در فرهنگ جغرافیایی: هروز علیا، هروز سفلا.
۷ـ در فرهنگ جغرافیایی: سحرج.

ـ دو خانوار سکنه دارد. **قنات گرم**[1] ـ سه خانوار سکنه دارد. **حرچنویه**[2] ـ یک خانوار سکنه دارد. **رقه صغیره** ـ سکنه ندارد. ده بید ـ یک خانه سکنه دارد. [۲۳۸۶]

جلوق، مزارعات خورد در آنجا واقع ـ آبش از چشمه

یدویه ـ یک خانه سکنه دارد. **سرین** ـ یک خانه سکنه دارد. **رق آباد** ـ دو خانه سکنه دارد. **کرّیک** ـ چهار خانوار سکنه دارد. **شعب ترک** ـ سه خانه‌وار سکنه دارد ـ بقعه شاهزاده محمد، فرزند حضرت امام موسی درآنجاست. **قنات شیب ده** ـ سه خانوار سکنه دارد. **کفان** ـ دو خانوار سکنه دارد. **باب رودین** ـ غیرمسکون. **باب نیزویه** ـ غیرمسکون. **طاحونه شعب گوک** ـ غیرمسکون. **روزکویه** ـ دو خانه سکنه دارد. **تنگلویه** ـ غیرمسکون. **ماه زمین** ـ یک خانوار سکنه دارد. **گساویه** ـ یک خانه سکنه دارد. **باب گوهر** ـ غیرمسکون. **چناریه** ـ دو خانه سکنه دارد. **بیجلدک**(؟) ـ سه خانه سکنه دارد. **تیکدردقاق** ـ پانزده خانوار سکنه دارد. **پای گدار** علیا ـ سکنه ندارد. **پای گدار** سفلا ـ سکنه ندارد. **کنجان** ـ یک خانه سکنه دارد. **رشقان** ـ یک خانه سکنه دارد. **باب ده** ـ یک خانوار سکنه دارد. **قریه زیار**[3] ـ پانزده خانوار سکنه دارد. **قریه مسعود** ـ دو خانه‌وار سکنه دارد. **سنقرآباد** ـ سه خانوار سکنه دارد. **کهنوج** ـ چهار خانه سکنه دارد. **کمونه** ـ یک خانه سکنه دارد. **کوشک** ـ دو خانه سکنه دارد. **اسطرخویه** ـ یک خانوار سکنه دارد. **آب ریحان** ـ یک خانه سکنه دارد. **سردر** ـ سه خانه سکنه دارد. **بندر** ـ سه خانه سکنه دارد. **همقاوند** ـ دو خانه سکنه دارد. **تنکاب** ـ یک خانه سکنه دارد. **کاسویه** ـ یک خانوار سکنه دارد. **پای سیب** ـ دو خانه سکنه دارد. **ده زرگر** ـ دو خانه سکنه دارد. **طاحونه** سنقرآباد ـ سکنه ندارد. **قریه زیار** ـ سکنه ندارد [۲۴۲۴]

کوشک و توابع

کوشک و صوغان ـ در جانب جنوب بلدهٔ نیک اسلوب، شرقاً اتصال دارد

۱ـ کهنو گرم.

۲ـ فرهنگ جغرافیایی: ترچینوئیه.

۳ـ امروز معروف به‌ده زیار است.

به‌**رودبار**، و غرباً به‌**اقطاع**، شمالاً به‌**اسفندقه** و جنوباً به **احمدی** فارس. برزخ بین کوهستان و جلگه است. آبش از قنوات و رودخانه و چشمه‌سارات جاری، و بر باغات و مزارع ساری است. در هوایش لطفی نیست. در وصف هوایش همین کافی است که نزدیک گرمسیر است. از وجنات احوال مردمش آثار مردمی پیدا نه، و از چهره سکنه‌اش انوار دانش هویدا نه. **قادزهر** شکاری که به‌خوبی مشهور و مطلوب نزدیک و دور است از آنجاست. از حکمتهای بالغه الهی آن که در تابستان موذیات[1] آنجا مثل مار و غیره زیاده از حد بیان است. این **نعمت** موهبت آن مردمان است! مزارعات و مضافات آنجا از قراری است که ثبت است:

کوشک علیا ـ آبش از چشمه‌سار، بیست خانوار سکنه دارد. باغات و مزارعی و قلعه خرابه درآنجاست. **شیشان** ـ آبش از چشمه‌سار، و فیمابین اربابان کوشک مشترک است. **شهربان** ـ دامنه کوه واقع، آبش چشمه‌سار، سه درب باغ دارد.

ترنگ[2] ـ درکنار کوه است و آبش از چشمه، دوازده درب باغ و هفتاد خانوار سکنه دارد. **پشته آدور و گودبستان** ـ رود آبست و مزروعی، چهار خانوار سکنه دارد. **سفلای پشته** آدور، طاحونه و یک درب باغ دارد. آبش از رود است. **کوشک سفلا** ـ آبش از رودخانه، باغ و مزروعی و طاحونه دارد. دوازده سکنه، آنجاست. **سر رودخانه** ـ ازکوه آب آن جاری است. پانزده خانوار سکنه دارد. **سیانج** ـ سفلای سر رودخانه است. آبش از رود و غیرمسکون است. **زاردخت** ـ غیرمسکون ولم یزرع. و در وقت نزول رحمت قلیل زراعتی می‌شود. **شاه ماران** ـ طافیه است. **قنات** ـ طافیه است. **دهنو** ـ قنات آبست، پهلوی کوه واقع، یک درب باغ و ده خانوار سکنه دارد. **ده سالار** ـ قنات آبست، یک درب باغ و پنج شش خانوار سکنه دارد. **آبگرمویه** ـ سه چهار رشته قنات دارد. غیرمسکون، گاهی زراعت می‌شود. **کلویه** ـ میان دو کوه واقع، آبش از رودخانه، به‌قدر سه چهار خانوار سکنه دارد. **سفیدخانی** ـ آبش چشمه‌سار، طاحونه دارد. ده خانوار سکنه دارد. **درهمویه** ـ قنات است که

۱ـ در اصل: موزیات.

۲ـ ترنگ با کسر راء، آب‌بند جلو رودخانه را گویند که با چوب و بته بسته می‌شود و آب پشت آن سوار شده به‌جوی دامنه کوه بالا می‌رود.

آسمان‌نگر[۱] است به‌قدر دو خانوار سکنه دارد. طاحونه و یک درب باغ [ ] دارد. **کلیمان** ـ سه چهار پشته قنات، و یک درب باغ، و قلیل مزروعی، و سی خانوار سکنه دارد. [۲۴۴۳]

ده سرد و توابع

مزار ـ پهلوی کوه واقع، سه چهار باغ و قلیل مزروعی، و پانزده خانوار سکنه دارد، آبش چشمه است. **جوغان** ـ آبش از قنات، طاحونه و باغ مخروبه و قلعه خرابه، و پانزده خانوار سکنه دارد. **پیکان** ـ آبش از قنات است. مشتمل است بر باغات، و مزروعی، و بیست خانوار سکنه. **رضوان** ـ آبش چشمه روداب، باغ و مزروعی دارد. به‌قدر ده خانوار سکنه آنجا می‌باشد، **چشمه دهویه** ـ قنات آب، و خالی از سکنه است. **درده** طافیه است. **قریه خرو** ـ قنات آب، و خالی از سکنه است. **قنات قاضی** ـ قنات آب، یک درب باغ و ده خانوار سکنه دارد. **خروآباد** ـ طافیه است. **گلستان**، و **قاسم آباد** ـ دو مزرعه است در **نوکند** ـ هردو قنات آب، و در نوکند چشمه است. دو خانوار سکنه دارد. **جزآباد** ـ چشمه است و خالی از سکنه است. **نورآباد** ـ قنات آبست، قلیل مزروعی دارد، خالی از سکنه است. **کلاغ آباد** ـ چشمه‌سار است، قلیل زراعتی می‌شود. خالی از سکنه است. **بنذرویه** ـ چشمه رودآب است ـ خالی از سکنه است. تیجویه(؟) ـ قنات است و مزروعی، به‌قدر ده خانوار سکنه آنجاست. **درزر** ـ قنات آبست و مزروعی، غیرمسکون است. **بنغان** ـ قنات آبست ده خانوار سکنه دارد. **ده سالار** ـ قنات آب ـ ده پانزده اصله نخل دارد، خالی از سکنه است. **چشمه نظر** ـ جزئی زراعتی می‌شود ـ خالی از سکنه است. **ده طافیه** ـ خالی از سکنه است. [۲۴۶۳]

سیاه کوه ـ کوهی است که میانه کوشک وصَوْغان واقع است. قشلاق ایلات است. در سالی که باران بسیار آید زراعت می‌شود. **آبگرمویه** ـ **باغویه** ـ **اسطرخویه** ـ

۱ـ آسمان‌نگر به‌دهات کوهستان گفته می‌شود که با بارندگی زمستان آب آن زیاد می‌شود و با خشکسالی کم. معمولاً طول این قنات‌ها کوتاه و چاه آن «کم بند خوار» است ـ و به‌سرچشمه‌های عمیق آب دسترسی ندارد. درواقع چشم چشمه این دهات به‌باران آسمان دوخته است. به‌قول استاد **یدالله**، مقنی یزد، بعضی قنات‌ها **هوابین** هستند.

یک درب باغ دارد. **باب دان** ـ یک درب باغ دارد. **پشت کوه** ـ یک درب باغ و قلیل مزروعی.

صوغان ـ قلعه خرابه دارد و زیر سیاه کوه افتاده، قریب شصت هفتاد خانه‌وار سکنه زارع اوست که همه در آنجا ساکن و به‌امر زراعت مشغولند. **دهان** ـ رود آب است، هرسال که رحمت زیاد می‌شود زراعتی می‌شود. در خشکسالی لم یزرع است، دوازده خانوار سکنه دارد. **افتین** ـ پهلوی کوه افتاده، قلیل درخت انار و انجیر دارد، آبش از سه چهار چشمه است. جزئی مزروعی نیز دارد. **تراب** ـ قنات آب است، قلیل مزروعی دارد. **سرخون** ـ قنات آب می‌باشد، قلیل زراعتی می‌شود. **حوراب** و **باغان** ـ قنات آبست زراعتی می‌شود. **ترکمان** ـ قنات آبست که زراعت می‌شود. **دشت ده** ـ قنات آبست، مزروعی است. **محمدآباد** ـ قنات آب و مزروعی است. **طواحین** ـ که بر میاه **دولت آباد** ارزویه ـ که قنات آن از صوغان جاری است ـ دایر است ـ ۳ حجر. **عباس آباد** ـ قنات است. قلیل زراعتی می‌شود. **قنبرآباد** ـ قنات است. قلیل زراعتی می‌شود. [۲۴۸۰]

گوک ـ محلی است در مشرق بلده، به‌بیست وپنج فرسخ از شهر دور، شرقاً و جنوباً متصل به‌**خبیص**، شمالاً و غرباً به‌**راین** و **تهرود**، جلگه مختصر در میان دوکوه افتاده، آبش از چشمه و قنات، و هوایش بهجت آیات. مردمش به‌اهل رستاق هم سیاق نیستند. مشتمل است بر باغات و بساتین خرم و اماکن مسرت توأم.

محصولات شتوی وصیفی آنجاکم ـ به‌حدی که نان اهلش از خارج فراهم است. حاصل باغاتش فراوان و ارزان است. غالب محصولش کشمش سبز و هلو خشک است. محلات و مزارعاتش از قراریست که ثبت شده. پانصد خانه دارد:

امره کان، عقد، کوس، خیرآباد، زرنو، تاج‌آباد، چشمه سار حاضری، **ده ملک، تیرگان، گوکان، کبکان، حوریان، زمان، چنارسرآب(؟)** طافیه است. **چشمه سار دریا، میرکوئیه، دامن کوه، زرد زیری(؟)، باغ نو** هزیری، **محمودآباد** طافیه است. **شاه آباد، نجف آباد، چشمه سار زهکویه، چشمه سار محمد** قطب‌الدین. [۲۵۰۵]

نرماشیر

محلی است گرمسیر، به‌فاصله پنجاه فرسخ ازکرمان دور. شرقاً متصل است به‌**لوت**،

و غرباً به کوه **جبال بارز**، شمالاً به‌**بم** و جنوباً به‌**نمداد** و **هودیان**. جلگائی وسیع، و در زمستان محلی دلکش و منیع و با نزهت و بدیع است.

آب پاره[ای] از مزارعاتش از کوهستان جبال بارز و بعضی از قنوات جاری و به‌مزارعاتش ساری است. مردمش را بوی انسانیت به‌مشام نرسیده و مراتب آداب‌دانی را نفهمیده‌اند. همه بی‌سامان و از دانش و بینش گریزانند.

غلّه آنجا فراوان و بسیار ارزان است. در مزارعاتش شتوی وصیفی و برنج و حنا و وسمه نیکو به‌عمل می‌آید. تفصیل مزارعاتش از این قرار است، و سکنه آنجا به‌همه جهت پانصد خانه‌وار است:

قطب‌آباد و **قنات میز**، **شهرستان**، **باغات شاهی**، ضبطی دیوان است. **ردنگ**. **تنگ** ـ ضبطی دیوان است. **خیرآباد** ـ ضبطی دیوان است. **محمدآباد** ریگان ـ ضبطی دیوان است. **طالب آباد** ریگان ـ ضبطی دیوان است. **محمودآباد** ـ قدری از آن ضبط دیوان است. **حسن آباد**، **زرین آباد** ـ لم یزرع است. **ملک آباد** ـ ضبطی دیوان است. **غنی خانی** و **حفی**(؟) ضبطی دیوان است. **شمس‌آباد**، **اللهآباد** پشت رود. **زیدآباد**، **بمبویان**، **حاجی آباد**، **جزان خاص میزدهنه**، **چهاردانگ**، **قنات محله**، **زوران**، **حسین آباد**، **نورنج**، **رودشک**، **طرز**، **کنجا**، **حسن آباد**، **پیرمهک**، **سیف‌آباد**، **خرگوش آباد**، **حسین آباد**، **طاحونه آقا لطفعلی**، **محمدآباد** ـ خالصه دیوان، **جرجنه**، خالصه دیوان. **کروک** ـ خالصه دیوان. **گرگ دهنه**، **دره مرغان**، **طاحونه** جرجنه، **بن در دهنه**، **موردان**، بیدشک ـ لم یزرع، **بک دراز**، **جعفرآباد** موردان، **آبگرم**، **تیمورنگ**، **میرآباد**، جرجنه.[1] اسدآباد، **بدرآباد**، **عباس آباد**، **رضی آباد**، **چغوک آباد**، علی آباداعلی، **قصر**، **ترک‌آباد**، **چهل تخم**، **حسین آباد** دهنه. **محمودآباد**، **شمس‌آباد**، **دهو**، **رستم‌آباد**، **ضیاءآباد**، **کریم آباد**، **دهنو علیا** جنب رودخانه عزیزآباد. **طاحونه** زیردست. **نعیم آباد**[1]، **طاحونه** میرحسین، **کدور**، **حشرآباد**، **نعیم آباد**[2]، **جهان آباد**، **نعمت‌آباد**، **وحیدآباد**، **یوسف آباد**، **اکبرآباد**، **حسین آباد وک**، **جعفرآباد**، **هاشم آباد**، **مبارک آباد**، **سرشک**، **وهمکان**، **عبدل‌آباد**، **عبدل‌آباد**[1]، **کندر**، **درزیر**، **محسن‌آباد**، **بلوچ آباد**، **دهنو مادی**، **کریم آبادک**،

۱ـ ظاهراً تکرار شده است.

۲ـ مولد رفعت نظام نرماشیری (پیغمبر دزدان، ص ۷۲).

چاهکی عطا ـ طافیه است. **علی‌آباد ـ صالح آباد، شنتک، چاه کرته، ولی خانی، پشه خانه، عبدان، میدان، ده گود، شهاباد، مهدی‌آباد، جان آباد، ده رشید واقعه در لوت، محمدآباد، گلشن‌آباد، حاجی آباد، نـابلد، شیب رود، پشت رود عـلیا و سفلا، تقی آباد، حسن و تقی‌آباد(؟)، سولنجان، یحیی‌آباد، پس کوه، سرن کوه، زناعی(؟)، نوملکی، فهرج، هفت بادام، سروبنه، دره سرن کوه، سـوبنه(؟)، دره کهنوج، کروک** مـلکی خـدابـخش، **درزیـر، دره زردالو، مـوردان، ده افشــارها، عزیزآباد** خالصه دیوان. [۲۶۳۸]

تمام شد

ملک — ع آباد	ملک — صالح آباد	ملک — [illegible] شنک
ملک — چاه کرته	ملک — دلفانه	ملک — پشته فا[illegible]
ملک — جیدان	ملک — سیدان	ملک — ده گرد
ملک — شهابا	ملک — [illegible] آباد	ملک — جابل آباد
ملک — دره رشید دوجه ورلرت	ملک — محمد آباد	ملک — ملس آباد
ملک — پیجر آباد	ملک — نابله	ملک — [illegible] رود
ملک — پشت رود ملک داد	ملک — [illegible] آباد	ملک — [illegible] آباد
ملک — سولیکاه	ملک — بحر آباد	ملک — [illegible] کوه
ملک — سرن کوه	ملک — زناعر	ملک — [illegible]
ده ج — فرح	ملک — پشت بادام	ملک — سرونه
ملک — دره سرن کوه	ملک — سرفنه	ملک — دره کهنج
ملک — زرده ع صراس	ملک — دره زیر	ملک — دره زردالو
ملک — [illegible] دوال	ملک — ده فت را	ملک — عزیز آباد فاله

نام یاب

آ

الف

ت

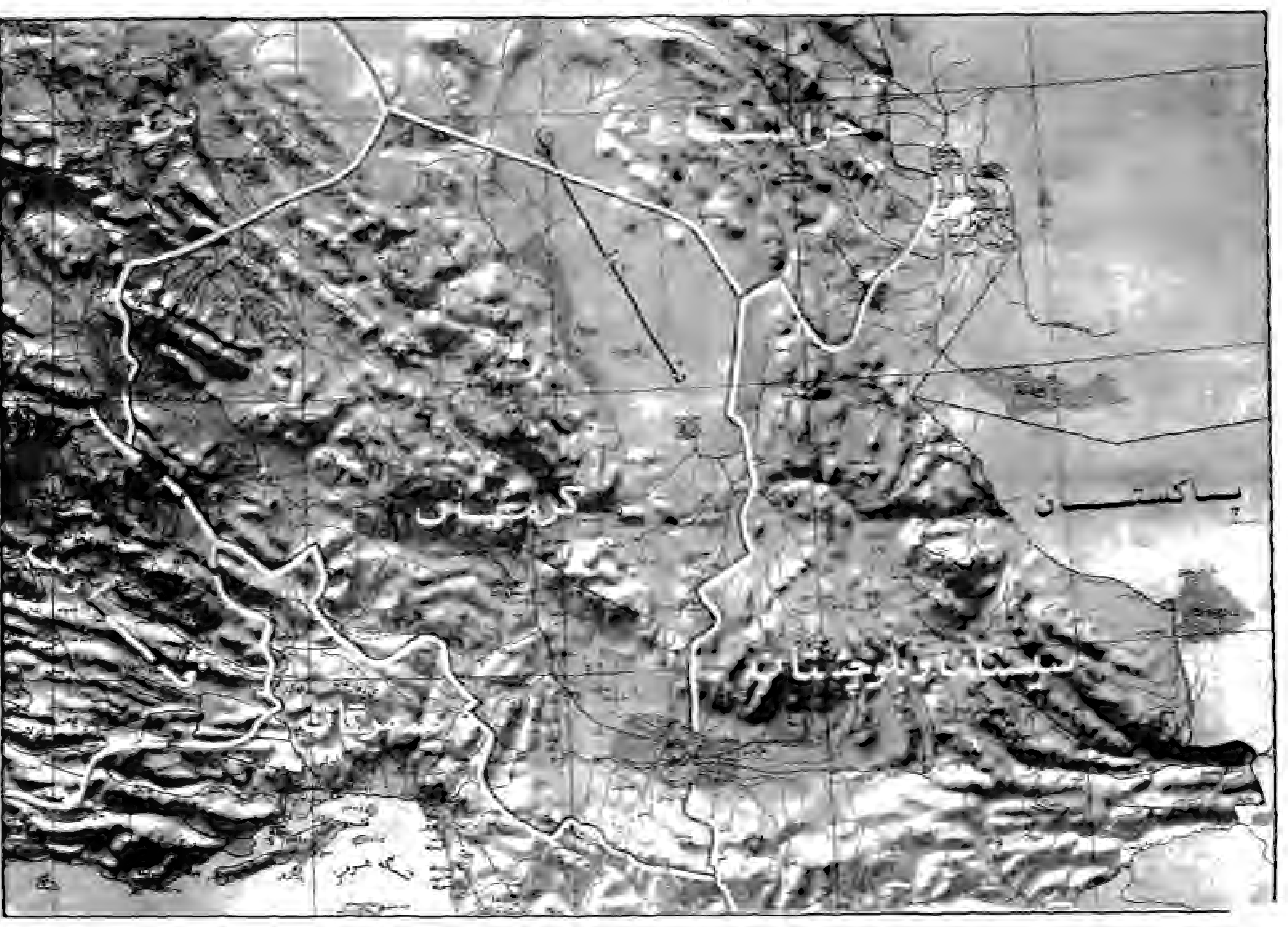
ث

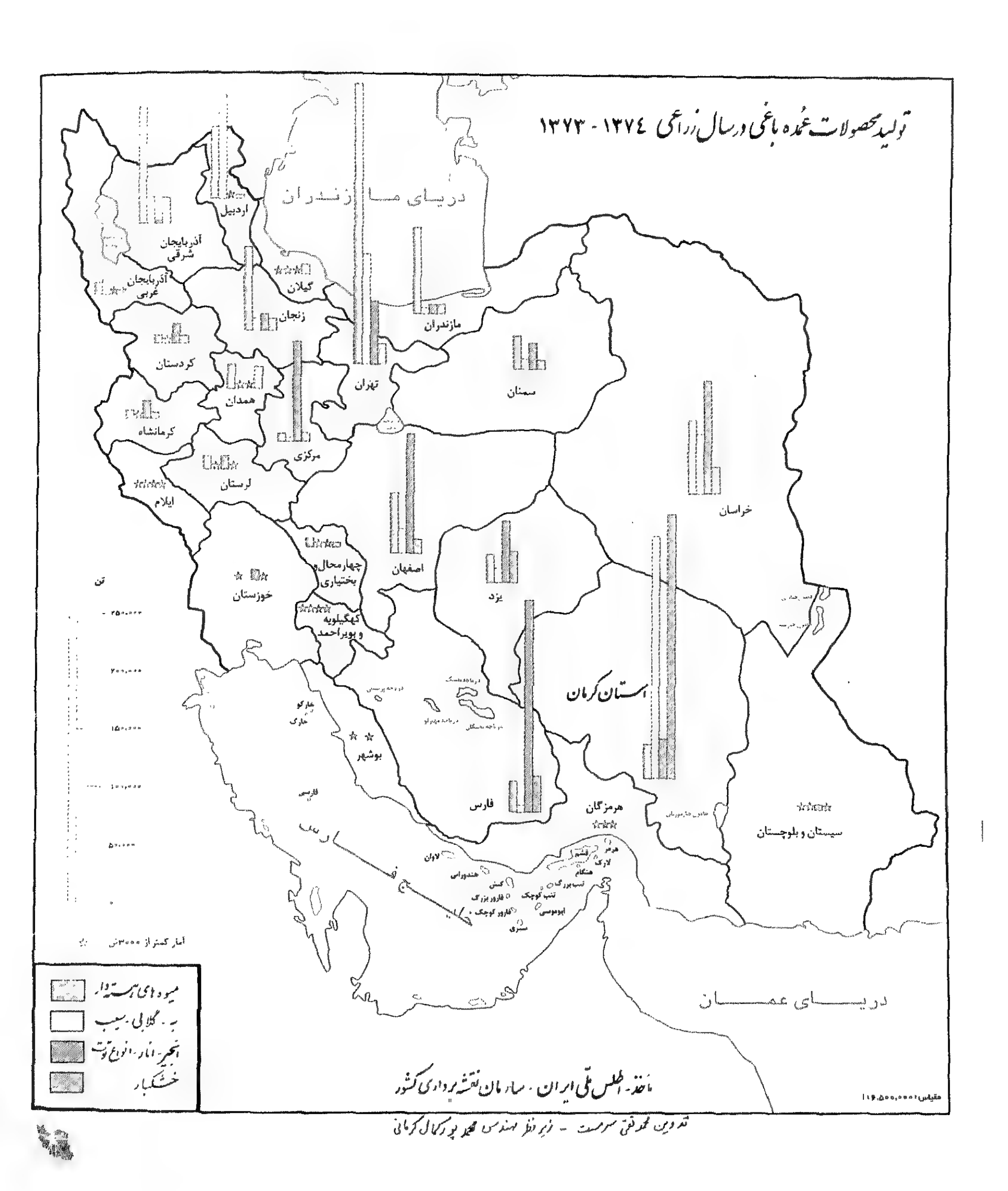
ح

خ

د

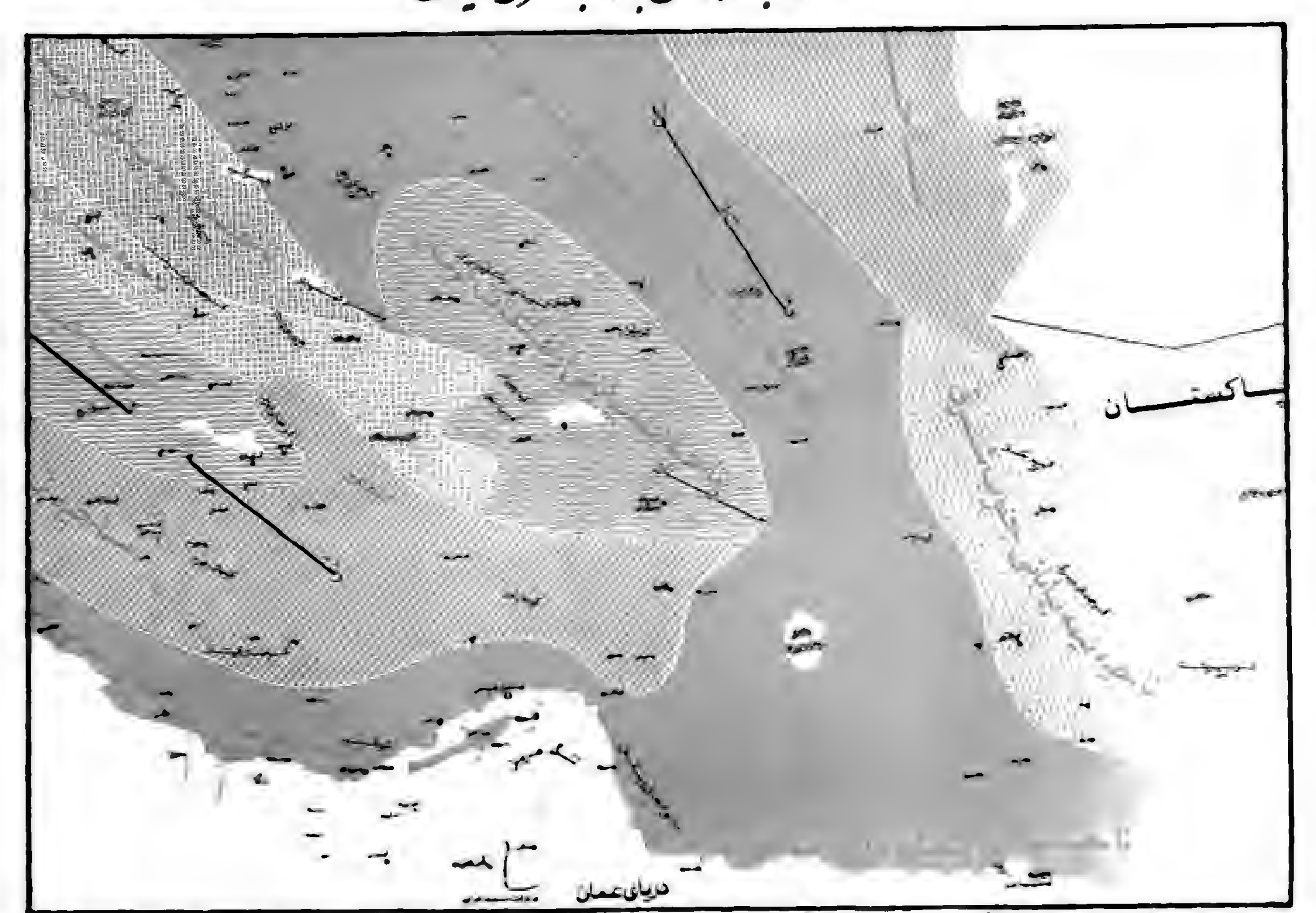
نقشهٔ طبیعی استان کنونی کرمان





تدوین محمد تقی سرمست - زیر نظر مهندس محمد پورکمال کرمانی

نقشه آب و هوای جنوب شرقی ایران



تدوین و بازسازی محمدتقی سرمست - زیر نظر مهندس پورکمال کرمانی -

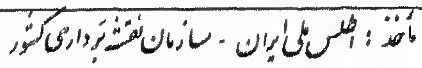
با استفاده از نقشه‌ ... ‌های ایران

سطح زیرکشت نهال و درختان بارور در سال ۱۳۷۴

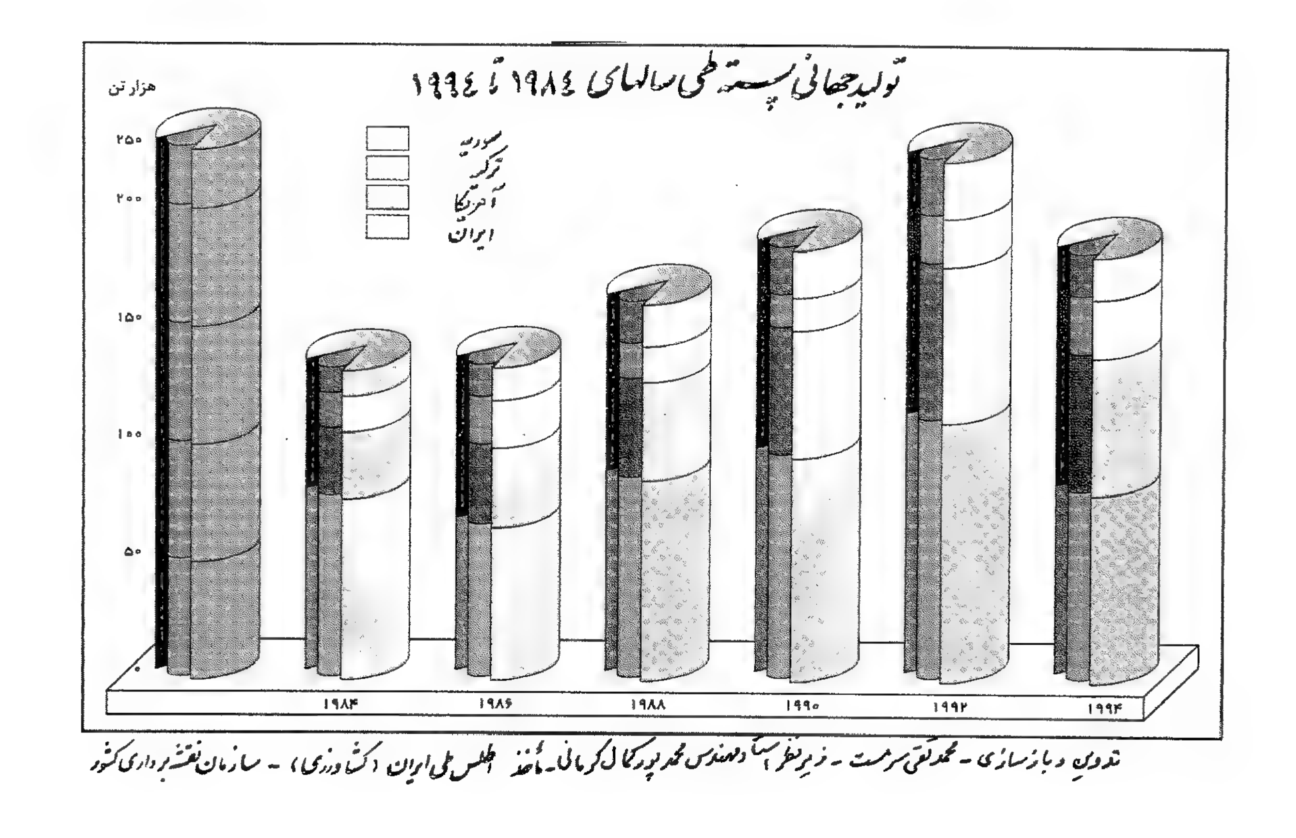
نهال

هکتار

بارور



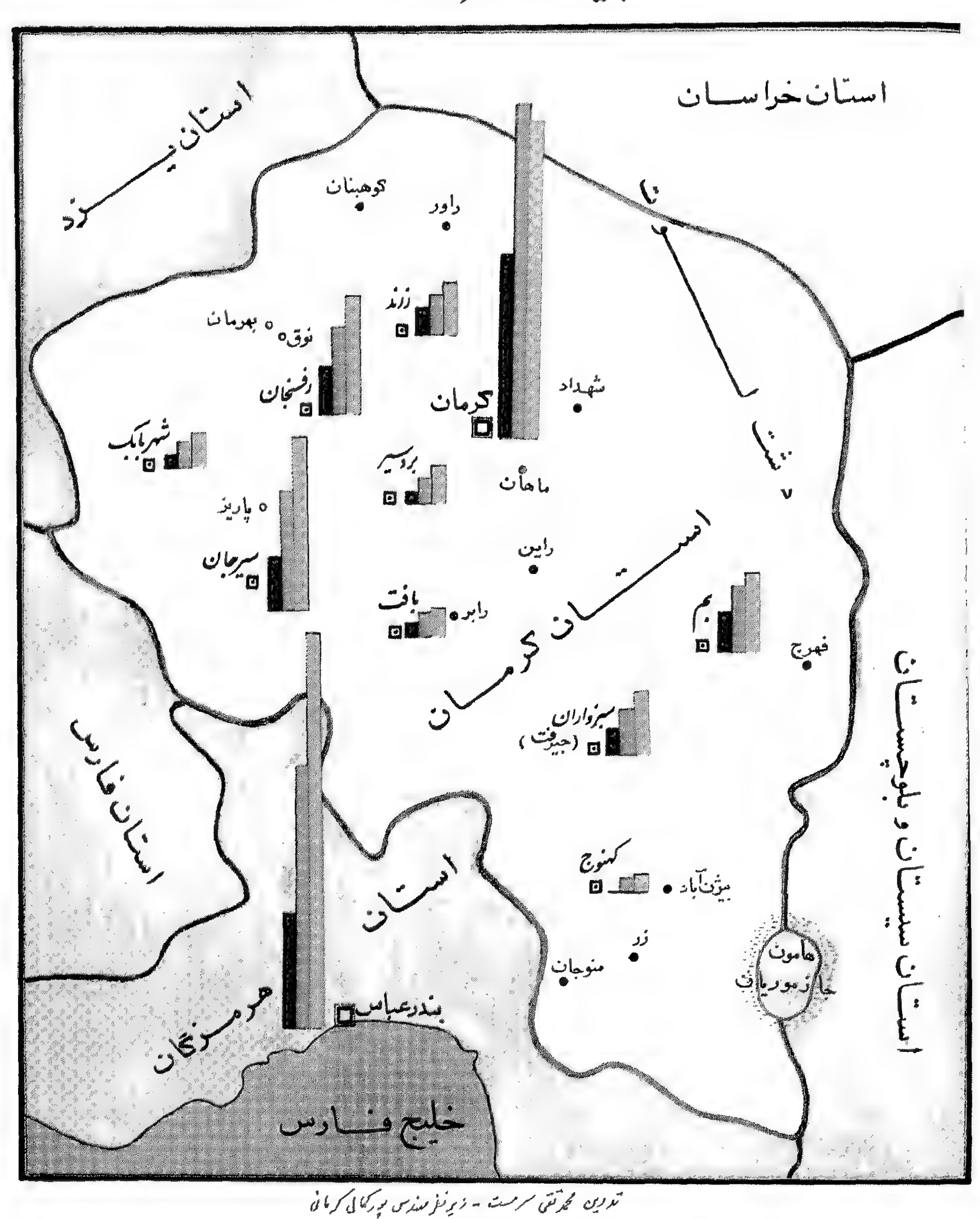




تدوین و بازسازی - محمدتقی سرمست - زیر نظر استاد مهندس محمد پورکمال کرمانی - مأخذ اطلس ملی ایران (کشاورزی) - سازمان نقشه برداری کشور


جمعیت استانهای کشور در سال ۱۳۷۰
آذربایجان غربی
آذربایجان شرقی
گیلان
مازندران
زنجان
کردستان
مرکزی
تهران
سمنان
خراسان
کرمانشاه
همدان
لرستان
ایلام
اصفهان
چهارمحال و بختیاری
یزد
خوزستان
کهگیلویه و بویراحمد
فارس
کرمان
بوشهر
هرمزگان
سیستان و بلوچستان
تعداد برحسب نفر
۲۰۰۰,۰۰۰
۲۰۰,۰۰۰
۵۰,۰۰۰
مقیاس:
تدوین و بازسازی محمدتقی سرمست - زیر نظر مهندس محمد پورکمال کرمانی - مأخذ اطلس ملی ایران - سازمان نقشه برداری کشور

رُشد جمعیت شهری در استان کرمان



تدوین محمد تقی سرمست - زیر نظر مهندس پور کمالی کرمانی

جمعیت در سال ۱۳۵۵ — جمعیت در سال ۱۳۶۵ — جمعیت در سال ۱۳۷۰

۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۱۰۰ ۱۵۰ ۲۰۰ ۲۵۰ ۳۰۰ هزار نفر

ش

ص

ض

ط

ظ

ع

غ

ق

ن

شابک: ۹۶۴-۶۲۷۸-۰۲-۷

قیمت: ۱۸۰۰ تومان